تفسیر

معارف القرآن

مؤلف:

دانشمند عالم اسلام حضرت علامه مفتی محمد شفیع عثمانی

دیوبندی (ره)

مترجم:

حضرت مولانا محمد یوسف حسین پور

جلد سوم

انتشارات شیخ الاسلام احمد جام

تفسیر معارف القرآن

(جلد سوم)

شامل تـمام سوره آل عمران و (۴۷) آیه از سوره نساء

مؤلف:

دانشمند عالم اسلام حضرت علامه مفتی محمد شفیع

عثمانی دیوبندی (رح)

مترجم:

شیخ الحدیث حضرت مولانا محمدیوسف حسین پور

عثمانی، محمد شفیع، ۱۸۹۷ - ۱۹۷۶.
تفسیر معارف القرآن/مولف محمد شفیع؛ مترجم محمد یوسف حسین پور .
- تربت جام: شیخ الاسلام احمد جام، ۱۳۷۷.
۱۴ ج. ISBN: 964-6765-70-X (شابک دوره)
(جلددوم) ISBN: 964-6765-6-3 (جلداول) ISBN: 964-6765-07-8
(جلد چهارم) ISBN: 964-6765-23-8 (جلد سوم) ISBN: 964-6765-17-3
فهرستنویسی بر اساس اطلاعات فیپا.
کتابنامه.
مندرجات: ج.۱.(شامل آیات۱۴۲ال آخر سوره بقره). ج.۲.(شامل آیات ۱۴۲ الی آخر سوره بقره). ج.۳. (شامل تمام سوره آل عمران و ۴۷ آیه از سوره نساء. .ج. ۴. (شامل قسمتی از سوره مبارکه نساء و قسمتی از سوره مبارکه مائده. - ج.۵. (شامل سوره انعام و سوره اعراف. ج.۶.(شامل سوره انفال و سوره توبه و سوره یونس. - ج.۷.(شامل سوره هود و سوره یوسف) و...
۱. تفاسیر اهل سنت - . قرن ۱۴. الف. حسین پور، محمد یوسف، مترجم. ب. عنوان.
BP ۹۸ /ع۲۵ت۷ ۲۹۷ / ۱۷۹
کتابخانه ملی ایران ۷۷ - ۱۷۲۹۲م

انتشارات شیخ الاسلام احمد جام

تفسیر معارف القرآن (جلد سوم)

نام مولف: علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی (رح)
مترجم: شیخ الحدیث حضرت مولانا محمد یوسف حسین پور
تیراژ: ۵۰۰۰ جلد
نوبت چاپ: پنجم ۱۳۸۸
ناشر: شیخ الاسلام احمد جام ۲۲۲۵۲۳۸ - ۰۵۲۸
چاپخانه: دقت (۶خط) ۳۱۲۵۰۵۲
شابک: ۹۶۴-۶۷۶۵-۱۷-۳
شابک دوره: ۹۶۴-۶۷۶۵-۷۰ - X
قیمت: ۵۰۰۰ تومان

بسم الله الرحمن الرحيم

عرض ناشر

تفسیر معارف القرآن تألیف حضرت علاّمه مولانا مفتی محمّد شفیق عثمانی رحمةالله علیه، یکی از معدود تفاسیر معاصر قرآنی است که با جامعیّت و احاطهٔ فراگیر بر علوم و معارف این کتاب عظیم الهی و بیان روشن و شگرف احکام، اسرار، مسائل، فواید، وجوه مناسبت و مفاهیم آن، توانسته است در میان جامعهٔ اسلامی جایگاه بسیار والا و ارجمندی را احراز نماید.

انتشارات شیخ الاسلام احمد جام افتخار دارد که با عنایات بی‌کران پروردگار منّان، تولیت نشر این تفسیر شریف و شمار دیگری از تفاسیر معتبر قرآنی را برعهده دارد.

جلدهای اوّل و دوم این تفسیر شریف از سوی این مؤسّسه به زیور طبع و نشر آراسته و به حمدالله مورد استقبال شایان عاشقان قرآن قرار گرفت، اینک جلد سوم این تفسیر شریف را در حالی تقدیم شما خوانندگان عزیز می‌نماییم که از جهت تأخیر در کار چاپ و نشر آن که به دلیل پاره‌ای از مسائل فنّی وغیره رونما گردید، پوزش می طلبیم.

مترجم این تفسیر شریف حضرت علاّمه مولانا سیّد محمّد یوسف حسین‌پور همچون مؤلّف عارف و جلیل القدر آن یکی از برجسته‌گان فاضل عرصهٔ علم و عرفان و صدر نشین حوزه‌های علمیّهٔ منطقهٔ سیستان و بلوچستان می باشند. ایشان که مدیریّت حوزهٔ علمیّهٔ عین العلوم گشت سراوان را بر عهده دارند، بیش از چهل سال است که مشغول تربیت فرزندان مسلمین و تدریس علوم و معارف دینی به مردم بوده وجود ذیجود شان چون مشعلی در آن منطقه پرتو افشان است.

یکی از توفیقات بسیار ارزندهٔ ایشان در عرصهٔ خدمات دینی، ترجمهٔ این تفسیر شریف از زبان اردو به زبان فارسی می‌باشد که سالهاست با همهٔ اخلاص، شوق و

جذبهٔ ایمانی دست اندرکار آن می‌باشند.

امیدواریم در تقدیم مجلّدات بعدی این تفسیر شریف، با سرعت بیشتری مـصدر توفیق گردیده به این نیاز مبرم دینی شما عزیزان به موقع پاسخ مساعد بدهیم.

پروردگار عزّوجلّ همهٔ خدمتگزاران کتاب عظیم خـویش و هـمهٔ رهـروان ایـن راه مقدّس را مشمول عنایات بی‌کران خویش بگرداند.

آمین یا رب العالمین

سرور سربوزی

مدیر انتشارات شیخ الاسلام احمد جام

سُــورَةُ اٰلِ عِمْـرَانَ مَدَنِيَّـةٌ وَ هِـىَ مِأَتَا اٰيَـةٍ وَ عِشْرُونَ رُكُوْعًا

سورهٔ آل‌عمران در مدینه نازل‌شده و دارای دویست‌آیه و بیست‌رکوع می‌باشد.

بِسْــــــــمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِـــيْمِ

شروع به نام خدای بی‌حد مهربان و بی‌نهایت رحیم

الٓمّٓ ﴿۱﴾ اللّٰهُ لَآ اِلٰهَ اِلَّا هُوَ الْحَـىُّ الْقَيُّـوْمُ ﴿۲﴾ نَزَّلَ عَلَيْكَ الْكِتٰبَ

الله، نیست معبودی بجز او، همیشه‌زنده ونگهدارندهٔ همه‌است، نازل‌کرد بر توکتاب‌را

بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَ اَنْزَلَ التَّوْرٰىةَ وَ الْاِنْجِيْلَ ﴿۳﴾ مِـنْ قَبْلُ

به حق، تصدیق کنندهٔ کتابهای گذشته است. و نازل کرد تورات و انجیل را پیش‌از این

هُدًى لِّلنَّاسِ وَ اَنْزَلَ الْفُرْقَـانَ اِنَّ الَّذِيْـنَ كَفَـرُوْا بِاٰيٰتِ اللّٰهِ لَهُـمْ

برای هدایت مردم وفرودآورد فیصله کننده‌را هرآینه کسانی‌که منکر شدند به آیات خدا، برای

عَذَابٌ شَدِيْدٌ وَ اللّٰهُ عَزِيْزٌ ذُو انْتِقَامٍ ﴿۴﴾ اِنَّ اللّٰهَ لَا يَخْفٰى عَـلَيْهِ

آنهاست‌عذابی‌سخت وخداوند غالب و انتقام‌گیرنده‌است. هربر آینه‌خداپوشیده‌نیست

شَـىْءٌ فِى الْاَرْضِ وَ لَا فِى السَّمَـآءِ ﴿۵﴾ هُوَ الَّـذِىْ يُصَوِّرُكُـمْ

چیزی در زمین و نه در آسمان. او آن ذاتی است‌که تصویر می‌کشد شما را

فِى الْاَرْحَامِ كَيْـفَ يَشَـآءُ لَآ اِلٰهَ اِلَّا هُوَ الْعَزِيْـزُ الْحَكِيْـمُ ﴿۶﴾

در شکم مادر به هر کیفیتی‌که‌بخواهد، نیست‌هیچ‌معبودی غیرازاو، غالب‌وحکیم‌است.

ربط آیات

این نخستین رکوع از سومین سورهٔ قرآن کریم است. در آخر سورهٔ فاتحه (اوّلین سوره) که خلاصهٔ تمام قرآن است طلب هدایت به صراط مستقیم شده‌بود،

و در سورهٔ بقره که از «الم ذلك الكتٰب» شروع شده، اشاره به این است که دعایی که در سورهٔ فاتحه برای هدایت به راه راست کرده‌شده، گویا خداوند مهربان آن را پذیرفته و سپس قرآن را فرستاده‌است که به صراط مستقیم هدایت می‌کند. در سورهٔ بقره بیشتر احکام شرعی به‌طور اجمال و تفصیل بیان شده‌است که در ضمن آنها در موارد متعدّدی مخالفت با کفّار و مبارزه با آنان را متذکّر شده‌است و پایان آیه به این دعا ختم می‌شود: «فَانْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكٰفِرِيْنَ» که متضمّن غلبه بر کفّار است و در سورهٔ آل عمران در خصوص رفتار با کفّار و جهاد و مبارزه با آنان، چه با دست و چه با زبان تأکید شده‌است که گویا شرح و تفصیلی برای «فَانْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكٰفِرِيْنَ» است.

خلاصهٔ تفسیر

(منظور از ذ کرپنج آیهٔ ابتدای سورهٔ آل عمران تقسیم بین اسلام و کفر، کافر و مؤمن است و مبارزهٔ همگانی آغاز می‌گردد. معتقدین به یگانگی خداوند را مؤمن و منکران او را کافر و غیرمسلمان می‌نامند. در اوّلین آیه دلیل عقلی توحید آمده‌است، و در دومین آیه دلیل نقلی بیان شده‌است و در آیهٔ بعد به پاسخ‌گویی کفّار پرداخته‌است.

در آیهٔ اوّل می‌فرماید: «الٓمّٓ اللّٰهُ لَآ اِلٰهَ اِلَّا هُوَ الْحَیُّ الْقَيُّوْمُ». «الٓمّٓ» رمزی است بین خدا و پیامبر ﷺ که تفصیل آن در آیات بعدی خواهد آمد. و در «اللّٰهُ لَآ اِلٰهَ اِلَّا هُوَ» مضمون توحید به صورت یک ادّعا بیان شده‌است، معنی آن این‌است که، هیچ معبودی به‌غیر از خداوند وجود ندارد.[1]

و پس از لفظ «الْحَیُّ الْقَيُّوْمُ» دلیل عقلی توحید بیان شده‌است که معنی آن عبارت است از: این‌که شخص در نهایت عجز و ناتوانی در مقابل کسی بایستد، و مقتضای آن این

۱-لا در «لا اله الا هو» لای نفی جنس است که به‌طور کلّی وجود هر گونه معبودی بجز خدای یکتا و بی‌همتا را نفی می‌کند.

است که کسی که عبادت او به‌جا آورده می‌شود، دارای بالاترین مقام و عزّت و جبروت، و کامل‌مطلق است؛ زیرا مسلّم است کسی که نتواند خود را حفظ کند و در وجود و بقا، محتاج دیگری باشد چگونه می‌تواند به دیگران هستی عطا فرماید؛ بنابراین کاملاً واضح است که هر چیزی که نتواند وجود خود را نگهدارد و مالک خویش باشد، چه بت ساخته شده از سنگ باشد یا آب و درخت و یا حتّی فرشته و پیغمبر، در هر حال تفاوتی نمی‌کند، هیچ‌کدام از آنها لایق پرستش نیستند، فقط آن ذاتی لایق عبادت است که همیشه زنده بوده و خواهد بود و قائم به خویش است؛ آن ذات یگانهٔ بی‌مثل و مانند، ربّ العالمین است و احدی جز او لایق پرستش نیست.

سپس در آیهٔ دیگر، دلیل نقلی توحید را بیان کرده می‌فرماید:

«**نَزَّلَ عَلَيْكَ الْكِتٰبَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَ اَنْزَلَ التَّوْرٰىةَ وَ الْاِنْجِيْلَ ۙ مِنْ قَبْلُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَ اَنْزَلَ الْفُرْقَانَ**» خلاصه‌اش این است که مسئلهٔ توحید را تنها قرآن کریم و پیامبر اسلامﷺ بیان نکرده‌اند؛ بلکه قبل از آن در تورات و انجیل و سایر کتب آسمانی نیز بیان شده‌است، و هدف از بعثت انبیاعلیهم‌السلام نشر و گسترش توحید در بین مردم بوده‌است و قرآن نیز آن را تأیید نموده، و ادّعای جدیدی اقامه نکرده تا مردم در فهم یا پذیرش آن دچار پریشانی شوند.

در دو آیهٔ آخر، تکملهٔ دلیل توحید به بیان قدرت و علم باری‌تعالیٰ ارائه شد. آن ذاتی که‌مالک علم مطلق، و قدرتش مسلّط بر همه چیز است، شایستهٔ عبادت‌است. کسی که علمش ناقص و قدرتش محدود است او چگونه می‌تواند این مقام را دریابد؟تفسیر مختصر آیات مذکور به‌قرار ذیل است:

الله، بجز او هیچ کسی سزاوار معبود قرار گرفتن نیست و او زنده (و جاوید) **است، نگهدارندهٔ همه چیزاست. برای شما قرآن را بر حق نازل فرموده، تأیید کنندهٔ کتابهای** (آسمانی) **است که قبلاً نازل شده‌بودند، و پیش از این، تورات و انجیل را برای هدایت مردم فرستاد.** (هادی بودن قرآن از همین جا که مصدّق است محرز

می شود زیرا که، مصدّق هدایت خود هدایتی است) **و خداوند** (برای تصدیق انبیاعلیهم‌السلام) **معجزاتی فرستاد. بی‌شک کسانی که منکر آیات خداوند** (که‌بر توحید دلالت می‌کنند) **هستند، برای شان عذابی سخت است. اوست غالب** (و قادر) **که می‌تواند انتقام بگیرد، بدون شک هیچ چیز از خداوند پوشیده نیست، نه در زمین و نه در آسمان.** (پس علم ایشان هم بی نهایت کامل است) **او ذات** (پاکی)**است که صورت شما را ترسیم می‌کند، هرطور که بخواهد** (که‌این اختلاف در صورتها خود نشانهٔ قدرت کامل اوست و در قیّومیت و علم و قدرت که از مهم‌ترین صفات‌اند، شریک نداشتن کاملاً محرز است، و از آن ثابت شد که) **کسی شایستهٔ عبادت نیست بجز ذات باری‌تعالیٰ. او غالب است** (می‌تواند از منکران توحید انتقام بگیرد) **حکیم** (هم) **هست** (که‌بنای به مصلحت و دانایی خویش در جهان مهلت داده‌است)

معارف و مسایل

دعوت به توحید از تکالیف همهٔ انبیاعلیهم‌السلام بوده‌است.

در تشریح آیهٔ دوم که دلیل نقلی توحید بیان شده‌است، باید گفت چیزی که همهٔ مردم بر آن متّفق باشند بخصوص که در ادوار مختلف و در کشورهای متعدّد، و بین آنان قرنها فاصله باشد و برای رسیدن سخن به دیگری هیچ گونه وسیله‌ای نباشد، با وجود این همه کسانی که آمده‌اند یک سخن را گفته‌اند، سخنی که گذشتگان گفته‌بودند را تأیید کردند، و همگی از یک حقیقت و یک عقیده سخن گفتند، پس مسلّماً از یک منبع الهام می‌گرفته‌اند، که دعوی آنان مورد تأیید فطرت پاک انسانهای همان عصر و زمان قرار گرفته‌است.

به عنوان مثال اعتقاد به وجود باری تعالیٰ (خدای یکتا) که از آدم‌علیه‌السلام شروع شده و همین طور ادامه دارد، و بعد از گذشتن مدّتی طولانی و دگرگونی تمام امور انسان، باز حضرت نوح‌علیه‌السلام مردم را به چیزی دعوت می‌کند که حضرت آدم‌علیه‌السلام

دعوت کرده‌بود، و همین طور پس از مدّتها حضرت ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب علیهم‌السلام در عراق و شام برانگیخته می‌شوند و همان دعوت قبلی را اعلام می‌دارند.

سپس حضرت موسی و هارون علیهما‌السلام و دیگر انبیای علیهم‌السلام بنی اسرائیل علیهم‌السلام می‌آیند و همان کلمهٔ توحید را ابراز می‌دارند. و پس از مدّتی حضرت عیسی علیه‌السلام برای دعوت به همان اصل مبعوث می‌شوند و سرانجام حضرت ختمی مرتبت، محمّد مصطفیٰ صلی‌الله‌علیه‌وسلم برای دعوت به توحید و یکتا پرستی و دوری از هرگونه شرک و کفر برانگیخته می‌شوند.

حال اگر فردی بی‌غرض و بی‌نظر که با دعوت توحید هیچ‌گونه غرض‌ورزی و دشمنی نداشته باشد و به این رسالت که از آدم علیه‌السلام شروع شده و به خاتم ـ الانبیاء صلی‌الله‌علیه‌وسلم ختم شده بنگرد به سادگی در خواهد یافت که یکصد و بیست و چهار هزار پیامبر در زمانهای مختلف و به زبانهای گوناگون در کشورهای مختلف برانگیخته شده و همه یک حقیقت را مطرح ساخته و به یک چیز دعوت کرده‌اند؛ حال این‌که اغلبِ آنها یکدیگر را ملاقات نکرده‌اند و در آن زمان خط و کتابت نیز نبود که نوشته‌های پیامبری به پیامبر دیگر برسد تا دعوت او را ادامه دهد. با توجّه به این‌که هر کدام صدها سال از دیگری فاصله داشته و هیچ‌گونه اطلاعی از پیامبران گذشته ندارد، امّا می‌بینیم که با اطّلاعاتی که از جانب وحی دریافته‌اند، از تمام احوال و کیفیّات آن مطّلع می‌شوند و از جانب خداوند برای ادامهٔ راه آنان مبعوث می‌گردند.

اکنون اگر انسان از سر انصاف به این امر بنگرد که یکصد و بیست و چهار هزار نفر در زمانها و مکانهای مختلف، یک موضوع را بیان کنند، بدون توجّه به این‌که گویندگان مردمی معتمد و مورد اطمینان باشند یا نباشند نخواهد توانست به سادگی بپذیرد که این گروه عظیم بر یک امر واهی اتّفاق نظر پیدا کنند.

وقتی انسان به خصوصیات و رفتار و کردار و زندگی ممتاز و راست‌گویی و عدالت انبیاعلیهم‌السلام بنگرد بی‌تردید در می‌یابد که سخنان ایشان درست و دعوتهای شان بر حق بوده‌است.

در بارهٔ مضمون توحید که در دو آیهٔ اوّل بیان شده، در حدیث آمده‌است که عدّه‌ای از نصارا در خدمت آن‌حضرتﷺ حاضر شدند و مباحثه پیش آمد؛ آن‌حضرتﷺ در اثبات توحید خدا همین دو دلیل را ارائه دادند و نصارا از پاسخ دادن عاجز ماندند.

سپس در آیهٔ سوم، مطلب را کامل کرده، متذّکر می‌شود که هیچ چیزی در جهان از علم مطلق خداوند پنهان نیست. و در آیهٔ چهارم اشاره به قدرت لایزال الٰهی دارد که با حکمت بالغهٔ خویش انسان را در تاریکی رحِم مادر با چه عظمت و دقت و ظرافتی خلق کرد که، خود امری بس شگفت‌انگیز است، که اگر میلیون‌ها نفر را از نظر قیافه بررسی کنند، حتّی آنهایی نیز که واقعاً به یکدیگر شبیه‌اند، باز تفاوتهایی محسوس با یکدیگر دارند؛ اینها همه نشان دهندهٔ قدرت مطلق و علم لایتناهی خداوندی است که تنها او شایسته عبادت است و جز او کسی را توان آن نیست.(۲)

و نیز برای اثبات توحید چهار صفت از صفات خداوند یعنی حیات ازلی و ابدی و قیّومیت و محیط بودن علمش بر همه چیز و قدرت مطلقش را متذکّر می‌شود.

هُوَ الَّذِیْٓ اَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتٰبَ مِنْهُ اٰيٰتٌ مُّحْكَمٰتٌ

اوذاتی‌است‌که‌نازل‌فرمودبرتوکتاب‌راکه‌ازآن‌بعضی‌آیات‌محکم‌اندیعنی‌معانی‌آن‌واضح‌است

هُنَّ اُمُّ الْكِتٰبِ وَ اُخَرُ مُتَشٰبِهٰتٌ ؕ فَاَمَّا الَّذِیْنَ فِیْ

۲- خیز تابر کلک آن نقّاش جان افشان کنیم　　که‌این همه نقش عجب، در خامهٔ پرگارداشت

آن‌هااصل‌کتاب‌اند و بعضی‌دیگر متشابه‌اند‌که معنی آن‌ها واضح‌نیست پس‌امّاکسانی‌که در

قُلُوْبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُوْنَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ

دلهایشان کجی‌است‌پس پیروی‌می‌کنند از متشابهات‌بخاطرانتشاردادن فتنه و برای‌طلب

تَأْوِيْلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ اِلَّا اللهُ وَالرّٰسِخُوْنَ فِي‌الْعِلْمِ يَقُوْلُوْنَ اٰمَنَّا

تاولیش و نمی‌داند تأویلش را مگر خدا و ثابت قدمان در علم می‌گویند ایمان آوردیم

بِهٖ كُلٌّ مِّنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَ مَا يَذَّكَّرُ اِلَّا اُولُوا الْاَلْبَابِ﴿۷﴾

به او همه از جانب پروردگار ما نازل‌شده و پند نمی‌گیرد مگر کسی‌که عاقل‌باشد.

ربط آیات

در چهار آیهٔ قبل از اثبات توحید سخن به میان آمده و در این آیه پاسخ به شبهات مخالفان توحید داده شده‌است، جریان از این قرار است که گروهی از نصارای نجران به حضور رسول خداﷺ شرفیاب شدند و با ایشان به مباحثه پرداختند. آن‌حضرتﷺ به تفصیل عقیدهٔ تثلیث نصارا را رد کرده، توحید خداوند را اثبات نمود، و برای مدّعای خود از صفات حیات ابدی، قدرت کامله، علم محیط و قدرت خلاّقهٔ باری تعالی را به عنوان دلایل یکتایی او اقامه کرد و نصارا چاره‌ای جز تسلیم نیافتند. وقتی که یگانگی خداوند ثابت شد، بطلان عقیدهٔ تثلیث نیز روشن می‌شود. آنان در این الفاظ قرآن که روح الله یا کلمة الله بودن حضرت عیسیٰ علیه السلام مذکور است شبهاتی ایراد کردند و اظهار داشتند که از این الفاظ مشارکت حضرت عیسیٰ علیه السلام در الوهیّت ثابت می‌شود و در آیهٔ قرآن بر همهٔ آن شبهات خطّ‌بطلان کشید و اظهار داشت که این کلمات از متشابهات اند و معنی ظاهری آنها مقصود نیست، بلکه رمزی است بین خدا و پیامبر او، و عوام نمی‌توانند به حقیقت آن واقف شوند و نیز صحیح نیست که درصدد جستجو و تحقیق این الفاظ برآیند و ایمان آوردن به آن واجب است؛ زیرا آنچه مدار و مقصود خداوند است، حق است.

خلاصهٔ تفسیر

او (پروردگاری) **است که بر تو کتاب را نازل کرد، که در آن یک دسته از آیات وجود دارد که در آن امکان برداشت اشتباه وجود ندارد** (و مفهوم آن واضح است) **و همین آیات محور اصلی کتاب** (قرآن) **را تشکیل می‌دهند** (و آنچه معنیش ظاهر نباشد موافق بظاهرالمعنی گردانیده می‌شوند) **و آیات دیگر به گونه‌ای هستند که مشتبه‌المقصوداند** (یعنی منظور آن پنهان است، چه به واسطهٔ مجمل بودن آنها باشد، چه به سبب معارض بودن آنها با نص ظاهر المراد). **پس کسانی که در دلهایشان کجی باشد دنبال آن قسمتی قرار می‌گیرند که مشتبه المراد در** (دین) **است به خاطر ایجاد فتنه و یا به خاطر دریافت مطلب** (اشتباه) **از آن** (تا که‌به عقیدهٔ اشتباه خویش از آن مطلبی در یابند) **در حالی که منظور** (درست) **آن را جز خدا کسی نمی‌داند** (مگر این‌که خود خداوند در قرآن یا حدیث به طور صریح و یا اشاره آنها را مشخص نمایند چنانکه لفظ «صلوٰة» صریحاً معلوم است و تأویل «**اِسْتَوٰی عَلَی الْعَرْشِ**» و غیر آن بنا به اظهار عدّه‌ای از علما به‌طور کلّی مشخص شده‌است و دیگران هم همین قدر می‌توانند از آن مطّلع شوند و بیش از آن نمی‌توانند چیزی عیان سازند و نیز معنی «**الٓمّٓ**» که از حروف مقطّعهٔ قرآن کریم است بر کسی مشخص نیست و بر اساس قول بعضی از علما معنی «**اِسْتَوٰی عَلَی الْعَرْشِ**» نیز نا مشخّص است.) **و** (اینجاست که) **کسانی که در** (دین) **صاحب نظر اند** (در بارهٔ این قبیل آیات) **می‌گویند که ما** (اجمالاً) **به آنها ایمان می‌آوریم که همه** (این آیات چه ظاهر المعنی و چه خفی المعنی) **از طرف پروردگار ما می‌باشد** (و آنچه معنی و مقصود واقعی آن باشد حق است) **و نصیحت را کسانی می‌پذیرند که صاحب خرد باشند** (و دنبال افسانه های واهی و مضر نگردند).

معارف و مسایل

در آیهٔ اوّل، خداوند آیات محکم و متشابه را ذکر فرموده، به یک اصل و

ضابطهٔ عمومی اشاره می‌کند که پس از فهم آن بسیاری شبهات و منازعات می‌تواند خاتمه یابد. و تفصیلش بدین قرار است که در قرآن دو دسته آیات وجود دارند: یک دسته محکمات و دستهٔ دیگر متشابهات اند.

محکمات به آیاتی گفته می‌شود که مقصودش برای هر شخصی که زبان عربی را به خوبی بداند واضح و روشن است و آیات متشابه به آیاتی گفته می‌شود که تفسیرش بر این قبیل اشخاص واضح نباشد. (مظهری، ج۲)

اوّلین نوع را خداوند «امّ الکتاب» می‌گوید، این آیات اساس تمام تعالیم قرآن را تشکیل می‌دهد و مفاهیم و معانی آن از اشتباه و التباس مبرّا می‌باشد.

در آیات نوع دوم چون مقصود گوینده، مبهم و نا مشخّص است، طریقهٔ صحیح در بارهٔ این قبیل آیات این است که، به محکمات مراجعه کرد و دید که اگر خلاف محکمات معنی شود قطعاً باید نفی گردد و لازم است که باید معنی و مقصودی را مراد متکلّم قرار داد که مخالف با محکمات نباشد و هیچ چنین تأویل و توجیهی که مخالف با اصول مسلّم و آیات محکم باشد، نباید صحیح و درست قرار داده شود، مثلاً قرآن کریم در بارهٔ حضرت عیسیٰ علیه السلام می‌فرماید: «اِنْ هُوَ اِلَّا عَبْدٌ اَنْعَمْنَا عَلَيْهِ» و در جایی دیگر می‌فرماید: «اِنَّ مَثَلَ عِيْسٰى عَنْدَ اللّٰهِ كَمَثَلِ اٰدَمَ خَلَقَهٗ مِنْ تُرَابٍ»

از این آیات و آیات دیگر متشابه آن صراحتاً مشخّص می‌شود که حضرت عیسیٰ علیه السلام بندهٔ برگزیدهٔ خداوند و مخلوق اوست و ادّعای مسیحیان در بارهٔ الوهیّت و فرزندی او صحیح نیست.

حال اگر کسی در محکمات چشم پوشی کرده تنها «كَلِمَةُ اللّٰهِ» و «رُوْحٌ مِنْهُ» و غیره را گرفته و از آنها این معنی را در نظر بگیرد که با محکمات قرآن و بیانات متواتر آن منافات داشته باشد، دلیل بر کج‌اندیشی و اصرار ورزی او می‌باشد؛ زیرا مقصود اصلی متشابهات را فقط خداوند می‌داند و بس، و اوست که از سر کرم و

احسان به هر کس که بخواهد و هر اندازه که مصلحت بداند علم آن را عطا می‌فرماید، لذا استنباط از این آیات و تأویل و تفسیر آن بنا به میل خود، کاری بس نادرست است.

«فَاَمَّاالَّذِیْنَ فِیْ قُلُوْبِهِمْ زَیْغٌ»، در این آیه خداوند می‌فرماید: کسانی که دارای قلب سلیم باشند بیش از این در بارهٔ متشابهات جستجو و تحقیق نمی‌کنند و اجمالاً به چنین آیات ایمان می‌آورند و آن را کلام خداوند می‌دانند اگر چه او بنا بر مصلحت، ما را بر آن مطّلع نساخته‌است و در حقیقت راه درست و صحیح همین است، بر خلاف عدّه‌ای که در دلهایشان کژی است و از محکمات چشم‌پوشی کرده و در پی تحقیق متشابهات برمی‌آیند و بر طبق خواستهٔ خویش استنباط کرده، کوشش می‌نمایند مردم را نیز در مغلطه اندازند، در قرآن و احادیث وعیدهای سختی در بارهٔ چنین کسانی آمده‌است.

امّ المؤمنین عائشه رضی‌الله‌عنها می‌گوید: رسول خداﷺ فرمود: «هرگاه شما کسانی را دیدید که درجستجوی متشابهات برآمده‌اند، پس شما از آنان دوری کنید زیرا آنان همان کسانی هستند که خداوند ذکر آنان را در قرآن مجید آورده‌است.» (بخاری، ج۲)

در حدیث دیگری فرمود: «من بر امّتم از سه چیز بیم دارم، اوّل این‌که دارای مال بسیار باشند و به سبب آن به یکدیگر حسد ورزند و به کشت و کشتار یکدیگر بپردازند. دوم این‌که کتاب خدا در جلوی شان گشاده گردد (یعنی به وسیلهٔ ترجمه هر شخص عامی و نادانی مدّعی فهم آن باشد.) و در فهم آنچه که قابل درک نیست (مانند متشابهات) کوشش کنند در حالی که مقصود آن را فقط خداوند می‌داند. سوم این‌که علم شان زیاد باشد و آن را ضایع گردانند و در صدد افزایش آن برنیایند.» (ابن کثیر بحوالهٔ طبرانی)

«وَالرّٰسِخُوْنَ فِی الْعِلْمِ یَقُوْلُوْنَ اٰمَنَّا بِهٖ» در این‌که منظور از راسخین در علم

چه کسانی هستند، اختلاف نظر وجود دارد و قول پسندیده‌تر این است که مراد از آن اهل سنّت و جماعت هستند که تفسیری از قرآن و سنّت را صحیح می‌دانند که از طریق صحابه و سلف صالحین و اجماع امّت روایت شده و محکمات را به عنوان محور و مدار تعلیم و تفسیر قرآن قرارمی‌دهند، و در بارهٔ متشابهات که از حوزهٔ فهم و ادراکشان خارج است به ناتوانی و عجز خویش اعتراف کرده آن را متوجّه خداوند می‌دانند و هیچ‌گاه به مقامات علمی و ایمانی خویش مغرور نمی‌شوند، بلکه دائماً از درگاه خداوند، استقامت و ازدیاد فضل و عنایت، تقاضا می‌کنند. و این فکر را که با تأویل متشابهات فتنه ایجاد نمایند از ذهن خویش دور می‌کنند، آنان محکمات و متشابهات را حق می‌دانند، زیرا ایمان دارند که همهٔ آنها از منبع بی‌کران علم الٰهی سرچشمه گرفته‌اند. البتّه معانی بعضی که برای ما مفید و ضروری بود، پس خداوند متعال مفهوم آنها را پوشیده و مبهم نکرد، بلکه به طور واضح بیان فرمود. امّا معانی نوع دوم که همان آیات متشابهات‌اند، خداوند متعال بنابر مصلحت و علم خویش، معانی آنها را بیان نفرمود. لذا معلوم کردن آنها برای ما ضروری نیست و اصرار در بیان معنی آنها کاری است بیهوده، پس اجمالاً ایمان آوردن بر چنین آیاتی کافی است. (مظهری ملخصاً)

رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِن لَّدُنكَ

پروردگارا! برمگردان دلهای مارابعدازاین‌که‌هدایت‌کردی‌مارا وببخش‌برای‌ماازسوی خویش

رَحْمَةً ۚ إِنَّكَ أَنتَ الْوَهَّابُ ﴿۸﴾ رَبَّنَا إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ

رحمتی‌به درستی‌که‌توبسیاربخشنده‌هستی . پروردگارا! بی‌شک که توجمع‌کنندهٔ‌آدمیان

لِيَوْمٍ لَّا رَيْبَ فِيهِ ۚ إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ ﴿۹﴾

هستی‌در روزی‌که‌تردیدی‌درآن‌نیست، به‌درستی‌که‌الله‌خلاف‌وعده‌نمی‌کند.

ربط آیات

در آیهٔ گذشته ذکر یکی از کمالات حق پرستان به میان آمد که، آنان باوجود داشتن کمال علمی، به آن مغرور نمی‌شوند، بلکه از خداوند تقاضای استقامت می‌نمایند؛ در آیات بعد خداوند یکی دیگر از کمالات آنان‌را ذکر می‌فرمایند.

خلاصهٔ تفسیر

پروردگارا! دلهای ما را برنگردان بعد از این‌که ما را به (حق) **هدایت کردی و از طرف خود به ما رحمت** (خاصّه) **عطا کن.** (و آن رحمت این است که بر راه راست پایدار و استوار بمانیم) **به‌درستی که تو بسیار بخشاینده هستی. پروردگارا!** (تقاضای نجات از کژی و استقامت بر حق و حقیقت را برای امور دنیوی نمی‌خواهیم بلکه فقط برای نجات اخروی آن را خواهانیم و هدف ماست زیرا عقیده داریم که) **بدون شکّ و تردید، این تو هستی که مردم را در** (میدان حشر) **گرد می‌آوری، روزی که در** (وقوع) **آن هیچ تردیدی نیست و بدون شک خداوند متعال در وعدهٔ خویش هرگز خلاف نخواهد کرد.** (لذا وقوع قیامت حتمی است و ما به فکر آن هستیم).

معارف و مسایل

از آیهٔ قبل مشخّص می‌شود که هدایت و ضلالت از سوی خداست؛ وقتی خداوند هدایت کسی را اراده کند دلش را به نیکی مایل می‌سازد و وقتی اراده‌اش به گمراهی کسی تعلّق گرفت، دلش را از راستی‌ها منحرف می‌نماید.

چنان‌که رسول خداﷺ در حدیثی می‌فرمایند: «هیچ کس نیست که دلش در میان دو انگشت خدای تعالیٰ نباشد تا وقتی که بخواهد او را در مسیر حق قائم می‌دارد و هرگاه بخواهد او را برمی‌گرداند».

اوست قادر مطلق و آنچه بخواهد می‌کند، لذا کسانی که در اندیشه پایدار

ماندن بر دین باشند، پیوسته از او تقاضای استقامت دارند چنان‌که رسول گرامی ﷺ دائماً تقاضای استقامت داشتند.

همچنان‌که در حدیث آمده‌است که رسول گرامی ﷺ این دعا را مرتّباً می‌خواند: «یا مُقَلِّبَ الْقُلُوْبِ ثَبِّتْ قُلُوْبَنا عَلٰی دِیْنِكَ»

ای برگرداننده دلها، دلهای ما را بر دینت استوار گردان بدار. (مظهری، ج۲)

اِنَّ الَّذِیْنَ كَفَرُوْا لَنْ تُغْنِیَ عَنْهُمْ اَمْوَالُهُمْ وَ لَا اَوْلَادُهُمْ مِّنَ اللّٰهِ

همانا کسانی که کافر شدند هرگز دفع نکند از ایشان اموال‌شان و نه فرزندان‌شان از (عذاب) الله

شَیْئًا ؕ وَ اُولٰٓئِكَ هُمْ وَقُوْدُ النَّارِ ﴿۱۰﴾ كَدَاْبِ اٰلِ فِرْعَوْنَ ۙ وَالَّذِیْنَ مِنْ

چیزی را و آنها هستند آتش افروز جهنم. همچنان‌که عادت آل فرعون بود و کسانی که

قَبْلِهِمْ ؕ كَذَّبُوْا بِاٰیٰتِنَا ۚ فَاَخَذَهُمُ اللّٰهُ بِذُنُوْبِهِمْ ؕ

پیش‌ازآنان بودند، تکذیب کردند آیات ما را پس خداوند آنان را به سبب گناهشان گرفت.

وَ اللّٰهُ شَدِیْدُ الْعِقَابِ ﴿۱۱﴾ قُلْ لِّلَّذِیْنَ كَفَرُوْا سَتُغْلَبُوْنَ وَ

عذاب الله سخت است. بگو به کسانی که کافرند زود باشد که شما مغلوب شوید و

تُحْشَرُوْنَ اِلٰی جَهَنَّمَ ؕ وَ بِئْسَ الْمِهَادُ ﴿۱۲﴾

بر انگیخته شوید به سوی جهنّم و بد جایگاهی است.

خلاصهٔ تفسیر

یقیناً کسانی که کفر می‌ورزند، هرگز ثروت و فرزندان‌شان در مقابل خداوند اندکی هم برای‌شان به‌درد نمی‌خورند و این چنین مردم آتش افروز جهنّم می‌شوند (عادتشان) همانند عادات فرعونیان و کافرانی که پیش از آنان بودند، هست که آیات ما (اخبار و احکام را) دروغ قلمداد کردند. خداوند، به سبب این کار و گناهانی که مرتکب شدند، از ایشان بازخواست نمود و (عذاب) الله (بسیار سخت است، زیرا که

مقام او چنین است که او) **سخت کیفر دهنده است.** (و با کسانی که آیات ما را تکذیب کردندهمین گونه رفتار می‌شود و آنان نیز همین طور کیفر داده خواهندشد.) **و** (همچنین) **به کافران بگویید** (گمان‌نکنند که این کیفر تنها در قیامت انجام می‌شود، بلکه هم در این دنیا و هم در آخرت می‌باشد چنان‌که در دنیا) **به‌زودی به‌دست مسلمانان سرکوب و مغلوب می‌شوید و** (در آخرت) **به سوی جهنّم برانگیخته می‌شوید و** (جهنّم) **بد جایگاهی است.**

معارف و مسایل

«قُلْ لِلَّذِيْنَ كَفَرُوْا سَتُغْلَبُوْنَ» ممکن است از مفادّ این آیه، این شبهه برای کسی به‌وجود آید که کفّار سرکوب و مغلوب می‌شوند و حال آن‌که همهٔ کفّار جهان سرکوب و مغلوب نشده‌اند، امّا این شبهه در این جهت نمی‌تواند مطرح شود، چرا که مراد از کفّار، کفّار تمام جهان نیستند، بلکه مراد از آن، مشرکان و یهودیان همان زمان و همان منطقه، چنانکه مشرکان، مقتول و اسیر شدند و یهودیان نیز به هلاکت رسیدند و یا اسیر گشتند و یا با جزیه و تبعید، سرکوب شدند.

قَدْ كَانَ لَكُمْ اٰيَةٌ فِيْ فِئَتَيْنِ الْتَقَتَا ؕ فِئَةٌ
به تحقیق برای شما نشانه‌ای بود در دو گروه که میان شان جنگ و مقابله واقع شد گروهی

تُقَاتِلُ فِيْ سَبِيْلِ اللهِ وَ اُخْرٰى كَافِرَةٌ يَّرَوْنَهُمْ مِّثْلَيْهِمْ رَأْيَ الْعَيْنِ ؕ
جنگ می‌کردند در راه خدا و گروهی کافر بودند، می دیدند آنها را دو برابر خویش به نگاه ظاهر چشم

وَاللهُ يُؤَيِّدُ بِنَصْرِهٖ مَنْ يَّشَآءُ ؕ اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ لَعِبْرَةً
وخداوند با یاری خویش تأیید می‌کند هرکه رابخواهد به‌درستی‌که دراین واقعه پندی است

لِّاُولِي الْاَبْصَارِ ﴿۱۳﴾

مـر صاحبـان بصیـرت را.

ربط آیات

در آیات گذشته از سرکوبی کفّار خبر داده‌شده‌است، اکنون در این آیه یک نمونهٔ آن به عنوان دلیل ذکر می‌شود.

خلاصهٔ تفسیر

بی‌شک برای (فهم) **شما نمونهٔ بزرگی است در** (برخورد) **دو گروه که با هم** (در جنگ بدر) **در مقابل یکدیگر قرارگرفتند؛ یک گـروه** (یـعنی مسـلمانان) **در راه خـدا می‌جنگیدند و گروه دوم کفّار بودند** (و جمعیّت آنان بسیار زیاد بود به گونه‌ای‌که) **خود را چند برابر مسلمانان می‌دیدند** (این دیدن با وهم و خیال نبود بلکه) **با چشم ظاهر** (در واقعی بودن آن هیچ تردیدی نبود امّا باوجود کثرت جمعیّت کفّار، باز هم خداوند مسلمانان را بر آنان پیروز کرد) **و** (پیروزی و شکست تنها در دست توانای الهی است) **خداوند بـا نصرت خویش هر کس را بخواهد تقویت می‌کند** (پس) **بدون شک در این واقـعه پندی بزرگ برای بینندگان است.**

معارف و مسایل

در این آیه کیفیت جنگ بدر بیان شد که در آن کفّار حدود یکهزار نفر بودند که دارای هفتصد شتر و یکصد اسب بودند، در طرف دیگر مـجاهدان مسـلمان، حدود سیصد نفر که داری هفتاد شتر، دو اسب، و شش زره و هشت شمشیر بودند. تعجّب در این‌جا بود که هر گروه حریف مقابل خود را دوبرابر می‌دید که در نتیجهٔ آن کفّار از تصوّر کثرت مسلمانان به وحشت افتادند و مسلمانان با دوبرابر دیدن آنها از توجّه به خویش بیشتر به سوی حق تعالیٰ متوجّه شدند با تـوکّل کـامل و

استقلال و اعتماد بر وعدهٔ خدا که: «اِنْ یَکُنْ مِنْکُمْ مِائَةٌ صَابِرَةٌ یَغْلِبُوْا مِائَتَیْنِ» امید فتح و نصرت داشتند. و اگر تعداد کامل آنان که سه برابرمسلمانان بودند برملا می‌شد امکان داشت بر آنان ترس مستولی شود و در بعضی حالات یکی، دیگری را دو برابر می‌دید و اگر نه هریک جمعیّت دستهٔ دیگر را کمتر احساس می‌کرد چنان‌که در سورهٔ انفال می‌آید.

به هر حال پیروز گرداندن گروهی اندک و بی سر و سامان در مقابل جمعیّتی منظّم بر اساس همان پیشگویی‌ای که در مکّه شده بود به این صورت که در بدر آشکار گردید برای بینندگان، واقعه‌ای عبرت‌انگیز بود.

زُیِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوٰتِ مِنَ النِّسَآءِ وَ الْبَنِیْنَ وَ الْقَنَاطِیْرِ
آراسته شده‌است برای‌مردم محبّت خواهش‌های‌نفسانی‌مانند زنان وفرزندان و خزانه‌های

الْمُقَنْطَرَةِمِنَ الذَّهَبِ‌وَالْفِضَّةِ وَالْخَیْلِ‌الْمُسَوَّمَةِ وَالْاَنْعَامِ وَالْحَرْثِ ط
جمع شده از طلا و نقره و اسبهای نشان دار و چهارپایان و زراعت

ذٰلِکَ مَتَاعُ الْحَیٰوةِ الدُّنْیَا ج وَ اللّٰهُ عِنْدَه‘ حُسْنُ الْمَاٰبِ ﴿۱۴﴾ قُلْ آن
متاع زندگانی دنیا است و نزد خدا است جای بازگشت نیکو. بگو

اَؤُنَبِّئُکُمْ بِخَیْرٍ مِّنْ ذٰلِکُمْ ط لِلَّذِیْنَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ
آیاخبر دهم شما را به آنچه بهتر است از آن، برای آنان که پرهیزکردند نزد پروردگارشان

جَنّٰتٌ تَجْرِیْ مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ خٰلِدِیْنَ فِیْهَا وَ اَزْوَاجٌ
باغهایی‌است‌که‌جاری‌است‌درزیردرختان‌آن‌جویها،جاویدباشنددرآن‌وبرای‌شان‌زنهای

مُّطَهَّرَةٌ وَّ رِضْوَانٌ مِّنَ اللّٰهِ ط وَ اللّٰهُ بَصِیْرٌۢ بِالْعِبَادِ ج ﴿۱۵﴾ اَلَّذِیْنَ
پاکیزه است و باشد خشنودی از الله و خداوند بیناست بر بندگان. آنان که

یَقُوْلُوْنَ رَبَّنَآ اِنَّنَآ اٰمَنَّا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوْبَنَا وَ
می‌گویند پروردگارا! به‌درستی ماایمان آوردیم پس بیامرز برای ما گناهان ما را و

قِنَاعَذَابَ النَّارِ ﴿۱۶﴾ اَلصّٰبِرِيْنَ وَالصّٰدِقِيْنَ وَ الْقٰنِتِيْنَ وَ الْـمُنْفِقِيْـنَ
نگـه دار ما را از عذاب آتش. صبر کنندگان و راستگویان و فرمانبرداران و انفاق کنندگان

وَ الْمُسْتَغْفِرِيْنَ بِالْاَسْحَارِ ﴿۱۷﴾
و آمرزش خواهندگان در سحرگاهان

خلاصهٔ تفسیر

ربط آیات

در آیات گذشته ذکر مخالفت کفّار و مشرکین و در مقابل آنان جهاد آمده‌بود، و در ایـن آیـات مـخالفت ایـمان و اسـلام و اصـل و مـنشأ تـمام بـدکرداریـها ذکرشده‌است که آن حبّ دنیاست، یکی به خاطر مال و مقام مخالفت حق را اختیار می‌کند و دیگری به واسطهٔ خواهشهای نفسانی و یکی به سبب علاقه به رسوم آبا و اجداد خویش در مقابل حق قیام می‌کند و خلاصه همهٔ ایـنها از دوسـتی دنـیا سرچشمه می‌گیرند.

خلاصهٔ تفسیر آیات این است:

خوش آیند به نظر می‌رسد برای (بیشتر) **مردم مـحبّت چـیزهای نـفیس از** (قبیل) **زن و فرزند و ذخایر انباشته شده از طلا و نقره و اسبهای نشان‌گذاشته شده و چهارپایان** (دیگر) **و کشتزارها** (امّـا) **همهٔ اینها اسباب مورد استفادهٔ زندگانی دنیا به شمار می‌آیند و سرانجام نیکو، همه نزد خداوند است** (کـه‌پس از مـرگ بـه انسـان برمی‌گردد، تفصیلش در آیهٔ بعد خواهد آمد.) **شما** (به آنها) **بگویید آیا چیزهایی را بـه شما بنمایانم که از آنچه ذکر شد بهتر باشد** (پس گوش کنید) **برای کسانی که** (از خدا) **بترسند در نزد پروردگارشان باغهایی** (از بهشت) **هست که جویهای آب از زیر آن جاری است، جاوید می‌مانند و در آنجا برای آنها همسرانی است که از همه چیز پا ک‌اند و خشنودی است از جانب خداوند و او نسبت به بندگان خویش بیناست.**

(این نعمتها پاداش کسانی است که از خدا می‌ترسند سپس صفات آنان به تفصیل خواهد آمد که‌آنها) **کسانی** (هستند) **که می‌گویند: پروردگارا!به تو ایمان آوردیم. پس گناهان ما را ببخش و ما را از عذاب آتش نجات ده و** (ایشان هستند) **شکیبایان و راستگویان و** (در پیشگاه خدا) **فروتنان و انفاق کنندگان مال که هنگام سحر برای آمرزش گناهان خویش دست به دعا بردارند.**

معارف و مسایل

محبّت دنیا امری طبیعی است امّا زیاده روی در آن مهلک است.

در حدیث آمده است: «حُبُّ الدُّنْیَا رَأْسُ کُلِّ خَطِیئَةٍ» محبّت دنیا سر چشمهٔ هر بدی است، در آیهٔ گذشته متاع زندگانی دنیا ذکر شد و مشخّص گردید که اینها در نظر مردم کالایی فریبنده‌اند؛ بنابراین بسیاری از مردم فریب ظاهر آنرا خورده، آخرت را فراموش می‌کنند.

چیزهایی که در این‌جا ذکر شد، عموماً مورد علاقه اکثریّت مردم است که در مرتبهٔ اوّل زن و فرزندان قرار دارند؛ زیرا هر چیزی که، انسان درصدد دست‌یابی به آن بر می‌آید، سبب اصلی همهٔ آنها، احتیاج زن و فرزند می‌باشد.

سپس از طلا و نقره و چهارپایان و مزارع ذکری به میان می‌آید که مقام بعدی محبّت و علاقه انسان را به خود اختصاص می‌دهد.

خلاصهٔ مطلب آیه این است که خدای تعالیٰ طبعاً محبّت این چیزها را در دل انسان قرار داده و در آن هزاران حکمت وجود دارد؛ از آن جمله این‌که اگر طبیعت انسان به طرف این چیزها مایل نبود، نظام جهان به‌هم می‌خورد. چه کسی نیاز داشت که زحمت کشاورزی و کارگری و صنعت‌گری را متحمّل شود و یا تمام مساعی خویش را در تجارت مبذول دارد.

آبادی و بقای جهان در این پنهان است که محبّت این اشیا در طبیعت انسان ایجاد شود تا او خود درصدد تهیّه و جمع‌آوری آنها قرار گیرد، صبح هنگام، کارگر با این فکر از خانه بیرون می‌آید که مقداری پول به‌دست آورد، ثروتمند با این اندیشه خانه را ترک می‌کند که قدری پول صرف کرده، کارگری بیاورد تا از او کار بگیرد، تاجر، وسایل لوکس تهیه کرده، در انتظار مشتری می‌نشیند تا سرمایه‌ای بیندوزد، مشتری نهایت سعی خود را به‌کار می‌برد تا با پولی که دارد اسباب و وسایل مورد نیاز خود را خریداری کند، اگر اندکی تأمّل شود، همین علایق دنیوی است که همه را از خانه‌هایشان بیرون آورده‌است و نظام تمدّن جهان را بر اساس اصولی منظّم و مستحکم قرار داده‌است.

حکمت دیگر این است که اگر میل و محبّت نعمتهای دنیوی در قلب انسان قرار نداشته باشد، نمی‌تواند طعم نعمت‌های اخروی را درک کند و نه به آنها تمایل داشته باشد، پس چه نیازی دارد که درصدد انجام اعمال نیک باشد و بهشت را کسب نماید و از اعمال بد پرهیز کند تا از دوزخ نجات یابد.

حکمت سوم که در این‌جا بیشتر مورد توجّه است، این است که محبّت این اشیا طبعاً در دل انسان ایجاد شده تا از او امتحان گرفته شود که چه کسی در محبّت آنها غرق شده، آخرت را فراموش می‌کند و چه کسی بر حقیقت گذرا بودن و فانی بودن آن وقوف می‌یابد و فقط به حدّ ضرورت و معقول به فکر آنها می‌باشد و آنها را در مسیر کارهای اخروی به‌کار می‌برد، در جای دیگر قرآن مجید حکمت این تزیین به همین صورت بیان شده‌است؛ چنان‌که در آیهٔ ۷ سورهٔ کهف می‌فرماید: «اِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْاَرْضِ زِيْنَةً لَّهَا لِنَبْلُوَهُمْ اَيُّهُمْ اَحْسَنُ عَمَلاً» آنچه را که بر روی زمین است برای زمین زینت قرار دادیم تا که مردم را مورد آزمایش قرار دهیم که چه کسی عمل نیک انجام می‌دهد.

از این آیه معلوم می‌شود که زینت دادن اشیای فریبندهٔ دنیوی برای انسان

یک فعل خداوندی است که مبنی بر حکمت‌های زیادی است در بعضی آیات این نوع تزیین به شیطان منسوب شده‌است؛ مانند آیهٔ ۴۸ سورهٔ انفال: «زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ» مراد از آن تزیین چیزهایی است که شرعاً و عقلاً بد باشند یا آن درجه تزیین مراد است که به سبب از حد گذشتن بد باشد و اگر نه مزیّن کردن مباحات نه تنها بد نیست بلکه در آنها فواید بسیاری وجود دارد، بنابر این در بعضی آیات این تزیین صراحتاً به خداوند نسبت داده شده‌است همان‌طور که ذکر آن گذشت.

خلاصهٔ کلام این است که خداوند متعال لذایذ و اشیای مرغوب دنیوی را به فضل و کرم خویش برای انسان مزیّن کرده، محبّت آنها را در دل او قرار داده‌است که، از جمله حکمت‌های آن در این امر، یکی این است که انسان آزمایش شود که بعد از مشغول شدن به این امور ظاهری و سطحی و لذّت چند روزهٔ آنها آیا پروردگار و خالق و مالک خود را به‌یاد می‌آورد و این‌ها را وسیلهٔ محبّت و معرفت او قرار می‌دهد یا این‌که خود در محبّت آنها غرق شده پروردگار خویش و محاسبه و حضور در آخرت را فراموش می‌کند، لذا بهترین انسان کسی است که از دنیا به اندازهٔ کافی بهره‌مند شده و در آخرت نیز رستگار باشد، و به‌جای این‌که لذایذ دنیوی مانعی در راه او باشد به‌عنوان وسیله‌ای در خدمت فلاح و رستگاری او در آخرت قرار گیرند. چنان‌که در میان افراد بشر کسانی نیز هستند که لذایذ دنیوی باعث نابودی حیات اخروی و عذاب دایمی ایشان می‌باشد و اگر با تعمّق در احوال آنان نگریسته شود همین اشیای در دنیا نیز برای ایشان وسیلهٔ عذاب‌اند.

قرآن کریم در آیهٔ ۵۵ سورهٔ توبه دربارهٔ این قبیل افراد می‌فرماید: «فَلَا تُعْجِبْكَ اَمْوَالُهُمْ وَ لَا اَوْلَادُهُمْ اِنَّمَا يُرِيْدُ اللهُ لِيُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِى الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَ تَزْهَقَ اَنْفُسُهُمْ وَ هُمْ كٰفِرُوْنَ» اموال و اولاد کفّار، شما را متعجّب نسازد به درستی که خداوند اراده کرده‌است که آنها را به‌وسیلهٔ آن در زندگانی دنیا عذاب کند، و

جان دهند در حالی که کافرند.

شکیّ نیست که دائماً به فکر مسایل مادّی بودن روح و جان انسان را خسته می‌سازد و مهلت استفادهٔ از آن را از انسان سلب می‌کند و خود این امر، نوعی عذاب برای انسان است، بنابراین تلاش آنچه را که خداوند از امور دنیوی برای انسان مزیّن ساخته بر اساس احکام الهی و با اعتدال و بر حسب ضرورت، جمع آوری آن رستگاری دو جهان است؛ لذا به‌کار بردن آن در راه‌های نادرست و یا زیاده روی در راه صحیح که به‌واسطهٔ آن انسان از آخرت غفلت ورزد، مایهٔ هلاک است.

مولانا رومی رحمه الله چقدر عالی این مضمون را به نظم کشیده هنگامی که‌می‌گوید:

آب‌اندر زیرکشتی‌پشتی‌است — آب‌در کشتی‌هلاکِ‌کشتی‌است

متاع دنیا برای وجود انسان مانند کشتی است که آب زیر آن باشد که برایش مفید و یاریگر است، ولی اگر آب درون کشتی راه یابد، غرق شدن و نابودی آن‌را به دنبال خواهد داشت، به همین صورت مادیات اگر در دست انسان باشد و به قلب راه نیابد،

در امور دنیوی و اخروی مددکار اوست؛ ولی اگر به قلبش راه یافت، موجب نابودی شخص می‌شود. از این‌جاست که در آیهٔ مذکور، بعد از ذکر چندی از امور دنیوی می‌فرماید: «ذٰلِكَ مَتَاعُ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَاۚ وَ اللهُ عِنْدَهٗ حُسْنُ الْمَاٰبِ».

همهٔ این اشیا در زندگی دنیوی وسیله‌ای برای حیات‌اند نه برای دل بستن به آن، و در نزد خداست قرارگاه خوب، یعنی قرارگاهی که همیشه جاویدان است. یعنی، نعمتها و لذّات آن نه فانی می‌شوند و نه کم یا ضعیف می‌گردند.

در آیهٔ بعدی برای توضیح بیشتر همین مطلب، می‌فرماید: «قُلْ اَؤُنَبِّئُكُمْ بِخَيْرٍ مِنْ ذٰلِكُمْؕ لِلَّذِيْنَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنّٰتٌ تَجْرِيْ مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ خٰلِدِيْنَ

فِيهَا وَ أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَ رِضْوَانٌ مِنَ اللهِ وَاللهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ»

رسول اکرمﷺ را مورد خطاب قرار می‌دهند که: به کسانی که در نعمت‌های ناقص و فانی دنیا غرق شده‌اند بگو: آیا شما را آگاه کنم به چیزی بهتر از این نعمت‌ها، برای کسانی که پرهیز کردند نزد پروردگارشان بهشت‌هایی است که جویهای آب از زیر آن جاری است و همسرانی پاکیزه و خشنودی از خداوند، و خداوند نسبت به بندگان بیناست.

در آیهٔ گذشته شش نعمت بزرگ دنیا ذکر شد که، مردم به محبّت آنها سرمست شده‌اند، و عبارت‌اند از:

۱- زن ۲- فرزند ۳- ذخایر طلا و نقره ۴-اسب نجیب ۵- چهارپایان ۶- مزارع.

و ظاهراً در مقابل آنها سه نعمت اخروی بیان شده:

۱- باغهای سرسبز بهشت ۲- زنهای پاکیزه ۳- خشنودی خداوند.

از بقیهٔ اشیا ذکر اولاد به این جهت نیامده که انسان در جهان به این سبب به فرزند علاقمند است که در کارها به او کمک کند و بعد از او نامش را زنده نگه دارد و در آخرت نه او به کمک کسی نیاز دارد و نه می‌میرد که برای پس از خود در طلب ولی یا وارثی باشد علاوه بر این، هر کسی هر چقدر فرزند داشته باشد در جنّت با وی در یک جا جمع می‌شوند و کسی که در جهان اولادی نداشته، اوّلاً در آخرت متمنّی اولاد نمی‌شود و ثانیاً اگر خواهان اولاد شود خداوند متعال به او اولاد می‌دهد.

در حدیث جامع ترمذی آمده‌است که رسول خداﷺ فرمود: «اگر کسی از اهل بهشت آرزومند اولاد باشد، انعقاد و تولّد، بزرگ شدن بچه همه در مدّتی کوتاه انجام می‌گیرد، لذا خداوند متعال بنابه حکمت خویش آرزوی شخص را برآورده می‌سازد.

همچنین ذکر طلا و نقره را در بهشت از این جهت نفرمود کـه، در جـهان مطلوب بودن طلا و نقره‌ها از آن جهت است که در عوض آنـها وسـایل دنـیوی فراهم می‌گردد و همه اشیای مورد نیاز به وسیلهٔ آنها، تهیّه می‌شود و یااز این جهت مطلوب اند که در تزیین به‌کار می‌روند ولی در آخرت، نه به خرید و فروش نیازی است و نه به زینت، بلکه هر چه شخص اراده کند فوراً مهیّا می‌گردد. علاوه بر این در بهشت طلا و نقره موجود است زیرا در روایات آمده‌است که بعضی از منازل بهشت طوری ساخته شده‌اند که یک خشت آن از طلا و دیگری از نقره است، به هر حال در آخرت چیز قابل ذکری به نظر نمی‌آید.

اسبان در دنیا بدین منظورند که انسان بر آنها سوار شده مسافتی را بپیماید، امّا در آنجا نه نیازی به سفر است و نه به سواری.

البتّه از احادیث صحیح ثابت است که برای اهل جنّت در روز جمعه اسبهای نجیب برای سواری حاضر می‌شوند که بر آنها سوار شده برای ملاقات دوستان و عزیزان خود بروند.

خلاصه این‌که اسب در آن‌جا از اهمّیّت خاصی برخوردار نیست که ذکرش به میان آید، هم‌چنین چهارپایان که یا در مزرعه به‌کار گرفته می‌شوند یا به نحوی مورد استفادهٔ آدمی قرار می‌گیرند همهٔ اینها را خدای تعالیٰ در بهشت بی‌واسطهٔ چهارپایان عطا می‌فرماید.

و همین است حال مزارع، که در جهان (دنیا) انسان مشقّت کشاورزی

را برای به‌دست آوردن محصولات مختلف متحمّل می‌شود، در بهشت همهٔ این محصولات خودبه‌خود مهیّا می باشد، در آنجا کسی نیاز به کشاورزی ندارد و اگر کسی تمایل به کشاورزی داشته باشد، برایش امکان آن وجود دارد، چنان‌که در روایتی از طبرانی آمده‌است:

یکی از اهل بهشت آرزوی کشاورزی می‌کند، پس همهٔ اسباب کشـاورزی

آماده می‌شوند سپس بذرافشانی و روییدن و دروکردن جملگی ظرف چند لحظه انجام می‌گیرد. بنابراین از نعمتهای آخرت تنها ذکر جنت و حوران کافی به نظر می‌رسد. زیرا که برای اهل بهشت در قرآن کریم چنین وعده‌ای نیز وجود دارد: «وَلَهُمْ مَايَشْتَهُوْنَ» «برای آنان هر آنچه بخواهند فراهم می‌شود.»

بعد از این اعلان کلّی نیازی به ذکر همهٔ نعمتها نیست؛ ولی از آنها چند نعمت خاص ذکرشده که برای هر انسان بهشتی بدون درخواست فراهم می‌شود؛ یعنی باغهای سرسبز و زنانی پاکیزه و خوبروی و بالاتر از همهٔ اینها رضایت و خشنودی خداوند که برای مؤمن از همه چیز با اهمّیّت تر است، حاصل می آید.

چنان‌که در حدیث آمده‌است: «وقتی که همهٔ اهل بهشت به آنجا داخل می‌شوند خوشحال و مطمئن باشند و هیچ آرزویی از آنان باقی نمی‌ماند که برآورده نشود. پس در آن وقت خداوندمتعال خود به اهل بهشت خطاب کرده می فرماید: اکنون شما خشنود و مطمئن هستید آیا نیاز به چیزی دارید؟

آنان در جواب می‌گویند: پروردگارا! آن‌قدر به ما نعمت عطا کرده‌ای که بعد از این به هیچ چیز نیاز نداریم، خداوند متعال می‌فرماید: اکنون شما را نعمتی بالاتر از همهٔ این نعمتها عطا می‌کنم و آن این‌که به مراتب رضا و قرب دائمی من نایل می‌شوید.»

خلاصه این دو آیه را پیامبر خداﷺ چنین بیان فرموده‌است: «الدُنیا مَلعوُنَةٌ و ملعون ما فیها الا ما ابتغی به وجه الله و فی روایة: الا ذکر الله و ما والاه او عالماً او متعلّماً.»

«دنیا و آنچه در آن است، ملعون است، به جز چیزهایی که موجبات خشنودی خداوند متعال را فراهم می‌آورد. و در یک روایت آمده‌است بجز ذکر خدا و آنچه راکه او پسندد و بجز عالم و متعلّم.»

این حدیث را ابن ماجه و طبرانی به‌روایت حضرت ابوهریره رضی الله عنه نقل کرده‌اند.

شَهِدَ اللّٰهُ اَنَّهٗ لَآ اِلٰهَ اِلَّا هُوَ وَالْمَلٰٓئِكَةُ
گواهی داد خداوند که هرآینه هیچ معبودی غیراز او نیست وگواهی دادند فرشتگان

وَ اُولُوا الْعِلْمِ قَآئِمًا بِالْقِسْطِ لَآ اِلٰهَ اِلَّا هُوَ
وصاحبان علم ودانش در حالی‌که خداوند قائم به عدل است، نیست هیچ معبودی جز خدای

الْعَزِيْزُ الْحَكِيْمُ ﴿۱۸﴾ اِنَّ الدِّيْنَ عِنْدَ اللّٰهِ الْاِسْلَامُ وَ مَا اخْتَلَفَ
توانای حکیم. به‌درستی که دین پسندیده در نزد خدا اسلام است و مخالفت نکردند

الَّذِيْنَ اُوْتُوا الْكِتٰبَ اِلَّا مِنْۢ بَعْدِ مَا جَآءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًاۢ بَيْنَهُمْ
کسانی‌که به‌آنها کتاب داده‌شده مگر پس‌ازآنکه آمد به‌ایشان دانشی از روی حسد میان ایشان

وَ مَنْ يَّكْفُرْ بِاٰيٰتِ اللّٰهِ فَاِنَّ اللّٰهَ سَرِيْعُ الْحِسَابِ ﴿۱۹﴾
و هرکه کافرشود به آیات خدا پس یقیناً خداوند زود حساب گیرنده‌است.

خلاصۀ تفسیر

ربط آیات

آیات گذشته در بیان توحید بود، در آیات مذکور، اوّلین آیه، به‌گونه‌ای خاص، مضمون یگانگی خداوند را تشریح می‌نماید که بر آن سه نوع گواهی ذکر می‌کند:

اوّل شهادت خود پروردگار، دوم شهادت فرشتگان، سوم شهادت دانشمندان و صاحبان فهم و خرد.

شهادت خداوند جلّ شانه به‌طور مجاز بیان شده و مراد این است که صفات و کمالات خداوند و تمام مظاهر وجود و مخلوقاتش دلیلی است واضح بر یگانگی خداوند.

هرگیاهی که از زمین روید وحده لا شریک له گوید

علاوه بر این کتابها و رسولانی که برای هدایت مردم فرستاده، به یگانگی او گواهی می دهند پس گویا خود او بر این امر شاهد است که به غیر از او کسی لایق پرستش نیست.

شهادت دوم: شهادت فرشتگان است که مقرّبین درگاهش به شمار می‌آیند و آنان هم دیده و دانسته گواهی می‌دهند که به غیر از خدای تعالیٰ کسی شایستهٔ پرستش نیست.

شهادت سوم: شهادت راسخان در علم است که مراد از آنان، انبیا علیهم السلام و عموم علما هستند.

در بارهٔ این آیه، امام غزّالی رحمه الله و ابن کثیر رحمه الله می‌گویند: این فضیلت بزرگی است برای اهل علم که خداوند شهادت آنان را با شهادت خود و فرشتگان ذکر کرده‌است و می‌توان گفت که مراد از علما فقط آن کسانی هستند که در خصوص مسایل هستی، نظری صحیح ارائه داده یا در کاینات تفکّر و اندیشه کرده، به یگانگی خداوند پی ببرند؛ اگر چه آنان طبق ضابطه، عالِم نباشند.

و در آیهٔ دیگر برای تکمیل مضمون توحید، تنها پذیرفتن دین اسلام و عدم پذیرش ادیان و مذاهب دیگر را بیان کرده، و بیچارگی مخالفان آن را متذکّر می‌شود.

تفسیر مختصر این دو آیه از این قرار است:

گواهی داد خداوند (در کتب آسمانی) **بر این** (مطلب) **که بجز آن ذات** (پاک) **کسی سزاوار پرستش نیست و فرشتگان نیز** (در ذکرو تسبیح خود به این گواهی داده‌اند زیرا که اذ کارو اوراد آنان مملوّ از توحید است) **و دانشمندان نیز** (همچنان‌که مشاهده می‌شود و نیز در گفته‌ها و نوشته‌ها خود به یگانگی خداوند شهادت داده، اعتراف کرده‌اند)**که** (او تعالی) **چنان معبود صاحب شأنی است که انتظام دهنده** (ی همه چیز)

است با اعتدال و جز او کسی سزاوار پرستش نیست، او غالب و دانا است و بدون تردید تنها دین مورد (پذیرش) **نزد خداوند دین اسلام است و این‌که اهل کتاب** (در حقّانیّت آن با مسلمین) **اختلاف کردند** (و اسلام را باطل دانستند) **پس از این‌که دلیل** (حقّانیت اسلام) **به آنان قبلاً اعلام شده بود. فقط به خاطر تکبّر** (و در خطر دیدن سروریی که نسبت به مردم داشتند و با قبول اسلام آن را از دست می دادند، و بنابراین اسلام را نپذیرفتند و آن‌را باطل دانستند) **بود. پس هر کس که احکام خداوند را انکار کند** (چنان‌که آنان کردند) **به تحقیق که خداوند زود حساب گیرنده‌است** (و بدیهی است که‌نتیجهٔ محاسبهٔ چنین شخصی عذاب الهی خواهدبود.)

معارف و مسایل

فضایل آیهٔ شَهِدَ اللهُ

آیهٔ شهادت دارای مقام مخصوصی است. امام تفسیر بغوی‌ﷺ نقل کرده می‌گوید: دو عالم بزرگ یهودی از شام به مدینهٔ منوّره وارد شدند، با مشاهدهٔ گودی مدینه با هم به گفتگو پرداختند که این گودی همان‌طوری است که در تورات پیش‌گویی شده‌بود که در آن قیام پیامبر آخرالزّمان پدیدار می‌شود، سپس مطّلع شدند که شخص بزرگی در آنجا هست که مردم به او پیامبر می‌گویند. ایشان در محضر آن‌حضرتﷺ حاضر شدند، همین‌که چشم‌شان به آن‌حضرتﷺ افتاد تمام آن صفاتی که در تورات نسبت به آن‌جنابﷺ ذکر شده‌بود در مقابل دیدگان‌شان ترسیم شد؛ سؤال کردند شما محمّدﷺ هستید؟ پیامبر فرمود: آری، باز سؤال کردند که شما احمد هستید؟ پیامبرﷺ فرمود: آری، من محمّد و احمد هستم.

سپس گفتند، از شما یک سؤال داریم، اگر جواب آنرا درست دادید ما ایمان می‌آوریم؛ پیامبرﷺ فرمود: بگویید، آنان گفتند: در کتاب خدا بزرگترین شهادت

کدام است؟ در پاسخ آیهٔ شهادت نازل شد، پیامبرﷺ آن‌را بر ایشان تلاوت کرد، آن دو نفر بلافاصله مسلمان شدند.

در مسند امام احمد حدیثی آمده‌است که آن‌حضرتﷺ این آیه را در عرفات خواند و بعد از آن فرمود «وَ اَنَا عَلٰی ذٰلِكَ مِنَ الشّٰهِدِيْنَ يَارَبِّ» «ای پروردگارا من هم بر این گواهم». (ابن کثیر)

و از یک روایت امام اعمش مشخّص می‌شود که هر کسی بعد از تلاوت این آیه بگوید: «اَنَا عَلٰی ذٰلِكَ مِنَ الشّٰهِدِيْنَ» خدای تعالی در روز قیامت به فرشتگان می‌گوید که بنده‌ام عهدی کرده‌است و من از همهٔ وفا کننده‌گان به عهدها بهترینم، بنابراین بندهٔ مرا در بهشت درآورید. (ابن کثیر)

در حدیثی به نقل از ابوایّوب انصاری رضی الله عنه آمده‌است که رسول خداﷺ فرمود: هر کس بعد از نماز فرض آیة الکرسی و آیهٔ شهادت (شَهِدَ اللّٰهُ) وَ «قُلِ اللّٰهُمَّ مٰلِكَ الْمُلْكِ، تا بِغَيْرِ حِسَابٍ»[۳] را بخواند خداوند از همه گناهان او درمی‌گذرد و او را در بهشت جای می‌دهد و هفتاد حاجت او را برمی‌آورد که کوچکترین آنها مغفرت اوست. (روح المعانی بحواله دیلمی)

تشریح دو لفظ «دین» و «اسلام»: لفظ دین در لغت عرب به چند معنی آمده که یکی به معنی طریقه و روش است و در اصطلاح قرآن دین بر اصول و احکامی اطلاق می‌شود که از حضرت آدمعليه السلام تا خاتم الانبیاءﷺ در میان همه انبیا مشترک‌اند و لفظ «شریعت» یا «منهاج» در اصطلاحات بعد مذهب بر احکام فرعی اطلاق می‌شوند که در زمانها و امّت‌های مختلف، متفاوت می‌باشند. قرآن کریم در آیه۱۳ سورهٔ شوریٰ می‌فرماید: «شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّيْنِ مَا وَصّٰى بِهٖ نُوْحاً» خداوند برای شما همان دین را مقرر کرد که قبلاً نوحعليه السلام و دیگر انبیا نسبت به آن

۳-آیه۲۶، سوره آل عمران

مأموریت داشته‌اند.

از این‌جا مشخّص می‌شود که دین همهٔ پیامبران علیهم السلام یکی بوده‌است. یعنی این‌که ذات خدای تعالیٰ همه را برای یک هدف یعنی اعتلای کلمة الله و تحقّق ایمان در قلوب مردم و پرستش ذات یگانهٔ خداوند که جامع تمام کمالات و از هر نقصی مبرّاست، برانگیختند، و نیز تحقّق اعتقاد به روز واپسین که در آن روز سرانجام اعمال انسان به او برمی‌گردد و کیفر دادن و پاداش به این اعمال و نیز ایمان به انبیا و رسولان فرستاده شده از جانب او، و احکامی که آورده‌اند.

و معنی اصلی لفظ اسلام خود را به خدا حواله کردن و تابع اوامر او بودن است و به اعتبار این معنی در زمان هر نبی و رسول، به کسانی که به او ایمان آورده و در احکامی که آورده‌است، اطاعتش کرده‌اند می‌توان کلمهٔ مسلمان را اطلاق کرد و دین آنان دین اسلام بوده‌است و با توجّه به همین معنی حضرت نوح علیه السلام فرمود: «وَ اُمِرْتُ اَنْ اَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ» (سوره یونس، آیه۷۲) به من فرمان داده‌شده که از مسلمانان باشم.

و بنابر این حضرت ابراهیم علیه السلام خود و امّت خود را مسلمان گفت: «رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمَيْنِ لَكَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِنَا اُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ» و حواریون حضرت عیسیٰ علیه السلام به اعتبار همین معنی گفتند «وَاشْهَدْ بِأَنَّا مُسْلِمُوْن» «سورهٔ آل عمران آیهٔ۵۲»

گاهی این لفظ به‌طور خاص بر دین و شریعتی اطلاق می‌گردد که پس از همهٔ ادیان حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه وسلم آورده‌است که همهٔ شریعتهای قبل را منسوخ کرده و تا قیامت باقی خواهد ماند و به اعتبار همین معنی، این لفظ تنها بر دین و امّت محمّد صلی الله علیه وسلم اطلاق می‌شود در حدیث جبرئیل که در تمام کتب حدیث مشهور است آن‌حضرت صلی الله علیه وسلم اسلام را به همین تفسیر خاص ذکر کرده‌است.

لفظ «الاسلام» در آیهٔ مذکور هم احتمال هر دو معنی را دارد، اگر معنی اوّل

کدام است؟ در پاسخ آیهٔ شهادت نازل شد، پیامبرﷺ آن‌را بر ایشان تلاوت کرد، آن دو نفر بلافاصله مسلمان شدند.

در مسند امام احمد حدیثی آمده‌است که آن‌حضرتﷺ این آیه را در عرفات خواند و بعد از آن فرمود «وَ أَنَا عَلٰى ذٰلِكَ مِنَ الشّٰهِدِيْنَ يَارَبِّ» «ای پروردگارا من هم بر این گواهم». (ابن کثیر)

و از یک روایت امام اعمش مشخّص می‌شود که هر کسی بعد از تلاوت این آیه بگوید: «أَنَا عَلٰى ذٰلِكَ مِنَ الشّٰهِدِيْنَ» خدای تعالی در روز قیامت به فرشتگان می‌گوید که بنده‌ام عهدی کرده‌است و من از همهٔ وفا کننده‌گان به عهدها بهترینم، بنابراین بندهٔ مرا در بهشت درآورید. (ابن کثیر)

در حدیثی به نقل از ابوایّوب انصاری رضی الله عنه آمده‌است که رسول خداﷺ فرمود: هر کس بعد از نماز فرض آیة الکرسی و آیهٔ شهادت (شَهِدَ اللهُ) وَ «قُلِ اللّٰهُمَّ مٰلِكَ الْمُلْك، تا بِغَيْرِ حِسَابٍ»[۳] را بخواند خداوند از همه گناهان او درمی‌گذرد و او را در بهشت جای می‌دهد و هفتاد حاجت او را برمی‌آورد که کوچکترین آنها مغفرت اوست. (روح المعانی بحواله دیلمی)

تشریح دو لفظ «دین» و «اسلام»: لفظ دین در لغت عرب به چند معنی آمده که یکی به معنی طریقه و روش است و در اصطلاح قرآن دین بر اصول و احکامی اطلاق می‌شود که از حضرت آدمعليه السلام تا خاتم الانبیاءﷺ در میان همه انبیا مشترک‌اند و لفظ «شریعت» یا «منهاج» در اصطلاحات بعد مذهب بر احکام فرعی اطلاق می‌شوند که در زمانها و امّت‌های مختلف، متفاوت می‌باشند. قرآن کریم در آیه۱۳ سورهٔ شوریٰ می‌فرماید: «شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّيْنِ مَا وَصّٰى بِهٖ نُوْحاً» خداوند برای شما همان دین را مقرر کرد که قبلاً نوحعليه السلام و دیگر انبیا نسبت به آن

۳-آیه۲۶، سوره آل عمران

مأموریت داشته‌اند.

از این‌جا مشخّص می‌شود که دین همهٔ پیامبرانعلیهم‌السلام یکی بوده‌است. یعنی این‌که ذات خدای تعالیٰ همه را برای یک هدف یعنی اعتلای کـلمة الله و تـحقّق ایمان در قلوب مردم و پرستش ذات یگانهٔ خداوند که جامع تمام کمالات و از هر نقصی مبرّاست، برانگیختند، و نیز تحقّق اعـتقاد بـه روز واپسـین کـه در آن روز سرانجام اعمال انسان به او برمی‌گردد و کیفر دادن و پاداش به این اعـمال و نـیز ایمان به انبیا و رسولان فرستاده شده از جانب او، و احکامی که آورده‌اند.

و معنی اصلی لفظ اسلام خود را به خدا حواله کردن و تابع اوامر او بودن است و به اعتبار این معنی در زمان هر نبی و رسول، به کسانی که به او ایمان آورده و در احکامی که آورده‌است، اطاعتش کرده‌اند می‌توان کلمهٔ مسلمان را اطلاق کرد و دین آنان دین اسلام بوده‌است و با توجّه به همین معنی حضرت نوحعلیه‌السلام فرمود: «وَ اُمِرْتُ اَنْ اَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِيْنَ» (سوره یونس، آیه۷۷) به من فرمان داده‌شده که از مسلمانان باشم.

و بنابر این حضرت ابراهیمعلیه‌السلام خود و امّت خود را مسلمان گـفت: «رَبَّـنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمَيْنِ لَكَ وَ مِنْ ذُرِّيَّـتِنَا اُمَّـةً مُسْـلِمَةً لَكَ» و حـواریـون حـضرت عیسیٰعلیه‌السلام به اعتبار همین معنی گفتند «وَاشْهَدْ بِاَنَّا مُسْلِمُوْن» «سـورهٔ آل عـمران آیهٔ۵۲»

گاهی این لفظ به‌طور خاص بر دین و شریعتی اطلاق می‌گردد که پس از همهٔ ادیان حضرت ختمی مرتبتصلی‌الله‌علیه‌وسلم آورده‌است که همهٔ شریعتهای قبل را منسوخ کرده و تا قیامت باقی خواهد ماند و به اعتبار همین معنی، این لفظ تنها بر دین و امّت محمّدصلی‌الله‌علیه‌وسلم اطلاق می‌شود در حدیث جبرئیل که در تمام کتب حدیث مشهور است آن‌حضرتصلی‌الله‌علیه‌وسلم اسلام را به همین تفسیر خاص ذکر کرده‌است .

لفظ «الاسلام» در آیهٔ مذکور هم احتمال هر دو معنی را دارد، اگر معنی اوّل

اخلاق نیکویی داشته باشد.

اساس رستگاری در آخرت فرمانبرداری خدا و پیامبر است و کسی که از این محروم باشد عمل او هیچ اعتباری ندارد.

در قرآن مجید دربارهٔ اعمال این قبیل افراد در آیهٔ ۱۰۵ کهف می‌فرماید: «فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ وَزْناً» در روز قیامت برای اعمالشان هیچ وزنی قائل نمی‌شویم.

چون روی سخن در این آیه و آیات ماقبل با اهل‌کتاب است، بنابر این در آخر نادانی و اشتباه آنان‌را چنین بیان می‌فرماید:

«وَ مَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أُوْتُوا الْكِتٰبَ اِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَآءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ» آنان‌که در نبوّت خاتم الانبیاء ﷺ و دین اسلام اختلاف کردند،بدین جهت نبود که نسبت به این احکام در اشتباه بوده‌اند، بلکه آنان بر حقّانیت پیامبر اسلام در تورات و انجیل و سایر کتب کاملاً اطّلاع یافته بودند، امّا حسادت نسبت به مسلمین و حبّ جاه و مقام و ثروت آنان را بدین اختلاف برانگیخت.

درپایان فرمود و «وَ مَنْ يَكْفُرْ بِاٰيٰتِ اللهِ فَاِنَّ اللهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ» یعنی کسی که آیات خدا را انکار کند خداوند زود از او حساب خواهد گرفت؛ نخست پس از مرگ امتحان این جهان در عالم قبرکه به آن «برزخ» گفته می‌شود، انجام می‌گیرد و سپس حساب مفصّل آن در قیامت، هنگام حساب و کتاب حقیقت همهٔ اختلافات آشکار خواهدشد. حقیقت باطل‌پرستان برای آنان واضح می‌گردد و سپس کیفر آنها برای شان عرضه می‌گردد.

فَاِنْ حَآجُّوْكَ فَقُلْ اَسْلَمْتُ وَجْهِىَ لِلّٰهِ وَ مَنِ اتَّبَعَنِ ط

پس اگر با تو خصومت ورزند پس بگو: روی خود را تسلیم خدا کردم و نیز هر کسی که پیروی مرا کرد

وَقُلْ لِلَّذِيْنَ اُوْتُوا الْكِتٰبَ وَالْاُمِّيّٖنَ ءَاَسْلَمْتُمْ ط فَاِنْ اَسْلَمُوْا فَقَدِ اهْتَدَوْا ج

وبگو:به‌اهل‌کتاب وبه‌ناخوانان آیااسلام‌آوردید پس‌اگراسلام‌آوردندبه‌تحقیق‌که‌راه‌راست‌را

وَ اِنْ تَوَلَّوْا فَاِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلٰغُ ۗ وَ اللهُ بَصِيْرٌۢ بِالْعِبَادِ ﴿۲۰﴾

یافتندواگرروی‌برتافتندپس‌جزاین‌نیست‌که‌وظیفۀ‌توابلاغ‌است‌والله‌بینااست‌بربندگان

خلاصۀ تفسیر

ربط آیات

در ابتدای سوره، توحید اثبات وعقیدۀ تثلیث ردشده‌است، در این آیات به احتجاجات مشرکین و منکرین اهل کتاب پاسخ داده‌شده‌است.

پس، (از اقامۀ دلیل بر حقّانیت اسلام، باز هم) **اگر اینان با شما به جدال**(های) **بی‌جابرخیزند، بگویید:** (شما اگربپذیرید یا نپذیرید) **من رویم را فقط به طرف خدا کرده‌ام و کسانی که پیرو من بودند آنان نیز** (روی خود را تنها به جانب خدا کرده‌اند،- کنایه‌از این‌که همۀ ما اسلام را برگزیده‌ایم که در آن تنها قلب انسان متوجّه خداوند است زیرا در ادیان دیگر مقداری شرک به‌وجود آمده‌بود) **و** (پس از این جواب، از آنان سوال کنید) **و بگویید به اهل کتاب و** (مشرکین) **عرب آیا شما نیز به اسلام مشرّف می‌شوید؟ پس اگر به اسلام داخل شدند به راه** (راست) **هدایت یافته‌اند و اگر سر باز زدند،پس** (شما با کی‌نداشته باشید زیرا) **وظیفۀ تو فقط این است که** (احکام و فرامین الـهی را) **به آنان ابلاغ نمایی، و خود خداوند** (خودش) **بندگان را می‌بیند** (و می‌داند) **و از** (شما در این خصوص) **باز خواست نمی‌شود.**

اِنَّ الَّذِيْنَ يَكْفُرُوْنَ بِاٰيٰتِ اللهِ وَ يَقْتُلُوْنَ النَّبِيّٖنَ بِغَيْرِ حَقٍّ ۙ وَّ يَقْتُلُوْنَ

هرآینه آنان‌که انکار می‌کنند احکام خدا را و قتل‌می‌کنند پیامبران را به ناحق و می‌کشند

الَّذِيْنَ يَأْمُرُوْنَ بِالْقِسْطِ مِنَ النَّاسِ ۙ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ اَلِيْمٍ ﴿۲۱﴾

کسانی راکه امر می‌کنند به عدل از مردم پس ایشان را به عذاب دردناک بشارت ده

أُولٰئِكَ الَّذِيْنَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَ الْاٰخِرَةِ وَ
این گروه آنانند که زحماتشان در دنیا و آخرت ضایع می شود و

مَالَهُمْ مِّنْ نّٰصِرِيْنَ ﴿۲۲﴾
برای شان هیچ یاری‌دهنده‌ای‌نیست.

خلاصهٔ تفسیر

ربط آیات

روی سخن در ابتدای سوره بیشتر متوجّه نصارا است و عنوان «اَلَّذِيْنَ أُوْتُوا الْكِتٰبَ» در آیهٔ فوق شامل یهود و نصارا هر دو می‌شود؛ اکنون در این آیات بعضی کارهای مخصوص یهود بیان می‌شود.

در «روح المعانی» **به روایت ابن ابی‌حاتم از آن‌حضرتﷺ در ذیل تفسیر این آیه روایت شده‌است که بنی‌اسرائیل چهل و سه پیامبر را دریک زمان کشته‌اند و از نصیحت آنان یکصد و هفتاد(۱۷۰) نفر هدایت شدند که در همان روزگار به زندگی آنان نیز خاتمه دادند.** (بیان القرآن)

بی‌شک کسانی که انکار می‌کنند، آیات خداوند را (مانند یهود که تسلیم انجیل نشدند و بعداً نیز قرآن را نپذیرفتند؛ خلاصه آنها کسانی هستند که) **انبیا را به قتل می‌رسانند** (و آن قتل از نزد خود آنان هم) **ناحق و نیز به‌قتل می‌رسانند اشخاصی را که اعتدال** (در افعال و اخلاق) **یا عدالت را تعلیم می‌دهند، پس ایشان را به کیفر دردناک بشارت ده و ایشان کسانی هستند که به سبب ارتکاب افعال مذکور تمام کارهای نیکشان از بین می‌رود، هم در این دنیا و هم در آخرت** (به وقت سزا) **برای شان هیچ حامی و یاوری نخواهد شد.**

اَلَمْ تَرَ اِلَى الَّذِيْنَ أُوْتُوْا نَصِيْبًا مِّنَ الْكِتٰبِ يُدْعَوْنَ اِلٰى كِتٰبِ اللّٰهِ

آیا‌ندیدی‌کسانی را که بهره‌ای از کتاب به‌آنان رسیده‌بود که خوانده‌می‌شوند به سوی‌کتاب

لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ يَتَوَلَّىٰ فَرِيقٌ مِّنْهُمْ وَ هُم مُّعْرِضُونَ ﴿۲۳﴾

تا که‌حکم‌کند میان‌ایشان‌سپس روی‌می‌گردانند گروهی از آنان و ایشان‌اعراض‌کنندگان‌اند

ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَن تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَّعْدُودَاتٍ ۖ وَ

این‌بدان علّت‌است‌که‌ایشان‌گفتند هرگزنمی‌رسدبه‌ماآتش‌دوزخ مگرروزهای‌شمرده‌شده‌و

غَرَّهُمْ فِي دِينِهِم مَّا كَانُوا يَفْتَرُونَ ﴿۲۴﴾ فَكَيْفَ إِذَا

فریب‌داد‌ایشان را در دین‌شان‌آنچه افترامی‌کردند پس‌چگونه می‌شودحال‌ایشان وقتی‌که

جَمَعْنَاهُمْ لِيَوْمٍ لَّا رَيْبَ فِيهِ وَ وُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ

جمع‌کنیم‌ایشان‌را در روزی که هیچ شکّی در آن نیست و تمام داده می‌شود هر کسی

مَّا كَسَبَتْ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ ﴿۲۵﴾

آنچه‌را که انجام داده‌است‌و ایشان ستم‌کرده نمی‌شوند.

خلاصهٔ تفسیر

(ای پیامبر!) **آیا کسانی را ندیدی که به آنان قسمتی** (کامل) **از کتاب آسمانی** (تورات) **داده‌شده‌بود** (که‌اگر طالب هدایت بودند پس آن حصه برای تکمیل این مقصد کافی‌بود) **و به همان کتاب به خاطر این مقصود دعوت می‌شدند که در میان شان** (اختلاف مذهبی را) **قضاوت کند باز** (هم) **بعضی از آنان اعراض کرده منحرف شدند** (و) **این** (بی‌اعتنایی) **به این سبب است که آنان چنین می‌گویند** (و اعتقادشان همین است) **که فقط چند روز شمرده شده آتش دوزخ به ما می‌رسد.** (سپس بخشیده می‌شویم) **و آنان را فریب داده‌است سخنان جعلی خودشان** (همچنان‌که عقیدهٔ برساختهٔ خود آنان را فریب داد که ما فرزندان پیامبرانیم و به این شرافت خانوادگی حتماً نجات خواهیم یافت و در نتیجهٔ همین اعتقاد بیشتر بی‌اعتنایی کردند) **پس** (به‌سبب این احوال و افعال و اقوال کفرآمیز) **چه حال** (بدی) **بر آنان خواهد گشت وقتی‌که آنان را در**

روزی جمع کنیم که در (آمدن) **آن ذرّه‌ای تردید نیست و** (در آن روز) **عوض هرچیز به طور کامل به انسان می‌رسد** (کمتریا بیشتر از جرم، کیفر داده نمی‌شود.)

قُلِ اللّٰهُمَّ مٰلِکَ الْمُلْکِ تُؤْتِی الْمُلْکَ مَنْ تَشَآءُ وَ تَنْزِعُ الْمُلْکَ
بگوپروردگارا!مالک سلطنت‌هستی توسلطنت می‌دهی به کسی‌که‌بخواهی و سلطنت‌رامی‌گیری
مِمَّنْ تَشَآءُ وَ تُعِزُّ مَنْ تَشَآءُ وَ تُذِلُّ مَنْ تَشَآءُ
ازکسی که بخواهی و عزّت می‌دهی به‌کسی که بخواهی و ذلیل می‌کنی کسی‌راکه بخواهی
بِيَدِكَ الْخَيْرُ اِنَّكَ عَلٰى كُلِّ شَىْءٍ قَدِيْرٌ ﴿۲۶﴾ تُوْلِجُ الَّيْلَ فِى النَّهَارِ
به دست تو است خیر، همانا تو بر هر چیزی توانا هستی. داخل می‌کنی شب را در روز
وَ تُوْلِجُ النَّهَارَ فِى الَّيْلِ وَ تُخْرِجُ الْحَىَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَ تُخْرِجُ
داخل می‌کنی روز را در شب و بیرون می‌آوری زنده را از مرده و بیرون می‌آوری
الْمَيِّتَ مِنَ الْحَىِّ وَ تَرْزُقُ مَنْ تَشَآءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ ﴿۲۷﴾
مرده را از زنده و روزی می‌دهی کسی راکه بخواهی بی شمار.

خلاصهٔ تفسیر

در این آیات به امّت پیامبرﷺ دعا و مناجات تلقین شده که در ضمن آن به پیروزی امّت اسلام علیه کفّار نیز اشاره شده‌است؛ چنان‌که از شأن نزول آن ثابت می‌شود که رسول خداﷺ به فتح فارس و روم وعده داده‌بود پس منافقین و یهود آنان را مسخره کردند سپس این آیه نازل شد (کمافی روح‌المعانی عن الواحدی عن ابن عبّاس و انس.)

تفسیر مختصر آیات این است: (ای پیامبر!) **بگو ای خدایی که مالک‌سلطنتی،** (هر چقدر از) **حکومت را برای کسی که بخواهی می‌دهی و** (از تصرّف) **هرکس که بخواهی** (قسمتی از) **آن‌را می‌گیری و هر که را بخواهی پیروز می‌کنی و هر که را**

بخواهی خوار می‌گردانی و همهٔ نیکی‌ها در اختیار توست و همانا تو بر همه چیز توانایی، (در بعضی فصول مقداری از) **شب را در روز داخل می‌کنی** (که‌بر مدّت روز اضافه می‌شود) **و** (در بعضی فصول مقداری از) **روز را در شب داخل می‌کنی** (که‌از آن شب اضافه می‌شود) **و ذی روح را از بی‌روح بیرون می‌آوری** (مانند جوجه از تخم‌مرغ) **و بی‌روح را از ذی‌روح بیرون می‌آوری** (مانند تخم‌مرغ از پرنده) **و به هر کس که‌بخواهی رزق بی‌شمار عطا می‌فرمایی.**

معارف و مسایل

شأن نزول این آیه و واقعه غزوهٔ خندق

با شکست پی درپی مشرکین در بدر و احد که باوجود تلاش فراوان سودی به‌آنان نبخشید و به ترقّی روزافزون مسلمین و توسعهٔ اسلام، در میان قریش مکّه و غیرمسلمین اضطرابی پدید آمده‌بود که به همین سبب آنان برای فدا کردن همه چیز خویش، آماده بودند که نتیجهٔ آن به‌صورت یک سازش عمومی چنین ظاهر شد که یک جبههٔ متّحد از مشرکین عرب و یهود و نصاری ساخته شد و ائتلاف‌کرده برای حملهٔ عمومی به مدینه آماده‌شدند، تا کار اسلام و مسلمین را یکسره کنند. لشکریان بی‌شمار آنان به عزم ریشه‌کن کردن اسلام به مدینه حمله کردند، که نام آن در قرآن به نام غزوهٔ احزاب و در تاریخ، غزوهٔ خندق نامیده شده‌است؛ زیرا در این جنگ، آن‌حضرت ﷺ با مشورت صحابه(رض) اطراف مدینه خندقی حفر کردند.

در روایت بیهقی و ابونعیم و ابن‌خزیمه آمده‌است که کار حفر خندق به دست مهاجرین اسلام و صحابهٔ بزرگ انجام شد، هر چهل ذرع از خندق تحویل ده نفر داده شد و این خندق چندین کیلومتر طول و با عرض بسیار و خیلی عمیق حفر شد که کسی نتواند از آن عبور کند و برای اتمام کار آن تعجیل بسیار داشتند؛ بنابر

این اصحاب ایثارگر با مشقّت زیادی در آن مشغول به‌کار شدند، به‌طوری که حتّی کار کردن را بر خوردن و آشامیدن و ضروریات خویش ترجیح می‌دادند. به گرسنگی و تشنگی هرگز اهمّیّت نمی‌دادند و قطعاً کار به‌گونه‌ای بود که اگر قشون مجهّز به وسایل جدید امروزی هم بود، تکمیل آن در چنین مدّت کوتاهی آسان نبود؛ امّا در این‌جا نیروی ایمان بود که کارها را انجام می‌داد و آن را به آسانی به اتمام رسانید، خود رسول خداﷺ مانند یک فرد معمولی در کار کندن خندق مشارکت داشت؛ اتّفاقاً در گوشه‌ای از خندق سنگ بزرگی پدیدار شد و کسانی که این قسمت خندق سهم‌شان بود، تمام نیروی خود را به‌کار بردند؛ امّا از کندن آن ناتوان شده‌بودند. پس سلمان فارسی رضی الله عنه را به خدمت آن‌حضرتﷺ فرستادند که دستور شما چیست؟ آن‌حضرتﷺ به سرعت خود را به آنجا رساند و کلنگ را برداشت و ضربهٔ محکمی بر آن سنگ وارد آورد؛ به‌طوری که سنگ شکاف برداشت و جرقّه‌ای برخاست و به اطراف پراکنده‌شد. آن‌حضرتﷺ فرمودند که: در روشنی آن ساختمان‌های شهر حیره فارس را دیدم. سپس ضربهٔ دیگری به آن زد که جرقّهٔ دیگری برخاست، فرمود که، در روشنی آن ساختمان‌های سرخ رنگ روم به من نشان داده‌شد. مرتبه سوم ضربه‌ای به آن زد؛ باز جرقّه‌ای برخاست. پس فرمود: ساختمان‌های بزرگ صنعای یمن به من نشان داده‌شدند و فرمود که: به شما مژده می‌دهم که جبرئیل امین به من خبر داد که امّت من بر تمام این ممالک تسلّط خواهند یافت.

با انتشار این اخبار، منافقین فرصت را برای استهزای آنان مغتنم شمرده و آنان را به باد تمسخر گرفتند که اینان را ببینید از ترس دشمن گرداگرد خویش را خندق حفر می‌کنند و در این کار به قدری شتاب زده‌اند که ضروریات اوّلیّهٔ خویش را از یاد برده و به علّت کمبود امکانات و نفرات قادر به حفظ جان خویش نیستند؛ اکنون رؤیای فتح کشورهای بزرگی مانند ایران، روم و یمن را در سر

می‌پرورانند؛ خداوند در پاسخ آن نفاق پیشگان این آیه را نازل کرد: «قُلِ اللّٰهُمَّ مٰلِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِى الْمُلْكَ مَنْ تَشاۤءُ وَ تَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشاۤءُ ز وَ تُعِزُّ مَنْ تَشاۤءُ وَ تُذِلُّ مَنْ تَشاۤءُ ط بِيَدِكَ الْخَيْرُ ط اِنَّكَ عَلٰى كُلِّ شَىْءٍ قَدِيْرٌ» که در ضمن مناجات و دعا در عروج و زوال ملل و انقلاب کشورها، قدرت خداوند در نهایت وضوح بیان شده‌است و اشاره‌ای به پیش‌گویی آن‌حضرتﷺ نیز دارد.

در این‌جا به ناآگاهان انقلابات جهانی و تاریخ ترقّی و زوال ملل و بی‌خبران از وقایع قوم نوح و عاد و ثمود و به دشمنان اسلام تفهیم شد که شما فریب خوردگان شأن و شوکت ظاهری نمی‌دانید که تمام نیروهای جهانی و حکومتها در دست قدرت کامل ذات پاک خداوند است؛ عزّت و ذلّت به دست اوست و او بدون شک قادر است که فقرا و مساکین را مالک تخت و تاج بگرداند و حکومت و سلطنت را از پادشاهان بزرگ بگیرد. بنابراین چندان مشکل نیست که به فقرای حفر کنندهٔ امروز خندق، فردا حکومت شام و عراق و یمن را عطا فرماید! چنان‌که شاعر می‌گوید:

ذرّه ذرّهٔ دهـــر کـــا پـــا بســـتهٔ تـــقدیر هـ
زندگی کـ خواب کی جامی یـهی تـعبیر هـ

که مضمون آن این است:

«هر ذره دهر وابسته به تقدیر است و همین است تعبیر خواب زندگی»

چیزهایی‌که ظاهراً بد فهمیده‌می‌شوند، در حقیقت‌بدنیستند.

در آخر آیه فرمود: «بِيَدِكَ الْخَيْرُ» هر نوع خوبی به دست شماست.

چون در ابتدای آیه، دادن و پس گرفتن حکومت و هم‌چنین عزّت و ذلّت ذکر شد، بنابر این به ظاهر مقتضای مقام این بود که در اینجا هم «بِيَدِكَ الْخَيْرُ وَ

الشرّ» گفته می‌شد، یعنی هر نوع خوبی و بدی به دست توست.

امّا در این آیه تنهالفظ خیر را آورده و به یک حقیقت مهمّ اشاره کرده‌است و آن این‌که هر چیزی که کسی یا قومی آن را شرّ و مصیبت بداند اگرچه برای آن قوم معیّن شر و مصیبت باشد، امّا اگر با دیدهٔ تحقیق و با تعمّق در آن دقّت شود به اعتبار مجموعه عالم بد نخواهد بود، اگر به تاریخ فراز و فرود ملل و نتایج بعد از مصایب توجّه شود، متوجّه منافع آن خواهندشد؛ چنان‌که شاعر مشهور عرب متنبّی در این باره می‌گوید:

«مصائب‌قوم عندقوم‌فوائد» «مصایب یک‌ملّت برای ملّت‌دیگر منفعت است»

آن کسی که به فواید و مصالح مجموعهٔ عالم نظر می‌اندازد تا حدّی به این حقیقت خواهد رسید که هر چیزی که در جایی، بد تلقّی شود اگر چه ذاتاً بد فهمیده‌شود، امّا اگر در تمام مجموعهٔ عالم قرار گیرد، بد نخواهد بود.

خلاصه این‌که چیزهایی را که بد می‌شماریم و ناپسند می‌دانیم امری اعتباری است و نسبت به خالق کائنات و ربّ العالمین و به اعتبار مصلحت هیچ شرّ و بدی در آنها نیست.

شاعر اردو زبان چه خوب گفته‌است:

نهین هے چیز نکمی کوئی زمانے مین

کوئی برا نهین قدرت کے کارخانے مین

یعنی، هیچ چیز در دنیا ناقص نیست، و در کارگاه قدرت الٰهی هیچ چیز بیهوده نیست.

بنابراین در خاتمهٔ این آیه تنها به لفظ خیر اکتفا کرده فرمود: «بِيَدِكَ الْخَيْرُ» زیرا به اعتبار حکمت و حکومت کائنات و مصلحت مجموعهٔ عالم همه چیز خوب است.

تا اینجا مضمون آیهٔ قبلی ختم شد و در آن بیان شد که تمام نیروهای عالم

هستی و همهٔ حکومتهای جهانی در قبضهٔ قدرت خداوند است.

در آیهٔ دوم احاطهٔ قدرت کاملهٔ حق تعالیٰ بر نیروهای آسمانی و فلکی را چنین بیان می‌فرماید: «تُوْلِجُ الَّيْلَ فِى النَّهَارِ وَ تُوْلِجُ النَّهَارَ فِى الَّيْلِ» «هرگاه بخواهد شب را در روز داخل کرده، روز را اضافه می‌کند و هرگاه بخواهد روز را در شب داخل کرده، بر شب می‌افزاید.

و این روشن است که عامل بلندی و کوتاهی شب و روز بر طلوع خورشید و تغییرات آن، تنها ذات خداوند متعال است؛ بنا بر این حاصلش این است که آسمان و آنچه بدان متعلّق است خورشید و ماه و همهٔ ستارگان و کهکشانهای دور و نزدیک در احاطهٔ قدرت توست و دیگر جای هیچ شکّ و شبهه‌ای در مسایل مادی و دنیوی باقی نمی‌گذارد.

و پس از آن، احاطهٔ قدرت حق تعالیٰ جلّ‌شانه را بر عالم روحانی چنین بیان می‌کند: «وَ تُخْرِجُ الْحَىَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَ تُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ» زنده را از مرده بیرون می‌آوری؛ چنان‌که از تخم مرغ، جوجه و از نطفه، انسان و از هسته، درخت برمی‌آوری. و مرده را از زنده بیرون می‌آوری چنان‌که بیضه را از حیوان و نطفه را از انسان و میوه و دانهٔ خشک را از درخت.

اگر مفهوم مرده و زنده عام گرفته شود، پس شامل عالم و جاهل، کامل و ناقص و مؤمن و کافر هم می‌شود که از آن قدرت کامل و تصرّفات حق جلّ‌شانه بر همهٔ عالم ارواح و روحانیّت واضح می‌گردد که هرگاه بخواهد از کافر مؤمن و از جاهل عالم می‌آفریند و هر وقت بخواهد از مؤمن کافر و از عالم جاهل به‌وجود می‌آورد.

از خانهٔ آذر، خلیل الله علیه‌السلام برمی‌خیزد و در خانهٔ نوح علیه‌السلام فرزندش کافر می‌گردد؛ فرزندان عالمی جاهل می‌شوند و فرزندان جاهل، عالم.

از این تفصیل به وضوح احاطهٔ قدرت کامل خداوندی بر تمام کائنات کاملاً

توضیح داده‌شد. همان‌طور که قبلاً عالم عناصر و نیروهاو حکومتهای او آمده، سپس عالم افلاک و نیروهای آن و بعد از همه، روح و عالم روحانی ذکر شد، که در حقیقت در تمام جهان از همهٔ نیروها بالاتر است. و در آخر آیه فرمود:«وَ تَرْزُقُ مَنْ تَشَآءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ» «به هر که بخواهی رزق بی‌شمار عطامی‌فرمایی که هیچ مخلوقی نمی‌تواند آن را دریابد؛ اگرچه در علم خالق ذرّه ذرّهٔ آن نوشته شده‌است.

فضیلت مخصوص آیهٔ مذکور

امام بغوی رحمه‌الله با سند خویش در این‌جا حدیثی نقل فرموده‌است که رسول اکرم ﷺ فرمودکه: فرمان الهی است هرشخصی بعد از هر نماز سورهٔ فاتحه و آیةالکرسی و دو آیه از آل‌عمران یکی «شَهِدَاللهُ اَنَّه، لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ» و دیگری «قُلِ اللّٰهُمَّ مٰلِكَ الْمُلْكِ...» را بخواند جای او را در بهشت بنا خواهیم کرد و او را در حظیرة القدس خویش جای خواهیم داد و هر روز بر او هفتاد بار نظر رحمت خواهیم انداخت و هفتاد حاجت از او برخواهیم آورد و او را از هر حاسد و دشمنی حفظ خواهیم کرد و او را بر آنان غالب خواهیم کرد.»

لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُوْنَ الْكٰفِرِيْنَ اَوْلِيَآءَ مِنْ دُوْنِ الْمُؤْمِنِيْنَ ۚ وَ مَنْ يَّفْعَلْ
نگیرند مسلمانان کافران را دوست بغیر از مؤمنین و هر کسی که این کار را بکند

ذٰلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللهِ فِيْ شَيْءٍ اِلَّاۤ اَنْ تَتَّقُوْا مِنْهُمْ تُقٰىةً ؕ وَ
پس نیست او را با خدا هیچ رابطه‌ای مگر آنکه از ایشان پرهیز کنید پرهیز کردنی و

يُحَذِّرُكُمُ اللهُ نَفْسَه ؕ وَ اِلَى اللهِ الْمَصِيْرُ ﴿۲۸﴾ قُلْ اِنْ تُخْفُوْا مَا
خداوند شما را از خود می‌ترساند و به‌سوی خداست بازگشت. بگو اگر پنهان کنید آنچه

فِيْ صُدُوْرِكُمْ اَوْ تُبْدُوْهُ يَعْلَمْهُ اللهُ ؕ وَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَ مَا
در سینه‌های شماست یاآن‌راآشکارسازیدمی‌داندآن‌را خداوند،ومی‌داندآنچه رادرآسمانها

فِی الْأَرْضِ ؕ وَاللّٰهُ عَلٰی كُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ ﴿۲۹﴾ یَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَّا و
زمین است و خداوند بر همه چیز توانا ست. روزی که می یابد هر کسی آنچه

عَمِلَتْ مِنْ خَیْرٍ مُّحْضَرًا ۖۚ وَّ مَا عَمِلَتْ مِنْ سُوْٓءٍ ۚ تَوَدُّ لَوْ اَنَّ کرده
است از نیکی را به عینه، و آنچه کرده از بدی و آرزو می‌کند کاش واقع می‌شد

بَیْنَهَا وَ بَیْنَهٗٓ اَمَدًا ۢ بَعِیْدًا ؕ وَیُحَذِّرُكُمُ اللّٰهُ نَفْسَهٗ ؕ وَ اللّٰهُ
میان من و او فاصله‌ای زیاد و می‌ترساند خداوند شما را از خودش و خداوند

رَءُوْفٌ ۢ بِالْعِبَادِ ﴿۳۰﴾
بسیار مهربان است نسبت به بندگان.

خلاصهٔ تفسیر

ربط آیات

در آیات گذشته خداوند به مسلمانان تذکّر داد که کفّار را دوست قرار ندهند و سزای کسانی که از این دستور سرپیچی نمایند، وعید شدیدی است که، آن کس که آنان را دوست قرار دهد، دوستی و محبّتش با خداوند قطع خواهدشد. برای یک مسلمان دوستی قلبی و درونی با کفّار مطلقاً حرام است و معاشرت ظاهری در حدود معاملات اگر چه جایز است، امّا بدون ضرورت ناپسند می‌باشد. تفسیر مختصر آیات این است:

مسلمانان باید که (ظاهراً یا باطناً) **کفّار را دوست قرارندهند؛ در حالی که از (دوستی) مسلمانان روگردان باشند.** (این روگردانی به دو صورت است: یکی این‌که، اصلاً با مسلمانان دوستی برقرارنکنند، دیگر این‌که هم با مسلمانان دوست شوند و هم با کفّار که هر دو صورت ناجایز است) **و هر کس چنین (کاری) بکند، پس در ردیف دوستان خداوند به‌حساب نمی‌آید** (زیرا اگر دو شخص باهم عداوت داشته باشند با دوستی با یکی نمی‌توان بر دعوای دوستی او بادیگری اعتمادکرد) **مگر در صورتی** (اجازه

به دوستی ظاهری است) **که از او یک نوع خطر** (قوی) **داشته باشید** (در آنجا نیاز به دفع ضرر هست) **و خدای تعالیٰ شما را از ذات** (عظیم الشّان) **خویش می‌ترساند؛** (که‌از ذات او ترسیده مخالف احکامش نباشید) **و بازگشت شما به خداوند قطعی است.** (و باید از کیفر آن روز ترسید) **ای پیامبر!** (به آنان) **بگو: اگر** (در دل خود) **مافی الضمیرخود را پنهان کنید یا آن را** (به زبان و جوارح) **ظاهر سازید، خداوند آن را** (در هر حال) **می‌داند و** (این چه تخصیص دارد) **او همه چیز را می‌داند آنچه در آسمانهاست و آنچه در زمین است** (هیچ چیز از او مخفی نیست) و (با علم) **خدای تعالیٰ بر همه چیز قدرت کامل دارد** (پس اگرکار زشتی مرتکب شدید چه در ظاهر و چه در باطن، او می‌تواند شما را کیفر دهد.) **روزی که** (چنین می‌شود) **هرکس کارهای خوب و بد خود را در مقابل دیدگان خویش می‌یابد و آرزو می‌کند که کاش بین او و آن روز مسافت زیادی قرار می‌گرفت** (تا که‌اعمال بد خود را مشاهده نمی‌کرد) و (باز مکرّراً به شما گفته می‌شود که) **خدای تعالیٰ شما را از ذات** (عظیم الشّان) **خویش می‌ترساند.** (واین ترسانیدن از این‌جاست که) **پروردگار بی‌نهایت مهربان است بر** (حال) **بندگان** (خویش و با این رحمت و مهربانی می‌خواهد که ایشان از عذاب قیامت، نجات یابند و راه نجات، ترک اعمال ناپسند است و ترک عادتها بدون ترساندن و پرهیز دادن ممکن نمی‌شود پس این ترساندن عین شفقت و رحمت است).

معارف و مسایل

مضمون این آیات در مواضع متعدّد از قرآن کریم به عناوین مختلف و به کثرت آمده‌است. در آیهٔ(۱) سورهٔ ممتحنه آمده‌است:

«يَا اَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا لَا تَتَّخِذُوْا عَدُوِّیْ وَ عَدُوَّكُمْ اَوْلِيَآءَ تُلْقُوْنَ اِلَيْهِمْ بِالْمَوَدَّةِ» یعنی، «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! دشمن من و دشمن خود یعنی کافر را دوست نگیرید که به آنان پیغام دوستی بفرستید.»

و در آیهٔ ۵۱ سورهٔ مائده می‌فرماید: «﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَ النَّصٰرٰى أَوْلِيَآءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَآءُ بَعْضٍ وَ مَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِّنكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ﴾» «ای کسانی که ایمان آورده‌اید یهود و نصارا را دوست قرار ندهید زیراکه، آنان با یکدیگر دوست‌اند. (و با مسلمانان هیچ همدردی و دوستی ندارند.) و آن کس که با آنان رابطهٔ دوستی برقرارنماید، در زمرهٔ آنان به‌شمار می‌رود.

در سورهٔ مجادله آیهٔ ۲۲ نیز فرموده‌است: «﴿لَاتَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَ الْيَوْمِ الْاٰخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَآدَّ اللهَ وَ رَسُولَهُ وَ لَوْ كَانُوٓا اٰبَآءَهُمْ اَوْ اَبْنَآءَهُمْ اَوْ اِخْوَانَهُمْ اَوْ عَشِيْرَتَهُمْ﴾» «شما نمی‌یابید قومی را که ایمان آورده‌باشد به خداوند و روز قیامت که دوستی کند با کسانی که مخالف باشند با خدا و رسول او، چه آنان آبا و اجدادشان باشند یا اولادشان یا برادرانشان یا خویشاوندانشان.

چگونگی رابطهٔ مسلمانان با کفّار

این مطلب در بسیاری از آیات قرآن به طور مجمل و مفصّل آمده است که در همهٔ آنها مسلمانان از دوستی و محبّت و موالات با غیر مسلمانان به شدّت منع‌شده‌اند.مسلمانان ناآگاه با مشاهدهٔ چنین آیات صریح، در شبهه قرار گرفته‌اند که در دین مقدّس اسلام هیچ‌گونه مجالی برای مدارا و حسن اخلاق وجود ندارد. و از طرف دیگر از بسیاری آیات قرآن و فرمانها و عملکرد پیامبرﷺ و رفتار خلفای راشدین و صحابهٔ کرام‌رضی‌الله‌عنهم چنان احسان و سلوک و اظهار همدردی و غمخواری با غیر مسلمین ثابت می‌شود که مانند آن را در میان هیچ‌یک از ملل جهان نمی‌توان یافت. پس اگر مسلمانان به طور سطحی قضاوت کنند، میان احکام و فرمانهای قرآن و سنّت پیامبرﷺ تعارض پیداخواهندکرد؛ امّا این تصوّرات نتیجهٔ توجّه ظاهری و برخورد سطحی با تعالیم حقیقی قرآن است. اگر آیات قرآن را که مربوط به این موضوع است از مواضع مختلف جمع‌کرده در آنها

بیندیشند، پس نه برای غیر مسلمانان جای شکایتی باقی می‌ماند و نه تعارض در میان احادیث و آیات بده خواهد شد. لذا این مقام به گونه‌ای تشریح خواهد شد که در آن فرق بین موالات و احسان و سلوک یا همدردی و غمخواری و حقیقت هر یکی معلوم خواهد شد، و این‌که از آنها چه اندازه جایز و چه مقدار ناجایز است و آن‌که ناجایز است وجوه و دلایل عدم جواز آن چه چیزهایی می‌باشد.

اصل این است که تعلّق و رابطه بین دو شخص یا دو گروه دارای درجات متفاوتی است؛ یک درجه از تعلّق، موالات قلبی یا محبّت و مودّت قلبی است که فقط مختصّ مؤمنان است و این تعلّق مؤمن با غیر مؤمن در هیچ صورتی جایز نیست.

درجهٔ دوم مواسات است که معنی آن همدردی و خیر خواهی و نفع‌رسانی است که به غیر از کفّار حربی که با مسلمانان بر سر پیکارند با سایرین جایز است.

در آیه هشتم از سورهٔ ممتحنه تفصیل آن چنین بیان شده است: «لَا يَنْهٰكُمُ اللهُ عَنِ الَّذِيْنَ لَمْ يُقَاتِلُوْكُمْ فِي الدِّيْنِ وَ لَمْ يُخْرِجُوْكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوْهُمْ وَ تُقْسِطُوْٓا اِلَيْهِمْ» خدای تعالی شما را منع نمی‌کند از کسانی که با شما نمی‌جنگند در دین و بیرون نکرده‌اند شما را از خانه‌هایتان که با احسان و انصاف با آنان رفتار کنید.

سوم، درجهٔ مدارا است که معنی آن خوش خلقی ظاهری و برخورد دوستانه است، که با تمام غیر مسلمانان جایز است وقتی که مقصد از آن فایده رساندن دینی باشد یا آنان مهمان باشند یا هدف حفظ خود شخص از ضرر و شرّ آنها باشد.

از آیهٔ مذکور سورهٔ آل عمران «اِلَّاۤ اَنْ تَتَّقُوْا مِنْهُمْ تُقٰىةً» مراد همین درجه مداراست. یعنی: با کفّار موالات جایز نیست مگر در حالی‌که بخواهید خود را از آنان حفظ کنید و چون در مدارا صورت موالات می‌باشد بنابر این از موالات

مستثنیٰ شده‌است. (بیان القرآن)

چهارم، درجهٔ معاملات است که با آنان تجارت یا اجاره یا کارگری و معاملات صنعت و حرفه انجام شود این نیز با غیر مسلمانان جایز است بجز موقعی که از آن معامله ضرری به عموم مسلمانان برسد.

عمل رسول خداﷺ و خلفای راشدین و دیگر صحابه‌رضی‌الله‌عنهم گواه بر این است. فقها بر همین اساس فروش اسلحه به کفّار حربی را ممنوع کرده‌اند و باقی معاملات را اجازه داده‌اند، به کار گرفتن آنان و یا خود برای‌شان کار کردن هر دو جایز است.

از این تفصیل دریافتید که دوستی و محبّت قلبی با هیچ کافری در هیچ حالی جایز نیست و احسان و همدردی و منفعت رساندن به‌غیر از کفّار حربی با سایرین جایز است؛ هم‌چنین خوش خلقی ظاهری و برخورد دوستانه با همه جایز است؛ وقتی که مقصود از آن پذیرایی‌شان و یا تبلیغ مسایل اسلامی برای آنان و نفع دینی برای غیر مسلمانان باشد یا حفظ خود از ضرر و نقصان آنها باشد.

رسول خداﷺ که رحمةللعالمین است آن چنان احسان و همدردی و خوش رفتاری با غیر مسلمانان می‌نمود که نظیرش در جهان یافت نمی‌شود. سالی که در مکّهٔ مکرمه، قحط سالی شد. پس پیامبرﷺ به دشمنانی که آن‌حضرتﷺ را از وطن بیرون کرده‌بودند، کمک کرد و هنگامی که مکّهٔ مکرمه به دست پیامبرﷺ فتح شد و همهٔ دشمنان مغلوب لشکریان اسلام شدند، همه را آزاد کرد. «لَا تَثْرِيبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ» یعنی شما امروز تنها بخشیده نمی‌شوید بلکه بر مظالم و تکالیف گذشته خود نیز سرزنش نخواهید شد. و وقتی که در جنگ با دشمنان کسی را به اسارت می‌گرفتند آن چنان با وی رفتار می‌کردند که کسی با اولاد خویش چنان رفتار نمی‌کند. کفّار و مشرکین انواع آزار و شکنجه را به آن‌حضرتﷺ روا داشتند امّا هیچ‌گاه به فکر انتقام نیفتاد و هیچ‌وقت در حق آنان نفرین نکرد.

از بنوثقیف که هنوز مسلمان نشده‌بودند در محضر آن‌حضرتﷺ گروهی آمدند، از آنان در مسجد نبوی که برای مسلمانان مکان معزّز و قابل احترامی است پذیرایی به‌عمل آمد.

حضرت فاروق اعظمؓ برای ذمّیان نیازمند غیر مسلمان مانند دیگر مسلمانان از بیت‌المال حقوق مقرّر کرد. تاریخ گواه بر این مطلب است که خلفای راشدین و صحابه کرامرضی‌الله‌عنهم چگونه با این قبیل افراد رفتار کرده‌اند؛ همهٔ اینها در حدّ مواسات و مدارا و معاملاتی انسانی بودند نه موالاتی که از آن نهی شده‌است.

از این تفصیل از یک طرف معلوم شد که در اسلام برای غیر مسلمانان چه قدر تعلیم روادارای و حسن سلوک است و از طرف دیگر آن تعارض ظاهری که از آیات ترک موالات احساس می‌شد نیز بر طرف گشت.

اکنون این سؤال مطرح می‌شود که چرا قرآن کریم از موالات و دوستی و محبّت قلبی با کفّار شدیداً ممانعت کرده و آن را در هیچ حال با هیچ کافری جایز ندانسته، چه حکمتی در این عمل نهفته است؟

یکی از صورتهای خاصّ آن این است که در نظر اسلام، وجود انسان در این جهان مانند سایر حیوانات، درختان و علف‌های جنگل نیست که به‌وجود می‌آیند، پرورش یافته و سپس می‌میرند، بلکه زندگی انسان در این جهان یک زندگی جهت دار است تمام ادوار زندگی او، خوردن، آشامیدن، خوابیدن، بیدارشدن، تولّد و مردن او همه بر محور یک مقصد می‌چرخد، تا وقتی آنها طبق این مقصد باشند همهٔ این کارها صحیح و درست‌اند و اگر با آن مخالف باشند، همه اشتباه‌اند.

مولانای رومی چه خوب گفته است:

زندگی‌از بهر ذکر وبندگی‌است

بی عبادت زندگی شرمندگی‌است

و انسان که از این مقصد منحرف شود در نزد مولانای روم و اهل حقیقت انسان نیست.

آنچه می‌بینی خلاف آدم‌اند   نیستند آدم غلاف آدم‌اند

قرآن کریم مقصد انسان را در آیهٔ ۱۶۲ سوره انعام چنین بیان کرده‌است: «قُلْ اِنَّ صَلَاتِیْ وَ نُسُکِیْ وَ مَحْیَایَ وَ مَمَاتِیْ لِـلّٰهِ رَبِّ الْـعَالَمِیْنَ» بگو نمازم، قربانیم، زندگیم، و مرگم، برای پروردگار عالمیان است. وقتی که مقصد حیات انسان اطاعت و عبادت رب‌العالمین باشد همه اعمال و افعال دنیوی و تعلقات خانوادگی تابع آن قرار می‌گیرد اگر کسی در رسیدن به این مقصد به مخالفت انسان برخاست پس او دشمن انسان است و سابقهٔ دشمنی شیطان از همه بیشتر است، قرآن در این باره در آیهٔ ۶سورهٔ فاطر فرموده‌است:

«اِنَّ الشَّیْطَانَ لَکُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوْهُ عَدُوًّا» شیطان دشمن شماست پس او را همیشه دشمن بگیرید. هم‌چنین کسانی که پیرو وساوس شیطانی و مخالف با احکام خداوندی که به‌وسیلهٔ انبیاعلیهم‌السلام آورده‌شده‌اند، باشند، هیچ‌گونه دوستی قلبی با کسانی که زندگی‌شان دارای جهت است نمی‌توانند داشته باشند، دوستی و دشمنی، موافقت و یا مخالفت همه تابع همین مقصداست.

همین مطلب را حدیثی از صحیحین چنین بیان نموده‌است: «مَنْ اَحَبَّ لله وَ أَبْغَضَ للهِ اِسْتَکْمَلَ اِیمَانَهُ» «کسی‌که دوستی و دشمنی‌اش برای‌خداباشد، ایمان خود را کامل کرده‌است.»(بخاری و مسلم) مشخّص است که تکمیل ایمان وقتی امکان‌پذیر است که انسان دوستی و محبّت و دشمنی و نفرت خویش را تابع خداوند قرار دهد، بنابر این موالات قلبی مؤمن و مودّت او تنها برای کسی می‌باشد که همراه این مقصد و تابع فرمان خدای تعالی باشد، از این‌جاست که در این آیات قرآن کریم نسبت به کسانی که با کفّار موالات و مودّت قلبی داشته‌باشند فرموده‌است که «مَنْ یَتَوَلَّهُمْ فَاِنَّهُ مِنْهُمْ» کسانی که با آنان دوستی دارند از آنانند.

در آخر آیه فرمود که: خداوند شما را از ذات خویش می‌ترساند که هرگز به خاطر اغراض و مقاصد چند روزه دنیا به موالات کفّار تن درداده، خدا را از خود ناراضی کرده‌باشید و چون تعلّق موالات به قلب می‌باشد و حال دل را جز خدا، کسی نمی‌داند بنابر این امکان دارد که کسی در حقیقت با کفّار محبّت و موالات داشته باشد امّا به زبان انکار کند، بنابر این در آیه دوم فرمود که: «آنچه در قلوب شماست خداوند از آنها کاملاً با خبر است» و این انکار و بهانه‌جویی در مقابل او سودی ندارد. چنانکه شاعر فرمود:

کارها با خلق آری جمله راست — با خدا تزویر و حیله کی رواست

قُلْ اِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّوْنَ اللّٰهَ فَاتَّبِعُوْنِىْ يُحْبِبْكُمُ اللّٰهُ وَ يَغْفِرْ لَكُمْ
بگو: اگر شما خدارا دوست دارید پس مرا اطاعت کنید تا خدا شما را دوست بدارد وگناهان شمارا

ذُنُوْبَكُمْ ؕ وَ اللّٰهُ غَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ ﴿۳۱﴾ قُلْ اَطِيْعُوا اللّٰهَ وَالرَّسُوْلَ ۚ فَاِنْ
بیامرزد، و خداوند بخشنده و مهربان است. بگو اطاعت کنید حکم خدا و پیامبر را پس اگر

تَوَلَّوْا فَاِنَّ اللّٰهَ لَا يُحِبُّ الْكٰفِرِيْنَ ﴿۳۲﴾
اعراض کنید پس خدا کافران را دوست نمی‌دارد.

خلاصهٔ تفسیر

ربط آیات

در آیات گذشته وجوب توحید و مذمّت کفر ذکر شده‌بود. در آینده اعتقاد رسالت و وجوب اتّباع پیامبرﷺ را بیان می‌فرماید تا معلوم شود همان‌طور که انکار توحید کفر است همان‌طور انکار رسالت نیز کفر است. می‌فرماید: شما (به مردم) **بگویید که اگر** (به‌زعم خود) **با خداوند دوستی دارید** (و به سبب آن دوستی می‌خواهید که خداوند نیز به شما محبّت کند) **پس** (در راه‌های تحصیل این مقصد) **از من**

پیروی کنید (زیرا که من فقط برای تعلیم همین امر مبعوث شده‌ام، وقتی چنین کنید) **خدا به شما محبّت کرده و همهٔ گناهان شما را مورد عفو قرار خواهد داد** (زیرا به شما طریقهٔ درخواست بخشش را هم تعلیم می‌دهم که از عمل کردن به آن به حسب وعده گناهان شما بخشیده خواهد شد؛ مثلاً توبه از گناهان و ادای حقوق الله که فوت شده‌اند و ادای حقوق العباد یا طلب عفو از آنان) **و خداوند متعال بسیار بخشنده و مهربان است** (و) **این را** (هم) **بگویید که شما اطاعت کنید از خداوند** (که‌مقصود اصلی همین است) **و** (اطاعت کنید)**از رسول** (یعنی اطاعت من از این حیث واجب است که پیامبر خدا هستم و به وسیلهٔ من راه‌های اطاعت خود را نشان داده‌است) **باز اگر** (بر این هم) **آنان** (از اطاعت تو که پایین‌ترین مرحلهٔ آن اعتقاد به رسالت است) **اعراض کنند، پس** (آنان بشنوند که) **خداوند هیچ محبّتی با کفّار ندارد،** (در این صورت آنان کافر می‌شوند پس دعوی محبّت ایشان با خدا یا هوس محبوبیّت داشتن بی‌جا است).

معارف و مسایل

محبّت امری است پنهان، چه انسان با کسی محبّت داشته باشد و چه نداشته باشد، بسیار باشد و یا اندک، میزانی برای اندازه گیری آن جز تشخیص به وسیله اعمال و کردار و اقوال وجود ندارد.

کسانی که مدّعی محبّت خدا و خواهان محبوبیّت‌اند، خداوند در این آیات، معیار محبّت خویش را به آنان نشان داده‌است؛ یعنی اگر در دنیای امروز کسی مدّعی محبّت با مالک حقیقی خویش باشد، برای او لازم است که آن‌را بر محکّ اتّباع حضرت ختمی مرتبت ﷺ بیازماید که معیاری برای محبّت است.

هر فرد هر چقدر در دعوی خویش صادق باشد، همان‌قدر در پیروی آن‌حضرت ﷺ بیشتر اهتمام می‌کند و سنّت او را چون چراغی تابناک و مشعلی فروزان فرا راه خود قرار می‌دهد. ولی وقتی هر قدر در دعوی خود ضعیف باشد

همان‌قدر در پیروان و یاران آن‌حضرت ﷺ ضعف و سستی از خویش نشان می‌دهد. در حدیثی آن‌حضرت ﷺ می‌فرماید: «هر کسی پیروی محمّد ﷺ را بنماید در حقیقت از خدا پیروی کرده‌است و آن کسی که نافرمانی محمّد ﷺ را بنماید خدا را نافرمانی کرده‌است.» (تفسیر مظهری، ج۲)

إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى
بی شک خداوند برگزیده است آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران علیهم السلام را

الْعَالَمِينَ ﴿۳۳﴾ ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ ۗ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿۳۴﴾
بر جهانیان. که اولاد یکدیگر بودند و خدا شنوا و دانا است.

شرح حال پیامبران پیشین به‌منظور تسلی آن‌حضرت ﷺ

کسانی که از اطاعت رسول خدا ﷺ به این جهت سرباز می‌زدند که در رسالت و نبوّت آن‌حضرت ﷺ تردید داشتند، برای هدایت آنان در این آیات اشاراتی به انبیای علیهم السلام گذشته فرمود، تا شبهات مرتفع شوند.

در تذکرهٔ انبیای علیهم السلام گذشته ذکر حضرت آدم، نوح، آل ابراهیم و آل‌عمران علیهم السلام به اجمال و اختصار آمده، و بعد از آن به ذکر حضرت عیسیٰ علیه السلام می‌پردازد که مقصد اصلی است؛ امّا پیش از آن تفصیلی از مادر و مادربزرگ او به میان آمد؛ سپس ذکر خودش با نهایت تفصیل آورده‌شد که بیان حکمت و مصلحت آن ذیل بحث مسئله حیات عیسیٰ علیه السلام خواهد آمد. خلاصه این است که امّت محمّد ﷺ در آخر زمان باید با حضرت عیسیٰ علیه السلام کاربکنند بنابراین بیشتر به بیان شناسایی و علایم آن نسبت به انبیا علیهم السلام دیگر درقرآن‌اهتمام‌ورزیده‌شد.

خلاصهٔ تفسیر

بی‌تردید خداوند متعال (برای نبوت) **انتخاب کرد** (حضرت) **آدم**علیه‌السلام **و** (حضرت) **نوح**علیه‌السلام **را و** (بعض از) **اولاد** (حضرت) **ابراهیم**علیه‌السلام **را** (مانند اسمٰعیل، اسحق و یعقوب‌علیهم‌السلام و تمام انبیای بنی اسرائیل که از اولاد حضرت یعقوب‌علیه‌السلام می‌باشند و پیامبر ماصلی‌الله‌علیه‌وسلم که از اولاد حضرت اسمٰعیل‌علیه‌السلام است) **و** (بعضی از) **اولاد عمران را** (اگراین عمران پدر حضرت موسی‌علیه‌السلام است پس مراد از اولاد او موسی و هارون‌علیهماالسلام اند و اگراین عمران پدر حضرت مریم‌علیهاالسلام باشد، پس مراد از اولاد او حضرت عیسی ابن‌مریم‌علیه‌السلام است. منظور این‌که این افراد را برای نبوّت) **بر تمام** (مخلوقات) **جهان** (منتخب فرموده) **برخی از آنان اولاد بعضی دیگر می‌باشند** (چنان‌که همه اولاد حضرت آدم‌علیه‌السلام اند و همچنین همه اولاد نوح‌علیه‌السلام اند و اولاد عمران از اولاد حضرت ابراهیم‌علیه‌السلام هستند) **خداوند کاملاً شنوا و کاملاً دانا است.** (که‌گفتهٔ همه را می‌شنود، احوال همه را می‌داند، پس احوال و اقوال هر کسی‌را که مناسب به شأن نبوّت ببیند او را نبی می‌گرداند).

إِذْ قَالَتِ امْرَأَتُ عِمْرٰنَ رَبِّ إِنِّى نَذَرْتُ لَكَ مَا فِى بَطْنِى
وقتی که گفت زن عمران که پروردگارا! من نذر کردم برای تو آنچه در رحم من است

مُحَرَّرًا فَتَقَبَّلْ مِنِّى إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿۳۵﴾ فَلَمَّا وَضَعَتْهَا
ازهمه‌چیزآزادباشدپس‌بپذیرازمن‌هماناتوشنواوداناهستی. پس‌او وقتی‌که وضع‌حمل‌کرد

قَالَتْ رَبِّ إِنِّى وَضَعْتُهَا أُنْثَىٰ وَ اللهُ أَعْلَمُ بِمَا وَضَعَتْ وَ لَيْسَ
گفت من‌او را دختر وضع‌حمل‌کردم و خداکاملاً می‌داند آنچه که او وضع کرده‌است و نیست

الذَّكَرُ كَالْأُنْثَىٰ وَ إِنِّى سَمَّيْتُهَا مَرْيَمَ وَ إِنِّى أُعِيذُهَا بِكَ وَ ذُرِّيَّتَهَا
پسرمانenddختر و همانا من او را مریم نام‌نهادم و هر آینه‌در پناه‌تو قراردادم‌او را و اولاداو را

مِنَ الشَّيْطٰنِ الرَّجِيمِ ﴿۳۶﴾
از شیطان رانده‌شده.

خلاصهٔ تفسیر

(آن وقت هم قابل تذکّر است) **که زن عمران** (پدر مریم به‌وقت حاملگی با حق تعالی) **عرض کرد که پروردگارا من نذر کرده‌ام برای** (عبادت) **تو آن بچه‌ای را که در رحم دارم که او** (برای خدمت خانهٔ خدا) **آزاد** (فارغ) **گذاشته شود** (و من از او برای خود بهره‌ای نمی‌برم) **پس** (او را) **از من بپذیر، بی‌شک تو کاملاً شنوا و دانا هستی** (که‌خواستهٔ مرا می‌شنوی و نیّت مرا می‌دانی) **پس وقتی که** (آن زن) **دختر به دنیا آورد** (رنجیده شد که این دختر برای خدمت بیت‌المقدس شایسته نیست این کار تنها از مردان ساخته است بنابر این با حسرت) **گفت: پروردگارا! من حمل را دختر به دنیا آوردم** (خداوند می‌فرماید او به خیال خود حسرت می‌خورد) **در حالی‌که خداوند بهتر می‌داند** (مقام) **آن** (دختر) **را که او به دنیا آورده‌است و** (در هیچ صورتی هم) **آن پسر** (که‌او خواسته بود) **با آن دختر** (نمی‌توانست) **برابری کند** (بلکه این دختر افضل است که کمالات و برکات او شگفت انگیز خواهندشد این فرمان خداوندی به صورت جملهٔ معترضه بیان شده‌است و سپس گفته آن زن آمده‌است) **و من نام آن دختر را مریم گذاشتم و او را با اولادش** (اگر‌اولاد داشته‌باشد) **از هر گونه قید و حیله شیطان در پناه تو قرار می‌دهم.**

معارف و مسایل

یکی از راه‌های عبادت در شرایع انبیاعلیهم‌السلام گذشته این بود که از اولاد خود یکی را برای خدا نذر می‌کردند و هیچ کار دنیوی به او محوّل نمی‌کردند. مادر حضرت مریم‌علیهاالسلام بر اساس همان قانون، نسبت به حمل خویش، نذر کرد که او را مخصوص خدمت بیت المقدس قرار می‌دهم و انجام امور دنیوی را به وی محوّل نخواهم کرد؛ امّا وقتی دختر متولّد شد تأسّف خورد و گفت دختر نمی‌تواند این کار را انجام دهد، امّا خداوند تعالی به برکت اخلاص او همان دختر را پذیرفت و مقام ممتازی در میان دختران جهان بدو بخشید.

از این مطالب معلوم می‌شود که مادر نسبت به تعلیم و تربیت فرزندش نوعی ولایت دارد زیرا، اگر مادر بر فرزند ولایت نمی‌داشت، پس مادر حضرت مریم علیها السلام نذر نمی‌کرد، هم‌چنین این نیز ثابت شد که مادر حق دارد نام فرزندش را خود انتخاب کند. (جصاص)

فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُوْلٍ حَسَنٍ وَ اَنْبَتَهَا نَبَاتًا حَسَنًا ۙ وَ كَفَّلَهَا
پس‌قبول‌کرداو را پروردگارش، قبول‌کردنی‌نیکو و رویانیدش رویانیدنی‌نیکو و سپرداو را

زَ كَرِيَّا ۚ كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ ۙ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا ۚ
به زکریا هر وقت که می‌آمد به نزد او زکریا در محراب، می‌یافت نزد او مقداری خوراک،

قَالَ يٰمَرْيَمُ اَنّٰى لَكِ هٰذَا ۖ قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ ۖ اِنَّ اللّٰهَ
گفت:ای مریم ازکجااین به نزد تو آمدگفت این از نزد خدا است خداوند به هر کسی

يَرْزُقُ مَنْ يَّشَاۤءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ ﴿۳۷﴾
بخواهد رزق بی شمار می دهد.

خلاصهٔ تفسیر

(حاصل این‌که مادر حضرت مریم علیها السلام او را گرفته، به مسجد بیت المقدس رسیدند و به مجاوران و عابدان آنجا که حضرت زکریا علیه السلام هم یکی از آنان بود گفت که من این دختر را خاص برای خدا نذر کرده‌ام، بنابر این او را پیش خود نمی‌توانم نگه دارم پس او را نزد تو می‌سپارم تا از او مراقبت کنی.

حضرت عمران امام آن مسجد بود که در حال حمل همسرش فوت کرده‌بود و اگرنه پیشتر از همه استحقاق مراقبت او را داشت، زیرا که هم پدر دختر بود و هم امام مسجد بیت المقدس. مجاوران و عابدان بیت المقدس همه خواستار مراقبت وی شدند تا او را پرورش دهند، در این میان حضرت زکریا نیز خواستار مراقبت از او شد و اظهار داشت که از دیگران

به این امر مقدّم‌تر است و وجه تقدّم خویش را چنین بیان کرد که خالهٔ او همسرش هست و به منزلهٔ مادرش می‌باشد، بنابر این بعد از مادر، او بیش از هر کس دیگر مستحقّ نگهداری اوست؛ امّا دیگران به این امر اعتراض کرده و امتیاز او را نپذیرفتند. سرانجام مقرر شد، قرعه کشی نمایند و همگی به این امر متّفق شدند و نحوهٔ قرعه کشی‌که در آن اتّفاق نظر داشتند شگفت‌انگیز و برخلاف عادت بود ـ بیان چگونگی آن در آینده خواهد آمد ـ در اینجا نیز حضرت زکریا پیروز شد، هنگامی که سرپرستی مریم علیها السلام به او محوّل شد، بر طبق بعضی روایات برایش دایه‌ای گرفت تا به او شیر بدهد و در بعضی روایات دیگر آمده‌است که‌او نیاز به شیر نداشت. در هنگامی که توان نشست و برخاست داشت او را در یکی از اتاق‌های مسجد اسکان داد. وقتی که جایی می‌رفت آنرا قفل می‌کرد و هنگام مراجعت می‌گشود) **پس پروردگار متعال او** (یعنی مریم علیها السلام) **را به بهترین وجه پذیرفت و به او رشد و تکامل نیکو عطا فرمود و** (حضرت) **زکریا** (علیه السلام) **را سرپرست او قرار داد، گاهی که** (حضرت) **زکریا** (علیه السلام) **به نزد وی در محراب** (محل مسکونی‌اش) **می‌رفت، در نزد او مقداری خوردنی و نوشیدنی می‌یافت از او سؤال می‌کرد که اینها از کجا برای تو آمده‌است** (آن هم در شرایطی که درِ اتاق قفل و رفت آمد کسی بدان امکان پذیر نیست، او در جواب) **می‌گفت: «از نزد خداوند** (و از خزانهٔ غیب او) **بی‌شک خداوند برای هر کس که بخواهد بدون استحقاق روزی عطا می‌فرماید»** (همان‌طوری که ا کنون‌به فضل خویش، بدون درخواست، عطا فرموده‌است).

هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُۥ ۖ قَالَ رَبِّ هَبْ لِى مِن لَّدُنكَ ذُرِّيَّةً

در آن هنگام خواند زکریا پروردگار خویش راگفت: پروردگارا ببخش برایم از نزد خود اولاد

طَيِّبَةً ۖ إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَآءِ ﴿۳۸﴾

پاکیزه به‌درستی که تو شنوندهٔ دعا هستی

خلاصهٔ تفسیر

(حضرت زکریا علیه‌السلام در تربیت حضرت مریم علیهاالسلام نشانه‌های شگفت‌انگیز قدرت پرودگار را یافت لذا برای خود دعا کردکه بیانش این است:) **در آن هنگام زکریا پروردگارش را، خواند گفت: پروردگارا! به من فرزندی نیکو عطافرما، بی‌شک که تو بسیار شنوندهٔ دعا هستی.**

معارف و مسایل

«هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا» زکریا علیه‌السلام تا آن موقع فرزند نداشت و زمان پیری او فرا رسیده‌بود که در آن سنین به حسب معمول، داشتن فرزند امکان پذیر نیست، گر چه او بر قدرت خداوند و خرق عادت اعتقاد کامل داشت که او قادر است در هنگام پیری هم فرزند عطاکند، امّا چون تا کنون این نحوهٔ خرق عادت خداوند را مشاهده‌نکرده‌بود که بی موقع و بی مناسبت عطامی‌کند. بنا براین یارای دعا خواستن اولاد را نداشت؛ امّا چون مشاهده‌کرد که خداوند به مریم علیهاالسلام بی‌موقع میوه عطافرموده‌است، پس او علیه‌السلام نیز توفیق خواستن یافت که قادر مطلق وقتی می‌تواند بی موقع میوه عطاکند پس می‌تواند اولاد هم بی‌موقع ببخشد.

«قَالَ رَبِّ هَبْ لِيْ مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً» از این آیه ثابت شد که دعاکردن برای فرزند سنّت انبیا علیهم‌السلام و صالحین است.

در آیهٔ ۳۸ سورهٔ رعد خداوند می‌فرماید: «وَ لَقَدْ اَرْسَلْنَا رُسُلًا مِّنْ قَبْلِكَ وَ جَعَلْنَا لَهُمْ اَزْوَاجًا وَ ذُرِّيَّةً» همان‌طور که به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم زن و فرزند عطاشده‌بود، همان‌طور به انبیاگذشته علیهم‌السلام این نعمت بخشیده‌شده‌بود، اکنون اگر کسی کوشش کند که به نحوی جلوی تولید نسل را بگیرد نه تنها بر خلاف فطرت علَم ستمگری و سرکشی را برافراشته می‌کند، بلکه از سنت مشترک و متفقٌ‌علیه انبیا علیهم‌السلام جلوگیری کرده‌است.

رسول خداﷺ نسبت به مسئلهٔ نکاح آن‌قدر اهمّیّت قایل شده‌اند که کسی را که توانایی اختیار همسر دارد و از این کار خود داری می‌ورزد در امّت خویش داخل نمی‌داند و می‌فرماید: «النّكاحُ مِنْ سُنَّتِىْ فَمَنْ رَغِبَ عَنْ سُنَّتِى فَلَيْسَ مِنِّى» و «تَزَوَّجُوا فَاِنِّى مَكَاثِر بِكُمْ الامم» «نکاح سنّت من است وکسی که از سنّت من اعراض کند از من نیست. بنابراین شما نکاح کنید زیرا که از کثرت شما بر امّتان دیگر فخر می‌کنم»

در آیه ۷۴ سورهٔ فرقان خداوند نسبت به چنین کسانی که برای داشتن همسر و فرزند نیک و صالح، به درگاه خدا دعا کرده‌اند چنین می‌فرماید: «وَالَّذِيْنَ يَقُولُوْنَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ اَزْوَاجِنَا وَ ذُرِّيّٰتِنَا قُرَّةَ اَعْيُنٍ» «مردمان فرمانبردار خدا کسانی هستند که می‌گویند پروردگارا! به ما از همسران و فرزندان‌مان روشنی چشم عطا کن».

حضرت حسن بصری‌رحمه‌الله می‌گوید: که مراد از روشنی و خنکی چشمان دراینجا این است‌که‌زن و فرزندان خود را در اطاعت خدای‌تعالی مشغول ببیند. در حدیث آمده‌است که «ام سُلَیم» از آن‌حضرتﷺ خواست که در حق خادم خویش «انس» دعا کند؛ پس آن‌حضرتﷺ چنین دعا فرمود: «اللهّم اکثر ماله و ولده و بارک له فیما اعطیته» «پروردگارا! بر اموال و اولادش افزونی ده و در آنچه که به او عطا کرده‌ای، برکت عنایت کن» از اثر همین دعا بود که اولاد حضرت انس نزدیک به ۱۰۰ نفر رسیدند و الله تعالی به وی وسعت مال هم عطا فرموده‌بود.

فَنَادَتْهُ الْمَلٰئِكَةُ وَ هُوَ قَآئِمٌ يُّصَلِّى فِى الْمِحْرَابِ ۙ اَنَّ اللهَ

پس‌آوازکردند فرشتگان اورا وقتی‌که‌او درمحراب ایستاده و نمازمی‌خواند که هماناخداوند

يُبَشِّرُكَ بِيَحْيٰى مُصَدِّقًا بِكَلِمَةٍ مِّنَ اللهِ وَ سَيِّدًا وَّ

ترابشارت‌می‌دهدبه‌یحییٰ، که‌تصدیق‌کننده‌است به‌حکمی‌ازخدا، و اوخود پیشوایی‌است‌و

حَصُورًا وَ نَبِيًّا مِنَ الصّٰلِحِينَ﴿۳۹﴾
بی‌رغبت است به زنان و پیامبری از صالحان.

خلاصهٔ تفسیر

هنگامی که در محراب برای نماز ایستاده‌بود فرشتگان او را مخاطب قرار داده گفتند که خداوند به تو بشارت می‌دهد به فرزندی به نام یحییٰ که تصدیق کننده کلمة الله (نبوت حضرت عیسیٰ علیه السلام) می‌باشد و مقتدای دین است و بسیار کنترل کنندهٔ نفس خویش از لذّات است و پیامبر خداست و دارای مقامی شایسته می‌باشد.

معارف و مسایل

کلمة الله: به حضرت عیسیٰ علیه السلام به این جهت کلمة الله می‌گویند که او تنها به حکم خدا بر خلاف عادت، بدون داشتن پدر آفریده‌شد.

حصورًا: به عنوان سومین صفت حضرت یحییٰ علیه السلام بیان شده که او نفس خود را از لذّات بسیار منع می‌کرد و در جلوگیری از لذّات و اجتناب از خواسته‌های مباح از قبیل خوراک خوب، پوشاک خوب، نکاح کردن و غیره نیز پرهیز می‌کرد، ظاهراً از ذکر این صفت در هنگام توصیف حضرت یحییٰ علیه السلام چنین مشخّص می‌شود که بهترین روش همین است در حالی‌که از احادیث فضیلت نکاح ثابت است، تحقیق آن این‌که هر کس که حال او مانند حضرت یحییٰ علیه السلام باشد که بر او فکر آخرت آنقدر غالب باشد که او نه نیازی به زن احساس کند و نه فرصت به ادای حقوق زن و فرزند داشته‌باشد برای چنین شخصی همین افضل است، از این‌جاست که در احادیثی که فضیلت نکاح آمده‌است این مسئله نیز تصریح شده‌است که: «من استطاع منکم الباءة» یعنی کسانی که توانایی نکاح

کردن را داشته‌باشند و بتوانند حقوق همسری را ادا کنند برای آنان ازدواج افضل است والاخیر. (بیان‌القرآن)

قَالَ رَبِّ اَنّٰی یَکُوْنُ لِیْ غُلٰمٌ وَّ قَدْ بَلَغَنِیَ الْکِبَرُ وَامْرَاَتِیْ
گفت: پروردگارا! چگونه مرا پسری تواندبود در حالی‌که سن پیری من فرارسیده وهمسرم

عَاقِرٌ ؕ قَالَ کَذٰلِکَ اللّٰهُ یَفْعَلُ مَا یَشَآءُ ﴿۴۰﴾ قَالَ رَبِّ
نازامی‌باشد! فرمودکار خداوند چنین‌است هرچه او بخواهدانجام می‌دهد. گفت:پروردگارا!

اجْعَلْ لِّیْ اٰیَةً ؕ قَالَ اٰیَتُکَ اَلَّا تُکَلِّمَ النَّاسَ ثَلٰثَةَ اَیَّامٍ اِلَّا رَمْزًا ؕ
برای‌من‌نشانی‌مقرّرکن. گفت:نشانی‌تو این‌است که‌تاسه‌روزبامردم‌سخن‌نگویی‌مگربااشاره

وَاذْکُرْ رَّبَّکَ کَثِیْرًا وَّ سَبِّحْ بِالْعَشِیِّ وَالْاِبْکَارِ ﴿۴۱﴾
و یاد کن پروردگارت‌را بسیار و صبح و شام او را تسبیح بگو.

خلاصهٔ تفسیر

(حضرت) **زکریا**علیه‌السلام (به درگاه حق تعالی) **عرض کرد که پروردگارا! چگونه مرا پسری تواند بود در حالی‌که سنّ پیری من فرا رسیده‌است و زنم هم** (از پیری) **نازا شده‌است. الله تعالی** (در جواب) **فرمود که در چنین حالت پسر می‌باشد؛ زیرا هر چه خدا بخواهد می‌کند او عرض کرد که پروردگارا!** (پس) **برای من نشانی مقرّر کن** (که از آن معلوم شود که حمل قرار یافته است یا نه) **الله تعالی فرمود که نشانی شما این است که تو با مردم تا سه روز نمی‌توانی حرف بزنی.مگر به اشاره** (دست، سر و غیره هر گاه‌این علامت را دیدی بدان که ا کنون‌در خانه امیدی هست) **و** (در آن زمان وقتی که با مردم توانایی گفتگو نماند بر ذ کرالله قادر می‌شوی پس) **پروردگار خود را** (به‌دل هم) **به کثرت یاد کن و** (به زبان هم) **تسبیح** (و تقدیس)**کن هنگام شام و صبح.** (زیرا که توانایی ذ کر الله در آن‌وقت هم کامل باقی می‌ماند)

معارف و مسایل

دعای حضرت زکریاعليه‌السلام و حکمت آن

«أَنَّىٰ يَكُونُ لِيْ غُلٰمٌ» حضرت زکریاعليه‌السلام با وجودی که معتقد به‌قدرت خداوندی بود و نمونهٔ آن را بارها مشاهده کرده‌بود، از خداوند تعالی (فرزند) خواسته بود بر مقبولیت دعای خویش هم آگاه شده‌بود. پس این سخن چه مفهوم دارد که: «چگونه من صاحب فرزند (پسر) شوم».

حقیقت امر این است که این سؤال به سبب شک در قدرت خداوند نبود بلکه مقصود وی از سؤال دریافت کیفیت آن بود. یعنی: آیا در این حالت که، زن و مرد هر دو پیر شده‌اند، تغییراتی در حالت کهن‌سالی ما پدید می‌آید یانه؟

خداوند تعالی در جواب فرمود: که خیر شما در حالت پیری باقی می‌مانید و در همین حال صاحب پسر می‌شوید. (بیان القرآن)

«قَالَ اٰيَتُكَ أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلٰثَةَ أَيَّامٍ إِلَّا رَمْزًا» منظور حضرت زکریا از دریافت علامت این بود که ما زودتر خوشحال شویم و پیش از تولد فرزند به شکر مشغول باشیم، چنانکه الله تعالی به‌آن‌حضرتﷺ این‌علامت‌را عطا- فرمود، که نمی‌توانی تا سه روز با مردم هیچ گفتگویی جز اشاره انجام دهی.

نکتهٔ ظریفی که در این نشانی موجود است، آن است که، هدف از دادن نشانی، ادای شکر رب العالمین است و این نشانی ویژهٔ همان دستور است که در امور دیگر بلا استفاده و بی‌مورد است. (بیان القرآن)

«إِلَّا رَمْزًا» از این آیه معلوم شد که هرگاه کلام دشوار باشد، پس اشاره جانشین کلام می‌شود؛ چنانکه در حدیثی آمده‌است که آن‌حضرتﷺ از کنیزی سؤال کرد که: أین الله؟ الله کجاست؟ او به‌طرف آسمان اشاره‌کرد، آن‌حضرتﷺ فرمود که: این کنیز مسلمان است. (قرطبی)

وَ اِذْ قَالَتِ الْمَلٰٓئِكَةُ يٰمَرْيَمُ اِنَّ اللهَ اصْطَفٰكِ وَ طَهَّرَكِ وَاصْطَفٰكِ
وقتی که فرشتگان گفتند که ای مریم الله ترا برگزید و پاک ساخت و برگزید تو را

عَلٰى نِسَآءِ الْعٰلَمِيْنَ ﴿۴۲﴾ يٰمَرْيَمُ اقْنُتِيْ لِرَبِّكِ وَاسْجُدِيْ وَارْكَعِيْ
بر همه زنان جهان. ای مریم پروردگات را به خشوع بندگی کن و رکوع کن

مَعَ الرّٰكِعِيْنَ ﴿۴۳﴾
همراه رکوع کنندگان.

خلاصهٔ تفسیر

(و آن وقت هم قابل تذکر است) **که فرشتگان** (به حضرت مریم علیها السلام) **گفتند: ای مریم بدون شک الله تعالی ترا منتخب** (و مقبول) **فرموده و** (از تمام افعال و اخلاق ناپسندیده) **پاکیزه ساخت و** (مقبولیت هم به اعتبار یک یا دو زن نیست بلکه) **در مقابل تمام زنان جهان** (آن زمان) **منتخب فرموده‌است** (و فرشتگان این را هم گفتند که) **ای مریم! اطاعت کن پروردگارت را و سجده** (یعنی نماز را) **کن و** (در نماز) **رکوع** (هم) **به‌جای آر، به همراه کسانی که رکوع می‌کنند.**

معارف و مسایل

«وَاصْطَفٰكِ عَلٰى نِسَآءِ الْعٰلَمِيْنَ» مراد از آن تمام زنان جهان آن زمانند، لذا فرمان نبوی در حدیث که: «سيدة نساء اهل الجنة فاطمة» با آن منافاتی ندارد. «وَارْكَعِيْ مَعَ الرّٰكِعِيْنَ» در اینجا به همراه «ارکعی قید مع الراکعین» ذکر شد امّا به همراه «واسجدی» قید «مع الساجدین» ذکر نشد، از آن ظاهراً اشاره به این امر است که عموماً مردم در رکوع اهتمام نمی‌کنند بلکه کمی خم شده بلند می‌شوند این قبیل رکوع به قیام بیشتر نزدیک می‌باشد، بنابر این به ظاهر چنین معلوم می‌شود که قید راکعین را ذکر کرده به مردم، نمونه‌ای نشان داد که رکوع شما

کامل مانند رکوع کنندگان باید باشد.

ذٰلِكَ مِنْ اَنْبَآءِ الْغَيْبِ نُوْحِيْهِ اِلَيْكَ ؕ وَ مَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ اِذْ يُلْقُوْنَ
این سخنان غیب‌اندکه ما فرستادیم به سوی شماوتو نبودی در نزد آنان وقتی‌می‌انداختند

اَقْلَامَهُمْ اَيُّهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ ۪ وَ مَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ
قلم‌های خود راکه چه کسی تربیت مریم را به عهده بگیرد و نبودی در نزد آنان

اِذْ يَخْتَصِمُوْنَ ﴿۴۴﴾
وقتی که با هم خصومت می‌کردند.

خلاصهٔ تفسیر

این قصّه (که‌ذکرشد به اعتبار این‌که آن‌حضرتﷺ برای اطّلاع یافتن از آن، وسیله‌ای از اسباب ظاهری نداشتند) **از جمله اخبار غیب است که وحی کردیم آن‌را به سوی تو** (که‌به وسیلهٔ آن، شما این اخبار را معلوم کرده به دیگران اطّلاع می‌دهید) **و** (روشن است کسانی که در نگهداشتن حضرت مریمعليها‌السلام اختلاف می‌کردند آخر الامر نحوه انجام به صورت قرعه ترتیب یافت) **شما به نزد آنان نه در آن وقت موجود بودید و نه در وقتی‌که آنان** (به‌طور قرعه کشی) **قلم‌های خود را** (در آب) **می‌انداختند.** (و صورت انجام قرعه کشی این بود که هر کس قلمش بر خلاف جهت آب به حرکت افتاد، او لایق و صاحب امتیاز شناخته می‌شود؛ پس مقصود از قرعه کشی طی‌کردن این امر بود) **که از میان شان چه شخصی کفالت** (پرورش) **حضرت مریم**عليها‌السلام **را به عهده گیرد و شما در آن وقت نزد آنان نبودید که آنان** (قبل از قرعه در این مقدمه) **با هم مخالفت داشتند.** (که برای برطرف کردن آن اختلاف به قرعه‌اندازی متّفق شدند و عدم وسایط دیگر برای دریافت این اخبار هم یقینی است؛ پس در چنین احوالی این اخبار غیبی دلیل نبوّتِ آن‌جنابﷺ است)

معارف و مسایل

مسئله

در شریعت محمّدی طبق مسلک احناف، حکم قرعه چنین است که حقوقی که اسباب آنها در شرع معلوم و مشخّص است در آنها قرعه ناجایز و در شمار قمار است. مثلاً در چیز مشترک که اگر نام کسی به قرعه در بیاید همهٔ آن را او بردارد یا اگر در نسب فرزندی اختلاف واقع گردد و قرعه به نام کسی بیفتد او پدرش بـه شمار رود. امّا در حقوقی که اسباب آنها متعلّق به رأی باشد، جـایز است مـانند؛ منزل اشتراکی که به وسیله قرعه کشی جانب شرقی آن مثلاً به زید و جانب غربی به عمرو تعلّق می‌گیرد. این امر در مواردی جایز است که انجام آن چیز بدون قرعه به اتّفاق دو شریک یا قضاوت قاضی جایز باشد. (بیان القرآن)

جایی که حقوق همهٔ شریکها مساوی باشد در آنجا برای تعیین یک جانب برای یک شخص، قرعه کشی جایز است.

إِذْ قَالَتِ الْمَلٰٓئِكَةُ يٰمَرْيَمُ إِنَّ اللهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِّنْهُ صلی اسْمُهُ
وقتی‌که گفتندفرشتگان‌به‌مریم، همانا خدا تورا بشارت می‌دهد به یک حکم از خودکه‌نام‌او

الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَ الْاٰخِرَةِ وَ
مسیح عیسی پسر مریم است آبرومند در دنیا و آخرت و

مِنَ الْمُقَرَّبِينَ ﴿۴۵﴾ وَ يُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَ كَهْلًا
از مقرّبان خدا است. و صحبت می‌کند با مردم در گهواره و وقتی که عمرش کامل باشد

وَّ مِنَ الصّٰلِحِينَ ﴿۴۶﴾
و از صالحان است.

خلاصهٔ تفسیر

(آن وقت را به یاد آورید) که **فرشتگان** (به حضرت مریم علیها السلام چنین) **گفتند که ای**

مریم! بی‌شک خدای تعالی به تو بشارت می‌دهد به کلمه‌ای از جانب خودش (یعنی برای متولّد شدن فرزندی که به سبب تولّد آن بدون پدر کلمة الله گفته می‌شود) **نام** (و لقب) **او مسیح عیسی پسر مریم می‌باشد** (و احوال او از این قرار است که) **آبرومند می‌باشد** (به نزد خدا) **در دنیا** (هم که به او نبوّت عطا می‌شود) **و در آخرت** (هم که در بارهٔ مؤمنین امّت خویش مقبول الشفاعة می‌باشد) **و** (هم چنان‌که در او صفت نبوت و شفاعت است موصوف به کمال ذاتی است) **از جمله مقرّبان** (به نزد خدا) **هست. و** (صاحب معجزه هم می‌باشد) **با مردم** (در هر دو حالت یکسان) **صحبت می‌کند در گهواره** (در طفولیت کامل) **و در کهولت و بزرگسالی** (نیز در هر دو کلام تفاوت واقع نمی‌شود) **و از مردمان بسیار شایسته است.**

معارف و مسایل

یکی از دلایل نزول حضرت عیسی سخن وی در هنگام پیری است که خود معجزه‌ای است.

در این آیه یکی از صفات حضرت عیسی علیه السلام چنین آشکار شد که وی در گهواره، وقتی که هیچ بچه‌ای یارای سخن گفتن را ندارد، سخن می‌گوید. چنان‌که در آیهٔ ۳۰ سورهٔ مریم مذکور است، هنگامی که مردم بعد از بدو ولادت او حضرت مریم علیها السلام را تهمت زده مورد طعن و لعن خویش قرار دادند، در نتیجه آن نوزاد (حضرت عیسی علیه السلام) به سخن آمد و با آواز بلند گفت: «إِنِّي عَبْدُ اللهِ» خداوند متعال سپس فرمود که: او در سنین بالا (بزرگسالی) نیز با مردم صحبت خواهد کرد.

نکتهٔ قابل توجّه این است که صحبت به وقت طفولیّت یک معجزه به شمار می‌رفت که همه را در حیرت و شگفت انداخت. امّا صحبت کردن در زمان کهولت و سالمندی، هر کسی را اعم از کافر و مسلمان، عالم و جاهل به سؤال وا می‌دارد که صحبت در این سن چه تازگی و چه معنی می‌تواند داشته باشد، پاسخی که از

خلاصهٔ «تفسیر بیان القرآن» مفهوم می‌شود این است که مقصود همان تکلّم زمان طفولیّت و تحقّق معجزهٔ حضرت عیسی علیه السلام و ذکر تکلم زمان کهولت یعنی هنگام نزول آن‌حضرت از آسمان خواهد بود که با کلامی فصیح و بلیغ و عاقلانه و عادلانه تکلّم خواهند کرد. همان‌طور که اشخاص کهن سال و با تجربه سخن می‌گویند: البتّه تذکرهٔ تکلّم در کهن سالی متضمّن فواید و حکمت‌های عالی است چرا که مطابق عقاید اسلامی و قرآنی، حضرت عیسی علیه السلام زنده به طرف آسمانها برداشته شده‌است و عمر وی به وقت برداشتن به سوی آسمان حدود ۳۰ الی ۳۵ سال بود که درست ایّام جوانی وی بوده‌است بنابراین ایشان پیش از سنّ پیری از این جهان به آسمانها برده‌شده‌است و یقیناً تکلّم او زمانی خواهد بود که در دنیا تشریف آورند؛ بنابراین همان‌طوری که تکلّم او در زمان طفولیّت معجزه‌ای بود، هم‌چنین کلام او در زمان کهولت نیز معجزه‌ای خواهد بود.

قَالَتْ رَبِّ اَنّٰى يَكُوْنُ لِىْ وَلَدٌ وَّ لَمْ يَمْسَسْنِىْ بَشَرٌ ط قَالَ كَذٰلِكِ اللّٰهُ

گفت پروردگارا! ازکجامی‌شود برای من پسر و به‌من دست‌نزده‌هیچ‌بشری فرمودهم‌چنین الله

يَخْلُقُ مَا يَشَآءُ ط اِذَا قَضٰى اَمْرًا فَاِنَّمَا يَقُوْلُ لَهٗ

می‌آفریند آنچه بخواهد وقتی اراده بکند به کاری، همین است که می‌گوید به آن

كُنْ فَيَكُوْنُ ﴿۴۷﴾

باش، پس آن انجام می‌گیرد.

خلاصهٔ تفسیر

(حضرت مریم علیها السلام) **گفت پروردگارا! چگونه می‌شود برای من فرزندی در حالی‌که به من هیچ بشری** (جهت انجام عمل جنسی) **دست نزده‌است** (و تولّد فرزندی به طریقهٔ جایز عادتاً بدون وجود مرد نمی‌شود؛ پس معلوم نیست که آیا همین‌طور فقط از

قدرت خداوندی فرزند متولّد می‌شود یا که به من دستور نکاح می‌رسد) **الله تعالی** (در جواب به وسیلهٔ فرشته) **فرمود هم‌چنین** (بدون وجود مرد) **می‌باشد** (زیرا کـه) **الله تعالی آنچه بخواهد می‌آفریند** (یعنی برای به‌وجود آمدن چیزی، تنها خواست او کافی است و نیازی به‌سبب خاص یا واسطه نیست و طریقهٔ خواست او اینست که) **وقتی به آفریدن چیزی اراده کند، پس وقتی که می‌گوید باش، پس می‌شود.** (بنابر این وقـتی کـه خـداونـد بخواهد هر چیزی را بدون اسباب بیافریند، آفریده‌می‌شود)

وَ يُعَلِّمُهُ الْكِتٰبَ وَ الْحِكْمَةَ وَ التَّوْرٰىةَ وَ الْاِنْجِيْلَ﴿۴۸﴾ وَ رَسُوْلاً اِلٰى
و می‌آموزد به او کتاب و دانـش و تـورات و انـجـیـل. و مـی‌گـرداند او را پیامبر به سوی

بَنِىْٓ اِسْرَآئِيْلَ ۙ اَنِّىْ قَدْ جِئْتُكُمْ بِاٰيَةٍ مِّنْ رَّبِّكُمْ ۙ اَنِّىْٓ اَخْلُقُ لَكُمْ مِّنَ
بنی‌اسرائیل، بی‌شک من آمده‌ام نزد شما با نشانی از طرف پروردگارتان تا که بسازم برای شما از

الطِّيْنِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَاَنْفُخُ فِيْهِ فَيَكُوْنُ طَيْرًا ۢ بِاِذْنِ اللّٰهِ ۚ وَ اُبْرِئُ
گل شکل پرنده پس می‌دمم در آن پس آن پرنده‌ای به حکم خدا می‌گردد و سالم می‌کنم

الْاَكْمَهَ وَ الْاَبْرَصَ وَ اُحْىِ الْمَوْتٰى بِاِذْنِ اللّٰهِ ۚ وَ اُنَبِّئُكُمْ بِمَا
کورمادرزاد را و پیسی‌را و زنده‌می‌گردانم مردگان‌را به‌حکم خدا و خبر می‌دهم شما را به آنچه

تَاْكُلُوْنَ وَ مَا تَدَّخِرُوْنَ ۙ فِىْ بُيُوْتِكُمْ ۗ اِنَّ فِىْ ذٰلِكَ لَاٰيَةً لَّكُمْ اِنْ
می‌خورید و آنچه در خانه‌هایتان ذخیره می‌کنید در این نشانی کامل است برای شما اگر

كُنْتُمْ مُّؤْمِنِيْنَ ۚ﴿۴۹﴾ وَ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَىَّ مِنَ التَّوْرٰىةِ وَ لِاُحِلَّ
یقین‌دارید. و راست معرفی‌کنم کتاب‌گذشته ازخودم یعنی تورات را و تا که حلال بگردانم

لَكُمْ بَعْضَ الَّذِىْ حُرِّمَ عَلَيْكُمْ وَ جِئْتُكُمْ بِاٰيَةٍ مِّنْ رَّبِّكُمْ ۟
بعضـی از چیـزهایی که حـرام بـودنـد و آمـده‌ام نـزد شمـا بـا نشانـی از رب شـمـا

فَاتَّقُوا اللّٰهَ وَ اَطِيْعُوْنِ﴿۵۰﴾ اِنَّ اللّٰهَ رَبِّىْ وَ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوْهُ ۗ

پس‌ازخدابترسیدوفرمان‌من‌برید.بی‌شک‌خدارب‌من‌ورب‌شماست‌پس‌بندگی‌اورابه‌جاآورید

هٰذَاصِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ﴿ ۵۱﴾

همین است راه راست.

خلاصهٔ تفسیر

(و ای مریم! این مولود مسعود دارای این فضایل می‌باشد که) **الله او را تعلیم می‌دهد؛ کتاب‌های** (آسمانی) **و دانش و** (به‌ویژه) **تورات و انجیل و او را به طرف** (تمام) **بنی اسرائیل** (پیامبر کرده) **می‌فرستد که: (أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ تا مُسْتَقِيمٌ) من نزد شما** (بر نبوّت خویش) **دلایل کافی آورده‌ام و آن این‌که من** (برای یقین کردن) **شما مردم از گل مانند شکل پرنده می‌سازم، پس در آن** (شکل مصنوعی) **می‌دمم که پس باشد پرنده‌ای** (زنده) **به حکم خدا** (معجزه اول) **و من بهبودی می‌بخشم کور مادر زاد و مریض مبتلا به پیسی را و زنده می‌کنم مردگان را به حکم خدا** (معجزهٔ دوم و سوم) **و من به شما خبر می‌دهم از آنچه در خانه هایتان می‌خورید و آنچه ذخیره‌می‌کنید** (معجزهٔ چهارم) **بدون شک در این** (معجزات مذکور برای نبی بودن من) **دلیل کافی است برایتان، اگر می‌خواهید ایمان بیاورید و من طوری آمده‌ام که تصدیق می‌کنم آن کتابی را که پیش از من** (نازل شده) **بود. یعنی: تورات و به این خاطر آمده‌ام که برای شما بعضی از چیزها را حلال گردانم که** (در شریعت موسیٰ علیه السلام) **برشما حرام شده‌بودند.** (پس حرمت آنها در شریعت من منسوخ می‌شود) **و** (این دعوی نسخ من بدون دلیل نیست بلکه من ثابت کرده‌ام که) **من نزد شما دلایل** (نبوّت) **با خود آورده‌ام.** (و قول صاحب نبوّت در دعوای منسوخ حجّت است) **حاصل این‌که** (وقتی نبی بودن من با دلایل ثابت شد. پس موافق با تعلیم من) **شما از** (مخالفت حکم) **الله تعالی بترسید و** (در باب دین) **سخن مرا بپذیرید.** (و خلاصهٔ تعلیمات دین من این است که) **بی‌شک الله تعالی رب من است و رب شما** (این شد حاصل تکمیل عقیده) **پس شما**

عبادت آن (رب) را به‌جای آورید. (این حاصل تکمیل عمل شد) **فقط این است راه راست** (دین که در آن تکمیل عقاید و اعمال هر دو موجود باشد به وسیلهٔ آن نجات و وصول الی الله میسر می‌باشد.)

معارف و مسایل

در شریعت حضرت عیسی علیه السلام مسألهٔ ساختن شکل و تصویر پرنده جایز بوده‌است، در حالی که جواز آن در شریعت اسلام منسوخ شده‌است.

فَلَمَّآ اَحَسَّ عِيْسٰى مِنْهُمُ الْكُفْرَ قَالَ مَنْ اَنْصَارِیٓ اِلَى اللهِ ؕ

پس زمانی که عیسی از ایشان کفر را احساس کرد گفت چه کسی مرا در راه خدا یاری دهنده‌است؟

قَالَ الْحَوَارِيُّوْنَ نَحْنُ اَنْصَارُ اللهِ ۚ اٰمَنَّا بِاللهِ ۚ وَاشْهَدْ بِاَنَّا

حواریون گفتند ما یاوران خدا هستیم به خدا ایمان آوردیم و تو گواه باش که

مُسْلِمُوْنَ ﴿۵۲﴾ رَبَّنَآ اٰمَنَّا بِمَآ اَنْزَلْتَ وَ اتَّبَعْنَا الرَّسُوْلَ

حکم خدا را قبول کرده‌ایم. پروردگارا! ما ایمان آوردیم به آنچه نازل کردی و تابع رسول شدیم

فَاكْتُبْنَا مَعَ الشّٰهِدِيْنَ ﴿۵۳﴾

پس ما را در جمع تسلیم‌شوندگان بنویس.

خلاصهٔ تفسیر

(الغرض بعد از بشارت، حضرت عیسی علیه السلام با همان شأن متولّد شد و با بنی اسرائیل گفتگوی مضمون مذکور انجام گرفت و معجزات را ظاهر فرمود امّا بنی اسرائیل نبوّت آن‌حضرت علیه السلام را انکار کردند) **پس وقتی که حضرت عیسی علیه السلام از آنان انکار دید** (و با انکار در پی آزار وی در آمدند و از حسن اتّفاق دارای بعضی از افراد شد که حواریّون گفته می‌شدند) **پس** (به آن حواریون) **فرمود: آیا کسی چنین هست که** (در دین حق به مقابلهٔ مخالفین و منکرین) **مددکار من باشد به خاطر خدا** (که‌به سبب آن در دعوت به دین حق

به من ایذا نرسد) **حواریون گفتند ماییم مدکار** (دین) **خدا، ما بر خدای تعالیٰ** (مطابق دعوت شما) **ایمان آوردیم و شما گواه این** (امر) **باشید که ما فرمانبردار** (خدا و شما) **هستیم** (باز برای ازدیاد اهتمام و توفیق از خدا مناجات کرد که) **پروردگارا ما ایمان آوردیم به آن چیزهایی** (آن احکام) **که شما نازل فرمودی و پیروی اختیار کردیم از** (آن) **رسول، پس** (ایمان ما را قبول فرموده) **ما را در جمع کسانی بنویس که** (مضامین مذکور را) **تصدیق می‌کردند.** (ما را نیز در زمرهٔ مؤمنین کامل قرار ده)

معارف و مسایل

«قَالَ الْحَوَارِيُّونَ» لفظ حواری مأخوذ از حور است که معنی آن در لغت سفیدی است و در اصطلاح به اصحاب حضرت عیسیٰ علیه السلام به سبب اخلاص و صفای قلب‌شان یا سفیدی لباس‌شان لقب حواری داده شده‌است.هم چنانکه یاران پیامبر صلی الله علیه وسلم ملقّب به لقب صحابی شدند.

بعضی از مفسّرین تعداد حواریّون را دوازده گفته‌اند، و گاهی لفظ حواری به‌معنی مطلق یاور هم اطلاق می‌شود. مناسب با همین معنی در حدیثی آمده که: هر نبی دارای یک حواری مخلص بوده و حواری من زبیر رضی الله عنه می‌باشد.(تفسیرقرطبی)

فایدهٔ مهم

در این آیه گفته شده وقتی که حضرت عیسیٰ علیه السلام دید که مردم به کفر و مخالفت قیام کردند، به جستجوی یاور و حامی پرداخت و فرمود: «مَنْ أَنْصَارِي» در ابتدای نبوّت هنگام آغاز کار پیامبرانه و شروع به دعوت، تنها برای انجام حکم قیام کردند؛ لذا به فکر تشکیل گروهی نشدند وقتی ضرورت احساس شد، پس

گروه مانندی تشکیل شد. اگر تأمّل شود برای هر کار به چنین عزم و همّتی نیاز است.

وَ مَكَرُوْا وَ مَكَرَاللّٰهُ ۖ وَ اللّٰهُ خَيْرُالْمٰكِرِيْنَ ﴿۵۴﴾ اِذْ قَالَ اللّٰهُ يٰعِيْسٰى
ومکرکردندکفّار وخدامکرکرد و خدا بهترین مکرکنندگان است. وقتی‌که گفت خدا ای عیسیٰ

اِنِّیْ مُتَوَفِّيْكَ وَ رَافِعُكَ اِلَیَّ وَمُطَهِّرُكَ مِنَ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا وَ جَاعِلُ الَّذِيْنَ
من می‌گیرم توراوبلندت می‌کنم به طرف خودو توراپاک می‌کنم ازکفّار وقرار می‌دهم کسانی راکه

اتَّبَعُوْكَ فَوْقَ الَّذِيْنَ كَفَرُوْٓا اِلٰى يَوْمِ الْقِيٰمَةِ ۚ ثُمَّ اِلَیَّ مَرْجِعُكُمْ
پیرو تو هستندغالب برکسانی که انکار می‌کنند تاروزقیامت باز، بازگشت شمابه سوی من است

فَاَحْكُمُ بَيْنَكُمْ فِيْمَا كُنْتُمْ فِيْهِ تَخْتَلِفُوْنَ ﴿۵۵﴾
پس حکمی را در بین شما اجرا می‌کنم در امری که اختلاف می‌کردید.

خلاصهٔ تفسیر

و کسانی که (از بنی اسرائیل منکر نبوّت شما بودند، برای آزار و هلاکت شما) **در خفا تدبیر کردند.** (همچنان‌که به مکر و حیله توسّل جستند که شما را گرفتار کرده بردار کشند)**و خداوند متعال** (برای حفظ تو) **در خفا تدبیر فرمود.** (که‌آنان از حقیقت امر آگاه نشدند زیرا که از آن مخالفان شخصی را به شکل حضرت عیسیٰ علیه السلام قرار داد و عیسیٰ علیه السلام را بر آسمان بلند کرد که از آنها محفوظ ماند و آن هم‌شکل او به‌دار کشیده‌شد. آنان از آن تدبیر آگاه‌نشدند؛ چه برسد که بر دفع آن توانایی داشته باشند) **و الله تعالی از همه تدبیر کنندگان بهتر است.**(زیرا که تدبیر دیگران ضعیف است و گاهی قبیح و بی‌موقع انجام می‌شود. ولی تدبیر حق تعالی بسیار قوی است و همیشه خیر محض و موافق حکمت می‌باشد) **و** (آن تدبیر را) **خدا وقتی انجام داد که** (حضرت عیسیٰ علیه السلام به وقت پریشانی متردّد و آشفته‌حال بود) **فرمود: ای عیسیٰ** (اندیشه مکن) **بی‌شک من تو را** (به وقت مقرّر

خویش با مرگ طبیعی) **می‌میرانم**.(پس وقتی برای شما مرگ طبیعی مقرّر گشت، بدیهی است که از مردن به‌دست دشمنان بر سر دار محفوظ خواهید ماند) و (اکنون)**من تو را** (به‌طرف عالم بالا پیش) **خود بر می‌دارم و تو را از** (تهمت) **آنان که منکر** (تو) **هستند، پاک کننده‌ام و کسانی که گفتهٔ تو را بپذیرند، غلبه دهنده‌ام بر کسانی که منکر** (تو) **باشند تا روز قیامت** (اگرچه این منکران در این وقت غلبه و قدرت داشته باشند) **پس** (وقتی که قیامت بیاید آنگاه) **برگشت همه** (از دنیا و برزخ) **به طرف من می‌باشد؛ پس من** (در آن‌وقت) **در میان** (همه) **شما حکمی** (را عملی) **می‌کنم در آن اموری که شما با هم اختلاف می‌کردید.** (که‌از جمله آن امور یکی پرونده حضرت عیسیٰ علیه‌السلام است).

تشریح الفاظ مهم آیه

در الفاظ و معانی این آیه بعضی دروازهٔ تحریفات را گشوده‌اند که بر خلاف تمام امّت حیات حضرت‌عیسیٰ علیه‌السلام و نزول او در آخر زمان را منکراند؛ بنابراین مناسب است که این الفاظ به‌طور آشکار بیش از پیش تشریح‌گردند.

«وَ اللهُ خَيْرُ الْمٰكِرِينَ» لفظ «مکر» در زبان عربی تدبیر لطیف و پنهانی را گویند، پس اگر در جهت نیکو و خوب به‌کار برده‌شود، پسندیده‌است،ولی اگر برای مقاصد بدی به‌کار رود ناپسند و مذموم است. بنابراین در «وَ لَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ»[۴] با مکر قید سیىء آورده شده‌است و در محاورات زبان اردو مکر تنها برای تدبیر بد و حیله و توطئه به‌کار می‌رود و آن را نباید مشابه با محاورات عربی دانست، بنابر این در این‌جا به خدا «خیرالماکرین» گفته شد، مقصود این است که یهودی‌ها بر خلاف حضرت عیسیٰ علیه‌السلام به انواع و اقسام توطئه و تدابیر پنهانی دست زدند؛ حتّی به گوش پادشاه رسانیدند که این شخص (معاذالله) ملحد

۴- آیه ۴۳، سوره فاطر

است.می‌خواهد تورات را تغییر دهد و همه را از دین منحرف سازد. پادشاه حکم دستگیری حضرت عیسیٰ علیه السلام را صادر کرده است. از یک سو این اقدامات و از سوی دیگر تدبیر خفیه و لطیف رب‌العالمین در نقض آن مشغول بود که در آیات بعدی ذکر می‌گردد. (تفسیرعثمانی)

هر آینه تدبیر الهی از همه بهتر و مستحکم‌تر است که کسی توان نقض آن را ندارد. «اِنِّی مُتَوَفِّیْكَ» مصدر لفظ متوفی «توفی» و ماده‌اش «وفی» است؛ معنی اصلی آن به اعتبار لغت عرب، گرفتن کامل است. وفاء، ایفاء، استیفاء برای همین معنی گفته می‌شوند. معنی اصلی «توفی» هم گرفتن کامل است، تمام کتب لغت زبان عرب بر این گواه‌اند، و چون هنگام مرگ انسان اجل مقدر او کامل شده و روح خدا دادی وی کاملاً گرفته می‌شود به مناسبت آن این لفظ به‌طور کنایه در معنی مرگ هم به‌کار می‌رود و نمونهٔ کوچک آن موت، خواب روزانه انسان است برای آن هم در آیه ۴۲ سورهٔ زمر در قرآن کریم این لفظ استعمال شده‌است. «اللّٰهُ یَتَوَفَّی الْاَنْفُسَ حِیْنَ مَوْتِهَا وَالَّتِیْ لَمْ تَمُتْ فِیْ مَنَامِهَا» که ترجمه‌اش اینست: الله تعالی ارواح آدمیان را به هنگام مرگ می‌گیرد و کسانی که مرگشان فرا نرسیده به هنگام خواب شان.

حافظ ابن تیمیّه رحمه الله فرموده‌است: «التوفی فی لغةالعرب معناها القبض و الاستیفاء و ذلك ثلاثة انواع، احدها التوفی فی‌النوم والثانی الموت و الثالث توفی‌الروح والبدن جمیعاً»[۵] و در کلیات ابوالبقاء است: «التوفی الاماتة و قبض الروح و علیه استعمال العامة او الاستیفاء و اخذالحق و علیه استعمال البلغاء».

بنابر این در آیه مذکور بیشتر لفظ «متوفیک» را به گرفتن کامل ترجمه

۵- الجواب الصحیح، ج۲، ص۸۳

کرده‌اند چنان‌که در ترجمه شیخ الهند به همین مفهوم آمده‌است.

با ملاحظهٔ این ترجمه مطلب روشن است که ما تو را در دست یهودی‌ها قرار نمی‌دهیم. بلکه ما خود شما را می‌گیریم؛ یعنی این‌که به سوی خود به آسمان بلند می‌کنیم. بعضی آن را به مرگ ترجمه کرده‌اند؛ چنان‌که اشاره‌ای به آن در خلاصهٔ تفسیر بیان‌القرآن آمده‌است، و همین ترجمه، از مفسّر قرآن عبدالله بن عبّاس(رض) با نقل اسانید صحیح نیز آمده‌است امّا با توجّه به این مطلب، این معنی نیز آمده‌است که چون یهودیان در پی قتل آن‌حضرت علیه السلام بودند برای تسلّی خاطر وی دو لفظ فرمود: اوّل این‌که مرگ آن‌حضرت علیه السلام به دست آنان به صورت قتل نمی‌باشد؛ بلکه به‌صورت مرگ طبیعی خواهد بود.

دوم این‌که: برای نجات از چنگال یهودیان، تو را به طرف خویش خواهیم برد.

در تفسیر «دُرمنثور» این روایت از حضرت ابن عباس(رض) چنین منقول است: «اخرج اسحق بن بشر و ابن عساکر من طریق جوهر عن الضحاک عن ابن‌عباس فی قوله تعالی اِنِّیْ مُتَوَفِّیْكَ وَ رَافِعُكَ اِلَیَّ یعنی رافعک ثم متوفیک فی‌آخرالزّمان» (درمنثور، ج۲، ص۳٦)

ترجمه: اسحق بن بشر و ابن عساکر به‌روایت جوهر عن الضحاک از حضرت ابن عبّاس(رض) در تفسیر آیه «اِنِّیْ مُتَوَفِّیْكَ وَ رَافِعُكَ اِلَیَّ» این لفظ را نقل کرده که من تو را به طرف خودم بر می‌دارم، سپس در آخرالزّمان به مرگ طبیعی وفات می‌دهم.

خلاصهٔ این تفسیر این است که معنی «توفی» موت است امّا در الفاظ تقدیم و تأخیر به‌کار رفته است. یعنی «رافعک» اوّل و «متوفیک» بعداً ذکر شده‌است. پس حکمت و مصلحت چنین ایجاب می‌کند که لفظ «متوفیک» قبل از آن آمده، و مفهوم آن هم همین است که فرا خواندن به سوی خود برای همیشه نیست؛ بلکه برای

مدّتی محدود است؛ یعنی، بعد از مدّتی به این جهان خواهی آمد و بر دشمنان فائق می‌شوی و سپس به مرگ طبیعی می‌میری، که همین امر خود معجزه است.

لذا برای ابطال عقاید عیسویان که آنها به «حی و قیوم» بودن حضرت عیسیٰ علیه‌السلام معتقد بودند، لفظ «متوفیک» را ذکر فرمود وبدین ترتیب تمام عقاید و تخیّلاتشان را باطل ساخت. و سپس خواندن حضرت‌عیسی علیه‌السلام را به سوی خود ذکر فرمود.

حقیقت این است که مخالفت و عداوت مستمر کفّار و مشرکین با انبیا علیهم‌السلام از دیرباز وجود داشته است. به‌طوری که هر پیامبری که به امر نبوّت مبعوث و مأمور می‌شده‌است با دشمنی‌ها و مخالفت‌های شدیدی روبرو گشته ولی پیامبران الهی علی رغم مخالفت‌ها و اذیت و آزارهای اقوام خود، هرگز از دعوت خود از پای ننشستند؛ بلکه برای هدایت بشریت به سوی نور و سعادت بعضی از آنها جان مبارک‌شان را از دست می‌دادند.

سنّت ربّ العالمین نیز بر همین منوال بوده، که هرگاه قوم پیغمبری بر مخالفت و دشمنی خود اصرار می‌ورزیدند و دعوت به‌سوی حق را نمی‌پذیرفتند و بعد از مشاهدهٔ معجزات نیز ایمان نمی‌آوردند، در مورد چنین اقوامی، از جانب الهی با دو روش برخورد می‌شده‌است:

نخست این‌که خداوند متعال بنابه مصلحت و حکمت خویش بر آن اقوام، انواع عذاب‌های آسمانی را فرود آورده، به‌گونه‌ای آثارشان را از پهنهٔ گیتی محو نموده‌است؛ مانند اقوام عاد، ثمود، لوط و قوم صالح و غیره، دیگر این‌که هر یک از پیامبران خود را به هجرت نقطه‌ای دیگر وا می‌داشته است و بعد به او چنان نیرو و قدرتی می‌بخشیده که بر قوم خود فایق می‌آمدند؛ چنان‌که حضرت ابراهیم علیه‌السلام از عراق به سوی شام هجرت کرد؛ حضرت موسی علیه‌السلام از مصر به‌سوی شام هجرت نمود. حضرت خاتم الانبیاء صلی‌الله‌علیه‌وسلم از مکّه به مدینه هجرت فرمود و سپس به

مکّه حمله آورد و آنجا را فتح نمود. بنابر این مخالفت شدید یهودیان علیه حضرت عیسیٰ علیه السلام و برای نجات از چنگال یهودیان این دعوت به سوی آسمان نیز نوعی هجرت به شمار می‌آید که بعد از آن او مجدّداً به دنیا آمده و بر یهودیان فتح و پیروزی نهایی حاصل خواهد نمود.

اکنون این سؤال مطرح است که چرا هجرت مسیح علیه السلام به آسمان انجام شد؟ خداوند متعال خود در این باره می‌فرماید که مثال او مانند حضرت آدم علیه السلام است؛ هم‌چنان‌که آفرینش آدم علیه السلام بر خلاف آفرینش سایر انسانها بدون پدر و مادر انجام یافت، آفرینش مسیح علیه السلام نیز برخلاف سایر انسانها و بدون پدر تنها از مادر انجام گرفت. هم‌چنین موت او با یک طریقهٔ عجیب و غریب بعد از صدها سال در دنیا آمده تعجب آور خواهد شد. پس در این، جای چه تعجّب است که هجرت او هم با یک طریقهٔ عجیب انجام گیرد. و همین عجایب قدرت سبب شدند که جاهلان نصارا به این عقیده مبتلا شوند که او را فرزند خدا بنامند. در حالی‌که این عجایب، اگر با دیدهٔ بصیرت و انصاف مشاهده‌شوند، هیچ دلیلی برای عدم بندگی و عبودیّت بر آستان کبریایی‌اش باقی‌نمی‌ماند.

از اینجاست که قرآن کریم مبنی بر ابطال عقیدهٔ الوهیّت حضرت عیسی علیه السلام اشاره کرده‌است و همهٔ اینها نشانه و دلایلی بر این مدّعاست که لفظ «مُتَوَفِّيكَ» قبل از «رَافِعُكَ» آمده‌است و بدین طریق معلوم‌کرد که حضرت عیسیٰ علیه السلام خدا نیست که از موت مبرّا باشد، بلکه روزی خواهد آمد که چون بندگان عادی با مرگ طبیعی جهان را وداع گوید.

امام رازی در تفسیر کبیر فرموده‌است که: چنین تقدیم و تأخیری با توجّه به مصلحت و حکمی بوده‌است که خداوند در نظر داشته که مطابق با آن در آینده انجام شود. (تفسیر کبیر، ج۲،ص۴۸۱)

«وَ رَافِعُكَ اِلَيّ»: مفهوم آن ظاهراست و مفهومش این است که شما را

به‌سوی خود بالا می‌بریم. هر کس می‌داند که عیسیٰ علیه السلام تنها نام روح نیست بلکه روح مع الجسم است و این رفع تنها رفع روحانی یا رفع جسمانی نیست، بلکه هر دوی آن را شامل می‌شود، البتّه لفظ «رفع» گاهی برای بلندی و مقام نیز اطلاق می‌شود. چنان‌که در آیهٔ ۱۶۵ سورهٔ انعام آمده‌است: «رَفَعَ بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ» و در آیهٔ ۱۱ سورهٔ مجادله «يَرْفَعِ اللهُ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَ الَّذِيْنَ اُوْتُوا الْعِلْمَ» و غیره نیز به همین معنی آمده‌است.

ولی بدیهی است که به‌کار رفتن «رفع» در رفع پایه و مقام معنی مجازی است که در آیات مذکور مبتنی بر قرائن آمده‌است؛ لذا رفتن به دنبال معنای مجازی و صرف نظر از معنی حقیقی دلیلی ندارد. به‌ویژه وقتی با قید «اِلَيَّ» آمده‌است که اکنون به مرادگرفتن معنی مجازی خاتمه داده است. و در آیهٔ ۱۸۵ سورهٔ نساء هم وقتی که عقیدهٔ یهودیان رد شد در آنجا هم چنین فرمودکه: «وَ مَا قَتَلُوْهُ يَقِيْنًابَلْ رَّفَعَهُ اللهُ اِلَيْهِ» یعنی یهودیان به طور قطع حضرت عیسی علیه السلام را نکشتند؛ بلکه خدای تعالیٰ او را به طرف خود بالا برده‌است. «به طرف خود بالا بردن» به رفع روح با جسد در حال زندگی گفته می‌شود. تا اینجا الفاظ آیه تشریح شد.

ذکر پنج وعده به حضرت عیسیٰ علیه السلام

در آیهٔ مذکور خداوند متعال در مقابل یهود به حضرت عیسی علیه السلام پنج وعده عنایت فرمود:

نخستین وعده این بود که مرگ او هرگز به‌دست یهودیان با قتل انجام نمی‌شود؛ بلکه موت او به طور طبیعی در وقت مقرّر انجام می‌پذیرد و آن نزدیک قیامت خواهدبود وقتی حضرت عیسی علیه السلام از آسمان بر زمین نازل می‌گردد، چنان‌که تفصیل آنها در آینده خواهدآمد.

وعدهٔ دوم: بلندکردن بالفعل او به طرف عالم بالا بود، این عیناً به موقع انجام گرفت که خبر انجام آن در آیهٔ ۱۵۸ سورهٔ نساء چنین بیان شده‌است: «وَ مَا قَتَلُوْهُ يَقِيْنًابَلْ رَّفَعَهُ اللهُ اِلَيْهِ» که یقیناً یهودیان او را به قتل نرساندند، بلکه الله‌تعالیٰ او را به سوی خویش بلندفرمود.

وعدهٔ سوم: «وَ مُطَهِّرُكَ مِنَ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا» او را از تهمت دشمنان تبرئه کرد. بدین ترتیب که خاتم الانبیاءﷺ تشریف آورد و کلیهٔ اتّهامات یهود را برطرف ساخت. چون یهودیان به سبب این‌که حضرت عیسیعليه‌السلام بدون پدر متولّد شده‌است، در نسب او طعنه و تهمت روا می‌داشتند که قرآن کریم با آیات متعدّد آنهارا به خطای شان واقف ساخت و خاطرنشان نمود که همان گونه که خداوند حضرت آدمعليه‌السلام را بدون پدر و مادر آفرید، آفرینش حضرت عیسیعليه‌السلام بدون پدر، در قدرت و عظمت خالق متعال امری ساده است و هرگز جای شگفتی نمی‌باشد. بعداً یهود حضرت مسیحعليه‌السلام را متّهم نمودند که او مدّعی الوهیّت است؛ قرآن کریم این اتّهام را در بسیاری از آیات باطل ساخت. از جمله این‌که خود حضرت عیسیعليه‌السلام عبودیت و بندگی خویش را ثابت نمود.

وعدهٔچهارم: در «وَ جَاعِلُ الَّذِيْنَ اتَّبَعُوكَ» است که پیروان شما بر منکران و مخالفان شما تا قیامت مسلّط گردانیده خواهند شد و این وعده چنین تکمیل کرده‌شد که مراد از اتّباع در این‌جا اعتقاد و اقرار بر نبوّت حضرت عیسیعليه‌السلام است. ایمان و اعتقاد بر تمام احکام او شرط نیست، پس به این شکل نصارا و اهل اسلام هر دو در این حکم داخل‌اند که به رسالت و نبوت حضرت عیسیعليه‌السلام معتقدند و این امری است دیگر که برای نجات آخرت و رسیدن به سعادت اخروی، تنها اعتقاد داشتن به نبوّت حضرت عیسیعليه‌السلام کافی نیست؛ بلکه نجات اخروی موقوف بر ایمان و اعتقاد بر تمام احکام او است که از آن جمله یکی این است که بر خاتم الانبیاءﷺ پس از او باید ایمان آورد و چون نصارا بر این اصل

ایمان و اعتقادی نداشتند، از نجات آخرت محروم ماندند و مسلمانان بنا بر عمل بر این، مستحق نجات آخرت قرار گرفتند. ولی وعدهٔ غلبه بر یهود در این جهان فقط موقوف به اعتقاد نبوّت حضرت عیسیٰ علیه‌السلام بود و مسلمانان و نصارا همیشه به‌این غلبهٔ دنیوی نایل آمده و یقیناً تا قیامت باقی خواهند ماند.

در زمانی که خدای تعالیٰ این وعده را داده‌بود، از آن وقت تا کنون همیشه چنین مشاهده شده‌است که مسلمانان و نصارا و حکومتهایشان همچنان بر یهود تسلّط دارند و مغلوب ماندن یهود همیشه در جهان ادامه خواهد داشت.

این سؤال مطرح است که چرا دولت اسرائیل که همان حکومت یهود است، چنین توانسته خودنمایی کند؟

در پاسخ به این سؤال باید گفت که اسرائیل قدرت یهود نیست؛ بلکه ساخته و پرداختهٔ کشورهای روسیه، آمریکا و اروپا است که مأمور تأمین منافع آنان در منطقه به شمار می‌آید که اگر روزی دست حمایت خود را از اسرائیل بردارند وجود او در نقشهٔ گیتی محو خواهدشد.

بنابراین هیچ آدم عاقلی نمی‌تواند مقهور و مغلوب بودن یهود را در مقابل نصارا و اسلام انکار نماید البتّه مطابق روایات اسلامی قوم یهود در قرب قیامت، روزهای معدودی غالب خواهند شد، امّا به هر حال حکومتهای شبیه اسرائیل و حکومتهای کوچک یهودی نمی‌تواند دلیل بر چیرگی ایشان باشد و تسلّط و غلبهٔ مسلمانان و نصارا بر این قوم هم‌چنان ادامه خواهدداشت.

وعدهٔ پنجم: «قضاوت اختلافات مذهبی در روز قیامت» این وعده هم انجام خواهد گرفت چنان‌که در آیه فرموده: «ثُمَّ اِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَاَحْكُمُ بَيْنَكُمْ»

مسألهٔ حیات و نزول حضرت عیسیٰ علیه‌السلام

در تمام جهان این تنها گفتهٔ یهود است که عیسیٰ مقتول و مصلوب و دفن

شده‌است و حیات مجدّد به‌خود نمی‌گیرد؛ در حالی‌که قرآن کریم در آیه ۱۸۵ سورهٔ نساء، این تخیّلات خود ساخته یهود را بی‌جواب نگذاشته است، و در آیه «وَ مَكَرُوْا وَ مَكَرَ اللهُ» نیز اشاره به این است که حق تعالی تدبیر و کید دشمنان حضرت عیسیٰ علیه السلام را علیه خودشان به‌کار گرفت که یهودیان برای قتل حضرت عیسیٰ علیه السلام داخل اتاق رفته بودند، خدای تعالی شکل یکی از آنان را تبدیل کرده عیناً به‌صورت عیسیٰ علیه السلام در آورد و حضرت عیسیٰ علیه السلام را زنده به‌طرف آسمان بلند فرمود، الفاظ آیه ۱۸۵ چنین‌اند: «وَ مَا قَتَلُوْهُ وَ مَا صَلَبُوْهُ وَ لٰكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ» یعنی آنان عیسیٰ را نه به قتل رسانیدند و نه بدار کشیدند امّا تدبیر حق آنان را در شک انداخت که فردی از افراد خود را کشتند و خوشحال شدند، تفصیل بیشتر آن در سورهٔ نساء خواهد آمد.

اعتقاد نصارا بر این بود که، حضرت عیسیٰ علیه السلام مقتول و مصلوب شده، امّا دوباره زنده شده و به آسمان‌ها عروج کرده‌است. آیه مذکور تخیّلات بی‌جای آنان را نیز رد کرد، و معلوم ساخت که همانگونه که یهودیان مردم خود را به قتل رساندند و سپس جشن گرفتند عیسویان نیز فریب خوردند و حضرت عیسیٰ را کشته پنداشتند و «شُبِّهَ لَهُمْ» در حق آنان نیز مصداق پیدا کرد.

برخلاف این دو گروه، عقیده اهل اسلام آن است که در این آیه و چند آیه دیگر به وضوح بیان شده‌است که خداوند متعال برای نجات ایشان از دست یهود او را زنده به آسمان برد، نه کسی توانست او را به قتل برساند و نه کسی توانست او را بردار بکشد و او در آسمانها زنده‌است و به نزدیکی قیامت از آسمانها نازل شده بر یهود تسلط خواهد یافت و در آخر با مرگ طبیعی خود وفات خواهد کرد؛ و تمام امّت مسلمان بر این عقیده اجماع و اتّفاق نظر دارند. حافظ ابن حجر در «تلخیص صفحه۳۱۹» تفصیل این اجماع را نیز نقل کرده‌است.

از آیات متعدّد قرآن و روایات متواتر احادیث و اجماع امّت این عقیده ثابت

است. در اینجا فرصتی برای تکمیل کامل آن نیست و نیازی هم حس نمی‌شود زیرا علمای امّت این مسأله را در کتابها و رسایل مستقل کاملاً توضیح داده‌اند و به منکرین، جواب‌های مفصلی ارائه داده‌اند که مطالعه آنها کافی است. مثلاً تصنیف حضرت حجةالاسلام مولانا سید محمّدانور شاه کشمیری رحمه الله به زبان عربی بنام «عقیدة الاسلام فی حیاة عیسیٰ علیه السلام» و حضرت مولانا بدرالعالم مهاجر مدنی رحمه الله بنام «حیاة عیسیٰ علیه السلام» به زبان اردو و حضرت مولانا محمّدادریس رحمه الله بنام «حیات مسیح علیه السلام» و صدها رسایل کوچک و بزرگ دیگر در این مورد به چاپ رسیده و پخش شده‌است. این‌جانب (مؤلّف) بحسب امر حضرت مولانا سید محمّدانور شاه کشمیری رحمه الله استاد بزرگوارم، بیش از صد حدیث که از آنها عروج حضرت عیسیٰ علیه السلام به آسمان و نزول او در نزدیکی قیامت به تواتر ثابت است را در کتابی مستقل بنام «التصریح بما تواتر فی نزول المسیح» جمع آوری نموده‌ام که هم اکنون با حاشیه و شرح بزرگی از دانشمند معروف شهر حلبِ شام بنام علامه - عبدالفتاح ابوغده[۶] در بیروت به چاپ رسیده‌است.

حافظ ابن کثیر در تفسیر آیهٔ ۶۱ سورهٔ زخرف «وَ اِنَّهُ لَعِلْمٌ لِلسَّاعَةِ» نوشته است که: «و قد تواترت الاحادیث عن رسول الله ﷺ انه اخبر بنزول عیسیٰ علیه السلام قبل یوم القیامة اماماً عادلاً ...الخ» یعنی: احادیث رسول خدا ﷺ در این باره متواتراند که آن‌جناب ﷺ نسبت به‌نزول حضرت عیسیٰ علیه السلام قبل از قیامت خبر داده‌است، که عیسیٰ علیه السلام به صفت امامی عادل فرود خواهد آمد.

عقیده عروج زنده حضرت عیسیٰ علیه السلام به آسمان‌ها و زنده ماندن و نازل شدن او به‌قرب قیامت از نصوص قطعی قرآن و احادیث متواتر ثابت است و علمای امّت در این رابارهٔ کتابها و رسایل مستقل چاپ و نشر کرده‌اند که اسامی

۶- نامبرده یکی از رهبران معروف جنبش اخوان‌المسلمین می‌باشد. (مترجم)

بعضی از آنها ذکر شد و جهت تحقیق بیشتر در این باره می‌توان بدانها مراجعه کرد. در اینجا نظر شما را فقط به یک نکته معطوف می‌دارم که اگر کسی از کمترین عقل و انصاف برخوردار باشد در این باره کوچکترین تردیدی به‌خود راه نمی‌دهد و آن این‌که در آیهٔ ۳۲ سورهٔ آل عمران حق تعالی انبیاء علیهم‌السلام گذشته را ذکر فرموده که بر ذکر حضرت آدم، نوح، آل ابراهیم و آل عمران در یک آیه به‌طور اجمال اکتفا کرده‌است و بعد از آن تقریباً در سه رکوع و ۲۲ آیه ذکر حضرت عیسیٰ علیه‌السلام و خاندان آن (آل‌عمران) بابسط و تفصیل آمده که ذکر خاتم‌الانبیاء که قرآن بر وی نازل شده با آن بسط و تفصیل بیان نشده‌است. ذکر مادربزرگ حضرت عیسیٰ علیه‌السلام و بیان نذر او و ذکر تولد والده و نام و تفصیل پرورش او، جای‌گیری حضرت عیسیٰ علیه‌السلام در شکم مادر، باز تفصیل حال ولادت و بعد ولادت، ذکر خورد و نوش مادر و برداشتن کودک و آمدن او در خانواده‌اش و طعن و تشنیع آن و اعطای گویایی در بدو تولّد به‌طور معجزه، سپس جوان شدن و دعوت دادن او به قومش و مخالفت آنان و همکاری حواریون و هجوم و احاطه یهودیان و زنده عروج یافتن او به آسمانها و غیره، آنچنان به تفصیل بیان شده‌است که در تمام قرآن و حدیث احوال هیچ رسول و پیامبری با این تفصیل بیان نشده‌است، این امر هر انسانی را به تفکّر وا می‌دارد که این همه تفصیل و تشریح مبتنی بر چه حکمتی است. اگر کمی بیندیشند این سخن روشن می‌شود که حضرت خاتم‌الانبیاء صلی‌الله‌علیه‌وسلم چون آخرین رسول و نبی می‌باشد و بعد از او نبی دیگری نخواهد آمد؛ بنابر این آن‌جناب صلی‌الله‌علیه‌وسلم در تعالیم خود، به آن اهمّیّت زیادی قائل شده و در باره مراحلی که تا قیامت برای امّت پیش می‌آیند رهنمودهایی ارائه فرمود.

آن‌حضرت صلی‌الله‌علیه‌وسلم به این نکته نیز توجه داشت که ممکن است امت بعد از ایشان از کس یا کسانی پیروی کنند و راه انحراف بپیمایند؛ لذا تا جایی که توانست همهٔ ابعاد انحراف را بیان فرمود و امّت خویش را از خطرات احتمالی، که ممکن است

دامنگیر شان شود آگاهی و هشدار داد.

از جمله خطر مسیح دجّال را که فتنه‌ای بزرگ و گمراه کننده خواهد بود، ذکر فرمود و احوال و نشانه او را به‌طور واضح بر شمرد و بدین ترتیب جای هیچ شکّ و تردیدی برای امّت باقی نگذاشت، هم‌چنین از مصلحانی چون حضرت عیسیٰ علیه السلام که ذکر آن قبلاً با تفصیل آمد، آگاهی داد که وی به قرب قیامت از آسمانها به زمین نزول خواهد کرد و با نعمت نبوّت و رسالت به کمک امّت مسلمان خواهد شتافت و فتنه عظیم دجال را از بین خواهدبرد، و بدین ترتیب لازم بود که احوال و خدمات حضرت عیسیٰ علیه السلام برای امّت به‌گونه‌ای واضح بیان شوند که به هنگام نزول ایشان هیچ شکّ و تردیدی برای امّت باقی نماند. در این باره حکمت و مصالح فراوانی نهفته است.

اوّل این‌که: اگر شناخت از حضرت عیسیٰ علیه السلام برای امّت اسلامی محدود و کم باشد، امّت اسلامی به هنگام نزول ایشان دچار تردید خواهد شد و تصوّر خواهد کرد که حضرت عیسیٰ علیه السلام با آنان ربطی ندارد و چگونه ممکن است که به کمک ایشان بشتابد؟

دوم: اینکه: اگر چه در آن وقت حضرت عیسیٰ علیه السلام به عنوان رسول و نبی تشریف نمی‌آورد ولی او از منصب نبوّت و رسالت معزول نشده بلکه به عنوان خلیفهٔ رسول جهت رهبری امّت تشریف می‌آورد؛ مانند آنکه والی ناحیه‌ای برای انجام مأموریّت به منطقهٔ دیگری برود که از والی‌گری منطقه خویش معزول نیست. لذا همان گونه که در زمان حیات نخست ایشان، انکار نبوّتش کفر به شمار می‌رفت، در آن هنگام نیز انکار نبوتش، کفر خواهد بود.و امّت مسلمان که از قبل بر نبوّت او مبنی بر اشارات قرآن ایمان آورده‌بود، اگر هنگام نزول او را نشناسد، در انکار مبتلا می‌شود. بنابراین علایم و صفات او بیش از حد، نیاز به توضیح داشت.

سوم: اینکه: **واقعه نزول عیسیٰ علیه السلام در آخر عمر جهان به‌وقوع می‌پیوندد. اگر احوال و علایم او مبهم می‌بود، امکان داشت که کسی دیگر مدّعی می‌شد که من مسیح پسر مریم هستم؛ لذا به‌وسیلهٔ همین علایم است که در حقّ چنین مدّعیانی تردید می‌شود، چنان‌که در هندوستان شخصی بنام میرزا احمدقادیانی مدّعی شد که من مسیح موعودم و علمای امّت مبنی بر همین علایم قول او را رد کردند.**

خلاصه این‌که در اینجا و در موارد دیگر بیان احوال و صفات حضرت‌عیسیٰ علیه السلام با این‌قدر تفصیل، خود از نزول ایشان به‌هنگام نزدیکی قیامت و تشریف فرمایی‌شان بار دوم در این جهان خبر می‌دهد، اینجانب (مؤلّف) این مطلب را در رسالهٔ خویش بنام «مسیح موعودکی پهچان» **(شناخت مسیح موعود) بیان کرده‌ام در آنجا ملاحظه گردد.**

فَاَمَّا الَّذِيْنَ كَفَرُوْا فَأُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا شَدِيْدًا فِى الدُّنْيَا وَ الْاٰخِرَةِ وَ
پس کسانی که کافر شدند به آنان عذاب می‌دهیم عذاب سخت در دنیا و آخرت و

مَالَهُمْ مِّنْ نّٰصِرِيْنَ﴿۵۶﴾ وَ اَمَّا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَ عَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ
برای آنان هیچ مددکاری نیست. وکسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند

فَيُوَفِّيْهِمْ اُجُوْرَهُمْ وَ اللّٰهُ لَا يُحِبُّ الظّٰلِمِيْنَ﴿۵۷﴾ ذٰلِكَ نَتْلُوْهُ عَلَيْكَ
پس مزد آنان راکامل می‌دهد و خدا ظالمان را دوست ندارد. این را می‌خوانیم بر تو

مِنَ الْاٰيٰتِ وَالذِّكْرِالْحَكِيْمِ﴿۵۸﴾
از آیه‌هاو بیان تحقیقی.

ربط آیات

در آیات قبل اشاره شد که من روز قیامت میان اختلاف کنندگان قضاوت عملی خواهم کرد و در این آیه چگونگی آن قضاوت بیان شده‌است.

خلاصهٔ تفسیر

تفصیل (قضاوت) **این است که کسانی** (که‌از این اختلاف کنندگان) **کافر بودند، پس به آنان** (مبنی بر کفرشان) **سزای سخت خواهیم داد** (در مجموعهٔ دو جهان) **در دنیا هم** (که‌آن انجام گرفت) **و در آخرت هم** (که‌آن باقی ماند) **و برای آنان هیچ حامی** (طرف‌داری) **نمی‌باشد و کسانی که مؤمن بودند و آنان که کارهای نیک کرده‌بودند، پس به آنان الله تعالی پاداش** (ایمان و کارهای نیک) **خواهند داد و** (علت سزا رسیدن به کفّار این است که) **الله تعالی را دوست نمی‌دارد** (چنین) **ظالمان را** (که منکر خدا یا رسول او باشند. یعنی چونکه این ظلم عظیم است قابل عفو نیست بنابر این مبغوض شده، مستحق سزا خواهند شد) **این** (قصهٔ مذکور را) **به شما** (به‌وسیلهٔ وحی) **خوانده، به گوش‌تان می‌رسانیم که از جمله دلایل** (نبوّت شما) **و از جمله مضامین با حکمت است.**

معارف و مسایل

مصایب دنیوی برای کفّار کفّاره قرار نمی‌گیرند و برای مؤمن کفّاره شده مفید خواهند بود.

«فَأُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا فِي الدُّنْيَا وَالْاٰخِرَةِ» بر مضمون این آیه یک سؤال پیش می‌آید و آن این‌که راجع به بیان قضاوت قیامت این قول چه معنی دارد که من در دنیا و آخرت سزا می‌دهم زیرا در آن وقت سزا، دنیایی نخواهد بود.

جواب این سؤال با این مثال روشن می‌گردد، که حاکمی به مجرمی بگوید که الآن به تو یک سال زندانی می‌دهم اگر در زندان مرتکب شرارتی شدی، به دو سال زندان محکوم می‌شوی، مقصود او فقط این است که این دو سال از تاریخ امروز قابل اجراست بنابر این قطعی است که بعد از شرارت حکم به دو سال تبدیل می‌شود، حاصلش این می‌شود که این محکومیت با یک سال دیگر آن، کامل می‌گردد.

بنابر این باید دانست که سزای دنیا خود بخود انجام می‌پذیرد و سزای آخرت را نیز به دنبال خواهد داشت پس سزای دنیا همراه با سزای آخرت است، یعنی سزای دنیای برای سزای آخرت کفّاره‌ای به شمار نمی‌آید. بر خلاف اهل ایمان که اگر بر آنان در این جهان مصیبت و مشکلاتی عارض گردد، گناهان آنها معاف شده و عقوبت آخرت نیز خفیف یا مرتفع می‌شود، و از اینجاست که در «لَا يُحِبُّ الظّٰلِمِينَ» به آن اشاره شده‌است؛ یعنی اهل ایمان به سبب ایمانشان مجبوب‌اند و با محبوب چنین رفتار خواهد شد و اهل کفر به‌سبب کفر مبغوض‌اند و با مبغوض چنین رفتاری انجام نخواهد شد. (بیان القرآن)

اِنَّ مَثَلَ عِيْسٰى عِنْدَ اللهِ كَمَثَلِ اٰدَمَ ۚ خَلَقَهٗ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهٗ كُنْ
بی‌شک مثال عیسیٰ نزد خدا مانند مثال آدم‌است او را از خاک آفرید باز گفت به او که باش

فَيَكُوْنُ ﴿۵۹﴾ اَلْحَقُّ مِنْ رَّبِّكَ فَلَا تَكُنْ مِّنَ الْمُمْتَرِيْنَ ﴿۶۰﴾ فَمَنْ
پس او شد. حق آنست که رب تو بگوید پس تو از شک کنندگان مباش. پس هر کسی که

حَآجَّكَ فِيْهِ مِنْۢ بَعْدِ مَا جَآءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ اَبْنَآءَنَا وَ
باتو دراین‌نزاع‌کند بعداز اینکه‌آمدنزدتو خبر راست‌پس‌بگو بیاییدبخوانیم‌پسران‌خودرا و

اَبْنَآءَكُمْ وَ نِسَآءَنَا وَ نِسَآءَكُمْ وَ اَنْفُسَنَا وَ اَنْفُسَكُمْ ۟ ثُمَّ نَبْتَهِلْ
پسران شما را و زنان خود را و زنان شما را و خودمان را و خودتان را پس به‌زاری دعاکنیم

فَنَجْعَلْ لَّعْنَتَ اللهِ عَلَى الْكٰذِبِيْنَ ﴿۶۱﴾ اِنَّ هٰذَا لَهُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ ۚ
پس بگردانیم لعنت خدا را بر دروغ گویان. بی شک همین است بیان حق

وَ مَا مِنْ اِلٰهٍ اِلَّا اللهُ ۚ وَ اِنَّ اللهَ لَهُوَ الْعَزِيْزُ الْحَكِيْمُ ﴿۶۲﴾ فَاِنْ تَوَلَّوْا
ونیست هیچ معبودی غیر از خدا و هر آینه خدا غالب باحکمت‌است پس‌اگرقبول‌نکردند

فَاِنَّ اللهَ عَلِيْمٌۢ بِالْمُفْسِدِيْنَ ﴿۶۳﴾
پس همانا خدا می داند مفسدان را.

خلاصهٔ تفسیر

بی‌شک حالت عجیب (حضرت) **عیسی**(علیه السلام) **نزد الله تعالی** (یعنی در تجویز ازلی او) **مشابه به حالت عجیب** (حضرت) **آدم**(علیه السلام)**است که او** (آدم علیه السلام) **را** (یعنی قالب او را) **از خاک آفرید. پس به آن** (قالب) **حکم داد که** (ذی روح) **باش. پس او ذی روح شد. این امر واقعی** (که در بالا ذکر شد) **از جانب پروردگار تو** (نشان داده شده) **است پس شما از شک کنندگان نباشید. پس، آن کسی که در بارهٔ حضرت عیسی**علیه السلام (اکنون هم) **با شما منازعه کند، پس از آمدن علم** (واقعی) **نزد شما پس شما**(در جواب چنین) **بفرمایید که** (خیلی خوب اگر با دلیل تسلیم نمی‌شوید پس) **بیایید ما**(و شما جمع کرده) **بخوانیم پسران خود را و پسران شما را و زنان خود را و زنان شما را و خودمان را و خودتان را باز ما** (همه با هم) **از ته دل دعا کنیم، به این‌گونه که لعنت خدا را بفرستیم بر کسانی که** (در این بحث) **ناحق‌اند.بی‌شک این** (که مذکور(شد) **همین است سخن حق و هیچ کسی لایق معبود بودن نیست به غیر از الله تعالی** (این شد توحید ذاتی) **و بی‌شک تنها خدای تعالی است غالب باحکمت** (این توحید صفاتی است) **باز** (پس از تمام این حجتها هم) **اگر** (از قبول حق) **اعراض کنند پس** (شما رفتار آنان را به خدا بسپارید زیرا که) **بی‌شک الله تعالی حذف به فساد کنندگان بسیار داناست.**

معارف و مسایل

حجیّت قیاس

«اِنَّ مَثَلَ عِیْسٰی عِنْدَ اللهِ کَمَثَلِ اٰدَمَ» از این آیه معلوم می‌گردد که قیاس هم یکی از ادلهٔ فقهی و شرعی می‌باشد زیرا که خداوند متعال فرمود که آفرینش عیسیعلیه السلام **مانند آدم**علیه السلام **است یعنی همچنان‌که آدم**علیه السلام **را بدون پدر و مادر آفرید**

عیسیعلیه‌السلام را هم بدون پدر آفرید، در اینجا الله‌تعالی به قیاس آفرینش عیسیعلیه‌السلام بر آفرینش حضرت آدمعلیه‌السلام اشاره‌نمود.(مظهری)

تعریف مباهله

«فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ...» با این آیه خداوند متعال به آن‌حضرتﷺ به اعلام مباهله حکم داده‌است و تعریف آن از این قراراست که اگر در حق و باطل بودن امری میان دو گروه اختلاف ایجاد شود و آن نزاع با دلایل خاتمه نیابد، پس آنان باید این روش را اختیار نمایند که همه باهم یکجا شده از خدا بخواهند که هر کسی که در این امر بر راه باطل است بر او از طرف خداوندمتعال وبال و هلاکت واقع بشود، زیرا معنی لعنت، دوری از رحمت حق و نزدیکی است به قهر.

حاصل این‌که بر دروغگو قهر نازل شود، پس هرکس که دروغگو باشد او سزای آن را خواهد چشید، در آن وقت تعیین کامل صادق و کاذب در نزد منکرین هم واضح خواهدشد، به این طرز دعاکردن مباهله گفته می‌شود و در این‌باره باید همهٔ مباحثه‌کنندگان جمع شده دعا بخوانند.

واقعهٔ مباهله

شأن نزول آن این است که آن‌حضرتﷺ دستور العملی برای نصارای نجران فرستاد که در آن سه چیز به ترتیب ذکرشده‌بود: ۱- اسلام را بپذیرید. ۲- یا جزیه دهید. ۳- یا برای نبرد آماده شوید.

نصارا باهم مشورت کرده، شرحبیل، عبدالله بن شرحبیل و جبار بن فیض را در خدمت آن‌حضرتﷺ فرستادند؛ آنان به خدمت آن‌حضرتﷺ رسیدند و راجع به امور مذهبی به مباحثه پرداختند تا این‌که آنان در بارهٔ اثبات الوهیّت حضرت عیسیعلیه‌السلام بحث و تکرار مکرّرات کردند؛ در این اثنا آیهٔ مباهله نازل شد،

آن‌حضرت ﷺ در این‌باره نصارا را به مباهله دعوت کرد و خودشان حضرت فاطمه رضی‌الله‌عنها و حضرت علی و حسنین رضی‌الله‌عنهم‌اجمعین را با خود همراه کرده و برای انجام مباهله تشریف‌آوردند، شرحبیل به محض مشاهدهٔ آن‌حضرت ﷺ به دو همراهش گفت: همان‌طور که شما می‌دانید او پیامبر خداست و در مباهله کردن با نبی هلاکت و نابودی ما قطعی خواهدبود، لذا راهی برای نجات پیدا کنید. همراهان گفتند که راه صلح را در پیش‌گیریم، به طوری که همه بر این اتفاق کردند و نبی اکرم ﷺ بر آنان جزیه مقرر کرده صلح نمودند و آنان هم پذیرفتند. (تفسیر ابن کثیر، ج ۱)

مراد از «أَبۡنَآءَنَا» در این آیه اولاد صلبی نیست؛ بلکه مراد از آن عام است چه اولاد باشند و چه اولادِ اولاد، زیرا در عرف، اولاد بر همه آنان اطلاق می‌شود لذا در «أَبۡنَآءَنَا» نوه‌های آن‌حضرت ﷺ حضرات حسنین(رض) و داماد آن‌حضرت ﷺ حضرت علی کرم‌الله‌وجهه داخل‌اند؛ بویژه داخل کردن حضرت علی رضی‌الله‌عنه در «أَبۡنَآءَنَا» از این جهت نیز صحیح است که آن‌جناب در آغوش آن‌حضرت ﷺ پرورش یافته بود، آن‌حضرت او را به مانند فرزندان خود تحت تربیت و پرورش خود قرار داد و به چنین کودکی در عرف پسر گفته می‌شود.

از اینجا، وضوح این‌امر بوقوع می‌پیوندد که‌حضرت‌علی رضی‌الله‌عنه در اولاد داخل‌اند؛ لذا خارج کردن بعضی آن‌جناب را از «أَبۡنَآءَنَا» و داخل نمودنش در «أَنفُسَنَا» و استدلال کردن بر خلافت بلافصل او صحیح نیست.

قُلۡ یٰٓأَهۡلَ الۡکِتٰبِ تَعَالَوۡا إِلٰی کَلِمَةٍ سَوَآءٍ بَیۡنَنَا وَ بَیۡنَکُمۡ أَلَّا نَعۡبُدَ إِلَّا اللهَ

بگوای اهل کتاب، بیایید بطرف امری که بین ما و بین شما یکسان است که عبادت نکنیم مگر خدا را

وَ لَا نُشۡرِكَ بِهٖ شَیۡئًا وَّ لَا یَتَّخِذَ بَعۡضُنَا بَعۡضًا أَرۡبَابًا مِّنۡ دُوۡنِ اللهِ ؕ فَإِنۡ

و با او چیزی را شریک قرار ندهیم و قرارندهد هیچ یکی دیگری را رب بغیر از خدا پس اگر

تَوَلَّـوْا فَقُوْلُـوا اشْهَدُوْا بِأَنَّا مُسْلِمُـوْنَ ﴿۶۴﴾
قبول‌نکردند پس بگویید گواه‌باشید که ما فرمانبرداریم.

خلاصهٔ تفسیر

(ای محمّد!) **شما بگویید که ای اهل کتاب بیایید به‌طرف چنان امری که میان ما و شما** (مسلّم بودنش) **برابر است** (و آن) **این** (است) **که به غیر از الله تعالی هیچ کسی را عبادت نکنیم و هیچ کسی را با وی شریک نگردانیم و از ما هیچ کسی دیگری را به‌غیر از خدا رب قرار ندهد. پس اگر** (بعد از این هم) **آنان** (از حق) **اعراض کنند، پس شما** (مسلمانان) **بگویید که شما بر این** (اقرار ما) **گواه باشید که ما قبول کننده** (این امر) **هستیم.**

معارف و مسایل

اصول مهم دعوت و تبلیغ

«تَعَالَوْا اِلٰی کَلِمَةٍ سَوَآءٍ بَیْنَنَا وَ بَیْنَکُمْ» از این آیه یک اصل مهم دعوت و تبلیغ معلوم می‌گردد و آن این‌که اگر شخصی می‌خواهد گروهی را به اسلام دعوت دهد که در عقاید و نظریات با او مخالف باشند پس طریقه آن این است که گروه مخالف العقیده را بر چیزی دعوت دهد که در آن هر دو طرف اتّفاق نظر داشته‌باشند، چنانکه آن‌حضرتﷺ وقتی که هرقل پادشاه روم را به اسلام دعوت داد او را به سوی مسئله‌ای فرا خواند که هر دو بر آن اتّفاق نظر داشتند. یعنی: وحدانیت خدا، آن دعوت نامه در ذیل نقل می‌شود:

بسم الله الرحمٰن الرحیم

«من محمّد عبدالله و رسوله الی هرقل عظیم الروم

سلام علی من اتبع الهدی،
امّا بعد فانی ادعوك بدعاية الاسلام، اسلم تسلم يؤتك الله اجرك مرتين فان توليت فان عليك اثم اليريسيين يٰاَهْلَ الْكِتٰبِ تَعَالَوْ اِلٰى كَلِمَةٍ سَوَآءٍ بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ اَلَّا نَعْبُدَ اِلَّا اللهَ وَ لَا نُشْرِكَ بِهٖ شَيْئاً وَ لَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضاً اَرْبَاباً مِنْ دُوْنِ اللهِ» (بخاری)

ترجمه: شروع می‌کنم به نام خدا که بسیار بخشاینده و مهربان است.

این نامه از جانب محمّد بندهٔ خدا و رسول او به طرف هرقل بـزرگ روم است. سلام بادا بر کسی که از هدایت پیروی می‌کند، بعد از این من تو را به طرف اسلام می‌خوانم، مسلمان باش سالم می‌مانی و الله تعالی به تو دو برابر اجر می‌دهد و اگر اعراض کنی پس وبال همهٔ دهقانان که در رعایای تو هستند بر تو خواهـد بود. ای اهل کتاب! بر چنین امری جمع شوید که میان ما و شما برابر است. این‌که به‌غیر از خدا کسی را عبادت نکنیم و با او احدی را شریک نسازیم و بعضی را غیر خدا ارباب و رب خود قرار ندهیم.

«فَقُوْلُوا اشْهَدُوْا بِاَنَّا مُسْلِمُوْنَ» در این آیه که گفته شد که شما گواه باشید چنین تعلیم داده‌شد که هرگاه یکی بعد از وضوح دلایل، حق را نپذیرد جهت اتمام حجت باید عقیدهٔ خود را اظهار نموده سخنش را خاتمه دهـد چـرا کـه بـحث و تکرار بیشتر مناسب نمی‌باشد.

يٰاَهْلَ الْكِتٰبِ لِمَ تُحَاجُّوْنَ فِيْٓ اِبْرٰهِيْمَ وَ مَا اُنْزِلَتِ التَّوْرٰةُ وَالْاِنْـجِيْلُ

ای اهـل کتاب! چرا مخاصمـه می‌کنید در بارهٔ ابراهیـم، و تـورات و انجیـل نازل نشده‌اند

اِلَّا مِنْ بَعْدِهٖ ط اَفَلَا تَعْقِلُوْنَ ﴿۶۵﴾ هٰٓاَنْتُمْ هٰٓؤُلَآءِ حَاجَجْتُمْ فِيْمَا لَكُـمْ

مگـر بعد از او، آیا شما عقل ندارید. آگاه باشید شمااى مـردم مخاصمه کردیددر آنچه که

بِهٖ عِلْمٌ فَلِمَ تُحَـآجُّـوْنَ فِيْمَا لَيْسَ لَكُمْ بِهٖ عِلْمٌ ط وَ اللهُ يَعْلَمُ وَ اَنْتُـمْ

به‌آن‌خبرداشتیداکنون‌چرامخاصمه‌می‌کنید در امری‌که‌به‌آن‌علم‌ندارید وخدامی‌داندوشما

لَا تَعْلَمُوْنَ ﴿۶۶﴾ مَاكَانَ اِبْرٰهِيْمُ يَهُوْدِيًّا وَّلَانَصْرَانِيًّا وَّلٰكِنْ كَانَ حَنِيْفًا
نمی‌دانید. ابراهیم نه یهودی بود نه نصرانی ولی حنیف (روگردان از مذاهب باطل)

مُّسْلِمًا ؕ وَمَاكَانَ مِنَ الْمُشْرِكِيْنَ ﴿۶۷﴾ اِنَّ اَوْلَى النَّاسِ بِاِبْرٰهِيْمَ لَلَّذِيْنَ
وفرمانبردار بود و از مشرکان نبود. همانانزدیک‌ترین مردم به ابراهیم کسانی‌بودندکه

اتَّبَعُوْهُ وَ هٰذَاالنَّبِيُّ وَ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا ؕ وَ اللّٰهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِيْنَ ﴿۶۸﴾
او را پیروی کردند و این پیامبر وکسانی‌که به او ایمان آوردند و خدا یاور مؤمنان است.

خلاصۀ تفسیر

ای اهل کتاب! چرا مخاصمه می‌کنید در بارۀ (حضرت) **ابراهیم** (علیه السلام که او بر طریق یهودیت بود یا نصرانیت است) **در حالی‌که تورات و انجیل نازل نشده‌بودند مگر** (خیلی) **بعد** (از زمان) **او** (و این دو طریق بعد از نزول آن دو کتاب ظاهر شدند. پیش از آن وجود نداشتند. پس حضرت ابراهیم چطور می‌تواند بر این طریقها باشد) **آیا** (همچنان برخلاف عقل خود اصرار می‌ورزید و) **باز نمی‌فهمید، آری شما چنین هستید که در چنین امری مخاصمه کرده‌بودید که از آن تا حدّی اطّلاع داشتید.**

پس در چنین امر (باز) **چرا محاجّه می‌کنید که نسبت به آن اصلاً اطّلاع ندارید** (زیرا که بر این ادّعا هیچ دلیل اشتباهی هم در نزد شما نیست. چرا که فروع شرایع اهل‌کتاب و فروع شریعت ابراهیم علیه السلام با هم موافق نبودند) **و خدای تعالی** (روش حضرت ابراهیم علیه السلام را کاملاً) **می‌داند شما نمی‌دانید** (وقتی چنین ادّعای بیجایی را می‌کنید که با آن علم کالعدم تلقّی می‌گردد. پس اکنون‌آن طریق را از طرف خدای تعالی بشنوید که) **ابراهیم علیه السلام نه یهودی بود و نه نصرانی امّا** (البتّه) **دارای طریق مستقیم** (یعنی مسلمان) **بود و از مشرکین** (هم) **نبود** (پس یهود و نصاری از طریق مذهبی با او هیچ مناسبتی ندارند آری) **بدون شک کسانی به حضرت ابراهیم علیه السلام خصوصیت**

فوق‌العادۀ داشتند که (در آن‌وقت) **از او پیروی می‌کردند و این نبی** (محمّدﷺ) **و این ایمانداران.** (که‌از امّت نبیﷺ می‌باشند) **و الله تعالی حامی ایمان‌داران است.** (که‌به آنان ثواب ایمانشان را می‌دهد)

وَدَّتْ طَّآئِفَةٌ مِّنْ اَهْلِ الْكِتٰبِ لَوْ يُضِلُّوْنَكُمْ ؕ وَ مَا يُضِلُّوْنَ اِلَّآ اَنْفُسَهُمْ
آرزو دارند بعضی از اهل‌کتاب که به نحوی شما را گمراه کنند و گمراه نمی‌کنند مگر خود را

وَ مَا يَشْعُرُوْنَ﴿۶۹﴾ يٰۤـاَهْلَ الْكِتٰبِ لِمَ تَكْفُرُوْنَ بِاٰيٰتِ اللّٰهِ وَ اَنْتُمْ
و نمی فهمند. ای اهل کتاب! برای چه انکار می‌کنید کلام خدا را و شما

تَشْهَدُوْنَ﴿۷۰﴾ يٰۤاَهْلَ الْكِتٰبِ لِمَ تَلْبِسُوْنَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَ تَكْتُمُوْنَ
معترفید. ای اهل کتاب چرا می‌آمیزید حق را با باطل و پنهان می‌دارید

الْحَقَّ وَ اَنْتُمْ تَعْلَمُوْنَ﴿۷۱﴾
حق را و شمامی‌دانید راستی آن را.

خلاصۀ تفسیر

بعضی از اهل کتاب از ته دل می‌خواهند که شما را (از دین حق) **گمراه کنند و نمی‌توانند گمراه کنند مگر خود را** (که‌در وبال اضلال گرفتار شوند) **و از آن اطّلاع ندارند، ای اهل کتاب! چرا انکار می‌کنید** (آن) **آیات الله تعالی را** (که‌در تورات و انجیل بر نبوّت محمّدﷺ دلالت می‌کنند زیرا که انکار نبوّت آن‌حضرتﷺ ،تکذیب آن آیات است و کفر به شمار می‌آید) **در حالی‌که شما** (با زبان خود) **اقرار می‌کنید** (که‌آن آیات حق‌اند) **ای اهل کتاب! چرا می‌آمیزید** (مضمون) **واقعی** (نبوّت محمّدیهﷺ) **را با غیر واقعی** (عبارت تحریف شده یا تفسیرفاسد) **و** (چرا حقیقت را) **پنهان می‌کنید حقیقت را در حالی‌که شما خود می‌دانید؟** (که‌دارید حقیقت را پنهان می‌کنید.)

معارف و مسایل

از الفاظ «اَنْتُمْ تَشْهَدُوْنَ وَ اَنْتُمْ تَعْلَمُوْنَ» چنین تصوّر نشود که اگر آنها به حق اقرار نکنند یا به آن آگاهی نداشته‌باشند برای آنها کفر ورزیدن جایز است بلکه حقیقت این است که کفر به اعتبار ذات خود و فی نفسه عملی قبیح و ناپسند است و در هر حال ناجایز می‌باشد، البتّه کفر ورزیدن پس از علم و اقرار مستلزم ملامت و مذمّت بیشتری خواهد شد.

وَ قَالَتْ طَّآئِفَةٌ مِّنْ اَهْلِ الْكِتٰبِ اٰمِنُوْا بِالَّذِیْٓ اُنْزِلَ عَلَى الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا
وگفتندبعضی از اهل‌کتاب (قوم‌خودرا) ایمان بیاورید به آنچه‌نازل‌گردانیده‌شدبر مسلمانان

وَجْهَ النَّهَارِ وَاكْفُرُوْٓا اٰخِرَهٗ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُوْنَ ﴿۷۲﴾ وَ لَا تُؤْمِنُوْٓا اِلَّا لِمَنْ
اوّل روز و از اقرارایمان باز آییدآخر روز تامگر که بازگردند. وتصدیق مکنید مگرکسی‌راکه

تَبِعَ دِیْنَكُمْ ؕ قُلْ اِنَّ الْهُدٰى هُدَى اللّٰهِ ۙ
پیروی کند دین شما را بگو هدایت همان هدایتی است که اللّه بنماید

اَنْ یُّؤْتٰۤى اَحَدٌ مِّثْلَ مَآ اُوْتِیْتُمْ اَوْ یُحَآجُّوْكُمْ
و‌این‌همه‌ازاینجاست‌که‌چراداده‌شدبه‌دیگری‌مانندآنچه‌به‌شماداده‌شده‌یاآنان‌چراغالب‌بیایند

عِنْدَ رَبِّكُمْ ؕ قُلْ اِنَّ الْفَضْلَ بِیَدِ اللّٰهِ ۚ یُؤْتِیْهِ مَنْ یَّشَآءُ ؕ
برشما نزد پروردگارتان بگو: فضل به دست خداست می‌دهد هرکسی را که بخواهد

وَاللّٰهُ وَاسِعٌ عَلِیْمٌ ﴿۷۳﴾ یَّخْتَصُّ بِرَحْمَتِهٖ مَنْ یَّشَآءُ ؕ وَاللّٰهُ
واو فراخ نعمت و دانا است. مختص می‌کند رحمت خود را به‌کسی‌که بخواهد و خدا

ذُوالْفَضْلِ الْعَظِیْمِ ﴿۷۴﴾
دارای فضل بزرگی است.

خلاصهٔ تفسیر

بعضی از اهل کتاب (به‌طور مشورت باهم) **گفتند که** (یکی از تدابیر گمراه کردن مسلمانان این است که بظاهر) **ایمان بیاورید بر آن** (کتاب)**که نازل شده‌است** (بواسطهٔ رسول الله ﷺ) **بر مسلمانان،** (مطلب این‌که بر قرآن ایمان بیاورید) **در اوّل روز** (به‌وقت صبح) **و** (باز) **انکار کنید آخر روز** (به‌وقت شام) **چه جای تعجّب است که** (از این نیرنگ؛ مسلمانان در باره قرآن و اسلام در شک و تردید قرار گیرند) **و آنان** (از دین خود) **بر گردند** (و چنین بیندیشند که ایشان عالم‌اند و بی تعصب هم، که اسلام را پذیرفتند و این هم که‌برگشته‌اند حتماً بر غیر حق بودن اسلام نزد شان به دلایل علمی ثابت شده‌است و لازماً در آن فسادی مشاهده کرده‌انداز این جهت از آن برگشته‌اند و اهل کتاب این را هم باهم گفتند که‌برای نشان دادن مسلمانان‌تنهابظاهرایمان‌بیاورید) **و** (از ته‌دل) **در برابر هیچ یک** (نسبت به دین) **اقرار نکنید مگر در جلوی کسی که پیرو دین شما باشد** (که‌در جلوی ایشان نسبت به دین قدیم خود اقرار کرد باقی در جلوی کسان غیر مذهبی یعنی مسلمانان بنابر مصلحت مذکور به اسلام زبانی اقرار کنید حق تعالی بیهودگی تدبیر آنان را اظهار می‌فرماید که) **ای محمّد! شما بگویید که** (با این زرنگی و حیله کاری نقشهٔ شما انجام نمی‌شود زیرا که) **هدایت** (که‌به بندگان می‌رسد آن) **هدایت** (از جانب) **الله تعالی است.** (پس وقتی که هدایت در قبضهٔ خداوندی است اوست هر کسی را که بخواهد که بر هدایت استوار نگه دارد، هیچ کس نمی‌تواند او را با حیله و تدبیری بلغزاند، در آینده علّت این تدبیر و مشورتشان را نشان می‌دهد که ای اهل کتاب شما) **این سخنان را به این سبب می‌گویید که به دیگری هم‌چنین چیزی رسیده‌است که به شما رسیده‌بود** (کتاب‌و دین آسمانی) **یا آنان بر شما غالب آیند** (در تعیین آن دین حق که) **در نزد پروردگار شما است.** (حاصل علت اینکه شما بر مسلمانان حسد می‌کنید که به آنان چرا کتاب آسمانی رسیده‌است یا ایشان در مناظره مذهبی چرا غالب می‌شوند مبتنی بر این حسد می‌خواهند که اسلام و اهل اسلام در تنزّل قرار گیرند در آینده رد این حسد بیان می‌شود که) **ای محمّد! شما**

بگویید که بی‌شک فضل تنها در دست خدا است او به هر کسی که بخواهد عطا می‌فرماید و الله تعالی دارای نعمت کثیری است (در نزد او از فضل قلّتی نیست و) **کاملاً دانا است** (که‌به چه کسی و در چه وقتی بخشیدن مناسب است بنابر این) **خاص می‌گرداند به مهربانی** (و فضل) **خویش هر که را بخواهد و خدای تعالی صاحب فضل بزرگی است.** (پس آنوقت به رعایت حکمت بر مسلمانان فضل و رحمت فرمود در آن حسد کردن فضولی و نادانی است)

وَ مِنْ اَهْلِ الْكِتٰبِ مَنْ اِنْ تَاْمَنْهُ بِقِنْطَارٍ يُؤَدِّهٖٓ اِلَيْكَ ج
وازاهل‌کتاب آن‌کسی‌است که اگر تودرنزد وی امانت‌بگذاری مال‌زیاد، ادامی‌کندآن را به تو

وَ مِنْهُمْ مَّنْ اِنْ تَاْمَنْهُ بِدِيْنَارٍ لَّا يُؤَدِّهٖٓ اِلَيْكَ اِلَّا مَا دُمْتَ عَلَيْهِ
وبعضی‌ازآنان‌آنکه‌اگرنزداو امانت‌بگذاری‌یک‌دینار ادا نمی‌کندآنرا بتومگر وقتی‌که‌بر سراو

قَآئِمًا قَالُوْا لَيْسَ عَلَيْنَا فِى الْاُمِّيّٖنَ سَبِيْلٌ ج وَ
ایستاده باشی این از اینجا است که گفته بودند نیست بر ما در گرفتن حق مردم گناهی و

يَقُوْلُوْنَ عَلَى اللّٰهِ الْكَذِبَ وَ هُمْ يَعْلَمُوْنَ ﴿۷۵﴾
دروغ می‌گویند بر خدا و آنان نمی‌دانند.

ربط آیات

در آیات فوق خیانت اهل کتاب در دین ذکر شده‌بود، یعنی انکار کردن آنان آیات خدا را و آمیختن حق و باطل و پنهان کردن حق، و برای گمراه کردن مؤمنان تدبیر ساختن، در آیهٔ بعدی چگونگی خیانت کردن آنان در اموال بیان می‌شود و البتّه بعضی از آنان امانت‌دار هم بودند، بنابر این رفتار هر دو گروه را ذکر فرمود.

خلاصهٔ تفسیر

و از اهل کتاب بعضی چنین‌اند که (ای مخاطب) **اگر تو به نزد او انبار در انبار مال هم به امانت بگذاری او** (به هنگام مطالبه) **آنرا به تو مسترد می‌دارد و از آنان بعضی اشخاص است که اگر در نزد او یک دینار هم امانت بگذاری آنرا به تو باز نمی‌گرداند** (بلکه به امانت گذاشتن هم اقرار نمی‌کند) **مگر وقتی که تو** (امانت گذاشته) **بر سر او** (برابر) **ایستاده باشی** (آن‌وقت انکار نمی‌کند و همین که از او کناره بگیری کلاً امانت را انکار می‌نماید) **این** (ادا نکردن امانت) **به این سبب است که آنان می‌گویند که بر ما درباره** (مال) **غیر اهل کتاب** (که‌ا گر به دزدی مخفیانه گرفته شود از روی مذهب) **هیچ گناهی نیست.** (یعنی دزدیدن مال غیر اهل کتاب مانند قریش یا پنهان کردن همه جایز است، الله تعالی در آینده ادّعای آنان را تکذیب کرده‌می‌فرماید) **و آنان بر خدای تعالی دروغ می‌بندد** (که‌این فعل را حلال می‌پندارند) **و در دل می‌دانند** (که‌خداوند آن را حلال نکرده‌است بلکه ادّعای خود ساخته‌ای است).

معارف و مسایل

ستودن اوصاف خوب غیر مسلمان درست است

«وَ مِنْ اَهْلِ الْكِتٰبِ مَنْ اِنْ تَأْمَنْهُ بِقِنْطَارٍ يُؤَدِّهٖۤ اِلَيْكَ» در این آیه بعضی از مردم که در امانتداری کوشا بوده‌اند مورد ستایش قرار گرفته‌اند؛ اگر آن ستایش در حقّ بعضی از اهل کتاب باشد که ایمان آورده‌اند، پس در مدح و ستایش کردن

چیزی دیگر، از مدح لازم نمی‌آید که آن عندالله مقبول هم باشد از این هدف نمایاندن این‌است که کار خیر و لو این‌که از کافری سر بزند تا حدّی پسندیده‌است زیرا نفع آن، نیک‌نامی وی در دنیا و تخفیف عذاب در آخرت است.

از این بیان این امر هم مشخّص می‌شود که اسلام از تعصّب و تنگ‌نظری دور است بلکه با سعه صدر هنر مخالف خود را هم طبق درجهٔ او مدح می‌کند، «اِلاَّ مَا دُمْتَ عَلَيْهِ قَآئِمًا» از این آیه امام ابوحنیفه استدلال کرده‌است که دین دهنده حق دارد که تا زمان دریافت حق خویش مدیون را تعقیب کند. (قرطبی، ج ٤)

بَلٰى مَنْ اَوْفٰى بِعَهْدِهٖ وَاتَّقٰى فَاِنَّ اللهَ يُحِبُّ
چرا هر کسی که وفا کند به عهد خود و پرهیزگاری نماید پس الله تعالی دوست می‌دارد

الْمُتَّقِيْنَ ﴿۷۶﴾ اِنَّ الَّذِيْنَ يَشْتَرُوْنَ بِعَهْدِاللهِ وَ اَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيْلاً
پرهیزگاران را. کسانی که می‌خرند بر عهد خدا و قسمهای خویش بهای اندک،

اُولٰٓئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِى الْاٰخِرَةِ وَ لَا يُكَلِّمُهُمُ اللهُ وَ لَا يَنْظُرُ اِلَيْهِمْ
برای آنان هیچ بهره‌ای نیست درآخرت وصحبت نمی‌کند باآنان خدا ونگاه نمی‌کند به سوی آنها

يَوْمَ الْقِيٰمَةِ وَ لَا يُزَكِّيْهِمْ ۖ وَ لَهُمْ عَذَابٌ اَلِيْمٌ ﴿۷۷﴾
روز قیامت و پاک نمی‌گرداند آنان را (ازگناه) و برای آنان عذابی دردناک‌است.

ربط آیات

در بالا «و یقولون» تکذیب ادّعای اهل کتاب ذکر شده‌بود؛ در آینده از این آیات تأکید همان تکذیب و تصریحی است برای فضیلت ایفای عهد و مذمّت نقض عهد.

خلاصهٔ تفسیر

(بر خائنان) **چرا الزام عاید نمی‌شود** (حتماً خواهد شد زیرا که راجع به آن ما دو قانون داریم یکی اینکه) **هر شخصی که به عهد خود** (چه با خدا باشد با شرط جواز، چه با مردم) **وفا کند و از الله تعالی بترسد پس بدون شک خدای تعالی دوست می‌دارد** (چنین) **متّقیان را** (و قانون دوم این‌که) **یقیناً کسانی که معاوضه** (یعنی نفع دنیوی) **می‌گیرند در مقابل آن عهدی که** (آنان) **با خدا کرده‌اند** (مثلاً ایمان آوردن بر انبیاء علیهم السلام) **و** (در مقابل) **قسمهای خود** (مثلاً در باره حقوق العباد و معاملات قسم خوردن) **برای ایشان هیچ بهره‌ای در آخرت** (از نعمتهای آنجا) **نمی‌رسد و نه خداوندمتعال با آنان** (از روی لطف) **تکلّم می‌فرماید و نه به‌طرف آنان** (بنظر محبّت) **می‌نگرد در روز قیامت و نه آنان را** (از گناهان) **پاک می‌کند و برای آنان عذاب‌دردناک** (تجویز) **خواهدشد.**

معارف و مسایل

تعریف عهد و چند وعید برای متخلّفین آن

عهد عبارت است از: آن گفتاری که میان دو طرف با گفتگوی یکدیگر طی می‌شود که پایبندی دوطرف بر آن لازم می‌باشد، بر خلاف وعدهٔ که از جانب واحد می‌باشد؛ یعنی عهد عام است و وعدهٔ خاص برای ایفای عهد در قرآن و سنّت تأکید زیادی شده‌است؛ چنان‌که در آیهٔ ۷۷ هم برای نقض عهد، پنج وعید مذکور است.

۱- به او از نعمت‌های جنّت هیچ بهره‌ای نخواهد رسید. در حدیثی رسول‌خدا ﷺ فرموده: هر کسی که با قسم‌دروغ حق مسلمانی را پایمال بکند او برای خود آتش را واجب کرده‌است، راوی عرض کرد اگر چه آن چیز خیلی جزئی باشد باز هم برای او آتش واجب می‌شود؟

آن‌جنابﷺ در جواب فوراً فرمود: اگر چه آن شاخهٔ سبزی از درخت باشد. (رواه مسلم بحواله‌مظهری)

۲- خدای تعالی با آنان، سخن خوش نمی‌گوید.

۳- خداوند متعال در روز واپسین با نظر رحمت و شفقت به سوی آنان نمی‌نگرد.

۴- گناهان‌شان را نمی‌آمرزد چرا که به سبب وعده خلافی، حقّ‌بنده‌ای را ضایع کرده‌است، لذا خداوند حقّ بندگانش را نخواهد بخشید.

۵- برای آنان عذابی دردناک در نظر گرفته شده‌است.

وَ اِنَّ مِنۡهُمۡ لَفَرِيۡقًا يَّلۡوٗنَ اَلۡسِنَتَهُمۡ بِالۡكِتٰبِ لِتَحۡسَبُوۡهُ مِنَ الۡكِتٰبِ
وازآنان‌گروهی‌هستندکه می‌پیچانند زبانهای‌خویش‌را به خواندن‌کتاب تا پندارید‌که‌ازکتاب

وَ مَا هُوَ مِنَ الۡكِتٰبِ‌ۚ وَ يَقُوۡلُوۡنَ هُوَ مِنۡ عِنۡدِاللّٰهِ وَ مَا هُوَ مِنۡ عِنۡدِاللّٰهِ وَ
است‌حال آنکه نیست‌آن درکتاب و می‌گویند که آن گفتهٔ‌خدا است و آن‌نیست گفتهٔ خدا و

يَقُوۡلُوۡنَ عَلَى اللّٰهِ الۡكَذِبَ وَهُمۡ يَعۡلَمُوۡنَ ﴿۷۸﴾ مَاكَانَ لِبَشَرٍ اَنۡ يُّؤۡتِيَهُ
می‌گویند بر خدا دروغ، حال آنکه ایشان می‌دانند. کار هیچ بشری نیست که خدا به

اللّٰهُ الۡكِتٰبَ وَالۡحُكۡمَ وَالنُّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُوۡلَ لِلنَّاسِ كُوۡنُوۡا عِبَادًا لِّىۡ مِنۡ
او بدهد کتاب و حکمت و او را پیامبر کند باز او بگوید به مردم که باشید بندهٔ من

دُوۡنِ اللّٰهِ وَلٰكِنۡ كُوۡنُوۡا رَبّٰنِيّٖنَ بِمَا كُنۡتُمۡ تُعَلِّمُوۡنَ الۡكِتٰبَ وَ
بجز از خدا، و لیکن چنین می‌گوید که باشید خدایی هم چنانکه یادمی‌دادید کتاب و

بِمَا كُنۡتُمۡ تَدۡرُسُوۡنَ ﴿۷۹﴾ وَ لَا يَاۡمُرَكُمۡ اَنۡ تَتَّخِذُوا الۡمَلٰٓئِكَةَ وَ النَّبِيّٖنَ
هم‌چنانکه شما درس‌می‌دادید. و نه امر می‌کند شما راکه بگیرید فرشتگان و پیامبران را

اَرۡبَابًا‌ؕ اَيَاۡمُرُكُمۡ بِالۡكُفۡرِ بَعۡدَ اِذۡ اَنۡتُمۡ مُّسۡلِمُوۡنَ ﴿۸۰﴾
پروردگار، آیاامر می‌کند شما را به‌کفر پس از اینکه شمامسلمان شده‌اید.

خلاصهٔ تفسیر

و بی‌شک از آنان بعضی چنین‌اند که می‌پیچیدند زبانهای خود را در (خواندن) **کتاب** (یعنی در آن لفظی یا تفسیر اشتباهی می‌آمیزند و به اشتباه خواندن کج زبانی گفته می‌شود) **تا که شما** (که‌آنرا می‌شنوید) **آن** (چیز آمیخته) **را جزو کتاب بفهمید در حالیکه آن، جزو کتاب نیست و** (بر این طریقت عملی اکتفانمی‌کنند بلکه تنها برای فریب از زبان، هم) **می‌گویند که این** (لفظ یا مطلب از آن الفاظ یا قواعد که از) **نزد خدای تعالی** (نازل شده‌اند ثابت) **است. در حالی‌که آن** (به هیچ وجه) **از نزد خدای تعالی نیست.**(پس دروغگویی آنان لازم آمد، در آینده برای تأکیدباز تصریح آن است) **و بر خدای تعالی دروغ می‌بندند و** (دروغگویی خود را در دل خود هم) **آنان می‌دانند، از هیچ بشری امکان ندارد که الله تعالی به او کتاب فهم** (دین) **و نبوّت عطا بفرمایند** (که‌مقتضای هر یکی از آنها ممانعت از کفر و شرک است و) **باز او به مردم** (چنین) **بگوید که** (توحید) **خدا را گذاشته بندهٔ** (عبادتگزار) **من باشید.** (نبوّت و دستور به شرک نمی‌توانند یکجا جمع شوند) **امّا** (آن نبی چنین) **می‌گوید: شما مردمان با خدایی باشید** (تنها عبادت خدا را بجا آورید) **به علّت این‌که شما کتاب** (خدا را به دیگران هم) **می‌آموزانید و به سبب این‌که** (خود شما هم آنرا) **می‌خوانید** (و در آن کتاب تعلیم توحید است) **و نه** (آن بشر موصوف به نبوّت) **چنین سخن نشان می‌دهد که شما فرشتگان را و انبیاعلیهم‌السلام** (دیگر) **را رب قرار دهید آیا او به شما سخن کفر نشان می‌دهد بعد از این‌که شما** (در این عقیده خاص چه در حقیقت و چه بزعم خود) **مسلمان باشید.**

معارف و مسایل

یکی از دلایل عصمت انبیاءعلیهم‌السلام

«وَ مَا كَانَ لِبَشَرٍ....» در حضور وفد نجران بعضی از یهود و نصاری گفته بودند که، ای محمّد! آیا شما می‌خواهید که ما شما را چنان پرستش بکنیم که نصارا

عیسی بن مریم را می‌پرستند، آن‌جناب فرمود. معاذالله که ما بندگی غیرالله را به‌جا بیاوریم یا دیگران را به آن دعوت کنیم، خدای تعالی ما را برای این کار نفرستاده‌است، این آیه نازل شد؛ یعنی آن انسانی که حق تعالی به او کتاب و حکمت و قوت داوری داده او را بر منصب جلیل پیامبری نشانده که پیام الهی را به نحو نیکو به مردم برساند و آنان را به عبادت و بندگی ذات یگانه متوجّه سازد. هرگز وظیفهٔ او این نیست که آنانرا از بندگی خالص خدای یگانه منحرف کرده، بندهٔ خود یا بنده مخلوق دیگری قرار دهد، مقصود این است که هر کسی را که خداوند بر منصبی می‌نشاند و او را بر مقامی می‌گمارد، او در حقیقت اهل آن مقام نیست بلکه این فضل و عنایت ویژهٔ ربّ العالمین است که بنابر حکمتی خاص انجام می‌شود. لذا در امور دنیوی رسم چنین است وقتی کسی را بر منصب و مقامی بگمارند قبل از آن درباره‌اش می‌اندیشند که:

۱- این شخص سیاست دولت خود را می‌داند، آیا لیاقت این را دارد که انجام وظیفه کند یا خیر؟

۲- برای تحمیل احکام دولت و نگهداشتن رعایا بر جادهٔ وفاداری تا چه حدّی از او انتظار مهارت می‌رود.

هیچ شاه یا پارلمانی نمی‌تواند چنان کسی را نایب السلطنة یا سفیر تعیین کند که نسبت به او در این مورد کوچکترین تردیدی داشته باشد که او برخلاف سیاست حکومت عمل نماید. البته این امکان دارد که دولت نتواند قابلیت شخصی یا جذبهٔ وفاداری او را درست اندازه گیری کند، امّا به بارگاه خداوند متعال این احتمال هم نمی‌رود اگر نسبت به کسی او می‌داند که در وفاداری و اطاعت او به‌قدر مویی تجاوز نمی‌کند، محال است که در آینده برخلاف آن ثابت شود وگر نه لازم می‌آید که علم الهی اشتباه باشد، العیاذ بالله از اینجا مسأله عصمت انبیاءعلیهم‌السلام واضح می‌گردد، پس وقتی که انبیاءعلیهم‌السلام از کمترین نافرمانی پاک‌اند، پس امکان

شرک و ستم در مقابلهٔ خدا کجا باقی خواهد ماند؟

در این، آن ادعای نصارا هم رد شد که می‌گفتند که عقیده ما این است که الوهیت مسیح را خود مسیح علیه السلام به‌ما آموخته است به آن دسته از مسلمانان هم نصیحت کرده‌شد که به آن‌حضرت ﷺ عرض کرده‌بودند که ما به‌جای سلام شما را سجده می‌کنیم، در آن چه حرجی هست؟ و بر اهل کتاب هم تعریض شد که به احبار و رهبان خود مقام خدائی داده‌بودند. العیاذبالله

(فوائد عثمانی)

وَ اِذْ اَخَذَ اللّٰهُ مِيْثَاقَ النَّبِيّٖنَ لَمَا اٰتَيْتُكُمْ مِّنْ كِتٰبٍ وَّ حِكْمَةٍ ثُمَّ جَآءَكُمْ

و وقتی‌که گرفت‌خدا عهد ازانبیا که‌آنچه‌من به‌شما داده‌ام کتاب و علم‌باز بیاید در نزدشما

رَسُوْلٌ مُّصَدِّقٌ لِّمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهٖ وَ لَتَنْصُرُنَّهٗ ؕ

رسولی‌که تصدیق‌کندکتابی‌راکه‌نزدشماست‌برآن‌رسول‌ایمان‌می‌آوریدو او را یاری‌می‌کنید

قَالَ ءَاَقْرَرْتُمْ وَ اَخَذْتُمْ عَلٰى ذٰلِكُمْ اِصْرِيْ ؕ قَالُوْٓا اَقْرَرْنَا ؕ قَالَ

فرمودآیا شمااقرار کردید و بر این شرط عهد مرا پذیرفتید گفتند اقرار کردیم فرمود

فَاشْهَدُوْا وَ اَنَا مَعَكُمْ مِّنَ الشّٰهِدِيْنَ ﴿۸۱﴾ فَمَنْ تَوَلّٰى بَعْدَ ذٰلِكَ

شما اکنون گواه باشید و من هم با شما گواهم . پس هر کسی که برگردد بعد از این

فَاُولٰٓئِكَ هُمُ الْفٰسِقُوْنَ ﴿۸۲﴾ اَفَغَيْرَ دِيْنِ اللّٰهِ يَبْغُوْنَ وَ لَهٗٓ اَسْلَمَ مَنْ

پس‌آنان‌نافرمان‌اند.اکنون‌دین‌دیگری‌تلاش‌می‌کنندبغیرازدین‌خداودرحکم‌اواست‌هرکسی

فِي السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ طَوْعًا وَّ كَرْهًا وَّ اِلَيْهِ يُرْجَعُوْنَ ﴿۸۳﴾ قُلْ

که‌در آسمان و زمین‌است به‌خوشی یا به‌اجبار و به طرف‌او همه برگشت داده‌می‌شوند. بگو

اٰمَنَّا بِاللّٰهِ وَ مَآ اُنْزِلَ عَلَيْنَا وَ مَآ اُنْزِلَ عَلٰٓى اِبْرٰهِيْمَ وَ اِسْمٰعِيْلَ وَ

ماایمان آوردیم به خدا و آنچه نازل شده بر ما و آنچه نازل شده بر ابراهیم و اسماعیل و

اِسْحٰقَ وَيَعْقُوْبَ وَالْاَسْبَاطِ وَ مَآ اُوْتِيَ مُوْسٰى وَ عِيْسٰى وَ النَّبِيُّوْنَ

اسحٰق و یعقوب و اولاد او و آنچه رسیده به موسیٰ و عیسیٰ و آنچه رسیده به همه انبیاء

مِنْ رَّبِّهِمْ ۖ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ اَحَدٍ مِّنْهُمْ ۚ وَ نَحْنُ لَهٗ مُسْلِمُوْنَ ﴿۸۴﴾

ازطرف پروردگارشان، ومافرق‌نمی‌گذاریم میان‌هیچ‌یک ازایشان‌و ما فرمانبردار اوهستیم.

خلاصهٔ تفسیر

و (آن‌وقت هم قابل ذ کراست) **که الله تعالی عهد گرفت از** (حضرات) **انبیا**علیهم‌السلام **که آنچه به شما کتاب و علم** (شریعت) **بدهم** (و) **باز به نزد شما پیامبری** (دیگر) **بیاید که مصدّق** (و موافق) **باشد به آن** (علامت) **که نزد شما** (در کتاب و شریعت) **است** (یعنی از دلایل معتبره در شریعت رسالت او ثابت باشد) **پس شما حتماً بر** (رسالت) **آن رسول**ﷺ (از ته دل) **ایمان هم بیاورید و** (عملاً) **او را یاری هم بکنید** (باز این عهد را بیان کرده) **فرمود که آیا شما اقرار کردید و پذیرفتید** (بر این مضمون) **عهد مرا** (و حکم قبول کردید) **آنان گفتند که ما اقرار کردیم. فرمود: شما** (بر این اقرار خویش) **گواه هم باشید** (زیرا که انکار از گواهی را هر شخص در هر حال بد می‌فهمد. بخلاف اقرار کننده که بخاطر صاحب الغرض بودنش بر گشت. آن چندان بعید نیست، هم‌چنین شما نه تنها معترف باشید بلکه مانند گواه بر این پایدار بمانید) **و من** (هم) **بر این** (مضمون) **با شما از گواهانم.** (یعنی از واقعه علم و آ گاهی‌دارم) **پس هر کس که** (از امم) **روگردانی کند** (از این عهد) **بعد از این** (که‌حتّی از انبیاء هم عهد گرفته شد، پس امم در چه شماری هستند) **پس چنین مردمان نافرمان** (کامل‌یعنی کافر) **اند. آیا** (از دین اسلام که به آن عهد گرفته شده اعراض کرده) **باز بغیر از** (این) **دین خداوندی طریقه‌ای دیگری می‌خواهند در حالی‌که** (شأن) **حق تعالی** (این است) **که در جلوی** (حکم) **او همه سرافکنده‌اند. هر کس که در آسمانها** (است) **و** (هر کس که) **در زمین است بعضی بخوشی** (و اختیار خود) **و** (بعضی) **به مجبوری و** (نخست مقتضای این عظمت این بود که هیچ کس بعهد او مخالفت نکند به‌ویژه وقتی که اندیشه سزای آینده هم هست چنانکه) **همه بطرف خدا** (در روز

قیامت هم) **برگردانده می‌شوند** (و در آن وقت به مخالفین سزا می‌رسد؛ ای محمّد!) **شما** (برای اظهار دین اسلام به‌طور خلاصه) **بگویید که ما ایمان داریم به خدا و به آن** (حکمی که)**نزد ما فرستاده شد و برآن** (حکم که) **بر** (حضرات) **ابراهیم و اسماعیل و یعقوب** (علیهم‌السلام) **و اولاد یعقوب** (آنکه نبی گذشته است) **و بر آن حکم و معجزه هم که به** (حضرت) **موسی و عیسی** (علیهما‌السلام) **و به انبیاءعلیهم‌السلام دیگر داده شده‌است از طرف پروردگارشان** (پس ما هم به همهٔ اینها ایمان داریم و ایمان هم) **به آن کیفیت که ما از این** (حضرات) **در هیچ یکی هم** (در بارهٔ ایمان آوردن) **فرق نمی‌گذاریم.** (که‌بر یکی ایمان داشته باشیم و بر یکی نه) **و ما تنها مطیع خدا هستیم** (که‌او به‌ما دین نشان داده‌است که ما اختیار کرده‌ایم)

معارف و مسایل

سه عهد خداوند متعال

الله تعالی از بندگان خویش سه نوع عهد گرفته‌است: ذکر یکی از آنها در آیه ۱۷۲ سورهٔ اعراف جملهٔ «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ» آمده‌است، هدف آن عهد این بود که تمام بنی نوع انسان بر هستی خدا و ربوبیّت عامّهٔ او اعتقاد دارند؛ زیرا که تمام ساختمان مذهب مبتنی بر همین سنگ اساسی است تا وقتی که این اعتقاد نباشد، راهنمایی عقل و فکر در میدان مذهب هیچ نفعی نمی‌تواند برساند. تفصیل بیشتر آن در جای خودش خواهد آمد.

عهد دوم از «وَ إِذْ أَخَذَ اللهُ مِيْثَاقَ الَّذِيْنَ أُوْتُوا الْكِتٰبَ لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ وَ لَا تَكْتُمُوْنَهُ...الخ» فهمیده می‌شود؛ این عهد تنها از علمای اهل کتاب گرفته شد که آنان حق را پنهان نکنند بلکه واضح و روشن بیان کنند.

بیان عهد سوم از «وَ إِذْ أَخَذَ اللهُ مِيْثَاقَ النَّبِيّٖنَ لَمَا اٰتَيْتُكُمْ مِنْ كِتٰبٍ وَ حِكْمَةٍ» شده است که تفصیل در آن آینده خواهد آمد. (تفسیر مظهری)

مراد از میثاق چیست و کجا انجام گرفته‌است؟

میثاق کجا انجام گرفت، آیا در عالم ارواح یا در دنیا به‌وسیلهٔ وحی انجام‌شد؟ هر دو احتمال وجود دارد. (بیان القرآن)

میثاق چیست؟ قرآن این را تصریح کرده‌است؛ امّا این میثاق در باره چه چیزی گرفته شد، در این بارهٔ اقوال مختلفی وجود دارد. حضرت علی و ابن‌عبّاس رضی الله عنهم می‌فرمایند که مراد از آن رسول خدا ﷺ است؛ یعنی خداوند متعال این عهد را از تمام انبیا علیهم السلام فقط به خاطر محمّد ﷺ گرفته بود که اگر خودشان زمان او را دریابند بر او ایمان بیاورند و او را تأیید و نصرت کنند و هر یک امت خود را نیز چنین راهنمایی کند. حضرت طاووس و حسن بصری و قتاده رحمهما الله می‌فرمایند که این میثاق از انبیا علیهم السلام به این خاطر گرفته شد که آنان یکدیگر را تأیید و حمایت کنند. (تفسیر ابن کثیر)

و تأیید این قول دوم از قول خداوندی در آیه ۷ سوره احزاب: «وَ اِذْ اَخَذْنَا مِنَ النَّبِيّٖنَ مِيْثَاقَهُمْ وَ مِنْكَ وَ مِنْ نُوحٍ و اِبْرٰهِيْمَ وَ مُوْسٰى وَ عِيْسٰى بْنِ مَرْيَمَ وَ اَخَذْنَا مِنْهُمْ مِيْثَاقًا غَلِيْظًا» هم می‌تواند کرده شود زیرا که این عهد برای تأیید و تصدیق یکدیگر گرفته شده‌بود. (تفسیر احمدی)

در حقیقت میان هر دو تفسیر هیچ تعارضی نیست. بنابراین هر دو را می‌توان‌مرادگرفت. (تفسیر ابن کثیر)

نتیجهٔ مطالبهٔ‌ایمان از تمام‌انبیا علیهم السلام

بظاهر در اینجا این سؤال پیش می‌آید که الله تعالی علیم و خبیر است، او کاملاً می‌داند که محمّد ﷺ در زمان هیچ پیامبری تشریف نمی‌آورند. پس ایمان آوردن انبیا علیهم السلام به ایشان چه مفهومی دارد؟

اگر قدری بیندیشید پاسخ آن کاملاً واضح است؛ وقتی که حسب دستور

خداوند متعال آن پیامبر بر ذات گرامی حضرت محمّدﷺ تصمیم قطعی به ایمان آوردن می‌گیرد، اگر چه رسول کریمﷺ در عهد آن پیامبر هم مبعوث نمی‌شوند، از آن‌وقت به ثواب نایل خواهد شد. (صاوی‌بحواله‌جلالین)

نبوت عامّه آن‌حضرتﷺ

«وَ اِذْ اَخَذَ اللهُ مِیْثَاقَ النَّبِیّنَ ...الخ» در این آیه به این امر تصریح شده‌است که الله تعالی از تمام انبیاعلیهم‌السلام عهد قطعی گرفتند که هرگاه از شما پیغمبری بعد از پیامبری دیگر بیاید که یقیناً تصدیق کننده انبیای سابق و کتابهای آنان خواهد شد؛ پس بر نبی سابق لازم است که خود بر صدق نبی بعدی و نبوت او ایمان آورده، و دیگران را هم به آن هدایت کند و از این قاعده کلیه قرآن مانند روز روشن و واضح خواهد شد که الله تعالی برای محمّدﷺ هم از انبیا چنین عهدی گرفته‌اند؛ چنان‌که علامّه سبکی‌رحمه‌الله در رسالهٔ خویش «التعظیم و المنة فی لتؤمنن به و لتنصرنه» می‌فرماید که مراد از رسول، در آیه، محمّدﷺ است و هیچ پیامبری هم‌چنین نبوده که خدای تعالی او را دربارهٔ تأیید و نصرت او و ایمان بر رسالت آن‌جنابﷺ وصیت نکرده‌باشد و اگر بعثت آن‌حضرتﷺ در زمان آن انبیاعلیهم‌السلام واقع می‌شد، پس آن‌جنابﷺ نبی همه آنها قرار می‌گرفت و تمام آن انبیا در جرگهٔ امت او به‌شمار می‌آمدند. از این معلوم شد که شأن آن‌جنابﷺ تنها این نیست که نبی‌امّت باشند؛ بلکه نبی انبیاعلیهم‌السلام نیز هست؛ چنان‌که در حدیثی خود آن‌حضرتﷺ می‌فرماید که اگر امروز حضرت موسیٰ‌علیه‌السلام زنده می‌بود، پس او غیر از پیروی من چارهٔ دیگری نداشت.

و در جای دیگر فرموده که وقتی، حضرت عیسیٰ‌علیه‌السلام، بر زمین فرود می‌آید، او‌هم‌بر‌قر آن‌حکیم‌و‌احکام‌نبی‌شما‌عمل‌خواهد‌کرد. (تفسیر ابن‌کثیر)

از اینجا معلوم شد که نبوّت آن‌جنابﷺ عام و فراگیر است و در شریعت

ایشان تمام شرایع جمع شده‌اند. از این بیان مفهوم صحیح فرمایش آن‌حضرتﷺ «بُعِثْتُ الی الناس کافة» روشن می‌گردد که در حقیقت بعثت آن‌حضرتﷺ برای عموم بنی آدم است؛ لذا تصوّر این‌که نبوّت آن‌حضرتﷺ تنها از زمان ایشان تا قیامت است، درست نیست؛ بلکه دایره نبوّت آن‌حضرت چنان وسیع و گسترده‌است که پیش از نبوّت حضرت آدمعلیه‌السلام شروع و تا قیامت ادامه خواهد داشت؛ چنانکه خود فرمود: «کنت نبیاً و آدم بین الروح و الجسد» در روز حشر اولین داوطلب برای شفاعت کبریٰ و جمع شدن تمام بنی آدم زیر پرچم آن‌جنابﷺ و امام قرار گرفتن او در شب معراج برای همه انبیاعلیهم‌السلام نشانه‌هایی از همان سیادت عامه و امامت عظمای ایشان به‌شمار می‌رود.

وَ مَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ ۚ
وهرکسی‌که‌بخواهدغیرازدین‌اسلام‌دین‌دیگری‌پس‌هرگزآن‌دین‌دیگرازاوپذیرفته‌نمی‌شود

وَ هُوَ فِي الْأٰخِرَةِ مِنَ الْخٰسِرِينَ ﴿۸۵﴾
و او در آخرت از زیانکاران خواهد بود.

خلاصهٔ تفسیر

و هر کس که غیر از اسلام دین دیگری را طلب کند، پس آن (دین دیگر) از آن (شخص نزد خدای تعالی) مقبول (و پذیرفته) نخواهد شد و (آن شخص) در آخرت از تباه کاران خواهد شد. (یعنی نجات نخواهد یافت)

معارف و مسایل

تعریف اسلام و مدار نجات قرار گرفتنش

معنی لفظی «اسلام» اطاعت و فرمانبرداری است و در اصطلاح به اطاعت از آن دینی اسلام گفته می‌شود که خداوند توسّط انبیاءعلیهم‌السلام آن را برای هدایت بشر

فرستاده است زیرا اصول دین در شرایع همهٔ انبیاء علیهم‌السلام یکی است.

لفظ «اسلام» گاهی برای آن مفهوم عمومی به‌کار می‌رود و گاهی تنها بر آخرین شریعت که بر خاتم الانبیاء ﷺ نازل شده‌است، اطلاق می‌گردد؛ این دو نوع اطلاق در قرآن کریم موجوداند. همان‌طور که از نصّ صریح قرآن ثابت است که پیامبران پیشین خود را مسلمان و نیز امّت خویش را مسلمان می‌گفتند و اختصاص این نام به امّت خاتم الانبیاء ﷺ نیز در قرآن مذکور است چنان‌که در آیه ۷۸ سورهٔ الحج آمده‌است که: «هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَ فِي هٰذَا» خلاصه این‌که هر دین الهی که به‌وسیله نبی و یا رسولی در دنیا آمده به آن «اسلام» گفته می‌شود و برای امّت محمّدی ﷺ این لقب به‌طور اختصاصی نیز به‌کار می‌رود. حال این سؤال مطرح است که کدام مفهوم از لفظ «اسلام» در اینجا در قرآن مجید مورد نظر است؟

صحیح این است که از این دو، هر کدام مراد باشد به اعتبار نتیجه تفاوت خاصی واقع نخواهد شد؛ زیرا ادیان انبیاء سابق که به نام اسلام یاد می‌شدند، منحصر به طبقه‌ای محدود و زمان بخصوصی بود و برای امّت بعد فاقد اعتبار بود و هنگامی که نبی دیگری مبعوث می‌شد، آن اسلام باقی نمی‌ماند و اسلام این زمان همان می‌شد که نبی جدید آنرا عرضه می‌نمود لیکن در حقیقت در اصول آنها هیچ‌گونه اختلافی وجود نداشت؛ بلکه اختلاف تنها در فروع و احکام بود. لذا اسلامی که به خاتم الانبیاء ﷺ اعطاشد تا قیامت غیر قابل نسخ خواهد ماند و مطابق قاعدهٔ مذکور بعد از بعثت پیامبر گرامی ﷺ تمام ادیان گذشته منسوخ شدند. اکنون آن ادیان اسلام نامیده نمی‌شوند؛ بلکه اسلام تنها نام آن دینی است که توسّط آن‌حضرت ﷺ رسیده‌است. بنابر این در احادیث صحیح و معتبر آمده‌است که رسول الله ﷺ فرمود که: اگر امروز حضرت موسیٰ علیه‌السلام زنده می‌بود پس بر او پیروی من لازم می‌شد. و در حدیثی دیگر فرمودند که: در نزدیکی قیامت حضرت

عیسیٰ علیه‌السلام فرود می‌آید و با وجود استوار ماندنش بر عهده نبوّت، او نیز از آن‌حضرت صلی‌الله‌علیه‌وآله تبعیّت خواهد کرد. لذا در اینجا چه مفهوم عمومی اسلام مراد گرفته شود و چه تنها دین محمّدی را مراد بگیرند، نتیجهٔ هر دو یکی است که بعد از بعثت خاتم‌الانبیاء صلی‌الله‌علیه‌وآله تنها به‌همان دینی اسلام گفته می‌شود که به‌وسیلهٔ آن‌حضرت صلی‌الله‌علیه‌وآله به دنیا رسیده‌است و فقط مدار نجات بشر دین محمّدی است که در آیه مذکور نسبت به این امر فرمود «هر شخصی که جز از اسلام دین دیگری اختیار کند، آن دین هرگز در نزد خداوند مقبول نیست»

تفصیل بیشتر این مطلب در ذیل آیه ۱۹ از همین سوره «اِنَّ الدِّیْنَ عِنْدَاللهِ الْاِسْلَامُ» گذشت.

كَيْفَ يَهْدِي اللهُ قَوْمًا كَفَرُوْا بَعْدَ اِيْمَانِهِمْ وَ شَهِدُوْٓا
چطور هدایت می‌دهد خدا به کسانی‌که کافر شدند بعداز ایمان آوردنشان وگواهی دادن شان

اَنَّ الرَّسُوْلَ حَقٌّ وَّ جَآءَهُمُ الْبَيِّنٰتُ ط وَ اللهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ
که همانا رسول برحق است و آمد به‌نزدشان نشانی‌های روشن و خدا هدایت‌نمی‌دهد گروه

الظّٰلِمِيْنَ ﴿۸۶﴾ اُولٰٓئِكَ جَزَآؤُهُمْ اَنَّ عَلَيْهِمْ لَعْنَةَ اللهِ وَ الْمَلٰٓئِكَةِ
ستمگاران را. سزای چنین افراد این است که لعنت خدا و فرشتگان

وَالنَّاسِ اَجْمَعِيْنَ ﴿۸۷﴾ خٰلِدِيْنَ فِيْهَا ج لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذَابُ وَ
و همه مردم بر آنها است. جاویدان می‌باشند در آن تخفیف نمی‌شود از آنها عذاب و

لَا هُمْ يُنْظَرُوْنَ ﴿۸۸﴾ اِلَّا الَّذِيْنَ تَابُوْا مِنْ بَعْدِ ذٰلِكَ وَ اَصْلَحُوْا قف
نه به آنها مهلت داده می‌شود. مگر کسانی که توبه کردند بعد از آن و انجام دادند کار نیک

فَاِنَّ اللهَ غَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ ﴿۸۹﴾ اِنَّ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا بَعْدَ اِيْمَانِهِمْ ثُمَّ
بدرستی‌که خداوند آمرزنده مهربان است. هرآیینه کسانی‌که کافر شدند بعداز ایمان خویش پس

ازْدَادُوْا كُفْرًا لَّنْ تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ ج وَ اُولٰٓئِكَ هُمُ الضَّآلُّوْنَ ﴿۹۰﴾

پیش رفتند در کفر هرگز پذیرفته نمی‌شود توبه آنها و آنها هستند گمراه.

إِنَّ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا وَ مَاتُوْا وَ هُمْ كُفَّارٌ فَلَنْ يُّقْبَلَ مِنْ أَحَدِهِمْ مِّلْءُ
کسانی که کافر شدند و مُردند در کفر پس هرگز قبول نمی‌شود از هیچ یکی از آنها به پری

الْأَرْضِ ذَهَبًا وَّ لَوِافْتَدٰى بِهٖ ؕ أُولٰٓئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيْمٌ وَّ مَا لَهُمْ مِّنْ
زمین طلا اگر چه فدیه بدهد به آن برای آنها است عذاب دردناک و برای آنها هیچ

نّٰصِرِيْنَ ﴿۹۱﴾
یاوری نیست.

خلاصهٔ تفسیر

(نخست بیان آن گروه از مرتدین آمده که بر کفر اصرار ورزیده آن را هدایت فهمیده بودند؛ چون اعتقاد یا ادّعا داشتند که خداوند ما را هم اکنون‌هدایت فرموده‌است؛ لذا در ضمن نکوهش ایشان، این پندار آنان را نفی نموده می‌فرماید که) **الله تعالی چنین افراد را چگونه هدایت می‌دهد که بعد از ایمان آوردن کافر شدند** (از ته دل) **و بعد از اقرار** (شفاهی) **خود که رسول الله** (ﷺ بر ادّعای رسالت) **راستگو است و پس از آن‌که در نزد آنها دلایل واضحی** (بر حقّانیت اسلام) **رسیده‌بود. الله تعالی چنین مردم ستمکار را هدایت نمی‌کند.** (مقصود این نیست که برای چنین اشخاصی هیچ وقت توفیق هدایت میسّر نمی‌شود، بلکه مقصد نفی ادّعای مذکور آنها است که می‌گفتند این‌که ما اسلام را گذاشته‌این طریقه را اختیار کرده‌ایم، خداوند ما را راهنمایی کرده‌است. خلاصهٔ نفی این شد که‌هر شخص که راه ظالمانه کفر را اختیار کند او بر هدایت خداوندی نیست بنابر این او نمی‌تواند بگوید که خدا مرا هدایت کرده‌است؛ زیرا این راه هدایت نیست؛ بلکه چنین اشخاص صد در صد گمراه هستند و) **سزای چنین کسان این است که بر آنها است، لعنت خدا و فرشتگان و** (بسیاری) **مردم هم** (الغرض از) **همه** (و باز هم آن لعنت به گونه‌ای‌است که) **آنان برای همیشه در آن** (لعنت) **می‌مانند** (و چون اثر این لعنت جهنّم است پس نتیجه این شد که آنان برای همیشه در جهنم خواهند ماند و) **از آنان عذاب کم نمی‌گردد و نه** (قبل

از دخول) **به آنها** (تا مدتی) **مهلت داده‌خواهد شد.** (سپس بیان کسانی می‌آید که بعداً مسلمان شدند که او تعالی آنان را از این حکم استثناء کرده می‌فرماید) **آری مگر کسانی که توبه کنند بعد از این** (کفریعنی مسلمان بشوند) **و** (دل) **خود را** (نیز) **اصلاح کنند.** (یعنی تنها توبهٔ شفاهی که به‌صورت نفاق باشد کافی نیست) **پس یقیناً خداوند** (برای چنین کسان) **بخشنده و مهربان است همانا کسانی که کافر شدند بعد از ایمان آوردن‌شان سپس بر کفرشان افزودند** (یعنی بر کفر اصرار ورزیده ایمان نیاوردند) **توبهٔ آنها** (از گناهان دیگر که مرتکب آنها شده‌اند) **هرگز مقبول نخواهد شد.** (زیرا توبه نمودن از گناه اطاعت فرعی است که پذیرش آن مشروط است به‌شرط ایمان) **و چنین کسان** (بعد از توبه نیز چون گذشته) **گمراه کامل‌اند همانا کسانی که کافر شدند و بر حالت کفر مردند از هیچ یک آنها** (فدیه) **طلا به پُری زمین** (بطور کفّاره) **پذیرفته نمی‌شود؛ اگر آنها بخواهند که آنرا هم فدیه بدهند.** (و بدون فدیه بطریق اولی کس به‌سراغ آنها نمی‌رود و) **برای آنها سزایی دردناک می‌باشد و برای آنها هیچ حامی** (و مددکاری) **هم نخواهد بود.**

معارف و مسایل

ازاله شک

«کَیْفَ یَهْدِی اللهُ...الخ» از این آیه به‌ظاهر چنین شبهه‌ای وارد می‌شود که هیچ احدی بعد از مرتد شدن هدایت نمی‌یابد؛ در حالی‌که واقعیت برخلاف آن است؛ زیرا بسیاری مردم پس از مرتد شدن مجدّداً ایمان آورده هدایت یافته‌اند.

جواب این است که هدایتی که در اینجا نفی شده، درست مانند این است که شخص فاسدی را حاکم به‌دست خودمجازات کند و او بگوید که خود حاکم به من عنایت خاص، مبذول فرموده‌است. و در پاسخ به او گفته شود که چگونه ما به چنین افراد فاسد، عنایت خاصّی مبذول می‌داریم؛ یعنی این عنایتی نیست. لذا

مقصود این نیست که چنین کسی به هیچ وجهی نمی‌تواند شایسته عنایت باشد، اگر چه اهلیت آن‌را داشته باشد.

(بیان القرآن)

لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتّٰى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّوْنَ ؕ وَ مَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ

هرگزنمی‌یابیدکمال نیکی‌راتاوقتی‌که‌انفاق نکنیدازآنچه‌دوست‌می‌داریدوآنچه‌انفاق‌می‌کنید

فَاِنَّ اللّٰهَ بِهٖ عَلِيْمٌ ﴿۹۲﴾

پس خداوند به آن دانااست.

ربط آیات همراه با تشریح

در آیهٔ گذشته عدم پذیرش صدقات و خیرات کفّار و منکران به بارگاه خداوند بیان گردید و در این آیه صدقهٔ مقبول مؤمنان و آداب آن نشان داده‌شد. ابتدا باید معنی لفظی «برّ» و حقیقت آن‌را فهمید تا معنی آیه بهتر در ذهن جایگزین شود.

معنی لفظی و حقیقی لفظ «بِرّ» این است که حق کسی کاملاً ادا و از آن سبک‌دوشی حاصل گردد. و در معنی احسان و سلوک نیک نیز به‌کار می‌رود «بَرّ» بفتح باء و «بارّ» به شخصی گفته می‌شود که حقوق عایده‌ای را که بر عهده‌اش گذاشته شده کاملاً ادا نماید و در آیات ۱۴ و ۳۲ از سورهٔ مریم «بَرّاً بِوَالِدَيْهِ» و «بَرّاً بِوَالِدَتِيْ» در همین معنی به‌کار رفته و در بارهٔ کسانی اطلاق شده که حقوق والدین خود را به‌طور کامل ادا کرده‌بودند و جمع لفظ «بَرّ» بفتح باء ابرار است که در قرآن کریم به کثرت استعمال شده‌است؛ چنانکه در آیه ۵ از سوره الانسان آمده‌است: «اِنَّ الْاَبْرَارَ يَشْرَبُوْنَ مِنْ كَاسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُوْراً» و در آیه ۲۲ و ۲۳ سوره مطفّفین فرموده: «اِنَّ الْاَبْرَارَ لَفِيْ نَعِيْمٍ عَلَى الْاَرَآئِكِ يَنْظُرُوْنَ» و در آیه ۱۳

و ۱۴ سوره انفطار فرموده‌است: «اِنَّ الْاَبْرَارَ لَفِیْ نَعِیْمٍ وَ اِنَّ الْفُجَّارَ لَفِیْ جَحِیْمٍ» و از آخر آیه معلوم گردید که ضد و مد مقابل بَرّ فجور است.

در کتاب «ادب‌المفرد» امام بخاری و سنن ابن ماجه و مسند امام احمد از حضرت صدیق اکبر رضی الله عنه روایت شده‌است که رسول خدا ﷺ فرمود: راستگویی را لازم بگیرید زیرا صدق با برّ همراه است و آن هر دو در جنت‌اند و از دروغ بپرهیزاند زیرا آن با فجور همراه است و آن هر دو در دوزخ‌اند.

در آیهٔ ۱۷۷ سوره بقره آمده‌است: «لَیْسَ الْبِرَّ اَنْ تُوَلُّوْا وُجُوْهَکُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ وَ لٰکِنَّ الْبِرَّ مَنْ اٰمَنَ بِاللّٰهِ وَ الْیَوْمِ الْاٰخِرِ» در همین آیه فهرستی از اعمال نیک داده همه آنها را «بِرّ» فرموده‌است از آیهٔ مذکور معلوم شد که افضل اعمال، این است که آنچه خود دوست دارد در راه خدا انفاق نماید. در آیهٔ مذکور فرمود که شما هرگز نمی‌توانید «برّ» را دریابید تا وقتی که مقداری از چیزهای محبوب خود را انفاق نکنید. پس مقصود این است که ادای کامل و سبک‌دوشی از حق الله زمانی حاصل می‌شود که آدمی بهترین و محبوب‌ترین چیزهای خود را در راه محبوب حقیقی انفاق نماید.

پس ادای کامل به خیر کامل یا کمال در نیکی و ثواب عظیم ترجمه شده‌است؛ خلاصه مقصود این‌که در زمرهٔ ابرار در آمدن مستلزم این است که اشیای محبوب، باید در راه محبوب حقیقی و معشوق مطلق، قربان گردند.

خلاصهٔ تفسیر

(ای مسلمانان) **شما خیر کامل** (یعنی ثواب عظیم) **را هیچ‌وقت نمی‌توانید دریابید تا وقتی که** (بسیاری) **چیزهای خوب خود را** (در راه خدا) **انفاق نکنید و هر آنچه را انفاق می‌کنید** (اگرچه چیز محبوبی نباشد) **الله تعالیٰ آنرا کاملاً می‌داند.** (مطلق ثواب بر آن می‌دهد امّا راه تحصیل ثواب کامل، همان است که بیان گردید)

معارف و مسایل

آیهٔ مذکور و شوق عمل صحابهٔ کرام(رض)

صحابهٔ کرام رضوان‌الله‌تعالی‌علیهم‌اجمعین که اوّلین مخاطبان احکام قرآنی بودند، به محض نزول این آیه، هر یک از آنها بر اموال و اشیای خویش که در نظر آنان محبوب می‌آمد، جهت تصمیم‌گیری بر انفاق آن بی‌درنگ به محضر آن‌حضرتﷺ آمده تقاضای راهنمایی می‌کردند؛ از همهٔ انصار مدینه ثروتمندترین‌شان حضرت ابوطلحه بود وی جنب درب مسجد نبوی باغی داشت که در آن چاهی به نام «بیرحا» وجود داشت که اکنون بجای آن باغ مقابل باب مجیدی ساختمانی بنام منزل اصطفا ساخته شده‌است که زائران مدینه در آنجا توقّف می‌نمایند و در گوشه شمال شرقی آن هنوز این چاه به همان نام بیر حا موجوداست.[۷]

رسول خداﷺ گاه گاهی در این باغ تشریف می‌برد و از آب بیر حا می‌نوشید؛ زیرا آب آن مورد پسند آن‌حضرتﷺ بود و این باغ حضرت ابوطلحه بسیار با ارزش و زرخیز و از همه اموال در نزد او پسندیده‌تر بود و با نزول این آیه او در خدمت رسول خداﷺ حاضر شد و عرض نمود که در تمام اموال من بیرحا پیش من محبوب‌تر است؛ لذا می‌خواهم آن را در راه خدا انفاق کنم؛ هر طور که مصلحت می‌بینید آنرا به مصرف برسانید. آن‌حضرتﷺ فرمود که: این باغ بسیار با ارزش و سودمند است مناسب می‌دانم که شما آن را در میان خویشاوندان خود تقسیم کنید. حضرت ابوطلحه مطابق با مشورت آن‌حضرتﷺ آن را در بین خویشاوندان و عموزادگان خویش تقسیم نمود. (صحیح بخاری و مسلم)

۷- تمام این قبیل اماکن، اکنون در داخل مسجد درآمده‌اند. (مترجم)

از این حدیث نیز معلوم گردید که صدقات و خیرات تنها آن نیست که به فقرا و مساکین داده شود، بلکه تأمین نفقهٔ اهل و عیال و دادن به عزیزان و خویشان نیز صدقه به‌شمار آمده، موجب ثواب می‌باشد.

حضرت زید بن حارثه رضی الله عنه اسب خود را برداشت و در خدمت حاضر شد و عرض نمود که از همهٔ اموالم این اسب پیش من محبوب‌تر است؛ می‌خواهم آنرا در راه خدا انفاق کنم. آن‌حضرت ﷺ آن را از او قبول فرمود و از وی تحویل گرفت و به پسرش اسامه داد. حضرت زید از این بابت، اندکی آزرده خاطرشد که صدقهٔ من به خانواده خودم برگشت؛ لذا آن‌حضرت ﷺ جهت تسلّی خاطر او فرمود: که خداوند این تصدق شمارا پذیرفت. (تفسیرمظهری بحواله ابن جریرطبری وغیره)

حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه کنیزی داشت که از کلّ اموالش پیش او محبوب‌تر بود؛ او را بخاطر رضای الله آزاد نمود.

هم‌چنین پیش حضرت عبدالله بن عمر هم کنیزی بود که او را دوست می‌داشت؛ او را برای خدا آزاد کرد.

خلاصه، حاصل آیهٔ مذکور این است که ادای کامل حق الله و خیر کامل و کمال نیکی زمانی به‌دست می‌آید که انسان از اشیای محبوب خویش مقداری در راه خدا انفاق نماید. در آیهٔ مذکور مسایلی چند، قابل توجه و بررسی است؛ شایسته است که مردم آنها را بخاطر داشته باشند.

لفظ «برّ» در این آیه شامل همه صدقات واجب و نفل است

اوّل این که: در این آیه به انفاق فی‌سبیل‌الله ترغیب شده‌است که بعضی از آن صدقات واجب را مانند زکات و غیره مراد گرفته‌اند و بعضی صدقات نفلی را مصداق آن قرار داده‌اند؛ ولی جمهور محققین، مفهوم آن را عام و شامل هر دو نوع

صدقات واجب و نفل دانسته‌اند و وقایع فوق‌الذّکر صحابهٔ کرام بر این گواه‌است که مراد از آن صدقات نفلی است. لذا مفهوم آیه این شد که هر آنچه در راه خدا صرف می‌کنید چه زکات فرضی باشد و چه صدقه نفلی، فضیلت کامل و ثواب آن زمانی به‌دست می‌آید که از چیزهای محبوب و مورد پسند خویش در راه خدا انفاق نمایید.

چنین نیست که صدقه را مانند تاوان تصوّر نموده برای بریّ الذّمه بودن از آن اموال غیر قابل استفاده و بی‌ارزش را اختصاص دهید. این مطلب در آیه۲۶۷ از سوره بقره با وضوح بیشتری چنین بیان شده‌است.

«یٰاَیُّهَا الَّذِینَ اٰمَنُوٓا اَنفِقُوا مِنْ طَیِّبٰتِ مَا کَسَبْتُمْ وَ مِمَّآ اَخْرَجْنَا لَکُمْ مِنَ الْاَرْضِ ۖ وَ لَا تَیَمَّمُوا الْخَبِیثَ مِنْهُ تُنْفِقُوْنَ وَ لَسْتُمْ بِاٰخِذِیْهِ اِلَّآ اَنْ تُغْمِضُوا فِیْهِ»

«ای ایمان‌داران از کسب خویش و آنچه ما برای شما از زمین بیرون آورده‌ایم، چیزهای مرغوب را انتخاب کرده از آن انفاق کنید و جهت انفاق به چیزهای مردود و نامرغوب قصد نکنید در حالی‌که اگر در برابر حقی آن را به شما بدهند، هرگز نخواهید پذیرفت؛ مگر این‌که تسامح کنید.»

حاصلش این‌که انتخاب و صدقه نمودن چیزهای خراب و فاسد مقبول نیست؛ بلکه صدقه مقبول که موجب ثواب کامل باشد، آن است که از اموال و اشیای محبوب و پسندیده انفاق شود.

در صدقه دادن باید حدّ اعتدال رعایت شود.

مسئله دوم این است که: از لفظ «مِمَّا» در آیهٔ مذکور اشاره شده که مقصود این نیست که همهٔ چیزهای محبوب و پسندیده انفاق گردند؛ بلکه هدف این است که با

مراعات حدّ اعتدال، آنچه را که می‌خواهید انفاق کنید به شرطی که از اشیای خوب و پسندیده شما باشد، انفاق نمایید تا مستحق ثواب کامل شوید.

مسئله سوم **این که: انفاق چیز محبوب و پسندیده، این نیست که چیزی که قیمتش زیاد باشد، انفاق گردد؛ بلکه هر چیزی که به نزد کسی محبوب و پسندیده‌است ولو این‌که شیء قلیل و از نظر ارزش کم قیمت باشد از انفاق آن مردم مستحق «برّ» خواهد شد. حضرت امام حسن بصری رحمه‌الله فرموده‌است که: هر چیزی را که کسی با اخلاص در راه خدا انفاق کند، اگر چه یک دانه خرما باشد از آن هم انسان مستحق این ثواب عظیم و برّ کامل که در آیه به آن وعده شده‌است، خواهدشد.**

مسئله چهارم **این که: از این آیه بظاهر چنین معلوم می‌گردد که مردمان فقیر که ثروت ندارند از این خیر عظیم و برّی که در آیه به آن وعده شده‌است محروم می‌مانند؛ زیرا در آیه آمده‌است که این خیر عظیم بدون از انفاق مال محبوب نمی‌تواند بدست بیاید و فقرا و مساکین مالی ندارند تا بوسیله آن به این مرحله از ثواب دست یابند. امّا اگر اندکی تأمّل شود، معلوم خواهد شد که مفهوم آیه این نیست که اگر کسی بخواهد خیر و اجر عظیم دریابد بدون انفاق مال محبوب، عملی نمی‌شود؛ بلکه حقیقت این است که این خیر کثیر با اعمال دیگر مانند عبادت، ذکرالله، تلاوت قرآن، کثرت نوافل هم می‌تواند بدست بیاید. لذا فقرا و مساکین نیز می‌توانند به وسایل دیگر این خیر عظیم را بدست آورند؛ چنانکه در بعضی روایات حدیث این مطلب به صراحت آمده‌است .**

مراد از مال محبوب چیست؟

مسئله پنجم **این است که: مراد از محبوب بودن مال چیست؟ از آیهٔ دیگر قرآن معلوم می‌شود که مقصود از محبوب بودن این است که آن چیز به درد او بخورد و**

او به آن نیاز داشته‌باشد، اضافه بر نیاز و از کار افتاده‌نباشد چنان‌که در آیـه ۸ از سورهٔ الانسان می‌فرماید.

«وَ یُطْعِمُوْنَ الطَّعَامَ عَلٰی حُبِّهٖ مِسْكِیْناً» یعنی بندگان مقبول خدا کسانی هستند که طعامی را که خود به آن نیاز دارند، آن را به نیازمندان دیگر می‌دهند.

همچنین این مطلب در آیه ۹ از سوره حشر با توضیح بیشتری آمده‌است: «وَ یُؤْثِرُوْنَ عَلٰی اَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ» یعنی بندگان مقبول خدا دیگران را بر خود مقدّم می‌دارند اگر چه خود آنها نیازمند هم باشند.

تصدّق اسباب از کارافتاده و مازاد بر احتیاج هم خالی از ثواب نیست

مسئله ششم این است که: این نیز در آیه نشان داده‌شد که خیر کامل و ثواب عظیم و دخول در وصف ابرار موقوف بر این است که چیز محبوب خود را در راه خدا انفاق کنند امّا از این لازم نمی‌آید که از تصدق مال از کارافتاده و مازاد بر نیاز هیچ ثوابی نرسد؛ بلکه در آخر آیه فرموده: «وَ مَا تُنْفِقُـوْا مِنْ شَـیْءٍ فَاِنَّ اللهَ بِهٖ عَلِیْـمٌ» یعنی هر مقداری که شما انفاق کنید خداوند از آن با خبر است. مفهوم این جمله از آیه، این است که اگر چه خیر کامل و دخول در ردیف ابرار تنها موقوف بر انفاق مال محبوب است، امّا هیچ صدقه‌ای هم از مطلق ثواب عاری نیست چه چیز محبوبی انفاق نمایند و چه چیز مازاد بر نیاز و بلا استفاده ماند.

آری این مکروه و ممنوع است که کسی در انفاق فی سبیل‌الله چنین روش را برگزیند که هرگاه صدقه‌ای بدهد چیز زاید و فاسدی را انتخاب کند.

امّا اگر کسی در صدقه و خیرات چیزهای مرغوب و محبوب خود را تصدق می‌کند و آنچه اضافه و مازاد احتیاج است، مانند: غذای مانده، لباس کهنه، ظروف معیوب و اشیای مستعمل و امثال آنرا نیز تصدّق می‌کند. پس او با تصدّق این قبیل

چیزها مرتکب گناهی نشده‌است بلکه ثواب اینها نیز به او خواهد رسید و در ردیف ابرار قرار خواهد گرفت؛

و در این جمله آخر آیه این نیز نشان داده‌شد که آنچه انسان انفاق کند حقیقت اصلی آن بر خداوند روشن است که کالا پیش صاحبش محبوب بوده یاخیر؟ و با اخلاص و برای رضای خدا انفاق شده و یا برای ریا و شهرت؟ تنهاادّعای زبانی که من دارم، چیز محبوبم را در راه خدا انفاق می‌کنم کافی نیست؛ بلکه خداوند علیم و خبیر که از راز دلها آگاه است و می‌داند که در حقیقت درجهٔ انفاق او تا چه حدی است.

كُلُّ الطَّعَامِ كَانَ حِلًّا لِّبَنِیٓ اِسۡرَآءِيۡلَ اِلَّا مَا حَرَّمَ اِسۡرَآءِيۡلُ عَلٰی
همه‌چیزهای خوردنی حلال‌بودندبرای بنی‌اسرائیل‌مگرآنچه حرام‌گردانیده‌بود اسرائیل بر

نَفۡسِهٖ مِنۡ قَبۡلِ اَنۡ تُنَزَّلَ التَّوۡرٰىةُ ؕ قُلۡ فَاۡتُوۡا بِالتَّوۡرٰىةِ فَاتۡلُوۡهَآ اِنۡ كُنۡتُمۡ
خود پیش از نزول تورات، بگو پس بیاورید تورات را و بخوانید آنرا اگر هستید

صٰدِقِيۡنَ ﴿۹۳﴾ فَمَنِ افۡتَرٰى عَلَى اللّٰهِ الۡكَذِبَ مِنۡۢ بَعۡدِ ذٰلِكَ فَاُولٰٓئِكَ
راستگو. پس هرکسی که ببندد بر خدا دروغ بعد از این پس ایشان‌اند

هُمُ الظّٰلِمُوۡنَ ﴿۹۴﴾ قُلۡ صَدَقَ اللّٰهُ فَاتَّبِعُوۡا مِلَّةَ اِبۡرٰهِيۡمَ حَنِيۡفًا ؕ
بسیار ظالم. بگو راست‌گفت خدا پس پیروی کنید دین ابراهیم راکه موحد بود

وَ مَا كَانَ مِنَ الۡمُشۡرِكِيۡنَ ﴿۹۵﴾
و نبود از مشرکان.

خلاصهٔ تفسیر

(از خوردنی‌های مورد بحث) **همهٔ اشیای خوردنی** (از زمان حضرت ابراهیم علیه السلام هرگز حرمت آنها رواج نداشته بلکه آنها) **پیش از نزول تورات به استثنای آنچه** (یعنی

گوشت‌شتر) **که آنرا** (حضرت) **یعقوب** (علیه السلام به علّت خاصی) **بر خود حرام گردانیده‌بود.** (و سپس حرمت آن در اولاد او رواج یافت و بقیه چیزها حتی) **بر خود بنی‌اسرائیل** (نیز) **حلال بودند** (پس ادّعای تحریم آنها از زمان حضرت ابراهیم چگونه می‌تواند صحیح باشد، قبل از نزول تورات به این خاطر فرمود که پس از نزول آن بسیاری از چیزهای حلال مذکور نیز حرام شده‌بود تفصیل آن در آیه ۱٤٦ سوره انعام چنین آمده‌است. **«وَ عَلَـى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا كُلَّ ذِىْ ظُفُرٍ...الی آخرها»** و اگرا کنون‌هم یهود مدّعی قدامت تحریم هستند پس ای محمّد! به آنها) **بگو** (خیلی خوب) **پس تورات را بیاورید سپس آنرا بخوانید اگر شما** (در این ادعای مذکور) **راستگو هستید** (پس در آن آیه مطلبی در این زمینه ارائه دهید؛ زیرا در امور منقول احتیاج به نص هست. و نصوص دیگر یقیناً منتفی است تنها تورات باقی است. لذا این‌گونه آیه‌ای در آن ارائه دهید. چنانچه در آنجا هم نتوانستند نشان دهند، کذب آنها در این ادعا ثابت خواهد شد. بنابر-این می‌فرماید) **پس هر کسی که بعد از این** (ظهور کذب بالدلیل هم با بر بستن) **سخن دروغی بر خدا تهمت بزند** (که‌الله تعالی از زمان حضرت ابراهیم‌علیه السلام گوشت شتر و غیره را حرام نموده‌است) **پس این قبیل اشخاص بسیار بی‌انصاف‌اند. بگو که الله تعالی راست فرموده‌است.** (ا کنون)**شما** (پس از ثبوت حقّانیت قرآن باید) **از ملّت ابراهیم** (یعنی دین اسلام را اختیار نموده) **پیروی کنید که در آن ذرّه‌ای انحراف نیست و او** (یعنی حضرت ابراهیم‌علیه السلام) **از مشرکان نبود.**

معارف و مسایل

در آیات فوق، در ارتباط با اهل کتاب، یهود و نصاری به‌طور جداگانه یا باهم بحث شد. بحث دیگری در این زمینه که شرح آن در روح المعانی **بروایت واحدی از کلبی منقول است. بدین ترتیب می‌آید که آن‌حضرت‌صلی الله علیه وسلم استوار بودن خویش بر دین ابراهیم را در تمام اصول شرعی و اکثر فروع بیان فرمود. یهودیان**

به‌طور اعتراض گفتند که شما دارید گوشت و شیر شتر را می‌خورید در صورتی‌که اینها بر ابراهیمعلیه‌السلام حرام بودند. آن‌حضرتﷺ جواب داد که چنین چیزی نیست؛ بلکه اینها بر او حلال بوده‌اند. یهودیان گفتند همهٔ آن چیزهایی را که ما آنها را حرام می‌دانیم، حرمت آنها از زمان حضرت نوح و حضرت ابراهیمعلیهما‌السلام تاکنون رایج بوده و با همین کیفیت به‌ما رسیده‌اند؛ پس خداوند آیه فوق الذّکر را در تکذیب یهود نازل فرمود و در آن تصریح نمود که قبل از نزول تورات به استثنای گوشت شتر که حضرت یعقوبعلیه‌السلام بنابه علّت‌خاصّی آنرا بر خود حرام گردانید و سپس در اولاد او این حرمت باقی ماند. بقیه همهٔ اشیاء بر بنی اسرائیل حلال بودند.

در اصل در این باره چنین واقعه‌ای اتّفاق افتاد که حضرت یعقوبعلیه‌السلام به مرض عرق النساء (سیاتیک) مبتلا گردید. او نذر کرد که اگر خداوند او را از آن شفا بخشد. طعامی را که از همه پیش وی محبوبتر باشد ترک خواهد نمود او از آن مرض شفا یافت و از همه محبوبتر در نزد او گوشت شتر بود پس مطابق عهدی که کرده‌بود از خوردن آن چشم پوشید. (اخرجه الحاکم و غیره بسند صحیح عن ابن عباس کذافی‌روح المعانی و اخرجه الترمذی فی‌سورة الرعد)

سپس همین تحریم که توسّط حضرت یعقوب نذر شده‌بود، بعد از وی در بنی اسرائیل به‌حکم وحی باقی ماند. پس معلوم می‌شود، در شریعت آنها از نذر هم تحریم تحقّق می‌یافت همان‌طور که در شریعت ما مباح به‌طور نذر واجب می‌گردد.

ولی نذر تحریم که در حقیقت نوعی قسم است، در شریعت ما جایز نیست؛ بلکه شکستن قسم و ادای کفّارهٔ آن واجب است؛ چنان‌که خداوند در نخستین آیه‌ازسورهٔ‌تحریم‌فرموه‌است: «لِمَ تُحَرِّمُ مَآاَحَلَّ اللّٰهُ لَكَ...» (وهٰکذادرتفسیرکبیر.)

إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَ
بی‌شک که نخستین خانه که مقررشده برای مردم آن‌است که در مکه می‌باشد بابرکت و

هُدًى لِلْعَالَمِينَ ﴿۹۶﴾
هدایت‌برای جهانیان است.

خلاصهٔ تفسیر

یقیناً خانه‌ای که از همهٔ (خانه‌های عبادت) **جلوتر برای عبادتگاه) مردم** (از طرف خداوند) **مقرّر گردیده‌است، آن خانه‌ای است که در** (شهر) **مکّه است.**(یعنی خانه کعبه) **که بسیار متبرّک است** (زیرا در آن نفع دینی که ثواب باشد وجود دارد) **و** (در استقبال نمودن آن در عبادت مخصوص نماز) **رهنمای تمام جهانیان است.** (مقصود این است که حج در آنجا انجام می‌گیرد و مطابق به تصریح حدیث، نماز خواندن در آنجا ثواب بیشتری دارد و این خود از برکات دینی آن به‌شمار می‌رود و برای کسانی که در آنجا نیستند قبلهٔ نماز به‌وسیلهٔ این خانه کعبه معلوم می‌گردد. برای همین است که هدایتی برای عموم‌جهانیان محسوب‌می‌گردد.)

معارف و مسایل

در آیهٔ مذکور شرف و فضیلت بیت الله یعنی کعبه در مقابل تمامی خانه‌های جهان حتّی مساجد بیان شد و این شرف و فضیلت به چند سبب‌است.

فضایل بیت الله و تاریخچه تعمیر آن

اول: **از این جهت که از تمام عبادت‌گاه‌های بر حق جهان اوّلین عبادتگاه است.**

دوم: **آن‌که متبرّک است.**

سوم: این‌که وسیلهٔ رهنمایی و هدایت تمام جهانیان است.

خلاصهٔ الفاظ آیه این است که از اوّلین خانه‌ای که از جانب الله برای مردم مقرّر گردیده آن است که در مکّه است .

مقصود این‌که در تمام جهان درمیان عبادتگاه‌ها نخستین عبادتگاه کعبه است و یک صورت آن این هم می‌تواند باشد که کعبه درمیان همه خانه‌های جهان اوّلین خانه است که برای عبادت ساخته شده است و پیش از آن نه عبادت‌کده‌ای بود و نه دولتکده‌ای .

حضرت آدم‌علیه السلام پیامبر خداست، از شأن او بعید نیست که او پس از فرود آمدن به زمین پیش از این‌که برای خود خانه‌ای بسازد؛ خانهٔ خدا یعنی جای عبادت را بسازند. بنابر این حضرت عبد الله بن عمر(رض)، مجاهد، قتاده، سُدّی و غیره از صحابه و تابعین گفته‌اند که کعبه اوّلین خانه در جهان است. و این نیز امکان دارد که مردم برای سکونت خود جلوتر خانه‌های ساخته‌اند ولی برای عبادت این اوّلین خانه است که ساخته شده‌است این روایت از حضرت علی‌رضی الله عنه نیز منقول است.امام بیهقی در دلائل النبوة به روایت حضرت عبدالله بن عمرو بن العاص چنین نقل فرموده‌است که رسول خداصلی الله علیه وسلم فرمود: بعد از این‌که آدم و حوّاعلیهما السلام به زمین فرود آمدند، خداوند توسّط جبرئیل به آنها دستور داد که بیت الله (کعبه) را بسازند آنان حکم رب‌العالمین را اجرا نمودند. سپس به آنان دستور رسید که آن را طواف نمایند و به آدم گفته شد که تو اوّل‌الناس یعنی از همه اوّلین انسان هستی . و این خانه «اَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ» است یعنی نسبت به همهٔ خانه‌ها اوّلین خانه‌ای است که برای مردم مقرّر گردیده‌است (ابن کثیر)

ضعفه ابن کثیر بابن لهیعة و لا یخفی انه لیس بمتروک الحدیث مطلقا و

لاسیما فی هذا المقام فان الرّوایة قد تأیدّت باشارات الکتاب.[۸]

در بعضی روایات آمده‌است که بنای ساختمان کعبه که توسّط حضرت آدم علیه السلام انجام گرفته‌بود تا زمان طوفان حضرت نوح علیه السلام باقی مانده‌بود که در اثر طوفان منهدم گشت و علایم آن محوگردید. سپس حضرت ابراهیم علیه السلام از همان اساس بنای حضرت آدم علیه السلام کعبه را مجدّداً بنانمود باز در مرتبه‌ای دیگر کعبه در اثر حادثه‌ای منهدم‌گردید که گروهی از قبیلهٔ جرهم آن را تجدید بنا نمودند و بعد از آن یک بار دیگر منهدم شد که در این بار عمالقه آن را تعمیر کردند و پس از آخرین انهدام قریش در آغاز عهد آن‌حضرت ﷺ قبل از بعثت آن را تعمیر نمودند که در این تعمیر خود آن‌حضرت ﷺ شرکت داشتند و حجر اسود را به دست مبارک خویش سر جایش گذاشتند ولی قریش در این تعمیر آن را از بنای ابراهیمی قدری تغییر دادند که مقداری از بیت الله جداکرده‌شد که به آن «حطیم» گفته می‌شود و در بنای خلیل الله علیه السلام کعبه دو در داشت؛ یکی برای ورود و دیگری از طرف پشت برای خروج. قریش تنها در شرقی را بر جا گذاشتند. سومین تغییر این بود که درب بیت الله را از سطح زمین به مقدار زیادی بلند کردند تا هر کس به آسانی نتواند وارد آن شود و به هر کس که آنان اجازه بدهند، او بتواند وارد شود. رسول خدا ﷺ به عائشهٔ صدّیقه رضی‌الله‌عنها فرمودکه: دلم می‌خواهد این بنای فعلی را منهدم نموده آن را از سر نو بر اساس بنای ابراهیمی بسازم و تصرّفاتی را که قریش برخلاف بنای ابراهیمی کرده‌اند، اصلاح کنم. امّا خطر آن است که نومسلمانان ناآگاه در سوء تفاهم قرار گیرند؛ لذا ناچارم آن را به همین وضع کنونی بگذارم و پس از این فرمایش آن‌حضرت ﷺ تا دیر زمانی در جهان زنده‌نماند تا این آرمان را جامهٔ عمل بپوشاند. حضرت عبدالله بن زبیر رضی الله عنه خواهر زادهٔ حضرت

۸- ضعفه ابن کثیر.....

عائشهٔ صدّیقه‌رضی‌الله‌عنها زمانی که بر مکّه تسلّط یافت، کعبة‌الله را منهدم و مطابق به آرزوی آن‌حضرتﷺ بر اساس حضرت زمان ابراهیم‌علیه‌السلام آن را تعمیر نمود؛ ولی حکومت او دیرپانشد و ظالم امّت محمدی حجّاج بن یوسف بر مکّه لشکرکشی نمود و حضرت عبدالله‌رضی‌الله‌عنه را شهید کرده، بر مکّه مسلّط گشت و خوشش نیامد که این کارنامهٔ نیک حضرت عبدالله‌رضی‌الله‌عنه تا بقای جهان وسیلهٔ مدح و ستایش او قراربگیرد. بنابراین بین مردم شایع نمود که این عملکرد حضرت عبدالله اشتباهی بوده‌است. لذا ما باید کعبه را بر وضعی برگردانیم که در زمان آن‌حضرتﷺ بوده‌است با این بهانه بیت‌الله را منهدم و آن را به همان نحو که در زمان جاهلیت قریش بود، تعمیرکرد. بعد از او بعضی از پادشاهان مسلمان متّکی بر حدیث نبوی خواستند که بیت‌الله را از سرنو طبق حدیث نبوی بسازند، ولی امام آن وقت حضرت امام مالک‌رحمه‌الله به آن فتوا نداده، فرمودند که بار بار انهدام و ساختن بیت‌الله کعبه را برای پادشاهان آینده ملعبه‌ای قرار خواهد داد هر پادشاه و حکمرانی در آینده جهت یادگاری خویش به چنین اقدامی دست خواهد زد؛ لذا مصلحت این است که خانه کعبه در همین حالتی که هست باقی بماند. پس تمام امّت آن را پذیرفتند. بنابراین تا امروز همان تعمیر حجاج بن یوسف برقرارمانده‌است البته شکست و بست و مرمّت همیشه جریان دارد.

از این روایات یکی این معلوم گردید که کعبه اوّلین خانهٔ دنیا به‌شمار می‌آید یا حدّاقل اوّلین عبادتگاه‌است. و در آنجا از قرآن کریم که از تعمیر حضرت ابراهیم و حضرت اسماعیل‌علیهماالسلام یادآوری نموده نیز اشاراتی وجود دارد که آن دو بزرگوار به آغاز تعمیر آن دست نزدند بلکه مطابق اساس سابق، آن را تعمیر نمودند. چنان‌که در آیهٔ۱۲۷ از سورهٔ بقره فرموده‌است: «وَ اِذْ يَرْفَعُ اِبْرٰهٖمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَ اِسْمٰعِيْلُ» مفهوم می‌شود که قواعد بیت‌الله یعنی اساس آن قبلاً موجود بودند.

در آیهٔ ۲۴ سورهٔ حج آمده‌است: «وَ إِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ» یعنی وقتی که ما درست کردیم برای ابراهیم جای این خانه را، از این آیه چنین مستفاد می‌گردد که جای بیت‌الله از قبل معیّن شده‌بود و از آیهٔ قبلی نیز مفهوم گردید که اساس آن از قبل وجود داشته‌است. در بعضی روایات آمده‌است: وقتی که به خلیل الله علیه السلام دستور تعمیر بیت‌الله داده‌شد کعبه در زیر تپّه‌ای از شن پنهان شده‌بود.

به هر حال از آیهٔ مذکور یکی از فضایل بیت‌الله این ثابت شد که آن اوّلین خانهٔ جهان یا اوّلین عبادتگاه‌است.

در حدیثی از صحیحین آمده‌است که حضرت ابوذر رضی الله عنه از آن‌حضرت صلی الله علیه و سلم پرسید که از همهٔ مساجد اولین مسجد جهان کدام‌است؟ رسول‌خدا صلی الله علیه و سلم فرمود: مسجد الحرام. باز او عرض نمود: پس از آن کدام مسجد است؟ فرمود: مسجد الاقصیٰ؛ باز او پرسیدکه: بین تعمیر این دو چه مدّت طول کشید؟ فرمود: چهل سال.

فاصلهٔ تعمیر مسجد الاقصیٰ که در حدیث بیان گردید با توجه به تعمیر و بنای جدید حضرت ابراهیم علیه السلام است؛ زیرا از روایات ثابت است که تعمیر ابتدایی مسجد الاقصیٰ نیز توسّط حضرت ابراهیم علیه السلام به فاصلهٔ چهل سال بعد از تعمیر بیت‌الله انجام گرفته‌است و تعمیری که برای مسجدالاقصیٰ توسّط حضرت سلیمان علیه السلام انجام یافته‌است. مانند تعمیر ابراهیمی بیت‌الله است که تعمیر ابتدایی آن نیست بلکه حضرت سلیمان علیه السلام بر بنای ابراهیمی آن را تجدید فرموده‌است و به‌این شکل در روایات هیچ‌گونه تعارض باقی نخواهد ماند. حاصل اینکه تعظیم و تکریم آن به طور استمرار در جهان رواج داشته‌است و نیز در لفظ «وُضِعَ لِلنَّاسِ» به این اشاره شده‌است که تعظیم و تکریم این خانه متعلق به گروه یا قوم خاصّی نیست بلکه عموم خلایق و همهٔ مردم جهان تعظیم آن را به‌جا می‌آورند و خداوند در سرشت آن داعیهٔ عظمت و هیبت گذاشته‌است که قلوب مردم خود بخود به

سوی آن کشیده می‌شود.

مراد از لفظ «بَكَّةَ» در این‌جا مکّه است که میم به باء تبدیل گردیده‌است و در کلام عرب نظایر آن به کثرت دیده می‌شود که میم را به باء عوض می‌کنند، و یا اینکه «بَكَّةَ» نام دیگر مکه است.

برکات بیت الله

فضیلت دیگر بیت‌الله در این آیه، مبارک بودن است و لفظ «مبارک» از برکت مشتق است و آن به معنی افزونی و ثابت ماندن، است. پس افزونی در چیزی بدین شکل هم می‌تواند باشد که در کمّیّت آن علناً افزونی بیاید و به این شکل هم که اگر در کمّیّت آن افزونی خاصی نیاید، امّا از نظر کیفیّت به قدری از آن استفاده شود که عادتاً از اندازهٔ آن بیشتر باشد که بر این نیز از نظر معنی افزونی اطلاق می‌گردد؛ بنابراین متبرّک بودن بیت‌الله هم از نظر ظاهر و هم از نظر معنی است، به طوری که سرزمین مکّه از نظر جغرافیایی منطقه‌ای خشک و ریگزاری لم‌یزرع است امّا همه نعمتهای غذایی و امکانات رفاهی برای مردم این منطقه فراهم است به طوری که همهٔ مسلمانان و مشتاقانی که به زیارت بیت‌الله الحرام به این سرزمین روی می‌آورند و میلیونها انسان که در موسم حج به سوی این دیار می‌شتابند از نعمتها و برکات ویژهٔ آن بهره‌مند می‌شوند. به طور مثال اگر هرکس بخواهد که به هنگام قربانی صد گوسفند قربان کند برایش میسّر است در صورتی که برای وارد نمودن آنها از خارج سازماندهی نشده‌است؛ ازدحام جمعیّت و آن هم در چند ماه هیچ کمبودی از نظر غذایی و ضروریات دیگر ایجاد نمی‌کند و می‌توان آثار قدرت و نشانی‌های فضل و برکت الٰهی را به وضوح مشاهده‌کرد؛ بلکه آنچه در آیهٔ ۵۷ سورهٔ قصص آمده‌است که: «يُجْبَىٰ إِلَيْهِ ثَمَرَاتُ كُلِّ شَيْءٍ» که ثمرات هر چیز در آن جا آورده می‌شوند؛ اشاره‌ای به این برکات ظاهری است که حیثیت مقصودی

ندارند و برکات آن به قدری است که قابل توصیف و تعبیر و حد و شمار نیستند. بعضی از عبادات مهم منحصر به بیت‌الله الحرام اند؛ مانند حجّ و عمره، و ثواب بعضی عبادات دیگر در مسجد الحرام به چندین برابر اضافه می‌گردد. رسول خداﷺ فرموده‌است: «اگر کسی در خانهٔ خود نماز بخواند به او ثواب یک نماز می‌رسد و اگر آن را در مسجد محلّهٔ خویش ادا کند، ثواب بیست و پنج نماز را دریافت می‌نماید و اگر در مسجد جامع بجا بیاورد، ثواب پانصد نماز را به‌خود اختصاص خواهد داد و اگر در مسجد اقصیٰ بخواند ثواب یک هزار نماز را بدست خواهد آورد و چنانچه در مسجد من (مسجدالنّبی در مدینه) بجا آورد ثواب پنجاه هزار به وی می‌رسد و اگر در مسجدالحرام بخواند ثواب صد هزار نماز را بدست خواهد آورد (این روایت را ابن ماجه و طحاوی و غیره نقل کرده‌اند)

در فضایل حج عموم مسلمانان این حدیث را بخوبی می‌دانند که اگر مسلمانی حج را با معنای واقعی کاملاً ادا نماید از گناهان گذشته آنچنان پاک می‌شود که گویی از مادر متولّد شده‌است. بدیهی است همهٔ اینها برکات معنوی و روحانی بیت الله‌اند که نمونه‌ای از آنها ذکر شد و در آخر آیه آنها را به لفظ «هُدیً» چنین تعبیر فرموده «مُبَارَكًا وَ هُدیً لِّلْعَالَمِينَ»

فِيهِ اٰيٰتٌۢ بَيِّنٰتٌ مَّقَامُ اِبْرٰهِيمَ ۚ وَ مَنْ دَخَلَهٗ كَانَ اٰمِنًا ؕ وَ

درآن‌علامات‌آشکاری‌هست‌مانند مقام ابراهیم و هرکس که در آن واردشد، تأمین یافت و

لِلّٰهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ اِلَيْهِ سَبِيلًا ؕ وَ

حق خدااست‌برمردم‌حج‌کردن‌این‌خانه‌کسی‌که توانایی راه‌رفتن به‌سوی آن‌راداشته‌باشد و

مَنْ كَفَرَ فَاِنَّ اللّٰهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعٰلَمِينَ ﴿۹۷﴾

هرکسی که تسلیم نشود پس خدا بی‌نیاز است از عالمیان

خلاصهٔ تفسیر

در این علامات روشن (بعضی تشریعی و برخی تکوینی برای فضیلت آن موجود) **است** (چنان‌که مبارک و هدی بودنش موافق به تفسیر مذکور بیان گردید و برخی بعد از ذکرمقام ابراهیم خاطرنشان شده که هر کسی در آن محدوده وارد شود در امان قرار می‌گیرد و فرض شدن حج با شرایط که ذکرشرایط زاید بر مطلق مفهوم مشروعیت حج است که قبلاً ذکرگردید این چهار نشانی تشریعی بودند که در اینجا ذکرشدند اکنون‌در وسط، علامات تکوینی را ذکرمی‌فرماید که) **از جملهٔ آن** (علایم) **یکی مقام ابراهیم است و** (یکی از علایم تشریعی این است که) **هر کسی در** (محدودهٔ متعلق به) **آن داخل گردد، او** (از نظر شرع) **در امان قرار می‌گیرد. و** (یک نشان تشریعی دیگر این‌که) **برای** (خوش گردانیدن‌بر عهدهٔ) **مردم حج کردن این** (فرض) **است** (امّا همه کس مخاطب این دستور نیست بلکه برخی از افراد ویژه یعنی) **کسی که توان راه رفتن** (و رسیدن) **تا آنجا را داشته باشد** (بر او حج فرض است) **و هرکسی که منکر** (احکام خداوندی) **باشد** (هرگز بخدا ضرری متوجّه او نمی‌شود زیرا که) **خداوند از همهٔ جهانیان بی‌نیاز است** (هیچ کار او بر تسلیم کسی موقوف نیست؛ بلکه عدم تسلیم او به ضرر شخص منکر تمام می‌شود)

معارف و مسایل

خصوصیات سه گانه‌بیت الله

در این آیه خصوصیات و فضایل بیت الله یعنی خانه کعبه بیان گردیده‌است که از آن جمله یکی این‌که بسیاری از علایم قدرت خداوندی در آن وجود دارد و یکی از آنها مقام ابراهیم است دوم آنکه هر کسی در آن محدوده داخل شود مأمون و مصون می‌گردد و کسی نمی‌تواند او را به قتل برساند.

سوم این‌که بر تمام مسلمین جهان حج بیت الله فرض است به شرطی که استطاعت مالی و توان رسیدن تا آنجا را داشته باشند.

نخستین امری که در آن علایم قدرت خداوندی وجود دارد این است که از روزی که بیت الله برقرار است خداوند به برکت آن اهل مکه را از حمله و هجوم مخالفین در امان قرار داده‌است. چنانکه ابرهه با لشکر فیل‌های خود به قصد انهدام خانۀکعبه به مکّه حمله ور شد؛ به قدرت رب العالمین همه آنها به وسیله پرندهای ابابیل متلاشی و نابود گشتند. انسان وارد شونده بلکه حیوانها وقتی در حرم امن الهی قرار می‌گیرند؛ مصون و محفوظ می‌مانند و در عالم حیوانیت خویش احساس مصونیت خواهند کرد و با تجربه ثابت شده‌است که حیوانات وحشی در آنجا از انسان فرار نمی‌کنند. این هم مشاهده شده‌است که به‌هر جایی از خانه کعبه که باران ببارد، ممالک آن سمت از فیض باران سیراب می‌شوند و برکات ویژه‌ای در آن حوالی پدید خواهدآمد.

یکی از علایم عجیب این است که هر حاجی به هر یکی از جمرات هفت عدد سنگریزه می‌زند و این عمل، تا سه روز مسلسل انجام می‌گیرد و در هر سال ملیون‌ها حاجی گرد می‌آیند و اگر همۀ این سنگریزه‌ها در آنجا باقی بمانند پس در یک سال آن جمرات در زیر تپه‌های سنگریزه پنهان می‌گردند و ظرف چند سال در آنجا از سنگریزه کوههایی پدید می‌آید در حالیکه مشاهده می‌شود که بعد از گذشت سه روز انبار زیادی از سنگریزه‌ها به چشم نمی‌خورد. تنها مقدار کمی از سنگریزها پراکنده دیده می‌شود. علّت آنرا پیغمبر خداﷺ در حدیثی چنین بیان فرموده‌است که: این سنگریزه‌های قبول شده را فرشتگان بر می‌دارند و تنها سنگریزه‌های کسانی باقی می‌مانند که حجّ‌شان پذیرفته نشده‌است. از اینجاست که از برداشتن سنگریزه از کنار جمرات و رمی آنها ممانعت شده‌است زیرا آنها مردودند و مصداق این قول رسول خداﷺ را هر بیننده‌ای مشاهده می‌کند که دور وبر جمرات سنگریزه‌های بسیار کمی به‌چشم می‌خورد در صورتی‌که برای برداشتن و صاف کردن آن هیچ‌گونه سازمان دهی از طرف دولت و نه از طرف

مردم انجام نمی‌شود.

از اینجا است که شیخ جلال الدّین سیوطی رحمه‌الله در خصائص الکبریٰ فرموده‌است که بعضی از معجزات رسول خدا ﷺ چنان‌اند که بعد از وفات ایشان پایدار و موجوداند و تا قیامت نیز باقی خواهند ماند و هر کسی می‌تواند وجود آنها را مشاهده نماید.

از جمله معجزات یکی بی‌نظیر بودن قرآن مجید است که تمامی جهانیان از آوردن مثال آن عاجزند و این عجز مانند زمان پیامبر ﷺ امروز هم هست و تا قیامت خواهد بود و به مصداق آیهٔ ۲۳ سوره بقره تا قیامت می‌توان تمام جهان را به مبارزه دعوت نمود که: «فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِنْ مِثْلِهِ» هم‌چنین در بارهٔ جمرات که آن‌حضرت ﷺ فرمود که: سنگریزهایی را که بر آنها می‌زنند فرشتگان به‌طور نامعلوم آنها را برمی‌دارند و فقط سنگریزه‌های آن تیره بختانی که حجّ‌شان به‌درگاه ایزدی پذیرفته نیست، باقی می‌مانند. تصدیق این فرمایش آن‌جناب ﷺ در هر قرن و زمان بوده و تا قیامت خواهد بود این‌معجزه از آن‌حضرت ﷺ دائم‌و نسبت به بیت الله علامت بزرگی است.

مقام ابراهیم علیه‌السلام

مقام ابراهیم علیه‌السلام علامت بزرگی از جمله علایم مذکور است که قرآن‌کریم آن را به‌طور مستقل و جداگانه بیان فرموده‌است. مقام ابراهیم علیه‌السلام آن سنگی است که حضرت ابراهیم علیه‌السلام بر آن می‌ایستاد و بیت الله را تعمیر می‌کرد و در بعضی روایات آمده که سنگ با ارتفاع دیوار خودبه‌خود بالا می‌رفت و به وقت فرود آمدن، پائین می‌آمد بر این سنگ نقش عمیق قدم مبارک حضرت ابراهیم علیه‌السلام تا امروز باقی است. بدیهی است که در یک سنگ بی‌حس و بی‌شعور چنین ادراکی که موافق به ضرورت بالا و پایین قرار گیرد و این تأثّر که مانند موم نرم شده نقش

کامل قدمین را در خود جذب و به یادگار بگذارد، اینها همه آیات قدرت‌اند که به بزرگترین فضیلت بیت‌الله متعلّق می‌باشند. این سنگ پای دیوار بیت‌الله نزدیک به درب قرار داشت. پس از نزول آیه ۱۲۵ سوره بقره «وَاتَّخِذُوا مِنْ مَقَامِ اِبْرٰهِيْمَ مُصَلًّىٰ» با در نظر گرفتن مصالح طواف کنندگان برداشته و مقابل بیت الله خارج از مطاف به فاصله‌ای کوتاه کنار زمزم گذاشته شد و امروزه در همانجا در حفاظی از شیشه نگهداری می‌شود و معمولاً بعد از طواف دو رکعت پشت آن خوانده می‌شود.

مقام ابراهیم علیه السلام در حقیقت نام همان سنگ مخصوص است و خواندن دو رکعت بعد از طواف پشت آن و یا در نزد آن افضل است ولی به اعتبار معنی لفظی، مقام ابراهیم علیه السلام حاوی تمام مسجد حرام است؛ لذا فقها فرموده‌اند که: دو رکعت طواف در هر کجای مسجد حرام خوانده‌شوند، واجب ادا می‌گردد.

امن قرار گرفتن داخل بیت‌الله

خصوصیت دیگر بیت الله در آیهٔ مذکور نشان داده‌شد که هر کسی در بیت‌الله داخل بشود، در امان قرار می‌گیرد و این امان از یک نظر، تشریعی است که خداوند به مردم دستور داده‌است که هرکسی در حرم امن الهی وارد شد حتّی اگر مرتکب قتلی شده از هرگونه گزند و ایذا مصون و در امان خواهد بود و در این محل نباید به وی سزا داده‌شود؛ بلکه او را اجبار کرده از آن محل خارج نمایند؛ سپس بیرون از حرم قصاص بر وی جاری گردد.

و از نظر تکوینی این‌که خداوند چنان تعظیم و تکریم بیت‌الله را در قلوب هر قوم و ملّت جای داده که همه آنها عموماً باوجود هزاران اختلاف بر این عقیده متّفق‌اند که واردین حرم اگر چه مجرم و دشمن باشند، باز هم احترام حرم مقتضی این است که در آنجا به آنها چیزی گفته نشود و حرم باید از عموم نزاع و مخاصمه

پاک نگهداری شود. اعراب زمان جاهلیّت و قبایل مختلف، آنان اگر چه در مفاسد عملی بیش از حد مبتلا بودند. امّا بر عظمت بیت‌الله و حرم محترم ارج می‌نهادند. جنگ‌جویی و تندخویی آنها در تاریخ مشهور است امّا وضع احترام حرم چنان بود که اگر قاتل پدر کسی در جلویش می‌آمد، باوجود این‌که به خون او تشنه بود از هرگونه عکس‌العمل احتراز می‌نمود و با وی چیزی نمی‌گفت.

خداوند در هنگام فتح مکه به خاطر مصلحت فوق العاده و مهم دین و تطهیر بیت الله چند ساعتی برای پیغمبرﷺ اجازه داد تا در حرم قتال نماید و پس از فتح آن‌حضرتﷺ با تأکیدی شدید اعلام و اظهار فرمود که این اجازهٔ چند ساعته فقط برای رسول خداﷺ بخاطر تطهیر بیت الله بوده‌است.و بعد از آن همان حرمت قبلی برای همیشه ثابت است و فرمود که قتل و قتال در حرم نه قبل از من جایز بوده و نه بعد از من جایز خواهد بود و فقط برای من چند ساعت جایز شد و سپس حرمتش مجدداً تحقق یافت.

لشکرکشی حجّاج بن یوسف علیه حکومت عبدالله بن زبیر در مکّه و اقدام به قتل و غارت در آنجا منافاتی به امن عام تشریعی ندارد زیرا این عمل او به اجماع امّت گناهی بزرگ و نا بخشودنی به‌شمار رفته است و نیز از جهت تکوینی نمی‌توان آن را منافی به احترام بیت الله گفت چرا که خود او عقیده بر حلال بودن آن نداشت و می‌دانست که به جرم سنگینی دست زده‌است امّا مصالح ریاست و حکومت او را کور کرده‌بود.

به هر حال این تنها ویژگی بیت الله الحرام است که ابهّت پرشکوه و احترام آن در دل جهانیان قرار دارد و آنان هرگونه جنگ و قتال در آن را بدترین گناه می‌پندارند و این در کل جهان خصوصیت بیت الله و آن حرم محترم است.

حج بیت الله یک فریضه است.

در آیه سوم خصوصیت دیگری که از بیت الله ذکر شده این است که الله‌تعالی بر آدمیان واجب گردانیده‌است که در صورت داشتن استطاعت و توانایی به زیارت بیت الله الحرام مشرّف شوند.

تفصیل استطاعت و توانایی رسیدن به بیت الله الحرام این است که شخص باید از نظر مالی چندان استطاعت داشته باشد که هزینه رفت و برگشت و توقّف در آنجا و هزینه نفقهٔ خانواده خویش را در اختیار داشته باشد و هم‌چنین از نظر دست و پا و چشم معذور نباشد چرا که با داشتن چنین معذوریت‌هایی سفر حج و ادای ارکان آن دشوار می‌گردد. و هم‌چنین سفر حج برای زن بدون محرم شرعاً جایز نیست؛ لذا او زمانی قادر بر ادای حج قرار می‌گیرد که محرم همراه و همسفر او باشد فرقی نمی‌کند که محرم به هزینه خود به حج برود و یا این زن هزینهٔ او را به عهده بگیرد. و نیز امنیّت راه تا رسیدن به آنجا جزء استطاعت است و اگر راه نا امن و احتمال خطر جان و مال در آن وجود داشته باشد پس در این صورت استطاعت حج تحقّق نمی‌پذیرد.

لازم به یاد آوری است که معنی لغوی لفظ «حج» قصد کردن است ولی تفاصیل ضروری معنی شرعی آن را خود قرآن کریم بیان فرموده‌است که عبارت‌اند: از طواف کعبه و وقوف عرفه و مزدلفه و غیره و بقیه تفاصیل را آن‌حضرت ﷺ به وسیلهٔ رهنمودهای شفاهی و بیانات عملی خویش توضیح داده‌است. در آخر آیه پس از اعلام فرضیّت حج بیت الله فرمود: «وَ مَنۡ كَفَرَ فَاِنَّ اللّٰهَ غَنِیٌّ عَنِ الۡعٰلَمِیۡنَ» یعنی هر کسی که منکر باشد، پس الله‌تعالی از جهانیان بی‌نیاز است.

بنابر این هر کسی که منکر فریضه حج باشد و آن را فرض نداند در مصداق این آیه داخل و به دایره کفر گام نهاده‌است؛ چرا که لفظ «وَ مَنۡ كَفَرَ» صراحتاً بر او

صدق می‌کند و کسی که از روی عقیده آن را فرض می‌داند ولی باوجود استطاعت و توانایی از انجام این امر مهم سر، باز می‌زند او نیز از جهتی منکر تلقّی می‌گردد. و لفظ «وَ مَنْ كَفَرَ» بر او نیز از روی تأکید و تهدید اطلاق می‌شود زیرا این شخص مرتکب عمل کفّار گردیده‌است و هم‌چنان‌که کفّار و منکرین، فریضهٔ حج را به‌جا نمی‌آورند او نیز به‌جا نمی‌آورد. بنابراین فقها فرموده‌اند که این جمله از آیه، برای کسانی که باوجود قدرت و استطاعت حج نمی‌کنند وعید شدیدی دربر دارد چرا که آنان با این عمل خویش مانند کافران شده‌اند. العیاذبالله.

قُلْ يَاَهْلَ الْكِتٰبِ لِمَ تَكْفُرُوْنَ بِاٰيٰتِ اللهِ ﺻﻠﮯ وَ اللهُ شَهِيْدٌ عَلٰى مَا
بگو: ای اهل‌کتاب! چرا منکر شدید از کلام خدا و در جلوی خدا است آنچه شما

تَعْمَلُوْنَ ﴿۹۸﴾ قُلْ يَاَهْلَ الْكِتٰبِ لِمَ تَصُدُّوْنَ عَنْ سَبِيْلِ اللهِ مَنْ
انجام می‌دهید. بگو: ای اهل کتاب! چرا جلوگیری می‌کنید از راه خدا ایمانداران

اٰمَنَ تَبْغُوْنَهَا عِوَجًا وَّاَنْتُمْ شُهَدَآءُ ط وَ مَا اللهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُوْنَ ﴿۹۹﴾
را؟ که تلاش می‌کنید در آن عیب و خود شما می دانید و خدا غافل نیست ازکار شما

يٰاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْٓا اِنْ تُطِيْعُوْا فَرِيْقًا مِّنَ الَّذِيْنَ اُوْتُوا الْكِتٰبَ يَرُدُّوْكُمْ
ای ایمان داران اگر شما اطاعت کنید گروهی از اهل‌کتاب را برمی‌گردانند شما را

بَعْدَ اِيْمَانِكُمْ كٰفِرِيْنَ ﴿۱۰۰﴾ وَكَيْفَ تَكْفُرُوْنَ بِاللهِ وَ اَنْتُمْ تُتْلٰى عَلَيْكُمْ
بعد از ایمان آوردنتان کافر و چگونه کافر می‌شوید و بر شما خوانده می‌شود

اٰيٰتُ اللهِ وَ فِيْكُمْ رَسُوْلُهٗ ط وَمَنْ يَّعْتَصِمْ بِاللهِ فَقَدْ هُدِيَ اِلٰى
آیات‌خدا و دربین‌شما است‌رسول‌او وهرکسی‌که محکم‌بگیرد خداراپس هدایت شده‌است

صِرَاطٍ مُّسْتَقِيْمٍ ﴿۱۰۱﴾
به راه راست.

ربط آیات

در بالا از عقاید فاسد و شبهات اهل‌کتاب بحث شد و در این میان از بیت‌الله و حج یاد آوری گردید. باز مجدّداً روی سخن با اهل کتاب است و این به واقعهٔ خاص ارتباط دارد و آن این‌که یکی از یهودیان به نام سمّاس بن قیس نسبت بـه مسلمانان کینهٔ فراوان داشت. او دو قبیلهٔ انصار اوس و خزرج را باهم جمع و متّفق دید از حسد بی‌قرار شد و به فکر تفرقهٔ آنان برآمد و به این نتیجه رسید که چون، در گذشته آنان به مدّت طولانی جنگ و قتال داشته‌اند و بـرای دو طـرف اشـعار افتخار آمیزی سروده شده‌است، لذا آن اشعار در این جلسه باید خـوانـده‌شوند؛ چنان‌که به محض خواندن آن اشعار شعلهٔ آتش فتنه بر افروخته گردید و در میان آنها غوغایی آغاز گردید و کار به‌جایی رسید که برای جـنگ و کشـتار از سـرنو وعده‌ای مقرّر گردید. چون آن‌حضرت ﷺ از ماجرا خبر یافت، بی‌درنگ پیش آنان رفت و فرمود: این چه تاریکی و نادانی است که با بودن من و مسلمان و مـتّفق گشتن شما با اسلام و مسلمانان می‌خواهید دوباره به کفر برگردید.

پس همگی از سخنان گوهربار و مشفقانه رسول گرامی ﷺ به‌خود آمده بـه گریه افتادند و دانستند که در توطئه‌ای شیطانی گرفتار آمده‌اند؛ لذا همه به یکبار از کردار خود پشیمان شده، اظهار توبه و ندامت کردند و چون گذشته یکدیگر را به آغوش کشیدند پس دربارهٔ این واقعه، آیات فـوق نـازل شـد. ایـن واقـعه را در روح‌المعانی به روایت ابن اسحاق و گـروهی دیگـر نـیز از زیـد ابـن اسـلم روایت کرده‌اند. و این مضمون تا چند آیه ادامه داشته که در آنها ابتدا ملامت اهل کتاب است. به‌گونه‌ای بلیغ که به‌جای گرویدن به اسلام راه کفر و ضـلالت را پـیموده، سپس در فکر گمراه ساختن دیگران برآمدند و به دنبال آن، خطاب به مسـلمانان است که از هر گونه لغزش و انحراف دوری جویند.

خلاصه تفسیر

(ای محمّدﷺ) **شما** (به اهل کتاب) **بگویید که ای اهل کتاب! چرا** (بعد از ظهور دلایل حقانیت اسلام) **احکام خداوندی را انکار می‌کنید؟** (در این، اصول و فروع همه داخل‌اند) **در حالی‌که خداوند از کارهای شما آگاه است** (شما از او نمی‌ترسید و ای محمّدﷺ این را نیز به آنان) **بگو که ای اهل کتاب! چرا** (می‌کوشید برای منحرف گردانیدن‌یعنی) **باز می‌دارید از راه خدا** (یعنی دین برحق) **کسی را که** (بر حقانیت آن) **ایمان آورده‌است؟ بدین گونه که تلاش می‌کنید** (تا ایجاد نمایید امور) **انحرافی در این راه** (چنان‌که در واقعهٔ مذکور با این‌گونه تا کتیکهای تفرقه جویانهٔ خویش کوشیده‌بودندانسجام آنها را متلاشی کنند. و زخم التیام یافتهٔ قدیم را جریحه دار نموده آنها را از دین الٰهی روی‌گردان و دور کنند) **در حالی‌که خود شما** (از زشتی این حرکت) **آگهی دارید و الله‌تعالیٰ از کردار شما بی‌خبر نیست.** (به وقت معیّن سزای آن را به شما خواهد داد) **ای ایمانداران اگر شما پیروی کنید گروهی را از آنانی که به ایشان کتاب داده‌شده** (یعنی از اهل کتاب) **پس آنان شما را بعد از ایمان آوردنتان** (عقیدتاً و یا عملاً) **کافر می‌گردانند.و شما چگونه می‌توانید کفر ورزید در حالی‌که** (همهٔ اسباب موانع از کفرجمع هستند زیرا که) **احکام الٰهی بر شما** (در قرآن) **خوانده می‌شوند و** (سپس) **رسول خدا** (ﷺ) **در میان شما حضور دارد.** (و هر دو وسایلی مستحکم‌اند جهت استوار ماندن بر ایمان پس بر شما لازم است که موافق به تعلیم و تلقین این وسیلهٔ مستحکم بر ایمان و امور ایمانی پایدار بمانید) و (یادتان نرود) **که کسی که خدا را مستحکم می‌گیرد** (یعنی کاملاً بر ایمان استوار می‌ماند زیرا مراد از مستحکم گرفتن خدا این است که ذات و صفات او را تصدیق کند و به احکام او چنگ بزند و با مخالفان موافقت ننماید) **پس** (به چنین شخص) **یقیناً راه راست نشان داده خواهدشد.** (یعنی او بر راه راست قرار می‌گیرد و این، ریشه و اصل هر نوع صلاح و فلاح می‌باشد. پس برای این قبیل اشخاص بشارت صلاح و فلاح داده شده‌است.)

يَاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوا اتَّقُوا اللهَ حَقَّ تُقٰتِهٖ وَ لَا تَمُوْتُنَّ اِلَّا وَ اَنْتُمْ
ای ایمان داران بترسید از خدا همان‌طور که باید از او ترسید و نمیرید مگر

مُّسْلِمُوْنَ﴿۱۰۲﴾وَاعْتَصِمُوْا بِحَبْلِ اللهِ جَمِيْعاً وَّ لَا تَفَرَّقُوْا
مسلمان و محکم بگیرید ریسمان خدا را همهٔ شما و از هم جدا نباشید.

وَاذْكُرُوْا نِعْمَتَ اللهِ عَلَيْكُمْ اِذْ كُنْتُمْ اَعْدَآءً فَاَلَّفَ بَيْنَ قُلُوْبِكُمْ
و یادآورید احسان خدا را برخود چون بودید باهم دشمن پس الفت انداخت در دلهای شما

فَاَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهٖٓ اِخْوَانًاۚ وَ كُنْتُمْ عَلٰى شَفَا حُفْرَةٍ مِّنَ النَّارِ فَاَنْقَذَكُمْ
اکنون قرارگرفته‌اید از فضل او برادر و بودیدشما بر کنارهٔ گودالی آتش پس‌نجات داد شمارا

مِّنْهَاؕ كَذٰلِكَ يُبَيِّنُ اللهُ لَكُمْ اٰيٰتِهٖ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُوْنَ﴿۱۰۳﴾
از آن همچنین واضح می‌کند بر شما آیات خود را تاکه شما راه یابید.

ربط آیات

در آیات گذشته به مسلمانان آگهی داده‌شد که مواظب باشید اهل کتاب و دیگر دشمنان‌تان شما را از راه حق به راه‌های گمراهی نیفکنند. پس آگاه باشید و جهت نجات خود تدابیری اتّخاذنمایید. در این دو آیه دو اصل مهم (و به عبارتی، دو رمز) جهت استحکام بخشیدن به قوای مسلمانان و جلوگیری از شکست احتمالی به آنان نشان داده‌شد: اوّل، تقویٰ؛ دوم، متّحد شدن با یکدیگر و پرهیز از تفرقه و اختلاف.

خلاصهٔ تفسیر

ای ایمان‌داران! از خدا (چنان) **بترسید** (که) **حق ترسیدن** (است. مقصود از ترسیدن کامل این است که همان‌طوری که از کفر و شرک اجتناب کرده‌اید از همهٔ گناهان دیگر نیز اجتناب ورزید و بدون شرایط شرعی جنگیدن گناه‌است اجتناب از آن نیز فرض است) **و به غیر از اسلام** (کامل‌که حاصل‌آن همان ترسیدن کامل بود) **بر وضعی دیگر جان ندهید**

(یعنی بر همان تقوای کامل و اسلام کامل تا دم مرگ استوار بمانید) **و محکم بگیرید ریسمان خدا را** (یعنی دین خدا را که همه اصول و فروع در آن داخل‌اند) **به این طور که همه باهم متّفق باشید** (و نسبت به این اتّفاق در همین دین تعلیم شده‌است) **و باهم اختلاف نکنید** (که‌از آن در این دین ممانعت گردیده‌است) **و انعامی را که از جانب خدا بر شما** (شده) **است به‌یاد آورید وقتی که بودید شما**(باهم) **دشمن** (یعنی پیش از اسلام چنانکه در دو قبیلهٔ اوس و خزرج به مدت طولانی جنگ ادامه داشت و وضع عامهٔ عرب چنین بود) **پس خداوند در دلهای شما** (نسبت به یکدیگر) **الفت انداخت پس شما به برکت** (این) **نعمت** (تألیف قلوب) **خداوندی** (فعلاً) **باهم** (مانند) **برادر شده‌اید. و** (نعمتی دیگر را که اساس نعمت یادشده است نیز به‌یاد آورید که) **شما مردم** (کاملاً)**بر لبهٔ چاه جهنّم قرار گرفته‌بودید.** (یعنی به سبب کفر چنان به دوزخ نزدیک بودید که برای ورود به آن تأخیر مرگ بود) **پس خداوند شما را از آن** (چاه) **نجات داد.** (یعنی شما را به اسلام مشرّف گردانید تا بدین‌وسیله از جهنّم نجات یابید. پس ا کنون‌بر شما لازم آمد که قدر این نعمت را بدانید و از جنگ و ستیز با یکدیگر بپرهیزید زیرا علاوه بر این‌که جنگ گناه بسیار بزرگی به شمار می‌آید، نعمت‌های خداوند را از شما دور می‌گرداند. چون لازمهٔ جنگ این است که به‌جای مأنوس و مرتبط بودن با هم قلوب شما را از یکدیگر جدا می‌سازد و نیز در امر دینداری شما را ضعیف و نسبت به یکدیگر بیگانه قرار می‌دهد در نتیجه دین اسلام ضعیف و مختل می‌گردد. همان‌گونه که خداوند این احکام را بر شما بسیار روشن بیان می‌دارد) **هم‌چنین الله‌تعالی احکام** (دیگر) **خود را بر شما مردم** (نیز) **بیان فرموده نشان می‌دهد تا که شما بر راه** (راست) **استوار** (و ثابت قدم) **باشید.**

معارف و مسایل

دو اصل نیروی اجتماعی مسلمانان، تقوا و اتّحاد بایکدیگر است.

در نخستین آیه از دو آیه فوق الذّکر اصل اوّل و در آیه دوم، اصل دوم نشان

داده‌شد. اصل اوّل که آیه مذکور به آن اشاره نموده تقوا یعنی ترس از خداست؛ یعنی از چیزهای ناپسندیده خداوند چنان‌که حقّ او است کاملاً اجتناب نماید.

لفظ «تقویٰ» از نظر لغت عرب به معنی اجتناب و پرهیز است که به ترسیدن ترجمه می‌شود؛ زیرا آنچه دستور به اجتناب از آنها داده‌شده چیزهای ترسناکی هستند و یا در ارتکاب به آنها خطر ابتلا به عذاب الهی است تقوا درجاتی متفاوت دارد. پایین‌ترین درجۀ تقوا اجتناب از کفر و شرک است و با توجّه به این معنی به هر مسلمان می‌توان متّقی گفت اگر چه او آلوده به گناه باشد چنان‌که در چند جای قرآن لفظ «متّقین» و «تقویٰ» به همین معنی به‌کار رفته است.

درجۀ دوم تقوا که در حقیقت مطلوب است اجتناب از اموری است که در نزد خدا و رسول ناپسند باشد و فضایل و برکاتی که در قرآن و حدیث برای تقوا وعده گردیده متعلّق به این درجه از تقوا می‌باشد. سومین درجه از تقوی همان مقام والایی است که انبیاء علیهم السلام و نایبان خاص ایشان که اولیاءالله باشند به آن نایل می‌گردند و آن عبارت است از: زدودن غیرالله از قلب و معمور نمودن آن به یاد خدا و رضاجویی او. و با اضافه نمودن «حَقَّ تُقَٰتِهِ» بعد از جمله «اتَّقُوا اللَّهَ» اشاره به آن است که درجه‌ای را از تقویٰ دریابیدکه حق تقواست.

حق تقوی چیست؟

حضرت عبدالله بن مسعود، ربیع، قتاده و حسن بصری آن را چنین فرموده‌اند و این نیز به روایت مرفوعی از خود آن‌حضرت ﷺ مروی است .

«حَقَّ تُقَٰتِهِ» هو ان یطاع فلا یعصیٰ و یذکر فلا ینسیٰ و یشکر فلایکفر. (بحر محیط)

یعنی حق تقوا آن است که در هر کار از خدا اطاعت شود و هیچ کاری برخلاف اطاعت او انجام نگیرد و او را همیشه یاد نموده فراموشش نکنند و همیشه

شکر او را به‌جا آورند و ناسپاسی نکنند.

ائمّهٔ تفسیر این مفهوم را در همین رابطه به عناوین مختلف بیان کرده‌اند. مثلاً بعضی اظهار داشته که: در رابطه با خداوند از هیچ ملامت و ایذایی پروا نکند و همیشه بر انصاف و دادگری پایدار بماند اگر چه آن انصاف به ضرر خودش و یا فرزند و والدینش تمام بشود. بعضی فرموده‌اند که: هیچ انسانی تا زمانی که زبانش را حفظ نکند، نمی‌تواند حقّ تقوا را بجا آورد.

در آیهٔ ۱۶ از سورهٔ تغابن آمده است که: «اتَّقُوا اللهَ مَااسْتَطَعْتُمْ» یعنی از خدا بترسید بقدری که توان آن را داشته باشید.

حضرت ابن عبّاس، و طاووس فرموده‌اند: این آیه در حقیقت تفسیر و تشریح «حَقَّ تُقٰتِهٖ» است و مقصود این است که آدمی در اجتناب از معاصی و گناهها باید تمام نیروی خود را صرف کند در آن صورت توانسته است حقّ تقوا را ادا نماید.

لذا اگر کسی باوجود صرف تمام نیرو جهت اجتناب از معاصی اتّفاقاً در امر ناجایزی مبتلا گردید. او برخلاف حقوق تقوا نیست از جمله آینده «لَا تَمُوْتُنَّ اِلَّا وَ اَنْتُمْ مُسْلِمُوْنَ» معلوم گردید که تقوا در حقیقت اسلام کامل و اطاعت کامل از خدا و رسول و اجتناب از نافرمانی آنها است و اسلام هم همین است .

امّا این‌که فرمود شما بر اسلام بمیرید و بر غیر این حالت نباید بمیرید، نباید موجب این شکّ و تردید باشد که مرگ در اختیار انسان نیست؛ زیرا می‌تواند در هر وقت و هر حال مرگ به سراغ انسان بیاید؛ چنان‌که رسول‌گرامی ﷺ در حدیثی فرمود: «کما تحیون تموتون و کما تموتون تحشرون» یعنی بر هر حال که زندگی می‌کنید موت بر همان حالت می‌آید و در هر حالت که موت آید در همان حال حشر می‌شوید.

پس کسی که تصمیم قطعی داشته باشد که چند صباح زندگی‌اش را بر محور

اسلام بگذراند و در حد توان به آن عمل نماید، امید است که ان شاءالله بر اسلام بمیرد و بر آن حشر گردد و آنچه در بعضی از احادیث آمده‌است که بعضی مردم تمام عمر خود را در اعمال شایسته صرف کرده در آخر عمر به کارهایی دست می‌زنند که تمام اعمال نیک آنها حبط و نابود می‌گردد. این نسبت به کسانی است که در عمل اخلاص و تقوا نداشته‌اند.والله‌اعلم.

اتّحاد اصل دوم نیروی اجتماعی مسلمانان است.

در آیهٔ دوم «وَاعْتَصِمُوْا بِحَبْلِ اللهِ جَمِيْعاً» به گونه‌ای بسیار بلیغ و حکیمانه نخست قانون ارتباط دست‌جمعی و نسخهٔ کیمیاوی یکپارچگی انسانها را بیان فرموده به اتّحاد دستور داد و از هر گونه تشتّت و تفرقه بر حذر داشت.

توضیح این‌که اتّحاد و اتّفاق اصلی است که همهٔ مردم جهان نسبت بـه آن اذعان داشته و آنرا محترم می‌شمارند اصلی است که با همه مذاهب و مسالک و ملل و فرق سازگاری دارد هر مکتب و مسلکی آن را جزو قوانین و دستورالعمل مفید خود قلمداد می‌کند و جهت اجرای آن توصیه می‌شود و هر گروه و انجمنی مردم را به سوی آن دعوت می‌دهد امّا علی‌رغم کوشش‌های مصلحان بشری مردم امروزه به سوی انحصار طلبی و فرد گرایی پیش می‌روند و تجربه نشان داده‌است که اتّحادهای دنیوی در محدوده زمانی آثار مفید خود را از دست داده‌اند چرا که اغراض و تمایلات فردی و شخصی کیفیت و بقای آن را برهم می‌زند به طوری که امروزه اتّحاد واقعی تنها نام و افسانه‌ای بیش نمانده‌است؛ چون اتّحاد بر پایه نتیجه گیری کوتاه مدّت استوار است؛ یعنی هنگامی که معاهده‌ای به هدف خود نزدیک شده آرزوها و اغراض فردی برآورده‌شوند و یا در آن به هزیمت و شکستی مواجه بگردند؛ آن اتّحاد و اتّفاق پایان یافته سرانجامش به عداوت و تفرقه منجر می‌گردد.

زیرا معمولاً رسم چنین است که هر گروه و فرقه بلکه هر کسی می‌خواهـد

مردم را برای اتّحاد به روشی دعوت کند که خود ساخته او است و مخاطبین نیز سعی می‌کنند که نظر دعوت دهنده را به سوی طریقهٔ خود جلب نمایند و اصرار می‌ورزند. او روش اینها را در نحوهٔ انجام اتّحاد، بپذیرد. پس نتیجه این می‌شود که هدف به حصول نمی‌پیوندد و بین مردم تفرقه و جدایی ایجاد می‌گردد. از اینجا است که تجسّم عینی تفرقه در میان افراد و گروه‌ها و دیگر جوامع بشری محسوس است و بشریت در باتلاق تشتّت و تفرقه گرفتار است و نتیجه‌اش جز این چیزی دیگر نیست که گفته شده‌است:

مرض بڑھتا گیا جون جون دوا کی.

یعنی باوجود هر نوع معالجه و مداوا بیماری شدّت گرفت. لذا قرآن حکیم مردم را تنها به اتّحاد و اتّفاق و تشکّل و تجمّع و سازماندهی موعظه نفرموده، بلکه برای تحصیل و تداوم آن چنان اصول عادلانه و منصفانه‌ای را به تصویب رسانیده‌است که با تسلیم و عمل بر آنها بین هیچ گروهی اختلافی باقی نخواهد ماند. قرآن حکیم می‌فرماید که تحمیل نظر خود ساخته شخصی یا گروهی بر دیگران و توقّع اتّحاد آنها بر آن، علاوه بر این‌که خلاف عقل و انصاف است بغیر از خودفریبی چیز دیگری نیست آری نظام و طریقهٔ تعیین شده از سوی ربّ‌العالمین چنان چیزی است که همه مردم باید بر آن اتّحاد و اتّفاق داشته باشند. و هیچ انسان عاقل و فهمیده‌ای نمی‌تواند از آن انکار نماید.

لذا اکنون راهی که برای اختلاف باقی است در شناسایی به این است که نظام تعیین شده و فرستاده رب العالمین کدام است.

یهود، نظام تورات و مسیحیان نظام انجیل را نظام تعیین شده از سوی خداوند قرار داده و مطابق به آن عمل کردن را واجب می‌دانند؛ حتّی هر یکی از گروههای مختلف مشرکین نیز مرسومات مذهبی خود را به سوی خداوند نسبت می‌دهند.

اگر انسان از تعصّب گروه گرایی و تقلید آبایی خویش کنار آمده متوسّل به عقل خدا دادی بشود این حقیقت برایش آشکار می‌شود که آخرین پیام خداوندی که خاتم‌الانبیاءﷺ به صورت قرآن آورده‌است بجز آن نظامی دیگر فعلاً در نزد خداوند مقبول نیست و چون مسلمانان بر این ایمان و یقین دارند که در عهد حاضر قرآن چنان نظامی است که بدون شکّ‌و تردید از طرف خدای تعالی آمده‌است و نیز خود خداوند مسؤولیّت نگهداری و حفظ آن را به عهده گرفته است که در آن تا قیامت امکان هیچ‌گونه تغییر و تحریفی وجود ندارد.

لذا صرف نظر از غیر مسلمین روی سخن با آنان است که بر قرآن ایمان دارند و آن را یگانه لایحه عمل خویش می‌دانند. می‌گویم که اگر گروههای مختلف مسلمین بر نظام و قوانین قرآن متّفق باشند. در آن صورت همهٔ اختلافات گروهی، نژادی، ملتی و ناسیونالیستی که در راه ترقّی انسانیت حایل‌اند خاتمه خواهند یافت.

اکنون اگر درمیان مسلمانان اندک اختلاف وجود دارد تنها در فهم قرآن و تعبیر آن می‌تواند باشد و چنین اختلافات که در دایره حدود باشد نه تنها مضر نیست بلکه مفید نیز هست چرا که اختلاف رای بین عقلا و علما امری فطری به‌شمار می‌آید و تسلّط بر آن و نگهداشتن آن در دایره و حدود چندان دشوار نیست و اگر از این دایره پا فراتر نهاده شود و از نظام قرآن آزاد شده اختلاف پیش بیاید آن قابل معالجه و مداوا نخواهد شد و همین است که مورد عتاب و نکوهش قرآن قرار گرفته و از آن قرآن حکیم با شدت تمام منع فرموده‌است.

امروز ملّت اسلام در اثر عدم توجّه به این اصل طلایی قرآنی، شکار تشتّت و افتراق قرار گرفته و دارد از بین می‌رود؛ لذا خداوند در آیهٔ مذکور قرآن حکیم برای محو و نابودی این مرض صعب العلاج تشتّت و افتراق نسخه‌ای کیمیایی نشان داده می‌فرماید «وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللهِ جَمِيعاً» ریسمان خدا را همه باهم

محکم بگیرید. مراد از ریسمان خدا قرآن مجید است حضرت عبدالله ابن مسعودرضی الله عنه نقل نموده که رسول خداﷺ فرمود: (کتاب الله هو حبل الله الممدود من السماء الی الارض» یعنی کتاب خدا ریسمان خدا است که از آسمان تا زمین آویزان است[۹] و در روایت حضرت زید بن ارقمرض نیز لفظ «حبل الله هو القرآن» آمده است[۱۰] و در محاورهٔ عرب حبل به معنی عهد هم آمده‌است و نیز مطلقاً به هر چیزی که به عنوان وسیله مورد استفاده قرار بگیرد، حبل گفته می‌شود. قرآن و یا دین از آن جهت به ریسمان تعبیر گردید که این همان رشته‌ای است که از یک سو رابطهٔ مؤمنین را با خداوندذوالجلال بر قرار می‌نماید و از سوی دیگر جملهٔ مؤمنین را به یک گروه پر صلابت متشکل می‌سازد.

نتیجه این شد که قرآن حکیم در این یک جمله چند اصول سازنده و حکیمانه‌ای تجویز فرمود. نخست اینکه بر هر فرد لازم است که با عشق و علاقهٔ تمام به نظام ارسالی خدا یعنی قرآن تمسّک جسته شدیداً بر آن عمل نماید دوم این که چنان با اتّحاد و اتّفاق و سازماندهی بر آن عمل نمایند که همه گروه مسلمانان مانند یک پیکر مجسم قرار گیرند قرآن مجید این مطلب را در آیه ۹۶ سوره مریم بیشتر توضیح داده‌است. چنانکه می‌فرماید.

«اِنَّ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا وَ عَمِلُواالصّٰلِحٰتِ سَیَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمٰنُ وُدًّا» یعنی کسانی که ایمان بیاورند و اعمال نیک انجام دهند الله تعالی بین آنان دوستی و محبّت برقرار می‌سازد.

باز در این، تمثیل لطیفی نیز وجود دارد و آن این‌که هرگاه مسلمانان به کتاب الله تمسّک بجویند. مثال آنان مانند کسی است که به هنگام بالا رفتن بر جای مرتفعی، ریسمانی محکم بگیرد و از هلاکت در امان بماند. لذا اشاره فرمود که اگر

۹-ابن کثیر

۱۰-ابن کثیر

همهٔ شما با هم متّحد شده به قرآن چنگ بزنید، هیچ شیطانی نمی‌تواند در شرارت انگیزی علیه شما پیروز گردد و نیروی اجتماعی مسلمانان نیز مانند زندگی انفرادی‌شان غیر متزلزل و ناقابل تسخیر خواهدشد.

تمسّک به قرآن چنان چیزی است که به‌وسیلهٔ آن نیروهای پراکنده جمع شده به ملّت مرده‌ای روح دمیده می‌شود و با انحراف از آن زندگی ملّی و اجتماعی برباد و تباه می‌گردد. سپس در زندگی انفرادی چیزی باقی نخواهد ماند.

اتّحاد ملل‌مسلمان تنها براساس‌اسلام‌می‌تواند استوار باشد نه‌برنسب و وطن

در اینجا پیش از همه دانستن این نکته است که برای انسجام و وحدت تعیین مرکزی خاص، لازم و ضروری است. طرق ملل جهان در تعیین آن مختلف است. در جایی رشتهٔ نسب و نژاد مرکز وحدت پنداشته می‌شد؛ مانند وحدتهای قبایل عرب که قریش قوم دیگری بود و بنوتمیم قوم دیگر و در یک جا امتیاز رنگ مرکز آن قرار می‌گرفت که مردمان سیاه فام یک قوم و سرخ پوستان قوم دیگری پنداشته می‌شدند. و در جایی وحدت زبانی و وطنی مرکز وحدت قرار داده می‌شد که هندی یک ملت و عرب ملتی دیگر قرار می‌گرفت و در جایی رسوم و روش آبایی و اجدادی مرکز وحدت قرار داده می‌شد کسانی که پای‌بند این رسوم باشند یک گروه و آنان‌که پای‌بند این نباشند گروه دیگر تسلیم شوند. مانند هندوها و آریه سماج‌های هندوستان و غیره.

قرآن کریم همه اینها را کنار گذاشته تنها مرکز وحدت، حبل الله «قرآن» یعنی نظام محکم ارسالی خدا را قرار داد و قاطعانه حکم کرد که مؤمن که به حبل الله وابسته است ملّتی است و کافر که با این حبل متین وابسته نیست، ملّتی است دیگر و همین است مطلب آیهٔ ۲ از سورهٔ تغابن که می‌فرماید: «خَلَقَكُمْ فَمِنْكُمْ كَافِرٌ وَ

مِنكُمْ مُؤْمِنٌ»

وحدت‌های جغرافیایی هرگز قابلیّت آن را ندارد که مرکز وحدت قرار داده‌شود؛ زیرا آنها عموماً امور غیر اختیاری می‌باشند و هیچ کسی نمی‌تواند آنها را با سعی و کوشش خود به‌دست بیاورد. کسی که سیاه پوست است نمی‌تواند سرخ پوست بشود و آنکه قریشی است، نمی‌تواند تمیمی باشد و آنکه هندی است، نمی‌تواند عرب قرار گیرد؛ لذا این وحدت‌ها در دایره‌های بسیار کوچک و محدودی می‌توانند انجام گیرند. دایرۀ آنها هیچ‌گاه و در هیچ جایی نمی‌تواند تمام انسانیّت را در وسعت خود جای داده برای جمع نمودن کل جهان بر یک محور و وحدت مدّعی باشد. بنابراین قرآن، حبل‌الله؛ یعنی قرآن و نظام حیات فرستادۀ خدا را مرکز وحدت قرار داد که اختیار نمودن آن امری است اختیاری؛ لذا هرکس چه شرقی و چه غربی چه سیاه فام و چه سرخ پوست چه عرب و چه عجم از هر قبیله و قشری که باشد، می‌تواند مرکز صحیح وحدت را اختیار نماید و همۀ مردم جهان می‌توانند بر این مرکز وحدت جمع شده باهم برادر باشند. بدیهی است که اگر آنان از رسوم و روش آبا و اجداد صرف نظر نموده بیندیشند برای آنها روشن می‌گردد که جز از نظام فرستادۀ خدا، راهی معقول و صحیح نخواهند داشت؛ لذا باید از آن پیروی نموده حبل الله را محکم بگیرند در نتیجه از یک سوی تمام انسانیت با یک وحدت مضبوط و مستحکم مرتبط می‌شود و از سوی دیگر هر فردی از این وحدت موافق به نظام فرستادۀخداوند اعمال و اخلاق خود را اصلاح نموده زندگی دینی و دنیوی خود را می‌تواند درست و اصلاح کند و این، قانون حکیمانه‌ای است که مسلمانان با در دست گرفتن آن می‌توانند به تمام مردم جهان اعلام نمایند و بگویند که راه راست این است به این سوی بیایید و هر اندازه که مسلمانان بر این افتخار نمایند بجاست.

ولی امروز متأسّفانه توطئه‌های عمیق اروپاییان که صدها سال است برای از

هم پاشیدن وحدت اسلامی در تلاش‌اند در بین مدّعیان اسلام پیروز شده‌اند. اکنون وحدت امّت مسلمان به عربی، مصری، هندی و سندی منقسم و از هم گسیخته شده‌است و این آیهٔ قرآن در هر زمان و مکان با صدای رسا به همه می‌گوید که این امتیازات جاهلانه در حقیقت امتیازاتی قابل توجّه نیستند. لذا وحدتی که بر اساس آن استوار است، فی‌الواقع وحدت معقولی نیست. پس وحدت اعتصام بحبل‌الله را اختیار نمایید که در گذشته مسلمانان را غالب و سرفراز فرمود و اگر اکنون هم برای آنها خیری مقدّر است تنها از این راه به‌دست می‌آید.

به هرحال همان‌گونه که قبلاً اشاره‌گردید در این آیه به مسلمانان دو راهنمایی شده‌است: اوّل این‌که پایبند نظام حیات فرستادهٔ خدا باشند؛ دوم این‌که همه باهم محکم و مصمّم به آن چنگ بزنند تا که شیرازهٔ ملّت اسلامی چون صدر اسلام منظّم و منسجم گردد.

بعد از توضیح اثبات اتفاق مسلمانان فرمود: «وَ لَا تَفَرَّقُوا» از هم متفرّق نشوید. این روش حکیمانهٔ قرآن حکیم است که هر کجا جنبهٔ اثبات را توضیح دهد، در آنجا جنبهٔ منفی چیزهای مخالف را نیز منع می‌فرماید. چنان‌که در آیهٔ ۱۵۳ سورهٔ انعام فرموده‌است: «وَأَنَّ هَٰذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَ لَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ»

در این آیه نیز در ضمن این‌که برای استوارماندن بر صراط مستقیم تلقین گردید از راههای جعلی که در اثر خواهش های اتّخاذ می‌گردند، ممانعت به عمل آمده‌است. چون سبب اوّل و آخر هلاکت هر ملّت تفرقه و اختلاف است قرآن حکیم بارها با روشهای مختلف از آن منع فرموده‌است، در آیهٔ ۱۵۹ سورهٔ انعام فرموده‌است: «إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَ كَانُوا شِيَعًا لَسْتَ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ» کسانی که در دین خود تفرقه انداختند و به گروههای مختلفی تقسیم گشتند شما به آنها هیچ‌گونه تعلّقی ندارید.

علاوه بر این، وقایع امّتهای گذشته را بیان فرمود که چگونه آنان بـه سـبب تشتّت و اختلاف با یکدیگر از مقصد حیات خویش منحرف شده به رسوایی های دنیا و آخرت مبتلاشدند.

رسول خداﷺ فرمودکه: خداوند سه چیز را برای شما پسندیده و سه چیز را ناپسند و ناگوار دانست:

اوّل این‌که شما تنها خدا را عبادت کنید و کسی را با او شریک نسازید.

دوّم این‌که کتاب خدا را محکم بگیرید و از اختلاف و تفرقه بپرهیزید.

سوّم این‌که در باره حکّام و اولوالامر جنبهٔ خیر خواهی داشته باشید و آن سه امری که خداوند آنها را نمی‌پسندد و از انجام آنها ناخشنود است از این قرارند:

۱- قیل و قال و بحث و مباحثه بدون ضرورت.

۲- سؤال بدون ضرورت.

۳- تباه نمودن مال. (ابن کثیر عن ابی هریرة)

حال این سؤال مطرح است که آیا هر اخـتلافی مـذموم است یـا اخـتلاف غیرمذمومی نیز وجود دارد؟

جوابش این‌که اوّلاً هر اختلافی مذموم نیست؛ بلکه مذموم فقط آن اختلافی است که مبتنی بر هوا و خواهش های نفسانی باشد و از راه قرآن دور باشد ولی اگر مسلمانان به قرآن روی آورده و بر آن جمع گردند و تشریح و توضیحی را که آن‌حضرتﷺ بیان فـرموده است بـپذیرند، سـپس بـر حسب اسـتعداد فـطری و ارزشهای اصلی در فروع اختلافی پدید بیاید، چون این اختلاف طبیعی و فطری است اسلام از آن منع نفرموده است مانند اختلافاتی که میان صحابه و تـابعین و ائمّه فقها وجود داشته است. پس چنین اختلافاتی نه تـنها مـذموم نـیست، بـلکه رحمت تلقّی شده‌است. ولی اگر همین اختلافات در فروع، اصلی از اصول دین قرار گیرند و به کینه و عداوت وسبّ و ناسزاگویی منجر گردند، مذموم می‌باشند.

پس از توضیح ابعاد اتحاد به آن وضع نیز اشاره گردید که قبل از آمدن اسلام، اعراب به آن مبتلا بودند که کوچک‌ترین اختلاف در میان آنان منجر به عداوت و جنگ و قتال می‌شد و شعلهٔ جنگ آن‌چنان مشتعل می‌شد که همهٔ قبایل و ملّتهای عرب را در کام خود می‌سوخت و کینه و عداوت چنان ریشه می‌دوانید که نسلهای بعدی را به کام نابودی می‌کشاند و آنچه آنها را از این مهلکه نجات داد اسلام بود که با آمدن آن نه تنها شعلهٔ جنگ و قتال فرونشست؛ بلکه یکدیگر را به صلح و صفا فرا خوانده در آغوش اخوّت اسلامی سخت فشرد. چنان‌که در آیهٔ ۱۰۳ سورهٔ آل عمران فرموده است:

«وَاذْكُرُوْا نِعْمَتَ اللهِ عَلَيْكُمْ اِذْ كُنْتُمْ اَعْدَآءً فَاَلَّفَ بَيْنَ قُلُوْبِكُمْ فَـاَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ اِخْوَانًا ۚ وَكُنْتُمْ عَلـٰى شَفَا حُفْرَةٍ مِّنَ النَّارِ فَاَنْقَذَكُمْ مِّنْهَا»

به یاد آورید آن انعام خداوندی را بر خود زمانی که باهم دشمن بودید او در قلوب شما الفت انداخت، پس شما به سبب انعام او باهم برادر شدید و شما بر کنارهٔ گودال جهنّم قرار داشتید؛ پس او شما را از آن نجات داد.

یعنی خداوند متعال به برکت اسلام و نبی کریم ﷺ کینه و عداوت صدها سالهٔ شما را از سینه‌های‌تان بیرون آورده، شما را با هم برادر قرار داد و در اثر آن دین و دنیای شما درست شد و بین شما چنان دوستی برقرار گردید که با مشاهده آن دشمن، مرعوب گردید و این اخوّت و اتّحاد چنان نعمت بزرگی است که با صرف نمودن کل خزانه‌های روی زمین، نمی‌توان آن را به‌دست آورد. چنان‌که خداوند در آیهٔ ۶۳ از سوره انفال می‌فرماید: «لَوْ اَنْفَقْتَ مَا فِى الْاَرْضِ جَمِيْعًا مَّآ اَلَّفْتَ بَيْنَ قُلُوْبِهِمْ» اگر کلّ آنچه را در روی زمین است، صرف نمایی نمی‌توانی در دلهایشان الفت و دوستی ایجاد نمایی.

آنچه در شأن نزول آمده‌است که اشرار با یاد آوری جنگهای گذشته خواستند بین اوس و خزرج فساد برپا نمایند معالجهٔ کامل آن در آیهٔ مذکور ذکر

گردید که آن مرهون احسان خداوندی است که به‌وسیله اسلام شما را از آن نجات داد.

اتّحاد مسلمانان با یکدیگر وابسته به اطاعت خداست.

از این بیان قرآن کریم حقیقتی دیگر آشکار گردید که فی‌الواقع او تعالی مالک دلهاست و ایجاد محبّت و یا نفرت کار اوست. لذا ایجاد محبّت و مودّت با همدیگر در قلوب بعضی نعمت خاصّ خداوندی است و بدیهی است که انعام خداوند تنها از راه اطاعت و فرمانبرداری می‌تواند به‌دست بیاید و همراه با معصیت و نافرمانی این انعام میسّر نخواهد شد.

لذا اگر مسلمانان می‌خواهند تا رشتهٔ اتّحاد و اخوّت بین آنان مستحکم گردد، باید اطاعت از خدا و رسول را شعار خود قرار داده از دل و جان بر آن عمل نمایند جهت اشاره به این موضوع در آخر آیه فرمود که:

«كَذٰلِكَ يُبَيِّنُ اللهُ لَكُمْ اٰيٰتِهٖ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُوْنَ» یعنی هم‌چنین خداوند حقایق‌را برای‌شماتوضیح‌داده‌بیان‌می‌کندتاکه‌شمابرراه راست برقراربمانید.

وَلْتَكُنْ مِّنْكُمْ اُمَّةٌ يَّدْعُوْنَ اِلَى الْخَيْرِ وَ يَأْمُرُوْنَ بِالْمَعْرُوْفِ وَ يَنْهَوْنَ
و باید باشد از شما گروهی که دعوت دهد به کار نیک و امر کند به کارهای خوب و منع کند

عَنِ الْمُنْكَرِ ؕ وَ اُولٰٓئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُوْنَ ﴿۱۰۴﴾ وَ لَا تَكُوْنُوْا كَالَّذِيْنَ
از بدی و آنان رستگاران‌اند. و نباشید مانند کسانی که

تَفَرَّقُوْا وَاخْتَلَفُوْا مِنْ ۢبَعْدِ مَا جَآءَهُمُ الْبَيِّنٰتُ ؕ وَ اُولٰٓئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ
متفرق شدند و اختلاف کردند بعد از این‌که رسید به آنها حکم روشن و برای آنان عذابی

عَظِيْمٌ ﴿۱۰۵﴾
بزرگ است.

ربط آیات

در دو آیهٔ گذشته دو اصل صلاح و فلاح به مسلمانان نشان داده شد که در آنها هر فردی را به‌طریق خاص رهنمایی کرده‌است که جهت اصلاح خود تقوا را اختیار کند و به زنجیر (اسلام) خدا مرتبط باشد. لذا با چنین اصلاح انفرادی خود به‌خود یک نیروی اجتماعی برای مسلمین حاصل می‌آید و در این دو آیه فوق الذکر تکمله‌ای برای همان نظام صلاح و فلاح چنین وضع شده است که مسلمانان تنها بر اصلاح اعمال و افعال خویش اکتفا نکنند بلکه در فکر اصلاح برادران دیگر خویش نیز باشند در این صورت تمام جامعهٔ مسلمانان اصلاح می‌پذیرد و بین طبقات مختلف اتّحاد و همبستگی چشمگیری پدید خواهد آمد.

خلاصهٔ تفسیر

وجود چنین گروهی در میان شما لازم است که (دیگران را) به خیر بخواند و به انجام کار نیک امر کند و از کار بد جلوگیری نماید و چنین کسان (در آخرت به نیل ثواب) کاملاً پیروز می‌شوند. و مباشید مانند کسانی که (در دین) بایکدیگر اختلاف کردند و (از روی نفسانیت) باهم اختلاف کردند بعد از این‌که نزد آنان احکام واضح رسید و برای آنان (در روز قیامت) سزای عظیم خواهد شد.

معارف و مسایل

فلاح اجتماعی و ملّی مسلمانان مبتنی بر دو چیز است.

اوّل اصلاح خویش به‌وسیله تقوا و اعتصام به‌حبل الله.

دوّم اصلاح دیگران به‌وسیلهٔ دعوت و تبلیغ . در آیه «وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ» راهنمایی به مورد دوم است.

خلاصهٔ این دو آیه این‌که اعمال و اخلاق خود را مطابق به قانون الهی (قرآن)

اصلاح نموده در فکر اصلاح دیگران برآیند و همین مطلب در آیهٔ سوم سوره والعصر چنین بیان شده است. «اِلاَّ الَّذِیْنَ اٰمَنُوا وَ عَمِلُواالصّٰلِحٰتِ وَ تَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَ تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ» یعنی از خسران آخرت تنها کسانی مصون‌اند که خود نیز پایبند ایمان و عمل صالح هستند و دیگران را نیز به عقاید صحیح و اعمال صالح راهنمایی می‌کنند.

همان‌گونه که در آیه گذشته برای زندگی اجتماعی و ملّی رشتهٔ مستحکم وحدت را به لفظ «اعتصام بحبل الله» امر لازم قرار داد. هم‌چنین برای ادامه و استوار ماندن آن در این آیه به امر لازم دیگری رهنمونی فرموده است که طبق دستور قرآن و سنّت هدایت نمودن دیگران به‌کار نیک و جلوگیری آنها از کار بد را هر یکی باید وظیفهٔ خویش قرار دهد بنابر این هر شخص چنان باید بحبل الله دست آویزد که هرگز از دستش رها نگردد زیرا بقول استاد مرحوم شیخ الاسلام مولانا شبیراحمد عثمانی رحمه الله این ریسمان الله تعالی قطع نمی‌شود بلکه رها می‌گردد. برای همین است که قرآن‌کریم با در نظر گرفتن خطر رها شدن این ریسمان چنین راهنمایی فرمود که: هر مسلمان همان‌طوری که فراگیری کار نیک و اجتناب از کار بد را وظیفه اصلی خودش می‌داند باید این را هم ضروری بداند که برای راهنمایی دیگران به کار نیک و جلوگیری آنها از کار بد بکوشد تا در اثر آن همه باهم حبل متین را محکم نگهداری نمایند در نتیجه فلاح و رستگاری دنیا و عقبیٰ نصیب‌شان خواهد شد.

در قرآن کریم برای مسئول قرار دادن هر مسلمان که در ضمن اصلاح خویش به فکر اصلاح دیگران باید باشد مطالب روشن وارد شده است از آن‌جمله مضمون سوره والعصر را مشاهده فرمودید و در آیه ۱۱۰ همین سوره آل عمران فرموده است «كُنْتُمْ خَيْرَ اُمَّةٍ اُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُوْنَ بِالْمَعْرُوْفِ وَ تَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ»

شما بهترین امّت می‌باشید که برای مردم بیرون آورده شده‌اید زیرا شما مردم را به کارهای نیک امر کرده و از کارهای بد باز می‌دارید. لذا در اینجا همهٔ امّت تحت پوشش این دستور قرآنی امر بالمعروف و نهی از منکر قرار گرفته‌اند و همین کار سبب فضیلت این امّت بر امّتهای دیگر قرار گرفته است.

در این زمینه از رسول خداﷺ دستورات بی‌شماری وجود دارد در روایت ترمذی و ابن ماجه و غیره آمده‌است که رسول خداﷺ فرمود:

«والذی نفسی بیده لتامرنّ بالمعروف و لتنهونّ عن المنکر او لیوشکنّ اَن یبعث عقابًا من عنده ثّم لتدعنه فلا یستجیب لکم» قسم به‌ذاتی که نفس من در قبضهٔ اوست که شما حتماً امر به معروف و نهی از منکر بکنید و اگر نه نزدیک است که الله تعالیٰ همراه با گنهکاران بر همه شما عذابی از خود نازل کند در آنوقت به درگاه او دعا می‌کنید امّا مستجاب نمی‌گردد.

در حدیثی دیگر رسول خداﷺ فرموده است:

«من رأی منکم منکراً فلیغیره بیده فان لم یستطع فبلسانه و ان لم یستطع فبقلبه و ذلك اضعف الایمان» یعنی هر کسی از شما دید که گناهی دارد انجام می‌گیرد بر او لازم است که به دست و نیروی خود از آن منع نماید و اگر این را نتوانست، به زبان منع کند و اگر این را هم نتوانست حدّاقل آن فعل را بد بداند و این ضعیف‌ترین درجهٔ ایمان است.

بنابر این از تمام این آیات و روایات ثابت گردید که امر به معروف و نهی از منکر بر هر یک از افراد امّت لازم است. البتّه در اینجا هم مانند سایر احکام شرع این حکم نیز به استطاعت و قدرت هر شخص بستگی دارد یعنی هر کسی به هر اندازه که قدرت و توان داشته باشد به همان اندازه وظیفهٔ امر به معروف و نهی از منکر بر او لازم می‌آید. چنان‌که در حدیث مشاهده فرمودید که نحوهٔ اجرای آن مبتنی بر استطاعت هر فرد آمده است البتّه میزان و معیار استطاعت هر کار

جداست و نیز آن بر آگاهی شخص موقوف است یعنی امر به معروف بر این اصل استوار است که شخص معروف و منکر را مطابق به شریعت تشخیص دهد و چنان نباشد که در اثر عدم آگاهی از معروف منع نموده به منکر امر نماید زیرا در این صورت به‌جای اصلاح، فساد ترویج می‌یابد لذا کسانی که هنوز خود از معروف و منکر آگهی ندارند وظیفه دارند که اوّلاً خود معروف و منکر احکام شرع را دریابند، آنگاه مطابق به آن وظیفهٔ خدمت امر به معروف و نهی از منکر را انجام دهند؛ زیرا بدون اطّلاع و آگهی از آن اقدام به انجام این وظیفه جایز نیست چنان‌که در عصر حاضر بسا اشخاص جاهل و ناآگاه که از ریزه‌کاری‌های شریعت و از قرآن و حدیث اطّلاع کافی ندارند به موعظه و سخنرانی اقدام می‌نمایند و سخنان اشتباهی که از هرکس و ناکس شنیده‌اند مطرح می‌نمایند و به امر و نهی می‌پردازند که به جنگ و جدال منجر می‌گردد و بجای اصلاح جامعه سبب مَهلکه و جنگ و فتنه می‌شود. از شرایط مهم امر به معروف نیز یکی این است که برای شخص نباید خطر و ضرر جبران ناپذیری به دنبال داشته باشد. چنان‌که در حدیث تصریح شده‌است که اگر ممانعت از گناه را نتوانست، به‌دست انجام دهد پس با زبان منع کند و اگر با زبان نتوانست پس آن را در دل ناگوار بداند. البتّه عدم قدرت منع زبانی به این معنی نیست که زبان او به‌طور فیزیکی نتواند حرکت کند بلکه مقصود این است که با منع زبان ممکن است خطر جانی به دنبال داشته باشد یا به ضرر شدید و جبران ناپذیر دیگری منجر شود پس در این صورت او ناتوان بدان عمل تلقی می‌گردد و بر ترک امر به معروف و نهی از منکر گناهکار گفته نمی‌شود. البتّه اگر کسی چون صحابهٔ کرام بی‌پروا از مال و جان اقدام به امر بالمعروف و نهی از منکر نمود آن امر استثنایی است. همان‌گونه که در شرح حال صحابه و تابعین و ائمّهٔ اسلام منقول است باوجودی که این امر بر آنان واجب نبود ولی آنان با داشتن عزم آهنین و اراده فوق تصوّر، چنان فداکاری از خود نشان دادند و به چنان

فضیلتی مشرّف شدند که خدا و رسول از آنان ابراز رضایت کردند و سرانجام به فلاح و سعادت نایل آمدند.

پس از آیهٔ سورهٔ والعصر، و «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ» و آیات دیگر و نیز از احادیث مذکور بر هر فرد امّت بر حسب توانش وجوب امر بالمعروف و نهی عن المنکر ثابت می‌شود امّا در وجوب آنْ قدری تفصیل وجود دارد و آنْ این‌که در امور واجب امر به معروف و نهی از منکر واجب و در امور مستحب، مستحب می‌باشد. به عنوان مثال نماز پنج‌گانه فرض است پس بر هرکس واجب است که شخص بی‌نماز را نصیحت کند و بر ترک نوافل نصیحت نمودن او مستحب می‌باشد و لازم به تذکر است که در امور مستحب باید با خونْ سردی و ملاطفت ارشاد نمود ولی در واجبات علاوه به نرمی. در صورت عدم تسلیم می‌توان با درشتی و خشونت رفتار کرد در حالی که امروزه مردم در برابر مستحبات و یا مباحات با سختی برخورد می‌نمایند و بر ترک امور واجب و فرض هیچ گونه تعرّضی نمی‌نمایند. و نیز وظیفهٔ امر به معروف و نهی از منکر زبانی بر مردم آنگاه واجب می‌گردد که در جلوی خویش انجام منکری را مشاهده نماید مثلاً ببیند که مسلمانی دارد شراب می‌نوشد یا دزدی می‌کند یا بازنی رابطه‌ای نامشروع و دوستانه برقرار نموده‌است پس بر او واجب می‌شود که حسب استطاعت و توان خویش جلوی آنرا بگیرد ولی اگر در جلوی او هیچ یکی از آنها انجام نمی‌گیرد پس این فریضه بر عهده او نیست بلکه بر دولت اسلامی است که جرائم مجرمان را تحقیق و تفتیش نموده به آنها سزا بدهد در حدیث نبوی «من رأى منكرا» به این اصل اشاره شده‌است زیرا در آن آمده که هر کسی از شما منکری را ببیند (یعنی به هنگام رؤیت منکر، وظیفهٔ امر به معروف و نهی از منکر بر او واجب می‌گردد).

درجهٔ دیگر امر بالمعروف این است که جماعتی از مسلمانان فقط برای دعوت و تبلیغ تشکیل گردد و وظیفهٔ آنها فقط همین باشد که مردم را با قول و عمل

خویش به سوی قرآن و سنّت دعوت دهند و هرگاه مشاهده نمایند که مردم در امور نیک سست و در کارهای بد مبتلا می‌باشند در توجیه آنان به سوی نیکی و جلوگیری شان از بدی بقدر توان خویش کوتاهی نکنند.

و چون این فریضهٔ مهم امر به معروف و نهی از منکر زمانی می‌تواند به‌طور کامل اداگردد که خود شخص به تمام مسائل آن اطّلاع و آگهی داشته باشد و آداب و طریقهٔ مؤثّر گردانیدن امر به معروف را مطابق با سنّت بداند بنابر این برای ادای کامل آن گروه خاص از مسلمانان مأمور گشتند که از هر جهت اهل دعوت الی الخیر امر بالمعروف و نهی عن المنکر باشند.چنان‌که در این آیه نیاز به چنین گروهی و اهمّیّت آن را خاطر نشان کرده می‌فرماید: «وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُوْنَ اِلَى الْخَيْرِ وَ يَأْمُرُوْنَ بِالْمَعْرُوْفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ»

یعنی لازم است که از شما گروهی چنین باشد که به سوی خیر دعوت داده به کارهای نیک وا دار نماید و از کارهای بد جلو گیری کند.

در جمله «وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ» اشاره به این است که وجود چنین گروهی لازم است؛ پس اگر دولت چنین فریضه‌ای را انجام ندهد بر مسلمانان فرض می‌شود که چنین گروهی تشکیل دهند زیرا حیات ملی‌شان تا زمانی محفوظ می‌ماند که این گروه باقی است.

سپس به برخی از اوصاف مهم این گروه و امتیازات آن اشاره کرده می‌فرماید: «يَدْعُوْنَ اِلَى الْخَيْرِ» یعنی نخستین امتیاز ویژهٔ این گروه این است که به سوی خیر دعوت کند. گویا برترین مقصد آن دعوت الی الخیر است. مراد از خیر چیست؟ رسول خداﷺ در تفسیر آن فرموده است: «الخير هو اتباع القرآن و سنتی » یعنی مراد از خیر پیروی قرآن و سنت من است. (ابن کثیر)

لذا تعریفی جامع و مانع‌تر از این برای خیر نمی‌توان یافت زیرا کل دین شریعت در آن آمده است.

باز «يَدْعُوْنَ» را به صیغهٔ مضارع آورده خاطر نشان ساخت که وظیفهٔ این گروه تنها دعوت الی الخیر است یعنی فریضهٔ آنها کوشش مداوم و متواتر دعوت الی‌الخیر می‌باشد. از امر بالمعروف و نهی عن المنکر چنین مفهوم می‌شود که نیاز به آن در مواقع به خصوصی می‌شود و آن وقتی است که منکرات مشاهده گردند. امّا «يَدْعُوْنَ اِلَى الْخَيْرِ» فرموده نشان داد که وظیفهٔ این گروه دعوت الی الخیر می‌باشد اگر چه در آن وقت منکراتی وجود نداشته و یا وقت ادای فرض فرا نرسیده باشد، مثلاً بعد از طلوع آفتاب تا زوال وقت نماز نیست امّا آن گروه در این وقت هم به نماز خواندن تلقین می‌کند که بعد از دخول وقت نماز، ادای آن الزامی است و یا باوجودی که ماه رمضان فرا نرسیده و هنوز دور است امّا آن گروه هرگز از وظیفهٔ خویش غافل نمی‌مانند و پیشاپیش، مردم را به آمدن ماه مبارک و اهمّیّت آن واقف ساخته و از قبل مردم را آگاه می‌سازد که روزه گرفتن ماه‌رمضان فرض و تا چه اندازه مهم است.

باز این دعوت الی الخیر دارای دو وجه می‌باشد: اوّل، دعوت غیر مسلمین به سوی خیر یعنی اسلام؛ هر یک از مسلمانان عموماً و این گروه خصوصاً همهٔ ملل جهان را چه بازبان و چه با عمل به سوی خیر یعنی اسلام دعوت نمایند چنان‌که خداوند در آیه ۴۱ سورهٔ حج مسلمانان را پس از دستور به جهاد و قتال چنین ستایش می‌فرماید: «اَلَّذِيْنَ اِنْ مَّكَّنّٰهُمْ فِى الْاَرْضِ اَقَامُوا الصَّلٰوةَ وَ اٰتُواالزَّكٰوةَ وَ اَمَرُوا بِالْمَعْرُوْفِ وَ نَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ»

یعنی مسلمانان خالص کسانی‌اند که وقتی ما به آنان در زمین تمکین یعنی حکومت می‌دهیم نخستین کارشان این است که در زمین نظام اطاعت را برقرار می‌سازند که یکی از مظاهر آن نماز است و نظام اقتصادی خویش را بر اصول زکات پی‌ریزی می‌کنند و نیز امر به معروف و نهی از منکر را مقصد حیات خویش قرار می‌دهند.

اگر امروزه امّت مسلمان دعوت نمودن ملل دیگر به سوی خیر را مقصد خویش قرار دهد، همهٔ امراض که به اتباع و پیروی از ملل دیگر در میان ما شیوع یافته خاتمه می‌یابند. زیرا وقتی ملّتی برای این مقصد بزرگ (دعوت الی‌الخیر) یکپارچه بسیج شوند و در این اندیشه قرار گیرند و چون تربیت و تهذیب ملل جهان بر دوش ماست ما باید از حیث علم و عمل بر آنان تسلّط داشته باشیم. پس در چنین صورتی همه اختلافات شان به کلّی خاتمه یافته همه مردم جهان در پی تحصیل یک مقصد عظیم قرار می‌گیرند. راز پیروزی آن‌حضرتﷺ و صحابهٔ کرام‌رضی‌الله‌عنهم به‌خاطر داشتن همین اهداف جهانی بود. در حدیثی آمده است که وقتی رسول اللهﷺ آیهٔ «وَلْتَكُنْ مِّنكُمْ» را تلاوت نمود فرمود که: «هم خاصة اصحاب رسول‌اللهﷺ» (ابن جریر) یعنی این گروه مخصوص، گروه اصحاب رسول‌خداﷺ است زیرا هر یک از آن نفوس قدسیه اصحاب کرام‌رضی‌الله‌عنهم خود را مسئول دعوت الی الخیر می‌دانست.

درجهٔ دوم دعوت الی الخیر، دعوت مسلمانان به سوی خیر است که تمام مسلمانان عموماً و گروهی خاص علی الخصوص در میان مسلمانان به امر دعوت و تبلیغ اهتمام ورزند و فریضهٔ بزرگ دعوت الی الخیر را انجام دهند. باز این نیز دو درجه دارد: یکی آن که همه مسلمانان به احکام ضروری و اخلاق اسلام آگاه گردانیده شوند. دوم خاص که در امّت مسلمان باید گروهی آگاه به قرآن و سنّت ایجاد گردد و در آیهٔ ۱۲۲ سورهٔ توبه به این نکته اشاره شده است که می‌فرماید: «فَلَوْلَا نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ»

سپس وصف دیگر و امتیاز ویژهٔ این گروه داعی چنین خاطرنشان گردید که: «يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنكَرِ» یعنی آنان به نیکی امر نموده و از منکر منع می‌کنند.

«معروف» شامل همهٔ نیکی‌ها و خوبی‌هاست که اسلام به آنها دستور داده و هر پیامبری در زمان خویش نسبت به ترویج آنها کوشیده است چون این امور خیر شناخته شده‌اند به آنها «معروف» گفته می‌شود. و هم‌چنین منکر شامل تمام انواع مفاسد و بدی‌هایی است که از طرف رسول خداﷺ ناجایز قرار گرفتن آنها معروف و معلوم است در اختیار نمودن عنوان معروف و منکر در اینجا به‌جای واجبات و معاصی شاید این حکمت وجود داشته باشد که معاملهٔ تعرّض تنها در مسایلی می‌شود که در بین امّت معروف و مشهور و در نزد همه متّفق علیه باشند ولی در مسایل اجتهادی که آراء و نظرها مختلف می‌شوند؛ نباید این سلسله تعرضها وجود داشته باشد. امّا متأسّفانه چون نسبت به این تعالیم پر از حکمت غفلت به‌کار گرفته می‌شود.مسایل اجتهادی را میدان جدال قرار داده مسلمانان با هم به جنگ و اختلاف می‌پردازند و سپس این جنگ و جدال را بزرگترین نیکی می‌پندارند و بر عکس نسبت به جلوگیری از معاصی متّفق علیه کمتر توجه می‌شود. در پایان آیه سر انجام و عاقبت پسندیده این گروه را بدین الفاظ بیان فرمود: «وَ أُولَـٰئِكَ هُـمُ الْمُفْلِحُوْنَ» یعنی در حقیقت این گروه پیروز است فلاح و سعادتِ دارین، سهمیه و بهرهٔ او است.

نخستین مصداق این گروه، جماعت صحابهٔ کرام است که مقصد عظیم دعوت الی الخیر و امر بالمعروف و نهی عن المنکر را پیش گرفته قیام نمودند و در مدّتی کوتاه بر تمام جهان تسلّط یافته ابرقدرتهای روم و ایران را پایمال کردند و به جهان درس اخلاق و پاکیزگی دادند و مشعل‌های نیکی و تقوا را روشن نمودند.

حق تعالیٰ بعد از بیان نیاز به گروه داعی الی‌الخیر و اوصاف آن در آیهٔ دوم فوق الذّکر به مسلمانان هدایت و راهنمایی فرمود که از تفرّق و تشتّت پرهیز نمایند که: «وَ لَا تَكُوْنُوْا كَالَّذِيْنَ تَفَرَّقُوْا وَاخْتَلَفُوْا مِنْ بَعْدِ مَا جَآءَهُمُ الْبَيِّنٰتُ» یعنی مانند کسانی نباشید که بعد از آمدن دلایل روشن و واضح اختلاف کردند.

مقصود این است که مانند یهود و نصارا نباشید که بعد از رسیدن احکام صریح خداوندی به پیروی از اوهام و هواها در اصول شرع متفرّق گشتند و به سبب جنگ و جدال با یکدیگر به عذاب الهی مبتلا گشتند. در حقیقت این آیه تتمّه و تکمله‌ای از آیه «وَاعْتَصِمُوْا بِحَبْلِ اللهِ جَمِيْعاً» می‌باشد.

در این آیه به سوی محور وحدت یعنی اعتصام بحبل الله دعوت داده‌شده و اشارتاً خاطر نشان گردید که به وسیله این، آحاد پراکندهٔ امّت چون ید واحده‌ای انسجام خواهند یافت و سپس این دعوت الی‌الخیر و امر به معروف و نهی از منکر به آن وحدت و اجتماع تغذیه خواهد داد به‌گونه‌ای که در آن نشأت یافته نضج می‌گیرد.

باز به‌وسیلهٔ آیهٔ «وَ لَا تَفَرَّقُوْا» و آیه «وَ لَا تَكُوْنُوْا كَالَّذِيْنَ تَفَرَّقُوْا» به این نکته راهنمایی شده که تفرقه و اختلاف، ملل گذشته را به هلاکت رسانید؛ لذا شما عبرت آموخته نگذارید این مرض در میان شما شیوع پیدا کند.

مراد از تفرّق و اختلافی که نکوهش آن در آیه بیان گردید آن است که معمولاً به خاطر غلبهٔ نفسانیّت حاصل می‌شود چه در اصول دین باشد و چه در فروع آن زیرا قید «بعد از احکام واضح» قرینه‌ای است روشن بر این. چرا که اصول دین همه واضح‌اند و بعضی از فروع نیز بگونه‌ای واضح و روشن است که اگر نفسانیّت پیش نیاید، مجالی برای اختلاف باقی نخواهد ماند.

البته آن دسته از فروع که به خاطر نبودن نصّ صریح، واضح نباشند و یا بنابر تعارض ظاهری نصوص، در آنها اختلاف رای و اجتهاد پدید آید در مفهوم این آیه داخل نیستند و برای مجاز قرار گرفتن اختلاف رأی و نظر در این قبیل فروع، حدیث صحیحین که مرفوعاً از حضرت عمروبن العاص مروی است کافی است که آن‌حضرتﷺ فرمود:

که اگر کسی اجتهاد نمود و در آن مصیب شد به او دو اجر می‌رسد و اگر در

اجتهادش مرتکب اشتباه شد به او یک اجر می‌رسد. پس معلوم گردید که آن اختلاف اجتهادی که باوجود اشتباه قرار گرفتنش نیز به مجتهد یک ثواب می‌رسد نمی‌تواند مذموم باشد بنابر این اختلاف اجتهادی که در بین صحابه رضوان‌الله‌علیهم‌اجمعین و یا ائمّهٔ مجتهدین اتّفاق افتاده است با این آیه هیچ‌گونه ربط و تعلقی نداشته و ندارد بلکه به موجب قول حضرت قاسم بن محمّد رحمهما الله و حضرت عمر بن عبدالعزیز رحمهما الله اختلاف صحابه موجب رخصت و رحمت است.
(کذافی‌روح‌المعانی نقلاً عن‌البیهقی والمدخل)

دراختلاف‌اجتهادی‌هیچ‌جانب‌منکرنیست‌وردنمودن‌آن‌نیزجایزنمی‌باشد.

از اینجا یک امر اساسی و مهمّ دیگری واضح گردید که در اختلافات اجتهادی که تعریف اجتهاد شرعی شامل آنهاست و هر امامی عمل به اجتهاد خود را اختیار نموده است اگر چه در حقیقت عندالله صواب و صحیح از آنها یکی است و جانب دیگر اشتباه است، امّا قضاوت این‌که کدام یک صواب و کدام خطا است، مختص به خداست که او تعالی به مصیب در اجتهادش دو برابر ثواب عنایت می‌فرماید و به مخطی یک ثواب می‌بخشد و جز خدا کسی حق ندارد در اختلافات اجتهادی قاطعانه بگوید این ثواب است و آن خطا.

البتّه مطابق فهم و بصیرت خود هر یکی می‌تواند بگوید که از آن دو کدام یک اقرب الی القرآن و السنة و در نزد من صواب و درست است ولی باز هم احتمال خطا در آن وجود دارد و جانب دیگر را که او خطا می‌پندارد احتمال می‌رود که آن حق صواب باشد. و این در نزد همهٔ ائمّهٔ فقها امری مسلّم است.

و این نیز واضح گردید که در اختلافات اجتهادی هیچ جانبی منکر نیست که طبق وظیفهٔ امر به معروف و نهی از منکر بتوان آن را رد کرد زیرا رد نمودن غیر منکر خود منکر به حساب می‌آید که از آن اجتناب لازم است؛ این امری است که

در رابطه با آن امروزه بسیاری از اهل علم نیز در غفلت و بی خبری هستند و از سبّ و شتم و تبرّای مخالفان خود اجتناب نمی‌نمایند و نتیجهٔ آن در میان مسلمانان به صورت جنگ و جدال و تشتّت و اختلاف در هر جا مشاهده می‌گردد.

اختلاف اجتهادی به شرطی که مطابق به اصول اجتهاد باشد هرگز برخلاف آیهٔ مذکور «وَ لَا تَفَرَّقُوْا» نیست تا مذموم قرار گیرد، البتّه رفتاری که امروزه با این اختلاف اجتهادی انجام داده می‌شود که بحث و مباحثه در آن اساس شمرده شده بنابر این، نوبت به جنگ و جدال می‌رسد این طرز عمل بدون شکّ و تردید مخالفت صریحی است به آیهٔ فوق الذّکر «وَ لَا تَفَرَّقُوْا» و هم مخالفت به سنّت سلف صحابه و تابعین است که مذموم می‌باشد. و در اسلاف امت گاهی شنیده نشده که بنابر اختلافات اجتهادی نظریهٔ مخالفین را بدین شکل رد نمایند.

مثلاً در مذهب امام شافعی‌رحمه‌الله و ائمّهٔ دیگر خواندن سورهٔ فاتحه در نماز پشت سر امام فرض است و بدیهی است کسی که این فرض را ادا نکند نمازش نزد آنان صحیح نمی‌باشد و برعکس نزد امام ابوحنیفه‌رحمه‌الله خواندن فاتحه برای مقتدی، جایز نیست؛ بنابر این احناف به هنگام اقتدا فاتحه را نمی‌خوانند. امّا در طول تاریخ شنیده نشده که شوافع احناف را تارک نماز گفته باشند که چون نماز شما صحیح نبوده شما در حکم بی‌نمازان به حساب می‌آیید و یا چنان با آنان مخالفت ورزند که بر منکرات شرعیه مخالفت کرده می‌شود. امام ابن عبدالبرّرحمه‌الله در کتاب خود «جامع العلم» سنّت سلف را در این رابطه چنین بیان فرموده است:

«عن یحییٰ بن سعید قال ما برح اهل الفتویٰ یفتون فیحل هذا و یحرّم هذا فلا یریٰ المحرم ان المحل هلک لتحلیله و لا یریٰ المحل ان المحرم هلک لتحریمه»[۱۱]

۱۱-جامع العلم، ص ۸۰

یحییٰ بن سعید می‌گوید که همیشه اهل فتوا، فتوا می‌دهند پس کسی در احکام غیر منصوص چیزی را بنابر اجتهاد خود حلال می‌داند و دیگری آن را حرام می‌گوید امّا نه تحریم کننده می‌پندارد که تحلیل کننده هلاک و گمراه شده‌است و نه تحلیل کننده می‌پندارد که آن که فتوا حرام را صادر کرده‌است هلاک و گمراه شده‌است .

آ گهی لازم

همهٔ این بحث و گفتگو در رابطه با اجتهادی است که تحت شرایط اصول اجتهاد باشد اوّلین شرط اجتهاد این است که آن تنها در مسایلی انجام می‌گیرد که نسبت به آنها در قرآن و حدیث هیچ‌گونه دستوری وجود نداشته باشد و یا چنان مبهم باشد که بتوان در آن تفاسیر مختلفی بیان کرد و یا از چند آیات و احادیث به ظاهر دو چیز متضاد مفهوم گردد پس در چنین موارد فقط کسانی در اجتهاد مجازاند که واجد شرایط اجتهاد باشند؛ مثلاً مهارت کامل در تمام علوم و فنون متعلّق به قرآن و حدیث، تسلّط کامل بر زبان عرب، اطّلاع کامل از آثار و اقوال صحابه و تابعین و غیره داشته باشند. لذا کسی که در مسایل منصوص به رأی‌دهی بپردازد، این اختلاف اجتهادی نیست. هم‌چنین کسانی که واجد شرایط اجتهاد نباشند، اختلاف آنها اختلاف اجتهادی گفته نمی‌شود و هیچ اثری از قول او بر مسئله واقع نمی‌شود. چنان‌که امروزه بسیاری از مردم باسواد شنیده‌اند که در اسلام اجتهاد هم یک اصلی است. لذا آنان بی‌مقدّمه در منصوصات شرعی اقدام به اجتهاد کرده‌اند در صورتی که در منصوص هیچ مجتهدی حق اجتهاد ندارد حال آن‌که این قبیل مردم علاوه بر این که واجد شرایط اجتهاد نیستند از حقیقت علم دین اطّلاع و آگهی هم ندارند. العیاذ بالله.

يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَ تَسْوَدُّ وُجُوهٌ فَأَمَّا الَّذِينَ
روزی‌که سفید می‌شود بسیاری صورت‌ها و سیاه می‌شود بسیاری صورت‌ها پس کسانی که

اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَكَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ فَذُوقُوا
سیاه‌شدندصورتهای‌شان به‌آنها گفته می‌شود آیا کافر شدید بعداز ایمان آوردن؟ اکنون بچشید

الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ ﴿۱۰۶﴾ وَأَمَّا الَّذِينَ ابْيَضَّتْ وُجُوهُهُمْ فَفِي
عذاب را در عوض کفرکردن و کسانی که سفید شدند صورتهایشان پس در

رَحْمَةِ اللّٰهِ هُمْ فِيهَا خٰلِدُونَ ﴿۱۰۷﴾ تِلْكَ أٰيٰتُ اللّٰهِ نَتْلُوهَا
رحمت خدا می‌باشند که آنان در آن همیشه خواهند ماند اینها احکام خدا هستند که می‌خوانیم

عَلَيْكَ بِالْحَقِّ وَ مَا اللّٰهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِلْعٰلَمِينَ ﴿۱۰۸﴾ وَ لِلّٰهِ مَا فِي
بر تو درست و خدا نمی‌خواهد ظلم کردن بر مخلوقات را و از آنِ خدا است آنچه در

السَّمٰوٰتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ وَ إِلَى اللّٰهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ ﴿۱۰۹﴾
آسمانها است و آنچه در زمین است و به‌سوی خدا است بازگشت هر کار

خلاصهٔ تفسیر

در آن روز (قیامت) **که بسیاری صورت‌ها سفید** (و روشن) **می‌باشد و بسیاری صورت‌ها سیاه** (و تاریک) **می‌گردد. پس کسانی که صورتهایشان سیاه‌شدند به آنان گفته می‌شود آیا شما کافرشدید بعد از ایمان آوردنتان پس** (اکنون) **بچشید سزایی را به سبب کفر خود و کسانی که سفید می‌شوند صورتهایشان آنان در رحمت خدا** (جنت داخل) **می‌شوند** (و) **آنان در آن برای همیشه می‌مانند، اینها**(که‌در بالا ذکر گردیدند) **آیات خدا هستند که ما آنها را درست بر شما می‌خوانیم** (از آنها صحت مضمون فوق الذکر معلوم‌گردید) **و خداوند نمی‌خواهد که بر مخلوقات ظلم کند** (لذا آنچه برای کسی جزا و سزایی تجویز نموده‌است کاملاً مناسب است. از این مناسب بودن تجویز مذکور معلوم گشت) **و در ملک خدا است آنچه در آسمانها و زمین است** (پس

وقتی که همه هرچه هست ملک اوست پس اطاعت او نیز بر عهدهٔ همه واجب است زیـرا از مملوک بودن آنها وجوب اطاعت ثابت خواهدشد) **و به سوی خدا همهٔ پرونده‌ها ارجاع داده‌می‌شوند** (کسی‌دیگر صاحب اختیار نخواهدبود).

معارف و مسایل

مراد از سفیدی و سیاهی صورت چیست؟

ذکر سفیدی و سیاهی صورت در مواضع متعدّدی از قرآن مجید آمده‌است مانند آیهٔ ۶۰ سورهٔ زمر «وَ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ تَرَى الَّذِيْنَ كَـذَبُوْا عَـلَى اللهِ وُجُـوْهُهُمْ مُسْوَدَّةٌ» و آیهٔ ۳۸ تا ۴۰ سورهٔ عبس «وُجُوْهٌ يَّوْمَئِذٍ مُسْفِرَةٌ ضَاحِكَةٌ مُسْتَبْشِرَةٌ وَ وُجُوْهٌ يَّوْمَئِذٍ عَلَيْهَا غَبَرَةٌ تَرْهَقُهَا قَتَرَةٌ» و آیهٔ ۲۲ تا ۲۴ سورهٔ قیامة «وُجُوْهٌ يَّوْمَئِذٍ نَّاضِرَةٌ اِلٰى رَبِّهَا نَاظِرَةٌ» در این آیات نسـبت بـه یک مـفهوم، الفـاظ مـتعدّدی ذکرشده‌است یعنی بیاض، سواد، غبرة، قترة و نضرة. نزد جمهور مفسّرین مراد از سفیدی، سفیدی نور ایمان است یعنی صورتهای مؤمنان از نور ایمان روشن و از نهایت مسرّت شاد و خندان می‌شوند. و مراد از سیاهی، سیاهی کفر است که بـر صورت کفّار غبار کفر می‌نشیند و ظلمت فسق و فجور بیشتر آن را تیره و تاریک می‌گرداند.

سفیدصورتان و سیاه‌صورتان چه کسانی هستند؟

در تعیین و مشخص نمودن آنان اقوال متعدّدی از مفسّرین ذکر گردیده‌است. حضرت ابن عبّاس رضی‌الله‌عنهما فرموده‌است که: صورت اهل سنّت سفید و صورت اهل بدعت سیاه می‌باشد. حضرت عطاء فرموده‌است: صورتهای مـهاجرین و انـصار سفید و صورتهای بنی‌قریظه و بنی‌نضیر سیاه خواهند بود. (قرطبی)

امام ترمذی از ابو امامه حدیثی نقل فرموده‌است کـه: مـراد از آن خـوارج

هستند یعنی صورتهای خوارج سیاه می‌باشند و صورتهای کسانی که خوارج را به قتل برسانند سفید خواهدبود. فقال ابوامامة: «كلاب النار شرّ قتلىٰ تحت اديم السماء و خير قتلى من قتلوه» ثمّ قرأ: «يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوْهٌ وَّ تَسْوَدُّ وُجُوْهٌ» وقتی که از ابوامامه پرسیده‌شد که شما این حدیث را از نبی کریمﷺ شنیده‌اید؟ در جواب فرمودکه: «اگر من این حدیث را هفت بار از آن‌حضرتﷺ نمی‌شنیدم آن را بیان نمی‌کردم». (ترمذی)

حضرت عکرمه رضی الله عنه فرموده‌است که سیاه‌صورتان کسانی از اهل کتاب بودند که قبل از بعثت؛ آن‌حضرتﷺ را تصدیق کردند و بعد از بعثت به جای نصرت و تایید به تکذیب او پرداختند. (تفسیر مظهری)

علاوه بر اقوال مذکور، اقوال دیگری نیز هست امّا در آنها هیچ تعارضی وجود ندارد زیرا حاصل همهٔ آنها یکی است. امام قرطبی در تفسیر خود در رابطه با آیهٔ «يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوْهٌ وَّ تَسْوَدُّ وُجُوْهٌ» فرموده‌است که صورت مؤمنین صالح سفید می‌باشد و به جز از آنان صورتهای همهٔ آن کسانی که در دین تغییر و تبدیل آورده‌اند چه به صورت کفر و ارتداد و چه به صورت نفاق، سیاه می‌شود؛ بدین گونه با همه رفتار خواهد شد. (تفسیرقرطبی)

چند فوایدهٔ مهم

خداوند متعال در آیهٔ «يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوْهٌ وَّ تَسْوَدُّ وُجُوْهٌ» بیاض را از سواد جلوتر ذکر نموده‌است و در «فَاَمَّا الَّذِيْنَ اسْوَدَّتْ وُجُوْهُهُمْ» سواد را بر بیاض مقدّم داشته‌است در صورتی که مقتضای ترتیب چنین بود که در اینجا هم بیاض را مقدّم می‌داشت ولی از عکس ترتیب، چنین معلوم می‌گردد که خداوند در اینجا به سوی مقصد تخلیق خویش اشاره نموده‌است و آن است رحمت نمودن بر خلق نه تعذیب آنها لذا اهل بیاض را که مستحق رحمت و ثواب خدا بودند جلوتر ذکرنمود و پس از آن اهل سواد را که مستحق عذاب بودند یادنمود سپس در پایان آیه از «فَفِي رَحْمَةِ اللهِ»

رحمت عظمیٰ را بیان فرمود و به این شکل با ذکر اهل رحمت در آغاز و نهایت و یادآوری از اهل سواد در وسط به سوی رحمت لامتناهی خویش اشاره‌نمود که آفرینش نوع انسان به این خاطر نبوده‌است که او مظهر عذاب باشد بلکه به این خاطر بوده که بتواند از رحمت خداوند به حد کافی استفاده‌ببرد.

فایدهٔ دوم: این‌که در ارتباط با اهل بیاض فرمود که آنان برای همیشه در رحمت خداوند قرار خواهند گرفت. حضرت ابن عبّاس رضی الله عنه فرموده‌است که: مراد از رحمت در اینجا جنّت است. در اینجا نیز با تعبیر جنّت به رحمت خاطرنشان ساخت که انسان هراندازه عابد و زاهد باشد او به وسیلهٔ عبادت و زهد خویش به جنت نمی‌رود بلکه فقط به رحمت خداوندی وارد جنت می‌شود زیرا عبادت نمودن او کمال ذاتیش نیست بلکه قدرت بر ادای عبادت عطیهٔ خداوندی است بنابراین دخول جنت لازمهٔ عبادت نیست بلکه آن فقط از رحمت الٰهی میسّر می‌گردد. (تفسیر کبیر)

فایدهٔسوم: این‌که خداوند متعال با آوردن جملهٔ «هُمْ فِيْهَا خٰلِدُوْنَ» بعد از «فَفِي رَحْمَةِ اللّٰهِ» خاطرنشان ساخت که قرار گرفتن مؤمنان در رحمت خداوند موقّت و عارضی نیست بلکه برای همیشه خواهدبود و این نعمت گاهی‌از آنها سلب‌و یاکاسته‌نخواهدشد در مقابل به اهل‌سیاهی چنین‌تصریحی نفرمود که آنان در این وضع برای همیشه خواهندماند.

انسان به سزای گناهان خود خواهد رسید.

در جملهٔ «فَذُوْقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُوْنَ» خاطرنشان کرد که عذاب امروزی از طرف ما نیست بلکه کسب خود شما است که در دنیا انجام داده‌اید زیرا در اصل نعمت جنّت و مصایب دوزخ صورت عوض شدهٔ اعمال ما هستند لذا جهت یادآوری بر این امر در آخر آیه فرمود: «وَ مَا اللّٰهُ يُرِيْدُ ظُلْمًا لِّلْعٰلَمِيْنَ» یعنی

خداوند هیچ‌گونه قصدی مبنی بر بندگان ندارد آنچه ثواب و عذاب است عین انصاف و مقتضای حکمت و رحمت است.

كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُوْنَ بِالْمَعْرُوْفِ وَ
شمابهترین امّتی هستیدکه برای مردم فرستاده شده‌اند در عالم، امر می‌کنید به کارهای نیک و

تَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ تُؤْمِنُوْنَ بِاللّٰهِ ۖ وَ لَوْ اٰمَنَ اَهْلُ الْكِتَابِ لَكَانَ
منع می‌کنید از کارهای بد و ایمان می‌آورید به خدا. اگر ایمان می‌آوردند اهل کتاب برای آنان

خَيْرًا لَّهُمْ ۖ مِنْهُمُ الْمُؤْمِنُوْنَ وَ اَكْثَرُهُمُ الْفٰسِقُوْنَ ﴿۱۱۰﴾
بهتربود بعضی از آنها مؤمن‌اند و بیشترشان نافرمان اند.

ربط آیات

در آیات گذشته راجع به ثابت قدم ماندن مسلمانان بر ایمان و اهتمام به امربه معروف و نهی از منکر هدایتی ذکرگردید در این آیه بیشتر تأکید برای این است که علّت اعلیٰ و افضل و خیرالامم قرارگرفتن امّت محمّدی (علیٰ صاحبها الصلوٰة والسلام) از آن جهت است که او دارای همین صفات است.

خلاصۀ تفسیر

شما (ای امّت محمّدیه از همۀ اهل مذاهب) **بهترین گروهی هستید که برای** (نفع و هدایت عموم) **مردم ظاهر کرده‌شدید** (و نفع رسانی که علت تمایز این امت بر امم دیگر است این است که) **شما** (به مقتضای شرع با اهتمام بیشتر) **کارهای نیک را نشان می‌دهید و از کارهای بد منع می‌کنید و** (خود شما هم) **به خدا ایمان می‌آورید** (یعنی بر ایمان استوار می‌مانید ایمان به خدا شامل همۀ آن عقاید و اعمالی‌است که از طرف خدا نازل گردیده‌است)**و اگر اهل کتاب** (که‌با شما مخالف هستند نیز مانند شما) **ایمان می‌آوردند برای آنها بهتر می‌بود** (زیرا آنها نیز در این بهترین گروه اهل حق داخل می‌شدند امّا مع

الاسف همهٔ آنها مسلمان نشدند بلکه) **بعضی از آنان مسلمان‌اند** (که‌به رسول خداﷺ ایمان آورده در اسلام داخل شده‌اند) **و بیشتر آنان کافراند.** (که‌به خاتم الانبیاءﷺ ایمان نیاورده و در بهترین گروه که امّت او باشد شامل نشده‌اند).

معارف و مسایل

خیرالامم بودن امّت محمّدی به چند وجوه

قرآن کریم صورتهایی از خیر الامم بودن امّت محمّدی را در چند آیه بیان فرموده‌است. مهمترین آیه در این‌باره، آیهٔ۱۴۳ از سورهٔ گذشته (بقره) است: «وَ كَذٰلِكَ جَعَلْنٰكُمْ أُمَّةً وَّسَطًا الأيه» تفسیر این آیه و بزرگترین وجه خیرالامم بودن امّت که اعتدال مزاج اوست. سپس تفصیل این اعتدال در همهٔ شعب زندگی او در صفحهٔ ۱، ج۲ از معارف القرآن گذشت و در این آیه وجه خیرالامم بودنش را نیز چنین بیان فرمود: که او جهت نفع‌رسانی به خلق الله آفریده‌شده‌است و بزرگترین نفع‌رسانیش این است که فکر و اندیشهٔ اصلاح روحانی و اخلاقی خلق الله فریضهٔ منصبی او است و تکمیل امر بالمعروف و نهی عن المنکر نسبت به امّتهای گذشته بیشتر به وسیلهٔ این امّت انجام گرفته‌است.

اگر چه فریضهٔ امر بالمعروف و نهی عن المنکر بر عهدهٔ امّتهای گذشته نیز واجب بود چنان‌که تفصیل آن در احادیث صحیح آمده‌است ولی بر بسیاری از امتهای گذشته حکم جهاد وجود نداشت لذا آنها می‌توانستند این وظیفه را با دل و زبان انجام دهند. و در امّت محمّدی درجهٔ سوم آن که به نیروی دست انجام می‌گیرد نیز وجود دارد و اجرای قوانین به وسیلهٔ دولت شعبه‌ای از جهاد است و بدین ترتیب همهٔ شعب امر بالمعروف و نهی عن المنکر در این امّت وجود دارند. علاوه بر این در امّتهای گذشته همان‌طوری که شعایر دیگر دین در اثر غفلت عموم محوگردیده‌بود، فریضهٔ امر بالمعروف نیز به طور کلی از بین رفته‌بود، ولی نسبت

به امّت محمّدی آن‌حضرتﷺ پیشگویی نموده‌است: که گروهی از آنان تا قیامت پایدار می‌ماند که فریضهٔ امر به معروف و نهی از منکر را استوار نگه‌می‌دارند.

وصف ممتاز دیگر این امّت «تُؤمِنُوْنَ بِاللّٰهِ» بیان گردیده‌است. در اینجا این سؤال مطرح می‌گردد که ایمان بالله وجه مشترک تمام انبیاء سابقینعلیهم‌السلام و امم آنها بوده‌است لذا بنابر چه چیزی این امر امتیاز این امت قرار داده‌شد؟ جوابش روشن است که اصل ایمان بین همهٔ انبیاءعلیهم‌السلام امر مشترکی است ولی درجات کمال آن متفاوت‌اند لذا درجه‌ای که امّت محمّدی به آن نایل شده‌است در قبال امّتهای گذشته دارای امتیاز ویژه‌ای است.

و مراد از بعضی مسلمانان اهل کتاب که در آخر آیه بیان فرمود، کسانی هستند که به رسول خداﷺ ایمان آورده‌بودند مانند حضرت عبدالله ابن سلام و غیرهرضی‌الله‌عنه.

لَنْ يَضُرُّوْكُمْ اِلَّآ اَذًىؕ وَ اِنْ يُقَاتِلُوْكُمْ يُوَلُّوْكُمُ الْاَدْبَارَ۫ ثُمَّ
هرگززیان‌نمی‌رسانندبه شما مگرایذای زبانی و اگرباشماجنگ کنند پشت برمی‌گردانند باز

لَا يُنْصَرُوْنَ ﴿۱۱۱﴾
نصرت داده نمی‌شوند.

ربط آیات

در آیات گذشته دشمنی و تدبیر ایذارسانی اهل کتاب برای مسلمانان ذکرگردید و در این آیه ضرر رسانی دنیوی آنان به مسلمانان یادآوری شده‌است.

خلاصهٔ تفسیر

آنها (یعنی اهل کتاب) به شما هیچ ضرری نمی‌توانند برسانند مگر اذیّت

کوچکی (که‌به زبان، بد و بیراه گفتن و دل‌خوش کردن باشد) **و اگر آنها** (از این بیشتر همّت کنند و) **با شما مقاتله نمایند، به سوی شما پشت گردانیده فرار می‌کنند. باز** (بالاتر از این، این خواهد شد که) **از هیچ طرفی به آنان کمک نخواهد شد.**

معارف و مسایل

این پیشگویی قرآن چنان تکمیل گردید که اهل کتاب در عهد رسالت در هیچ معرکه‌ای علیه صحابه‌رضی‌الله‌عنهم که به قرینهٔ مقام مخاطب ویژهٔ این مضمون‌اند تسلّط نیافتند. مخصوصاً یهود که به‌طور ویژه از آنها یادآوری شده‌است که از آن جمله تدابیر یک گروه از آنها جهت تفرقه‌اندازی بین صحابه‌کرام‌رضی‌الله‌عنهم هم هست نتیجه این شد که آنها ذلیل و خوار شدند، بر بعضی جزیه مقرّرگردید و بعضی کشته شدند و بسیاری نیز تبعید گردیدند. آیهٔ آینده هم تکمله‌ای از همین مطلب می‌باشد.

ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ اَيْنَ مَا ثُقِفُوْٓا اِلَّا بِحَبْلٍ مِّنَ اللّٰهِ وَ حَبْلٍ مِّنَ
زده شده بر آنها خواری هر کجا یافته شوند مگر بدست آویزی از خدا و دست آویزی از

النَّاسِ وَ بَآءُوْ بِغَضَبٍ مِّنَ اللّٰهِ وَ ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الْمَسْكَنَةُ ؕ ذٰلِكَ
مردم وکسب نمودند خشم خدا را و لازم گردانیده شد بر آنها نیازمندی. این

بِاَنَّهُمْ كَانُوْا يَكْفُرُوْنَ بِاٰيٰتِ اللّٰهِ وَ يَقْتُلُوْنَ الْاَنْبِيَآءَ بِغَيْرِ حَقٍّ ؕ ذٰلِكَ
از آنجا است که آنها انکار می‌کردند آیات خدا را و قتل می‌کردند انبیاء را بنا حق این

بِمَا عَصَوْا وَّ كَانُوْا يَعْتَدُوْنَ ﴿۱۱۲﴾
ازآنجااست‌که‌نافرمانی‌کردندوازحدتجاوزمی‌نمودند.

خلاصهٔ تفسیر

مهر ذلت زده شد بر آنها هر کجا که یافت شوند مگر این‌که (با دو وسیله آنها

می‌توانند از این ذلّت نجات یابند) **به وسیله‌ای که از سوی خدا باشد و یا چنان وسیله‌ای که از سوی مردم باشد** (وسیله‌ای که از جانب الله است این است که اهل کتاب غیر مسلمان به روش خود طوری در عبادت خدا مشغول و مصروف باشند که با مسلمانان به جنگ و قتال نپردازند پس آنها در جهاد کشته نخواهند شد اگرچه عبادت کافرانهٔ آنها در آخرت منافعی برای‌شان بدنیال نخواهد داشت و نیز در لفظ «**بِحَبْلٍ مِّنَ اللّٰهِ**» این هم آمده است که آن اهل کتاب طفل‌نابالغ و یا زن باشد که موافق به قانون شرع کشتن آنها نیز در جهاد مجاز نیست. و مراد از «**حَبْلٍ مِّنَ النَّاسِ**» معاهده و صلح است که با مسلمانان انجام گیردزیرا هر کسی که موافق به شرع با او معاهده و صلحی برگزار گردید او مامون است و کشتنش‌جایز نیست. و اینها) **مستحق غضب الهی قرار گرفتند و بر آنها پستی لازم گردانیده‌شد** (که‌در طبایع آنها اولوالعزمی نماند و نیز پستی و ذلّت شامل ادای جزیه و خراج به مسلمانان است و این ذلّت و غضب) **از آنجا است که آنها احکام الهی را انکار می‌کردند و انبیاء** (علیهم‌السلام) **را** (به گونه‌ای)**قتل می‌کردند** (که‌آن قتل نزد خود آنها هم)**به ناحق** (بود) **و این ذلّت و غضب به این خاطر هم بود که آنها اطاعت نکردند و از دایرهٔ اطاعت بیرون می‌رفتند.**

معارف و مسایل

مقصود از ذلّت و غضب بر یهود و شبههٔ حکومت فعلی اسرائیل و جواب آن

این بحث در آیهٔ ۶۱ سورهٔ بقره با تفصیل گذشت و در آن هیچ استثنایی وجود نداشت و تحقیق استثنا «اِلَّا بِحَبْلٍ مِّنَ اللّٰهِ وَ حَبْلٍ مِّنَ النَّاسِ» آیه ۱۱۲ سوره آل عمران نیز در آنجا آمد بدان جا مراجعه شود همین اندازه در اینجا قابل یاد آوری است که معنی آیه طبق تفسیر کشاف که استثنا را متصل قرار داده‌است، چنین است که ذلّت و خواری بر یهود دائمی است امّا در دو صورت آنها می‌توانند خود را از آن نجات دهند؛ یکی عهد خداوند که زن و طفل نابالغ به دستور خداوند از قتل در

امان هستند، دوم به «حَبْلٍ مِنَ النَّاسِ» که با معاهدهٔ صلح با مردم ذلّت و خواری آنها ظاهر نگردد.

در اینجا الفاظ قرآن «اِلَّابِحَبْلٍ مِنَ النَّاسِ» شامل کافر و مؤمن هر دو است که با مسلمانان صلح برقرار نموده مطمئن و آسوده خاطر باشند و با ابرقدرت‌های غیر مسلم معاهده‌ای برگزار نموده زیر سایهٔ آنها محفوظ بمانند چنان‌که صورت فعلی حکومت اسرائیل است که بر هیچ صاحب بصیرتی مخفی نیست که در حقیقت حکومت اسرائیل بیش از یک پایگاه مشترک اروپایی نیست و آنچه نیروی او به نظر می‌رسد همه مبتنی بر قدرت دیگران است اگر امروز آمریکا، بریتانیا، روسیه و غیره دست حمایت از اسرائیل بردارند او هرگز نخواهد توانست سر پای خود بایستد. والله اعلم.

لَيْسُوْا سَوَآءً ؕ مِنْ اَهْلِ الْكِتٰبِ اُمَّةٌ قَآئِمَةٌ يَّتْلُوْنَ اٰيٰتِ اللهِ اٰنَآءَ الَّيْلِ وَ
آنان همه برابر نیستند از اهل کتاب گروهی است بر راه راست می‌خوانند آیات خدا را در اوقات شب

هُمْ يَسْجُدُوْنَ ﴿۱۱۳﴾ يُؤْمِنُوْنَ بِاللهِ وَالْيَوْمِ الْاٰخِرِ وَ يَاْمُرُوْنَ
و آنان سجده می‌کنند. ایمان می‌آورند به خدا و به روز قیامت و امر می‌کنند

بِالْمَعْرُوْفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يُسَارِعُوْنَ فِى الْخَيْرٰتِ ؕ وَ
به کار پسندیده و باز می‌دارند از کارهای بد و می‌شتابند در کارهای نیک و

اُولٰٓئِكَ مِنَ الصّٰلِحِيْنَ ﴿۱۱۴﴾ وَمَا يَفْعَلُوْا مِنْ خَيْرٍ فَلَنْ يُّكْفَرُوْهُ ؕ وَاللهُ
آن گروه سعادتمندان اند. و آنچه می‌کنند از خیر هرگز ناسپاسی نمی‌شود و خدا

عَلِيْمٌ ۢ بِالْمُتَّقِيْنَ ﴿۱۱۵﴾ اِنَّ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا لَنْ تُغْنِىَ عَنْهُمْ اَمْوَالُهُمْ وَ
داناست به پرهیزگاران. آنان که کافراند هرگز بی‌نیازشان نکند اموال‌شان و

لَآ اَوْلَادُهُمْ مِّنَ اللهِ شَيْئًا ؕ وَ اُولٰٓئِكَ اَصْحٰبُ النَّارِ ۚ هُمْ فِيْهَا
نه فرزندان‌شان در جلوی خدا چیزی و ایشان اهل آتش دوزخ‌اند و آنان در آن

خٰلِدُوْنَ﴿۱۱۶﴾ مَثَلُ مَا يُنْفِقُوْنَ فِیْ هٰذِهِ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا كَمَثَلِ رِيْحٍ
همیشه می‌مانند. مثال آنچه خرج می‌کنند در این زندگی جهان مانند بادی است که باشد

فِيْهَا صِرٌّ اَصَابَتْ حَرْثَ قَوْمٍ ظَلَمُوْٓا اَنْفُسَهُمْ فَاَهْلَكَتْهُ ؕ
درآن سردی سخت رسیده به کشتزار قومی که ستم کردند بر خویش پس نابود ساخت آن را

وَ مَا ظَلَمَهُمُ اللّٰهُ وَلٰكِنْ كَانُوْٓا اَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُوْنَ﴿۱۱۷﴾
و ستم نکرد بر آنها خدا ولی بر خویشتن ستم می‌کنند.

ربط آیات

قبلاً در رابطه با اهل کتاب بیان شد که بعضی از آنها مسلمان‌اند و بیشترشان کافراند اکنون تفصیل آن در این آیات بیان می‌گردد.

خلاصهٔ تفسیر

آنها (اهل کتاب) **همه برابر نیستند** (بلکه) **گروهی از اهل کتاب آن هم هست که** (بر دین حق) **پایداراند** (و) **آیات خداوندی** (قرآن) **را در اوقات شب می‌خوانند و آنان نماز هم می‌خوانند** (و) **به خدا و روز قیامت** (کاملاً) **ایمان دارند و** (به دیگران) **کار نیک نشان می‌دهند. و از کارهای بد جلوگیری می‌نمایند و در کارهای نیک می‌شتابند و ایشان** (نزد خدا) **در جمع مردمان شایسته** (داخل) **اند و ایشان از** (ثواب) **آنچه کار نیک بکنند محروم نمی‌گردند و الله تعالی اهل تقوا را کاملاً می‌شناسد** (و چون ایشان اهل تقوا هستند و طبق وعده، مستحق پاداش قرار خواهند گرفت) **هرآینه کسانی که کافر شدند هرگز به دردشان نخواهد خورد مال‌شان و نه فرزندان‌شان در برابر** (عذاب) **خداوند** (بقدر) **ذرّه‌ای و ایشان اهل دوزخ‌اند** (و) **در آن برای همیشه می‌مانند** (که هیچ‌وقت نجات نخواهند یافت) **مثال آنچه آنان** (کفّار) **در این زندگی دنیا خرج می‌کنند** (در بربادی و ضایع شدن) **مانند بادی است که در آن سردی شدیدی**

باشد (و) **بوزد به مزرعهٔ کسانی که** (از بد دینی) **بر خود ضرر رسانده‌اند؛ پس آن** (باد) **همان** (مزرعه) **را از بین ببرد.** (همچنین انفاق آنان در آخرت ضایع است) **و** (در این تضییع) **الله تعالیٰ** (کوچکترین) **ظلمی بر آنان ننموده‌است ولی خودشان** (به وجه ارتکاب کفر که مانع قبولیت است) **بر خود دارند ضرر می‌رسانند** (اگرآنان مبتلا به کفر نمی‌شدند نفقات‌شان ضایع نمی‌شد.)

يٰٓاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا لَا تَتَّخِذُوْابِطَانَةً مِّنْ دُوْنِكُمْ لَا يَأْلُوْنَكُمْ خَبَالًاؕ
ای ایمانداران مگیرید کسی را دوست پنهانی غیر از خودیها آنان کوتاهی نمی‌کنند در خرابی شما

وَدُّوْا مَا عَنِتُّمْۚ قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَآءُ مِنْ اَفْوَاهِهِمْۖۚ وَ مَا تُخْفِيْ
دوست می‌دارند رنج شما را، ظاهر می‌گردد دشمنی از زبان آنها و آنچه پنهان است

صُدُوْرُهُمْ اَكْبَرُؕ قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْاٰيٰتِ اِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُوْنَ ﴿۱۱۸﴾ هٰٓاَنْتُمْ
در دلهای‌شان بیشتراست ما نشان دادیم به‌شما نشان‌ها را اگر شما عقل دارید. آگاه شوید

اُولَآءِ تُحِبُّوْنَهُمْ وَ لَا يُحِبُّوْنَكُمْ وَ تُؤْمِنُوْنَ بِالْكِتٰبِ كُلِّهٖۚ وَ
شما دوست آنها هستید و آنان دوست شما نیستند و شما ایمان دارید همهٔ کتابها را و **اِذَا**

لَقُوْكُمْ قَالُوْٓا اٰمَنَّاۖۚ وَ اِذَا خَلَوْا عَضُّوْا عَلَيْكُمُ
وقتی که باشما ملاقات می‌کنند می‌گویند ما مسلمان هستیم و هنگامی که تنها می‌شوند می‌گزند

الْاَنَامِلَ مِنَ الْغَيْظِؕ قُلْ مُوْتُوْا بِغَيْظِكُمْؕ اِنَّ اللّٰهَ عَلِيْمٌۢ بِذَاتِ
بر شما انگشتها را از خشم بگو بمیرید در خشم خود خداوند کاملاً دانا است به راز

الصُّدُوْرِ ﴿۱۱۹﴾ اِنْ تَمْسَسْكُمْ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ وَ اِنْ تُصِبْكُمْ سَيِّئَةٌ
دلها. اگر برسد به شما خوبی بد شان می‌آید و اگر برسد به شما خرابی

يَّفْرَحُوْا بِهَاؕ وَ اِنْ تَصْبِرُوْا وَ تَتَّقُوْا لَا يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًاؕ اِنَّ اللّٰهَ
خوش می‌شوند از آن و اگر صبر کنید و پرهیز نمائید نمی‌رسد از فریب آنها بشما ضرری هرآنچه

بِمَا يَعْمَلُوْنَ مُحِيْطٌ ﴿۱۲۰﴾

آنها می‌کنند در احاطه خدا است.

خلاصهٔ تفسیر

ای ایمانداران! علاوه بر (مردمان) **خودی هیچ یکی را** (از اهل مذاهب در برخورد دوستانه) **راز دار قرار ندهید** (زیرا که) **آنان در فساد کردن با شما کوچکترین کوتاهی روا نمی‌دارند** (و در دل هم) **ضرر** (دینی و دنیوی) **شما را آرزو دارند** (و دلهای شان از بغض شما بقدری پر است که) **فی‌الواقع** (آن) **بغض** (بسا اوقات) **از دهان‌شان** (بی‌اختیار در گفتار) **ظاهر می‌شود و آنچه در دلهایشان است بسیار زیاد است** (چنانکه) **ما علامات** (و قرائن عداوت آنها را) **در جلوی شما ظاهر کردیم اگر شما عقل دارید** (پس این علائم یقینی ملاحظه بفرمائید) **آری** (بفهمید) **شما طوری هستید که با آنها** (رابطه) **دوستی دارید و آنان با شما اصلاً دوستی ندارند** (نه در دل و نه در برخورد) **در حالیکه شما بر همه کتابها** (ی آسمانی) **ایمان دارید** (که در بین آنها کتابهای آنها هم شامل است و آنان بر کتاب شما یعنی قرآن ایمان ندارند امّا آنان باوجود اینکه شما به کتابهای آنان ایمان دارید با شما محبت ندارند و شما باوجود عدم ایمان آنها با آنها محبت دارید) **و** (شما بر ادعای ظاهری ایمان آنها در اشتباه نیفتید که آنها هم بر کتاب ما ایمان دارند زیرا) **وقتی که آنها با شما ملاقات می‌کنند** (فقط برای نشان دادن شما بصورت منافقانه) **می‌گویند که ما ایمان آورده‌ایم و هرگاه** (از شما) **جدا می‌شوند بر شما انگشتان خود را از خشم** (و غضب) **می‌گزند** (این کنایه از شدّت غضب است) **شما** (به آنها) **بگویید که بمیرید در خشم خود** (یعنی اگر شما از شدت خشم بمیرید باز هم آرزویتان برآورده نخواهد شد) **هر آینه خداوند متعال کاملاً می‌داند راز دلها را** (بنابر این، آنچه رنج و غبار و عداوتی که نسبت به شما در دلهایشان وجود داشت همه آنها را نشان داد و حال‌شان چنین است که) **اگر برای شما حالت خوبی پیش بیاید** (مثلاً باهم متّحد و متّفق شده بر دیگران تسلّط بیابید) **این برای آنان موجب رنج قرار می‌گیرد** (این

در اثر شدیدترین درجهٔ حسد پیش می‌آید) **و اگر بر شما حالت ناگواری عارض گردد از آن بسیار خوش خواهند شد** (که‌از این بابت شماتت آنان ثابت است پس وقتی که احوال‌شان چنین است پس بدانید که آنها هیچ‌وقت شایسته دوستی و سزاوار برخورد دوستانه نیستند بعد از شنیدن احوال آنان بعید نبود که این خیال به دلها خطور کند که اینها در ضرر رسانیدن به مسلمانان کوچکترین کوتاهی از خود نشان نخواهند داد لذا در آیهٔ بعد نسبت به تسلّی مسلمانان فرمود) **و اگر شما با استقلال و تقوا استوار بمانید تدبیر آنها کوچکترین ضرری به شما نخواهد رسانید** (لذا شما از این بابت هیچ‌گونه غصّه‌ای به‌دل راه ندهید. در این جهان با شکست روبرو خواهند شد و در آخرت سزاوار دوزخ خواهند گشت‌زیرا) **خدای تعالی بر اعمال‌شان احاطه** (علمی) **دارند** (هیچ عملی از آنان برای ما پوشیده نیست لذا هیچ حیله و تدبیری برای نجات‌شان در آنجا کارگر نخواهد شد)

معارف و مسایل

شأن نزول این آیه از این قرار است که یهودانی که در اطراف مدینه سکونت داشتند از قدیم الایّام با قبیله‌های اوس و خزرج رابطهٔ دوستانه داشتند. به‌طوری که آنها با افراد این قبایل روابط بسیار نزدیکی برقرار کرده‌بودند. هنگامی که دو قبیلهٔ اوس و خزرج به اسلام مشرّف شدند باز هم روابط دیرینه‌شان را با یهودیان حفظ کرده‌بودند و افراد شان با دوستان پیشین یهود خود با همان محبّت و خلوص برخورد می‌کردند. امّا بنابر عداوتی که یهودیان با حضرت خاتم‌الانبیاءﷺ و دین اسلام روا داشتند هرگز حاضر نبودند با چنان افرادی که دعوت اسلام را پذیرفته به اسلام مشرّف شده‌اند محبّت مخلصانه داشته باشند ولی آنان، در ظاهر رابطهٔ قدیمی را که با انصار داشتند همچنان برقرار نمودند؛ امّا قلباً با آنان دشمن شده‌بودند و با این دوستی ظاهری، سوء استفاده می‌کردند و همیشه در تلاش بودند که به نحوی در گروه مسلمین فتنه و فساد ایجاد نمایند و راز اجتماعی آنان

را دریافته، به دشمنان برسانند. خداوند در اینجا مسلمانان را راهنمایی فرمود تا از این روش منافقانهٔ آنها برحذر باشند و ضابطه‌ای بسیار مهم را بیان فرمودکه: «يَا اَيُّهَاالَّذِيْنَ اٰمَنُوْا لَاتَتَّخِذُوْا بِطَانَةً مِنْ دُوْنِكُمْ» یعنی ای اهل ایمان! به غیر از خود (یعنی مسلمانان) کسی دیگر را رازدار و دوست صمیمی قرار ندهید؛ «بطانة» به معنی، ولی، دوست و راز دار آمده‌است و نیز به قسمت داخل لباس «آستر» که به جسم می‌چسبد «بطانة» گفته می‌شود و آن از «بطن» مشتق‌است و استعمال بطن در هرچیز در مقابل «ظهر» می‌آید. قسمت ظاهری را «ظهر» و قسمت اندرونی را «بطن» می‌گویند. قسمت بالایی لباس را «ظهاره» وقسمت اندرونی آن را که با جسم متّصل می‌باشد، مانند آستر «بطانه» می‌گویند. چنان‌که ما،در زبان خود می‌گوییم که این برای او لحاف و ملافه است؛ یعنی بی نهایت محبوب و مورد پسند اوست. همچنین لفظ «بطانة الثّوب» یا آستر جامه و استعارهٔ آن برای ولی، معنای دوست و رازدار ومعتمد که در لفظ «بطانة» نهفته به‌کار رفته‌است. در کتاب مشهور و معروف لغت عرب «لسان العرب» معنی «بطانة» را چنین بیان کرده‌است: «بطانة الرجل صاحب سرّه و داخلة امره الذی یشاوره فی احواله» یعنی، «بطانة الرجل» به کسی گفته می‌شود که ولی، رازدار و دوست شخصی باشد که در امور زندگی با او وجه اشتراکی داشته باشد و او در معاملات خویش اورا مشاور خود قرار دهد.

امام راغب اصفهانی در «مفردات القرآن» و علامه قرطبی در تفسیر خود نیز همین معنی را بیان نموده‌اند. حاصل آن این‌که «بطانة» به کسی گفته می‌شود که رازدار، دوست و ولی فهمیده شود که بتوان در امور زندگی به او اعتماد نمود و با او مشورت کرد.

پس در این آیه، به مسلمانان دستور داده شد که به جز از هم مذهب خویش، کسی دیگر را نباید چنان معتمد و مشاور قرار دهند که راز خویش ومذهب

وحکومت را با او درمیان بگذارند.

اسلام از آنجایی که در سایۀ رحمت وسیع خود نسبت به همدردی، خیرخواهی، مروّت و احسان، هدایاتی صادر فرمود؛ نه این‌که تنها بر راهنمایی زبانی اکتفا نمود، بلکه رسول اکرمﷺ در تمام امور به آن، جامۀ عمل پوشاند. نیز در آنجا حسب مقتضای حکمت به مسلمانان امر فرمود تا از تشکّل‌های خویش و شعایر ویژۀ آنها حفظ و نگهداری نمایند و روابط و تعلّقات خویش با منکران قوانین اسلام و باغیان را بیش از محدودۀ خاصی قرار ندهند؛ زیرا ضرر آن نسبت به افراد وجامعه هویداست و این چنان سازمان دهی صریح، مناسب، معقول و ضروری است که به وسیلۀ آن می‌توان افراد و جامعه هردو را نگهداری نمود.

رسول خداﷺ در تعالیم خویش راجع به حفاظت و نگهداری غیر مسلمانانی که در مملکت اسلامی سکونت دارند یا با مسلمانان عهد و پیمان منعقد کرده‌اند دستور أکید صادر فرموده و آن را جزو قوانین اسلامی قرار داده‌است چنانکه می‌فرماید:

«من أذیٰ ذِمّیّاً فانا خصمه ومن کنت خصمه خصمته یوم القیامة» یعنی: کسی که به ذمّی اذیت و آزار برساند طرف حساب او من می‌باشم و کسی که من طرف حسابش باشم بر او در روز قیامت غالب خواهم آمد. (عن ابن مسعود)

ودر حدیثی دیگر فرموده‌است: «منعنی ربی ان اظلم معاهدا و لا غیره» (عن علی) یعنی، پروردگارم مرا منع فرموده‌است از این‌که به ذمّی ظلمی روا دارم. و در جدیث دیگری فرموده است: الا من ظلم معاهدا او انتقصه او کلفه فوق طاقته او اخذ منه شیئاً بغیر طیب نفس منه فانا حجیجه یوم القیامة». آگاه باش! کسی که بر معاهدی ظلمی روا بدارد و یا در حقّ او کم و کاستی نماید و یا بیشتر از توان او باری را به دوش او قرار دهد، و یا از او چیزی بدون رضایتش بردارد، پس من در روز قیامت طرف حساب او قرار می‌گیرم.

ولی با تمام این مراعات به خاطر حفظ ملّت و جامعهٔ خویش مسلمانان را راهنمایی فرمود که مبادا دشمنان اسلام و مسلمین را دوست صمیمی و راز دار و معتمد قرار دهند.

ابن ابی حاتم نقل نموده‌است که کسی در خدمت فاروق اعظم رضی الله عنه عرض نمود که در اینجا پسری هست که سواد خوبی دارد؛ مناسب است شما او را کاتب خویش قرار دهید. فاروق اعظم رضی الله عنه فرمود: «قد اتـخذت اذاً بـطانة مـن دون المؤمنین». (در این صورت دوستی جز مؤمنان را برای خود گرفته‌ام).

امام قرطبی که مفسر و عالم مشهور قرن پنجم‌است، با تحسّر زیاد و احساس در تخلف از این تعلیم و نتایج بد آن را که بین مسلمانان پدید آمده‌است، چـنین بیان می‌فرماید:

«وقد انقلبت الاحوال فی هذه الازمان باتخاذ اهل الکتاب کتبة و امناء و تسودوا بذلک عنه جهلة الاغنیاء من الولاة و الامراء» یعنی در زمـان حـاضر اوضاع چنان دگرگون شده‌است که یهود و نصارا را رازدار و امین قرار می‌دهند و بدین وسیله آنها بر اغنیا و امرای جاهل تسلّط پیدا کرده‌اند.

امروز هم وضعیت به گونه‌ای شده‌است که اگر کسی دارای این طرز تفکّر نباشد، مورد مشاوره و اعتماد قرار نمی‌گیرد، به عنوان مثال، در جـامعهٔ شـوروی سابق اگر کسی معتقد به اندیشهٔ کمونیزم نبود به وی مسؤولیّت اداری داده نمی‌شد و همچنین رازدار و مشاور به حساب نمی‌آمد و اگر بـه تـاریخ انـحطاط و زوال ممالک اسلامی نظری بیفکنیم خواهیم دید که عامل اصلی انحطاط و سقوط آنها این بوده که مسلمانان غیر مسلمین را رازدار و امین قرار داده‌اند. در زوال سلطنت عثمانی این امر نقش به سزایی داشت. در آیهٔ فوق علّت این حکـم چـنین بـیان گردید که: «لَايَأْلُونَكُمْ خَبَالاً» یعنی آنها در مبتلا گردانیدن شما به وبال و فسـاد، کوچکترین فرصتی را از دست نخواهند داد و آرزو دارند که شما به درد و غـم

مبتلا گردید؛ حتّی بعضی از آنها این را به زبان، آشکار می‌نمایند و بعضی دیگر آن را در دل پنهان می‌دارند که این از آن هم بدتر است و ما برای شما نشانیها را روشن بیان کردیم که اگر شما اهل خرد و عقل هستید هدف، آگاه ساختن مسلمانان است. که نباید جز از برادران اسلامی خویش کسانی دیگر را رازدار و مشاور خویش قرار دهند؛ زیرا هیچ گروهی از یهود و نصاری و منافقین و مشرکین نمی‌توانند دلسوز و خیرخواه حقیقی شما قرارگیرند؛ بلکه اینها همیشه در صدد هستند که شما را احمق قرارداده، در نقصان بیندازند و از نظر دین و دنیا به شما ضرر وارد سازند و آنها می‌خواهند شما در مشقّت قرارگیرید و به نحوی ضرر دینی و یا دنیوی به شما برسد و عداوت و تصمیم ضرر رسانی که در دل نسبت به شما دارند، خیلی بیشتر از این‌است. ولی بسا اوقات از عداوت غیظ و غضب تحت تأثیر قرار گرفته علناً هم، چنان سخنانی را ابراز می‌دارند که دلیل بر عداوت عمیق آنهاست و در اثر عداوت و دشمنی و حسد، نمی‌توانند زبانهای خود را کنترل نمایند. پس این عاقلانه نیست که چنین دشمنانی را رازدار قرار دهند. بدین ترتیب خداوند متعال چگونگی تشخیص دوست را از دشمن و همچنین نحوهٔ دوست یابی را دقیقاً تعلیم داد و انجام این دستورالعمل را منوط به عقل دانست چنانکه فرمود: «وَدُّوا مَاعَنِتُّمْ» این جمله بیانگر کامل ذهنیّت کافرانه است و در آن تعلیم عمیقی نسبت به این امر آمد که غیر مسلمان هیچ‌وقت نمی‌تواند دوست حقیقی و خیرخواه مسلمانان باشد.

سپس فرمود: «هَٰأَنْتُمْ أُولَاءِ تُحِبُّونَهُمْ» یعنی شما چنان هستید که با آنها دوستی برقرارمی‌نمایید؛ در صورتی که آنها با شما کوچکترین محبّتی نشان نمی‌دهند و شما همهٔ کتابهارا قبول دارید و هرگاه آنان با شما برخورد نمایند، می‌گویند ما مسلمان هستیم؛ و چون در تنهایی قرارگیرند، انگشتهای خود را از روی حسد علیه شما می‌گزند. پس به آنها بگوکه: در خشم خود بمیرید؛ یقیناً

خداوند از درون دلها کاملاً آگاه است. یعنی این چه سخن بی جایی است که شما دم از دوستی آنها می‌زنید! در حالی‌که آنها دوست شما نیستند، بـلکه دشـمنانی هستند که به فکر ریشه‌کن کردن شما می‌باشند و نکتهٔ شگفت‌آور این که، شما تمام کتابهای آسمانی را قبول دارید اگرچه آن کتاب از قوم دیگری باشد و در زمانی بر پیامبری نازل شده باشد؛ امّا بر عکس آنان کتاب و پیامبر شما را قبول ندارند؛ بلکه ایمان آنها در حق کتاب خودشان هم صحیح نیست. بنابراین می‌بایستی با شما تا حدّی محبّت می‌ورزیدند و شما از آنها متنفّر و بیزار می‌شدید امّا معامله برعکس دارد انجام می‌گیرد. جهت توضیح بیشتر ذهنیت کافرانهٔ آنها فرمود: «اِنْ تَمْسَسْكُمْ حَسَنَةٌ» یعنی حالات شان چنان است که اگر وضع خوبی برای شما پیش بیاید، این، موجب ناراحتی آنها می‌شود و اگر وضع نامناسبی اتّفاق افتد، شاد می‌شوند.

سپس برای محفوظ ماندن از نتایج ناگوار کید و مکر و مخالفت و عناد شدید مخالفان، نسخه‌ای آسان و سهل الاصول چنین بیان فرمود: «وَاِنْ تَصْبِرُوْا وَ تَتَّقُوْا لَايَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئاًؕ اِنَّ اللّٰهَ بِمَايَعْمَلُوْنَ مُحِيْطٌؕ» اگر شما صبر و تـقوی را پیش گیرید حیله ها و مکرهایشان کوچکترین ضرری بر شما وارد نخواهدکرد.

راز فتح و پیروزی و آسانی تمام مشکلات در دو صفت «صبر» و «تقوی» پنهان است.

قرآن کریم به خاطر مصون و محفوظ مـاندن مسـلمانان از هـر مـصیبت و پریشانی، تنها در این آیه، صبر و تقوا را علاج واحد بیان نکرد بلکه در آیات دیگر نیز آن را به عنوان مؤثّرترین معالجه بیان نمود. در رکوع بعدی آمده‌است: «بَلٰىٓ اِنْ تَصْبِرُوْا وَتَتَّقُوْا وَيَأْتُوْكُمْ مِنْ فَوْرِهِمْ هٰذَا يُمْدِدْكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِاٰلٰفٍ مِنَ الْمَلٰٓئِكَةِ مُسَوِّمِيْنَ» در اینجا وعدهٔ کمک و امداد غیبی را بر دو شرط صبر و تقوا متوقف

فرمود. در سورهٔ یوسف فرموده‌است: «اِنَّهُ مَنْ یَّتَّقِ وَ یَصْبِرْ» [۱۲] که در اینجا نیز فلاح و پیروزی را به صبر و تقویٰ وابسته نموده‌است و در پایان همین سوره صبر را با این الفاظ تلقین فرمودکه: «یٰاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا اصْبِرُوْا وَ صَابِرُوْا وَ رَابِطُوْا وَاتَّقُوا اللّٰهَ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُوْنَ» [۱۳] در اینجا نیز فلاح و پیروزی به صبر وابسته گردید.

در عنوانِ مختصرِ صبر و تقوا، ضابطه‌ای پیروزمند و جامع که در بردارندهٔ راه و رسم انفرادی و اجتماعی همهٔ شعب زندگی است، بیان گردید.

حضرت خاتم الانبیاﷺ فرموده‌است:

عن ابی ذرؓ قال: قال رسول اللّٰهﷺ: انی لاعلم آیة لو اخذ الناس بها لکفتهم «وَمَنْ یَّتَّقِ اللّٰهَ یَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً» [۱۴] الآیة (رواه احمد)

رسول خداﷺ فرمود: من آیه‌ای را می‌دانم که اگر مردم به آن عمل می‌کردند در دین و دنیا برای آنها کافی بود و آن آیه این است: «وَمَنْ یَّتَّقِ اللّٰهَ یَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً» یعنی هرکس از خدا بترسد خداوند برای او راهی باز می‌کند.

وَ اِذْ غَدَوْتَ مِنْ اَهْلِكَ تُبَوِّئُ الْمُؤْمِنِیْنَ مَقَاعِدَ لِلْقِتَالِ ط

ووقتی‌که‌صبح‌بیرون‌آمدی‌ازخانهٔ‌خویش می‌نشاندی مؤمنان را در سنگرها برای جنگ

وَاللّٰهُ سَمِیْعٌ عَلِیْمٌ ﴿۱۲۱﴾ اِذْهَمَّتْ طَّائِفَتَانِ مِنْکُمْ اَنْ تَفْشَلَا لا وَ

وخداوند کاملاً‌شنوای داناست. وقتی‌اراده‌نمودند دوگروه از شماکه بزدلی نمایند وخداوند

اللّٰهُ وَلِیُّهُمَا ط وَ عَلَى اللّٰهِ فَلْیَتَوَکَّلِ الْمُؤْمِنُوْنَ ﴿۱۲۲﴾ وَلَقَدْ نَصَرَکُمُ

مددکارشان بود و برخدا باید اعتماد کنند مسلمانان. وکمک کرده‌است به شما

اللّٰهُ بِبَدْرٍ وَّ اَنْتُمْ اَذِلَّةٌ ج فَاتَّقُوا اللّٰهَ لَعَلَّکُمْ تَشْکُرُوْنَ ﴿۱۲۳﴾

۱۲-آیه ۹۰ سوره یوسف.

۱۳-آیه ۲۰۰ سوره آل عمران.

۱۴-آیه ۲ سوره طلاق.

خـدا در جنگ بـــدر و شما ضعیف بودید، پس بترسیـد از خـدا تا احسـان بپذیریـد.

ربط آیات

در آیات گذشته چنین بیان گردید که اگر مسلمانان بر صبر و تقوا پـای‌بند باشند هیچ نیرویی نمی‌تواند به آنها ضرری برساند و این‌که در غزوهٔ احد شکست عارضی و مشقتی به آنها رسید، بنا بر کوتاهی‌ای بود که از بعضی حضرات در این دو وصف پدید آمده‌بود. در آیات فوق، همان غزوهٔ احد و فتح غزوهٔ بـدر بـیان گردید.

خلاصهٔ تفسیر

و(آن زمان قابل یاد آوری است که) **وقتی تو، به هنگام صبح** (قبل از تاریخ قتال) **ازخانهٔ خویش** (به این خاطر) **بیرون آمدی** (تا) **مسلمانان را برای جنگ** (با کـفّار) **در جاهای** (مناسب جهت آمادگی) **مستقر می‌کردی** (سپس موافق به آن برنامه همهٔ آنها را در همان جاها نشاندی) **و خداوند همه** (سخنان آن زمان) **را می‌شنید** (و) **همه** (اوضاع آن زمان) **را می‌دانست** (و با این داستانی چنین اتفاق افتاد که) **از شما** (مسلمانان) **دو گروه** (به نام بنوسلمه و بنوحارثه) **در دل خود خواستند بزدلی نشان دهند** (و مانند عبدالله بن ابی منافق خانه نشین باشند) **و خداوند مددگار آن دو گروه بود.** (لذا کجا می‌گذاشت آنان بزدل گردند. چنانکه خداوند آنهارا از عمل بر این اراده بازداشت) **و** (ما در آینده برای اینها و تمام دیگران توصیه و نصیحت می‌کنیم که چون شما مسلمان هستید) **پس بـاید مسلمانان بر خدا اعتماد داشته باشند** (و نباید چنین ضعفی را از خود نشان دهند) **واین امر محقق است که خداوند به شما در** (غزوهٔ) **بدر کمک کرد در صورتی که شما سروسامانی نداشتید** (زیرا عِدهٔ شما در برابر با کفّار کم بود که آنها هزار نـفر بـودند در حالیکه مسلمانان سیصد و سیزده نفر بودند و تجهیزات سلاحی هم کم داشتند) **پس** (چون

این پیروزی به برکت تقوا بود که آن شامل صبر و پایمردی است، بر شما لازم است که در آینده نیز) **از خدا بترسید** (که‌همین است تقوا) **تا شما** (در قبال این نعمت پیروزی و نصرت الهی) **سپاسگزار باشید** (زیرا سپاسگزاری تنها مختص به زبان نیست بلکه سپاسگزاری کامل این است که زبان و قلب هردو مشغول باشند و طاعت هم با پای‌بندی انجام گیرد بویژه وقتی که این طاعت در این نعمت دخیل باشد)

معارف و مسایل

سرانجام غزوهٔ احد: قبل از تفسیر آیهٔ مذکور لازم است انگیزه‌های غزوهٔ احد را درک نمود.

در ماه مبارک رمضان سال دوم هجری بین لشکر کفّار قریش و مسلمانان جنگی اتّفاق افتاد که در آن هفتاد نفر از شخصیت‌های نامدار قریش به قتل رسید و هفتاد نفر دیگر اسیر گردید. این شکست ذلّت‌بار و تباه کننده که در حقیقت نخستین عذاب الهی بود،آتش انتقام قریش را بر افروخت. خویشاوندان سرداران مقتول غیرت تمام قبایل عرب را تحریک کردند و با آنان عهد و پیمان بستند که: تا ما انتقام خود را از مسلمانان نگیریم آرام نخواهیم نشست، و از اهل مکّه خواستند که اموالی را که تاجران قافله از شام آورده‌اند همه را باید در این امر مهم هزینه کنند تا بتوانند انتقام خویش را از محمد(ﷺ) و همراهان او بگیرند. همه این خواسته را پذیرفتند و در سال سوم هجری قریش با چند قبیلهٔ دیگر به قصد هجوم بر مدینه حرکت کردند تا جایی که زنان به خاطر تحریک غیرت مردان، که در میدان ثبات قدمی نشان دهند، نیز همراه لشکر حرکت نمودند. زمانی که این لشکر سه هزار نفری مجهّز با تمام تجهیزات جنگی به فاصلهٔ شش، هفت کیلومتر به نزدیک کوه احد خیمه زدند، پیامبر اکرمﷺ با مسلمانان راجع به نحوهٔ دفاع مشوره نمود و رای آن‌حضرت ﷺ این بود که از داخل شهر مدینه دفاع نمودن و جنگ با

دشمن آسان‌تر است و این نخستین بار بود که از عبدالله‌بن‌ابی (منافق) رأی گیری به عمل آمد که رأی او با رای آن‌حضرتﷺ موافق بود؛ امّا بعضی از مسلمانان خودجوش که فرصتی جهت شرکت در جنگ بدر را نیافته بودند و اشتیاق شهادت آنهارا بی آرام کرده‌بود اصرار ورزیدند که باید خارج از شهر با دشمن مقابله کرد تا دشمن نپنداردکه ما ترسو هستیم و این با اکثریت آرا به تصویب رسید. در این اثناء رسول خداﷺ به منزل تشریف برد و خود را مسلح نموده، بیرون تشریف آورد. بعضی از صحابه در این فکر بودند که ما آن‌حضرتﷺ را وادار نمودیم تا برخلاف رأی خویش از مدینه بیرون‌روند و این اشتباهی است لذا عرض نمودند که یارسول الله! اگر شما تمایل ندارید همین جا تشریف داشته باشید امّا آن‌جنابﷺ فرمود که: چون من زره پوشیده و خود را مسلّح کرده‌ام، شایسته نیست که بدون جنگ سلاح را به زمین بگذارم. در این جمله فرق بین نبی و غیر نبی واضح می‌شود که هرگز از پیغمبری آثار ضعف مشاهده نشده‌است و این نیز درسی است برای امّت. هنگامی که آن‌حضرتﷺ از مدینه بیرون آمد، هزار نفر همراه داشت امّا عبدالله بن ابیّ منافق با سیصد نفر از وسط راه برگشت و گفت: وقتی بر رأی من عمل نمی‌شود و رأی دیگران پذیرفته می‌شود، ما نیازی به جنگ کردن نداریم و چرا خود را در هلاکت بیندازیم و اغلب همراهان او که برگشتند، منافقین بودند؛ امّا بسیاری مسلمانان ساده‌لوح نیز در دام فریب او در افتادند.

سرانجام آن‌حضرتﷺ با هفتصد نفر مجاهد در معرکهٔ جنگ حاضر شد. شخصاً خود آن‌حضرتﷺ به نفس نفیس خویش با نظم خاصی صفهارا ترتیب داد که کوه احد را پشت سر قرار داد و انتظامات دیگر را بدین ترتیب انجام داد که پرچم جنگ به دست حضرت مصعب‌بن عمیرؓ سپرده‌شد. و حضرت زبیربن عوامؓ فرمانده لشکر سواران قرار گرفت و حضرت حمزه‌بن عبدالمطّلبؓ مسئول دستهٔ زره‌پوش مقرّر گردید. چون گمان می‌رفت دشمن از پشت حمله

نماید دستهٔ پنجاه نفری تیرانداز زیر فرماندهی حضرت عبدالله‌بن جبیر رضی الله عنه ترتیب داده‌شد تا از سمت پشت تپّه‌ای (که بعداً به نام جبل الرماة معروف گشت) قرار گیرند و حفاظت و نگهداری این طرف به عهدهٔ آنان واگذار گردید که با شکست و فتح کاری نداشته باشید و از جای خود تکان نخورید. قریش با تجربه‌ای که در جنگ بدر به‌دست آورده‌بودند نیز صفهای خود را منظّم ساختند.

ترتیب جنگی آن حضرت ﷺ در نظر دیگران

از مشاهدهٔ، صف آرایی و نظم و انضباط آن‌حضرت ﷺ مطابق با قوانین نظامی، این حقیقت آشکار می‌شود که نبیّ اکرم ﷺ در ضمن این‌که رهبری کامل و نبیّ مقدّس بودند از نظر فرماندهی قشون، سپه سالاری بزرگ و بی‌نظیر هم بودند. ترتیب سنگرها و انتظام جنگ را به گونه‌ای که او برگزار نموده‌بود، دنیای آن زمان به آن آشنایی نداشت و امروزه که حرب از نظر علم، فنّ مستقلّی قرار گرفته‌است نظم و ضبط قواعد جنگی آن‌حضرت ﷺ را مورد ستایش قرار می‌دهد. با توجّه به این حقیقت، یکی از تاریخ نویسان مسیحی گفته‌است: «علاوه بر شهامت و شجاعتی که آن‌حضرت ﷺ در برابر مخالفین خویش داشتند روشهای جدیدی نیز در فن حرب ایجاد نمودند که در قبال جنگهای کورکورانهٔ اهل مکّه از نظم و انضباط و دوراندیشی خاصّی برخوردار بود.» این عبارت مورّخ مشهور قرن بیستم «تام اندر» است که در کتاب «life of mohammad» بیان نموده‌است.

آغاز جنگ

سپس جنگ آغاز گردید؛ در ابتدا مسلمانان غلبه یافتند تا جایی که در لشکر مخالفین سراسیمگی و پراگندگی پدیدآمد و مسلمانان فهمیدند که فتح به‌دست آوردند به جمع‌آوری مال غنیمت پرداختند و از طرف پشت آن دسته از تیراندازانی که نبیّ اکرم ﷺ آنهارا جهت حفاظت و نگهداری سمت پشت مقرّر

فرموده‌بود، با مشاهدهٔ فرار دشمن از صحنه، پنداشتند که پیروزی به پایان رسیده؛ لذا سنگرهای خود را گذاشتند و به دامنهٔ کوه سرازیر گردیدند. حضرت عبدالله‌بن جبیر رضی الله عنه آنهارا به حکم مؤکّد آن‌حضرت ﷺ یادآوری نمود و خواست نگذارد پایین بروند. امّا بجز عدّهٔ معدودی، بقیه گفتند: عمل بر این دستور موقّتی بود؛ اکنون ما باید همراه با دیگران قرارگیریم. در این اثنا خالد بن ولید که هنوز مشرّف به اسلام نشده‌بود و مسئولیّت سواران کفّار را به عهده‌داشت از فرصت وقت استفاده‌نمود و از پشت کوه برگشت و حمله نمود. هرچند حضرت عبداللّه‌بن جبیر رضی الله عنه با چند نفر با شهامت و شجاعت کامل دفاع نمودند؛ امّا نتوانستند جلوی آنها را بگیرند و این سیلاب ناگهان بر مسلمانان سرازیر گردید و از طرف دیگر افراد دشمن که گریخته بودند به عقب برگشتند و حمله نمودند و بدین طریق صحنهٔ جنگ بر عکس شد و مسلمانان با پیش آمدن این صورت غیر منتظره چنان پریشان و سراسیمه شدند که اغلب آنان از میدان گریختند بازهم عدّهٔ زیادی از آنان در میدان ثابت قدم ماندند که در این حین شایع گردید که نبیّ کریم ﷺ شهید شدند با شنیدن این سخن صحابه چنان هوش و حواس خود را باختند که افراد ثابت قدم در میدان نیز حوصله را از دست داده بر زمین نشستند و در این حین دور و بر آن‌حضرت ﷺ بیشتر از دوازده نفر باقی نمانده‌بود و خود آن‌حضرت ﷺ نیز مجروح شده‌بودند. در به پایان رسیدن شکست، فرصتی باقی نمانده‌بود که در عین همین وقت صحابه اطّلاع یافتند که آن‌حضرت ﷺ در قید حیات‌اند؛ لذا از هر طرف به سوی آن‌حضرت ﷺ گردآمدند و او را صحیح و سالم به طرف کوه بردند پس از این شکست مسلمانان بی نهایت پریشان شدند و این شکست ناگهانی نتیجهٔ چند سبب بود که قرآن مجید با این الفاظ صریح هریک سببی را بر رسی و خاطر نشان ساخت و در آینده به آنها هشدار داد تا احتیاط را به کار بگیرند. در تفصیل این داستان وقایعی وجود دارد که شامل درس عبرت می‌باشد و در آنها

برای مسلمانان جواهراتی گرانبها از پند و اندرز را در خود دارد.

چند درس عبرت از واقعهٔ احد

۱- نخستین امر، هم چنانکه قبلاً معلوم گردید، این است که کفّار قریش به همراه خویش زنان را نیز آورده‌بودند تا بتوانند مردان را از فرار باز دارند. آن‌حضرتﷺ مشاهده فرمودند که زنان تحت رهبری هنده همسر ابوسفیان رَجَز می‌خوانند و مردان را به جوش و خروش می‌آورند:

ان تقبلوا نعانق ونفرش النمارق
وان تدبروا نفارق فراق وامق

یعنی اگر در مبارزه ثابت قدم ماندید و پیروز شدید شمارا در آغوش می‌کشیم و برایتان فرشی نرم پهن می‌کنیم و اگر پشت دادید شمارا کلاً رها می‌سازیم. در این اثنا کلمات دعائیه ذیل بر زبان مبارک آن‌حضرتﷺ جاری بودند:

«اللّٰهمّ بک اصول و فیک اقاتل حسبی الله و نعم الوکیل». خدایا به وسیلهٔ تو تقویت شده و به نام تو حمله‌آور می‌شوم و به خاطر دین تو می‌جنگم؛ خداوند کافی است و او کارساز بسیار خوبی است.

تک‌تک الفاظ این دعا تأکیدی برای تعلّق مع اللّه است و تمام اعمال و کردار حتّی جنگ و قتال مسلمانان را از جنگ و قتال ملّتهای دیگر ممتاز می‌سازد.

۲- امر دوم قابل توجّه این‌که بعضی از صحابه چنان نقشه‌ای از شهامت و شجاعت، قربانی و جان نثاری در این غزوه نشان دادند که تاریخ از آوردن نظیر آن عاجز مانده‌است. حضرت ابودجانه‌رضی الله عنه جسم مبارک خویش را برای آن‌حضرتﷺ سپر قرار داده‌بود که تیرهای دشمن به سینهٔ او اصابت می‌کردند. همچنین حضرت طلحه‌رضی الله عنه نیز جسم مبارک خویش را سپر قرار داده‌بود امّا دست

از رفاقت و همراهی آن‌حضرت ﷺ برنداشت. حضرت انس بن نضر رضی الله عنه که عموی حضرت انس بن مالک رضی الله عنه بود و توفیق شرکت در جنگ بدر را نیافته همیشه افسوس و تأسّف می‌خورد که اگر فرصتی برای شرکت در جنگ بیابد، آرزوهای قلبی خود را برآورده خواهدنمود زمانی که پس از چند روز، حادثهٔ جنگ احد اتّفاق افتاد حضرت انس بن نضر رضی الله عنه شریک شد هنگامی که مسلمانان پراکنده شدند و سیل کفّار قریش موج می‌زد، شمشیر خود را برداشت و جلو رفت اتّفاقاً با حضرت سعد رضی الله عنه ملاقات نمود که او داشت فرار می‌کرد به او گفت: کجا می‌روی؟ من دارم از دامنهٔ کوه احد بوی جنّت را استشمام می‌نمایم! این را گفته قدم جلو گذاشت و پس از قتال شدید جان را به جان‌آفرین تسلیم نمود. (ابن کثیر)

حضرت جابر رضی الله عنه می‌فرماید: زمانی که مسلمانان پراکنده شدند، در معیّت آن‌حضرت ﷺ فقط یازده نفر مانده‌بود که از آن جمله یکی حضرت طلحه رضی الله عنه بود. سیل کفّار قریش موج می‌زد. آن حضرت ﷺ فرمود: چه کسی سراغی از آنها می‌گیرد؟ حضرت طلحه رضی الله عنه عرض کرد: «من یا رسول الله!» و صحابی دیگری از انصار گفت: «من حاضرم» آن حضرت ﷺ به انصاری اجازه داد. او پس از قتال به درجهٔ شهادت نایل آمد باز دسته‌ای از آنها آمدند و آن‌حضرت ﷺ همان سؤال را مطرح نمود. حضرت طلحه رضی الله عنه همان پاسخ را تکرار نمود و بی‌قرار بود تا رسول خدا ﷺ دستور صادر فرمایند و من جلو بروم باز آن حضرت ﷺ انصاری دیگری را اعزام داشت و آرزوی حضرت طلحه رضی الله عنه برآورده نشد و بدین ترتیب آن‌حضرت ﷺ تا هفت بار این سؤال را مطرح می‌کرد و در هربار به حضرت طلحه رضی الله عنه اجازه‌نمی‌رسید و به صحابی دیگری اجازه‌داده می‌شد و او می‌رفت و شهید می‌شد.

در جنگ بدر باوجود آن که مسلمانان کم بودند پیروز شدند و در جنگ احد با توجّه به این‌که آمارشان بیشتر بود، باز هم شکست خوردند در این نیز برای

مسلمانان درس عبرتی وجود دارد که مسلمانان نباید هیچ‌وقت بر کثرت ساز وبرگ اعتماد نمایند بلکه همیشه فتح و پیروزی را از جانب خدا بدانند و رابطهٔ خود را با او استوار نمایند.

زمانی که در جبههٔ جنگ یرموک از حضرت عمر رضی الله عنه تقاضای کمک شد و از قلّت تعداد شکایت گردید در پاسخ چنین نوشت:

«قد جاءنی کتابکم تستمدوننی و انی ادلکم علی من هو اعزّ نصراً و احصن جنداً الله عزّ و جلّ فاستنصروه فان محمداً صلی الله علیه وسلم قد نصر فی یوم بدر فی اقل من عدتکم فاذا جاءکم کتابی هذا فقاتلوهم و لاترجعونی» (بحواله مسند احمد) ابن کثیر

«نامهٔ شما به من رسید که از من کمک نظامی می خواستید. من شمارا به ذاتی آدرس می‌دهم که از نظر نصر از همه غالب تر و از نظر قشون از همه محفوظ تر است. او ذات الله‌تعالیٰ است. لذا شما از او کمک بخواهید به جناب محمّد صلی الله علیه وسلم در بدر باوجود قلّت عدد کمک رسید. همین که نامهٔ من به شما رسید بر آنها بتازید و در این باره از من کمک نجویید.»

راوی این واقعه بیان می‌کند که هنگامی که این نامه به مارسید ما به نام خدا بر لشکر بزرگ کفّار حمله بردیم که آنها شکست فاحش خوردند. حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه می‌دانست فتح و شکست مسلمانان وابسته به کثرت و قلّت نمی‌باشد؛ بلکه وابسته به توکّل علی الله و کمک اوست. چنان‌که قرآن کریم راجع به غزوهٔ حنین این حقیقت را آشکار نمود: «وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئاً[۱۵]» یعنی غزوهٔ حنین را یاد نمایید که شما بر کثرت خویش می‌نازیدید امّا نفعی به شما نداد.

۱۵-آیه ۲۵ سوره توبه

اکنون به تفسیرآیات متوجّه شوید:

«وَإِذْ غَدَوْتَ مِنْ أَهْلِكَ» الآیه یعنی وقتی که تو به هنگام صبح از خانهٔ خویش بیرون آمدی و برای جنگ مسلمانان را در سنگرها می‌نشاندی.

قرآن مجید در نقل وقایع روش خاص معجزه آسایی دارد که عموماً واقعه را مفصّلاً با جزئیّات بیان نمی‌کند. مگر این‌که در آنها هدایات خاصّی مضمر باشد. آنگاه آن جزئیّات را بیان می‌کند. در آیهٔ فوق نسبت به جزئیّات خاصّی که تصریح شده‌است. مانند این‌که هنگام خروج از خانه چه وقتی بود و آن را با لفظ «وَإِذْ غَدَوْتَ» بیان نمود و از روایات حدیث ثابت است که این صبح روز هفتم شوّال سال سوّم هجری بود.

سپس این را بیان کرد که آغاز این سفر از کجا بود که از لفظ «مِنْ أَهْلِكَ» به آن اشاره شده‌است که آن‌حضرتﷺ در آن زمان میان اهل و عیال خویش قرار داشتند. آنها را پشت سر گذاشته بیرون آمدند در صورتی‌که این هجوم، داشت بر مدینه وارد بشود در بیان جزئیّات این راهنمایی مخفی است که هرگاه حکم خداوند بیاید در اجرای آن محبّت اهل و عیال نباید سدّ راه قرار گیرد. سپس بعد از خروج از منزل تا رسیدن به جبههٔ جنگ از ذکر جزئیّات صرف نظر فرمود و از نخستین کاری که در جبهه انجام گرفت چنین یادآوری نمود:«تُبَوِّئُ الْمُؤْمِنِينَ مَقَاعِدَلِلْقِتَالِ» یعنی شما مسلمانان را برای جنگ در سنگرهای مناسبی جایگزین کردید.سپس آیه را چنین به پایان رسانیدکه «وَاللّٰهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» یعنی خداوند بسیار شنوا و بسیار دانا است با یاد آوری صفات «سمیع»، «علیم» به این اشاره نمود که در آن حین آنچه موافق و مخالف باهم گفت و شنود داشتند، همه در علم خداوند آمده‌بود و آنچه برای موافق و مخالف اتّفاق افتاد هیچ چیزی از اوتعالیٰ مخفی نماند و هم چنین سرانجام جنگ از او مخفی نیست. سپس در آیهٔ بعدی «إِذْهَمَّتْ طَّائِفَتَانِ مِنكُمْ أَنْ تَفْشَلَا...» یعنی وقتی که دو گروه از شما با این پندار

که بزدلی نشان دهند در حالی که خداوند مددکار آن دو بود. مراد از آن دوگروه یکی بنوحارثه از اوس، دوم بنی سلمه از خزرج بودند. آنان با مشاهدهٔ عبدالله‌بن ابیّ در وجود خویش احساس ضعف نمودند امّا فضل الهی شامل حال آنها قرارگرفته آنها را دستگیری نمود و این احساس از حدّ وسوسه فراتر نرفت و نیز این احساس در اثر قلّت عدد وسایل و ضعف مادی بود نه بنا بر ضعف ایمان. امام و مؤرّخ مشهور مغازی، «ابن هشام» این را روشن فرموده‌است. و جملهٔ «وَاللَّهُ وَلِيُّهُمَا» خود بر کمال ایمان آنها گواه‌است. لذا بعضی از بزرگان این دو قبیله می‌فرمودند که اگرچه در این آیه عتابی برای ماست امّا بشارت «وَاللَّهُ وَلِيُّهُمَا» نیز برای ما وارد شده‌است.

در پایان آیه فرمود که مسلمانان باید بر خدا اعتماد نمایند در این جمله روشن ساخت که نباید مسلمان بر وسایل و اسباب اعتماد نماید بلکه پس از فراهم نمودن اسباب و وسایل مادّی در حدّ توان باید بر ذات خداوند متعال سبحانه اعتماد نمود. وسوسهٔ ضعف و ناتوانی که به بنوحارثه و بنوسلمه دست داده‌بود، بنا بر ضعف مادّی بود لذا معالجهٔ آن با توکّل راهنمایی گردید زیرا تنها علاج زدودن وساوس توکّل و اعتماد می‌باشد.

توکّل از صفات عالیه انسان است. محقّقین صوفیاء کرام بحثهایی مفصّل روی این حقیقت کرده‌اند. در اینجا این قدر باید دانست که توکّل به این معنی نیست که از اسباب ظاهری قطع تعلّق نموده، برخدا اعتماد نمود، بلکه توکّل عبارت از این است که مسلمان برحسب توان اسباب ظاهری را فراهم نموده، نتایج را به خدا حواله نماید. اسوهٔ حسنه، رسول خداﷺ در جلوی ما است خود سازمان‌دهی لشکر اسلام برای جنگ در این جهاد از آن حضرت ﷺ، فراهم نمودن وسایل جنگی برحسب توان، رسیدن به میدان جنگ و نقشه‌کشی مناسب به اوضاع و احوال، نشاندن صحابهٔ کرام در سنگرهای مختلف و غیره همه انتظامات

اسباب مادّی است که سیّد الانبیاءﷺ به دست مبارک خویش به‌کار گرفتند و نشان دادند که اسباب و وسایل مادّی نیز نعمت‌های خداوندی هستند قطع نظر از آنها توکّل نمی‌باشد در اینجا فرق بین مؤمن و غیر مؤمن این است کـه مـؤمن پس از فراهم نمودن همهٔ اسباب و وسایل مادّی بر حسب توان باز هم تنها بر خدا توکّل و اعتماد می‌نماید و این روحانیّت نصیب غیر مؤمن نمی باشد. او تنها بـر اسـباب مادّی اعتماد دارد و این فرق ظاهر در تمام غزوات اسلامی به مشاهده می‌رسد.

سپس ذهن به این غزوه منتقل می‌گردد که در آن مسلمانان تـوکّل کـامل را اظهار نمودند و خداوند آنان را بـا پـیروزی و نـصرت سـرفراز فـرمود چـنان‌که می‌فرماید: « وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللّٰهُ بِبَدْرٍ وَّ اَنْتُـمْ اَذِلَّةٌ»

یعنی زمانی را به یادآورید که خداوند به شما در میدان بدر کمک کرد در صورتی که شما از نظر تعداد فقط سیصد و سیزده نفر بودید. آن‌هم بدون ساز و برگ جنگی.

اهمّیّت بدر و محلّ وقوع آن

بدر میدانی است در حدود فاصلهٔ ۴۰ کیلومتر در جنوب غربی مدینه که به صورت بازار تجارتی قراردارد.

اهمّیّت آن در آن زمان از آنجا بود که آب فراوانی در آنجا وجود داشت و این در میدانهای ریگستانی عرب ارزش داشت از همه مهم‌تر این‌که بدر میدانگاه نخستین معرکه بین توحید و شرک بود که در ایـنجا بـه روز جـمعه ۱۷ رمـضان المبارک سال ۲ هجری موافق با ۱۱ مارس سال ۶۲۴ م اتّفاق افتاد. این غزوه در ظاهر یک جنگ منطقه‌ای بود امّا در حقیقت، انقلاب عـظیمی در تـاریخ جـهانی به‌وجود آورد. بنابراین در زبان قرآن به نـام «یـوم الفـرقان» نـام گـذاری گـردید. مورّخین فرنگ نیز به اهمّیّت آن اقرار دارند پروفسور امریکایی «هیتی» در کتاب

خود به نام {history of the arabian} می‌گوید: «این از همه نخستین فتح مبین اسلام بود»

«وَ اَنْتُـمْ اَذِلَّةٌ» یعنی شما در آن برهه از زمان از نظر تعداد، کم و از نظر ساز وبرگ جنگی ضعیف بودید، موافق به روایات موثق تـعداد مسـلمانان سیصد و سیزده نفر بودند و فقط دو اسب و هفتاد شتر داشتند که نوبت به نوبت بر آنها سوار می‌شدند.

در آخر آیه فرمود:«فَاتَّقُوا اللّٰهَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُوْنَ» یعنی از خدا بترسید تـا سپاسگزار شوید.

قرآن برای نجات و رهایی از کید و مکر منافقین و نتایج بد عناد و مخالفت مخالفین، صبر و تقوا را تنها علاج قرار داد. راز فتح مبین و کوششهای سازمانی در همین دو چیز پنهان است همچنان‌که قبلاً بیان شد و در اینجا به‌جای صبر و تقوا تنها به تقوا اکتفا گردید. زیرا فی الواقع تقوا چنان صفت جامعی است که شـامل صبر هم می‌باشد.

اِذْ تَـــقُوْلُ لِـــلْمُؤْمِنِيْنَ اَلَــنْ يَكْـفِيَكُمْ اَنْ يُـمِدَّكُـمْ رَبُّكُـمْ بِـثَلٰثَةِ
وقتی‌که توگفتی مسلمانان‌راآیابرای‌شماکافی‌نیست‌که کمک‌کند شما را پروردگارتان به سه

اٰلٰفٍ مِنَ الْمَلٰٓئِكَةِ مُنْزَلِيْنَ﴿۱۲۴﴾ بَلٰىٓ اِنْ تَصْبِرُوْا وَ تَتَّقُوْا وَ يَأْتُوْكُمْ
هزارفرشتهٔ فرود آینده از آسمان. آری اگر صبرکنید و پرهیزنمایید و آنها بیایند بر شما

مِنْ فَوْرِهِـمْ هٰذَا يُمْدِدْكُـمْ رَبُّكُـمْ بِخَمْسَـةِ اٰلٰافٍ مِّـنَ الْمَلٰٓئِكَـةِ
فوراً کمک کنـد شمـا را پـروردگارتان بـه پنج هـزار فرشته سـوار بـر اسـبهـای

مُسَوِّمِيْنَ﴿۱۲۵﴾ وَ مَاجَعَلَهُ اللّٰهُ اِلَّابُشْرٰى لَكُـمْ وَلِـتَطْمَئِنَّ قُـلُوْبُكُمْ
نشان‌دار. و ایـن را خـدا جهـت شـادی دل شماکـرد و تا تسکیـن یابنـد دلهـای شما

بِهٖ ؕ وَ مَا النَّصْرُ اِلَّا مِنْ عِنْدِاللّٰهِ الْعَزِيْزِ الْحَكِيْمِ﴿۱۲۶﴾ لِيَقْطَعَ طَرَفاً

به آن ، وکمک فقـــط از جانب خدا است که غالب و حکیم است، تا هلاک گرداند بعضی

مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوٓا اَوۡ يَكۡبِتَهُمۡ فَيَنۡقَلِبُوۡا خَآئِبِيۡنَ ﴿۱۲۷﴾ لَيۡسَ لَكَ مِنَ

کافـران را و یـا آنهـا را ذلیـل نمایـد پس برگردند محـروم نیسـت چیـزی در اختیار تو

الۡاَمۡرِ شَیۡءٌ اَوۡ يَتُوۡبَ عَلَيۡهِمۡ اَوۡ يُعَذِّبَهُمۡ فَاِنَّهُمۡ ظٰلِمُوۡنَ ﴿۱۲۸﴾ وَلِلّٰهِ

خداوند آنها را موفق به توبه کند و یا به آنها عذاب دهد که آنها به ناحق اند و مال خدا است

مَا فِی السَّمٰوٰتِ وَ مَا فِی الۡاَرۡضِ ؕ يَغۡفِرُ لِمَنۡ يَّشَآءُ وَ يُعَذِّبُ مَنۡ

آنچه درآسمانهاوآنچه درزمین‌است می‌آمرزد کسی راکه بخواهد وعذاب‌می‌دهدکسی‌راکه

يَّشَآءُ ؕ وَ اللّٰهُ غَفُوۡرٌ رَّحِيۡمٌ ﴿۱۲۹﴾

بخواهد و الله آمرزنده و مهربان است.

ربط آیات

در آیات گذشته ضمن بیان غزوهٔ احد کمک غیبی خداوند در جنگ بدر ذکر گردید؛ سپس قدری به تفصیل آن پرداخته، حکمت فـرستادن فـرشتگان را بـیان نمود.

خلاصهٔ تفسیر

«**اِذۡ تَقُوۡلُ لِلۡمُؤۡمِنِيۡنَ**(الی)**وَ اللّٰهُ غَفُوۡرٌ رَّحِيۡمٌ** »(در غزوهٔ بدر کمک الهی)**زمانی** (رسیده بود)**که شما**(ای محمّد!)**به مسلمانان چنین فرمودید که آیا**(جهت تقویت قلب) **به شمااین کافی نمی‌باشد که پروردگارتان شما را کمک کند به سه هزار فرشته** (که‌به خاطر همین کار از آسمانها) **فرود آورده شوند** (از آن معلوم می‌شود که فـرشتگان بـلند پایه‌ای بودند وا گرنه از فرشتگان موجود در زمین نیز می‌توانست کار بگیرد. (روح) سپس جواب استفهام فوق را چنین می‌دهد) **آری چرا**(کافی)**نیست** (سپس جهت مزید کمک چنین وعده فرمود که) **اگر** (به هنگام مبارزه) **استقلال وتقوا داشته باشید** (یعنی امری بر خلاف

اطاعت انجام ندهید) **وآنهابه یک‌بار بر شما هجوم بیاورند** (که‌در ظاهر بر حسب عادت رسیدن کمک از مخلوق مشکل قرار بگیرد) **پروردگار به شما کمک خواهد فرمود به پنج هزار فرشته که در وضع خاصی قرار می‌گیرند** (چنان‌که درعموم جنگها هر دسته فوجی جهت شناخت وضع خاصی دارد. سپس حکمت این کمک ونصرت بیان می‌گردد که) **والله تعالی این کمک** (یاد شده) **را فقط برای** (فتح وغلبه به) **شما بشارت داده تا دلهای شما با آن آرام گیرند ونصرت** (وغلبه) **فقط از طرف خداست که غالب است.** (می‌تواند بدون کمک غلبه بدهدامّا) **حکیم** (هم) **هست** (که‌هر گاه مقتضای حکمت چنین باشد که به‌وسیلهٔ اسباب، غالب بگرداند هم چنان اسباب پدید می‌آورد. این بیان حکمت امداد بالملائکه بود. سپس به بیان این حکمت پرداخته است که چرا به شما چنین فتح و پیروزی نصیب گردید لذا فرمود) **تا گروهی از کفّار را هلاک کند** (چنان‌که هفتاد نفر سردار از کفّار کشته شد) **یا**(بعضی از) **آنها را ذلیل گرداند وآنان ناامید برگردند** (یعنی یکی از این دو مرود قطعاً خواهد شد وا گرهر دو انجام گیرند چه بهتر، چنان‌که هر دو امر انجام گرفتند که‌هفتاد نفر کشته شد و هفتاد نفر دیگر اسیر گردید وبقیه ذلیل شده فرار نمودند)

معارف ومسایل

حکمت فرستادن کمک به‌صورت فرشته و بیان تعداد مختلف آنها. در اینجا طبعاً این سؤال مطرح می‌گردد که خداوند فرشتگانش را چنان نیرویی داده است که یکی به تنهایی می‌تواند شهری را زیر و روی کند. چنان‌که منطقه لوط را حضرت جبرئیل زیر و رو کرد. پس چه نیازی به اعزام قشونی از فرشتگان پدید آمد و نیز اینکه وقتی فرشتگان وارد میدان شدند نباید یک کافر هم باقی می‌ماند.

حواب آن را خود قرآن در آیه «مَاجَعَلَهُ‌اللّٰهُ‌اِلَّابُشْریٰ» داده است که هدف از اعزام فرشتگان به میدان جنگ این نبود که فتح بدست بیاید بلکه هدف از اعزام آنها تسلّی و تقویت قلب مسلمین و مژده دادن به فتح بود. چنان‌که از الفاظ این آیه

«اِلّابُشریٰ» و«وَلِتَطْمَئِنَّ قُلُوْبُكُمْ» آشکار است و با صراحت بیشتر نسبت به این موضوع در آیه ۱۲ سوره انفال چنین فرموده است «فَثَبِّتُواالَّذِيْنَ اٰمَنُوْا» در اینجا وظیفه‌ای که به فرشتگان محوّل گردید این بود که دلهای مسلمانان را ثابت نگهدارند و نگذارند پریشان شوند این تثبیت قلوب می‌تواند به صورتهای مختلف باشد. یکی این‌که با تصرّف باطنی خویش دلهای‌شان را تقویت نمایند. چنان‌که اهل تصرّف از مشایخ صوفیّه چنین می‌نمایند.

ونیز این می‌تواند باشد که به طرق مختلف به مسلمانان توضیح داده شود که فرشتگان جهت کمک رسانی به آنها آماده هستند گاهی به حضور در صحنه وگاهی به شنوانیدن صدا وگاهی به‌شکل دیگر چنان‌که در جبههٔ بدر این طرق کار گرفته شد. یکی از تفسیرهای [۱۶] «فَاضْرِبُوْا فَوْقَ الْاَعْنَاقِ» این است که این خطاب به فرشتگان است و در بعضی روایات حدیث آمده است که فرشته‌ای خواست تا بر مشرکین حمله نماید سر او خود بخود از تنش جدا شد (كماروى عن سهل بن حنيف برواية الحاكم و تصحيح البيهقى)

وبعضی از صحابهٔ کرام صدای جبرئیل را شنیدند که می‌فرمود«اقدم خیزوم» وبعضی شخصاً ملائکه را دیدند.(رواه‌مسلم)

همهٔ این مشاهدات حلقه‌هایی از این زنجیراند که ملایکه به خاطر باور کردن مسلمانان به رسیدن کمک از طرف ملایکه چنین کارهای انجام دادند که گویاآنان هم در این جنگ شرکت جسته‌اند و در حقیقت کار فقط تقویت وتسلّی قلوب مسلمین بود. هدف این نبود که فتح در میدان جنگ به‌وسیلهٔ فرشتگان به‌دست بیاید.

دلیل روشن این است که فریضه جنگ و جهاد در این جهان به عهدهٔ

۱۶-آیه ۱۲سوره انفال

انسانهاست و بدین جهت آنان به فضایل و درجات نایل می‌آیند و اگر مشیّت الهی چنین می‌بود که منطقه‌ای را توسّط قشونی ملایکه فتح نمایند پس اسمی از کفر و کافر در جهان باقی نمی‌ماند چه برسد به این‌که حکومت و سلطنتی داشته باشند. امّا مشیّت الهی در این کارخانه قدرت چنین نیست در اینجا کفر و ایمان و طاعت و معصیت باهم آمیخته‌اند وقت امتیاز آنها روز حشر است .

امّا موضوع وعدهٔ اعزام ملایکه به‌صورت کمک در جنگ بدر که در سورهٔ انفال، وعدهٔ به یک هزار آمده است و در آیهٔ فوق سورهٔ آل‌عمران از سه هزار تا پنج هزار وعده گردیده است.

حکمت در اینها چیست؟

حقیقت امر این است که در سورهٔ انفال آمده است که زمانی که مسلمانان آمار مخالفین را در میدان بدر به هزار نفر مشاهده نمودند وآمار خود آنان سیصدوسیزده بود به دربار خداوندی استغاثه نمودند به آنان به فرستادن هزار نفر کمک وعده داده شد که به‌قدر آمار دشمن به شما کمک داده می‌شود و عبارت آیه ازاین قرار است در«اِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ فَاسْتَجَابَ لَكُمْ اَنّى مُمِدُّكُمْ بِاَلْفٍ مِنَ الْمَلٰئِكَةِ مُرْدِفِيْنَ »[۱۷] پس از این آیه نیز هدف از فرستادن فرشتگان را چنین بیان فرمود که مسلمانان خاطر جمع گردند و به آنها مژدهٔ فتح داده شود چنان‌که در آیه بعدی آمده است که «مَاجَعَلَهُ‌اللّٰهُ‌اِلَّابُشْرىٰ لَكُمْ وَلِتَطْمَئِنَّ قُلُوْبُكُمْ»[۱۸] و در آیهٔ مورد نظر سوره آل عمران شاید وعده به سه هزار فرشته بدان جهت است که در میدان بدر به مسلمانان خبر رسید که کرز بن جابر محاربی با قشون قبیلهٔ خویش برای کمک کفّار حرکت نموده است. (کذافی الروح) دراینجا آمار دشمن در برابر با

۱۷-آیه ۹ سوره انفال

۱۸-آیه ۱۰ سوره انفال

مسلمانان از قبل سه برابر بود لذا مسلمانان با شنیدن این خبر زیاد پریشان شدند پس به سه هزار فرشته وعده داده شدند تا معامله بر عکس شود و آمار آنان در برابر دشمن سه برابر قرار گیرد سپس در پایان همین آیه با توجّه به شرایطی چند آمار کمک به پنج هزار اعلام گردید، وشرایط دو تا بودند یکی این‌که مسلمانان بر بالاترین مقام صبر وتقوا ثابت قدم باشند. دوم این‌که دشمن به یک بار بر آنان حمله‌ور بشود امّا از این دو شرط، شرط دوم اتّفاق نیفتاد بنابر این وعده به پنج هزار باقی نماند.

سپس در این‌بارهٔ اقوال ائمّهٔ تفسیر و تاریخ مختلف‌اند که اگر چه این شرط وعده متحقق نگردید باز هم آیا این وعده به‌صورت پنج هزار ایفا گردید یا به صورت سه هزار؟ این اقوال مختلف در تفسیر روح المعانی مذکور می باشند.

«لَيۡسَ لَکَ مِنَ الۡاَمۡرِ شَیۡءٌ»از اینجا اصل داستان اُحد اعاده شده است در وسط واقعهٔ بدر به‌طور اجمال بیان گردید. و سبب نزول این آیه از این قرار است که در این غزوه اُحد دندان رباعی پایینی مبارک آن‌حضرتﷺ از طرف راست شهید شد و صورت مبارک مجروح گشت لذا کلمات زیر بر زبان مبارک جاری گشتند«قومی که با پیغمبر خویش چنین بر خوردی داشته باشد کجا به پیروزی نایل می‌آید! در صورتی که نبی ﷺ دارد آنها را به سوی خدا دعوت می‌دهد» این آیه بر آن نازل گردید.

در بخاری قصّه‌ای دیگر نقل شده است که آن حضرتﷺ نسبت به بعضی از کفّار دعای بد کرده بود آیه بر این واقعه نازل گردید و در آن به پیامبرﷺ صبر و بردباری تعلیم گردید (بطور خلاصه از بیان القرآن)

خلاصهٔ تفسیر

«لَيۡسَ لَکَ مِنَ الۡاَمۡرِ شَیۡءٌ(الی قوله)غَفُوۡرٌ رَّحِيۡمٌ ط» (ای محمّدﷺ)شما (راجع

به مسلمانی و یا کافری کسی) **اختیار ندارید** (چه مداخله علمی باشد و یا مداخله قدرت بلکه همهٔ اینها در تصرف و علم خدا می‌باشند لذا باید شما صبر داشته باشید) **تااین‌که خداوند به سوی آنها** (بارحمت) **متوجّه شود** (که آنها را به شرف اسلام نایل گرداند که در این صورت صبر با سرور و شادی مبدّل می‌گردد) **و یابه آنها**(در همین جهان) **سزای بدهد** (که در این صورت صبر به تسکین قلبی مبدل می‌گردد و سزای دنیوی نیز بیجا نمی‌باشد) **زیرا آنها ظلم زیادی انجام داده‌اند** (مراد از آن کفر و شرک است چنانکه می‌فرماید«**إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ**»[19] در آیهٔ بعدی تأ کیدی‌برای این مطلب می‌باشد) **و در ملکیت خدا است آنچه در آسمانها است و آنچه در زمین است** (و هر کسی را که بخواهد می‌آمرزد (یعنی به اسلامش نایل می‌گرداند که به‌سبب آن آمرزیده می‌شود) **و کسی را که بخواهد عذابش می‌دهد** (یعنی به اسلام مشرّف نمی‌شود و از این جهت به عذاب جاویدان مبتلا می‌گردد) **و اللّه تعالی بسیار آمرزنده** (و) **بسیار مهربان است** (لذا در آمرزیدنش کوچکترین‌جایی برای تعجّب نیست زیرا رحمتش سبقت گیرنده‌است. لذا علّت تعذیب را در بالا ذ کرنمود که «**فَإِنَّهُمْ ظَٰلِمُونَ**».)

يَٰأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَأْكُلُوا الرِّبَوٰا أَضْعَٰفًا مُّضَٰعَفَةً وَاتَّقُوا اللَّهَ
ای ایمان‌داران نخورید سود چندین برابر ، و بترسید از خدا
لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿۱۳۰﴾ وَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِيٓ أُعِدَّتْ لِلْكَٰفِرِينَ ﴿۱۳۱﴾
تا پیروز شوید. و بترسید از آتشی که آماده گردیده‌است برای کافران.

خلاصهٔ تفسیر

ای ایمان‌داران! سود نخورید (یعنی اصلاً معاملهٔ سودی انجام ندهید) **چندین**

۱۹-آیه ۱۳ سوره لقمان

برابر و از الله تعالی بترسید امید است که پیروز گردید (یعنی بهشت نصیب تان گردد و از دوزخ نجات بیابید) و از آن آتش پرهیز نمایید که (در اصل) برای کفّار آماده‌شده‌است (و صورت پرهیز از آتش این است که از سود و کارهای حرام دیگر پرهیز نمایید).

معارف و مسایل

در این آیه در ضمن بیان حرمت و ممنوعیّت سود قید «اَضْعَافاً مُضَاعَفَةً» برای حرمت نیست؛ بلکه جهت توضیح قباحت سود افزوده‌شده‌است. زیرا حرمت ربا در آیات دیگر بدون قید با شدّت و تأکید تمام بیان گردیده‌است که بحث مفصّل آن در سورهٔ بقره گذشت و در ذکر قید«اَضْعَافاً مُضَاعَفَةً» می‌تواند اشاره به این باشد که کسی که عادت به خوردن سود داشته باشد اگرچه او از سود مرکب اصطلاحی یعنی سود در سود پرهیز نماید زمانی که سرمایهٔ به‌دست آمده‌از سود را در معاملهٔ ربوی به‌کار ببرد ناخواه «اَضْعَافاً مُضَاعَفَةً» می‌شود اگرچه در اصطلاح سود خواران به آن سود مرکب یعنی سود در سود نگویند. حاصلش اینکه سرانجام هر سود به اضعاف مضاعف می‌رسد.

وَاَطِيْعُوااللّٰهَ وَالرَّسُوْلَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُوْنَ ﴿۱۳۲﴾ وَسَارِعُوْٓا اِلٰى مَغْفِرَةٍ
و فرمان برداری نمایید از خدا و رسول تا بر شما رحم شود. و بدوید به سوی آمرزش

مِنْ رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمٰوٰتُ وَالْاَرْضُ ۙ اُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِيْنَ ﴿۱۳۳﴾
پروردگارتان و جنتی‌که عرض‌آن آسمانها و زمین است. آماده شده‌است برای پرهیزکاران

خلاصهٔ تفسیر

و به طیب خاطر بپذیرید فرمان خدا و رسول (او) را امید می‌رود که بر شما

(در روز قیامت) **رحم شود. و بدوید به سوی مغفرتی که از طرف پروردگار** (نصیب شما) **شود و** (بدوید) **به سوی جنّت** (یعنی چنان کارهای نیک انجام دهید که پروردگار به برکت آنها شما را بیامرزد و جنّت را عنایت نماید و آن جنت چنان وسیع‌است) **که وسعتش فراگیر تمام آسمانها و زمین است** (و هدف نفی بیشتر نیست بلکه وسعت بیش از این نیز ثابت است و آن) **آماده شده‌است برای خدا ترسان.**

معارف و مسایل

در آیه های مذکور دو مسئله از اهمّیّت فوق العاده‌ای برخورداراست: نخست: مضمون آیهٔ اوّل است که در آن همراه بااطاعت خدا به اطاعت رسولﷺ نیز دستور داده‌شده‌است. در اینجا این قابل توجه است که اگر اطاعت رسول عیناً اطاعت خدا و قرآن نازل کردهٔ اواست پس نیازی به ذکر جداگانهٔ آن نبود و اگر بین آن دو فرقی وجود دارد پس آن چیست؟

امر دوم که همیشه قابل یادآوری است و باید قبلهٔ عملی زندگی قرار گیرد، آن صفات و علایمی هستند که خداوند متعال برای بندگان مقبول و پرهیزگار خویش در این آیات نشان داده‌است که اطاعت خدا و رسول تنها با زبان نمی‌باشد؛ بلکه اطاعت‌کنندگان صفات وعلایمی‌دارند که‌به وسیلهٔ آنها شناخته می‌شوند.

حکمت در ذکراطاعت رسول ﷺ جدا از اطاعت اللّٰه

نخستین مسئله؛ در اوّلین آیه مختصر چنین بیان گردید: «أَطِيْعُوا اللّٰهَ وَالرَّسُوْلَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُوْنَ» یعنی از خدا ورسول اطاعت کنید تا بر شما رحم شود. در اینجا برای نایل آمدن به رحمت خداوندی، هم چنان‌که اطاعت خدا لازم وضروری قرار داده شد اطاعت رسول هم لازم و ضروری قرار داده شده است.

واین حکم تنها در این آیه نیست؛ بلکه در کلّ قرآن مکرّراً چنین آمده است که هر گاه دستور به اطاعت از خدا داده شده است ذکر اطاعت رسول جداگـانه آمـده است.

این راهنمایی‌های متواتر و مسلسل‌وار قرآن کریم، انسان را به سوی اصول اساسی اسلام و ایمان متوجّه می‌گرداند که نخستین جزء ایمان، اقـرار بـه وجـود خدا، وحدانیّت او و بندگی و اطاعت او است. و جزء دوم ایمان تصدیق رسول و اطاعت او است. اکنون امر قابل توجّه این است که از آیات قرآن این نیز ثـابت است که آنچه رسول خداﷺ فرموده است همه به اذن خداوندی و هیچ چیزی از طرف خود او نبوده است کما قال تعالی «وَ مَا يَنطِقُ عَنِ الْهَوٰى اِنْ هُوَ اِلَّاوَحْیٌ يُّوْحٰى»[۲۰] یعنی آنچه رسول‌خداﷺ می‌گوید، از خواهشات خودش نـمی‌گوید؛ بلکه همه آنها از طرف خدا می‌باشند. حـاصل آن ایـن‌که اطـاعت رسـول، عـیناً اطاعت خداست؛ چیز دیگری نیست.

در آیهٔ ۷۹ از سوره النساء خود قرآن آن را چنین توضیح داده است:«مَـنْ يُّطِعِ الرَّسُوْلَ فَقَدْ اَطَاعَ اللّٰهَ» یعنی کسی که از رسولﷺ اطاعت نمود او از خدا اطاعت نموده است. اکنون این سؤال مطرح می‌گردد که پس چرا این دو اطاعت را از هم جدا ذکر نمود؛ بویژه با این اهمّیّت و التزام که در تمام قرآن به‌صورت عادت متداوم توأم به هر دو اطاعت دستور داده می‌شود.

حکمتش این است که خداوند برای هدایت جهان کتابی فرستاده و رسولی مبعوث نموده است. مسئولیّت رسول این است که او آیات قرآن را درست با آن لب و لهجه به مردم برساند که در آن صورت نازل شده‌اند.

دوم‌این‌که مردم را از نجاسات ظاهر و باطن پاک کند.

۲۰-آیه ۳ و ۴ سوره النجم.

سوم این‌که، مضامین و محتویٰ کتاب را به امّت تعلیم دهد این مضمون در آیات متعدّدی از قرآن کریم تقریباً بایک عنوان وارد شده است که«يَتْلُوا عَلَيْهِمْ اٰيٰتِهٖ وَ يُزَكِّيْهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتٰبَ وَ الْحِكْمَةَ»(۲۱) معلوم گردید که مسئولیّت پیامبر تنها این نیست که قرآن را به مردم برساند بلکه تعلیم و تبیین آن نیز بـه عـهدهٔ او می‌باشد و این هم ظاهر است که مخاطبین رسول خداﷺ فصیحان و بلیغان عرب بودند و تعلیم قرآن به این معنی نمی‌تواند باشد که او فقط معانی لغوی الفاظ قرآن را به آنان تفهیم نماید؛ زیرا همه آنها این را خودبخود کـاملاً مـی‌دانسـتند؛ بـلکه منظور از تعلیم و تبیین فقط این بود و همین می‌توانست بـاشد کـه قـرآن کـریم حکمی را در الفاظ مجمل و یا مبهم بیان نماید و رسول خداﷺ آن رابوسیله وحی توضیح و تشریح نموده به مردم برساند که در الفاظ قرآن نیامده بلکه خداوند آن را در قلب مبارك آن حضرتﷺ القا فرموده است که به آن در آیه ذیل اشاره شده است«اِنْ هُوَ اِلَّا وَحْیٌ يُـوْحٰی»(۲۲) مـانند ایـنکه قـرآن در مـوارد مـتعددی فـقط «اَقِيْمُوا الصَّلٰوةَ وَ اٰتُوا الزَّكٰوةَ»فرموده است و اگر در جای ذکری از قیام، رکوع و سجده آمده است آن کاملاً مبهم می‌باشد و از کیفیت و چگونگی آن ذکری نیست. جبرئیل امین شخصاً تشریف آورده بنابه دستور خداوند تفصیل صـورت عـملی تمام اعمال و ارکان را به آن‌حضرتﷺ نشان داد و بدین طریق آن‌حضرتﷺ بـا قول و عمل خویش آنها را به امّت ابلاغ فرمود.

بیان نصابهای مختلف زکات و تعیین مقدار زکات هر نصاب سپس این بحث که زکات بر چه اموالی واجب و برکدام اموال واجب نیست و از مقادیر نصاب چه قسمتی مورد عفو می‌باشد. تمام این تفاسیر را رسول اکرمﷺ بیان فرموده است و دستورات آنها را به اصحاب کرام اعلام نموده است و یا مانند این‌که قرآن فرموده

۲۱–آیه ١٦٤ سوره آل عمران ۲۲- آیه ۴ سوره النجم

است که «لاَ تَأكُلُوٓا اَمْوَالَكُمْ بِالْبَاطِلِ»[۲۳] یعنی «مالهای همدیگر را به ناحق نخورید.» اکنون این تفصیل که از معاملات روزمرهٔ بیع و شراء و اجاره چه صورتهایی بنا به مشتمل شدن آنها بر ناحق و بی‌انصافی ویا ضرر رسیدن به عوام باطل می‌باشند همه اینهارا رسول خداﷺ بنا به دستور خداوندی به امّت نشان داده است. و بقیه احکام شرع نیز مانند اینهاست.

چون پیامبر اکرمﷺ تمام تفاصیلی را که به عنوان انجام وظیفه بوسیله وحی الهی به امّت ابلاغ نمود و تفصیل آن در قرآن مجید وجود نداشت، احتمال داشت که گاهی بعضی افراد نا آگاه فریب خورده بپندارند که این احکام مفصّل از جانب خدا نیامده و در دستور به اطاعت خدا عمل بر آنها لازم نیست؛ خداوند در چند موارد از قرآن کریم همراه با اطاعت خویش اطاعت رسول خود را لازم قرار داد که این هم در حقیقت همان اطاعت از خدا می‌باشد؛ امّا به اعتبار ظاهر و تفصیل احکام قدری با آن متفاوت می‌باشد. بنابر این چندین بار قرآن با تأکید نشان داد که حکمی را که رسول‌خداﷺ به شما بدهد آن راحکم خداتلقّی نموده بپذیرید؛ چه آن به صراحت در قرآن موجود باشد و چه نباشد و چون این مسئله بسیار مهم بود و علاوه بر این که شخص نا آگاهی فریب بخورد فرصتی بود تا دشمنان اسلام در اصول اسلامی به ایراد شبه مسلمانان را از جاده صحیح اسلامی منحرف نمایند. لذا قرآن کریم این مضمون را نه تنها در لفظ اطاعت رسولﷺ بلکه با عناوین مختلف به امّت محمّدی علی صاحبهاالصّلوٰة والسلام نشان داد چنان‌که در بیان فرایض، رسول همراه با تعلیم کتاب تعلیم حکمت را اضافه نموده به این اشاره فرمود که علاوه بر کتاب چیزهای دیگری نیز جزو تعلیمات آن جنابﷺ می‌باشد و آنها نیز بر مسلمانان واجب الاتّباع می‌باشند که با لفظ حکمت از آنها تعبیر

۲۳- آیه ۱۸۸ سوره بقره

گردیده است در جای دیگر فرموده «لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَانُزِّلَ اِلَيْهِمْ»[۲۴] یعنی هدف از بعثت رسول خداﷺ این است که مطالب و مضامین آیات نازل شده را برای مردم تشریح و توضیح بفرماید.

و در جای دیگر می‌فرماید که: «مَا اٰتَاكُمُ الْرسُوْلُ فَخُذُوْهُ وَ مَا نَهٰكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوْا»[۲۵]

یعنی «آنچه رسول خداﷺ به شما بدهد آن را بگیرید و از آنچه باز دارد باز آیید» این همه انتظامات و برنامه ریزیها به این خاطر انجام گرفته تا فردا کسی چنین نگوید که ما فقط به احکامی مکلّف هستیم که در قرآن آمده است و ما به احکامی که در قرآن نیامده است مکلف نیستیم. و غالباً این امر برای رسول منکشف گردیده بود که در زمانی چنین افرادی خواهند آمد که برای رهایی از تعلیمات رسول‌خداﷺ چنین ادّعایی خواهند داشت که: کتاب‌الله برای ما کافی است؛ بنابر این به صراحت آن را در حدیثی بیان فرمود که ترمذی و ابن ماجه و ابوداوود و بیهقی و امام احمد آن را در کتب خویش بدین عبارت نقل فرموده‌اند:

«لا الفينّ احدكم مُتّكئاً علىٰ اريكته ياتيه الامر من امرى ممّا اَمَرْتُ بِهِ او نهيتُ عنه فيقول لا ادرى ما وجدنا فى كتاب اللّٰه اتبعناه»

یعنی «چنین نباشد که من یکی را از شما چنان بیابم که بر متکای خویش تکیه زده، با بی‌فکری بنشیند و نسبت به اوامر و نواهی من بگوید من از اینها سر در نمی‌آورم برای من کتاب خدا کافی‌است از آنچه در آن بیابم پیروی خواهم کرد»

خلاصه این‌که در موارد متعدّد همراه با اطاعت خدا مکرّراً اطاعت رسول بیان شده و به عناوین مختلف جهت عمل بر احکام رسول هدایت و راهنمایی شده است این همه به خاطر احساس این خطر می‌باشد که کسی احکام مفصّل

۲۴- آیه ۴۴ سوره النحل

۲۵- آیه ۷ سوره حشر

رسول خداﷺ راکه در ذخیرهٔ احادیث بیان گردید، جداگانه از قرآن و اطاعت خدا پنداشته انکار ننماید؛ در صورتی که آنها در واقع امر جداگانه‌ای نیستند.

گفتهٔ او گفتهٔ الله بود گر چه از حلقوم عبدالله بود

در آیهٔ بعدی به مسابقه و مسارعه به سوی مغفرت و جنّت امر نمود که بعد از حکم به اطاعت خدا و اطاعت رسولﷺ این دومین دستور است. و مراد از مغفرت در اینجا اسباب مغفرت می‌باشد؛ یعنی آن اعمال صالحی که موجب مغفرت الهی می‌باشند. تفاسیر این از صحابه و تابعین به عناوین مختلف منقول است ولی مقصود و مضمون همهٔ آنها یکی است. حضرت علی کرم‌الله‌وجهه آن را به «ادای فرایض» تفسیرفرموده است حضرت ابن عبّاس آن را به «اسلام»، ابوالعالیه به «هجرت»، انس بن مالک به «تکبیراولیٰ»، سعید بن جبیر به «ادای طاعت»، ضحاک به «جهاد» و عکرمه به «توبه» تفسیر فرموده‌اند. خلاصه و چکیده تمام این اقوال این است که مراد از مغفرت تمام آن اعمال صالحی است که موجب مغفرت می‌باشند.

در این مقام دو امر قابل توجّه است: یکی این‌که در این آیه به مسابقه به سوی مغفرت و جنت امر شده است در صورتی که در آیه دیگری آمده است «لَاتَتَمَنَّوْا مَافَضَّلَ اللّٰهُ بِهٖ بَعْضَكُمْ عَلٰی بَعْضٍ»[۲۶] که در آرزوی فضایل دیگری نباشید.

جوابش این‌که فضایل بر دو قسم‌اند: یکی آنکه بدست آوردنش در اختیار انسان نباشد که به آن فضایل غیر اختیاری گفته می‌شود؛ مانند سفیدی رنگ و صورت و حَسین بودن و از نژاد بزرگی قرار گرفتن؛ دوم آنکه انسان با زحمت و کوشش می‌تواند آن را بدست بیاورد که به آن فضایل اختیاری گفته می‌شود. از

۲۶- آیه ۳۲ سوره نساء

کوشش در جهت دریافت فضایل غیر اختیاری بلکه آرزوی آن بدان جهت منع گردید که این فضایل طبق حکمت الهی بین مردم تقسیم شده‌اند. مساعی و کوشش کسی در آن دخالتی ندارد و به آرزو به‌دست نمی‌آیند و جز این‌که در دل او آتش حسد مشتعل گردد نفعی دیگر در بر ندارد مانند اینکه کسی سیاه باشد و تمنّا کند که سفید گردد از این چه نتیجه‌ای به دستش می‌آید، آری در فضایل اختیاری دستور به مسابقه داده شده است و این دستور در یک آیه نیست بلکه در چندین آیه آمده است چنانکه در آیه ۴۸ از سوره مائده فرموده است «فَاسْتَبِقُواالْخَيْرٰتِ» و در آیه ۲۶ از سوره مطفّفین فرموده است «وَ فِىْ ذٰلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنٰفِسُوْنَ»

یکی از علمای دین فرموده است که اگر در کسی کمبود فطری و طبیعی وجود دارد که برطرف کردنش از توان او خارج است بر آن قانع شده بدون در نظر گرفتن کمال دیگران در کار خویش بکوشد؛ زیرا اگر او بر این کمبود تأسّف خورده بر کمال دیگران حسد بخورد. چقدر می‌بایست کارکند که نمی‌تواند بکند و کاملاً بی‌فایده می‌ماند.

امر دوم که اینجا قابل توجّه است این است که رسیدن به جنّت بدون آمرزش الهی امکان پذیر نیست؛ زیرا اگر انسان در تمام عمر خود نیکی بکند و از معصیت پرهیز نماید باز هم تمام اعمال او نمی‌تواند قیمت جنت قرار بگیرد و آنچه مردم را به جنّت می‌رساند، فقط یکی است یعنی آمرزش و فضل خداوند. در این باره رسول خداﷺ فرموده است:

«سددوا و قاربوا و ابشروا فانه لن یدخل احد الجنة عمله قالوا و لا انت یا رسول اللّٰه ﷺ قال و لا انا الا ان یتغمدنی اللّٰه برحمته» (ترغیب و ترهیب بحواله بخاری و مسلم)

«راستی و حق را اختیار نمایید وراه میانه‌را برگزینید وبه فضل خداوند مژده بیابید. عمل هیچ کسی او را به بهشت نمی‌برد؛ مردم گفتند همچنین شمارا یارسول

الله؟ فرمود: عمل من مرا هم به جنت نمی‌برد مگر این‌که خداوند مرا به رحمت خویش فرا گیرد»

خلاصه این‌که اعمال ما بهای جنت نیستند امّا عادت خداوندی این است که با فضل خویش بندگان را مورد نوازش قرار می‌دهد تا بتوانند اعمال شایسته و نیک انجام دهند و هر کسی که موفّق به انجام اعمال صالح قرار بگیرد این علامت خشنودی خداست لذا گاهی نباید در انجام اعمال نیک کوتاهی ورزد. لذا معلوم گردید که موجب اصلی دخول جنّت مغفرت الهی است بنابر این با توجه به اهمّیّت مغفرت مطلق مغفرت نفرمود؛ بلکه «مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ» فرموده در صفت ربوبیت خویش لطف و امتنان بیشتری را اظهار فرمود.

امر دومی که جهت مسابقه به سوی آن امر فرمود، جنّت است و نسبت به آن فرمود که وسعتش بقدری است که برابر به تمام آسمانها و زمین است و چیزی وسیع‌تر از آسمانها و زمین در ذهن انسان نمی‌تواند باشد لذا به خاطر تفهیم پهنای جنّت به آن تشبیه داده شد. گویا نشان داد که جنت خیلی وسیع است که در پهنای آن آسمانها و زمین می‌توانند جای بگیرند پس وقتی وضع پهنای آن چنین است خدا می‌داند، طولش چقدر باشد این در صورتی است که عرض را با نسبت طول در نظر بگیرند؛ ولی اگر«عرض» به معنی ثمن (قیمت) باشد پس معنایش این است که جنّت چیز معمولی نیست کل آسمانها و زمین قیمت و بهای آنست؛ لذا برای چنین چیز پر ارزش و پر قیمتی مسابقه دهید. در تفسیر کبیر آمده است:

«قال ابو مسلم ان العرض هنا يُعرض من الثمن فی مقابلة البيع ای ثمنها لو بيعت كثمن السمٰوٰت و الارض و المراد بذٰلك عظم‌مقدارها و جلالة خطرها و انه لا يساويها شئ و ان عَظُمَ.»

«ابو مسلم می‌گوید مراد از عرض در آیه آن چیزی است که در برابر با مبیع به قیمت و بها عرضه شود. هدف این‌که اگر با فرض محال جنّت قیمت گذاری

شود، پس کل آسمان و زمین و این کاینات قیمت آن قرار می‌گیرد غرض از آن بیان عظمت و جلالت قدر آن است»

وصف دیگر جنّت این بیان گردید که «أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ» جنّت برای پرهیزگاران ساخته شده است. از این معلوم گردید که جنت آفریده شده است از اشارات واضح قرآن و حدیث معلوم می‌شود که جنّت بالای آسمان هفتم است بدین شکل که آسمان هفتم زمین آن می‌باشد.

الَّذِينَ يُنفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَ الضَّرَّاءِ وَالْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ
کسانی که خرج می‌کنند در خوشی و سختی و فرو می برند خشم را و عفو می نمایند

عَنِ النَّاسِ ۗ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ ﴿۱۳۴﴾ وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً
مردم را والله دوست می‌دارد نیکو کاران را . و آنانکه وقتی بکنند گناهی آشکارا

أَوْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ ۚ وَ مَن
یا کاربدی بکنند درحق خود بیاد آورند خدا را و آمرزش بخواهند برای گناهان خویش وکیست که

يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ ۚ وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَىٰ مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ ﴿۱۳۵﴾
بیامرزد گناهان را بجز خدا و اصرار نمی‌نمایند بر کردار خویش و آنان می‌دانند

أُولَٰئِكَ جَزَاؤُهُم مَّغْفِرَةٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ
برای آنها جزای آمرزش هست از پروردگارشان و باغهای که به زیر آنها نهرها جاری است

خَالِدِينَ فِيهَا ۚ وَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ ﴿۱۳۶﴾ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِكُمْ سُنَنٌ
همیشه می‌مانند درآنها و چه مزد خوبی است برای کارگران گذشته است پیش از شما واقعات

فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ ﴿۱۳۷﴾ هَٰذَا
پس بگردید در روی زمین و بنگرید چگونه هست سر انجام تکذیب کنندگان. این

بَيَانٌ لِّلنَّاسِ وَ هُدًى وَ مَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ ﴿۱۳۸﴾
بیانی است برای مردم و هدایت و نصیحتی است برای ترسندگان

خلاصهٔ تفسیر

چنان کسانی(هستند) **که** (در کارهای نیک) **خرج می‌کنند**(در هر حال چه)**در فراخی و** (چه)**در تنگی و خشم فرو برندگان و از** (کوتاهی‌های)**مردم در گذر کنندگان و اللّٰه تعالی چنین نیکوکاران را** (که‌دارای چنین خصال باشند به‌وجه کامل) **دوست می‌دارد و** (در برابر نامبردگان مسلمانان دیگر) **کسانی** (هستند) **که وقتی چنین کاری بکنند که در آن** (بر دیگران)**تعدّی باشد و یا**(چنان گناهی کرده باشند که فقط) **بر ذات خود ضرری وارد کرده باشند**(فوراً عظمت و عذاب) **خدای تعالی را به‌یاد می‌آورند. سپس برای گناهان خویش آمرزش می‌خواهند** (یعنی به گونه‌ای‌که برای آمرزش مقرّر است که در صورت تعدّی بر دیگران از حق‌داران حلال نمایند و اگربر خود ظلمی کرده باشند که‌نیاز به تحلیل نیست ولی در آمرزش از خداوند هر دو برابراند)**و کیست** (در واقع) **بجز خدا که گناهان را بیامرزد؟** (اگرچه حق‌داران می‌توانند از حقّ خویش بگذرند ولی اختیار این را ندارند که از عذاب نجات بدهند و آمرزش واقعی همین را می‌گویند) **و آنان بر کردار** (بد) **خویش اصرار**(و لجاجت) **نمی‌نمایند و آنان** (این امور را) **می‌دانند**(که‌فلان کار گناه را ما انجام داده‌ایم و این‌که توبه لازم است و این‌که خداوند غفّار است. هدف اینکه اعمال درستی انجام می‌دهند و عقاید درستی دارند) **پاداش آنها آمرزش است از طرف پروردگار و چنان باغهایی** (از بهشت) **که به زیر**(درختها و مکانهای) **آنها نهرها جاری می‌باشند و آنان برای همیشه در آنجا می‌مانند**(و در آغاز آیات قبلی نسبت به دریافت همین آمرزش و جنّت دستور رسیده بود و در وسط راه آن نشان داده شد و در پایان به آن وعده داده شد) **و** (این) **بهترین حق العمل کاری است برای کارگران** (و آن کار استغفار و حسن اعتقاد است و نتیجهٔ استغفار پای بندی به اطاعت در آینده است که عدم اصرار بر آن دلالت دارد) **به تحقیق که** (در زمانهای) **پیش از شما**(مردمان) **روشهای مختلفی گذشته‌اند** (که‌بین آنها مسلمان هم بوده است و کفّار هم و بین آنها اختلاف و مقابله و مقاتله نیز اتّفاق افتاده است امّا سر انجام کفّار هلاک‌شده‌اند و اگرشما می‌خواهید آثار آنها

را مشاهده نمایید) **پس شما در روی زمین سیر و سیاحت نمایید و بنگرید که سر انجام تکذیب کنندگان** (یعنی کفّار) **به کجا رسید**(از بین رفتند، چنانکه آثار هلاکت‌آنها تا امروز باقی است که در آیه‌ای دیگر فرموده است **فَتِلْكَ بُيُوتُهُمْ خَاوِيَةً**الخ [۲۷] **فَتِلْكَ مَسٰكِنُهُمْ لَمْ تُسْكَنْ**الخ[۲۸] **وَ اِنَّهُمَا لَبِاِمَامٍ مُبِيْنٍ** الخ[۲۹] **این** (مضمون‌یادشده) **بیان‌کافی‌است‌برای‌همۀ‌مردم** (که‌اگردر آن بیندیشند می‌توانند عبرت حاصل نمایند) **و هدایت و نصیحتی است خاص برای خدا ترسان**(یعنی فقط این قبیل‌مردم نصیحت‌می‌پذیرند. و هدایت اینکه موافق به آن عمل کنند)

معارف و مسایل

خداوند در آیات فوق صفات و علایم ویژۀ مؤمنین متّقین را بیان فرمود که فواید زیادی به آنها وابسته است مانند این‌که قرآن در موارد متعدّدی دستور أکید فرموده تا از صحبت و تعالیم بندگان نیک بهره برداری شود. جایی به «صِرَاطَ الَّذِينَ اَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ»[۳۰] به یاد گرفتن راه راست و درست از همان بندگان مقبول اشاره نموده است، جایی با فرمان «كُونُوا مَعَ الصّٰدِقِينَ»[۳۱] نسبت به فایدۀ خاصّ هم‌نشینی و معیّت آنان تلقین نموده است. در دنیا در هر گروهی افراد نیک و بد خواهد بود و بدان خود را در کالبد نیکان در آورده به‌جای آنها قرار می‌گیرند. لذا نیاز داشت که علایم و صفات ویژۀ بندگان مقبول را نشان داده، بفهماند تا مردم از راهنمایان و مقتدایان باطل اجتناب نمایند و علایم صادقین را شناخته از آنان پیروی نمایند. پس از بیان صفات و علامات مؤمنین متّقین، پیروزی همیشگی آنها و مقامات عالیه جنّت را نشان داده، راه مژده بندگان نیک و پند و اندرز رهروان راه

۲۷- آیه ۵۲ سوره النمل
۲۸- آیه ۵۸ سوره قصص
۲۹- آیه ۷۹ سوره الحجر
۳۰- آیه ۷ سوره فاتحه
۳۱- آیه ۱۱۹ سوره توبه

بد را جهت تشویق و ترغیب نشان داد و در پایان آیـات از «هٰذَا بَـيَانٌ لِّلنَّاسِ وَ هُدًى وَ مَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ»به این اشاره نـمود. در صـفات و عـلاماتی کـه بـرای مقبولان در اینجا ذکر گردید در آیات ابتدایی صفاتی بیان گردید کـه مـتعلّق بـه حقوق انسانی و معاشرت با همدیگر است و در آیات بعدی صفاتی بیان شد که متعلّق به عبادت و طاعت خداوندی است که به عبارت دیگر می‌توان آنها را بـه حقّ‌الناس و حقّ‌الله تعبیرنمود.

در آیات فوق صفات متعلق به حقوق انسانی را نخست و صفات متعلّق به حقّ‌الله را پشت سر بیان نموده به این اشاره کرد که اگر چه به اعتبار اصل حقّ‌الله از همهٔ حقوق مقدّم می‌باشند. امّا بین این نوع حقوق فرق خاصی وجود دارد و آن اینکه حقوقی که خداوند برای خود بر بندگان عاید فرموده است نه نـفعی بـرای خدا در بر دارد و نه خداوند به آنها نیاز دارد و نه در صورت عدم آنها ضرری به خداوند می‌رسد. ذات خداوندی از همهٔ این امور مستغنی است؛ از بـجا آوردن عبادت او، خود عابد بهره می‌برد باز او ارحم الراحمین و اکرم الاکرمین است که هر گاه انسان نسبت به حقوق‌الله اگر مرتکب تقصیر و کوتاهی بشود و از کردار خود پشیمان شده به بارگاه او روی بیاورد و توبه نماید خداوند، از بـخشایش و کـرم خویش تمام کوتاهی و گناهان او را می‌آمرزد؛ به خلاف حقّ الناس که انسان بـه آنها نیازمند است و کسی که از دیگری حقی بر ذمّه دارد و آن را ادا ننماید به ضرر او تمام می‌شود و درگذر نمودن از خسارت برای آدمی کار آسانی نیست بنابراین حقّ‌الناس از مزیّت ویژه‌ای برخوردار است.

علاوه بر این اساس اصلاح و درستی نظام عالم و معاشرت انسانی وابسته به ادای حقوق همدیگر است. کوچکترین کوتاهی در این باره منجر به جنگ و جدال فتنه و فساد می‌باشد و اگر اخلاق فاضله به‌دست آورده شوند، دشمن، دوست قرار می‌گیرد. جنگ و جدال صد ساله به صلح و آشتی تبدیل می‌گردد از این جهت این

صفات و علامات متعلّق به حقّ‌الناس جلوتر ذکر گردیدند. از جمله صفات یاد شده، نخست این صفت را بیان نمود.«اَلَّذِیْنَ یُنْفِقُوْنَ فِی السَّرَّآءِ وَ الضَّرَّآءِ»یعنی متّقین کسانی هستند که در خرج کردن اموال خویش در راه خدا چنان عادی و خوگر هستند که در هر حال چه فراخی باشد و چه تنگی در حدّ توان خود خرج می‌کنند. هر کس بیشتر داشته باشد بیشتر و هر کس کمتر داشته باشد کمتر.

از یک طرف چنین راهنمایی شده است که مردمان فقیر و غریب نیز خود را در خرج کردن در راه خدا فارغ قرار ندهند و از سعادت خرج کردن در راه خدا محروم نگردند زیرا انفاق یک ریال از هزار ریال به بارگاه خدا مانند انفاق یک تومان از هزار تومان می‌باشد و از نظر عمل همان‌گونه که انفاق یک تومان از هزار تومان بر مالک آن سنگین تمام نمی‌شود و انفاق یک ریال از هزار ریال بر مالک هزار ریال سنگین تمام نمی‌شود. و از طرف دیگر این نکته نیز هدایت گردید که در حال تنگدستی از انفاق بقدر توان عادت و خصلت مبارک انفاق از بین نمی‌رود و شاید خداوند به برکت آن وضع گشادگی و وسعت مال عنایت فرماید.

امر مهم سوم این‌که کسی که به این خوگر باشد از انفاق مال خویش به‌دیگران استفاده بدهد به فقرا و مساکین کمک کند، روشن است که او گاهی حقوق دیگران را غصب نمی‌نماید و به غارت و خوردن مال مردم اقدام نخواهد کرد؛ لذا خلاصهٔ صفت اولی این است که مومنین متّقین و بندگان مقبول خداوند در فکر نفع رسانیدن به دیگران قرار می‌گیرند. چه خودشان در وضع خوبی باشند و یا در وضع نابسامانی. یک بار حضرت عایشهٔ‌صدّیقه‌رضی‌الله‌عنها دانه‌ای انگور تصدّق نمود. زیرا در آن زمان فقط همین در دسترسش بود از بعضی سلف منقول است که او یک بار فقط یک دانه پیاز تصدّق کرد. رسول اللّهﷺ فرموده است «اتقواالنار و لو بشق تمرة و ردّو السائل و لو بظلف شاة» یعنی: «از آتش جهنّم

خود را دور نگهدارید اگر چه به صدقه دادن نصف دانهٔ خرمای باشد و سائل را دست خالی برنگردانید اگر چه به‌دادن یک پاچه باشد»

امام رازی در تفسیر کبیر حدیثی نقل نموده است که روزی رسول‌خداﷺ مردم را به دادن صدقه تشویق نمود؛ کسانی که طلا و نقره داشتند آنها را صدقه نمودند. یکی پوسته خرمای آورد که بجز این پیش من چیزی نیست آن را صدقه نمود یکی دیگر آمد و عرض نمود که یا رسول الله من هیچ چیزی ندارم تا صدقه نمایم. آری من در میان قوم و خود وجاهتی دارم حاضرم این وجاهتم را صدقه نمایم که در آینده هر کسی هر اندازه بخواهد بد و بیراه بگوید از او ناراحت نخواهم شد از تعالیم رسول‌خداﷺ و عملکرد صحابهٔ کرام رضی‌الله‌عنهم این امر واضح گردید که انفاق فی سبیل الله تنها وظیفهٔ ثروتمندان و اغنیا نیست فقرا و مساکین هم می‌توانند حامل این صفت قرار گیرند که به حسب توان خویش در راه خدا چیزی خرج نموده این صفت بزرگ را به‌دست بیاورند.

در انفاق فی سبیل الله لازم نیست مالی صرف گردد.

در اینجا این امر قابل توجّه است که قران کریم در اینجا صیغهٔ «يُنْفِقُوْنَ» را به کار برد که آنها در حال تنگدستی و گشادگی در راه خدا انفاق می‌نمایند ولی این را مشخص نفرمود که چه انفاق می‌نمایند از به‌کار بردن عموم آن معلوم می‌شود که این تنها منحصر در صرف مال و ثروت نیست بلکه شامل هر چیز صرف شدنی است. مانند این‌که کسی وقت و زحمت خویش را در راه خدا صرف نماید که او نیز به این صفت متّصف میباشد حدیثی که در بالا بحواله تفسیر کبیر نقل گردید، بر این شاهد و گواه است.

حکمت دیگر در ذکر تنگدستی و کشادگی

این حقیقت نیز هست که اینها چنان حالتهایی می‌باشند که عموماً انسان خدا را فراموش می‌کند. هر گاه ثروت و مال فراوان گردد، در عیش و عشرت خدا را فراموش می‌کند و اگر تنگدستی و مصیبت عارض گردد، بسا اوقات در فکر آن از خداوند غافل می‌گردد در این آیه به این نیز اشاره گردید که بندگان مقبول خداوند کسانی هستند که نه به هنگام عیش و عشرت از خدا غافل می‌شوند و نه بوقت مصیبت و ناراحتی. ظفر شاه دهلوی در این باره چه خوب گفته است

ظفرآدمی‌اسکو نه جانی گاخواه هو کتناهی صاحب فهم‌و ذکا
جِسَی عیش‌مین یادخدانه‌رهی‌جِسی طیش مین‌خوف‌خدا نه‌رها

یعنی، به خود خطاب نموده می‌گوید که ظفر کسی را هرچند فهیم و ذکی باشد انسان نمی داند که در حال عیش از یاد خدا و به هنگام خشم از خوف خدا غافل باشد.

سپس یک علامت و صفت ویژه‌ای از او این بیان گردید که اگر او با چنین شخصی سرو کار پیدا کرد که به او اذیّت و آزار وارد نمود، او در عالم خشم مغلوب الحال و مشتعل نمی‌شود و به مقتضای خشم، عمل ننموده در پی انتقام قرار نمی‌گیرد. نه تنها اینکه انتقام نمی‌گیرد، بلکه او را از صمیم قلب مورد عفو و بخشش قرار می‌دهد و باز بر این هم اکتفا نمی‌نماید؛ با او بااحسان و مروت برخورد می‌کند. گویا این یک صفت شامل سه صفت می‌باشد:

۱- خشم خود را کنترل نمودن

۲- عفو نمودن اذیت دهنده

۳- سپس با او حسن سلوک نمودن. هر ۳ چیز در این آیه بیان گردید ملاحظه شود.

«وَ الْكٰظِمِينَ الْغَيْظَ وَ الْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ ۗ وَاللّٰهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» یعنی

کسانی که خشم خود را فرو می‌برند و از کوتاهی‌های مردم می‌گذرند و الله تعالی احسان کنندگان را دوست می‌دارد.

امام بیهقی در تفسیر این آیه داستان عجیبی از سیدنا علی بن حسین رضی‌الله‌عنهم نقل فرموده است که کنیزی از آن جناب برای او آب وضو می‌ریخت که ناگهان ظرف آب از دستش افتاد و آبش بر او ریخت بگونه‌ای که تمام لباسهایش خیس شدند خشم رفتن آن‌جناب در چنین وضعی طبیعی بود کنیزک احساس خطر کرد فوراً به تلاوت این آیه پرداخت «وَ الْكٰظِمِيْنَ الْغَيْظَ وَ الْعَافِيْنَ عَنِ النَّاسِ» آتش خشم سلاله خاندان نبوّت با شنیدن آیه فوراً خاموش و سرد شد؛ سپس کنیزک جمله بعدی آیه «وَ الْعَافِيْنَ عَنِ النَّاسِ»را خواند او فرمود تو را از ته دل بخشیدم کنیز خیلی هوشیار بود به خواندن جمله سوم «وَاللّٰهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِيْنَ» اقدام نمود که در آن به احسان و حسن سلوک هدایت شده است امام زین‌العابدین باشنیدن آن فرمود برو تو را آزاد نمودم. (روح‌المعانی، بحواله بیهقی)

گذشت از کوتاهی‌ها و اشتباهات مردم در اخلاق انسان رتبه والایی دارد و پاداش او در آخرت بسیار اعلیٰ است. در حدیثی رسول خداﷺ فرموده است که: در روز قیامت از طرف حق تعالیٰ اعلام می‌گردد که کسی که بر خدا حقی دارد برخیزد؛ در آن وقت کسانی بر می‌خیزند که جور و ظلم مردم در دنیا را مورد عفو قرار داده‌اند.

در حدیث دیگری آمده است:

«من سرّه ان يُشرفَ له البنيان و تُرفع له الدرجٰت فليَعفُ عن من ظلمه و يُعطِ مَن حَرَمَه و يَصِلُ من قطعه»

«کسی که می‌خواهد در جنّت کاخ‌های بلندی داشته باشد و پایه و مقامش بالا باشد، باید کسی را که بر او ظلمی کرده، مورد عفوش قراردهد و به کسی که به او چیزی نداده، بدهد و با کسی که رابطهٔ خویش را با او قطع نموده است، رابطه بر قرار کند»

قران کریم در جایی دیگر با وضوح بیشتر احسان نمودن با کسی را که بدی کرده است خلق عظیم قرار داده، نشان داد که بـه‌وسیلهٔ آن دشـمن دوست قـرار می‌گیرد چنان‌که می‌فرماید:

«اِدْفَعْ بِالَّتِیْ هِیَ اَحْسَنُ فَاِذَا الَّذِیْ بَیْنَكَ وَ بَیْنَهُ عَدَاوَةٌ كَاَنَّهُ وَلِیٌّ حَمِیْمٌ»[۳۲]

«و بدی را با احسان و نکویی دفع نمایید که در اثر آن کسی که دشمن شما بوده دوست صمیمی قرار می‌گیرد»

خداوند متعالٰ رسول خود را بر معیار والایی از حسن اخلاق، تربیت نموده است و او را مورد رهنمایی قرار داده است که:

«صل من قطعک و اعف عمن ظلمک و احسن الی من اساء الیک» یعنی «با کسی که از شما قطع رابطه نموده، رابطه بر قرار کن و از کسی که بر تو ظـلم کرده است در گذر و با کسی که برای تو بدی کرده است احسان و نیکی کن»

رسول کریم ﷺ شأن والایی داشت؛ در اثر برکات تعالیم او، همین اوصاف و اخلاق در خدام او پدیدار گشتند که بـرای مـعاشرات اسـلامی وجـه امـتیازی محسوب می‌شوند. تاریخ صحابه و تابعین و اسلاف امّت از این‌گونه وقایع سر شار است.

شخصی در بازار پر جمعیت، در حقّ امام اعظم ابو حنیفه‌؛ گستاخی کرد و به او فحش و ناسزا گفت: امام اعظم؛ خشم خود را فرو خورد و بـه او چـیزی نگفت و پس از ورود به خانه طبقی را پر از درهم و دینار به خانه آن شخص برد و در را زد او بیرون آمد طبق را مملو از دراهم و دینار در جلوی او گذاشت و گفت تو امروز بر من احسان کردی که نیکی‌های خود را به من دادی؛ من جهت پاداش احسان تو، این هدیه را تقدیم می‌دارم. این برخورد چنان در قلب او اثر کرد کـه

۳۲- آیه ۳۴ سوره فصّلت

برای همیشه از این خصلت بد خویش توبه نمود و از حضرت امام رحمه الله تقاضای عفو نمود و سپس در محضر او آمده به خدمت و تحصیل علم پرداخت تا جایی که در جمع شاگردان او به عنوان عالم بزرگی شناخته شد.

تا اینجا بحث از اوصافی بود که به حقوق‌العباد متعلّق بودند. سپس بحث از صفاتی می‌شود که متعلّق به حقوق‌الله هست می‌فرماید: که آنان نافرمانی خدا را بجا نمی‌آورند و اگر به مقتضای بشریت گناهی از آنان سر بزند فوراً به خدا متوجّه شده، استغفار می‌نمایند و در آینده با تصمیم قطعی از آن باز می‌آیند؛ چنانکه می‌فرماید:

«وَالَّذِيْنَ اِذَا فَعَلُوْا فَاحِشَةً اَوْ ظَلَمُوْآ اَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوااللّٰهَ فَاسْتَغْفَرُوْا لِذُنُوْبِهِمْ صلے وَ مَنْ يَّغْفِرُالذُّنُوْبَ اِلَّا اللّٰهُ صلے وَ لَمْ يُصِرُّوْا عَلٰى مَا فَعَلُوْا وَ هُمْ يَعْلَمُوْنَ»

در اینجا به دو هدایت اشاره گردیده است: یکی آنکه ابتلاء به گناه در اثر غفلت از ذکر و یاد خدای تعالیٰ است؛ لذا هر گناهی سر بزند، فوراً باید به ذکرالله و یاد خدا پرداخت و به ذکرالله مشغول شد. دوم اینکه برای عفو از گناهان دو چیز لازم است: یک، ندامت و پشیمانی از گناهان گذشته و دعای مغفرت و آمرزش از آنها؛ دوم، تصمیم قطعی، که در آینده گرد آنها نگردد.

خداوند بفضل خویش اخلاق فاضله نشان دادهٔ قرآن کریم را نصیب همهٔ مابگرداند. اللهم آمین.

وَ لَا تَهِنُوْا وَ لَا تَحْزَنُوْا وَ اَنْتُمُ الْاَعْلَوْنَ اِنْ كُنْتُمْ مُّؤْمِنِيْنَ ﴿۱۳۹﴾ اِنْ
وسست نباشید و اندوه نخورید و شما غالب می شوید اگر شما ایمان دارید. اگر

يَّمْسَسْكُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ قَرْحٌ مِّثْلُهٗ ط وَتِلْكَ الْاَيَّامُ
رسیده است به شما جراحتی پس رسیده است به آنها نیز جراحتی مانند آن و این روزها را

نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ ج وَلِيَعْلَمَ اللّٰهُ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَ يَتَّخِذَ مِنْكُمْ

نوبت‌به‌نوبت تغییر می‌دهیم‌بین مردم‌ و تامعلوم‌کندالله کسانی‌راکه‌ایمان‌دارند وقرار دهدازشما

شُهَدَآءَ ؕ وَاللّٰهُ لَا یُحِبُّ الظّٰلِمِیْنَ ﴿۱۴۰﴾ وَلِیُمَحِّصَ اللّٰهُ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا

شهید و الله دوستی ندارد با ظالمان . و تا پاک و صاف کند خداوند ایمان داران را

وَیَمْحَقَ الْکٰفِرِیْنَ ﴿۱۴۱﴾ اَمْ حَسِبْتُمْ اَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَ لَمَّا یَعْلَمِ

و از بین ببرد کفّار را. آیا شما خیال دارید که داخل شوید در جنّت و تاکنون معلوم نکرد

اللّٰهُ الَّذِیْنَ جٰهَدُوْا مِنْکُمْ وَیَعْلَمَ الصّٰبِرِیْنَ ﴿۱۴۲﴾ وَ لَقَدْ کُنْتُمْ تَمَنَّوْنَ

خدا مجاهدان را از شما و معلوم نکرد ثابت شوندگان را. و شما آرزو می‌کردید

الْمَوْتَ مِنْ قَبْلِ اَنْ تَلْقَوْهُ ۠ فَقَدْ رَاَیْتُمُوْهُ وَ اَنْتُمْ تَنْظُرُوْنَ ﴿۱۴۳﴾

مردن را پیش از ملاقات به آن پس اکنون دیدید آن را رو به روی.

ربط آیات

باز هم در این آیات در ارتباط به قصه احد به مسلمانان تسلّی داده شد که سنّت الهی همیشه این چنین بوده است که سر انجام، کفّار، ناامید و ضررمند قرار می‌گیرند؛ اگر چه شما در این وقت بنابه بی‌انضباطی خویش مغلوب گشتید. امّا اگر به مقتضای ایمان، یعنی ثبات و تقوا عمل نمایید، سرانجام کفّار مغلوب خواهندشد.

خلاصهٔ تفسیر

و (اگر) **شما** (در این وقت مغلوب شدید باکی نیست امّا) **سست نباشید و اندوهگین نشوید سر انجام شما پیروز می‌شوید اگر مؤمن کامل باشید.** (یعنی اگربر مقتضیات آن ثابت قدم بمانید) **و اگر به شما** (ناراحتی و) **جراحتی برسد** (چنان که در احد اتّفاق افتاد) **پس** (جای هراسی نیست زیرا در آن چندین حکمت مضمر هست یکی این‌که) **به آنها هم** (که‌در قبال شما قرار داشتند یعنی کفّار) **هم چنین جراحتی رسیده است** (چنان‌که در

جنگ بدر به آن مبتلا گشتند) **و** (سنّت ما این است که) **این روزها را**(یعنی زمان شکست و پیروزی را) **بین مردم ردّ و بدل می‌کنیم** (یعنی گاهی یک قومی را برتری و دیگری را سرکوب می‌نماییم و گاهی عکس آن انجام می‌گیرد پس موافق به این سنت سال گذشته آنها مغلوب شدند و اکنون‌شما) **و** (حکمت دوم این‌که) **تا خداوند متعال ایمان‌داران را**(به‌صورت علنی) **بدانند**(زیرا به هنگام مصیبت از مخلصان و نیکان آزمون به عمل می‌آید) **و** (حکمت سوم این‌که) **می‌خواست بعضی از شما را شهید گرداند** (و بیان حکمت‌های دیگر در آینده می‌آید و در وسط به صورت جمله معترضه می‌فرماید) **و خداوند متعال ظلم** (و شرک و کفر) **کنندگان را دوست نمی‌دارد**(لذا در پی چنین احتمال نباید قرار گرفت که شاید بنابه دوستی که با آنها داشت آنها را پیروز گردانید هرگز چنین نیست) **و** (حکمت چهارم اینکه) **تا ایمان‌داران را از چرک و پلیدی** (گناهان) **پاک سازد** (زیرا به‌وجه مصیبت اخلاق و اعمال تصفیه می‌شوند) **و** (حکمت پنجم این‌که) **کفّار را از بین ببرد**(بدین شکل که در اثر پیروزی ظاهری جرأت پیدا می‌کنند و مجدّداً وارد میدان مبارزه می‌گردند و هلاکمی‌شوند.ثانیاً در اثر ظلم بر مسلمانان به قهر الهی گرفتار شده، از بین می‌روند) **آری بشنوید آیا شما می‌پندارید که** (به‌طور ویژه) **داخل جنّت می‌شوید در حالی که تاکنون خداوند** (به‌صورت علنی) **ندیده است کسانی را از شما که** (کاملاً) **جهاد کرده و در جهاد ثابت قدم مانده‌اند و شما مردن** (بصورت شهیدی) **را آرزو می‌کردید پیش از جلو آمدن مرگ. پس** (بر حسب آرزوی اسباب) **آن را با چشم باز دیدید** (پس بادیدن آن چرا گریختید و آن آرزو کجا فراموش گردید)

معارف و مسایل

داستان غزوه اُحد مفصّلاً در همین سوره بیان گردید و از آن این امر واضح گشت که در این جهاد، مسلمانان در اثر بعضی کوتاهی خویش پس از فتح ابتدایی با شکست مواجه گردیدند. به‌طوری که تعداد هفتاد نفر از صحابهٔ کرام شهید شدند

و خود آن‌حضرتﷺ مجروح گشت. ولی پس از این همه وضعیت جنگ منعکس شد و دشمن به عقب رانده شد.

این شکست عارضی سه سبب داشت. نخست این‌که تیر اندازان بر آن دستوری که رسول خداﷺ داده بود بنابر وجوهاتی ثابت قدم نماندند زیرا در ارتباط با این، اختلاف نظر پدید آمد بعضی می‌گفتند که ما باید همین‌جا ثابت قدم بمانیم ولی اکثراً گفتند که اکنون نیازی نیست که ما و شما در اینجا بمانیم. برویم در جمع مردم به جمع آوری غنیمت بپردازیم پس نخستین سبب درگیری با هم دیگر بود.

سبب دیگر این‌که زمانی که خبر کشته شدن آن‌حضرتﷺ انتشار یافت در قلوب مسلمانان ضعف پدید آمد و سر انجام به‌صورت بزدلی و سستی در همّت آنها بروز کرد.

سبب سوم که از اهمّیّت بیشتری نسبت به آن دو سبب بر خوردار است، این است که در اجرای دستور رسول خداﷺ اختلاف نظر پدید آمد. این سه لغزش از مسلمانان به‌وقوع پیوست که در اثر آنها به شکست ظاهری مواجه گردیدند؛ اگر چه سر انجام این شکست عارضی به فتح تبدیل گردید؛ ولی مسلمانان مجاهد در اثر جراحات وارده خسته و کوفته شده‌بودند؛ اجساد پهلوانان بزرگ در جلوی آنها افتاده بودند. آن سنگ دلان خود آن حضرتﷺ را مجروح کرده بودند، شداید و نا امیدی هجوم آورده بود و از این لغزش‌های خویش شدیداً رنج می‌بردند. اکنون آنان در این وضعیت به دو چیز مواجه گردیدند: ۱- اندوه و غم نسبت به امور گذشته ۲- احساس خطر؛ که خدا نکند مسلمانان در آینده به ضعف مواجه نشوند، لذا برای مسدود کردن این هر دو رخنه فرمود:

«لَا تَهِنُوْا وَ لَا تَحْزَنُوْا وَ اَنْتُمُ الْاَعْلَوْنَ اِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِيْنَ»یعنی شما در آینده ضعف و سستی بخود راه ندهید و نسبت به گذشته اندوه و غم نخورید؛ سر

انجام پیروز خواهید شد؛ به شرطی که بر جادهٔ ایمان و یقین استوار بمانید و بااعتماد کامل به وعدهای الهی از اطاعت خدا و رسول ﷺ و جهاد فی سبیل الله عقب نروید.

هدف اینکه، در اندوه و غم نسبت به امور گذشته و لغزشهایی که اتّفاق افتاده، وقت و نیروی خود را ضایع نکنید و در فکر اصلاح امور آینده باشید و آن را به مرز پیروزی برسانید.

ایمان، یقین و اطاعت رسول ﷺ ضامن آیندهٔ تابناکی است؛ نباید آن را از دست بدهید که سر انجام شما پیروز خواهید شد. این صدای قرآن دلهای شکسته را با هم پیوند زد و در جسمهای پژمرده روح دمید. توجّه بفرمایید که خداوند متعال این حضرات را چگونه تربیت و اصلاح فرمود و برای همیشهٔ مسلمانان، ضابطه و قانون مقرّر فرمود که به‌جای صرف وقت و نیرویی در اندوه و غم نسبت به امور گذشته، باید وسایل قوّت و شوکت را فراهم نمود و نیز در ضمن این نشان داد که برای رسیدن به پیروزی فقط یک راه باقی است که عبارت است از ایمان و عمل به مقتضای آن و مقتضای ایمان شامل آماده شدن و فراهم نمودن وسایل جهاد هم هست. یعنی استحکام نیروی نظامی، فراهم نمودن ابزار جهاد به حسب توان، خود را مسلّح نمودن وقایع غزوهٔ احد شاهد همهٔ این امور هستند.

سپس به روش دیگر جهت تسلّی مسلمانان فرمود که اگر در این جنگ به شما جراحاتی رسید و یا متحمّل زحمات شدید، این قبیل حوادث به گروه مخالف هم رسیده است و اگر در غزوهٔ احد از شما هفتاد نفر شهید و عدّه‌ای مجروح گردید، قبل از یک سال هفتاد نفر از آنها واصل جهنم و عدّهٔ زیادی مجروح گشتند در بدو امر در خود همین جنگ احد از آنها نیز بسیاری کشته و بسیاری مجروح شدند؛ لذا می‌فرماید:

«اِنْ يَّمْسَسْكُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ قَرْحٌ مِّثْلُهٗ ؕ وَتِلْكَ الْاَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ

النّاسِ»

یعنی: اگر به شما جراحتی رسیده پس به آنها نیز همچون جراحتی رسیده است و ما این روزها را نوبت به نوبت تغییر می‌دهیم که در آن حکمتهایی نهفته است.

در این آیه به یک ضابطه و قانون بسیار مهمّی راهنمایی فرموده است و آن این‌که سنّت الهی در این جهان، چنین است که او روزهای مشقّت و سهولت و رنج و راحتی را در بین مردم ردّ وبدل می‌نماید. اگر گاهی به نیروی باطل فتح و پیروزی عارضی بدهد نباید گروه حقانی از آن بد دل شود و بپندارد که‌مابرای‌همیشه‌سرکوب خواهیم‌شد؛ بلکه‌اسباب‌شکست‌رابررسی نماید و به‌جبران آنهابپردازد سرانجام پیروزی‌از آن‌گروه برحق خواهدشد.

وَمَا مُحَمَّدٌ اِلَّا رَسُوْلٌ ۚ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ ۗ اَفَاْئِنْ مَّاتَ اَوْ قُتِلَ
و محمّد فقط رسولی است‌گذشته‌اند پیش‌از او بسیاری رسول پس آیااگر او مرد یا کشته‌شد

انْقَلَبْتُمْ عَلٰى اَعْقَابِكُمْ ۗ وَمَنْ يَّنْقَلِبْ عَلٰى عَقِبَيْهِ فَلَنْ يَّضُرَّ اللّٰهَ شَيْئًا ۗ
شمابه‌عقب‌برمی‌گردیدوهرکس‌که‌برگرددبه‌عقب‌خویش‌هرگزنمی‌تواندبه‌خداضرری‌برساند

وَسَيَجْزِى اللّٰهُ الشّٰكِرِيْنَ ﴿۱۴۴﴾ وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ اَنْ تَمُوْتَ اِلَّا بِاِذْنِ
و خدا پاداش می‌دهد به شکرگزاران. وکسی نمی‌تواند بمیرد بدون دستور

اللّٰهِ كِتٰبًا مُّؤَجَّلًا ۗ وَ مَنْ يُّرِدْ ثَوَابَ الدُّنْيَا نُؤْتِهٖ مِنْهَا ۚ وَ مَنْ يُّرِدْ
خدانوشته‌شده‌وقتی‌مقرروهرکس‌که‌بخواهدپاداش‌دنیارامی‌دهیم‌به او در دنیا و هرکس

ثَوَابَ الْاٰخِرَةِ نُؤْتِهٖ مِنْهَا ۗ وَ سَنَجْزِى الشّٰكِرِيْنَ ﴿۱۴۵﴾
بخواهد پاداش‌آخرت‌را می‌دهیم به‌او و ما پاداش می‌دهیم به شکرگزاران.

خلاصهٔ تفسیر

و محمّد(ﷺ) رسول محض است (خدا که نیست که وقوع قتل یا موت بر او امکان

پذیر نباشد) **پیش از او بسیاری رسول گذشته‌اند** (هم چنین او نیز روزی خواهند رفت) **پس اگر او رحلت نمود و یا شهید شد آیا شما مردم** (از جهاد و یا اسلام) **به عقب بر می‌گردید** (چنان‌که در این واقعه بعضی مسلمان از میدان جنگ گریختند و منافقین به ارتداد ترغیب می‌کردند) **و هرکسی که** (از جهاد یا اسلام) **به عقب بر گردد هیچ خسارتی بر خدا وارد نمی‌کند**(بلکه خسارت بر خودش وارد می‌شود) **و خداوند به زودی پاداش** (نیکی هارا) **می‌دهد به حق شناسان** (که‌در چنین مواقع نعمتهای خدا را یاد نموده بر اطاعت‌او استوار می‌مانند و قیامت زود رسیدنی است زیرا روز به روز نزدیکتر می‌آید) **و** (نیز از مردن کسی اینقدر هراس بی جاست زیرا اوّلاً) **مردن کسی** (طبعاً و عقلاً) **بدون اذن خدا امکان ندارد** (پس وقتی که آن بنا به دستور خدا است باید به آن راضی شد. ثانیاً موت کسی‌که فرا می‌رسد) **به گونه‌ای که میعاد او مشخص نوشته شده است** (که‌در آن تقدیم و تاخیری نخواهد شد. پس حسرت و افسوس بی جاست و آن بر وقت می‌آید قبل از وقت نخواهد آمد) **و** (باز گریز از این توحّش چه نتیجه‌ای بار خواهد آورد بجز این‌که چند روزی در دنیا زنده بماند پس اثر چنین تدابیر را گوش کنید که) **هر کسی** (از این اعمال و تدابیر خویش) **نتیجه دنیا را می‌خواهد پس ما به او سهم دنیا را** (حسب مشیت خویش) **خواهیم داد**(و برای او در آخرت سهمی نخواهد بود) **و هر کسی که** (از اعمال و تدابیر خویش) **نتیجهٔ آخرت را می‌خواهد** (مثلاً در جهان بدین جهت ثابت می‌ماند که این تدبیری است برای ثواب آخرت) **پس مابه او** (سهمی) **از آخرت خواهیم داد و به زودی پاداش** (نیکی را) **به حق شناسان خواهیم داد** (آنان‌که از اعمال خویش خواهان آخرت باشند.)

معارف و مسایل

این آیات نیز متعلّق به وقایع غزوهٔ احد است زیرا این واقعات از چند جهت حایز اهمّیّتی خاص می‌باشند. از این جهت قرآن کریم در سورهٔ آل عمران تا چهار الی پنج رکوع، فتح و شکست غزوه احد و هدایات متعلّق به آن ایّام را بیان فرمود.

در نخستین آیه از آیات فوق بر یک لغزش از صحابی تنبیه تهدید آمیز نموده به سوی یک مسئله اساسی راهنمایی نمود که اندیشمندان می‌توانند از این وقایع به این نکته برسند که در این شکست عارضی و مجروح شدن آن حضرت ﷺ و انتشار خبر وفات آن جناب ﷺ و در اثر آن پست شدن همّت بعضی از صحابه این راز مضمر بود که مسلمانان عملاً بر این مسئله اساسی پخته گردند و آن مسئله این است که چون در اصول اسلام عظمت و محبّت رسول خداﷺ آنقدر حایز اهمّیّت است که جزو ایمان قرار گرفته و کوچکترین ضعف در آن مرادف با کفر می‌باشد این امر نیز اهمّیّت داشت که مبادا مسلمانان به این مرض مبتلا گردند که نصارا به آن مبتلا شده بودند که عظمت و محبّت حضرت مسیح را به حدّ پرستش و عبادت رسانیدند و او را شریک خدایی خداوند متعال قرار دادند. زمانی که به هنگام شکست عارضی غزوهٔ احد کسی این خبر را انتشار داد که آن‌حضرتﷺ شهید شده است آنچه بر صحابه گذشت و می بایستی بگذرد کوچکترین مقدار آن برای هر انسان مشکل است کسانی می‌توانند آن را اندازه گیری نمایند که نخست جان نثاری صحابه و عشق آنها را با رسول‌خداﷺ اندازه گیری کرده باشند و به‌طور کامل بدانند که آنها کسانی هستند در عشق و محبّت به رسول خداﷺ فدا نمودن مال و اولاد حتی جان را برای خود بزرگترین سعادت جهان قرار می‌دادند و این عشق را عملاً به اثبات رساندند.

زمانی که این خبر اسفناک به گوش این عاشقان رسول ﷺ رسید بر هوش و حواس آنها چه کیفیتی مستولی شده بویژه که میدان جنگ گرم است و پس از فتح منظر شکست به چشم می‌خورد و پاهای مسلمانان دارند به لرزه درآمده و آن هستی قدسی صفاتی که محور همه مساعی و مظهر همه امیدها بود دارد الوداع می‌کند. نتیجهٔ فطری آن چنین بود که گروه بزرگی از صحابه سراسیمه شده از میدان کنار رفتند و این کنار رفتن آنها اگر چه موقّت و نتیجهٔ سراسیمگی زودگذر

آنها بود، کوچکترین وسوسه شبهه‌ای برای ارتداد از اسلام نبود ولی خداوند متعال خواست تا اصحاب رسول‌خودﷺ را چنان پاکباز و فرشته صفت قرار دهد که الگوی عملی برای جهان قرار گیرند بنابر این کوچک‌ترین لغزش آنان بزرگ جلوه داده شد و چه زیبا گفته شده:

نزدیکان را بیش بود حیرانی

با این کنار رفتن از میدان جنگ چنان مورد خطاب قرار گرفتند که از اسلام کنار می‌باشد و با این عتاب شدید بر این مسئله اساسی تنبیه نمود که دین و عبادت از آن خداست و جهاد برای کسی انجام می‌گیرد که همیشه زنده و قایم است و اگر به فرض محال این خبر صحیح هم باشد که آن‌حضرتﷺ وفات یافته است و روزی وفات خواهد کرد از دست دادن همت و رها کردن کار دین به شأن صحابه نمی‌خورد لذا فرمود:

«وَ مَا مُحَمَّدٌ اِلَّا رَسُوْلٌ» (الآیه) یعنی محمّدﷺ رسولی بیش نیست (خدا که نیست) پیش از او بسیاری رسول گذشته‌اند اگر او وفات نماید و یا شهید گردد آیا شما به عقب باز می‌گردید؟ و هر کسی که به عقب باز گردد او ضرری به خدا نمی‌رساند و خداوند به شکر گزاران پاداش خواهند داد.

در این جا هشداری است بر این‌که رسول خداﷺ روزی از این جهان وداع خواهند کرد؛ پس از او، باید مسلمانان بر دین پای‌بند باشند و نیز از این واقعه این نکته معلوم گردید که به هنگام این شکست عارضی و مجروح شدن آن‌حضرتﷺ و انتشار خبر وفات او این راز وجود داشت که اوضاع و احوالی که بعد از آن‌حضرتﷺ بر اصحاب پیش می‌آید، در حیات دنیوی آن‌حضرتﷺ رخ دهد تا اگر لغزش در آن اتّفاق افتد، اصلاح آن به زبان مبارک خود آن‌حضرتﷺ انجام گیرد و در آینده زمانی که این خبر وفات صد درصد اتّفاق افتد، این عاشقان رسولﷺ از جای خود تکان نخورند چنانکه چنین هم شد که به هنگام وفات

آن‌حضرت ﷺ بعضی از کبار صحابه حواس باخته شدند. حضرت صدّیق اکبر ﷛ با استناد به همین آیه آنها را متوجّه کرد و همهٔ آنها به هوش آمدند.

سپس در آیه بعد جهت تعلیم ثبات قدمی به هنگام بروز حوادث و مصایب فرمود که درگذشت هر شخصی در بارگاه الهی نوشته شده و مقدّر است. تاریخ، ساعت و روز آن مشخّص است و نه کسی می‌تواند قبل از آن بمیرد و نه بعد از آن می‌تواند زنده بماند. پس این سراسیمگی نسبت به مرگ کسی معنایی ندارد در پایان متوجّه فرمود که در اسباب ظاهری این حادثه، یکی این بود که کسانی که آن‌حضرتﷺ آنها را به پشت جبهه بر کوه نشانده بود تا نگهبانی دهند به هنگام فتح ابتدایی دیدند که عموم مردم در جمع آوری اموال غنیمت مشغول‌اند. بعضی از آنها پنداشتند که اکنون فتح تمام شده، نیازی به ماندن در اینجا نیست پس ما چرا در جمع آوری مال غنیمت بهره نگیریم و بدین جهت از جای خود تکان خوردند لذا فرمود:

«وَ مَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا ۚ وَ مَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الْأٰخِرَةِ نُؤْتِهِ مِنْهَا ۚ وَ سَنَجْزِي الشّٰكِرِيْنَ» یعنی کسی که در پاداش کار خود دنیا را بخواهد به او مقداری از دنیا را می‌دهیم و کسی که ثواب آخرت را می‌خواهد به ثواب آخرت خواهد رسید و ما عن‌قریب به شکر گزاران پاداش خواهیم داد.

در این اشاره به این است که به خاطر جمع آوری مال غنیمت دست برداشتن از وظیفه مقرّری که رسول خداﷺ تعیین فرموده بود، از آنها اشتباه واقع شد. یاد داشته باشید که به اعتبار حقیقت جمع آوری مال غنیمت، دنیا طلبی خالص نیست که شرعاً مذموم باشد؛ زیرا جمع آوری مال غنیمت سپس صرف آن در مصرف صحیح نیز جزء جهاد و عبادتی است و شرکت نمودن صحابه در آن فقط به خاطر طمع دنیا نبود زیرا طبق ضوابط شرعی اگر آنها در جمع آوری این اموال شرکت نمی‌کردند باز هم آنان در آن سهیم بودند. لذا نمی‌توان گفت آنها به

خاطر جمع دنیا سنگر خود را رها کردند؛ ولی هم چنانکه در تفسیر آیهٔ قبلی گذشت که معمولاً کوچکترین لغزش بزرگان، بزرگ به نظر می‌آید؛ این جرم جزیی آنها جرم سنگین قرار داده شده، مورد خطاب و عتاب قرار گرفتند. عیناً در اینجا هم، هم چنین است که در جمع آوری اموال غنیمت تعلّق کوچکی از نفع دنیوی وجود داشت پدید آمدن و تأثیر فطری از آن تعلّق، در قلوب بعید نبود به خاطر بالا بردن معیار اخلاق صحابه، این عملکرد آنها به اراده دنیا تعبیر گردید تا کوچکترین غباری از طمع دنیا به ساحت قلوب مقدس آنان راه نیابد.

وَكَأَيِّنْ مِنْ نَبِيٍّ قُتَلَ مَعَهُ رِبِّيُّونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَآ
وبسیار نبی هستند که در معیت آنها جنگیده‌اند بسیاری طالب خدا پس شکست نخورده‌اند به

أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ وَ مَا ضَعُفُوا وَ مَا اسْتَكَانُوا وَ اللّٰهُ يُحِبُّ
مشقتی که در راه خدا به آنها رسیده بود و سست نشدند و نه پست شدند و خدا دوستی برقرار

الصّٰبِرِينَ ﴿۱۴۶﴾ وَ مَا كَانَ قَوْلَهُمْ إِلاَّ أَنْ قَالُوا رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَ
می‌کند با ثابت قدم شوندگان. ونبود گفتارشان جزاینکه گفتند پروردگارا بیامرز گناهان ما را

إِسْرَافَنَا فِيٓ أَمْرِنَا وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَانْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكٰفِرِينَ ﴿۱۴۷﴾
و آنچه از ما تجاوز شده در کار ما و ثابت نگهدار قدمهای مارا و نصرت بده ما را بر قوم کفّار.

فَاٰتٰهُمُ اللّٰهُ ثَوَابَ الدُّنْيَا وَ حُسْنَ ثَوَابِ الْاٰخِرَةِ وَاللّٰهُ يُحِبُّ
پس داد خداوند به آنها ثواب دنیا و خوبی ثواب آخرت را و خدا دوستی بر قرار می‌کند

الْمُحْسِنِينَ ﴿۱۴۸﴾
با نیکوکاران.

ربط آیات

در آیات گذشته تنبیه و عتابی بود به مسلمانان نسبت به بعضی کوتاهی که

در غزوهٔ اُحد اتّفاق افتاده بود و این آیات تکملهٔ آن بحث است با اشاره به بعضی وقایع و احوال امتهای گذشته که آنها چگونه در میدان جنگ ثابت قدم و استوار ماندند شما نیز باید هم چنان باشید.

تشریح بعضی لغات

«رِبِّيُّوْنَ» با کسر راء و تشدید باء مکسوره و ضم یاء منسوب به «رَبّ» است مانند «رَبَّانِیْ» به معنی خدایی در اینجا راء مکسور بجای راء مفتوح بر خلاف قیاس بکار رفته است. (روح)

بعضی حضرات «رِبِّيُّوْنَ» رابه معنی گروههای زیاد گفته اند زیرا در نظر آنها این از «رِبَّةٌ» با کسر راء بمعنی الجماعة گرفته شده است. مراد از «رِبِّيُّوْنَ» (خدائیان) چه کسانی هستند از حضرت عبدالله بن عبّاس و حسن بصری منقول است که مراد از آن علما و فقها هستند. (روح المعانی)

«اِسْتَكَانُوْا» از «استکانة» مشتق است به‌معنی پست شدن و خود داری در اثر عاجزی. (بیضاوی)

«وَهَنُوْا» از «وهن» مشتق است بمعنی ضعف و نا توانی .

خلاصهٔ تفسیر

و بسیار پیامبرانی بوده‌اند که در معیّت آنها بسیاری مردان خدا (با کفّار) جنگیده‌اند و نه آنان در اثر مصایبی که به آنها در راه خدا رسیده بود، همّت خود را از دست دادند و نه نیروی (قلبی و بدنی) آنها کاسته شد و نه آنها(در برابر با دشمن) پست شدند (که‌در جلوی آنها به تملّق و چاپلوسی بپردازند) و خداوند با چنین افراد مستقل المزاج محبّت بر قرار می‌کند (در افعال چگونه امکان لغزش وجود می‌داشت) از زبان آنها جز این چیزی دیگر بیرون نیامد که (به بارگاه خدا) عرض نمودند که

پروردگارا گناهان ما را و تجاوز ما از حد را بیامرز و ما را(در برابر با کفّار) ثابت قدم نگهدار و ما را بر کفّار پیروز بگردان. پس (در اثر این استقلال و دعاها) خداوند به آنها پاداش دنیوی (فتح و پیروزی) و پاداش خوب آخرت (یعنی خشنودی خدا و جنّت) عنایت فرمود و خداوند با چنین نیکوکارانی محبّت می‌ورزد.

معارف و مسایل

در آیات فوق، بعد از بیان ثبات قدمی در جنگ و هراسان نشدن از مصایب و شداید بندگان خاص خدا که در معیّت انبیای علیهم السلام گذشته در جهاد شرکت داشتند. صفت بسیار والای آنها این‌گونه بیان گردید که آنان همراه با این فداکاری بی‌مثال خویش به بارگاه الهی چند دعا می‌کردند:

اوّل این‌که گناهان گذشته ما را بیامرز.

دوم این‌که کوتاهی‌های ما را که در عمل کنونی جهاد از ما سر زده است عفو بفرما.

سوم این‌که ما را بر ثبات قدمی استوار نگهدار.

چهارم این‌که ما را در برابر با دشمنان پیروز بگردان.

در ضمن این دعاها چند راهنمایی مهم برای مسلمانان وجود دارد که نباید بر عمل نیک خود نازید؛ بلکه در هر حال از خدا آمرزش و برای ثبات قدمی در هر کار دعا باید کرد.

اوّلاً: کار مؤمن حقیقت شناس این است که او هر چند کار نیکی انجام داده و یا هر چند در راه خدا جد و جهد نموده است، حق ندارد بر عمل خویش بنازد و افتخار کند؛ زیرا در حقیقت این عمل او نیز نتیجهٔ فضل و کرم الهی است و بدون او هیچ کار نیک نمی‌تواند انجام گیرد. در حدیث آمده است که:

«فو الله لو لا الله ما اهتدینا و لا تصدقنا و لا صلینا» یعنی «اگر فضل و کرم

حق تعالی نمی‌بود نه ما به راه راست هدایت می‌شدیم و نه از ما زکات و نماز ادا می‌شد» علاوه بر این، هر کار نیک که کسی انجام دهد، امّا نمی‌تواند آن را مطابق با شأن جلالی مالک الملک و الملوك انجام دهد. بنابر این در ادای حقّ او کوتاهی خواهد شد؛ لذا از این هم در حالت عمل باید استغفار نمود و نیز کسی نمی‌تواند اطمینان داشته باشد که در تصمیم بر انجام کار نیک، موفق می‌گردد که آن را انجام دهد، بنابراین بر کوتاهی‌های عمل فعلی ندامت و استوار ماندن بر آن در آینده باید وظیفهٔ مؤمن باشد .

از دعاهای یاد شده در نخستین دعا که برای گناهان گذشته تقاضای عفو شده است، اشاره به این است که آنچه برای انسان غم و اندوه و یا مشقّت و ناراحتی یا شکست در برابر دشمن پیش می‌آید، آنها اکثراً در اثر گناهان گذشته می‌باشد که معالجهٔ آنها توبه و استغفار است. مولانا رومی می‌فرماید.

غم چو بینی زود استغفارکن غم به امر خالق آمد کار کن

در آیهٔ آخر، ذکر وعده به پاداش بندگان خدا در هر دو جهان است که خداوند در این جهان سرانجام آنها را در برابر با دشمنان پیروز و در اهداف خویش کامیاب می‌گرداند. باز پاداش آخرت در حقیقت پاداش حقیقی و راحت دائمی است که هیچ‌گاه فنا نمی‌شود. برای اشاره به آن همراه با لفظ ثواب آخرت قید حسن را اضافه نموده، فرمود: «وَ حُسْنَ ثَوَابِ الْاٰخِرَةِ»

يٰٓاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْٓا اِنْ تُطِيْعُوا الَّذِيْنَ كَفَرُوْا يَرُدُّوْكُمْ عَلٰٓى اَعْقَابِكُمْ
ای ایمانداران اگر شما بپذیرید سخنان کفّار را پس آنها بر می‌گردانند شما را به عقب؛

فَتَنْقَلِبُوْا خٰسِرِيْنَ ﴿۱۴۹﴾ بَلِ اللّٰهُ مَوْلٰكُمْ ۚ وَهُوَ خَيْرُ النّٰصِرِيْنَ ﴿۱۵۰﴾
پس می‌شوید زیانکار. بلکه الله تعالی کمک شما است و او بهترین مددکار است .

ربط آیات

هنگامی که منافقین در غزوهٔ احد دیدند که با شکست عارضی مسلمانان و انتشار خبر وفات رسول خداﷺ و ضعیّت جنگ دگرگون شد و برای شرارت فرصتی گیرشان آمده است، به مسلمانان گفتند که وقتی رسول‌خداﷺ زنده نماند، ما چرا دین آبایی خویش را اختیار ننماییم تا تمام درگیری‌ها خاتمه پیدا کنند. از این عمل زشت منافقین، دشمنی و بد خواهی آنها با مسلمانان هویداست لذا در آیهٔ فوق به مسلمانان راهنمایی گردید که به سخنان این دشمنان گوش فرا ندهند و در هیچ مشورتی آنها را شریک نسازند و نه از مشورت آنها پیروی نمایند. هم چنان‌که در آیات گذشته به پیروی از بندگان خدا راهنمایی گردید. در اینجا به عدم عمل بر مشورت منافقان و مخالفان اسلام راهنمایی شده است.

خلاصهٔ تفسیر

ای ایمان‌داران اگر شما سخنان کفّار را بپذیرید شما را (بـه سـوی کـفر) **بر می‌گردانند** (هدف این‌که منظور اصلی آنها بر گردانیدن مسلمانان از دین و بد گمان نمودن است که گاهی آن را به صراحت ابراز می‌داشتند و گاهی نمی‌گفتند. امّا روش اختیار می‌کردند تا بدان طریق به‌تدریج عظمت و محبّت اسلام از قلوب مسلمانان کاسته شود) **سپس شما** (بهر شکل) **ناکام می‌شوید** (خلاصه این‌که آنان هرگز دوست شما نمی‌باشند اگرچه دَم از دوستی بزنند) **بلکه فقط خدا دوست شماست و او از همه بهترین مددکار است** (لذا مسلمانان باید فقط بر خدا اعتماد داشته باشند و به کمک او اعتماد نمایند و اگر مخالفان جهت نصرت و کمک به شما تدابیری نشان دهند، پس بر خلاف احکام خدا و رسول ﷺ عمل نکنید.)

سَنُلْقِیْ فِیْ قُلُوْبِ الَّذِیْنَ کَفَرُوا الرُّعْبَ بِمَا اَشْرَکُوْا بِاللّٰهِ مَا لَمْ یُنَزِّلْ

اکنون می‌اندازیم در دلهای کفّار بیم از آن جهت که آنان شریک مقرّر کردند با خدا آنچه را که

بِهٖ سُلْطٰنًا ۚ وَ مَأْوٰهُمُ النَّارُ ؕ وَ بِئْسَ مَثْوَى الظّٰلِمِيْنَ ﴿۱۵۱﴾ وَ
نفرستاده برایش سندی و جای آنها جهنّم است و بد جایی است برای ظالمان

لَقَدْ صَدَقَكُمُ اللّٰهُ وَعْدَهٗۤ اِذْ تَحُسُّوْنَهُمْ بِاِذْنِهٖ ۚ حَتّٰۤى
وخدا راست درآورد با شما وعدهٔ خویش را وقتی که قتل می‌کردید آنها را به دستور او تا اینکه

اِذَا فَشِلْتُمْ وَتَنَازَعْتُمْ فِى الْاَمْرِ وَعَصَيْتُمْ مِّنْۢ بَعْدِ مَاۤ اَرٰىكُمْ مَّا
شما نامردی کردید و نزاع انداختید در کار و نافرمانی کردید بعد از این که نشان داد به شما آنچه را که

تُحِبُّوْنَ ؕ مِنْكُمْ مَّنْ يُّرِيْدُ الدُّنْيَا وَ مِنْكُمْ مَّنْ يُّرِيْدُ الْاٰخِرَةَ ۚ ثُمَّ
خوش می‌کرد شما را. بعضی از شما دنیا را می‌خواست و بعضی از شما آخرت را می‌خواست سپس

صَرَفَكُمْ عَنْهُمْ لِيَبْتَلِيَكُمْ وَ لَقَدْ عَفَا عَنْكُمْ ؕ وَ اللّٰهُ ذُوْ فَضْلٍ عَلَى
برگردانید شما را از آنها تا شما را بیازماید و شما را عفو نمود و فضل خداست بر

الْمُؤْمِنِيْنَ ﴿۱۵۲﴾
مؤمنان.

ربط آیات

در آیات قبلی ناصر و مددکار بودن خدا آمده بود و در این آیات وقایعی از نصرت الهی یاد آوری می‌شود.

خلاصهٔ تفسیر

ما اکنون در دلهای کفّار رعب (بیم) **می‌اندازیم به‌سبب آنکه آنها با خدا چنان چیزی را شریک قرار دادند که بر** (شایستگی شرکت او) **خداوند هیچ دلیلی نازل نفرموده است** (نه به صراحت لفظ و نه به معنی یعنی چنان دلیلی که در شرع اعتباری داشته باشد و این شامل همهٔ دلایل قطعی و عقلی می‌باشد. منظور اینکه به سادگی

هر نادانی برای خود دلیلی ارائه می‌دهد. امّا دلیل معتبری در نزد آنها وجود ندارد) **و جای آنها جهنّم است و آن بد جایی برای ظالمان است** (وعدهٔ رعب و بیمی که برای کفّار در این آیه داده شده، چنین به وقوع پیوست که اوّلاً باوجود شکستی که مسلمانان با آن مواجه شدند مشرکین عرب بدون سبب ظاهری به سوی مکّه بر گشتند. (بیضاوی)سپس که مقداری راه رفتند بر حماقت خویش تأسّف خوردند که زمانی که مسلمانان خسته و کوفته شده بودند بر گشتن از آنجا کار عاقلانه‌ای نبود. لذا تصمیم به بر گشت به‌سوی مدینه گرفتند. خداوند چنان رعب و بیمی در قلوب آنها انداخت که برای حرکت به سوی مدینه همّت را از دست دادند.

به یک مسافر روستایی که داشت به مدینه می‌رفت، گفتند که ما این قدر ثروت ومال به تو می‌دهیم، تو به مدینه رفته، مسلمانان را بترسان که آنها دارند مجدّداً به مدینه می‌آیند و در اینجا تمام این وقایع به‌وسیلهٔ وحی به آن حضرت ﷺ اعلام گردید. لذا رسول خدا ﷺ تا مقام حمراء الاسد آنها را تعقیب نمود؛ ولی آنها گریخته بودند. این آیه در ارتباط با این واقعه نازل شد .

و در آیات بعدی اسباب شکست ظاهری مسلمانان در غزوهٔ احد و شکست آنها بیان می‌گردد. چنان‌که می‌فرماید:) **و یقیناًالله تعالی وعدهٔ** (نصرت) **خویش را به شما در آورده نشان داد، هنگامی که شما** (در ابتدا به قتال) **کفّار را بنابه دستور خدا می‌کشتید** (و این غلبهٔ شما آهسته آهسته بالا می‌رفت) **تا این‌که خود شما** (در رأی) **ضعیف شدید** (بدین شکل که بعضی از آن پنجاه نفری که با یک فرمانده رسول خدا ﷺ طبق برنامه در سنگر پشت سر نشانده بود در اشتباه قرار گرفتند که چون مسلمانان پیروز شده‌اند نیازی به نشستن ما در اینجا نیست؛ لذا ما باید در مبارزه بادشمن شرکت جوییم) **و در ارتباط به دستور** (رسول خداﷺ) **باهم اختلاف نمودند.** (که‌بعضی در همانجا ثابت قدم ماندند و عدّه‌ای پیشنهاد دیگری دادند که در اینجا عتاب و سرزنش روی پیشنهاد دومی است که) **و شما موافق به دستور** (رسول خداﷺ) **عمل نکردید پس از آنکه چیز دل بخواه خود**

را (باچشم) **دیدید** (یعنی تسلّط مسلمانان را به شما نشان داد و شما در آن مدّت چنین وضعی داشتید. که) **بعضی از شما کسانی بودند که دنیا را می‌خواستند** (یعنی می‌خواستند کفّار را تعقیب نموده اموال غنیمت به‌دست بیاورند) **و بعضی از شما کسانی بودند که** (فقط) **آخرت را می‌خواستند** (و چون بعضی امور از قبیل ضعف رأی و پیشنهاد بر خلاف دستور رسول خدا ﷺ و طلب دنیا اتّفاق افتاد خداوند نصرت دادن به آنها را در آینده متوقّف ساخت) **و سپس شما را از** (تسلّط بر) **کفّار برگردانید** (با وجود این‌که این شکست عارضی نتیجهٔ کردار خود شما بود، ولی باز هم این عمل از جانب خداوند به صورت کیفر نبود؛ بلکه بنابر این مصلحت بود) **تا خداوند شما را** (دربارهٔ ایمان) **بیازماید.**

(چنان‌که در آن نفاق منافقین کشف گردید و ارزش مخلصان بالا رفت) **و به یقین بدانید که خداوند از شما صرف نظر فرمود** (اکنون‌نسبت به این موضوع در آخرت مؤاخذه نخواهید شد) **و خداوند فضل زیادی بر مسلمانان دارد.**

معارف و مسایل

مقام والای صحابه در نزد خدا و مراعات حال آنها

این روشن است که رأی برخی از صحابه در غزوهٔ احد اشتباه بود که در گذشته در آیات متعدّدی بر آن تنبیه نموده، سپس نسبت به اصلاح آن هدایاتی ارائه نمود. امّا در ضمن عتاب و هشدار، عنایات خداوند راجع به صحابهٔ کرام قابل ملاحظه می‌باشد. نخست فرمود: «لِيَبْتَلِيَكُمْ» که این شکست ظاهری که اتّفاق افتاد بطور سزا و کیفر نبود، بلکه یک نوع آزمونی بود. سپس در الفاظ صریح و واضح نسبت به صرف نظر از اشتباه آنها، اعلام فرمود که: «وَلَقَدْ عَفَا عَنْكُمْ»

منظور از ارادهٔ دنیا نسبت به بعضی صحابه چیست؟

در آیات بالا آمده است که بعضی صحابهٔ کرام درآن هنگام به دو گروه منقسم شدند: بعضی دنیا را می‌خواستند وبعضی تنها طالب آخرت بودند. دراینجا، این امر قابل توجّه است که آنچه راجع به آنها گفته شده که دنیا را می‌خواهند، مبتنی بر چه عمل آنها بود؟ روشن است که جمع آوری مال غنیمت به دنیاطلبی تعبیر گردیده است؛ الآن باید اندیشید که اگر این حضرات در سنگرهای خویش ثابت قدم می‌ماندند ودر جمع آوری مال غنیمت شرکت نمی‌جستند، آیا در سهم مال غنیمت آنان کم و کاستی می‌آمد؟ و در صورت شرکت به سهم بیشتری نایل می‌آمدند کسی که با قانون ثابت شده از قرآن و حدیث راجع به اموال غنیمت آگهی و آشنایی دارد نمی‌تواند به اشتباه بیفتد که در سهم آنها هیچ‌گونه کم و کاستی پیش نمی‌آمد در صورت جمع آوری مال غنیمت سهم آنها همان‌قدر خواهد بود که اگر در سنگرها ثابت می‌ماندند. لذا روشن گردید که این عمل آنها رانمی‌توان تنها به طلب دنیا تعبیر نمود؛ بلکه آن شرکت در کار مجاهدین به شمار می‌رفت و تصوّر مال غنیمت طبعاً دور از ذهن نبود امّا خداوند متعال می‌خواست تا قلوب همراهان پیامبرﷺ را از این هم پاک و صاف مشاهده بفرمایند که نباید تصوّر مال به قلوب آنها خطور کند. لذا این تصوّر به طلب دنیا تعبیر گردید و از آن اظهار ناخشنودی فرمود.

اِذْ تُصْعِدُوْنَ وَ لَا تَلْوٗنَ عَلٰٓى اَحَدٍ وَّ الرَّسُوْلُ يَدْعُوْكُمْ فِىْٓ اُخْرٰىكُمْ

وقتی‌که‌بالامی‌رفتیدوبه‌عقب‌برگشته‌نمی‌دیدیدکسی‌راورسول صدامی‌کرد شماراپشت‌سر

فَاَثَابَكُمْ غَمًّا بِغَمٍّ لِّكَيْلَا تَحْزَنُوْا عَلٰى مَا فَاتَكُمْ وَ لَا مَآ

پس‌رسیدبه‌شمااندوهی‌درعوض‌اندوهی‌تااندوهگین‌نشویدبرآنچه‌ازدست‌داده‌ایدونه‌آنچه

اَصَابَكُمْ ؕ وَاللّٰهُ خَبِيْرٌۢ بِمَا تَعْمَلُوْنَ ﴿۱۵۳﴾ ثُمَّ اَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِّنْۢ بَعْدِ الْغَمِّ

پیش بیاید و خـدا می‌دانـد کارهای شمـا را. بـاز نـازل کرد بـر شما پس از پـریشانـی

اَمَنَةً نُعَاسًا يَّـغْشٰى طَـآئِفَةً مِّنْكُمْ وَطَآئِفَةٌ قَـدْ اَهَـمَّتْهُمْ اَنْـفُسُهُمْ

امنیّت که چرت زدنی است که فرا گرفت گروهی را از شـما و گروهی به فکر جـانهای خود افـتادند

يَظُنُّوْنَ بِاللّٰهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ يَقُوْلُوْنَ هَلْ لَّنَا مِنَ الْاَمْرِ مِنْ

گمان می‌بردند بر خدا گمان دروغ مانند گمان جاهلیّت می‌گفتند آیا هست کاری به اختیار ما

شَیْءٍ قُلْ اِنَّ الْاَمْرَ كُـلَّهُ لِـلّٰهِ يُـخْفُوْنَ فِـیْٓ اَنْـفُسِهِمْ مَّا لَا يُـبْدُوْنَ

تو بگو همهٔ کارها به اختیار خدا است پنهان می‌کنند در دلهای‌شان آنچه ظاهر نمی‌کنند

لَكَ يَقُوْلُوْنَ لَوْ كَانَ لَنَا مِنَ الْاَمْرِ شَیْءٌ مَّا قُتِلْنَا هٰهُنَا قُلْ لَّوْ كُنْتُمْ فِـیْ

برای تو می‌گویند اگر کاری به اختیار ما می‌بود ما کشته نمی‌شدیم در اینجا تو بگو اگر می‌بودید در

بُـيُوْتِكُمْ لَـبَرَزَ الَّـذِيْنَ كُـتِبَ عَـلَيْهِمُ الْـقَتْلُ اِلٰـی مَـضَاجِعِهِمْ

خانه‌های تان البتّه بیرون می‌آمدند کسانی که نوشته شده بر آنها کشته شدن به خوابگاه‌های شان

وَ لِيَبْتَلِیَ اللّٰهُ مَا فِیْ صُدُوْرِكُمْ وَلِيُمَحِّصَ مَا فِیْ قُلُوْبِكُمْ وَ اللّٰهُ عَلِيْمٌ

و خدا می‌خواست بیازماید آنچه در دلها دارید و خالص کند آنچه را در دلهایتان است والله می‌داند

بِذَاتِ الصُّدُوْرِ ﴿۱۵۴﴾ اِنَّ الَّذِيْنَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ الْتَقَی الْـجَمْعٰنِ

رازهـای سینـه ها را. کسانـی از شما کـه برگشتنـد در روزی کـه جنگیـدنـد دو گـروه

اِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطٰنُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوْا وَ لَقَدْ عَفَا اللّٰهُ عَنْهُمْ اِنَّ

این نیست که لغزانید آنها را شیطان از شومی گناهان‌شان و عفو نمود آنها را خدا. یـقیناً

اللّٰهَ غَفُـوْرٌ حَلِيْـمٌ ﴿۱۵۵﴾

خداوند آمرزنده و بردبار است.

ربط آیات

این آیات نیز وابسته به واقعهٔ غزوهٔ احد می‌باشد در نخستین آیه از حزن و

اندوه صحابهٔ کرام نسبت به واقعهٔ مذکور یاد آوری شده است و در دومین آیهٔ طولانی ازبین رفتن این حزن بیان گردیده است و در آیهٔ سوم مکرّراً ذکر گردید که صورت شکستی که در اینجا اتّفاق افتاد سزا و کیفری نبود بلکه بخاطر امتیاز مؤمنین مخلص از منافقین، نوعی آزمون بود و سپس عفو صحابه از لغزش مذکور مجدّداً اعلام گردید.

خلاصهٔ تفسیر

و آن وقت را به‌یاد آورید که شما (در حال گریز بر کوه) **بالا می‌رفتید و به عقب روی نموده به‌کسی نگاه نمی‌کردید و رسول ﷺ پشت سر، شما را صدا می‌زد** (که اینجا بیایید ولی شما گوش نمی‌کردید) **پس خداوند در عوض غم** (که‌به رسول اللّه ﷺ داده بودید) **به شما غم داد تا که** (از این پاداش و مصیبت در شما پختگی پدید آید که پس از آن) **شما اندوهگین نباشید نه بر آنچه از دست شما بیرون رود و نه بر آن مصیبتی که بر شما واقع بشود و خداوند از همهٔ کارهای شما آگاه است** (لذا شما چگونه کاری را انجام می‌دهید، همانگونه پاداش برای شما مقرّر می‌فرماید، سپس از بین رفتن غم بیان می‌گردد) **سپس خداوند پشت سر غم بر شما امنیّت** (و اطمینان) **فرستاد یعنی چرت زدن** (هنگامی که کفّار از میدان بر گشتند نا گهان‌از غیب چرت و خوابی بر مسلمانان غالب گشت. که در اثر آن همهٔ اندوه‌ها برطرف گردیدند) **که بر یک گروهی از شما** (مسلمانان) **خواب غالب آمد و گروه دیگر آنها** (منافقین) **بودند که به فکر خود افتادند** (که‌چگونه از اینجا رهایی یافته، بروند) **آنان بر خلاف حقیقت بر خداوند گمان می‌بردند که آن فقط خیال احمقانه‌ای بود** (آن خیال در قول آینده آنها و جهالت و حماقت از جواب آن معلوم می‌گردد، قول آنان از این قرار است که) **می‌گفتند آیا مگر در اختیار ما چیزی هست؟** (منظورشان این بود که به نظریاتی که قبل از جنگ ارائه دادیم کسی گوش فرا نداد و همه را به مصیبت مبتلا کردند) **تو بفرما که اختیار همه از آن خداست** (هدف

اینکه اگر به رأی شما هم عمل می‌شد. باز هم قضای الهی غالب می‌آمد و آنچه واقع شدنی بود واقع می‌شد چنان‌که قول آنها و جواب متعلّق به آن مفصّلاً خواهد آمد) **آنها چیزی در دلهای‌شان پنهان نگه می‌دارند که با شما** (به‌صراحت) **در میان نمی‌گذارند** (زیرا منظور ظاهری از گفتار شان که «ما اختیاری نداریم» این است که تدبیر بنده در برابر با تقدیر الهی کارگر نیست و این امر عین ایمان و در جواب لطیفی که از طرف خداوند به آنها داده شد، نسبت به این تصدیق می‌گردد که اختیار خدا غالب خواهد آمد. ولی منظور آنها از آن گفتارشان چنین نبود بلکه آنها این را بدان جهت) **می‌گویند که اگر ما اختیاری می‌داشتیم** (یعنی به رأی ما عمل می‌شد) **پس** (کسانی‌که از) **ما در اینجا** (کشته‌شده‌اند) **کشته نمی‌شدیم.**

(حاصلش اینکه تقدیر چیزی نیست لذا در آینده گفتار آنها تکذیب گردیدکه) **شما بگویید که اگر شما در خانه‌های خود بودید باز کسانی که برای آنان مرگ مقدّر بود، آنان برای** (آمدن در) **این اماکن بیرون می‌آمدند** (خلاصه این‌که این مضرّت ظاهری هر اندازه که مقدّر بود برگشتنی نداشت) **و** (نفع و فایدهٔ زیادی در بر داشت زیرا) **هر آنچه شد بدین جهت شد که خداوند امر باطن** (یعنی ایمان) **شما را بیازماید** (زیرا به هنگام این مصیبت نفاق منافقین آشکار گردید و ایمان مؤمنان بیشتر مستحکم و محقّق شد) **و تا امر قلبی** (یعنی همان ایمان) **شما را**(از شوائب و وساوس) **پاک کند** (زیرا به هنگام مصیبت توجّه مؤمن از غیر الله بر گشته فقط به سوی خدا منعطف می‌گردد و از آن، ایمان روشن و قوی می‌شود) **و خداوند همهٔ امور باطن را کاملاً می‌داند** (که نیازی به آزمایش هم ندارد. امّا بدین جهت آزمون را به کار برد تا به طریق عدالت جرم مجرم واضح شده، به ثبوت برسد) **یقیناً کسانی که از شما** (از میدان جنگ) **بر گشته بودند، روزی که هر دو گروه** (مسلمانان و کفّار) **با هم رویا روی یکدیگر قرار گرفتند.** (یعنی در روز احد علّت آن) **جز این نبود که شیطان آنها را به لغزش وا داشت. بنابر بعضی اعمال** (گذشتهٔ)**آنها** (یعنی از آنها بعضی خطا و کوتاهی چنان واقع شده بود که شیطان نسبت به

ارتکاب معصیت بیشتری از آنها توقع کرده بود و اتّفاقاً توقّع بر آورده شد) **و به یقین بدانید که خداوند آنها را عفو فرمود و یقیناً خداوند بسیارآمرزنده و بسیاربردباراست.** (که‌به هنگام صدور خطا نیز سزا نخواهدداد)

معارف و مسایل

در نخستین آیه از آیات فوق الذّکر آمده بود که بعضی از جبهۀ جنگ گریختند و با وجود این‌که خود رسول خدا ﷺ آنها را صدا کرد، باز هم توجّهی نکردند و در اثر آن رسول خداﷺ اندوهگین شد و در اثر این، اندوه و مصیبتی بر آنها وارد شد. و در روایات حدیث آمده‌است‌که کعب‌بن‌مالک آنها را صدا کرد همۀ مسلمانان جمع شدند.

توجیه و تطبیق آن را صاحب روح المعانی **چنین ذکر نموده است که نخست صحابۀ کرام** رضی‌الله‌عنهم **صدای رسول خدا ﷺ را نشنیده بودند و از میدان دور رفته بودند؛ آنگاه حضرت کعب ؓ آنها را صدا کرد وقتی صدای او را همه شنیدند، جمع شدند.**

حضرت حکیم‌الامت ؒ در تفسیر بیان القرآن **فرموده است که در اصل، سخن‌نگران‌کننده این‌بود که، رسول‌خداﷺ شهیدشده‌است. صداکردن‌رسول خدا آن شایعه را رد ننمود و اگر صدا را شنیده‌اند، شاید نشناخته‌اند. زمانی که حضرت‌کعب‌ؓ صدا کرد، خبر شهادت‌رسولﷺ را رد نمود و حیات آن‌حضرتﷺ اعلام گردید. با شنیدن این، همه تسکین یافتند و جمع شدند. امّا این‌که چرا خداوندآنهارا موردعتاب قرارداد وچرا آن‌حضرتﷺ از آنها رنجید، می‌توان علت‌آن این‌باشد که‌اگر حواس‌باخته نمی‌شدند، می‌توانستند صدا را بشناسند.**

مصیبت های وارده اُحد به‌طور سزا نبودند؛بلکه نوعی آزمایش
بودند و لغزشی که‌ازبعضی صحابه سرزد عفو گردید.

«وَلِيَبْتَلِيَ اللّٰهُ مَافِيْ صُدُوْرِكُمْ» از این آیه معلوم‌گردید که مصایب و مشقتهایی که در غزوه احد برای صحابه کرام رضی‌الله‌عنهم اتفاق افتاد بطور سزا نبودند؛ بلکه به‌صورت آزمایش بودند.

هدف ازاین احتمال برقرارنمودن تفاوت وامتیاز بین مؤمنین مخلص ومنافقین بود.

از الفاظ «اَثَابَكُمْ غَمًّا بِغَمٍّ» معلوم می‌شود که اینها به صورت سزایی بودند. توجیه و تطبیق آن این است که در صورتی سزا بودند امّا آن سزای مربّیانه جهت اصلاح بود؛ هم چنان‌که پدر فرزندش را و یا استاد شاگردش را سزایی بدهد که می‌توان در عرف به آن سزا گفت ولی در حقیقت این یکی از صورتهای تربیت و اصلاح می‌باشد که از سزای حاکمانه جدا است.

اسباب وقوع مصایب بر مسلمانان در احد چه بودند؟

از جملهٔ فوق الذکر «لِيَبْتَلِيَكُمْ» تا آخر معلوم گردید که اسباب وقوع مصایب حکمتهای ربّانی بودند ولی از آیهٔ قبلی «اِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطٰنُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوْا» معلوم می‌شود که لغزش گذشته آنها سبب این تاثیر شیطانی قرار گرفت.

جوابش این‌که سبب ظاهری همان لغزش بود که در اثر آن، شیطان امیدوار شد تا آنها را بر معصیت وا دار نماید و بالاخره آن امید شیطان تحقّق یافت. امّا در این لغزش و نتایج پشت سر آن، این حکمتهای تکوینی پنهان بودند که در جمله «لِيَبْتَلِيَكُمْ» آنها را بیان فرمود. در روح المعانی از زجاج منقول است که شیطان

بعضی چنان گناه به یاد آنها آورد که با وجود آنها ملاقات با خدا خوش آیند نبود از جهاد به عقب رفتند تا بتوانند خود را اصلاح نموده با وضع مناسبی وارد میدان جهاد بشوند و شهید شده با خدا ملاقات نمایند.

یک گناه سبب گناهی دیگر می‌باشد.

در آیه فوق معلوم گردید که یک گناه، گناهی دیگر را به بار می‌آورد؛ هم چنانکه یک نیکی سبب نیکی دیگر قرار می‌گیرد؛ یعنی در اعمال حسنه و سیئه تجاذب وجود دارد؛ هر گاه انسانی کار نیکی انجام دهد، تجربه گواه است که برای او انجام کارهای نیک دیگر آسان می‌گردند و در دل او رغبت به کارهای نیک پدید می‌آید. هم چنان که اگر کسی کار بدی انجام دهد آن گناه برای او راه گناهان دیگر را هموار می‌سازد و در دل او رغبت به گناه بیشتر می‌شود. بنابر این بعضی از بزرگان گفته اند:

«ان من جزاء الحسنة الحسنة بعدها و ان من جزاء السیئة السیئة بعدها» یعنی، «پاداش نقدی کار خیر این است که او موفق به انجام کارهای نیک دیگر می‌شود و سزای عمل بد این‌که آن راه را برای گناهان دیگر هموار می‌نماید»

حضرت حکیم الامت رحمه الله در (مسائل السلوک) فرموده است: بر حسب تصریح حدیث از گناه یک نقطه ظلمت و تاریکی بر قلب می‌نشیند و هر گاه در قلب ظلمت بیاید شیطان بر آن تسلّط می‌یابد.

مقام صحابه نزد خدا بسیار بلند بود و در عفو و گذشت ازاشتباهات آنان معاملهٔ بی‌نظیری انجام گرفت.

لغزش و خطاهایی که از بعضی صحابه در واقعهٔ احد اتّفاق افتاد اگر چه، در واقع بسیار سنگین بودند، پنجاه نفری را که رسول خدا ﷺ در جبل الرماة در سنگر

نشانده دستور داد که در هر حال و وضعی که بر ما بگذرد شما از اینجا تکان نخورید و عدهٔ زیادی از آنجا تکان خوردند و اگر علّت تکان خوردن آنان این اشتباه اجتهادی بود که الآن غزوهٔ احد به فتح انجامیده و چون عمل بر این حکم موقّت بود و اکنون به پایان رسیده‌است ما باید از اینجا پایین رفته در جمع آوری اموال غنیمت با مسلمانان کمک کنیم. ولی در واقع مخالفت صریحی به رهنمودهای آن حضرت ﷺ بود که در اثر این تقصیر و کوتاهی، اشتباه گریز از میدان جنگ اتّفاق افتاد. اگر چه می‌توان در اینجا نیز دست به تأویلی زد هم چنان‌که در بالا از زجاج نقل گردید. باز گریز از میدان جنگ در چنان وضعیتی قرار گرفت که رسول الله ﷺ در میدان حضور داشت و از پشت سر آنها را صدا می‌کرد. این امور اگر جداگانه از شخصیتها و اوضاع ماحول و پیرامونی بررسی شوند بدون تردید جرم بسیار سخت و سنگینی خواهد بود که در سلسلهٔ مشاجرات صحابه تنقیداتی که از طرف مخالفین بر بعضی صحابه وارد کرده می‌شود از همه حیثیت بالاتری خواهند داشت.

امّا توجّه داشته باشید که خداوند متعال پس از همه این خطاها و لغزشها با صحابهٔ کرام چگونه بر خورد نمودند در آیات فوق‌الذّکر با صراحت کامل آمده است که نخست با واقع نمودن چرت و خواب سبک بر آنها پریشانی و سراسیمگی را از آنان زایل نمود؛ سپس اعلام داشت که آنچه مصیبت و مشقّتی که به آنها رسیده تنها به‌طور سزا و عقوبت نبود بلکه در ضمن آنها حکمتهای مربّیانه‌ای وجود داشت. باز همین مطالب را در الفاظ صریح اعلان فرمود، همهٔ این امور یک بار قبلاً بیان شده‌اند که در اینجا مجدّداًاعاده گردیدند، یکی از حکمتهای این تکرار این نیز هست که در مرحلهٔ اوّل تنها به صحابهٔ کرام تسلیت گفته شد و هدف در اینجا رد نمودن قول منافقین بود که می‌گفتند چون شما بر رأی پیشنهادی ما عمل نکردید با این مشکلات مواجه شدید در هر حال در تمام این آیات این امر

به‌طور واضح ثابت گردید که در بارگاه خداوندی اصحاب و همراهان محمّد ﷺ از چنان مقام و محبوبیّتی برخوردارند که با وجود این جرایم سنگین و اشتباهات، با عفو و گذشت با آنها برخورد می‌شود نه تنها عفو و گذشت بلکه مورد لطف و عنایت قرار می‌گیرند و این برخورد از بیان خود خداوندی و نصوص قرآن ذکر گردیده است. هم چنین برخوردی که با حضرت حاطب بن ابی بلتعه رضی الله عنه در محضر خود آن‌حضرت ﷺ اتّفاق افتاد که او برای مشرکین مکّه نامه نوشته بود که در آن، اوضاع و احوال مسلمانان را به آنها اطّلاع داده بود وقتی که حقیقت امر به‌وسیله وحی بر آن‌حضرت ﷺ آشکار گردید و نامه گرفته شد صحابه علیه او با خشم و غضب برخورد کردند حضرت فاروق‌اعظم رضی الله عنه اجازه خواست تا گردن او را بزند چون آن‌حضرت ﷺ می‌دانست که او مؤمن مخلصی است و منافق نیست ولی از او اشتباهی سر زده است او را عفو فرمود و گفت که او از اهل بدر است و شاید خداوند نسبت به حاضرین بدر حکم عفو و آمرزش را اعلام داشته است. (این روایت در کتب معتبر حدیث وجود دارد)

درسی برای عموم‌مسلمانان نسبت‌به صحابهٔ کرام

عقیده و عملکرد اهل سنّن، نسبت به صحابه کرام از این جا تصدیق می‌گردد که اصحاب گران‌قدر رسول‌خدا ﷺ رضوان الله علیهم اجمعین اگر چه از گناه معصوم نیستند، امکان دارد گناههای بزرگی از آنها سر بزند و سر هم زده است ولی با وجود این برای امّت محمّدی حایز نیست که امر بدو عیبی را به سوی آنها نسبت بدهند زیرا وقتی که خداوند متعال و رسول ﷺ او از چنین لغزشات و خطاهای بزرگ آنان صرف نظر فرمودند و با آنان با لطف و عنایت برخورد نمودند

و آنان را به مقام«رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ» [۳۳] مفتخر گردانید کسی حق ندارد آنها را بُه بدی یاد کند از اینجا بود که چون کسی در پیش حضرت عبداللّٰه بن عمر(رض) واقعهٔ حضرت عثمان غنی رضی الله عنه و بعضی صحابه در غزوهٔ احد را یاد آوری نموده نسبت به آنها زبان طَعن گشود که آنان از میدان جنگ گریخته‌اند. حضرت عبداللّٰه بن عمر فرمود که کسی حق ندارد نسبت به چیزی که خدا عفو و در گذر اعلام فرموده لب گشایی کند. (صحیح بخاری)

لذا کتب عقاید اهل سنّت براین متّفق‌اند که تعظیم و گرامیداشت تمام صحابه و پرهیز از هر گونه طعن و اعتراض بر آنها واجب است در عقاید نسفیه آمده است «و یکف عن ذکر الصحابة الا بخیر» یعنی «واجب است که از صحابه بجز خیر و خوبی یاد نکنند»

و در شرح مسامره ابن همام آمده است:

«اعتقاد اهل السنة تزکیة جمیع الصحابة و الثناء علیهم» یعنی «عقیده اهل‌سنّت و جماعت این است که تمام صحابه را عادل و ثقه قرار داد و با مدح و ثناء از آنها یاد آوری نمود»

در شرح مواقف آمده‌است:

«یجب تعظیم الصحابة کلهم والکف عن القدح فیهم» یعنی«تعظیم همهٔ صحابه واجب است و هم چنین خود داری از طعن و اعتراض بر آنها نیز واجب می‌باشد»

حافظ ابن‌تیمیه رحمه الله در عقیده واسطیه فرموده است که:

«عقیده اهل السنت و الجماعت این است که از تنقید و اعتراض بر صحابه بنابر اختلافات و قتل و قتالی که بین آنها اتّفاق افتاده بود خودداری نمود زیرا روایاتی که در تاریخ نسبت به عیوب آنها آمده است اکثر کذب و افترا می‌باشند که

۳۳- آیه۱۱۹ سوره‌مائده و آیه ۱۰۰ سوره‌توبه و آیه۲۲ سوره‌مجادله و آیه ۸ سوره‌بینه

مخالفین، آنها را جعل کرده‌اند و قسمتی به گونه‌ای است که در آنها دست‌برده شده، واقعیت خود را از دست داده‌اند و آنچه صحیح هم مانده باشد، صحابه در بارهٔ آنها بنابر اجتهاد خویش معذور می‌باشند و بالفرض محال اگر معذور هم نباشند قانون الهی این است که «اِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذهِبْنَ السَّيِّئَاتِ» یعنی اعمال صالح کفّارهٔ اعمال سیئه قرار می‌گیرند و این پر واضح است که به‌قدر اعمال صالح صحابه کسی دیگر نمی‌تواند اعمال نیک داشته باشد و تا آن حد که آنها مستحق عفو و کرم هستند کسی دیگر نمی‌تواند باشد لذا کسی حق ندارد بر اعمال آنها مؤاخذه نماید و نسبت به کسی از آنها زبان طعن و اعتراض را بگشاید (عقیدهٔ واسطیه باتلخیص)

يَاَيُّهَاالَّذِيْنَ اٰمَنُوْا لَاتَكُوْنُوْاكَالَّذِيْنَ كَفَرُوْا وَقَالُوْا لِاِخْوَانِهِمْ اِذَا ضَرَبُوْا
ای ایمان داران نباشید مانند کسانی که کافر شدند و می‌گویند به برادران خویش چون به سفر بروند

فِي الْاَرْضِ اَوْ كَانُوْا غُزًّى لَوْ كَانُوْا عِنْدَنَا مَا مَاتُوْا وَ مَا قُتِلُوْا لِيَجْعَلَ
در ملک یا باشند در جهاد اگر می‌ماندند نزد ما نمی‌مردند و کشته نمی‌شدند تا بیاورد

اللّٰهُ ذٰلِكَ حَسْرَةً فِيْ قُلُوْبِهِمْ وَاللّٰهُ يُحْيٖ وَ يُمِيْتُ وَاللّٰهُ بِمَا
خداوند از این پندار افسوس در دلهای آنها و الله زنده می‌کند و می‌میراند و الله همهٔ

تَعْمَلُوْنَ بَصِيْرٌ ﴿۱۵۶﴾ وَ لَئِنْ قُتِلْتُمْ فِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ اَوْ مُتُّمْ لَمَغْفِرَةٌ
کارهای شما را می‌بیند. و اگر شما کشته شدید در راه خدا یا مردید پس آمرزش

مِّنَ اللّٰهِ وَرَحْمَةٌ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُوْنَ ﴿۱۵۷﴾ وَ لَئِنْ مُّتُّمْ اَوْ قُتِلْتُمْ
خدا و مهربانی او بهتر است از آنچه جمع می‌کنند. و اگر مردید یا کشته شدید

لَاِالَى اللّٰهِ تُحْشَرُوْنَ ﴿۱۵۸﴾
پس همه شما به سوی خدا جمع می‌شوید

ربط آیات

در آیات گذشته این قول منافقین بیان گردید که «لَوْ كَانَ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ مَّا قُتِلْنَا هَٰهُنَا» یعنی «اگر ما اختیاری می‌داشتیم و رأی ما پذیرفته می‌شد ما در اینجا کشته نمی‌شدیم» که باز مجدّداً نقل گردید. از شنیدن این‌گونه اقوال احتمال می‌رفت که در قلوب مسلمانان مخلص شک و تردیدی واقع شود. بنابر این در آیات فوق الذّکر مسلمانان از این‌گونه اقوال و احوال بر حذر داشته شدند و هدایت گردیدند که موت و حیات فقط تابع تقدیر خداوند است.

خلاصهٔ تفسیر

ای ایمان‌داران! مانند کسانی نباشید که (در حقیقت) **کافرند** (اگرچه در ظاهر ادّعای اسلام می‌نمایند) **ومی‌گویند نسبت به برادران** (هم‌نسب و هم‌مشرب) **خویش وقتی که در جایی به سفر بروند** (و اتّفاقاً در آنجا بمیرند) **یا آنان در جایی غازی می‌شوند** (و در آنجابر حسب‌تقدیر کشته می‌شوند پس منافقین‌می‌گویند)**اگرآنهادرنزد ما می‌ماندند** (به مسافرت و جهادنمی‌رفتند) **پس‌نمی‌مردند وکشته نمی‌شدند** (این گفتار از آنجا به زبان و قلوب آنها خطور می‌کند) **تا خداوند این سخن را باعث حسرت دلهای شان قرار دهد** (یعنی نتیجهٔ این‌گونه گفتار جز حسرت چیز دیگری نیست) **و زنده کننده و کشنده فقط خداست** (چه در سفر باشد و چه در حضر و چه در جنگ باشد و یا در جای امن) **و اللّٰه تعالیٰ آنچه را شما انجام می‌دهید همه را می‌بیند** (پس اگرشما چنین سخنهایی بگویید و یا در چنین پنداری مبتلا گردید، آنها از خدا پوشیده نمی‌مانند) **و اگر شما در راه خدا کشته شوید و یا**(در راه خدا) **بمیرید** (پس این ضرری نیست بلکه نفع خالصی است زیرا) **حتماً مغفرت و رحمت خداوندی از این چیزهای** (دنیوی) **که اینها جمع آوری می‌نمایند** (به درجات) **بهتر است.** (و به امید آنها زندگی را دوست می‌دارند و) **اگر شما**(این چنین هم) **بمیرید و یا کشته شوید** (باز هم) **حتماً به بارگاه خدا جمع کرده می‌شوید** (پس اوّلاً تقدیر، تغییر نمی‌کند ثانیاً از رفتن به بارگاه خدا چاره‌ای

نیست و مردن و کشته شدن در راه خدا موجب مغفرت و رحمت خدا است؛ پس، از چنین مردن طبیعی، جان دادن در راه خدا بهتر است؛ لذا این قبیل گفتار در دنیا موجب حسرت و در آخرت موجب نار جهنم می‌باشد؛ لذا باید از آنها اجتناب ورزید.)

فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللّٰهِ لِنْتَ لَهُمْ ۚ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ
پس به سبب رحمت خداست که تو نرم‌دل شدی برای آنان و اگر می‌بودی تندخو و سخت‌دل

لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ ۖ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَ شَاوِرْهُمْ
پس پراگنده می‌شدند از دور و بر تو پس آنها را عفو کن و برای آنها آمرزش بخواه و با آنان مشورت کن

فِي الْأَمْرِ ۚ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللّٰهِ ۚ إِنَّ اللّٰهَ يُحِبُّ
در کارها پس وقتی تصمیم گرفتی در کاری پس توکّل کن بر خدا. خدا دوست می‌دارد

الْمُتَوَكِّلِينَ ﴿١٥٩﴾
توکّل کنندگان را

ربط آیات

رنج و اندوهی که در غزوۀ احد بنابه لغزش بعضی از مسلمانان و گریختن آنها از میدان نبرد که به رسول خدا ﷺ رسیده بود اگر چه رسول خدا ﷺ بنابه اخلاق طبیعی و عادت عفو و کرم خویش آنها را ملامت و سرزنش ننمود و به آنان با شدّت برخورد هم نکرد. امّا چون خدا می‌خواست از یاران نبی ﷺ خود دلجویی بنماید و رنج و ناراحتی‌ای را که از این اشتباه در دلهای‌شان پدید آمده بود، بشوید در این آیه رسول خویش را بیشتر رهنمایی و هدایت فرمود که با لطف و کرم با آنها بر خورد داشته باشد و در کارها با آنان مشورت نماید.

خلاصهٔ تفسیر

پس از این (که‌چنین لغزش‌هایی از صحابه سر زد و تو حق داشتی که آنها را سر زنش و ملامت کنی) **به‌سبب رحمت خدا** (که‌با تو داشت) **تو با آنها نرم دل شدی و اگر تو** (خدا نخواسته) **تند خو و سخت دل می‌شدی پس این** (بیچاره) **ها از دور وبر تو پراکنده می‌شدند.** (پس این فیوض و برکات را از کجا بدست می‌آوردند) **لذا** (وقتی که تو در بر خورد چنین نرمی نشان دادی پس اشتباهی را که در انجام دستور از آنها صادر شده از ته دل) **عفو بفرما** (و نسبت به اشتباهی که در اثر کوتاهی در حکم خدا از آنها سر زده) **برای آنها آمرزش بخواه** (اگرچه خود خداوند آمرزش و در گذر از آنها را قبلاً اعلام فرموده است امّا دعای مغفرت از طرف شما بیشتر مفید و موجب تسلیت و دل گرمی آنها قرار می‌گیرد) **و در کارهای مهم با آنها مشورت کن** (تا با این لطف خاص اندوه قلوب آنها بر طرف شود) **باز** (پس از مشورت) **وقتی که تو** (به یک جانب) **تصمیم گرفتی** (چه آن موافق با مشورت آنها باشد یا خیر) **بر خدا اعتماد** (نموده آن کار را) **بکن یقیناً خداوند متعال با چنین اعتماد کنندگان دوستی بر قرار می‌نماید.**

معارف و مسایل

صفات ویژهٔ مرشد و مربّی: صحابهٔ کرام که عاشقان رسول و از جان و مال خویش بیشتر دوستدار او بودند، وقتی که از آنها لغزش برخلاف دستور او صادر گردید، از یک طرف این خطر در پیش بود که چون این حضرات بر لغزش خویش و خلاف ورزی حکم رسول ﷺ متوجّه بشوند رنجش آنها از حد گذشته قلب و روان آنها را آزرده نسازد و یا از رحمت خدا آنها را مایوس نگرداند معالجهٔ آن در آیهٔ قبلی بیان گردید که «أَصَابَكُمْ غَمًّا بِغَمٍّ» سزای این لغزش در دنیا به آنها داده شد تا در آخرت مورد مؤاخذه قرار نگیرند.

و از طرف دیگر رسول‌خدا ﷺ در اثر این لغزش مجروح شده مشقت

جسمانی به او وارد گردید و مشقّت روحانی از قبل داشتند؛ لذا احتمال می‌رفت که در اثر این مشقّتهای جسمانی و روحانی از ناحیه صحابه قلب مبارک آن‌حضرت ﷺ مکدّر گردیده در هدایت و ارشاد آنها خلل واقع شود بنابر این به آن‌حضرت ﷺ تعلیم داده‌شده که: تو از خطاهای آنها درگذر و لغزش آنها را از ته قلب عفو بفرماو درآینده با آنهابا لطف و مهربانی برخوردکن این مطلب را خداوند در یک پیرایه عجیب و غریبی بیان فرمود که مشتمل بر چندین فواید است:

یکی آنکه دستوری به آن‌حضرت ﷺ نسبت به این امور در چنان پیرایه‌ای داده شد که در آن تعریف و ثنای آن‌حضرت ﷺ و عظمت شأن او اظهار گردید که او از قبل دارای این صفات بودند.

ثانیاً با اضافه نمودن لفظ «فَبِمَا رَحْمَةٍ» نشان داد که وجود این صفات کمال در ذات مقدّس آن حضرت ﷺ در اثر رحمت ماست کمال ذاتی او نیستند باز لفظ «رَحْمَةٍ» را به‌صورت نکره آورده، به وسعت و عظمت رحمت اشاره فرمود و نشان داد که این رحمت مختص به صحابهٔ کرام نیست؛ بلکه شامل خود آن‌حضرت ﷺ نیز هست که آن‌جناب ﷺ را با چنین صفات کمال متّصف کرد. سپس فایده مهم سوم که در جملات بعدی بیان فرمود، این است که این صفات نرم دلی، خوش اخلاقی، عفو و درگذشت و لطف و مهربانی اگر در وجود مقدّس تو نمی‌بودند، پس کار وظیفهٔ اصلاح خلایق که به شما سپرده شده بود، به نحو احسن انجام نمی‌یافت و مردم به جای این‌که خود را اصلاح نماید، از تزکیه اخلاق بر خوردار باشند از دور وبر تو می‌گریختند.

از مجموع همهٔ اینها یک نفع مهم دیگری به‌دست آمد و از این آداب ارشاد و اصلاح و تبلیغ نیز معلوم گردید، کسی که می‌خواهد کار ارشاد و هدایت و دعوت الی الله و اصلاح خلق را به عهده بگیرد، برای او لازم است که این صفات

را در خود پدید بیاورد؛ زیرا وقتی که شدّت برخورد از محبوب‌خداﷺ قابل تحمّل نیست، چه کسی می‌تواند با تشدّد و بد اخلاقی مردم را گرد خود جمع نماید و فریضهٔ اصلاح آنها را انجام دهد.

سپس فرمود: «فَاعْفُ عَنْهُمْ» یعنی از خطایی که از آنها سرزده است در گذر. از این معلوم شد که برای مصلح لازم و ضروری است که از عوامِ النّاس بنابر اشتباهاتی که پیش می‌آید انتقام نگیرد؛ بلکه با عفو و گذشت برخورد نماید و در برابر بد گویان مشتعل نشود و با آزار و اذیت کنندگان به نرمش پیش بیاید.

سپس فرمود: «وَ اسْتَغْفِرْ لَهُمْ» یعنی شما برای آنها از خداوند متعال آمرزش بخواهید در این آیه به آن نکته رهنمایی گردید که تنها در برابر اذیت و آزار آنها شکیبایی نشان ندهید. بلکه از ته دل خیرخواه آنان باشید و چون بزرگترین خیر خواهی درستی آخرت آنهاست، لذا برای نجات آنها از عذاب آخرت دعای آمرزش نمایید.

بعداً فرمود: «وَ شَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ» یعنی بر روال گذشته در داوری و کارهای دیگر با آنها مشورت کن تا که کاملاً از آنها دلجویی به عمل بیاید. در اینجا به این نیز اشاره و رهنمایی شده است که انگیزهٔ خیر خواهی قلبی را باید از روی عمل ابراز نماید که در مشورت‌ها آنها را شریک بگرداند.

در کل، این صفات مندرج ذیل را برای مصلح و مبلّغ ضروری قرار داد؛ نخست اجتناب از بر خورد با خشونت و کج خلقی؛ ثانیاً اگر از آنها اشتباهی سرزد و یا اذیت و آزاری از آنها سر زد در پی انتقام از آنها قرار نگیرد، بلکه با عفو و گذشت با آنها برخورد نماید. سوم این‌که با وجود صدور اشتباه و لغزش از آنها، دلسوزی و خیر خواهی نسبت به آنها را فرو گذار نکند و برای آنها دعای استغفار کرده باشد و در معاملات ظاهری با آنها به نحو احسن رفتار نماید و دستور به مشورت کردن با صحابهٔ کرام در آیه به آن حضرت ﷺ و پس از مشورت

راهنمایی گردید که چگونه عمل نماید.

قرآن کریم در باره مشورت دو حکم صریح صادر فرموده است: یکی در آیهٔ فوق الذّکر، دوم در آیه ۳۸ از سوره شوری که در آنجا در ذیل بیان صفات مؤمنین راستین یکی این بیان گردید که «وَ اَمْرُهُمْ شُوْرٰی بَیْنَهُمْ» که هر کار آنها با مشورت همدیگر انجام می‌گیرد و در بعضی موارد به‌طور ضمنی به مشورت نمودن رهنمایی شده است. چنانکه در احکام رضاع می‌فرماید «عَنْ تَرَاضٍ مِّنْهُمَا وَ تَشَاوُرٍ» (۳۴) یعنی بازگرفتن کودک از شیر مادر با رضایت و مشورت مادر و پدر هر دو باشد نسبت به مشورت چند مسئلهٔ مهم قابل توجّه است: مسئله اوّل معنای لفظ «امر و مشورت» مسئله دوم بعد شرعی مشورت مسئله سوم وجه مشورت کردن رسول‌خدا ﷺ صحابه مسئله چهارم پایه و مقام مشورت در حکومت اسلامی، مسئله پنجم صورت داوری به هنگام اختلاف رأی در مشورت مسئله ششم بیان توکّل علی الله بعد از تدبیر کامل در هر کار.

نخستین مسئله: تحقیقی در باره لفظ امر و شوریٰ

لفظ «امر» در زبان عرب به چند معنی می‌آید: یکی معنی عمومی است که شامل هر قول و فعل با اهمّیّت می‌باشد دوم، به‌معنی حکم و حکومت است که مصداق لفظ اولی الامر در قرآن نیز همین معنی است. سوم، برای یک صفت ویژهٔ حق تعالیٰ است که در آیات متعدّدی از قرآن مجید آمده است «اَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْاَمْرُ،(۳۵) اِلَیْهِ یُرْجَعُ الْاَمْرُ کُلُّهُ،(۳۶) اِنَّ الْاَمْرَ کُلَّهُ لِلّٰهِ،(۳۷) اَمْرُهُ اِلَی اللّٰهِ»(۳۸) و در نزد محققین مراد از امر در آیه «قُلِ الرُّوْحُ مِنْ اَمْرِ رَبِّی» نیز همین معنی است

۳۴- آیه ۲۳۳ سوره بقره
۳۵- آیه ۵۴ سوره اعراف
۳۶- آیه ۱۲۳ سوره هود
۳۷- آیه ۱۵۴ سوره آل عمران
۳۸- آیه ۲۵۷ سوره بقره

اکنون در آیه «وَ شَاوِرْهُمْ فِی الْأَمْرِ» و آیه «وَ أَمْرُهُمْ شُوْرَی بَيْنَهُمْ» دو احتمال وجود دارد اوّل این‌که مراد از آن معنی اوّل است و معنی دوم نیز می‌تواند شامل باشد و این چندان از عقل بعید نیست؛ زیرا که معاملات حکم و حکومت همه از اهمّیّت خاص بر خوردارند. لذا معنی امر در این آیات هر آن کاری است که اهمّیّت خاص داشته باشد چه در ارتباط با حکومت باشد و یا متعلّق به معاملات دیگر و مراد از لفظ شورا و مشوره و مشاورت این است که در کار مهم از مردم رأی گیری به عمل آید لذا معنی «شَاوِرْهُمْ فِی الْأَمْرِ» این است که به پیامبر ﷺ هدایت گردید که در امور قابل توجّه و مهم که شامل امور متعلّق به حکومت می‌باشد با صحابهٔ کرام مشورت بفرماید؛ یعنی از آنان رأی گیری کند. هم چنین معنی آیه سورهٔ شورا «وَ أَمْرُهُمْ شُوْرَی بَيْنَهُمْ» این می‌باشد که در هر امر قابل توجّه که حایز اهمّیّتی باشد چه متعلّق به حکم و حکومت باشد و چه متعلّق به امور دیگر عادت دایم و همیشگی مسلمانان این است که آن را با مشورت یکدیگر انجام می‌دهند.

مسئله دوم: بُعد شرعی مشورت

در این باره از فرامین مذکور قرآن و احادیث نبوی معلوم می‌شود که هر آن امری که می‌تواند در آن آرای مختلف بیاید، چه آن کار وابسته به حکم و حکومت باشد و یا وابسته به امور دیگر، سنّت رسول اکرم ﷺ و صحابهٔ کرام این است که با یکدیگر مشورت نمایند و این باعث برکات دین و دنیا خواهد شد و در قرآن و حدیث نسبت به این تأیید شده است و در امور مربوط به عوام، مانند امور حکومت مشورت نمودن واجب است. (ابن کثیر)

امام بیهقی در «شعب الایمان» از حضرت عبدالله بن عمر(رض) روایت کرده است که رسول خداﷺ فرموده است: «هر کسی که نسبت به کاری اراده نماید و

پس از مشورت با همدیگر نسبت به انجام و یا عدم انجام آن تصمیم بگیرد او از طرف خداوند به صورت مفید و صحیح آن هدایت می‌گردد.»

و در حدیثی آمده است که وقتی که بهترین شما حاکمان شما قرار بگیرند و ثروتمندان شما سخی باشند و امور شما با مشورت انجام گیرند باقی ماندن شما بر روی زمین بهتر می‌باشد و هر گاه بدترین افراد شما حاکم قرار گیرند و ثروتمندان بخیل باشند و امور شما به زنان سپرده شوند، پس دفن شدن شما در زمین بهتر از زنده ماندن شما خواهد شد.

منظور این‌که هر گاه خواهش پرستی بر شما غالب آید که قطع نظر از خوب و بد و نفع و ضرر فقط به خاطر به‌دست آوردن رضایت زن امور خود را بـه او بسپارید. پس از زندگی آن زمان مرگ برای شما بهتر است و الّا رأی گیری از زن در مشورت ممنوع نمی‌باشد و این امر از برخورد رسول خداﷺ و صحابه کـرام (رض) ثابت است و در آیهٔ فوق الذّکر سورهٔ بقره آمده است: «عَنْ تَرَاضٍ مِنْهُمَا وَ تَشَاوُرٍ» یعنی باز داشتن کودک از شیر مادر با مشورت مادر و پدر هر دو بـاشد چون در اینجا این کار به زن تعلّق دارد بنابر این، آن را وابسته به مشورت زن قرار داد. رسول‌خداﷺ در حدیثی فرموده است که:

«المستشار مؤتمن اذا استشیر فلیشره بما هو صانع لنفسه»

هر گاه از کسی مشورت گرفته شود او امین است باید در آن کار کـه از او مشورت گرفته شده است آنچه را برای خود مـی‌پسندد بـه او مشـورت بـدهد و تخلّف از آن خیانت می‌باشد. این حدیث را طبرانی در معجم‌الاوسط با سند حسن از حضرت‌علی رضی الله عنه روایت نموده است. (مظهری)

البتّه باید فهمید مشورت کردن فقط در مواردی مسنون است که نسبت بـه آنها در قرآن و حدیث حکم قطعی و صریحی وجود نداشته باشد و در هر جا که حکم قطعی و صریح شرعی باشد نیازی به مشورت با کسی نـیست بـلکه حـتّی

مشورت کردن در آنجا جایز نمی‌باشد مانند اینکه کسی مشورت نماید که آیا نماز بخواند یا خیر زکات بدهد یا ندهد حج بجا بیاورد یا بجا نیاورد زیرا اینها اموری نیستند که در آنها از کسی مشورت گرفته شود؛ بلکه از نظر شرع فرض قطعی می‌باشند البتّه می‌توان در این مورد مشورت نمود که در این سال برای حج برود یا در سال آینده و آیا با کشتی سفر بکند یا با هواپیما و یا با ماشین و غیره هم چنین می‌تواند در باره زکات مشورت نماید که آن را در چه موارد و به چه کسان باید داد؛ زیرا این همه امور اختیاری هستند.

تشریح آن در حدیثی از رسول‌خداﷺ منقول است. حضرت علی‌کرم‌الله‌وجهه می‌فرماید: که من در محضر رسول خدا ﷺ عرض کردم که اگر برای ما بعد از شما چنین مواردی پیش بیاید که حکم آنها به صراحت در قرآن نیامده و از شما هم در آن رابطه چیزی شنیده نباشیم، پس ما چگونه عمل نماییم آن‌حضرتﷺ فرمود که: در چنین مواردی فقهای عبادت‌گزار را جمع نموده با مشورت آنها آن امور را انجام دهید؛ با رأی انفرادی کار نکنید. از این حدیث شریف نیز این امر معلوم گردید که مشورت تنها در امور دنیا نیست؛ بلکه در امور شرعیه‌ای که از قرآن و حدیث حکم صریحی در آنها نباشد، مشورت نمودن با همدیگر در آنها نیز سنّت می‌باشد. و امر دیگری که استنباط می‌شود این است که باید با کسانی مشورت نمود که بین مردم به تفقّه و عبادت‌گزاری معروف باشند. (اخرجه الخطیب کذافی الروح)

نیز خطیب بغدادی از حضرت ابو هریره رضی الله عنه حدیثی نقل فرموده که آن حضرت ﷺ فرمود: «استرشد وا العاقل و لا تعصوه فتندموا»

یعنی با مردم عاقل مشورت کنید و از رأی آنها مخالفت نورزید وگر نه پشیمان خواهید شد.

از جمع نمودن این دو حدیث باهم معلوم می‌شود که در اعضای مجلس

شورا دو وصف الزامی است: یکی آنکه او عاقل و صائب الرای باشد؛ دوم این‌که عبادت‌گزار باشد. خلاصه اینکه ذی رای و متقی باشد و اگر مسئله، شرعی است فقیه هم باید باشد.

مسئله‌سوم: مشورت‌نمودن‌رسول‌خدا ﷺ باصحابهٔ کرام رضی الله عنهم

در آیه، به آن‌حضرت ﷺ دستور داده شده است که با صحابه مشورت نماید. در اینجا اشکال این است که او رسول خدا و صاحب وحی بود؛ چه نیازی داشت که با کسی مشورت نماید؛ می‌توانست هر چیز را به‌وسیله وحی بداند؛ لذا بعضی از علما این حکم مشورت را حمل بر این نموده‌اند که آن‌حضرت ﷺ نه نیازی به مشورت داشت و نه مدار کارهای او بر مشورت بود؛ فقط به خاطر اعزاز و دلجویی صحابهٔ کرام به او دستور به مشورت داده شد. امّا امام ابوبکر جصاص فرموده است که این توجیه درست نیست؛ زیرا اگر معلوم گردد که بر مشورت ما هیچ گونه عملی انجام نمی‌گیرد و نه مشورت ما در کارها مؤثر می‌باشد پس بر این مشورت اعزاز و دلجویی مترتّب نخواهد شد. لذا حق این است که برای آن حضرت ﷺ در عموم کارها مستقیماً از طرف خدا بوسیله وحی یک طریق کار مشخّص می‌گردد ولی به مقتضای حکمت و رحمت بعضی از کارها بر رأی و صواب‌دید آن‌حضرت ﷺ نیاز به مشورت خواهند داشت لذا در این قبیل امور دستور به مشورت داده شد و مجالس مشورهٔ پیامبر نیز همین چیز را نشان می‌دهد.

زمانی که آن‌حضرت ﷺ در بارهٔ غزوهٔ بدر با صحابه مشورت نمود عرض کردند که اگر دستور فرمایند تا در دریا خود را بیندازیم ما برای آن آمادگی داریم و اگر دستور فرمایید تا به سوی مسافت طولانی مانند برکة الغماد حرکت کنیم. بازهم آمادگی داریم ما مانند اصحاب حضرت موسی علیه السلام نیستیم که بگوییم شما با پروردگارت بروید و با کفّار مبارزه نمایید؛ بلکه ما خواهیم گفت که شما حرکت

کنید ما با شما در جلو و عقب و یمین و یسار با دشمن مبارزه خواهیم نمود.

هم چنین در باره غزوهٔ احد مشورت نمود که در داخل مدینه قرار گرفته دفاع نماییم و یا از مدینه بیرون رفته با آنها مبارزه نماییم. چون رأی عموم صحابه به بیرون رفتن بود، آن‌حضرتﷺ آن را پذیرفتند. در غزوه خندق روی معاهدهٔ خاص، معامله صلح پیش آمد؛ سعد بن معاذرضی الله عنه و سعدبن‌عبادهرضی الله عنه آن را مناسب ندانستند؛ رسول‌خداﷺ رأی آن دو را قبول فرمود. در قضیه‌ای نسبت به حدیبیه مشورت گرفته شد، آن‌حضرتﷺ بر حسب رأی صدّیق‌اکبررضی الله عنه فیصله فرمود. در داستان افک با صحابه کرام مشورت شد؛ همهٔ اینها، اموری بودند که برای رسول خداﷺ به‌وسیلهٔ وحی، فرمان مشخّصی تعیین نگردیده بود.

خلاصه این‌که نبوّت و رسالت و صاحب وحی بودن با مشورت منافاتی ندارد و این هم نیست که مشورت فقط برای دلجویی به‌طور نمایش باشد و هیچ‌گونه تأثیری بر امور نداشته باشد؛ بلکه بسا اوقات آن‌حضرتﷺ رأی مشورت دهندگان را بر رأی خویش ترجیح می‌داد.

بلکه عدم تعین صورت خاص، برای آن‌حضرتﷺ به‌وسیلهٔ وحی در بعضی امور متضمّن این حکمت و مصلحت نیز بود که از عملکرد آن‌حضرتﷺ در آینده سنّتی برای امّت رایج گردد که وقتی آن حضرت ﷺ از مشورت مستغنی نیست، پس دیگر چه کسی است که بتواند ادّعای استغنا کند؟! بنابر این، راه و روش مشورت بین رسول خداﷺ و صحابهٔ کرام در چنین مسائلی که منصوص نبودند، به‌طور متداوم وجود داشت. و پس از رسول‌خداﷺ صحابه کرام در امور غیر منصوص نیز بر این عمل می‌کردند؛ زیرا رسول خدا ﷺ در پاسخ به سؤال حضرت علی کرم الله‌وجهه همین روش را نشان داده بودند.

مسئله چهارم: این‌که مشورت در حکومت اسلامی دارای چه مقامی است.

هم چنان‌که در بالا گذشت که قرآن کریم در دو جا به مشورت دستور صریحی صادر فرموده است: یکی در آیه فوق الذّکر و دوم در آیه ۳۸ سوره شورا که در آنجا ضمن بیان صفات مؤمنین واقعی یکی این صفت بیان گردید که «وَ اَمْرُهُمْ شُوْرٰی بَیْنَهُمْ» یعنی امور آنان با مشورت یکدیگر انجام می‌گیرد. در این دو جا همراه با مشورت لفظ «امر» آمده است و تحقیق مفصّل آن قبلاً بیان گردید که بر هر قول و فعل با اهمّیّت اطلاق می‌گردد. و به حکم و حکومت نیز اطلاق می‌شود. چه امر به معنی اوّل بیاید و یا برای معنی دوم، از این آیات معلوم می‌شود که مشورت در حکومت در هر صورت الزامی است؛ در صورتی که مراد از آن معنی عمومی باشد باز هم در امور حکم و حکومت از آنجا که از اهمّیّت خاصی برخوردارند، قابل به مشورت خواهند بود. لذا از جمله وظایف امیر مسلمانان است که در امور مهم حکومت با اربابان حلّ و عقد مشورت کند.

آیه فوق الذّکر قرآن مجید و عملکرد رسول خداﷺ و خلفای‌راشدین سند زنده آن می‌باشد هم چنانکه از این دو آیه مشورت گرفتن در امور حکومت روشن گردید هم چنین از آنها روش حکومت اسلامی و برخی از قوانین اساسی آن روشن گردید که حکومت اسلامی، حکومتی است مبتنی بر شورا که امیر آن باید به‌وسیله شورا منتخب گردد، نه بصورت ارث خانوادگی.

امروز در اثر تعالیم عالیه اسلام کل جهان معتقد بر همین اصل است. حکومت های امروزی طوعاً و کرهاً دارند به این سو بر می‌گردند؛ ولی به جهان چهارده قرن پیش بنگرید هنگامی که بجای سه ابر قدرت دو ابر قدرت در جهان حکم فرما بود: یکی کسریٰ و دیگری قیصر و آیین حکومت هر دو، در حکومت شخصی و پادشاهی، ارثی، مشترک بود که در آن یک نفر به صدها هزار انسان، نه

بنابر صلاحیت و شایستگی خویش، بلکه بنابر قوانین ظالمانهٔ وراثت، حکمرانی می‌کرد و قرار دادن انسانها بجای حیوانات رام شده نیز از انعامات شاهی فهمیده می‌شد و همین نظریه حکومت، بر بیشتر جهان تسلّط داشت، فقط در یونان نقوشی مبهم و نا تمام از جمهوریّت یافت می‌شد؛ امّا آنها هم بقدری ناقص و نا تمام بودند که اصول اساسی قرار دادن آنها برای حکومت مشکل قرار می‌گرفت. بنابر این هیچوقت حکومتِ مستحکمی روی این اصول یونانی استوار نگردید؛ بلکه آنها فقط شعبه‌ای از فلسفه ارسطو قرار گرفته به جهان ماندند.

اسلام بر عکس این قوانین غیر طبیعی وراثت را در اسلام باطل قرار داد و عزل و نصب امیر مملکت را در اختیار جمهور مردم قرار داد که آنان او را بوسیله نمایندگان خویش اربابان حل و عقد (اعضای مجلس خبرگان) به‌کار می‌گیرند دنیای مستغرق در دام شاه پرستی به‌وسیله تعالیم اسلام با نظام عادلانه و طبیعی آشنا گردید و همین است روح آن روش حکومتی که امروزه به آن جمهوریت گفته می‌شود.

امّا جماهیر امروزی چون بر ضد ظلم و ستم شاهی بوجود آمده‌اند آنها هم با چنان بی عدالتی مواجه گردیدند که عوام الناس را چنان مطلق العنان گذاشته‌اند که مالک مستقل آیین حکومت و قوانین مملکت قرار گرفته‌اند و قلب و روان شان از خالق آسمان و زمین و کل کاینات، و مالکیت و حکومت اصلی او بیگانه شده‌اند؛ اکنون جمهوریت آنها بنابر اختیار موهوبه الهی که به عوام رسیده پایبندیهایی عاید شده از جانب خدا را خلاف انصاف و بار خاطر می‌پندارد.

آیین اسلام هم چنان‌که خلق خدا را از جبر و استبداد قیصر و کسریٰ و شهنشاهی‌های دیگر نجات داد هم چنین جمهوریت‌های غربی نا آشنا با خدا را به خدا شناسی و خدا پرستی راهنمایی نمود و نشان داد که حکّام ممالک و عوام النّاس همه پایبند قانون خدا می‌باشند و اختیارات عوام و مجالس شورا، قانون

سازی، عزل و نصب همه در محدودهٔ مقرّرهٔ خداوند هستند؛ بر آنها لازم است که در انتخاب امیر و تقسیم پُست و مقام از یک جهت کاملاً به صلاحیت و شایستگی ملاحظه نمایند و از طرف دیگر دیانت و امانتداری او را بیازمایند. کسی را برای امیری خویش برگزینند که در علم، تقوا، دیانت و امانت، صلاحیت و شایستگی و تجارب سیاسی از همه بهتر باشد. باز این امیر منتخب هم چنان آزاد و لجام گسیخته نیست که با کسی مشورت نکند و خود رأی باشد؛ او باید پای بند مشورت باشد. آیهٔ فوق الذّکر قرآن و عملکرد رسول خداﷺ و خلفای راشدین دراین باره شاهداند.

حضرت عمر رضی الله عنه فرموده است: «**لا خلافة الا عن مشورة**»

یعنی خلافت بدون شورا ارزشی ندارد. (کنزالعمال بحواله ابن ابی شیبة)

شورائیت و مشورت برای حکومت اسلامی به‌منزلهٔ اساسی است حتّی اگر امیر مملکت از مشورت آزاد باشد و یا با چنان کسانی مشورت کند که از نظر شرع اهل مشورت نباشند؛ عزل او از امارت واجب و لازم است.

«**ذکر ابن عطیّة ان الشوریٰ من قواعد الشریعة و الدّین فعزله واجب، هذا ما لا خلاف له**» (البحر المحیط لابی حیان)

ابن عطیه فرموده که شورائیت از قواعد و اصول اساسی شرع است امیر که با اهل علم و اهل دین مشورت نکند واجب العزل است و این چنان مسئله‌ای است که کسی در آن اختلافی ندارد.

از لزوم مشورت، ثمرات و برکاتی که عاید حکومت اسلامی و مردم آن می‌گردد، می‌توان آنها را از آنجا اندازه گیری نمود که رسول‌خداﷺ مشورت را به رحمت تعبیر نمود. ابن عدی و بیهقی از ابن عبّاس روایت کرده‌اند که زمانی که این آیه نازل گردید رسول‌خداﷺ فرمود: که خدا و رسول او نیازی به مشورت ندارند ولی خداوند آن را برای امّت من رحمت قرار داده است. (بیان القرآن)

منظور این است که اگر خداوند می‌خواست رسول خود را نسبت به هر کار بوسیلهٔ وحی اطلاع می‌داد و او را در هیچ کاری نیازمند مشورت قرار نمی‌داد؛ امّا مصلحت امّت در این بود که سنّت مشورت به‌وسیلهٔ آن‌حضرتﷺ رواج یابد. بنابر این بسیاری امور را چنان قرار داد که در آنها وحی صریحی نازل نفرمود و نسبت به آنها او را به مشورت هدایت و رهنمایی فرمود.

مسئله پنجم: این‌که اگردر مشورت گیری اختلاف رأی شد چگونه قضاوت انجام گیرد.

اگر در مسئله‌ای اختلاف رأی پیش بیاید آیا امیر مجبور می‌شود که طبق اصول پارلمانی امروز بر اکثریت آراء حکم صادر کند یا اختیار دارد که به‌هر طرف که قوّت دلایل و مصلحت نظام باشد چه اکثریت آرا باشد یا اقلیّت، عمل نماید. از قرآن و حدیث، عمل رسول خداﷺ و صحابه ثابت نیست که در صورت اختلاف رأی، امیر مجبور به پای بندی اکثریّت آرا باشد؛ بلکه از بعضی اشارات قرآن و تصریحات حدیث و اعمال صحابه چنین واضح می‌شود که در صورت اختلاف آرا امیر موافق به صواب‌دید خویش می‌تواند یک طرفی را اختیار نماید چه موافق با اکثریّت آرا باشد و یا موافق با اقلیّت البتّه امیر به خاطر به‌دست آوردن اطمینان خویش هم
چنانکه دلایل دیگر را ملاحظه می‌نماید همچنین اتّفاق اکثریّت بر کاری بسا اوقات می‌تواند سبب اطمینان قرار بگیرد در آیه یاد شده توجّه بفرمایید که پس از دستور دادن مشورت به رسول الله ﷺ فرمود:

«فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللّٰهِ» یعنی پس از مشورت اگر به یک طرفی تصمیم گرفتی، بر خدا اعتماد کن در لفظ «عزمت» عزم یعنی تصمیم قطعی برتنفیذ حکم را به سوی پیامبرﷺ منسوب نموده است و نفرمود عزمتم که در آن

تصمیم و عزم صحابه شریک باشد، از این اشاره ثابت می‌گردد که پس از مشورت نمودن تنها تنفیذ و عزم امیر اعتبار دارد.

حضرت عمر فاروق رضی الله عنه بسااوقات اگر می‌دید که از روی دلایل رأی حضرت عبدالله بن عبّاس (رضـ) قوی است بر آن حکم صادر می‌کرد. در صورتی که در مجلس شورای اسلامی او بیشتر چنان صحابهٔ کرام وجود داشتند که از نظر سن و علم و تعداد از حضرت عبدالله بن عباس بزرگتر و بیشتربودند.

رسول خدا ﷺ بسا اوقات رأی صدّیق رضی الله عنه و فاروق رضی الله عنه را بر رأی جمهور صحابه(رضـ) ترجیح می‌داد. حتّی چنان مفهوم می‌شد که آیه فقط برای مشورت نمودن با این دو نفر نازل شده است.

حاکم باسند خویش در مستدرک از حضرت ابن عبّاس (رضـ) روایت کرده است: «عن ابن عبّاس فی قوله تعالیٰ «وَ شَاوِرْهُمْ فِی الْأَمْرِ» قال ابوبکر و عمر» (ابن کثیر)

«ابن عبّاس می‌گوید مراد از ضمیر شاورهم حضرات شیخین هستند.»

روایت کلبی از این بیشتر واضح است.

«عن ابن عباس قال نزلت فی ابی بکر و عمر و کانا حواریی رسول‌الله ﷺ و وزیریه و ابوَی المسلمین» (ابن کثیر)

«حضرت ابن عبّاس (رضـ) می‌فرماید که: این در بارهٔ مشورت نمودن با ابوبکر رضی الله عنه و عمر رضی الله عنه نازل گردید و این دو نفر صحابی خاص و وزیران رسول‌خدا ﷺ و مربّی مسلمانان بودند.»

باری رسول‌خدا ﷺ به حضرات شیخین (رضـ) خطاب کرده فرمود که: «لواجتمعتما فی مشورة ما خالفتکما» (ابن کثیر بحواله مسند احمد) «هرگاه شمادو نفر متّفق‌الرّأی باشید من با رأی شمامخالفت نخواهم‌کرد.»

یک شبهه و پاسخ به آن

در اینجا می‌توان شبهه‌ای ایراد نمود که این منافی با جمهوریت و نمونه‌ای از حکومت شخصی است و احتمال زیان به جمهور را دارد.

جوابش این‌که آیین اسلام از قبل این را مراعات نموده است؛ زیرا به عوام چنین اختیاراتی داده نشده است که هر کس را به دل خواه خویش امیر برگزینند؛ بلکه لازم و واجب است که از روی علم و عمل و شایستگی و لیاقت کار و خدا ترسی و دیانت بهترین شخص را امیر انتخاب نمایند. پس کسی که تحت این اوصاف و صفات عالیه منتخب گردد، او را چنان محدودالاختیار قرار دادن که یک فاسق و فاجر قرار داده شود، مرادف با کشتن عدالت و انصاف و شکستن همّت جوانمردان است و همچنین سدّ راهی در امور مملکت می‌باشد.

مسئله ششم: این‌که در هر کار پس از به کارگرفتن تدبیر کامل باید بر خدا اعتماد نمود.

در اینجا این امر بسیار قابل توجّه است که پس از بیان احکام تدبیر و مشورت در نظام حکومت و امور مهم دیگر چنین رهنمایی گردید که با به کار گرفتن همهٔ تدابیر باز هم هر گاه بر انجام کاری تصمیم بگیرید نباید بر عقل و رأی و تدابیر خویش اعتماد نمایید؛ بلکه بر خداوند اعتماد نمایید. زیرا همهٔ این تدابیر در قبضه و قدرت مدبّرالاموراند. انسان کیست و رأی و تدبیر او چیست! هر فرد در طول عمر خویش در هزارها وقایع رسوایی این امور را مشاهده می‌نماید. مولانا رومی چه خوش گفته است:

خویش را دیدیم و رسوایی خویش
امتحان ما مکن ای شاه، بیش

از جملهٔ «وَ إِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللّٰهِ» این واضح گردید که توکّل عبارت

از ترک اسباب و ترک تدبیر و تدبّر نیست؛ بلکه با ترک اسباب قریبه توکّل نمودن خلاف تعلیم قرآن و سنّت انبیاء علیهم السلام است. آری در فکر اسباب بعیده و دور از کار قرار گرفتن و یا فقط اسباب و تدابیر را مؤثّر قرار داده از مسبّب الاسباب و مدبّر الامور غفلت ورزیدن بدون شکّ و تردید با توکّل منافات دارد.

اِنْ یَّنْصُرْكُمُ اللّٰهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ ۚ وَ اِنْ یَّخْذُلْكُمْ فَمَنْ ذَا الَّذِیْ
اگر الله به شما کمک کند کسی نمی تواند بر شما غالب آید و اگر به شما کمک نکند پس کیست آنکه

یَنْصُرُكُمْ مِّنْ بَعْدِهٖ ؕ وَ عَلَى اللّٰهِ فَلْیَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُوْنَ ﴿۱۶۰﴾ وَ
به شما کمک کند پس از او و بر خدا باید اعتماد کنند ایمان داران. وکار نبی

مَا كَانَ لِنَبِیٍّ اَنْ یَّغُلَّ ؕ وَ مَنْ یَّغْلُلْ یَاْتِ بِمَا غَلَّ
این نیست که چیزی پنهان کند و هر کسی که چیزی را پنهان کند می آورد چیز پنهان کرده خود را

یَوْمَ الْقِیٰمَةِ ۚ ثُمَّ تُوَفّٰى كُلُّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ وَ هُمْ لَا یُظْلَمُوْنَ ﴿۱۶۱﴾
در روز قیامت سپس کامل داده می شود به هر کسی آنچه کسب کرده است و بر آنان ظلم نخواهد

اَفَمَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَ اللّٰهِ كَمَنْۢ بَآءَ بِسَخَطٍ مِّنَ اللّٰهِ وَ
شد. آیا کسی که تابع رضای خداست می تواند برابر باشد با کسی که کسب نموده ناراضی خدا را و

مَاْوٰىهُ جَهَنَّمُ ؕ وَ بِئْسَ الْمَصِیْرُ ﴿۱۶۲﴾ هُمْ دَرَجٰتٌ عِنْدَ اللّٰهِ ؕ وَ اللّٰهُ بَصِیْرٌۢ
جای او دوزخ است و به چه جای بدی رسید. مردم درجات مختلفی دارند در نزد خدا و الله می بیند

بِمَا یَعْمَلُوْنَ ﴿۱۶۳﴾ لَقَدْ مَنَّ اللّٰهُ عَلَى الْمُؤْمِنِیْنَ اِذْ بَعَثَ فِیْهِمْ رَسُوْلًا
آنچه می کنند. الله احسان کرد بر ایمان داران که فرستاد در میان آنها رسولی

مِّنْ اَنْفُسِهِمْ یَتْلُوْا عَلَیْهِمْ اٰیٰتِهٖ وَ یُزَكِّیْهِمْ وَ یُعَلِّمُهُمُ
از خود آنها، تلاوت می کند بر آنها آیات او را و پاک می کند آنها را از شرک و تعلیم می دهد به آنها

الْكِتٰبَ وَ الْحِكْمَةَ ۚ وَ اِنْ كَانُوْا مِنْ قَبْلُ لَفِیْ ضَلٰلٍ مُّبِیْنٍ ﴿۱۶۴﴾ اَوَ
کتاب و حکمت و بودند آنها از قبل در گمراهی صریحی. آیا

لَمَّآ اَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةٌ قَدْ اَصَبْتُمْ مِثْلَيْهَا قُلْتُمْ اَنّٰى هٰذَا قُلْ
وقتی‌که رسید به شما مشقتی که رسانده بودید شما دو برابر آن را به آنان می‌گویید این از کجا رسید بگو که
هُوَ مِنْ عِنْدِ اَنْفُسِكُمْ اِنَّ اللّٰهَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿۱۶۵﴾ وَمَآ اَصَابَكُمْ
این مشقت رسید به شما از طرف خود شما یقیناً الله بر هر چیز قادر است. وآنچه رسید به شما
يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعٰنِ فَبِاِذْنِ اللّٰهِ وَ لِيَعْلَمَ الْمُؤْمِنِيْنَ ﴿۱۶۶﴾ وَ لِيَعْلَمَ
روزی که برخورد نمودند دو فوج پس به دستور خداست و تا بداند ایمانداران را. وتا بداند
الَّذِيْنَ نَافَقُوْا وَ قِيْلَ لَهُمْ تَعَالَوْا قَاتِلُوْا فِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ اَوِ ادْفَعُوْا
کسانی را که منافق بودند وگفته شده به آنها که بیایید بجنگید در راه خدا یا دفع کنید دشمن را
قَالُوْا لَوْ نَعْلَمُ قِتَالًا لَّاتَّبَعْنٰكُمْ هُمْ لِلْكُفْرِ يَوْمَئِذٍ اَقْرَبُ مِنْهُمْ
گفتند اگر بدانیم که جنگی است با شما همراه خواهیم شد آنها در آن روز به کفر نزدیک تراند
لِلْاِيْمَانِ يَقُوْلُوْنَ بِاَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِيْ قُلُوْبِهِمْ وَ اللّٰهُ اَعْلَمُ بِمَا
نسبت به ایمان می‌گویند به دهان آنچه نیست در دلهای شان و الله کاملاً می‌داند آنچه را
يَكْتُمُوْنَ ﴿۱۶۷﴾ اَلَّذِيْنَ قَالُوْا لِاِخْوَانِهِمْ وَ قَعَدُوْا لَوْ اَطَاعُوْنَا
پنهان می‌کنند. آنانند که می‌گویند به برادران خود و خود می‌نشینند اگر آنها خبر ما را قبول
مَا قُتِلُوْا قُلْ فَادْرَءُوْا عَنْ اَنْفُسِكُمُ الْمَوْتَ اِنْ كُنْتُمْ صٰدِقِيْنَ ﴿۱۶۸﴾ وَ
می‌کردند کشته نمی‌شدند بگو برطرف کنید از خود مرگ را اگر شما راستگو هستید. و
لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِيْنَ قُتِلُوْا فِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ اَمْوَاتًا بَلْ اَحْيَآءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ
مپندار کسانی را که کشته شده‌اند در راه خدا مرده. بلکه زنده‌اند در نزد پروردگار خویش
يُرْزَقُوْنَ ﴿۱۶۹﴾ فَرِحِيْنَ بِمَآ اٰتٰهُمُ اللّٰهُ مِنْ فَضْلِهٖ وَ يَسْتَبْشِرُوْنَ
می‌خورند و می‌نوشند. شادمان‌اند به آنچه داده به آنها خدا از فضل خویش و خوشوقت می‌شوند
بِالَّذِيْنَ لَمْ يَلْحَقُوْا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ اَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ
از ناحیهٔ کسانی که نرسیده‌اند به آنها پشت سر شان از آن جهت که نه ترسی است بر آنها و نه آنها

يَحْزَنُوْنَ﴿ ۱۷۰﴾ يَسْتَبْشِرُوْنَ بِنِعْمَةٍ مِّنَ اللّٰهِ وَ فَضْلٍ وَ اَنَّ اللّٰهَ لَا
انـدوهگین انـد خـوشوقت مـی شـوند بـه‌نعمت و فـضل خـداونـد و از ایـنکه اللـه

يُضِيعُ اَجْرَ الْمُؤْمِنِيْنَ﴿ ۱۷۱﴾
ضایع نمی‌کند مزد ایمانداران را.

ربط آیات

جـهت تسـلّی مسـلمانان از شکستِ عـارضی و پـریشانی‌ای کـه بـه صحابهرضوان الله علیهم اجمعین **در واقعهٔ اُحد پیش آمـده‌بود، بـه رسـول خـداﷺ دستوراتی چند داده‌شد که از آنها خطر ناراضی رسول خداﷺ برطرف گردید؛ امّا آنان در اثر این مغلوبی حسرت می‌خوردند. لذا در نخستین آیـه از آیـات فـوق الذّکر، تحسّر مغلوبیّت را از قلوبِ آنها می‌زداید. و چون در روز بدر چادری از اموال غنیمت گم شده‌بود، بـعضی (کـم فـهم یـا مـنافق) گـفتند کـه شـاید آن را رسول‌اللهﷺ برداشته‌است و این امر از روی حقیقت و یا صورت خیانتی محسوب می‌شود. و شأن پیامبراکرمﷺ از آن منزّه و مبرّا است. لذا در آیات دوم و سوم و چهارم صفت عظیم الشّأن امانتداری رسول خدا ﷺ بیان شده این پـندار بـی‌جا برطرف گردید و در آیهٔ پنجم نمایان گشت که وجود مسعود آن حضرتﷺ وبعثت او برای بندگان خدا یک نعمت بسیار بزرگ می‌باشد.**

چون مؤمنان در اثر این شکست بسیار ناراحت بودند که باوجود مسـلمان بودن‌شان چرا این مصیبت و از کجا بر سر آنها واقع شد و صحابه کـرام بـر ایـن تعجّب می‌کردند و حسرت می‌خوردند و نیز منافقین می‌گفتند کـه اگـر ایـنها در خانه‌ها می‌نشستند از بین نمی‌رفتند و مرگ این شـهیدان را کـم‌شانسی و نـقصان می‌پنداشتند. لذا در آیات ششم و هفتم و هشتم به عنوان دیگر علّت و حکمت، این مصیبت و ناراحتی عارضی را ابراز نمود و در ضمن، قول منافقان را رد کرد. و

در آیه نهم عقیدهٔ اشتباه آنها را که نشستن در خانه است، و مردم را از هلاکت نجات می‌دهد، رد نمود و در آیات دهم و یازدهم و دوازدهم پیروزی کامل و حیات دائمی و نعمت حقیقی شهدا را اثبات کرده‌است.

خلاصهٔ تفسیر

اگر خداوند از شما حمایت کند کسی نمی‌تواند در برابر شما پیروز گردد و اگر از شما حمایت نکند، پس کیست که پس از او شما را حمایت کند؟ (و شما را پیروز گرداند) **و ایمان‌داران فقط بر خدا باید اعتماد نمایند و شأن نبی این نیست که** (معاذ الله) **خیانت کند در صورتی که** (خائن در روز قیامت رسوا می‌شود زیرا که) **هر کسی که خیانت کند او چیز خیانت شده را روز قیامت** (در میدان محشر) **حاضر می‌کند**(تا همهٔ خلایق آ گاه‌شوند و در جلوی همه رسوا گردد) **باز** (پس از میدان قیامت) **به هر کسی** (از آن خیانت کاران) **عوض کامل کردارش** (در دوزخ) **داده خواهد شد و بر آنها هیچ گونه ظلمی نخواهد شد** (که‌بیش از جرم به او سزا داده شود. به‌هر حال خائن مورد خشم و مستحقّ جهنّم می‌باشد، و انبیاءعلیهم‌السلام در روز قیامت بخاطر این‌که خداوند متعال را راضی کرده‌اند، سر بلند می‌گردند. لذا هر دو امر یک جا جمع نمی‌شوند. چنانکه در آینده می‌فرماید) **پس کسی که تابع رضای حق باشد** (مانند نبی) **آیا او با آن کس برابر می‌شود که سزاوار غضب الهی قرار گیرد و جای او دوزخ باشد** (مانند خائن) **و آن بد جایی است** (هرگز هر دو با هم برابر نمی‌شوند بلکه) **اینها** (یعنی پیروان رضای حق و مغضوبین) **در نزد خدا در درجات متفاوتی می‌باشند** (که‌پیرو محبوب و جنّتی است و مغضوب دوزخی است) **و الله تعالیٰ کاملاً اعمال آنها را می‌بیند** (لذا مناسب به هر کسی با او برخورد می‌نماید) **در حقیقت خداوند احسان** (بزرگی) **بر مسلمانان کرده که نبیّ** (عظیم الشّأنی) **از خود آنها در میان آنها مبعوث فرموده** است که آیات (و احکام) الهی **را بر آنها می‌خواند و آنها را** (از نجاسات ظاهری و باطنی) **پاک و صاف می‌کند و**

کتاب (الهی) **و امور حکمت را به آنها نشان می‌دهد و یقیناً اینها از قبل** (بعثت آن جنابﷺ) **در اشتباه صریح** (کفرو شرک) (مبتلا) **بودند. وقتی که** (در احد) **چنان شکستی خوردید که** (در بدر) **دو برابر پیروز شده بودید؛** (زیرا در احد هفتاد مسلمان شهید شد و در بدر هفتاد کافر کشته شد و هفتاد نفر دیگر اسیر گردید) **پس شما در چنین وقتی** (اگرچه به صورت اعتراض نبود امّا به صورت تعجّب) **می‌گویید که** (با وجود مسلمانی ما) **این** (شکست) **از کجا آمد؟** (یعنی چرا آمد) **شما بگویید که این شکست از ناحیهٔ خود شما است** (که اگر بر خلاف رأی آن‌حضرتﷺ عمل نمی‌کردید، شکست نمی‌خوردید زیرا با این شرط به نصرت وعده داده شده‌بود) **هر آینه خداوند بر هر چیز قادر است** (هنگامی که شما اطاعت نمودید به قدرت خویش شما را پیروز گردانید و زمانی که‌تخلّف نمودید به قدرت خویش شما را سر کوب نمود) **و مصیبتی که بر شما واقع شد در روزی که هر دو گروه** (مسلمان و کافر) **با هم** (برای مبارزه) **رویا روی شدند** (یعنی در روز احد) **پس** (آن مصیبت) **به‌دستور خدا بود** (زیرا چندین حکمت در بر داشت که ذکر آنها قبلاً گذشت) **و** (از آن جمله یکی این بود که) **تا اللّٰه تعالیٰ مؤمنین را ببیند** (زیرا به هنگام مصیبت اخلاص از غیر اخلاص نمایان می‌گردد چنانکه گذشت) **و کسانی را ببیند که با نفاق پیش آمدند و به آنها** (در هنگام آغاز جنگ زمانی که سیصد نفر دست از حمایت مسلمانان برداشتند هم چنانکه ذکرگردید) **چنین گفته شد که** (در میدان جنگ) **بیایید** (و اگرهمّت دارید) **در راه خدا بجنگید و یا** (اگرهمّت ندارید پس برای اضافه نمودن آمار) **دشمن را دفع نمایید** (زیرا با مشاهدهٔ کثرت و اجتماع قدری مرعوب می‌گردند و شاید از این جهت بر گردند) **آنها گفتند که اگر ما می‌دیدیم که این جنگی است پس حتماً با شما می‌بودیم** (پس آیا این جنگی است که آنها سه الی چهار برابر از شما بیشتر هستند و ابزار و آلات به نزد آنها تا حدّ کافی وجود دارد. پس این اقدام به جنگ در چنین وضع خود را به هلاکت‌انداختن است این را که جنگ نمی‌گویند، حق تعالیٰ بر این فرمود که) **این منافقین در این روز** (که‌چنین پاسخ منفی دادند) **به کفر** (از نظر ظاهر) **نزدیکتر شدند نسبت به**

ایمان (که‌آنها قبلاً از نظر ظاهر به ایمان نزدیکتر بودند زیرا قبلاً ا گرقلباً مؤمن نبودند، ولی در جلوی مسلمانان سخنان موافق می‌گفتند. امّا در آن روز چنان بی شرمی تسلط پیدا کرد که‌علناً به مخالفت پرداخته، چنین سخنانی به زبان آوردند. لذا قرب ظاهری که قبلاً با ایمان داشتند به قرب کفر تبدیل گردید و این قرب از آن قرب بدین جهت بیشتر است که چون سخنان موافقت قبلی از ته دل نبودند چندان متین نبودند و این سخنان مخالفت چون از ته دل بودند متین و سنگین بودند) **اینها به زبان، چنان سخنانی می‌گویند که در دل ندارند** (یعنی آنچه در دل دارند این است که گاهی از مسلمانان حمایت نمی‌کنیم ا گرچه وضع جنگ مناسب هم باشد) **و اللّٰه تعالیٰ کاملاً می‌داند آنچه را در قلب پنهان می‌دارند** (لذا این اشتباه در آمدن گفتار آنها در علم خداست) **اینها چنان کسانی هستند که** (مشخصاً در جهاد شرکت نداشتند و) **نسبت به برادران** (هم نسب) **خویش** (که‌کشته شدند) **در حالی که در خانه نشسته بودند گفتند که اگر سخن ما را می‌پذیرفتند** (یعنی به‌وقتی که ما منع‌شان کردیم نمی‌رفتند) **پس** (بیهوده) **کشته نمی‌شدند. بگو خیلی خوب پس مرگ را از خود دور کنید اگر شما** (در این پندار) **راستگو هستید** (که در صورت رفتن به جبهه هلا کت‌هست، زیرا اجتناب از قتل به خاطر اجتناب از مرگ است. پس وقتی که موت در وقت مقرر می‌آید قتل هم از وقت مقرّر بر طرف نمی‌شود) **و** (ای مخاطب) **کسانی که در راه خدا** (یعنی به خاطر دین) **کشته شدند آنها را** (مانند مردگان دیگر) **مرده مپندار بلکه آنها** (با حیات ویژه‌ای) **زنده هستند** (و) **مقرّب** (و مقبول) **بارگاه خدا هستند که به آنها رزق داده می‌شود** (و) **آنها خوشوقت هستند به آنچه خداوند به آنها از فضل** (و کرم) **خویش عنایت فرموده است.** (یعنی درجات قرب و غیره یعنی هم چنانکه به آنها رزق ظاهری می‌رسد رزق معنوی یعنی مسّرت نیز به آنها می‌رسد) **و** (هم چنانکه آنان بر وضعیت خویش مسرورند هم چنین) **کسانی که** (ا کنون‌در دنیا زنده هستند و) **در نزد آنها نرسیده‌اند** (بلکه) **پشت سر از آنها مانده‌اند بر این وضعیت آنها** (شهیدان) **شاد می‌گردند که** (ا گرآنها هم شهید بشوند مانند ما) **بر آنها هیچ‌گونه خوفی**

واقع نخواهد شد و نه آنها (به یک شکلی) **اندوهگین می‌شوند** (خلاصه اینکه به دو گونه‌مسرور و شادمانی نایل می‌گردند: یکی نسبت به خودشان و دیگری نسبت به متعلّقین خود. سپس علّت این دو نوع سرور و شادمانی را بیان می‌فرماید که) **آنها** (بر وضعیت خویش) **به‌وجه نعمت و فضل خداوندی** (که‌آن را مشاهده نموده‌اند) **شاد می‌شوند و** (بر وضعیت دیگران) **از آن جهت که** (در آنجا رفته مشاهده نموده‌اند نیز شادمان می‌گردند) **اللّٰه تعالیٰ اجر** (اعمال) **اهل ایمان را ضایع نخواهند کرد** (پس کسانی از باز ماندگان شان که در انجام اعمال نیک و جهاد مشغول‌اند به آنها نیز چنین جایزه داده خواهد شد.)

معارف و مسایل

دزدی در مال غنیمت گناه بزرگی است که از هیچ نبی امکان ندارد. آیهٔ « وَ مَا كَانَ لِنَبِيٍّ اَنْ يَغُلَّ » نسبت به واقعهٔ خاصّی آمده است که در ضمن آن مسئله «غُلول» **یعنی سرقت در مال غنیمت هم آمده است، واقعه مطابق به روایت ترمذی از این قرار است که از اموال غنیمت جنگ بدر چادری گم شد. بعضی گفتند شاید رسول اللّٰه ﷺ برداشته است اگر اینها منافق باشند، پس این دور از عقل نیست. و امکان دارد که مسلمان نافهمی این را گفته باشد و پنداشته است که رسول خداﷺ در چنین امری اختیار دارند. بر این واقعه آیه نازل گردید که در آن گناه عظیم بودن غلول و سزای شدید آن در روز قیامت بیان گردید. این نیز بیان گردید که نسبت به پیامبری چنین پنداشتن که او مرتکب چنین گناهی شده، بی نهایت جسارت بیهوده‌ای است؛ زیرا انبیاعليهم‌السلام از هر نوع گناه معصوم هستند.**

لفظ «غُلُوْل» **به معنی مطلق خیانت به‌کار می‌رود و به‌ویژه به خیانت در مال غنیمت هم به‌کار می‌رود. جرم خیانت و دزدی در مال غنیمت از عموم خیانت و دزدی ها شدیدتر است؛ زیرا در مال غنیمت کل لشکر اسلام حق دارند. پس کسی**

که در آن دزدی نماید او از صدها و هزارها نفر دزدی کرده است و اگر گاهی به فکر تلافی بر آید خیلی مشکل است که حقّ همه کس به آنها برسد و یا از آنها عفو جُسته شود. بر خلاف دزدی های دیگر که مالک مال مشخّص و معیّن باشد و اگر گاهی موفق توبه قرار بگیرد، می‌تواند حقّش را به او برساند و یا از او عفو بجوید. از این جهت بود که در غزوه‌ای شخصی مقدار پشم پنهان نموده پیش خود نگهداشت، پس از تقسیم مال غنیمت به‌فکرش رسید آن را بر داشته به محضر آن‌حضرت ﷺ حاضر شد؛ رسول‌خدا ﷺ با وجود این‌که رحمةللعالمین و از پدر و مادر مشفق تر بود، آن را به او بر گردانید و فرمود: اکنون من این را چگونه بین این لشکر توزیع نمایم. لذا تو آن را در روز قیامت بر داشته حاضر خواهی شد. بنابر این سزای غلول هم از عموم دزدی ها شدیدتر است زیرا در میدان حشر که همۀمخلوق جمع می‌شوند اودرجلوی همه‌بدین‌شکل‌رسواکرده‌می‌شود؛ و مالی را که دزدیده است، بر گردنش حمل می‌شود. در صحیحین به روایت حضرت ابوهریره رضی الله عنه آمده‌است که رسول خدا ﷺ فرموده‌است‌که: بنگرید چنین نباشد که در روز قیامت کسی را چنان ببینم که بر گردنش شتری حمل شده، اعلام شود که او این شتر را از مال غنیمت دزدیده است و اگر او از من شفاعت بخواهد من به صراحت به او می‌گویم من حکم خدا را ابلاغ نموده ام کاری از دست من ساخته نیست.

خداوند نجات دهد! رسوایی میدان حشر چنان می‌باشد که در بعضی روایات آمده است که کسی که با او چنین برخوردی انجام گیرد او آرزو می‌کند که: من به جهنّم اعزام گردم امّا از این رسوایی نجات یابم.

دزدی از اموال اوقاف و اموال دولتی نیز در حکم غلول است.

همین است وضع اموال مساجد، مدارس، خانقاهها و اوقاف که در آنها اموال کمکی هزارها انسان است که اگر طالب عفو باشد از که عفو می‌خواهد؟ هم چنین است حکم اموال دولتی (بیت المال) زیرا در آن کل مردم مملکت سهیم و شریک‌اند و اگر کسی از آنها دزدی بکند، از اموال همه دزدی کرده است. امّا چون عموماً این اموال به گونه‌ای هستند که مالک مشخصی ندارند، نگهبانان بی توجّهی می‌کنند؛ موارد دزدی در آنها به کثرت پیش می‌آید. لذا امروز در جهان از همه بیشتر در این اموال سرقت و خیانت می‌شود و مردم از سر انجام بد و وبال عظیم آن غافل می‌باشند و سزای آن علاوه بر عذاب جهنّم، رسوایی میدان حشر و محرومیّت از شفاعت رسول خداﷺ را نیز به دنبال دارد.

وجود مبارک آن حضرت ﷺ بر عالم انسانیت احسانی بس عظیم است. «لَقَدْ مَنَّ اللّٰهُ عَلَى الْمُؤمِنِينَ» (الآیه)نسبت به این مضمون آیه‌ای تقریباً با همین الفاظ در سوره بقره به شماره ۱۲۹ گذشته است که تفسیر و تشریح کامل آن در تفسیر معارف القرآن جلد اوّل صفحه ۴۲۵ آمده است. در آنجا ملاحظه شود در آیه اینجا یک لفظ زاید هست. «لَقَدْ مَنَّ اللّٰهُ عَلَى الْمُؤمِنِينَ» یعنی خداوند رسول اللّٰه ﷺ را در دنیا مبعوث نموده بر مؤمنان احسان بزرگی کرد.

در این باره، نخستین امری که قابل توجّه است، این است که مطابق به تصریح قرآن‌مجید، آن‌حضرتﷺ رحمة للعالمین است و وجود مبارک او برای همهٔ عالم نعمت بسیار بزرگ و احسان عظیمی است و اختصاص آن در اینجا برای مؤمنان مانند آن است که قرآن را هدایتی برای متقین فرمود. در صورتی که هادی بودن قرآن برای کل جهان از آیات دیگر ثابت است. امّا در «هُدًى لِلْمُتَّقِينَ» هدایت آن، مختص به متّقین بیان گردید. علّت آن در هر دو جای مشترک یکی

است. که گر چه وجود مبارک رسول خداﷺ برای کلّ جهان و هر مؤمن و کافر نعمت بسیار بزرگ و احسان عظیمی است، هم چنین قرآن مجید برای کلّ جهان انسانیّت صحیفهٔ هدایتی است. امّا چون نفع این نعمت و هدایت به مؤمنین و متّقین می‌رسد، بنابر این در بعضی موارد آن را به اینها به‌طور ویژه بیان فرموده است

امر دوم: توضیح و تشریح این است که رسول کریمﷺ برای مؤمنین و یا کلّ جهان، نعمت کبریٰ و احسان عظیمی است.

این امر چنین است که اگر انسان امروز، ماده پرست و روحانیت فراموش نمی‌بود این مضمون نیاز به توضیح و تشریحی نداشت. انسان عاقل از حقیقت این احسان عظیم آگاه می‌شد امّا چه کار باید کرد که انسان امروز جز حیوانی هوشیارتر چیزی دیگر نیست او فقط چیزهایی را احسان و انعام می‌پندارد که وسیله تهیّهٔ اسباب و وسایل شکم و خواهشات نفس باشند و از خوبی و ویرانی حقیقت اصلی وجودش که روح است کاملاً غافل و بی‌خبر است؛ لذا نیازی به تشریح آن اتّفاق بود که نخست این امر به او نشان داده شود که حقیقت او تنها این مجموعه از گوشت، پوست و استخوان نیست؛ بلکه حقیقت انسان آن روحی است که متعلّق به بدن اوست تا زمانی که روح در بدن او هست انسان انسان می‌باشد و حقوق انسانیّت او بر قرار است هر چند او ضعیف و ناتوان و بر لبهٔ مرگ رسیده باشد، کسی نمی‌تواند بر ثروت و اموال او تصرّف نماید و یا حقوق او را سلب کند. امّا همین‌که روح از بدن او جدا شد گرچه او هر چند قوی و نیرومند باشد و اعضای او در هیئت اصلی خود باشند او انسانی باقی نمانده است و او هیچ گونه حقّی در ثروت و اموال خود ندارد.

انبیاعلیهم‌السلام در دنیا بدین خاطر آمده‌اند که روح انسان را درست تربیت نموده انسان را انسان حقیقی عرضه نمایند تا آن افعال و اعمالی که از او صادر می‌گردد، برای انسانیّت مفید واقع شود و او مانند حیوانات درنده و مضّر به انسانهای دیگر

اذیت و آزار نرساند و سر انجامِ خود را درک نموده به فکر تهیّهٔ اسباب زندگی دائمی آخرت خویش قرار بگیرد؛ هم چنانکه رسول ماﷺ در زمرهٔ انبیاءعلیهم‌السلام به مقام امامت و سیادت نایل آمده است. در تربیت صحیح انسانیّت و او را انسان واقعی قرار دادن نیز از شأن والاتری نسبت به سایر انبیاءعلیهم‌السلام برخوردار است وی در زندگی مکّی خویش فقط کار افراد سازی را انجام داد و چنان جامعه‌ای از انسانیّت پدید آورد که مقام آنها از صفوف ملائکه جلو افتاد و آسمان و زمین پیش از او چنین انسانی ندیده بود. و فرد فرد آنها برای رسول خدا ﷺ معجزه‌ای زنده بودند و کسانی که بعد از آن حضرتﷺ بر تعالیم و طریقه مروّجهٔ او عمل کنند می‌توانند به این مقام نایل گردند و این تعالیم برای کل جهان می‌باشد. لذا وجود مبارک او برای کل عالم انسانیّت، احسان عظیمی است؛ گر چه نفع آن بیشتر متوجّه مؤمنین می‌باشد. بعضی اسباب و حِکَم شکست عارضی و قتل و جرحی که به مسلمانان در احد اتفاق افتاد «أَوَ لَمَّا أَصَابَتْكُمْ» (الآیه) در موارد متعدّدی از آیات گذشته این مطلب بیان گردیده است. باز در اینجا تأکید آن با توضیح بیشتری آمده‌است زیرا مسلمانان از این واقعه رنج زیادی تحمّل نمودند تا این‌که از زبان بعضی برآمد: «أَنَّىٰ هَٰذَا» که این مصیبت از کجا واقع‌شد، در صورتی که ما در جهاد با رسول خداﷺ همرکاب هستیم.

در آیهٔ فوق نخست این امر یادآوری گردید که هرقدر مصیبتی که امروز به شما رسیده‌است، دوبرابر آن، بر مخالفین خود قبلاً در غزوهٔ بدر رسانیده‌بودید؛ زیرا در غزوهٔ احد هفتاد نفر شهید گردید و در غزوهٔبدر هفتاد نفر از سران قریش کشته و هفتاد نفر دیگر اسیر گشته در قبضهٔ مسلمانان در آمده‌بودند. هدف از یادآوری این امر یکی این است که از رنج و مشقّت مسلمانان چیزی کاسته شود که کسی که دو چندان پیروزی بدست آورده باشد اگر گاه‌وقتی به قدر نصف آن شکستی پیش بیاید، نباید پریشان و حیران بگردد.

ثانیاً هدف اصلی را در جملهٔ آخر آیهٔ «قُلْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اَنْفُسِکُمْ» بیان فرمود که این رنج و مشقّت در حقیقت بنا بر قوّت و کثرت دشمن نبود، بلکه در اثر بعضی کوتاهی‌های خود شماست که در اجرای دستور رسول‌خداﷺ تخلّف ورزیدید.

سپس در آیهٔ بعدی «فَبِاِذْنِ اللّٰهِ» اشاره به این شد که آنچه انجام گرفت، به اذن و مشیّت الهی بود که در آن حکمتهای زیادی نهفته‌است که از آن جمله برخی قبلاً بیان گردید و یکی این است که خداوند مؤمنان مخلص را به عینیّت ببیند و منافقین را نیز بنگرد. یعنی، اخلاص مؤمنین و نفاق منافقین واضح گردد که هر بیننده‌ای آنها را تشخیص دهد. و مراد از دیدن خدا در اینجا این است که در صورتی که برای دیدن در دنیا متعارف است. آنها را ببیند و اگر نه خداوند هر چیز را در هر وقت می‌بیند. و این حکمت بدین شکل واضح شد که در هنگام شدّت، منافقین خود را از معرکه کنار کشیده و برگشتند. و مؤمنین مخلص در جبهه ثابت قدم مانده جنگیدند.

و یکی از صورتهای تسلّی نیز این است که مسلمانانی که در این جبهه شهید شدند، به چنان نعمت‌هایی نایل آمدند که دیگران باید بر آنها رشک ببرند. بنا بر این در آیهٔ بعدی «وَ لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِیْنَ قُتِلُوْا فِیْ سَبِیْلِ اللّٰهِ اَمْوَاتًا» فضایل ویژهٔ شهدا را بیان فرمود.

فضایل و درجات خاص شهدای راه خدا

در این آیه، فضائل ویژهٔ شهدا بیان می‌گردد. در احادیث صحیح نسبت به این، تفصیل زیادی وارد شده‌است. امام قرطبی رحمه الله فرموده‌است که احوال و درجات شهدا نیز باهم متفاوت می‌باشند. لذا صورتهای مختلفی که در روایات حدیث وارد شده‌است، به اعتبار احوال گوناگون آنهاست. در اینجا نخستین

فضیلت شهدا را چنین فرمود که آنها نمرده‌اند؛ بلکه دارای زندگی جاویدانی هستند.

در اینجا این امر قابل توجّه است که از نظر ظاهر مردن و دفن شدن آنها مشاهد و محسوس است؛ لذا آنچه در قرآن راهنمایی و هدایت گردیده که به آنها مرده نگویید و مرده نپندارید؛به چه معنی است؟ اگر گفته شود، مراد از آن حیات برزخی است؛ پس، هرکس چه مؤمن و چه کافر بدان نایل می‌گردند که پس از مرگ روح آنها زنده‌است و پس از سؤال و جواب قبر برای اهل ایمان اسباب راحت و برای کفّار و فجّار عذاب قبر، از روی قرآن و سنّت ثابت است پس وقتی که این حیات برزخی شامل همه کس هست ویژگی شهدا چگونه‌است؟

جوابش این‌که این آیهٔ قرآن، ثابت نمود که برای شهدا از طرف خداوند از بهشت رزق عطا می‌گردد و رزق به انسان زنده داده‌می‌شود، از این معلوم گردید که به محض انتقال شهید از این جهان رزق جنّت برای او جاری می‌گردد و زندگی ویژه‌ای برای او میسّر می‌گردد که از عموم مردگان ممتاز می‌شود.(قرطبی)

اکنون سؤال این است که آن چه امتیازی است و آن زندگی چگونه‌است؟ حقیقت آن را بجز خالق کاینات کسی دیگر نمی‌تواند بداند و نه نیازی به دانستن آن هست. البتّه گاه‌وقتی آثاری از حیات ویژهٔ آنها در دنیا نیز بر بدنهایشان ظاهر می‌گردد که زمین جسد آنها را نمی خورد، بلکه صحیح و سالم می‌مانند. وقایع زیادی از این قبیل به مشاهده رسیده‌است.(قرطبی)

نخستین فضیلت شهدا که در این آیه بیان گردید، حیات دائمی آنها است. دوم این‌که به آنها از جانب خداوند متعال رزق داده می‌شود. فضیلت سوم در «فَرِحِيْنَ بِمَآ اٰتٰهُمُ اللّٰهُ» این گونه بیان فرمود که: آنها همیشه در نعمت‌هایی که خداوند به آنها عطا فرموده، شاد و مسرور می باشند.

چهارمین فضیلت این است که «وَ يَسْتَبْشِرُوْنَ بِالَّذِيْنَ لَمْ يَلْحَقُوْا بِهِمْ» آنها

نسبت به بستگان خویش که در دنیا گذاشته بودند، شاد می‌باشند که آنها در دنیا مانده در انجام اعمال نیک و جهاد مشغول هستند و هنگامی‌که وارد اینجا بشوند به همین نعمتها و درجات نایل می‌گردند. سدّی بیان فرموده است که هنگامی که کسی از عزیزان و بستگان شهید به احتضار برسد، به شهید جلوتر اطّلاع داده‌می‌شود که فلان کس دارد به پیش شما می‌آید. شهید از این خبر چنان مسرور و شاد می‌گردد که کسی در دنیا با عزیز و دوست دور افتاده‌ای بعد از مدّتها ملاقاتی داشته باشد.

شأن نزول این آیه طبق روایت ابن عبّاس که در «سنن ابی داود» با سند صحیح نقل شده‌است، این است که رسول خداﷺ به صحابه کرام فرمود که هنگامی که در جنگ احد برادران شما شهید شدند، خداوند ارواح آنها را در کالبد پرندههایی سبز رنگ قرار داده آزاد گذاشت که رزق خود را از میوه‌های باغها و جویبارهای جنت تأمین کنند و سپس نزد قندیلهایی می‌آیند که برای آنها در زیر عرش آویزان هستند. زمانی که آنان این زندگی پربار و عیش و راحت خویش را مشاهده نمودند، گفتند که (بستگان ما در دنیا از مردن ما غمگین هستند) آیا هست کسی که آنها را از وضعیّت ما آگاه کند تا نسبت به ما اندوهگین نشوند؛ آنگاه این آیه نازل گردید. (قرطبی)

اَلَّذِيْنَ اسْتَجَابُوْا لِلّٰهِ وَ الرَّسُوْلِ مِنْۢ بَعْدِمَا اَصَابَهُمُ الْقَرْحُ ۛ لِلَّذِيْنَ
کسانی‌که پذیرفتند دستورخداورسول‌را پس‌ازاینکه‌رسیده‌به آنهاجرح، برای‌کسانی‌از آنها

اَحْسَنُوْا مِنْهُمْ وَاتَّقَوْا اَجْرٌ عَظِيْمٌ ﴿۱۷۲﴾ اَلَّذِيْنَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ اِنَّ
که نیک و پرهیزگارند ثواب بزرگی است. کسانی که گفتند به آنها مردم: که مردم مکّه

النَّاسَ قَدْ جَمَعُوْا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ اِيْمَانًا ۖ وَ قَالُوْا حَسْبُنَا
جمع آوری کرده‌اندبرای مقابلهٔ شما: پس‌ازآنان بترسید، زیاده‌شدایمان آنهاوگفتند: کافی است

اللّٰهُ وَنِعْمَ الْوَكِيْلُ ﴿۱۷۳﴾ فَانْقَلَبُوْا بِنِعْمَةٍ مِّنَ اللّٰهِ وَ فَضْلٍ لَّمْ
برای ما الله و چه کارساز خوبی است! پس برگشتند مسلمانان با احسان و فضل خدا که نرسید به

يَمْسَسْهُمْ سُوْٓءٌ وَّاتَّبَعُوْا رِضْوَانَ اللّٰهِ وَاللّٰهُ ذُوْ فَضْلٍ عَظِيْمٍ ﴿۱۷۴﴾
آنها کوچکترین بدی و تابع رضای خدا شدند و فضل خدا بزرگ است.

اِنَّمَا ذٰلِكُمُ الشَّيْطٰنُ يُخَوِّفُ اَوْلِيَآءَهٗ فَلَا تَخَافُوْهُمْ وَخَافُوْنِ
جز این نیست که شیطان می ترساند از دوستان خویش، پس شما از آنها نترسید و از من بترسید

اِنْ كُنْتُمْ مُّؤْمِنِيْنَ ﴿۱۷۵﴾
اگر ایمان دارید.

خلاصهٔ تفسیر

کسانی که گفتهٔ خدا و رسول را(وقتی که آنها را جهت تعقیب نمودن کفّار فرا خواندند) **پذیرفتند پس از این‌که** (تازه) **به آنها**(درجنگ) **جرح وارد شده‌بود برای کسانی از آنان که نیک و متّقی هستند** (و در حقیقت همه اینچنین هستند) **ثواب عظیمی** (در آخرت) **هست اینها چنان مردمانی** (مخلص) **هستند که** (بعضی از) **مردم** (یعنی کسان عبدالقیس که آمده) **به آنها گفتند که مردم** (مکّه) **برای** (مقابلهٔ) **شما اسباب و وسایل** (زیادی) **فراهم نموده‌اند. پس شما از آنها در هراس باشید پس این** (سخن، جوش) **ایمان آنها را اضافه کرد و** (با نهایت استقلال چنین) **گفتند که خداوند** (در تمام مشکلات) **برای ما کافی است و جهت سپردن کارها به او خوب است** (و این سپردن را توکّل می‌نامند) **پس آنها با نعمت و فضل خدا** (یعنی ثواب و نفع تجارت) **برگشتند که هیچ امر ناگواری برای آنها پیش نیامد و آنها** (در این واقعه) **تابع رضای حق هستند** (که‌به برکت آن با نعمتهای دنیوی خویش سرفراز شدند) **و خداوند متعال دارای فضل بزرگی است.** (ای مسلمانان هوشیار باشید که) **جز این** (امر قابل توجّهی) **نیست که این مخبر** (فعلاً) **شیطان است که** (شما را) **از دوستان** (هم مذهب) **خویش می‌ترساند پس شما هیچ‌گاه از او نترسید و فقط از من بترسید اگر باایمان هستید.**

معارف و مسایل

ربط آیات و شأن نزول

قبلاًاز غزوهٔ احد یاد آوری گردید و در آیات فوق الذّکر از غزوه‌ای دیگر متعلّق به این غزوه یادآوری می‌شود که به نام حمراء الاسد معروف است. حمراء الاسد عبارت است از مقامی که حدود شانزده کیلومتر از مدینهٔ منوّره فاصله دارد.

سرگذشت آن از این قرار است: هنگامی که کفّار قریش از غزوهٔ احد به سوی مکّه برگشتند، در وسط راه متأسّف شدند که ما با وجود غالب آمدن چرا بیهوده برگشتیم، می‌بایست ما کار را یکسره کرده، تمام مسلمانان را از بین می‌بردیم و این تصوّر چنان در دلهایشان اثر گذاشت که خواستند به مدینه برگردند. امّا خداوند بیمی در دلهای شان انداخت و مستقیماً به مکّه رفتند. ولی با بعضی از مسافران که عازم مدینه بودند گفتند که شما به مدینه رفته به نحوی بیم مارا در قلوب مسلمانان جایگزین کنید که آنها برگشته و دارند می‌آیند. رسول خداﷺ به وسیلهٔ وحی آگهی یافته بود. بنا براین در تعقیب آنها تا حمراء الاسد رسیدند. (ابن جریر، کذا فی الروح)

در تفسیر قرطبی است که رسول خداﷺ در روز دوم از جنگ احد، بین مجاهدین اعلام فرمود که ما باید به تعقیب مشرکین برویم ولی فقط کسانی در این تعقیب می‌توانند بروند که دیروز در جنگ باما شرکت داشته‌اند. بر این اعلام فوراً صد نفر مجاهد اعلام آمادگی نمودند.

و در صحیح بخاری نیز آمده‌است که رسول خداﷺ اعلام فرمود که چه کسی آمادگی دارد تا به تعقیب مشرکین برود؛ با این اعلام، هفتاد نفر از جا برخاسته اعلام آمادگی کردند و کسانی میان‌شان بودند که دیروز در میدان جنگ شدیداً مجروح شده بودند و به کمک دیگران راه‌می‌رفتند، و ایشان جهت تعقیب مشرکین با رسول خداﷺ حرکت کردند و تا مقام حمراء الاسد رسیدند. در آنجا با نعیم بن

مسعود برخورد کردند. او اطّلاع داد که ابوسفیان لشکر دیگری جمع‌آوری نموده تصمیم دارد بر مدینه هجوم بیاورد و اهل مدینه را استیصال کند. اصحاب مجروح و ناتوان با شنیدن این سخن وحشت‌انگیز، همه بایک زبان گفتند که ما او رانمی‌شناسیم «حَسْبُنَا اللّٰهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيْلُ» یعنی خداوند برای ما کافی است و او بهترین مددکار است.

از این طَرف جهت مرعوب نمودن مسلمانان این خبر انتشار داده‌شد که مسلمانان از آن تحت تاثیر قرار نگرفتند و از طرف دیگر کسی از قبیلهٔ خزاعه به نام معبد خزاعی از مدینه به مکّه می‌رفت. او اگرچه مسلمان نبود ولی نسبت به مسلمانان دلسوزی داشت و قبیلهٔ او با رسول خداﷺ هم‌پیمان بود. لذاوقتی که در راه ابوسفیان را دید که از برگشتن خود از مدینه پشیمان است و تصمیم برگشت به مدینه را دارد به ابوسفیان گفت که تو داری فریب می‌خوری که مسلمانان ناتوان شده‌اند. من لشکر بزرگی از آنها را در حمراء الاسد پشت سر گذاشته دارم می‌آیم که از هر نظر مجهّز و در تعقیب شما قرار گرفته‌اند. این سخن بر ابوسفیان اثر گذاشت. بیان این واقعه در سه آیه فوق الذّکر آمده‌است. در نخستین آیه فرمود که صحابه رضوان الله علیهم اجمعین با وجود مجروح شدن درجنگ و تحمّل مشقّات بر دعوت خدا و رسولﷺ برای جهادی دیگر لبّیک گفتند.

در اینجا یک امر قابل توجّه این است که برای مسلمانانی که توصیف‌شان در اینجا آمده‌است دو وصف بیان گردید: یکی «مِنْۢ بَعْدِمَا اَصَابَهُمُ الْقَرْحُ» یعنی لبّیک گویان بر دعوت خدا و رسول کسانی هستند که در میدان احد مجروح گشته‌اند و هفتاد مرد نامدار و بهادر از آنها شهید شده‌است و جسمشان از جراحات خسته و کوفته شده‌است امّا همین‌که آنان برای بار دوم فراخوانده‌شدند، فوراً به خاطر جهاد اعلام آمادگی نمودند.

وصف دوم در «لِلَّذِيْنَ اَحْسَنُوْا مِنْهُمْ وَ اتَّقَوْا» چنین بیان گردید که ایشان در

ضمن این‌که از خود جدّ و جهد و جان‌نثاری نشان داده‌اند، متّصف به صفات عالیهٔ احسان و تقوا نیز می‌باشند و این مجموعه موجب اجر عظیم آنهاست.

از لفظ «مِنْهُمْ» در این آیه نباید ایجاد تردید کرد که همهٔ آنها دارای احسان و تقوا نبودند بلکه بعضی از آنان دارای این اوصاف هستند، زیرا واژهٔ «مِنْ» در اینجاتبعیضی نیست؛ بلکه بیانیه است؛ چرا که الفاظ ابتدایی همین آیـه «اَلَّـذِيْنَ اَسْتَجَابُوْا» شاهد این هستند. زیرا این استجابت و اطاعت بدون احسـان و تـقوا نمی‌تواند تحقق پیداکند؛ بنابراین بیشتر مفسّرین «مِنْ» را در اینجا «بیانیه» گفته‌اند. حاصل این‌که برای همهٔ اینها که با صفات احسان و تقوا آراسته هستند، اجر عظیم است.

تنها جدّ و جهد و جان‌نثاری بدون اخلاص کافی نیست.

البتّه از این عنوان ویژه، این امر مهم بـه‌دست آمـد کـه هـرکاری هـرچـند کارخوبی باشد و برای آن هر کس هر چند جان‌نثاری نشان دهد آن زمانی در نزد خدا موجب اجر قرار می‌گیرد که توأم با احسان و تقوا باشد. خـلاصه ایـن‌که آن عمل خالص برای خدا باشد و اگر نه وقایع جان‌نثاری و دلاوری بین کفّار هم کم نیستند.

حکم رسول در حقیقت حکم خدا است.

در این واقعه دستور رفتن در تعقیب مشرکین را رسول خداﷺ داده‌بود و در هیچ جایی از قرآن یاد نشده‌است که خدا دستور داده‌باشد. ولی در آیهٔ فوق زمانی که از فرمانبرداری صحابه رضی‌الله‌عنهم ستـایش گـردید، ایـن دسـتور بـه سـوی خداورسولﷺ منسوب گردید «اَلَّذِيْنَ اَسْتَجَابُوْا لِلّٰهِ وَ الرَّسُوْلِ» فرموده واضح و ثابت کرد که دستوری که رسول خداﷺ بدهد آن دستور خدا محسوب می‌شود،

اگرچه در قرآن نیامده باشد.

برای آن دسته از بی‌دینان که حدیث را انکار می‌کنند و رسول خداﷺ را مانند قاصدی (العیاذ بالله) می‌پندارند. این جمله کافی است که خداوند دستور رسول ﷺ را دستور خویش قرار داد که از آن نیز این واضح گردید که رسول خداﷺ موافق با صواب دید و مصلحت خویش می‌تواند حکم صادر بفرماید و آن حکم او مانند آن احکامی‌است که از جانب خداوند بیاید.

تعریف احسان

رسول خداﷺ در حدیث جبرئیل «احسان» را چنین تعریف نموده‌است که «اَنْ تَعْبُدَ اللهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ فَاِن لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ فَاِنَّهُ يَرَاكَ» یعنی خدا را چنان عبادت کن که گویا تو او را می‌بینی و اگر این حالت را به‌دست نیاوردی حدّ اقل حال تو این باشد که او ترا می‌بیند.

تعریف تقوا

تعریف تقوا با عبارات متعدّدی بیان گردیده‌است؛ ولی جامع‌ترین تعریف آن همان است که حضرت ابیّ بن کعب رضی الله عنه در پاسخ به سؤال حضرت عمر رضی الله عنه بیان فرمود. حضرت عمر رضی الله عنه پرسید که تقوا چیست؟ حضرت ابیّ ابن کعب رضی الله عنه فرمودکه: ای امیرالمؤمنین! شما گاهی به چنین راهی رفته‌ای که پر از خار باشد؟ حضرت عمر رضی الله عنه فرمود: چندین بار این اتّفاق افتاده‌است. حضرت ابیّ بن کعب رضی الله عنه فرمود: پس شما در چنین موارد چه کاری انجام دادید؟ حضرت عمر رضی الله عنه فرمود که دامن خویش را بالازده با احتیاط راه رفتم. حضرت ابیّ بن کعب رضی الله عنه فرمودکه: پس تقوا نام همین چیز است. این جهان خارستانی است که از خارهای گناه پراست. لذا در دنیا باید طوری راه رفت و زندگی نمود که خارهای گناهان به

دامن ننشینند. این است تقوا! که باارزشترین سرمایه است.

حضرت ابوالدرداء ﷺ بیشتر اوقات این شعر را می‌خواند:

یـقول المـرء فـائدتی و مـالی　　　و تقوی الله افـضل مـا استفادا

یعنی مردم در پی فواید و اموال دنیا می‌باشند در حالی که بهترین سرمایهٔ آنها تقوا است.

در آیه دوم علاوه بر توصیف و تعریف آن دسته از اصحاب که بـه جـهاد پیش‌قدم شدند، بدین گونه بیان گردید:

«اَلَّذِیْنَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ اِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوْا لَکُمْ فَـاخْشَوْهُمْ فَـزَادَهُـمْ اِیْمَانًا»

یعنی آنها کسانی هستند که وقتی مردم به آنها گفتند دشمنانی بر خلاف شما ساز و برگ زیادی فراهم نموده‌اند از آنها بترسید و تصمیم به جنگ نگیرید ایـن سخن، جوش ایمان آنها را اضافه نمود. علّتش این بود که وقتی آنان اطاعت خدا و رسول ﷺ را پذیرفتند روز اوّل احساس کرده‌بودند که راهی کـه مـا بـر آن گـام نهاده‌ایم مملوّ از خطراست؛ گام به گام با مشکلات و موانع روبرو خواهیم شد، و راه بر ما مسدود خواهد گشت و برای از بین بردن تحریک انـقلابی مـا، کـوشش مسلّحانه انجام خواهد گرفت. لذا وقتی کـه آنـها بـا چـنین مشکـلات بـرخـورد می‌کردند، نیروی ایمانشان از قبل بیشتر می‌شد و برای جان‌فشانی و فـداکـاری بیشتر، قدم برمی‌داشتند.

روشن است که ایمان آنها از روز اوّل مسلمان شدنشان کامل بود؛ لذا مراد از اضافه شدن ایمان در این دو آیه اضافه شدن ثمرات و صفات ایـمان است و وضعیّت صحابه‌ای که بر دعوت خدا و رسول اوﷺ آمادگی کامل داشتند، به‌طور ویژه بیان گردید که در تمام راه این سفر جهاد جملهٔ «حَسْبُنَا اللّٰهُ وَنِعْمَ الْوَکِیْلُ» ورد زبانشان بود و معنی آن این‌که اللّه تعالی بـرای مـا کـافی است و او بـهترین

کارساز است.

این امر به‌طور ویژه در این‌جا قابل توجّه است که اعتماد و توکّل هیچ کسی نمی‌تواند بالاتر از توکّل و اعتماد رسول خداﷺ و اصحاب کرام او باشد؛ امّا صورت توکّل آن‌حضرت ﷺ چنین نبود که اسباب ظاهر را ترک گفته بنشیند و بگوید که اللّه برای ما کافی است و او با وجود نشستن ما، ما را پیروز می‌گرداند؛ بلکه او صحابهٔ کرام راجمع نمود و در قلوب مجروحین روح تازه‌ای دمید و برای جهاد آماده کرده، وارد میدان نمود. تمام آن آلات و ابزاری که در اختیار و توان داشتند مهیّا ساختند و پس از به‌کار گرفتن آنها فرمودندکه: خداوند مارا کافی است. و همین است آنْ توکّل صحیح که قرآنْ به مردم آموخته و رسول خداﷺ بر آن عمل نموده دیگران را برآن عامل قرار داده‌است. اسباب ظاهری دنیا نیز از انعامات خداوندی هستند که ترک نمودن آنها ناسپاسی است. با ترک اسباب، توکّل نمودن، سنّت رسول‌خداﷺ نیست. اگر کسی مغلوب الحال باشد، او معذور است و اگرنه حق این است که مولانا می‌گوید:

با توکّل زانوی اشتر ببند

خود رسول خداﷺ در واقعه‌ای در بارهٔ این آیهٔ «حَسْبُنَا اللّٰهُ وَنِعْمَ الْوَكِيْلُ»به‌طور واضح فرموده‌است.

عوف بن مالک رضی الله عنه فرموده‌است که دو شخص نسبت به مسأله‌ای در خدمت آن‌حضرتﷺ آمدند. آن‌حضرتﷺ در میان آنان داوری فرمودند. کسی که حکم بر خلاف او صادر گردید با نهایت سکون گوش فرا داده، گفت: «حَسْبِيَ اللّٰهُ وَنِعْمَ الْوَكِيْلُ» و به راه افتاد. رسول خداﷺ فرمود: این شخص را برگردانید. سپس به او فرمود: «ان الله يَلُوْمُ عَلَى الْعِجْزِ وَ لٰكِنْ عَلَيْكَ بِالْكَيَسِ فَاِذَا غَلَبَكَ اَمْرٌ فَقُلْ حَسْبِيَ اللّٰهُ وَنِعْمَ الْوَكِيْلُ» یعنی خداوند دست و پابسته و نشستن را دوست نمی‌دارد؛ لذا باید تمام وسایل را به‌کارگیری. در صورتی که درمانده‌شدی،

پس آنگاه بگو: «حَسْبِيَ اللّٰهُ وَنِعْمَ الْوَكِيْلُ».

در آيهٔ سوم، فوايد و ثمرات و بركات اقدام به جهاد حضرات صحابه و «حَسْبُنَا اللّٰهُ وَنِعْمَ الْوَكِيْلُ» گفتن آنها بيان گرديده‌است. چنانكه مى‌فرمايد: «فَانْقَلَبُوْا بِنِعْمَةٍمِّنَ اللّٰهِ وَ فَضْلٍ لَمْ يَمْسَسْهُمْ سُوْءٌ وَاتَّبَعُوْا رِضْوَانَ اللّٰهِ» يعنى آنها با فضل و انعام الٰهى برگشتند كه هيچ گزندى به آنها نرسيد و آنها تابع رضاى خدا بودند.

خداوند به آنها سه نعمت عنايت فرمود: نخستين نعمت اين‌كه در قلوب كفّار رعب و بيم انداخت تا پا به فرار گذاشتند و در اثر آن، اين حضرات از قتل و قتال در امان ماندند و اين را خداوند با لفظ نعمت ياد نمود. نعمت دوم اين‌كه: اين حضرات در بازار حمراء الاسد فرصت تجارت يافتند كه از آن سود كلانى عايدشان گشت كه خداوند آن را به لفظ فضل تعبير نمود.

نعمت سوم كه از همه بزرگتر است نيل به رضاى الهى است كه در اين جهاد، به آن دست يافتند.

فوايد و بركاتى كه قرآن كريم براى «حَسْبُنَا اللّٰهُ وَنِعْمَ الْوَكِيْلُ» بيان نموده‌است مختص به صحابه كرام نيستند؛ بلكه هر كسى كه با جوش ايمان، آن را ورد زبان نمايد به اين بركات دست خواهديافت.

مشايخ و علما در بارهٔ فوايد خواندن «حَسْبُنَا اللّٰهُ وَنِعْمَ الْوَكِيْلُ» نوشته‌اند كه اگر كسى اين آيه را باجوش ايمان و اعتقاد راسخ يک هزار بار خوانده، سپس دعاكند، خداوند دعاى او را رد نخواهد كرد. و خواندن «حَسْبُنَا اللّٰهُ وَنِعْمَ الْوَكِيْلُ» به هنگام هجوم افكار و مصايب بسيار مجرّب مى‌باشد.

در آيهٔ چهارم بيان فرمود آن كسى كه به خاطر القاى رعب در قلوب مسلمانان خبر بازگشت مشركين را شايع نمود، در اصل او شيطان بود كه مى‌خواست شما را از دوستان و كفّار هم‌مذهب خويش بترساند. گويا در اصل

عبارت، یکی از دو مفعول «یُخَوِّفُ» محذوف است؛ یعنی «یُخَوِّفُکُمْ» و مفعول دوم «أَوْلِیَاءَهُ» ذکر شده‌است.

سپس فرمود که: نباید مسلمانان با این‌گونه شایعه پراکنی‌ها بترسند. آری ترس از من لازم و ضروری است. یعنی از اقدام بر خلاف اطاعت من هر مؤمن باید بترسد. هرگاه کمک خداوندی شامل حال باشد، هیچ‌کس نمی‌تواند کوچکترین ضرری وارد بکند.

مراد از «خوف خدا» چیست؟

خداوند در این آیه بر مسلمانان فرض کرده‌است که از خدا بترسند. و در آیه‌ای دیگر از کسانی ستایش نموده‌است که از خدا می‌ترسند: «يَخَافُونَ رَبَّهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ»[۳۹]

امّا بعضی از اکابر فرموده‌اند که: خوف خدا عبارت از گریه و ریزش اشک نیست؛ بلکه ترسندهٔ از خدا کسی است که هرآن چیزی را که موجب خطر عذاب خدا باشد، ترک نماید.

ابو علی دقاق ﷬ فرموده‌است که ابوبکر بن فورک بیمار بود؛ من برای عیادت او رفتم. با دیدن من اشک در چشمهایش ظاهر گشت. گفتم: مترس! خداوند به تو شفا و عافیت خواهد داد. فرمود: آیا تو چنین تصوّر نمودی که من دارم از ترس مرگ می‌گریم؟ اصل سخن این است که ترس من از مابعدالموت است که در آن به عذابی گرفتار نگردم. (قرطبی)

۳۹- سوره نحل آیه ۵۰

وَلَا يَحْزُنْكَ الَّذِيْنَ يُسَارِعُوْنَ فِي الْكُفْرِ ۚ اِنَّهُمْ لَنْ يَّضُرُّوا اللّٰهَ شَيْئًا ؕ
ودر غم نیندازند توراکسانی که می‌دوند به سوی کفر، آنها هیچ ضرری به خدا نمی‌دهند.

يُرِيْدُ اللّٰهُ اَنْ لَّا يَجْعَلَ لَهُمْ حَظًّا فِي الْاٰخِرَةِ ۚ وَ لَهُمْ عَذَابٌ
خدامی خواهد که نفعی ندهد به آنها در آخرت. و برای آنهاست عذاب

عَظِيْمٌ ﴿۱۷۶﴾ اِنَّ الَّذِيْنَ اشْتَرَوُا الْكُفْرَ بِالْاِيْمَانِ لَنْ يَّضُرُّوا اللّٰهَ شَيْئًا ۚ
بزرگ. کسانی که خریدند کفر را در عوض ایمان هیچ ضرری وارد نمی‌کنند به خدا؛

وَلَهُمْ عَذَابٌ اَلِيْمٌ ﴿۱۷۷﴾ وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا اَنَّمَا نُمْلِيْ لَهُمْ خَيْرٌ
و برای آنهاست عذاب دردناک. ونپندارندکفّارکه آنچه مامهلتی می‌دهیم برای آنهابهتراست،

لِّاَنْفُسِهِمْ ؕ اِنَّمَا نُمْلِيْ لَهُمْ لِيَزْدَادُوْا اِثْمًا ۚ وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِيْنٌ ﴿۱۷۸﴾
برای آنها ما مهلت می‌دهیم تا پیش بروند در گناه و برای آنهاست عذاب رسوا کننده.

ربط آیات

در آیات گذشته از بی‌وفایی و بدخواهی منافقین یادآوری گردید و در آیات فوق الذّکر تسلّی رسول خداﷺ آمده‌است که ازاین حرکات کفّار، دل‌شکسته و رنجیده‌خاطر نباشید. آنها نمی‌توانند ضرر و زیانی بر شما وارد کنند و در آخرین آیه پاسخ به این خیال و پندار است که به ظاهر، کفّار در این جهان دارند با عیش و عشرت زندگی می‌کنند چگونه ما آنها را مقهور و مغضوب بدانیم.

خلاصهٔ تفسیر

کسانی سبب اندوه شما قرار نگیرند که به سرعت به سوی (امور) **کفر می‌روند** (مانند منافقین که هرگاه ببینند که کفّهٔ ترازوی مسلمانان سبک شده‌است، آشکارا امور کفرآمیز انجام می‌دهند، چنانکه در واقعات مذکور معلوم گردید) **یقیناً آنها نمی‌توانند** (دین) **به خدا کوچکترین ضرری برسانند** (لذا نباید شما اندوهگین باشید که از حرکات

آنها به دین خدا ضرری وارد شود و اگر شما نسبت به خود کفّار غمگین باشید که این بدنصیبان چرا به سوی جهنم می‌روند، بازهم غمگین نباشید) **زیرا خداوند** (به‌صورت تکوین) **می‌خواهد که آنها در آخرت سهمی نداشته‌باشند.** (لذا به موافقت آنها امیدوار بودن بیجاست و غم و اندوه در جایی می‌باشد که امیدی باشد.) **و برای آنها** (تنها این نیست که‌از نعمتهای آخرت محروم می‌مانند بلکه برای آنها) **سزای عظیمی‌خواهدبود.** (همچنانکه آنها نمی‌توانند به دین اسلام ضرری وارد بکنند همچنین) **کسانی که ایمان را**(ترک نموده) **به‌جای آن کفر را برگزیدند** (چه منافقین باشند یا کفّارعلنی و چه نزدیک باشند یا دور) **برای آنها** (نیز مانند گذشتگان) **سزای دردناکی خواهدبود. و کسانی که کفر می‌ورزند هرگز نپندارند که مهلتی که به آنها**(از عذاب) **می‌دهیم برای آنها بهتر** (ومفید) **است** (هرگز چنین نیست بلکه) **ما بدین جهت به آنها مهلت می‌دهیم تا** (به سبب ازدیاد عمر) **آنها در ارتکاب جرم پیش بروند** (و به یک بار سزای کاملی به آنها برسد) **و** (اگردر دنیا سزایی به آنها نرسید چه می‌باشد که در آخرت) **برای آنها سزای توهین‌آمیزی خواهد بود.**

معارف و مسایل

عیش و عشرت کفّار در دنیا، درحقیقت برای تکمیل عذاب آنها است. کسی در اینجا به این شکّ و تردید مبتلا نشود که وقتی خداوند مهلت و عمر دراز و اسباب و وسایل راحت و عافیت برای کفّار فراهم می‌نماید تا آنها در ارتکاب جرم بیشتر پیش بروند. پس کفّار تقصیری ندارند؛ زیرا که منظور آیه این نیست که مسلمانان با مشاهدهٔ مهلت چند روزهٔ کفّار و عیش و عشرت آنها پریشان گردند؛ زیرا فراهم شدن نیرو و قدرت و اسباب دنیا باوجود کفر آنها، نیز یکی از صورتهای عذاب آنها است که امروز آن را احساس نمی‌کنند؛ پس از رفتن از این جهان احساس خواهند کرد که این وسایل راحتی دنیا که آنها در ارتکاب به گناه

صرف می‌کردند، در واقع سوخت جهنّم بودند. چنانکه خداوند متعال در چندین آیه فرموده‌است: «اِنَّمَا يُرِيْدُاللّٰهُ لِيُعَذِّبَهُمْ بِهَا»[۴۰] یعنی اموال و عیش و عشرت برای کفّار چیزهای افتخارآمیزی نیستند؛ بلکه اینها از طرف خداوند یک قسمت عذاب‌اند که موجب ازدیاد عذاب آخرت قرار می‌گیرند.

مَاكَانَ اللّٰهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِيْنَ عَلٰى مَآ اَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتّٰى يَمِيْزَ الْخَبِيْثَ مِنَ
خدا نمی‌گذارد مسلمانان را بر حالتی که شما بر آن هستید تا جدا نکند ناپاک را از

الطَّيِّبِ ؕ وَمَا كَانَ اللّٰهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ وَلٰكِنَّ اللّٰهَ يَجْتَبِيْ مِنْ رُّسُلِهٖ
پاک و نیست الله تا اطّلاع دهد شما را از غیب ولی خدا برمی‌گزیند از رسولان خویش

مَنْ يَّشَآءُ ۪ فَاٰمِنُوْا بِاللّٰهِ وَ رُسُلِهٖ ۚ وَ اِنْ تُؤْمِنُوْا وَ
کسی را که بخواهد پس یقین داشته باشید به خدا و رسولان او و اگر یقین و

تَتَّقُوْا فَلَكُمْ اَجْرٌ عَظِيْمٌ ﴿۱۷۹﴾
پرهیزگاری داشته باشید برای شما ثواب بزرگ هست

ربط آیات

در آیهٔ قبلی پاسخ این شبهه بود که وقتی کفّار به پیشگاه خداوند، مبغوض و مردود هستند پس چرا در دنیا به ثروت و اموال و وسایل عیش و عشرت نایل آمده‌اند؛ در آیهٔ فوق الذّکر پاسخی به این شبهه داده‌شده‌است. که مؤمنان که بندگان مقبول خداوند هستند چرا مبتلا به رنج و مشقّت می‌باشند. مقتضای مقبولیّت آنها این بود که به راحتیها و اسباب راحتی دست می‌یافتند.

۴- آیهٔ ۵۵ سوره توبه

خلاصهٔ تفسیر

الله تعالی نمی‌خواهد مسلمانان را بر این حالت بگذارد که اکنون شما بر آن قرار گرفته‌اید (که‌بین کفر و ایمان، حق و باطل و مؤمن و منافق از روی نعمتهای دنیوی هیچگونه امتیازی نیست؛ بلکه نزول مصایب و شداید بـر مسـلمانان) **تـا زمـانی** (لازم و ضروری است) **که** (منافق) **ناپاک را از** (مؤمن مخلص و) **پاک ممتاز نماید.** (و این تمییز و تبیین می‌تواند با وقوع مصایب و مشکلات تکمیل شود. و ا گردر دل کسی این خیال پدید آید که‌آیا برای برقراری امتیاز بین مؤمن و کافر، و حق و باطل لازم است که حوادث و مصایب پیش بیاید؟ خداوند می‌توانست با اعلام وحی این امتیاز را برقرار کند که فلان شخص مؤمن مخلص وفلان شخص منافق است ویا فلان چیز حلال و فلان چیز حرام است. پس جواب این است که) **الله تعالی** (به مقتضای حکمت بدون امـتحان و ابـتلا) **بـر امـور غـیبی اطّـلاع نمی‌دهد؛ مگر کسی را که خود** (اطّلاع دادن او را) **بخواهد و آنها** (حضرات) **انبیا هستند که آنها را** (بدون واسطه جهت اطّلاع دادن بر حوادث غیبی از میان بندگان خویش) **منتخب می‌فرماید.** (وشما که پیغمبر نیستید؛ لذا نمی‌توان شما را بر چنین اموری آ گاه‌کرد. البتّه چنین اوضاع و احوالی پدید می‌آورد که در اثر آنها فرقی بین مخلص و منافق خود بـخود واضح گردد. و وقتی که این ثابت گردید که عدم نزول عذاب در این جهان بر کفّار بـلکه در عیش و عشرت قرار گرفتن آنها و نزول مصایب و شداید بر مسلمانان عین مقتضای حکمت است، لذا این امور نمی‌تواند دلیل مقبول یا مردود بودن کسی باشد) **پس اکنون شما** (بر پسندیده بودن ایمان و ناپسندبودن کفر هیچ‌گونه شک و تردیدی نباید داشته باشید بلکه) **خدا و تمام رسولان او ایمان بیاورید و** (از کفر و معاصی) **پرهیز داشـته‌باشید پس برای شما اجر عظیم خواهد رسید.**

معارف و مسایل

حکمت در امتیاز عملی بین مؤمن و منافق به‌جای وحی

در این آیه فرمود که خداوند برای مشخّص شدن مؤمن مخلص و منافق چنان حوادث و مشکلاتی پدید می‌آورد تا نفاق منافقین آشکار گردد و اگر چه می‌شد به وسیلهٔ وحی اسامی منافقین متعین و اعلام‌گردند؛ امّا به مقتضای حکمت چنین نشد؛ خداوند حکمت‌های کامل افعال خویش را خود بهتر می‌داند. در اینجا می‌تواند یک حکمت این باشد که اگر به مسلمانان به‌وسیلهٔ وحی اطّلاع داده‌شود که فلان شخص منافق است این امر برای قطع روابط مسلمانان و احتیاط در معاملات چنان دلیل واضح و روشن قرار نمی‌گرفت که منافقین نیز آن را بپذیرند. بلکه آنها می‌گفتند که شما اشتباه می‌کنید؛ ما مسلمان مخلص می‌باشیم.

به خلاف این‌که این امتیاز از روی عمل به‌وسیلهٔ ابتلای به مصایب انجام گیرد که منافقین گریختند و نفاق آنها عملاً واضح گشت. اکنون برای آنها جای این گفتار نماند که بگویند: ما مؤمن مخلص هستیم.

و واضح شدن نفاق بدین شکل این نفع را در بر دارد که روابط ظاهری مسلمانان با آنها قطع گردد و اگر نه باوجود اختلاف در باطن اگر اختلاط ظاهری می‌داشتند؛ به ضرر آنها تمام می‌شد.

اطّلاع دادن کسی بر امور غیب، علم غیب نیست.

از این آیه معلوم گردید که خداوند متعال بوسیلهٔ وحی، هرکسی را بر امور غیبی مطّلع نمی‌کند؛ آری انبیای خود را انتخاب نموده به آنها اطلاع می‌دهد. از این، نباید در اشتباه قرار گرفت که پس انبیاء علیهم‌السلام شریک علم غیب و عالم‌الغیب قرارگرفتند؛ زیرا آن علم غیبی که مختصّ به ذات خدا است و شریک قرار دادن مخلوق در آن شرک می‌باشد مشروط به دو شرط است:

یکی آن‌که آن علم‌ذاتی باشد؛ عطیهٔ کسی دیگر نباشد.
دوم این‌که محیط به علم تمام کاینات گذشته و آینده باشد که علم هیچ ذرّه‌ای پوشیده‌نماند.
آنچه خداوند به‌وسیلهٔ وحی امور غیبی را که به انبیاعلیهم‌السلام اطّلاع می‌دهد فی الواقع علم غیب نیست؛ بلکه اخبار غیبی هستند که به انبیاعلیهم‌السلام داده‌شده‌است.
که خود قرآن آنها را در چندین جای به «انباء الغیب» تعبیر فرموده‌است. چنان‌که می‌فرماید: «مِنْ اَنْبَآءِ الْغَیْبِ نُوْحِیْهَآ اِلَیْكَ[۴۱]»

وَ لَا یَحْسَبَنَّ الَّذِیْنَ یَبْخَلُوْنَ بِمَآ اٰتٰهُمُ اللّٰهُ مِنْ فَضْلِهٖ هُوَ خَیْرًا
ونپندارندکسانی‌که‌بخل‌می‌ورزندبه‌آنچه‌خداداده‌به‌آنهاازفضل‌خویش‌که‌این‌بخل‌بهتر است
لَّهُمْ ط بَلْ هُوَ شَرٌّ لَّهُمْ ط سَیُطَوَّقُوْنَ مَا بَخِلُوْا بِهٖ
برای‌آنهابلکه‌این‌خیلی‌بدتراست‌درحق‌آنها، طوق‌گردن‌آنهاقرارداده میشود مالی که به آن
یَوْمَ الْقِیَامَةِ ط وَ لِلّٰهِ مِیْرَاثُ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ ط وَ اللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُوْنَ
بخل‌ورزند در روز قیامت والله وارث آسمانهاو زمین‌است،و الله می‌داند آنچه را شما
خَبِیْرٌ ﴿۱۸۰﴾ع لَقَدْ سَمِعَ اللّٰهُ قَوْلَ الَّذِیْنَ قَالُوْا اِنَّ اللّٰهَ فَقِیْرٌ وَّ نَحْنُ
عمل‌می‌کنید. به تحقیق که خدا شنید گفتار کسانی را که گفتند که الله فقیراست و ما
اَغْنِیَآءُ م سَنَكْتُبُ مَا قَالُوْا وَ قَتْلَهُمُ الْاَنْبِیَآءَ بِغَیْرِ حَقٍّ لا وَّ نَقُوْلُ ذُوْقُوْا
ثروتمندیم.اکنون‌می‌نویسیم‌سخن آنها را وکشتن آنها پیامبران را به ناحق و می‌گوییم که
عَذَابَ الْحَرِیْقِ ﴿۱۸۱﴾ ذٰلِكَ بِمَا قَدَّمَتْ اَیْدِیْكُمْ وَ اَنَّ اللّٰهَ لَیْسَ
بچشید عذاب آتش سوزان را. این عوض آن که پیش فرستاده‌اید به دست خویش و خدا
بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِیْدِ ﴿۱۸۲﴾ج اَلَّذِیْنَ قَالُوْا اِنَّ اللّٰهَ عَهِدَ اِلَیْنَآ اَلَّا نُؤْمِنَ

۴۱- آیهٔ ۴۴ سورهٔ آل عمران و آیهٔ ۴۹ و ۱۰۰ سورهٔ هود.

ظلم‌نمی‌کند بر بندگان. کسانی که می‌گویند که خدا به ما گفته است که یقین نکنیم

لِرَسُوْلٍ حَتّٰى يَأْتِيَنَا بِقُرْبَانٍ تَأْكُلُهُ النَّارُ ؕ قُلْ قَدْ جَآءَكُمْ رُسُلٌ مِّنْ
بر هیچ رسولی تا نیاورد پیش ما قربانیی که بخورد آن را آتش. بگو که آوردند بسیاری رسول

قَبْلِيْ بِالْبَيِّنٰتِ وَ بِالَّذِيْ قُلْتُمْ فَلِمَ قَتَلْتُمُوْهُمْ اِنْ كُنْتُمْ پیش‌ازمن
نشانیها و آنچه را شما گفتید پس چرا آنها را کشتید اگر شما

صٰدِقِيْنَ ﴿۱۸۳﴾ فَاِنْ كَذَّبُوْكَ فَقَدْ كُذِّبَ رُسُلٌ مِّنْ قَبْلِكَ
راستگو هستید. پس اگر آنها ترا تکذیب کنند پس پیش از شما تکذیب شده‌اند بسیاری رسول که

جَآءُوْا بِالْبَيِّنٰتِ وَالزُّبُرِ وَ الْكِتٰبِ الْمُنِيْرِ ﴿۱۸۴﴾ كُلُّ نَفْسٍ ذَآئِقَةُ آورده‌اند
نشانیها و صحیفه‌ها و کتاب روشن هر نفسی چشندهٔ

الْمَوْتِ ؕ وَاِنَّمَا تُوَفَّوْنَ اُجُوْرَكُمْ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ ؕ فَمَنْ زُحْزِحَ عَنِ
موت‌است و به شما کامل داده‌می‌شود مزد در روز قیامت پس کسی که دورکرده‌شد از

النَّارِ وَاُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ ؕ وَمَا الْحَيٰوةُ الدُّنْيَآ اِلَّا مَتَاعُ الْغُرُوْرِ ﴿۱۸۵﴾
دوزخ وداخل‌گردانیده شد درجنّت کار او ساخته‌شد ونیست زندگی‌دنیامگراسباب فریب.

لَتُبْلَوُنَّ فِيْٓ اَمْوَالِكُمْ وَ اَنْفُسِكُمْ ۟ وَلَتَسْمَعُنَّ مِنَ الَّذِيْنَ اُوْتُوا الْكِتٰبَ
البتّه از شما آزمایش گرفته می شود در مالها و جانهای شما و البتّه می شنوید ازاهل کتاب

مِنْ قَبْلِكُمْ وَ مِنَ الَّذِيْنَ اَشْرَكُوْٓا اَذًى كَثِيْرًا ؕ وَ اِنْ تَصْبِرُوْا وَ تَتَّقُوْا
گذشته و از مشرکان بدگویی زیاد. و اگر صبرکنید و پرهیز نمایید

فَاِنَّ ذٰلِكَ مِنْ عَزْمِ الْاُمُوْرِ ﴿۱۸۶﴾
این از کارهای مهم است.

ربط آیات

در آغاز سورهٔ آل عمران خصایل بد و شرارتهای یهود ذکرگردیده بودند در اینجا مجدّداً از آنها بحث می‌شود. همهٔ آیات فوق‌الذّکر مشتمل بر چنین مضامینی

می‌باشند و در وسط بحث سخن از تسلّی رسول خداﷺ ونصایح مسلمانان‌بود.

خلاصهٔ تفسیر

وهرگزنپندارید کسانی را که (در مواقع ضروری) **در** (خرج‌کردن) **چنین چیزی بخل ورزند که خداوند از فضل خویش به آنها داده‌است که این امر برای آنها بهتراست** (هرگز چنین نیست) **بلکه آن امر برای آنها بسیار بد می‌باشد.**(زیرا انجام آن بدخواهدبود که) **آن** (مال) **که نسبت به آن بخل می‌ورزیدند** (مار قرار داده) **طوق گردن قرار داده می‌شود و** (بخل ورزیدن نیز حماقتی است؛ چرا که)**سرانجام** (به هنگام مرگ) **همهٔ آسمانها و زمین** (وکایناتی که بین آنها است همه) **برای خدا می‌مانند** (امّا در وقت بودن آن مال برای خدا ثوابی برای شما نمی‌رسد؛ زیرا شما با اختیار خود ندادید تا حقدار ثواب قرار بگیرید.) **و خداوند از همهٔ اعمال شما کاملاً باخبر است.** (لذا آنچه خرج می‌کنید با اخلاص برای خدا بکنید.)

یقیناً خداوند شنید قول کسانی را که (به‌طور استهزاء) **چنین گفتند که** (العیاذ باللّه) **خدا فقیر است و ما ثروتمند هستیم؛** (و تنها بر این شنیدن ا کتفانمی‌شود بلکه) **ما کردار آنهارا** (در نامهٔ اعمال آنها) **می‌نویسیم و نیز** (بدین شکل)**کشتن آنها انبیا** (علیهم‌السلام) **را به ناحق** (در نامهٔ اعمال آنها نوشته می‌شود) **و ما** (به هنگام سزا دادن آنها جهت نشان دادن آنها) **می‌گوییم که بچشید عذاب آتش را** (وجهت شکنجهٔ روحی دادن به آنها نیز در آن وقت گفته می‌شود که) **این** (عذاب) **به سبب آن اعمال** (کفرآمیزی) **است که شما به‌دست خویش انجام دادید و این امر مسلّمی است که خداوند بر بندگان ظالم نیست.**

آن (یهودی)**ها چنان کسانی هستند که** (کاملاًبه دروغ) **می‌گویند که خداوند** (توسّط انبیای گذشته) **به ما دستور داده‌بود که بر هیچ** (مدّعی) **پیامبری** (نسبت به پیامبری او) **ایمان نیاوریم. مگر وقتی که معجزهٔ** (ویژه) **نذر ونیاز خداوندی را در**

جلو ظاهر نکند که آن را آتش (آسمانی) **بخورد** (معجزهٔ انبیای گذشته علیهم‌السلام این بود که چیزی را چه جاندار و چه غیر جاندار به نام خدا بیرون کرده در میدان یا سر کوهی می‌گذاشتند که از غیب آتشی نمایان می‌شد و آن را می‌سوخت. این علامت پذیرفته شدن صدقات بود. منظور اینکه شما این معجزهٔ ویژه را اظهار نکردید لذا ما به شما ایمان نمی‌آوریم. خدا به آنها پاسخ می‌دهد که) **بگو که یقیناً بسیاری پیامبر پیش از من بسیار دلایل** (معجزه و غیره) **آوردند و نیز این معجزه را که شما می‌گویید** (آوردند) **پس شما چرا آنها را کشتید اگر شما** (در این امر) **راستگو هستید. اگر آنها** (کفّار) **ترا تکذیب نمایند** (پس اندوهگین مباش زیرا) **بسیاری پیامبران پیش از شما که معجزات و صحیفه ها**(ی کوچک) **و کتاب روشن آورده‌بودند تکذیب شده‌اند** (پس وقتی که عادت کفّار چنین است که انبیاء علیهم‌السلام را تکذیب می‌کنند، شما چرا اندوه می‌خورید.)

هر کس (که‌از شما روح داشته باشد) **طعم موت را می‌چشد و** (بعد از مرگ)**پاداش کاملی** (از نیکی و بدی) **به شما در روز قیامت داده می‌شود** (اگردر این جهان به کفّار سزایی داده‌نشود این فرصتی برای شادی تکذیب کنندگان و اندوه تصدیق کنندگان‌نیست. سپس به تفصیل پاداش پرداخت) **پس کسی که از دوزخ نجات داده‌شده و به جنّت داخل گردانیده‌شد پیروزی کامل را به‌دست آورد** (همچنین کسی که‌از جنّت به‌دور قرار گرفته به دوزخ فرستاده‌شد، کاملاً نا کام‌گردید.) **و زندگی دنیا چیزی نیست بجز** (مانند آن) **کالای فریب** (که‌با مشاهدهٔ تری و تازگیش، خریدار فریب می‌خورد و سپس که حقیقتش ظاهر می‌گردد تأسّف می‌خورد. همچنین به زیب وزینت دنیا نباید از آخرت غافل شد.)

(اکنون‌که چیزی نیست) **البتّه در آینده آزموده می‌شوید در** (نقص) **اموال و جانها و می‌شنوید سخنهای دلخراش زیادی از کسانی که پیش از شما کتاب** (آسمانی) **داده‌شده‌اند** (یعنی از اهل کتاب) **و نیز از کسانی که مشرک هستند؛ و اگر** (در چنین مواقع) **صبر کنید و** (از امور خلاف شرع) **پرهیز نمایید پس** (برای شما بهتر

خواهدشد زیرا که) این (صبر و تقوا) از احکام مؤکّد می‌باشند.

معارف و مسایل

در نخستین آیه از آیات هفتگانه، مذمّت بخل و وعیدی برای آن ذکر شده‌است.

تعریف بخل و تفصیل سزای آن

بخل در شرع عبارت است از: صرف ننمودن آنچه صرفش در راه خدا واجب باشد؛ لذا بخل ورزیدن حرام است و بر آن وعید شدید جهنّم وارد شده‌است و در جاهایی که صرف کردن در آنها واجب نباشد بلکه مستحب باشد، خود داری از صرف در آنها داخل بخل حرام نمی‌باشد. البتّه از نظر معنی عمومی به آن نیز بخل گفته می‌شود، این نوع بخل حرام نیست؛ البتّه خلاف اولیٰ می‌باشد.

در احادیث لفظ دیگری به معنی بخل وارد شده است یعنی کلمهٔ «شُحّ». وآن عبارت است از: ادا ننمودن آنچه ادایش بر ذمّه واجب بود و علاوه بر آن در حرص افزایش ثروت و مال مبتلا باشد؛ لذا حرمتش بیش از حرمت بخل می‌باشد؛ از اینجا است که رسول خدا ﷺ فرموده‌است:

« لایَجْتَمِعُ شُحٌ وَ إیمانٌ فِی قَلْبِ رجلٍ مُسلِمٍ أبَداً.» (رواه النسائی عن ابی هریرة رضی الله عنه)

یعنی شح و ایمان در قلب هیچ مسلمانی نمی‌توانند جمع گردند. (قرطبی)

سزایی که برای بخل در این آیه ذکر گردیده‌است که آنچه از دادنش بخل ورزیده روز قیامت طوق گردنش قرار می‌گیرد رسول خدا ﷺ آن را چنین تفسیر فرموده است:

حضرت ابوهریره رضی الله عنه می فرماید که رسول خدا ﷺ فرموده‌است: «کسی که خدا به او مالی داده‌است و او زکات آن را ادا ننماید در روز قیامت این مال

بصورت مار زهرآلودی شده، طوق گردن او قرار می‌گیرد و دو گوشهٔ لبهای او را گرفته می‌گوید: من ثروت و مال تو هستم. سپس آن‌حضرت ﷺ آیهٔ فوق را تلاوت فرمود. (نسائی) (از قرطبی)

در آیهٔ دوم گستاخی از یهود را ذکر نموده سزای آن را بیان فرمود که واقعهٔ آن به قرار زیر است:

هنگامی که رسول خدا ﷺ احکام زکات و صدقات را از قرآن بیان نمود، یهودیان گستاخ چنین گفتند که : اللّٰه تعالیٰ فقیر و محتاج شده‌است، و ما ثروتمند هستیم؛ بنا بر این از ما تقاضای کمک می‌کند. (العیاذ بالله) بظاهر عقیدهٔ آنها موافق به این گفتار بیهودهٔ آنها نبود؛ امّا جهت تکذیب به رسول‌خدا ﷺ چنین گفتند که اگر این آیهٔ قرآن درست است از آن لازم می‌آید که خداوند فقیر و محتاج است. این استدلال بیهودهٔ آنها بنابر بدیهی البطلان بودنش قابل به جواب نبود؛ زیرا دستور دادن خداوند به صدقات برای نفع خودش نبود؛ بلکه جهت استفادهٔ دینی و دنیوی صاحبان اموال بود، امّا گاهی خداوند آن را به عنوان «قرض» از آن جهت تعبیر می‌نماید که همچنان‌که ادای قرض برای هر انسان شریف لازم و یقینی است؛ همچنین صدقه‌ای که کسی آن را می‌دهد پاداش آن را چنان خداوند بر ذمهٔ خویش لازم قرار می‌دهد که قرض کسی را ادا می‌نماید.

کسی که خدا را خالق و مالک کاینات می‌داند او هرگز از این قبیل الفاظ که در گفتار بیهودهٔ یهودیان گستاخ بود در شک و تردید قرار نمی‌گیرد، بنابراین، خداوند به این شبهه پاسخی نداد. فقط سزاهای جرایم سنگین گستاخی آنها، تکذیب رسول ﷺ و استهزاء به او را بیان فرمود که ما این کلمات گستاخانهٔ آنها را خواهیم نوشت تا در روز قیامت حجت را بر آنها تمام نموده، عذاب به آنها بدهیم و اگر نه خداوند نیازی به نوشتن نداشت.

در ضمن بیان گستاخی یهود، جرم دیگر آنها چنین بیان گردید که آنها کسانی

هستند که نه تنها انبیاعلیهم‌السلام را تکذیب و استهزا نمودند، بلکه از قتل آنان نیز دست بردار نشدند. پس بر تکذیب و استهزای رسولی نباید تعجّب کرد.

رضا به کفر و معصیت از ته دل گناه بسیار بزرگی است.

در اینجا این امر قابل توجّه است که مخاطبین قرآن و رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وسلم یهود مدینه بودند و واقعهٔ قتل انبیاعلیهم‌السلام خیلی قبل از آنها در زمان حضرت یحیی و زکریاعلیهماالسلام گذشته‌است؛ پس چگونه جرم قتل انبیاعلیهم‌السلام به این مخاطبین منسوب گردید؟ علّتش این بود که یهود مدینه بر این عملکرد نیاکان خویش راضی بودند؛ لذا خود آنها در ردیف قاتلین قرار گرفتند.

امام قرطبی در تفسیر خود فرموده‌است که این مسأله بسیار اهمّیّت دارد که خود رضا به کفر، در کفر و معصیت داخل می‌باشد. حدیثی از رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وسلم این را بیشتر توضیح می‌دهد؛ چنانکه می‌فرماید:

«هرگاه بر روی زمین گناهی انجام داده‌شود پس کسی که در آنجا باشد امّا به آن گناه مخالفت نموده و آن را بد بداند مانند کسی است که در آنجا موجود نیست؛ یعنی او شریک گناه آنها نیست. و کسی که در آنجا نباشد ولی از کار آنها راضی است، او با وجود نبودنش در آنجا، شریک گناه آنها به شمار می‌آید. انتهی»

در پایان آیه و آیهٔ سوم سزای آن گستاخان چنین بیان گردید که آنها در دوزخ انداخته شده به آنها گفته می‌شود که اکنون مزهٔ سوختن در آتش را بچشید، که این نتیجهٔ کردار شماست، از طرف خداوند، هیچ ظلمی نیست.

در آیهٔ چهارم یک افترا و بهتانی از یهود ذکر شده‌است که آنها جهت تکذیب رسول‌خداصلی‌الله‌علیه‌وسلم چنین‌تدبیری به‌کارگرفتند که‌درزمان‌انبیای گذشته‌علیهم‌السلام این شیوه رواج داشت که اموال صدقات در میدانی وسیع و روی قلهٔ کوهی گذاشته می‌شد و آتشی از آسمان فرود آمده، آنها را می‌سوخت؛ و این علامت و نشانهٔ

مقبولیّت آن بود. خداوند به پیامبراسلامﷺ و امّت او این امتیاز ویـژه را عـنایت فرمود که به‌جای نذر آتش آسمانی قرار دادن صدقات، به مسلمانان‌فقیر ومحتاج داده‌شـــوند، چــــون‌ایــن‌روش بـــاروش‌انـــبیای گـــذشته‌علیهم‌السلام مـــخالف‌بود، مشرکین‌آن‌رابهانه‌ای‌قراردادندکه اگر شما پیغمبر می‌بودید، این معجزه به شما نیز عنایت می‌گردید که آتش آسمانی می‌آمد و اموال صدقات را مـی‌خورد. از ایـن بیشتر گستاخی نمودند که به خداوند بهتان بستند که اوتعالیٰ از ما عهد و پـیمان گرفته‌است که ما بر کسی ایمان بیاوریم که او این معجزهٔ آمـدن آتش آسـمانی و سوختن اموال صدقات را به ما نشان بدهد.

چون این ادّعای یهود باطل و کاملاً بدون دلیل بود که خداوند از آنها چنین عهد وپیمانی گرفته‌باشد، نیازی به پاسخ نداشت. آنها را بر قول مسلّم خـودشان محکوم نمود و فرمود که اگر شما در این قول خود راستگو هستید که خداوند از شما چنین عهد و پیمانی گرفته‌است، پس انبیای گذشته‌علیهم‌السلام را که موافق با قول خود شما این معجزه را نشان داده‌بـودند کـه آتش از آسـمان آمـده صـدقات را می‌خورد، شما به آنان ایمان می‌آوردید ولی به‌جای این‌که شما ایمان بیاورید، آنها را تکذیب نمودید؛ بلکه آنان را به قتل رسانیدید.

در اینجا نباید این شبهه را راه‌انداخت که اگرچه این تقاضا و ادّعای یـهود کاملاً بی‌جا بود ولی اگر از دست مبارک آن‌حضرت ﷺ این معجزه هم به وقوع می‌پیوست شاید آنها ایمان می‌آوردند؛ زیرا خداوند می‌دانست که فـقط از روی ضد وعناد چنین می‌گویند و اگر موافق به گفتهٔ آنها معجزه واقع می‌شد، بـاز هـم ایمان نمی‌آوردند.

در آیهٔ پنجم به رسول خداﷺ تسلیت گفته شد که: شما بر تکذیب آنها اندوه نخورید؛ زیرا چنین برخوردی با تمام انبیای علیهم‌السلام انجام گرفته‌است.

اندیشهٔ آخرت معالجهٔ تمام غمها و پاسخ به همهٔ شبهات است.

در آیهٔ ششم این حقیقت افشا گردید که اگر گاهی کفّار در منطقه‌ای تسلّط پیداکنند و به کمال عیش و عشرت دنیا نایل گردند و بر عکس مسلمانان به مصایب و مشکلات و در تنگنای اسباب دنیا مواجه گردند، این امر تعجّب‌آوری‌نخواهدبود و نه‌جای‌تأسّف واندوه‌می‌باشد. زیراهیچ‌کس، دارای هر مذهب و مشرب و فلسفه‌ای باشد از این حقیقت انکار ندارد که رنج و راحت دنیا چند روزی بیش نیست و هیچ جانداری از مرگ نجاتی ندارد و رنج و راحتی دنیا بیشتر با تبدیلی اوضاع و احوال پایان می‌یابد و بالفرض اگر در دنیا تبدیل نگردد با مرگ همهٔ آنها خاتمه می‌یابند. کار عاقل این‌نیست‌که‌درفکرراحتی‌ورنج‌چندروزهٔ‌دنیاباشدبلکه‌اودرفکربعد از مرگ قرار می‌گیرد که در آنجا چه می‌گذرد. شاعر چه خوب گفته است:

دوران بقا چو باد صحرا بگذشت

تلخی و خوشی و زشت و زیبابگذشت

لذا در این‌آیه نشان داده‌شد که‌هرجاندار مزهٔ مرگ را می‌چشد و سپس در آخرت به جزا و سزای اعمال خویش که شدید و مدید می‌باشد، مواجه می‌گردد. لذا عاقل باید به این فکر باشد و با این حساب، پیروز کسی است که از دوزخ نجات‌یافته واردجنّت گردد؛ چه در بدو امر، چنان‌که‌باصلحا وعباد برخورد می‌شود و یا بعد از یافتن سزا، چنان‌که با مسلمانان گناهکار برخورد می‌گردد، امّا سرانجام تمام مسلمانان از جهنّم نجات یافته برای همیشه به جنّت وارد شده، مالک راحتیها و نعمتهای آن قرار خواهند گرفت.

برخلاف کفّارکه‌جای‌همیشگی‌آنهاجهنّم‌می‌باشد؛ پس اگر آنها بر این راحتیهای‌چندروزهٔ‌دنیامغروربشوند، فریب‌محض‌است. لذادرپایان‌آیه فرمود که:

حیات دنیا متاع فریب است؛ زیرا اغلب لذتهای اینجا سبب مشقت‌های آخرت می‌شود و مشقت‌های اینجا بیشتر ذخیرهٔ آخرت خواهند بود.

برخورد اهل حق با اذیت و آزار اهل باطل، امری طبیعی است، و معالجهٔ همهٔ آنها صبر و تقوا است

آیهٔ هفتم در واقعه‌ای بخصوص نازل گردید که اجمالاً در دومین آیه از آیات فوق‌الذکر، بیان گردید و تفصیل آن از این قرار است:

هنگامی که در قرآن آیهٔ «مَنْ ذَا الَّذِیْ یُقْرِضُ اللّٰهَ قَرْضاً حَسَناً[۴۲]» نازل گردید و در آن با عنوان بلیغ صدقه و خیرات را با قرض دادن به خدا تعبیر نمود و در این عنوان بلیغ به این اشاره شد که آنچه در اینجا بدهید، رسیدن عوض آن در آخرت چنان یقینی است که قرض ادا می‌گردد.

یکی از معاندین یا جهّال یهود، باشنیدن آن چنین گفت:«اِنَّ اللّٰـهَ فَـقِیْرٌ وَّ نَحْنُ اَغْنِیَآءُ»[۴۳] حضرت صدّیق اکبر رضی الله عنه بر این گستاخی او خشمگین شد و به او سیلی‌ای زد؛ یهودی، به بارگاه رسالت مآب شکایت برد؛ وبر این واقعه این آیه نازل گردید: «لَتُبْلَوُنَّ فِیْ اَمْوَالِکُمْ وَ اَنْفُسِکُمْ الآیه»[۴۴] که در آن به مسلمانان نشان داده‌شد که نباید از فداکاری مال و جان در راه دین و اذیت و آزار کفّار و مشرکین و اهل کتاب هراسان شد. همهٔ اینها آزمایش‌هایی هستند و در این باره برای آنهابهتر این‌است که‌متمسّک به صبر باشند و در برآوردن هدف اصلی خویش که تقوا می‌باشد، مشغول‌گردند و به فکر جواب آنها نباشند.

۴۲-آیه ۲۴۵ سورهٔ بقره و آیهٔ ۱۱ سورهٔ حدید. ۴۳-آیهٔ ۱۸۱ سورهٔ آل عمران.
۴۴-آیه ۱۸۶ سورهٔ آل عمران.

وَاِذْ اَخَذَ اللّٰهُ مِيْثَاقَ الَّذِيْنَ اُوْتُوا الْكِتٰبَ لَتُبَيِّنُنَّهٗ لِلنَّاسِ وَ لَاتَكْتُمُوْنَهٗ
وقتی‌که عهدگرفت خداوند از اهل‌کتاب‌که آن رابیان‌می‌کنید برای مردم وپنهانش‌نمی‌کنید
فَنَبَذُوْهُ وَرَآءَ ظُهُوْرِهِمْ وَاشْتَرَوْا بِهٖ ثَمَنًا قَلِيْلًا ؕ فَبِئْسَ مَا
پس انداختند آنها آن را پس پشت و خریدند به آن قیمت کم پس چقدر بد است آنچه
يَشْتَرُوْنَ﴿۱۸۷﴾ لَاتَحْسَبَنَّ الَّذِيْنَ يَفْرَحُوْنَ بِمَآ اَتَوْا وَّ يُحِبُّوْنَ اَنْ
خریدند. مپندار کسانی راکه خوش می شوند بر کردار خویش و می خواهند
يُّحْمَدُوْا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوْا فَلَاتَحْسَبَنَّهُمْ بِمَفَازَةٍ مِّنَ الْعَذَابِ ۚ وَلَهُمْ
ستایش را به آنچه نکرده‌اند پس مپندار آنهارا که نجات یابند از عذاب و برای آنهاست
عَذَابٌ اَلِيْمٌ﴿۱۸۸﴾ وَ لِلّٰهِ مُلْكُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ ؕ وَاللّٰهُ عَلٰى كُلِّ
عذاب دردناک. و برای خداست پادشاهی آسمانها و زمین. و الله بر
شَيْءٍ قَدِيْرٌ﴿۱۸۹﴾
هر چیز قادر است.

ربط آیات

هم‌چنان‌که در آیات گذشته بیان افعال بد و خصایل زشت یهود آمده‌بود؛ در نخستین آیه از آیات فوق الذّکر، از یک عمل زشت دیگر آنها، یادآوری می‌شود و آن عبارت است از: عهد شکنی؛ زیرا که اهل کتاب با خداوند عهد کرده‌بودند که احکام خدا را که در تورات آمده‌است، گسترش بدهند و هیچ حکمی را به خاطر خواهش‌های نفسانی خویش پنهان نکنند. اهل کتاب این عهد را نقض کردند و احکام را پنهان نمودند و تا این حد جسارت رواداشتند که برآن‌اظهارمسرّت کردند واین عمل‌خویش‌راموجب ستایش‌می‌دانستند.

خلاصهٔ تفسیر

(این وضع هم قابل یادآوری است که) **وقتی که اللّه تعالی** (در کتب گذشته) **از اهل کتاب چنین تعهد گرفت** (یعنی به آنها دستور داد و آنها قبول کردند) **که** (تمام مطالب) **این کتاب را در جلوی عموم مردم بیان کنید و** (هیچ مضمونی از) **آن را** (به خاطر اغراض دنیوی) **پنهان نکنید پس آنها این**(عهد) **را پس پشت خود انداختند** (یعنی بر آن عمل نکردند) **و در عوض آن چیز بی‌ارزش** (دنیا) **را خریدند؛ پس بد چیزی است آنچه آنها می‌خرند** (زیرا سرانجام آن سزای دوزخ است.)

(ای مخاطب) **کسانی که بر کردار** (بد) **خویش شاد می‌شوند و بر آنچه** (نیکی)**نکرده‌اند ستایش می‌خواهند پس هرگز مپندارید که آنها از عذاب نجات می‌یابند،** (هرگز چنین نیست بلکه در دنیا هم تا حدی سزا خواهندیافت) **و** (در آخرت) **برای آنها سزای دردناکی خواهد شد.**

و (مختص) **برای خداست سلطنت آسمانها و زمین و اللّه تعالیٰ بر هرچیز قادراست.**

معارف و مسایل

پنهان نمودن علم دین حرام، و بدون عمل در انتظار ستایش قرارگرفتن مذموم است. در سه آیهٔ فوق‌الذّکر، دو جرم از اهل کتاب با سزای آنها بیان گردید و آن این‌که به آنها امر شده‌بود که احکامی راکه درکتاب خدا آمده‌است، بدون کم و کاست در جلوی عموم مردم بیان می‌کنند و هیچ حکمی را پنهان نمی نمایند؛ امّا آنها به خاطر اغراض دنیوی و طمع نفسانی خویش بسیاری از احکام را از مردم پنهان نگهداشتند.

دوم این‌که: آنها کار نیک انجام نمی‌دادند و می‌خواستند که بدون عمل به آنها ستایش بشوند.

واقعۀ پنهان نمودن احکام تورات در صحیح بخاری به روایت حضرت عبدالله بن عبّاس رضی الله عنهما منقول است که رسول الله ﷺ از یهود چیزی پرسید که آیا این در تورات آمده‌است؟ آنها آن را پنهان کردند و برخلاف آنچه در تورات بود بیان کردند و بر این عمل زشت خویش خوشحال شدند و برگشتند که ما با روش خوبی آنها را در فریب انداختیم. بر این واقعه، این آیه نازل گردید که در آن برای آنها وعید وجود دارد.

امر دوم که بدون عمل خواستار مدح و ستایش هستند، این است که: یکی از رویۀ منافقین یهود این بود که هرگاه فرصتی برای جهاد می‌رسید به بهانه‌های مختلف در خانه می‌نشستند و بدین شکل از جهت رهایی از مشقّت‌های جهاد اظهار مسرّت می‌کردند و همین‌که پیامبراکرم ﷺ از جهاد برمی‌گشت به محضر مبارک رسیده، قسم‌های دروغ می‌خوردند و عذر و بهانه می‌آوردند و خواهان این بودند که بر این روش از آنها ستایش به‌عمل بیاید. (رواه‌البخاری)

قرآن مجید بر این دو امر، از آنها نکوهش کرد. و از این معلوم گردید که پنهان نمودن علم دین و احکام خدا حرام است؛ امّا این حرمت مربوط به آن، پنهان نمودن است که یهود انجام می‌داد که به خاطر اغراض دنیوی خویش، احکام خدا را پنهان می‌کردند و بر این کار از مردم مال دریافت می‌نمودند. و اگر بنابر مصلحتی دینی و شرعی حکمی بر عوام اظهار نگردد، آن مسئله در این حکم داخل نیست. چنان‌که امام بخاری رحمه‌الله در بابی مستقل این مسئله را بحوالۀ احادیث بیان فرموده‌است که بسا اوقات از اظهار حکمی خطر دارد که عوام در سوء تفاهم قرارگرفته، مبتلا به فتنه‌ای شوند؛ پس بنا بر این‌چنین خطری اگر حکمی پوشیده نگهداشته شود، هیچ اشکالی ندارد.

و اگر کسی بعد از انجام دادن اعمال نیک در انتظار مدح و ستایش قرارگیرد و برای آن اهمّیّت قایل باشد، باوجود این‌که عملی انجام داده‌است، بازهم از نظر

قواعد شرع این امر مذموم می‌باشد. و در صورت عدم انجام، به طریق اولیٰ این انتظار، مذموم خواهدبود. و طبعاً چنین تمنّا که من فلان کار نیک را انجام داده، خوش‌نام باشم؛ در این داخل نیست، بویژه وقتی که برای این خوش‌نامی اهتمام نورزد. (بیان القرآن)

اِنَّ فِیْ خَلْقِ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ وَاخْتِلَافِ الَّیْلِ وَالنَّهَارِ لَاٰیٰتٍ لِّاُولِی
هر آیینه در آفرینش آسمانها و زمین و رفت و آمد شب و روز نشانیهاست برای

الْاَلْبَابِ ﴿۱۹۰﴾ الَّذِیْنَ یَذْکُرُوْنَ اللّٰهَ قِیَامًا وَّقُعُوْدًا وَّ عَلٰی جُنُوْبِهِمْ وَ
خردمندان. آنان‌که یاد می‌کنند خدا را ایستاده و نشسته و بر پهلو خوابیده و

یَتَفَکَّرُوْنَ فِیْ خَلْقِ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هٰذَا بَاطِلًا
فکر می‌کنند در آفرینش آسمانها و زمین، می‌گویند: پروردگارا! نیافریدی این‌را بیهوده،

سُبْحٰنَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ ﴿۱۹۱﴾ رَبَّنَآ اِنَّكَ مَنْ تُدْخِلِ النَّارَ
پاکی تو، از همهٔ عیوب نجات ده ما را از عذاب دوزخ. پروردگارا! کسی که تو او را در دوزخ انداختی

فَقَدْ اَخْزَیْتَهٗ وَمَا لِلظّٰلِمِیْنَ مِنْ اَنْصَارٍ ﴿۱۹۲﴾ رَبَّنَآ اِنَّنَا سَمِعْنَا مُنَادِیًا
پس او را رسوا نمودی، و نیست برای ظالمان مددگاری. پرودگارا! ما شنیدیم ندا دهنده‌ای که

یُّنَادِیْ لِلْاِیْمَانِ اَنْ اٰمِنُوْا بِرَبِّکُمْ فَاٰمَنَّا رَبَّنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوْبَنَا وَ
ندامی‌داد برای ایمان که ایمان بیاورید به ربّ خود پس ما ایمان آوردیم، پرودگارا! بیامرز گناهان ما

کَفِّرْ عَنَّا سَیِّاٰتِنَا وَ تَوَفَّنَا مَعَ الْاَبْرَارِ ﴿۱۹۳﴾ رَبَّنَا وَاٰتِنَا مَا وَعَدْتَّنَا
را و دورکن از ما بدیهای ما را و بمیران ما را با نیکان پرودگارا! و بده به ما آنچه وعده‌داده‌ای

عَلٰی رُسُلِكَ وَلَا تُخْزِنَا یَوْمَ الْقِیٰمَةِ اِنَّكَ لَا تُخْلِفُ الْمِیْعَادَ ﴿۱۹۴﴾
توسّط رسولان و رسوا نکن ما را روز قیامت. هر آیینه تو وعده خلافی نمی کنی.

ربط آیات

چون در بالا توحید به‌طور خاص مفهوم گردید، در آیهٔ بعدی دلایل آن را

می‌آورد و با آن فضیلت عمل کنندگان به مقتضای آن را بیان می‌نماید که در ضمن برای دیگران ترغیبی هم هست. آنچه در بالا اذیت و آزاری که از کفّار بر عاملین به مقتضای توحید آمده‌بود، آیهٔ بعدی به آن نیز مناسبت دارد؛ بدین شکل که مشرکین به‌صورت عناد از رسول خداﷺ خواستند که کوه صفا را طلا بسازد؛ این آیه بر آن نازل گردید که حق، دلایل زیادی دارد؛ چرا در آنها نمی‌اندیشید و این خواستهٔ آنها برای تحقیق حق نبود؛ بلکه از روی ضد و عناد بود که اگر خواستهٔ آنها برآورده می‌شد، باز هم ایمان نمی‌آوردند.

خلاصهٔ تفسیر

هرآینه در آفرینش آسمانها و زمین و آمدن شب و روز پشت سرهم دلایل (توحید موجود) **است برای** (استدلال) **دارندگان عقل**(سلیم) **آنانکه** (حالات شان در آینده می‌آید و این علامت خردمندی آنها است زیرا مقتضای عقل دفع مضرّت و جلب منفعت می‌باشد و مجموع وضع آنها بر این دلالت دارد که آنها در هرحال به دل و به زبان) **خدای‌تعالیٰ را یاد می‌کنند؛ ایستاده و نشسته و در آفرینش آسمانها و زمین** (بانیروی عقل) **می‌اندیشند.** (و آنچه را که نتیجهٔ این اندیشه‌باشد، یعنی حدوث ایمان و یا تقویت آن، آن را چنین اظهار می‌دارند)**که پروردگارا! تو این** (مخلوق) **را بیهوده نیافریده‌ای** (بلکه در آن حکمتهایی گذاشته‌ای که از این مخلوق بر وجود خالق تعالی استدلال گردد) **ما تو را** (از آفریدن بیهوده) **منزّه می‌دانیم** (بنا بر این ما استدلال کردیم و به توحید قائل شدیم) **پس ما را** (بنا بر موحّد و مؤمن بودن ما) **از عذاب دوزخ نجات بده** (همچنان‌که شرعاً این مقتضی آن است؛ گرچه بنا بر عارضی این اقتضا ضعیف باشد و تا مدّتی عذاب پیش بیاید، یکی از خواسته های آنها همین بود؛ و آنها بنا به مناسبت ایمان، خواسته های دیگری هم دارند که بعداً بیان می‌گردند) **پروردگارا!** (ما برای این از عذاب دوزخ پناه می‌خواهیم که) **بدون شک هرکسی را که تو** (به جهت سزای اصلی) **در دوزخ**

داخل کنی او را رسوا کرده‌ای (مراد از آن کافر است) **و برای چنین بی‌انصافان** (که سزای اصلی آنها دوزخ تجویز گردد) **هیچ حامی نخواهدبود** (و چون وعدهٔ شما است که اهل ایمان را رسوا نمی‌کنی بلکه آنها را حمایت می‌کنی ما ایمان آوردیم لذا خواستهٔ ما این است که از سزای اصلی کفر مارا نجات ده و مقتضای اصلی ایمان که نجات از دوزخ می‌باشد آن را برای ما انتظام بفرما).

پروردگارا! ما (همچنان‌که از دلالت مصنوعات عقلاً استدلال نمودیم، همچنین ما) **دعوتگری را** (که‌به سوی حق دعوت می‌داد یعنی محمد رسول‌الله ﷺ را) **شنیدیم که برای ایمان آوردن اعلان می‌کرد که** (ای مردم) **شما بر** (ذات و صفات) **پروردگار خویش ایمان بیاورید. پس ما** (با دلیل نقلی استدلال نموده نیز) **ایمان آوردیم** (در این خواسته در ضمن ایمان بالله ایمان بالرّسول نیز آمد؛ پس هر دو جزء ایمان که عبارت از عقیدهٔ توحید و عقیده بالرسالة است کامل گردیدند)

پروردگارا! سپس (خواستهٔ ما این است) **که گناهان** (بزرگ) **مارا نیز عفو بفرما و بدیهای** (کوچک)**ما را نیز** (عفو نموده) **از بین ببر** (و سرانجام ما را که مدار همه چیز هست اصلاح بفرما بدین شکل که) **ما را در جمع نیکان** (شامل کرده) **بمیران** (یعنی خاتمه بر نیکی باشد).

پروردگارا! (همچنان‌که ما جهت دفع مضرّتهای خویش تقاضا نمودیم مانند دوزخ، رسوایی، ذنوب و سیئات همچنین برای منافع خویش دعا می‌کنیم که) **به ما آن چیز** (یعنی ثواب و جنت) **را عنایت بفرما که به ما توسّط پیامبرانت وعده فرموده‌ای** (که‌به مؤمنان و ابرار اجر عظیم خواهد رسید) **و** (این ثواب و جنت را به ما چنان عنایت بفرما که قبل از رسیدن ثواب نیز) **ما را در روز قیامت رسوا نفرما** (آنچنان که به بعضی اوّل سزا می‌رسد سپس وارد جنّت می‌شوند. منظور این‌که نخست ما را وارد جنّت بگردان و) **یقیناً تو وعده‌خلافی نخواهی کرد** (امّا ما احساس خطر می‌کنیم که کسانی برای آنها وعده‌شده‌است یعنی مؤمنین و ابرار خدا نخواسته چنین نباشد که ما متّصف به صفاتی

نباشیم که روی آنها این وعده داده شده‌است. لذا ما از شما تقاضا داریم که به ما چیزهای وعده دادهٔ خویش را عنایت بفرما؛ یعنی ما را چنان بگردان و نگهدار تا ما محل ومطابق وعده قرار بگیریم.)

معارف و مسایل

شأن نزول آیه: نسبت به شأن نزول این آیه، ابن حبّان در صحیح خویش و ابن عساکر در تاریخ خود نقل کرده‌اند که عطابن ابی رباح در نزد حضرت عائشه‌رضی‌الله‌عنها تشریف برد و گفت که شگفت آورترین چیز را که از رسول خداﷺ مشاهده‌فرموده‌ای برای من بیان بفرما. حضرت عائشه‌رضی‌الله‌عنها فرمودکه: تو از کدام وضع او می‌پرسی؟ زیرا هر حالت آن‌جنابﷺ موجب شگفتی بود؛ آری یک وضع عجیب از او را بیان خواهم کرد و آن این‌که: شبی رسول خداﷺ به خانهٔ من آمد و در بستر قرار گرفت. سپس فرمود: اجازه بده تا من عبادت پروردگار خویش را بجا آورم. از بستر برخاست؛ وضو گرفت و برای نماز ایستاد و در حال قیام آنقدر گریه کرد که اشکهایش بر سینهٔ مبارک جاری شدند. سپس به رکوع رفت و در آن حال هم گریه نمود؛ باز سجده بجا آورد و در سجده نیز همانقدر گریست. باز سر از سجده برداشت و همچنان می‌گریست تا اینکه صبح شد. حضرت بلالؓ آمد و آن‌حضرتﷺ را به فرارسیدن وقت نماز اطلاع داد. بلالؓ می‌گوید: من عرض نمودم که حضرت! چرا اینقدر می‌گریید؟ خداوند گناههای گذشته و آیندهٔ شما را عفو فرموده‌است. آن‌حضرتﷺ فرمودکه: آیا من بندهٔ شکرگزاری نباشم و چرا جهت ادای شکر گریه نکنم وقتی که خداوند امشب بر من این آیه را نازل فرمود:«اِنَّ فِی خَلْقِ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ الآیه» سپس آنحضرت ﷺ فرمود: هلاکت باد برای کسی که این آیات را تلاوت نمود و سپس در مورد آن‌ها اندیشهٔ خود را به کار نینداخت.

لذا در ضمن اندیشه و فکر بر این آیه، باید، روی مسایل مندرج ذیل اندیشید:

مراد از خلق السمٰوٰت و الارض چیست؟

نخست : مراد از «خلق السمٰوٰت والارض» چیست؟ خلق مصدر است به معنی ایجاد و اختراع. منظور این‌که در آفرینش آسمان و زمین خداوند نشانه‌های بزرگی دارد. لذا این شامل تمام آن مخلوقات و مصنوعات باری‌تعالی می‌باشد که در آسمانها و زمین وجود دارند. باز درآنها انواع و اقسام مخلوقات هست که خاصیت و کیفیت هریکی جداست. هر مخلوقی کاملاً خالق خود را معرفی می‌کند. باز اگر از اندیشه بیشتر کار گرفته شود، فهمیده خواهدشد که در لفظ «السمٰوٰت» تمام کاینات علوی داخل است و در لفظ «الارض» تمام پستیها داخل‌اند. پس همانگونه که خداوند خالق رفعتهاست خالق پستیها نیز هست.

صورتهای مختلفی از اختلاف لیل و نهار

دوم این‌که مراد از اختلاف لیل و نهار چیست. لفظ اختلاف در اینجا از آن محاورهٔ عربی مأخوذاست که می‌گویند: «اختلف فلانٌ فلاناً» آن شخص پشت سر آن شخص آمد. پس معنی اختلاف اللیل و النهار این است که: شب می‌گذرد و روز می‌آید و روز می‌رود و شب می‌آید.

و معنی دیگر اختلاف می‌تواند این باشد که مراد از اختلاف کمی و بیشی باشد که در ایّام زمستان شبها طولانی و روزها کوتاه می‌باشند و در تابستان برعکس می‌شود. همچنین تفاوت شب و روز به اعتبار تفاوت مناطق می‌باشد، مثلاً در مناطق نزدیک به قطب شمالی روز طولانی می‌باشد نسبت به آن شهرهایی که از قطب شمالی دور می‌باشند. و هریکی از امور مذکور دلیل روشنی است بر قدرت کامل خداوند.

تحقیق پیرامون لفظ آیات

امر سوم این‌که لفظ «ایات» به چه معنی است؟ آیات جمع آیة می‌باشد که به چند معنی به‌کار برده می‌شود. آیات بر معجزات نیز اطلاق می‌گردد و بـر آیـات قرآن مجید نیز گفته می‌شود. و معنی سوم آن دلیل و نشانی است. در اینجا مراد از آن معنی سومی است. یعنی در این امور، خداوند نشانیهای بزرگ و دلایل قدرتی دارند.

امر چهارم متعلّق به معنی «أُولُواالْأَلْبَابِ» است. اَلْباب جمع لبّ است که به معنی مغز می‌آید و مغز هر چیزی خلاصهٔ آن می‌باشد. و از آن خواص و فواید آن معلوم می‌گردد. بنا بر این به عقل انسان «لب» گفته می‌شود زیرا تنها عقل جـوهر اصلی انسان است. پس معنی «اُولُواالْاَلْبَابِ» عاقلان می‌باشد.

عـاقل‌کسی‌است‌کـه‌به‌خداایـمان‌آورده در هـرحـال‌اورا یادمی‌کند.

اکنون در اینجا این امر قابل توجّه است که مراد از عاقلان چه کسانی هستند؛ زیرا همهٔ جهان مدّعی عاقلی است؛ هیچ احمقی بی عقلی خویش را نمی‌پذیرد. لذا در قرآن کریم برای عاقلان چند علامت بیان فرموده‌است که در حقیقت معیار درست عقل می‌باشند:

نخستین علامت ایمان به خدا است، اگر توجّه شود، علم محسوسات توسّط گوش، چشم، بینی و زبان حاصل می‌شود که در حیوانات بـی عـقل هـم یـافت می‌شود و کار عقل این است که به‌وسیلهٔ علایم و قراین و دلایل به چنان نتیجه‌ای برسد که محسوس نباشد و به ذریعهٔ آن آخرین حلقهٔ زنجیر اسباب، گیر بیاید.

باتوجّه به این اصل کلّی، در بارهٔ کاینات بیندیشید که آسمان و زمین، کاینات

موجود در آنها و نظام مستحکم و حیرت انگیز هر چیز کوچک و بزرگ عقل را به چنان ذات موجودی راهنمایی می‌کند که از نظر علم، حکمت، قدرت و توانایی از همه بالاتر باشد که او همهٔ این اشیا را بنا بر حکمت خاص خویش آفریده‌است و به اراده و مشیّت او تمام این نظام هستی دایر است؛ و روشن است که این ذات موجود، اللّه جلّ‌شانه می‌باشد. عارفی چه خوش گفته‌است:

هر گیاهی که از زمین روید   وحده لاشریک له گوید

ناکام شدن تدابیر و تصمیمات انسانها در هرجا و هرکجا مشاهده می‌گردند و نمی توان او را اداره کنندهٔ این نظام دانست؛ لذا با توجّه و اندیشه در آفرینش آسمان و زمین و آفرینش مخلوقات داخل آنها، عقل را به این نتیجه نزدیک می‌گرداند که معرفت خدا به دست بیاید و از او اطاعت بشود. و کسی که از این غافل باشد، شایستهٔ آن نیست که به او عاقل گفت. بنا بر این قرآن کریم علایم عاقلان را چنین ذکر کرده‌است: «اَلَّذِيْنَ يَذْكُرُوْنَ اللّٰهَ قِيَاماً وَّ قُعُوْداً وَّ عَلٰى جُنُوْبِهِمْ» یعنی عاقلان کسانی هستند که خدا را ایستاده، نشسته و به پهلوخوابیده، یاد می‌کنند. منظور اینکه در هر حالت و هر وقت به یاد خدا مشغول می‌باشند.

از این معلوم می‌گردد که آن چیزی که جهان امروز آن را معیار عقل و عاقلی قرار داده‌است، فریبی بیش نیست. کسی جمع‌آوری مال و ثروت را خردمندی قرار داده‌است. یکی ایجاد لوازم یدکی موتورها را و یا ایجاد برق و بخار را خردمندی فهمیده‌است؛ امّا کار عقل سلیم آن است که انبیاءالله و رسولان او علیهم‌السلام آورده‌اند که به‌وسیلهٔ علم حکمت در سلسلهٔ اسباب از ادنیٰ بسوی اعلیٰ پیشرفت نموده، مراحل وسطیٰ را نظر انداز کرده‌باشد. از مواد خام تا موتورها و از موتورها تا نیروی برق و بخار توسّط علم (sience) رسیده‌اید. امّا کار عقل این است که: یک قدم فراتر بگذارید تا در یابید که اصل کار نه از آب و خاک است و نه از مس و آهن و نه از موتور و نه از پدیده های آن، بلکه کار از کسی است که آب و آتش و

باد را آفریده‌است که بوسیلهٔ آنها برق و بخار بدست آمده‌اند.

کار زلف تست مشک افشانی امّا عاشقان

مصلحت را تهمتی بر آهوی چین بسته‌اند

این مطلب را با یک مثال عامیانه‌ای چنین بفهمید که یک انسان جاهل بیابان نشین هرگاه به ایستگاه راه‌آهن برسد و ببیند که قطار با این بزرگی با نشان دادن پرچم قرمز می‌ایستد و با نشان دادن پرچم سبز حرکت می‌کند اگر او بگوید که این پرچم قرمز و یا سبز دارای نیرو و قدرت بزرگی می‌باشند که موتور قطار با این بزرگی را نگه می‌دارند و یا به حرکت در می‌آورند، افراد عاقل و عالم او را احمق و نادان می‌گویند و به او می‌فهمانند که نیرو از این پرچمها نیست؛ بلکه از آن کسی است که در موتورخانه نشسته‌است و با دیدن این پرچمها کار ترمز و به حرکت در آوردن را انجام می‌دهد؛ امّا کسی که دارای عقل بیشتری باشد می‌گوید که رانندهٔ موتور را دارای نیرو و قدرت قرار دادن نیز اشتباهی است. زیرا در حقیقت نیروی او در این هیچگونه دخالتی ندارد، او قدم فراتر گذاشته می‌گوید که این نیروی ابزار و آلات موتور هست، ولی یک فیلسوف و متخصّص به او می‌گوید که در این ابزار و آلات بی‌حسّ و بی‌شعور چه نیرویی وجود دارد؟ در اصل نیرو از بخار است که داخل موتور به‌وسیلهٔ آتش و آب پدید می‌آید. امّا حکمت و فلسفه تا اینجا آمده ناتوان می‌شود. انبیاعلیهم‌السلام می‌فرمایند که ای بی‌انصافان! همچنان‌که پرچمها و راننده و ابزار و آلات موتور را دارای نیرو قرار دادن اشتباهی از آن نادان بیابان نشین بود، همچنین بخار را دارای نیرو قرار دادن یک اشتباه فلسفی است یک قدمی فراتر بگذارید تا سرنخ را به‌دست آورید و تا آخرین حلقهٔ زنجیر اسباب برسید که در اصل مالک همهٔ این نیروها کسی است که آب و آتش را آفریده‌است، تا از آنها این بخار آمادهٔ کار قرار گرفت.

از این تفصیل به این نتیجه رسیدید که شایسته و سزاوار عاقل گفتن کسی

است که خدا را بشناسد و در هر وقت و در هر حال او را یاد کند. بنا بر این قرآن صفت «أُولِی الْأَلْبَابِ» را چنین بیان فرموده‌است: «الَّـذِیْنَ یَذْکُرُوْنَ اللّٰهَ قِیَاماً وَّ قُعُوْداًوَّ عَلیٰ جُنُوْبِهِمْ»

بنا بر این حضرات فقها نوشته‌اند که اگر کسی قبل از وفات وصیت کند که اموال بنده را به عاقلان بدهید؛ آن اموال به چه کسانی تعلّق می‌گیرد؟ در پاسخ به آن، فقها فرموده‌اند که مستحق آن، چنان علما و زهّاد می‌باشند که از دنیاطلبی و وسایل غیر ضروری مادّی، به‌دور باشند؛ زیرا در حقیقت عاقلان اینها مـی‌باشند. (درمختار، کتاب الوصیة)

در اینجا این امر قابل توجّه است که علاوه بر ذکر، نسبت به عبادتی دیگر دستور به کثرت داده‌نشده‌است؛ ولی در بارهٔ ذکر فرموده است: «وَاذْکُـرُوا اللّٰـهَ ذِکْراًکَثِیْراً»[۴۵] این از آن جهت است که بجز از ذکر برای عبادات دیگر شرایـط وقواعدی مقرر هست که آن عبادات بدون آن شرایط و قواعد، ادا نمی‌گردند؛ امّا ذکر را هرکسی در هر وقت و هر حالت، ایستاده، نشسته، خـوابیده، بـی‌وضو و باوضو می‌تواند انجام دهد. شاید در این آیه به این حکمت اشاره شده‌است.

علامت دوم عاقلان در این آیه این بیان گردید که آنها در آفرینش آسمانها و زمین می‌اندیشند:« یَتَفَکَّرُوْنَ فِیْ خَلْقِ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ الآیه» در اینجا امر قابل توجّه این است که مراد از تفکّر چیست و دارای چه پایه‌ای است؟

معنی لفظی «فکر و تفکّر» اندیشیدن و کوشیدن است تا به حقیقت چـیزی دسترسی حاصل شود. از این آیه معلوم می‌شود که هم چنانکه ذکـر الله عـبادتی است هم چنین فکر نیز عبادتی می‌باشد؛ فرق این است که مطلوب در ذکر ذات وصفات خداوندی است و فکر و تفکّر در مخلوقات او است. زیـرا در حـقیقت

۴۵- آیهٔ ۴۱ سورهٔ احزاب.

ذات و صفات الهی بالاتر از جولانگاه عقل است و فکر و تدبّر در آن بجز حیرت، نتیجهٔ دیگری ندارد. عارف رومی می‌فرماید:

دور بـینان بـارگاه الست　　غیر از این پی نبرده‌اند که هست

بلکه بسا اوقات فکر و اندیشهٔ زیاد در ذات و صفات حق جلّ‌شانه موجب گمراهی انسان ناقص العقل قرار می‌گیرد. بنا بر این، وصیّت اکابر اهل معرفت این است که: «تفکروا فی آیات الله و لا تفکروا فی الله» یعنی در علایم آفریده شدهٔ خداوند بیندیشید؛ امّا در ذات الله فکر نکنید زیرا که بالاتر از درک شماست. در پرتو آفتاب می‌توان هر چیز را دید؛ امّا اگر کسی بخواهد خود قرص خورشید را ببیند، چشمهایش کور می‌شود. در بارهٔ مسئلهٔ ذات و صفات فیلسوفان بسیار ماهر و عارفان سیّاح سرانجام به این نتیجه رسیده‌اند که:

نه هر جای مرکب توان تاختن　　که جاها سپر باید انداختن

آری جولانگاه عقل و فکر و اندیشهٔ آن، معلومات الٰهی می‌باشد که نتیجهٔ لازمی فکر و اندیشهٔ صحیح در آنها معرفت و شناخت خالق جلّ‌شانه است. آسمان با این وسعت و عظمت و خورشید و ماه و ستاره‌های دیگر که بعضی از آنها ظاهراً ثابت اند که در نظر بیننده یکجا دیده می‌شوند و اگر حرکت بسیار کندی داشته باشند آن را خداوند می‌داند و برخی از آنها سیّارات‌اند که حرکت آنها طبق قوانین مستحکم نظام شمسی و قمری مقرر و معیّن می‌باشد که یک ثانیه در آن تغییری نخواهد آمد. نه پیچ و مهره‌ای دارند که ساییده و شکسته شود و نه نیازی به تعمیرو روغنکاری پیش می‌آید. حرکت مسلسل میلیاردها سال آن موافق با همین نظام مستحکم در اوقات مقرّر جریان دارد. هم‌چنین کرهٔ زمین و کوه و دریاهای آن و مخلوقات گوناگون بیابان و دریا، درختهاو حیوانات و معادن و ذخایر پنهان در زمین و باد و فضای بین آسمان و زمین و برق وباران و نظام مخصوص آنها، همه و همه شخص متفکّر و اندیشمند را به سراغ چنان ذات با عظمتی راهنمایی می‌کنند

که در علم و حکمت و قوّت و قدرت از همه بالاتر می‌باشد و همین شناخت را معرفت می‌نامند. پس این اندیشه و فکر از آنجایی که سبب معرفت الهی قرار می‌گیرد عبادت بسیار بزرگی است. بنا بر این حضرت امام حسن بصری ﷫ فرموده‌است که: «تَفَکُّرُ سَاعَةٍ خَیْرٌ مِنْ قِیَامِ لیلةٍ» (ابن کثیر) یعنی ساعتی اندیشیدن در نشانه های قدرت الهی از عبادت یک شب کامل بهتر و مفیدتر است.

و حضرت عمر بن عبد العزیز﷫ این اندیشه و فکر را افضل العبادات شمرده‌است. (ابن کثیر)

حسن بن عامر﵁ فرموده‌است که ، من از بسیاری صحابه شنیده‌ام که همه می‌فرمودند: «پرتو و نور ایمان تفکّر است.»

حضرت ابوسلیمان دارانی ﷫ فرموده‌است: هرگاه من از خانه بیرون می‌آیم بر هر چیزی که چشمم می‌افتد، علناً می‌بینم که در آن برای من از جانب خداوند نعمتی وجود دارد و در آن وسایل عبرت‌آموزی نهفته‌است. (ابن کثیر)

همین مطلب را بعضی از عرفا چنین بیان فرموده‌اند:

هر گیاهی که از زمین روید   وحده لاشریک له گوید

حضرت سفیان بن عیینه ﷫ فرموده‌است که: «اندیشه و فکر، نوری است که در قلب تو داخل می‌شود.»

حضرت وهب بن منبه ﷫ فرموده‌است که : هرگاه کسی زیاد به فکر و اندیشه فرو رود حقیقت را در خواهد یافت و آنکه در یابد به علم صحیح نایل می آید و کسی که به علم صحیح نایل آید، حتماً عمل خواهد کرد. (ابن کثیر)

حضرت عبدالله بن عمر رضی اللّه عنهما فرموده‌است که : شخص عارف و وارسته‌ای بر عابد و زاهدی گذشت که در چنان مکانی سکونت داشت که از یک طرف به قبرستان راه‌داشت و از طرف دیگر به محلّ ریختن زباله‌ها. شخص گذرنده به او گفت که: دو خزانه از جهان پیش تو هست؛ یکی خزانهٔ انسانها که به

آن قبرستان می‌گویند، دوم خزانهٔ ثروت و مال که به صورت فضلات و کثافت است. و این هر دو خزانه، برای عبرت کافی اند. (ابن کثیر)

حضرت عبدالله بن عمر رضی الله عنهما جهت اصلاح قلب خویش، بیرون از شهر به سوی خرابه‌ای می‌رفت و به آنجا رسیده می‌گفت: «أَيْنَ أَهْلُكِ؟» که ساکنان تو کجا رفتند؟ سپس خود پاسخ می‌داد: «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ اِلَّا وَجْهَهُ» که بجز ذات خدا همه چیزها فناشونده هستند. (ابن کثیر) و بدین شکل با تفکّر، یاد آخرت را در قلب خود مستحضر می‌کرد.

حضرت بشر حافی رحمه الله فرموده‌است که: اگر مردم در عظمت خداوند می‌اندیشیدند، نمی توانستند مرتکب معصیت و نافرمانی شوند.

حضرت عیسی علیه السلام فرموده‌است که: ای انسان ضعیف الخلقة! هرکجا که هستی از خدا بترس و در جهان مانند میهمانی باش و مساجد را خانهٔ خویش قرار بده و چشمهای خویش را برای گریه و جسم را برای صبر و قلب را برای تفکر عادت بده و به فکر رزق فردا مباش.

در آیهٔ فوق الذّکر همین اندیشه و فکر، بالاترین صفت انسان عاقل بیان گردید. همچنان‌که با فکر و اندیشه در مخلوقات خدا استحضار معرفت حق‌تعالیٰ و علم ناپایداری جهان بالاترین عبادت و نور ایمان است، همچنین با وجود فکر و اندیشه در آیات الهی در زیب و زینت ظاهری مخلوقات مستغرق شدن و از معرفت مالک حقیقی غافل بودن، نادانی بسیار بزرگی است. مولانا جامی رحمه الله می‌فرماید:

همه اندرز من تورا زین است — که تو طفلی و خانه رنگین است

و همین بی بصیرتی را حضرت مجذوب رحمه الله (به زبان اردو) چنین بیان فرموده‌است:

کچه بهی مجنون جو بصیرت تجهی حاصل هوجائی

تو نی لیلی جسی سمجهاهی وه محمل هوجائی

یعنی، ای مجنون اگر قدری بصیرت می‌داشتی کسی که تو او را لیلی می‌پنداشتی او محمل قرار می‌گرفت. بعضی از حکما فرموده‌اند: کسی که کاینات عالم را به نگاه عبرت نمی‌نگرد، به حد غفلت او، بصیرتش محو می‌گردد.

غافل بودن مبتکرین و مخترعین در پدیده‌های علمی امروز از خداوند و سرانجام کارشان و انهماک در ابتکارات مصداق واضحی برای این مقولهٔ حکماست که پیشرفتهای علمی در کشف اسرار آفرینش الهی هر مقدار بیشتر باشد، به همان حد از خداشناسی و آگاهی از حقیقت بدور و نابینا می‌باشند. چنانکه مرحوم اکبر (به اردو) می‌گوید:

بهول‌کر بیٹهاهی یورپ آسمانی باپ کو

پس خدا سمجهاهی اسنی برق کو اور بهاپ کو

یعنی؛ اهل اروپا از خدای آسمان فراموش شده برق و بخار را خدای خود پنداشته‌اند.

قرآن کریم نسبت به این جاهلان باسواد و بی بصیرت می‌فرماید: «وَكَأَيِّنْ مِنْ أيَةٍ فِي السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ يَمُرُّوْنَ عَلَيْهَا وَهُمْ عَنْهَا مُعْرِضُوْنَ»[۴۶] یعنی؛ در آسمانها و زمین چقدر نشانیهاست که مردم از آنها اعراض نموده می‌گذرند و به حقیقت و صنعت و صانع آن متوجّه نمی‌شوند!

خلاصهٔ کلام این‌که با اندیشه و فکر در مخلوقات و مصنوعات استحضار عظمت و قدرت الهی بالاترین عبادتی است که عبرت نگرفتن از آن کمال نادانی است.

۴۶-آیهٔ ۱۰۵ سورهٔ یوسف.

جملهٔ پایانی آیهٔ مذکور، نتیجهٔ اندیشه و فکر در آیات قدرت را بیان فرمود: «رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هٰذَا بَاطِلاً» یعنی کسی که در مخلوقات عظیم و غیر محصور خدا از اندیشه و فکر کار بگیرد. لازماً به این نتیجه خواهد رسید که خداوند تمام این کاینات را بیهوده نیافریده‌است، بلکه در خلقت آنها هزارها حکمت نهفته‌است. همهٔ اینها را خادم انسان و او را مخدوم کاینات قرار داده به این فکر و اندیشه اورا دعوت نموده‌است که همهٔ کاینات برای استفادهٔ او ساخته شده و او برای طاعت و عبادت خدا آفریده شده‌است، و همین است هدف زندگی او.

پس نسبت به کسانی که در اثر فکر و اندیشه و تفکّر و تدبّر به این حقیقت دست یافته‌اند که کاینات عالم بیهوده آفریده‌نشده‌است؛ بلکه دلایل روشنی بر قدرت عظیم و حکمت خالق کاینات‌اند. فرمود که آنها خواسته‌هایی دارند که با شناخت پروردگار خویش به بارگاه او دعا کرده‌اند. نخستین خواسته این‌که: «فَقِنَاعَذَابَ النَّارِ» یعنی مار از عذاب جهنّم نجات ده.

خواستهٔ دوم این‌که: مارا از رسوایی آخرت در امان نگهدار؛ زیرا هرکسی را که وارد جهنّم کنی در حقیقت او را در جلوی جهانیان رسوا کرده‌ای. بعضی از علما فرموده‌اندکه رسوایی میدان حشر چنان عذابی است که انسان آرزو می‌کند که کاش او در جهنم انداخته‌می‌شد ولی مذاکرهٔ کردار زشت او در جلوی اهل محشر انجام نمی‌گرفت.

خواستهٔ سوم این‌که: ما صدای منادی به سوی تو را که رسول الله ﷺ باشد، شنیدیم و به او ایمان آوردیم؛ پس تو گناهان بزرگ ما را عفو بفرما و بر عیوب و زشتی های ما پرده بینداز و مارا در جمع نیکان از جهان ببر، یعنی در ردیف آنها شامل بگردان.

این سه خواسته برای نجات از عذاب و مشقّت و مضرّت بودند. سپس خواستهٔ چهارم مربوط به جلب منفعت می باشد که وعده‌ای که توسّط انبیاء علیهم السلام

نسبت به نعمتهای جنّت به ما داده‌ای آن را به گونه‌ای وفا بفرما که با رسوایی قیامت همراه نباشد؛ یعنی به‌جای این‌که نخست مؤاخذه و بدنامی و در آخر عفو باشد، اوّل مارا عفو بفرما؛ تو خلاف وعده نخواهی کرد؛ ولی هدف از این خواسته ها این است که مارا شایستهٔ این قرار بده که ما مستحق این وعده قرار بگیریم و سپس برآن استوار بمانیم؛ یعنی خاتمهٔ ما بر ایمان و عمل صالح باشد.

فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ اَنّی لَاأُضِیْعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِنْکُمْ
پس قبول کرد دعای آنهارا پروردگارشان که من ضایع نمی‌کنم زحمت هیچ زحمت‌کشی رااز شما

مِنْ ذَکَرٍ اَوْ اُنْثٰی بَعْضُکُمْ مّنْ بَعْضٍ فَالَّذِیْنَ هَاجَرُوْا وَ اُخْرِجُوْامِنْ
چه مرد باشد و چه زن شماباهم یکی‌هستید، پس کسانی‌که هجرت‌کردند و رانده شدند از

دِیَارِهِمْ وَ اُوْذُوْا فِیْ سَبِیْلِیْ وَ قٰتَلُوْا وَ قُتِلُوْا لَاُکَفِّرَنَّ عَنْهُمْ
خانه‌های‌شان‌واذیت‌شدنددرراه‌من‌وجنگیدندوکشته‌شدندالبتّه‌دورمی‌کنم‌ازآنها

سَیِّاٰتِهِمْ وَلَاُدْخِلَنَّهُمْ جَنّٰتٍ تَجْرِیْ مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ ثَوَابًا مِّنْ
بدیهای‌آنهاراوداخل‌می‌کنم‌آنهارادرباغهایی‌که‌جاری‌می‌شونددرزیرآنهاجویهااین‌عوض‌از

عِنْدِاللّٰهِ وَاللّٰهُ عِنْدَهٗ حُسْنُ الثَّوَابِ ﴿۱۹۵﴾ لَایَغُرَّنَّکَ تَقَلُّبُ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا
جانب الله است. و در نزد الله است عوض خوب. فریب ندهد تورا رفت و آمد کفّار

فِی الْبِلَادِ ﴿۱۹۶﴾ مَتَاعٌ قَلِیْلٌ ثُمَّ مَاْوٰهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمِهَادُ ﴿۱۹۷﴾
درشهرهااین فایدهٔ کوچکی‌است سپس جای آنهادوزخ‌است. و بسیار جای بدی‌است.

لٰکِنِ الَّذِیْنَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ جَنّٰتٌ تَجْرِیْ مِنْ تَحْتِهَا
ولی‌کسانی‌که می‌ترسند ازپروردگارخویش برای آنهاست‌باغهایی‌که جاری‌می‌شوند درزیرآنها

الْاَنْهٰرُ خٰلِدِیْنَ فِیْهَا نُزُلًا مّنْ عِنْدِ اللّٰهِ وَ مَا عِنْدَ اللّٰهِ خَیْرٌ
جویهاهمیشه‌می‌مانند‌درآنها، مهمانی‌است از طرف خدا وآنچه در نزد خداست‌بهتراست

لِّلْاَبْرَارِ ﴿۱۹۸﴾ وَ اِنَّ مِنْ اَهْلِ الْکِتٰبِ لَمَنْ یُّؤْمِنُ بِا اللّٰهِ وَ مَآ اُنْزِلَ

برای نیک بختان. وبعضی ازاهل کتاب کسانی هستندکه ایمان می آورندبه خدا وآنچه نازل شده

اِلَيْكُمْ وَمَآ اُنْزِلَ اِلَيْهِمْ خٰشِعِيْنَ لِلّٰهِ لَا يَشْتَرُوْنَ بِاٰيٰتِ اللّٰهِ

به سوی شماوآنچه نازل شده به سوی آنهاعاجزی وفروتنی می کنند پیش خدانمی خرندبرآیات خدا

ثَمَنًا قَلِيْلًا اُولٰٓئِكَ لَهُمْ اَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ اِنَّ اللّٰهَ سَرِيْعُ

قیمت ناچیزی اینها هستندکه برای شان است مزدشان پیش ربّ آنهاهرآینه خدا زود

الْحِسَابِ ﴿۱۹۹﴾

حساب می‌گیرد.

ربط آیات

در آیات گذشته چند خواسته از مؤمنین صالح ذکر گردیده‌بود. در نخستین آیه از آیات فوق الذّکر، پذیرش خواسته‌های آنها و مزد اعمال صالح آنها بیان گردید و در آیهٔ دوم و سوم هدایت گردید که مسلمانان بر ثروت و مال و عیش و نوش و رفت و آمد کفّار در دنیا فریب نخورند؛ زیرا آن، چند روزی بیش نیست. سپس برای آنها عذاب ابدی در نظر گرفته شده‌است. در آیهٔ چهارم باز هم برای مسلمانانی که شعارشان تقوا است، وعدهٔ نعمتهای بی‌زوال جنّت آمده‌است. و در آیهٔ پنجم به‌طور ویژه اجر آن دسته از مسلمانان ذکر شده‌است که نخست اهل کتاب بودند سپس مسلمان شدند.

خلاصهٔ تفسیر

پس قبول کرد دعاهای آنان را پروردگارشان (که عادت همیشگی من این است که) من کار(نیک) کسی را از کارگران شما ضایع نمی‌کنم (که به او پاداشی داده‌نشود) چه آن (کارگر) مردی باشد و چه زنی (که برای هر دو قانون یکی است؛ زیرا) شما (هردو صنف) جزو یکدیگر هستید (لذا حکم هردو نیز یکسان است

پس وقتی که آنان ایمان را پذیرفته یک کار بزرگ خوبی انجام دادند و آثار مترتّب بر آن را خواستار شدند من دعا و خواستهٔ آنها را موافق به عادت مستمرّهٔ خویش پذیرفتم. و چون ما بر ایمان، اینگونه ثمرات عطامی‌کنیم،) پس کسانی که (با ایمان اعمال شاقّه نیز انجام دادند مانند هجرت یعنی) ترک وطن کردند و (آن هم برای سیر و تفریح و خوشی و شادی نیست بلکه بدین شکل که) از خانه (تحت فشار قرار داده‌شده) بیرون رانده‌شدند و (علاوه بر این انواع و اقسام) اذیت و آزار داده‌شدند (و این امور یعنی هجرت و رانده‌شدن از وطن و انواع و اقسام اذیت و آزار همه) در راه من (یعنی به خاطر دین برای آنها اتّفاق افتادند و همه را آنها تحمّل نمودند) و (اضافه بر آن، آنها این کار را نیز کردند که) جهاد کردند و (بسیاری از آنها) شهید شدند (و تا آخرین دم از جهاد بر نگشتند پس چرا بر چنین اعمال شاقّه ثمرات و نعمتها مترتّب نگردد) حتماً تمام خطاهای آنها را (که متعلّق به حقوق من باشد) عفو می‌کنم و هر آینه آنها را در باغهای (بهشت) که در زیر (منازل) آنها نهرها جاری می‌شوند داخل می‌کنم. این پاداش می‌رسد از طرف الله و نزد الله (یعنی در قبضهٔ قدرت او) پاداش خوب هست. (در آیات یاد شده مشقّتهای مسلمانان و سرانجام نیک آنها یادآوری شده‌است. بعد از آن راحتی و آرامش کفّار و سرانجام بد آنها یادآوری می‌شود تا مسلمانان تسلّی یابند و بدکرداران به اصلاح و توبه موفّق گردند.)

«لَايَغُرَّنَّكَ» (از طالب حق) این رفت و آمد کفّار (جهت کسب معاش یا سیر و تفریح) تو را در مغالطه نیندازد. این بهار چند روزه‌ای است (زیرا با مردن، از آن نام و نشانی باقی نخواهدماند) سپس جای آنها (برای همیشه) دوزخ خواهد بود و آرامگاه بدی است. ولی کسانی (از آنها) که از خدا بترسند (و مسلمان و فرمانبردار باشند) برای آنها باغهای بهشت است که در زیر (منازل) آنها نهرها جاری می‌باشد آنها در آن (باغ)ها برای همیشه می‌مانند، این میهمانی است از طرف الله و آنچه نزد

خداست (که اکنون از آنها یادآوری شد یعنی باغهای بهشتی و نهرها و غیره) برای بندگان نیک به مراتب بهتراند (از عیش و مسرّت چند روزهٔ کفّار.)

(در آیات یاد شده، قبل از دعا، خصایل بد اهل‌کتاب و عذاب و انجام بد آنها پشت سرهم یادآوری گردید. سپس یادآوری از آن دسته از اهل کتاب می‌شود که مسلمان صالح شدند؛ لذا موافق به عادت عمومی قرآن مجید، بعد از ذکر قبایح بدکرداران از مدایح نیکوکاران یادآوری می‌شود)

«وَاِنَّ مِنْ اَهْلِ الْكِتٰبِ» و هر آینه بعضی از اهل کتاب کسانی هم هستند که به خدا اعتقاد دارند و به آن کتاب (یعنی قرآن) نیز (اعتقاد دارند که به پیش شما فرستاده‌شده‌است و به آن کتاب (یعنی تورات و انجیل) نیز (اعتقاد دارند) که نزد آنها فرستاده‌شده‌اند (و به خدا هم اعتقاد دارند) بدین شکل که از خدا می‌ترسند (لذا در این اعتقاد از حد تجاوز نمی‌کنند که نسبت اولاد به خدا بدهند و یا در احکام افترا ورزند و اعتقادشان به تورات و انجیل بدین شکل است که) در عوض آیات خدا پاداش کم ارزش (دنیا) را نمی‌گیرند، برای اینهاست نزد پروردگارشان پاداش خوب (و در آن تأخیری نخواهدبود. زیرا) بدون شک خداوند بـه‌زودی حساب (وکتاب) خواهد گرفت (و به محض محاسبه، همهٔ دادوستدها را نـمایان می‌کند.)

معارف و مسایل

با هجرت و شهادت همهٔ گناهها عفو می‌گردد؛ امّا برای حقوق العباد، قرض و غیره وعدهٔ عفوی نیست.

«لَاُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّاٰتِهِمْ» در زیر تفسیر آیهٔ‌فوق‌این‌قیدآمده‌است‌که: گناهها و کوتاهی‌هایی که متعلّق به حقوق الله اند عفو می‌گردند؛ علّتش این است که رسول خداﷺ در احادیث دَین و قرض را مستثنی کرده‌است. و ضابطهٔ عفو آنها این است

که خود آن شخص و یا وارث او آن حقوق را ادا نماید و یا از صاحب تقاضای عفو کند. و اگر خداوند بافضل خاص خویش صاحبان حقوق را راضی بگرداند تا او را عفو نمایند، این امری است دیگر و با بعضی بدین شکل هم عمل می‌شود

يَاأَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَ صَابِرُوا وَ رَابِطُوا وَ اتَّقُوا اللَّهَ
ای‌ایمان‌داران! صبرکنید و در مبارزه ثابت قدم باشید و مشغول باشید و بترسید از خدا

لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴿۲۰۰﴾
تا رستگار شوید

ربط آیات

این آخرین آیهٔ سورهٔ آل عمران است که مشتمل است بر چند وصیت بسیار مهم برای مسلمانان و به عبارتی خلاصهٔ کل سوره می‌باشد.

خلاصهٔ تفسیر

ای ایمان‌داران (برمشقّتها) **صبر کنید و** (هرگاه با کفّار مبارزه می‌شود) **در مبارزه صبرکنید و** (به هنگام احتمال مقاتله) **برای مبارزه آماده‌بشوید و** (در هرحالت) **از خدا بترسید** (که‌از حدود شرع تجاوز کنید) **تا شما کاملاً پیروز شوید** (که‌این در آخرت حتمی است و بسا اوقات در دنیا نیز به‌دست خواهدآمد.)

معارف و مسایل

در این آیه مسلمانان به سه چیز وصیت شدند: صبر، مصابره، مرابطه و چهارم تقوا است که لازمهٔ این سه تا است.

معنی لفظی «صبر» جلوگیری و بستن است؛ و در اصطلاح قرآن و سنّت،

عبارت از نگهداری نفس بر چیزهای خلاف طبع است. و آن بر سه قسم است:

اول :«صبرعلی الطاعات»؛ یعنی پایبندی و نگهداری نفس بر کارهایی که خداو رسول او دستور داده‌اند، هرچند بر طبع، گران باشند.

دوم: «صبر عن المعاصی»؛ یعنی، خود داری از چیزهایی که خدا و رسول ﷺ نهی فرموده‌اند و لو اینکه بسیار مرغوب و لذیذ باشند.

سوم: «صبر علی المصایب»؛ یعنی بر مصیبتها و مشقّتها صبر کردن و زیاد پریشان نشدن و تمام مشقّت و راحتی را از طرف خدا دانسته، نگذارد نفس از کنترل خارج گردد.

«مصابرت» از لفظ «صبر» مأخوذ است؛ بمعنی ثابت قدم ماندن در هنگام مبارزه با دشمن.

«مرابطه» از «ربط» گرفته شده‌است؛ که در اصل معنی آن بستن است. بنا بر این رباط و مرابطه به معنی بستن اسب و آمادگی برای جنگ، به‌کار رفته‌است. و در قرآن کریم برای همین معنی بکار رفته است: «مِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ»[۴۷] در اصطلاح قرآن و حدیث این لفظ برای دو معنی به‌کار رفته‌است:

نخست: حفظ مرزهای اسلامی که برای آن اسباب و وسایل و اسب جنگی ضروری است تا دشمن جرأت روی آوردن به مرز اسلامی را نداشته‌باشد.

دوم: پایبندی به نماز جماعت؛ چنانکه بعد از ادای یک نماز در انتظار نمازی دیگر باشد. این هر دو در اسلام عبادت بسیار مقبولی بشمار می‌آیند که دارای فضایل بی‌شماری هستند که در اینجا به برخی از آنها، اشاره می‌گردد:

۴۷-آیه ۶۰ سورهٔ انفال.

رباط یعنی برنامهٔ حفظ مرز اسلامی

رباط: عبارت است از آماده‌باشی به جنگ برای حفظ مرزهای اسلامی و قیام در آنجا که به آن مرابطه نیز می‌گویند و آن بر دو قسم است:

یکی آنکه احساس خطر جنگ نباشد و مرز در امان باشد؛ فقط به خاطر حفظ ما تقدّم از آن نگهداری می‌شود. پس در این صورت مجاز است که سربازان با اهل و عیال سر مرز سکنی گزینند و با کار کشاورزی امرار معاش نمایند و در این صورت اگر نیّت اصلی آنها نگهداری از مرز باشد و سکونت و کسب معاش ضمنی باشد پس برای آنها ثواب «رباط فی سبیل الله» خواهد رسید. اگر چه هیچ وقت اتّفاق قتال پیش نیاید. و اگر نیت اصلی نگهداری از مرز نباشد، بلکه کسب معاش و غیره هدف قرارگیرد و حسب اتفاق نوبت نگهداری از مرز هم باشد، پس در این صورت آنها «مرابط فی سبیل الله» قرار نمی‌گیرند.

دوم: آن‌که خطر حملهٔ دشمن بر مرز وجود داشته‌باشد، پس در چنین اوضاع، بردن اهل و عیال کنار مرز ناجایز می‌باشد. فقط کسانی در آنجا سکونت کنند که بتوانند دفاع نمایند و با دشمن مبارزه کنند. (قرطبی)

در این هر دو صورت فضایل رباط خیلی زیاد است. در صحیح بخاری از سهل بن سعد ساعدی رضی الله عنه مروی است که رسول خدا ﷺ فرمودکه: «رباط یک روز در راه خدا، از دنیا و مافیها بهتر است.» و در صحیح مسلم به روایت سلمان رضی الله عنه آمده‌است که رسول خدا ﷺ فرمود: «رباط شبانه روزی از روزه گرفتن یک ماه پشت سرهم و عبادت شبهای آن بهتر است. و اگر کسی در این حالت بمیرد، ثواب عمل رباط روزانه برای او همیشه جاری خواهدماند و رزق او از طرف خدا جاری خواهد شد و او از شیطان مصون و مأمون خواهد ماند.

ابوداوود رحمه الله به روایت فضاله بن عبید نقل کرده‌است که رسول خدا ﷺ فرمود: هر شخصی که بمیرد عمل او با موتش تمام می‌شود؛ بجز مرابط که عمل او

تا قیامت روز بروز اضافه می‌شود و در قبر از حساب گیرندگان در امان می‌ماند.

از این روایات معلوم می‌شود که عمل رباط از هر صدقهٔ جاریه‌ای افضل است؛ زیرا ثواب صدقهٔ جاریه تا زمانی جاری می‌ماند که مردم از آن چیز صدقه شده همچون زمین ، منزل، تصانیف کتب، و یا کتب موقوفه استفاده‌نمایند. هرگاه این فایده منقطع شود، ثواب نیز قطع می‌شود. ولی ثواب مرابط فی‌سبیل الله تا قیامت قطع نخواهد شد. علّتش این است که تمام مسلمانان زمانی می‌توانند بر اعمال صالح پایبند و استوار بمانند که از خطرات و هجوم دشمن در امان باشند. پس عمل یک مرابط سبب اعمال همهٔ مسلمانان می‌باشد. بنابراین تا قیامت ثواب او بدون عمل همیشه جاری خواهد ماند. چنانکه در سنن ابن ماجه با اسناد صحیح از حضرت ابوهریره رضی الله عنه منقول است که رسول خدا ﷺ فرمود:

«مَنْ مَاتَ مُرابِطاً فِی سَبِیلِ اللهِ اُجْرِیَ عَلَیْهِ عَمَلُهُ الصَّالِحُ الَّذِی کانِ یَعْمَلُهُ وَاُجْرِیَ عَلَیْهِ رِزْقُهُ وَ اَمِنَ مِنَ الْفَتَّانِ وَ بَعَثَهُ اللهُ یَوْمَ الْقِیَامَةِ آمِناً مَنَ الْفَزَعِ.» (از تفسیر قرطبی)

کسی که در حال رباط بمیرد، پس هر عمل صالحی که او در دنیا انجام می‌داد، ثواب همهٔ آن اعمال مرتّباً جاری خواهد ماند و رزق او هم جاری می‌باشد و از شیطان (و یا سؤال قبر) مصون می‌ماند و در روز قیامت خداوند او را مطمئن از قبر بلند می‌کند که هیچ‌گونه خوف و هراسی در محشر برای او پیش نمی‌آید.

فضایلی که در این روایت ذکر شده مشروط‌اند به این‌که او در حالت رباط از جهان برود، ولی از بعضی روایت دیگر معلوم می‌شود که اگر او زنده به میان اهل و عیال خود برگردد، این ثواب برایش جاری خواهدماند.

در روایت حضرت ابیّ‌بن‌کعب رضی الله عنه آمده‌است‌که رسول‌خدا ﷺ فرمود: حراست مخلصانه در یک روز از مرزهای ضعیف مسلمین، از روزهای غیر رمضان، بالاتر از ثواب صد سال روزه و شب بیداری است و رباط یک روز در رمضان بالاتر از صیام و قیام هزار سال است. (در این لفظ راوی اظهار تردّد

نموده‌است) سپس فرمودکه: اگر خداوند او را صحیح و سالم به خانه بین اهل و عیال برگردانید، بر او تا هزار سال هیچ گناهی نوشته نمی‌شود ونیکی‌هامسلسل نوشته‌می‌شوند واجرعمل‌رباط‌اوتاقیامت‌جاری خواهد ماند. (قرطبی)

پایبندی در نمازجماعت که بعداز ادای یک‌نماز در انتظارنماز

دیگرقرار گرفتن نیز در رباط فی سبیل الله محسوب است.

در روایت ابوسلمه بن عبدالرّحمٰن آمده‌است که، رسول خداﷺ فرمود که: به شما چیزهایی را نشان می‌دهم که خداوند از آن، گناهان را عفو می‌فرماید و درجات شما را بالا می‌برد و آن چیزها از این قراراند: تکمیل وضو با وجود اینکه شستن اعضا، بنا به سردی و یا جراحات مشکل قرار بگیرد. دوم: به‌کثرت رفت و آمد به مساجد و بعد از ادای یک نماز در انتظار نماز دیگر قرارگرفتن. سپس فرمود: «ذالکم الرباط» یعنی همین است رباط فی‌سبیل الله.

امام قرطبی‌رحمه‌الله پس از نقل این روایت فرمود که : از روی این حدیث معلوم می‌شود که کسی که به پایبندی بعد از یک نماز در انتظار نمازی دیگر قراربگیرد، خداوند به او نیز آن ثواب عظیم را عطاخواهدفرمود، که برای رباط فی سبیل الله در احادیث ذکر شده‌است.

فایده: در این آیه، نخست به مسلمانان صبر تلقین گردید که در هر حال و هرجا و هر وقت می‌تواند انجام گیرد که تفصیل آن قبلاً گذشت. حکم دوم مصابره است که به هنگام مقابله و مقاتله با کفّار می‌باشد. حکم سوم مرابطه است که به هنگام مقابله با دشمن و احساس خطر می‌باشد. و در پایان بعد از همه دستور به تقوا است که روح همهٔ این امور و مدار پذیرش اعمال است و این مجموعه تقریباً حاوی همهٔ احکام شرعی است. خداوند متعال همهٔ ما را در اجرای احکام و اوامر

موفق گرداند! ولله الامر اوّله و آخره.

سورۀ آل عمران به پایان رسید

سورة النساء مدنية وهی مئةٌ سبع وسبعون أية واربعة وعشرون ركوعاً

سورهٔ نساء درمدینه نازل شده دارای یکصدو هفتاد و هفت آیه وبیست و چهار رکوع است.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

شروع به نام خدایی که بی‌حدمهربان و بی‌نهایت رحیم است.

يٰٓاَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوْا رَبَّكُمُ الَّذِيْ خَلَقَكُمْ مِّنْ نَّفْسٍ وَّاحِدَةٍ وَّخَلَقَ مِنْهَا

ای مردم بترسید از رب خویش آنکه آفرید شما را از یک تن و آفرید از او

زَوْجَهَا وَ بَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيْرًا وَّنِسَآءً ۚ وَاتَّقُوا اللّٰهَ الَّذِيْ تَسَآءَلُوْنَ بِهٖ

جفت او را و گسترد از آن دو بسیار مرد و زن و بترسید از خداکه توسّط او سؤال می‌کنید

وَ الْاَرْحَامَ ۭ اِنَّ اللّٰهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيْبًا ﴿۱﴾ وَ اٰتُوا الْيَتٰمٰٓى

ازهمدیگروآگاه‌باشیداز خویشاوندان هرآینه الله بر شمانگهبان است. وبدهید به یتیمان

اَمْوَالَهُمْ وَلَا تَتَبَدَّلُوا الْخَبِيْثَ بِالطَّيِّبِ ۠ وَلَا تَاْكُلُوْٓا اَمْوَالَهُمْ اِلٰٓى اَمْوَالِكُمْ

مالهای‌شان راو تبدیل نکنید مال بد را به مال خوب و نخورید اموال آنها را با اموال‌خود

اِنَّهٗ كَانَ حُوْبًا كَبِيْرًا ﴿۲﴾

این است وبال بزرگ

ربط آیات و سوره

آخرین آیه سورهٔ آل عمران با تقوا به پایان رسید و این سوره نیز به حکم تقوا آغاز گردید. در سورهٔ ماقبل یادی از بعضی غزوات و برخورد با مخالفین و مذمّت خیانت در مال غنیمت و بعضی امور دیگر آمده‌بود و در ابتدای این سوره برخورد با خودی ها یعنی احکام متعلّق به حقوق العباد آمده‌است؛ مانند: حقوق یتیمان، خویشاوندان، همسران و غیره. و امّا حقوق بر دو گونه است: بعضی به

گونه‌ای هستند که می‌توانند تحت ضابطه و قانونی قرار گیرند و می‌توان جهت ادای آنها به قانون توسّل جست. مانند حقوق عموم معاملات؛ همچون بیع و شراء، اجاره و کارگری که می‌توان آنها را به وسیلهٔ صلح و معاهدات با همدیگر انجام داد و اگر طرف مقابل در ادای حقوق کوتاهی نماید، می‌توان آن را به زور قانون گرفت. امّا حقوق فرزندان، مادر و پدر، زن و شوهر، کودکان یتیمی که در اختیار خود مردم می‌باشند و حقوق خویشاوندان دیگرکه بر عهدهٔ یکدیگراست، که مدار ادای آنها بر ادب، احترام، دلداری، همدردی و خیرخواهی قلبی است و اینها چنان اموری هستند که نمی توان آنهارا در ترازویی وزن کرد. و بوسیلهٔ معاهدات هم، تعیین کامل آنها مشکل است؛ لذا برای ادای آنها بجز خوف خدا و خوف آخرت وسیلهٔ دیگری وجود ندارد که می‌توان آن را به «تقوا» تعبیرنمود. و در حقیقت نیروی تقوا از نیروی دولت و قانون بالاتر است؛ بنابرین این سوره را با دستور تقوا شروع نمود و فرمود:

«يَاأَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمْ» یعنی ای مردم از مخالفت رب خویش بترسید، و شاید بدین جهت رسول خداﷺ این آیه را در خطبهٔ نکاح می‌خواند و خواندن آن در خطبهٔ نکاح مسنون است. در اینجا این امر قابل توجّه است که با«يَاأَيُّهَا النَّاسُ» خطاب گردید که شامل تمام انسانهاست چه مرد باشند و چه زن، چه در هنگام نزول آیه موجود باشند و یا بعداً تا قیامت پدید آیند؛ باز با حکم « اتَّقُوا» از اسماء حسنیٰ لفظ «ربّ» به‌کار برده‌شد که در آن به سوی علّت و حکمت تقوا اشاره‌شده‌است که کسی که کفیل پرورش شما است و کسی که مظاهر شأن ربوبیّت او در هر آن به مشاهده می‌رسد،لذا مخالفت و سرکشی از فرمان او چقدر خطرناک می‌باشد!

و در ضمن شأن بخصوصی از ربّ تعالیٰ را ذکر فرمود که او با حکمت و رحمت خویش همهٔ شما را آفرید؛ باز، صورتهای آفرینش می‌توانستند مختلف

باشند از آنها یک صورت خاص اختیار فرمود که همهٔ انسانها را از یک انسان یعنی حضرت آدم علیه السلام آفریده، همه را باهم در زنجیرمحکم اخوّت و برادری منسلک کرد که علاوه برخوف خدا و آخرت مقتضای این رشتهٔ اخوّت و برادری نیز همین است که حقوق خیرخواهی و همدردی بین یکدیگر مراعات گردد و انسان در انسانیّت امتیازات حسب ونسب، نژاد و رنگ و زبان را معیار شرافت قرار ندهد. بنا بر این فرمود:

«الَّذِیْ خَلَقَکُمْ مِنْ نَفْسٍ وَّاحِدَةٍ وَ خَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَ بَثَّ مِنْهُمَا رِجَالاًکَثِیْراً وَّ نِسَاءً» یعنی از آنْ پروردگار خویش بترسید که همهٔ شما را از یک شخص(آدم) آفرید بدین‌گونه که نخست همسر او حضرت حوّاء را آفرید پس بوسیلهٔ آن دو، بسیار مرد و زن به وجود آورد.

خلاصه این‌که، کلّ آیه تمهیدی برای آن احکام است که در این سوره پدید می‌آیند. در این تمهید از یک طرف حقوق پروردگار عالم را در نظر گرفته، از مخالفت او جلوگیری نمود و از طرف دیگر تمام افراد انسانی را فرزندان یک پدر معرفی نموده، انگیزهٔ محبّت و همدردی و خیرخواهی را برانگیخت و بیدار نمود تا ادای حقوق خویشاوندان و یتیمان و زوجین از عمق قلب انجام گیرد.

سپس، «اِتَّقُوا اللّٰهَ» را با عنوان خاصی مجدّداً اعلام فرمودکه: «وَاتَّقُوا اللّٰهَ الَّذِیْ تَسَآءَلُوْنَ بِهٖ وَ الْاَرْحَامَ» یعنی بترسید از آن خدایی که به نام او حقوق همدیگر را مطالبه می‌نمایید و به نام او قسم داده به اهداف خود می‌رسید. در آخر فرمود:«وَ الْاَرْحَامَ» یعنی در ادای حقوق خویشاوندان چه از طرف پدر باشد و یا از طرف مادر، در هر حال کوتاهی نکنید.

و در آیهٔ دوم، احکام حقوق کودکان یتیم و حفظ اموال آنها، بیان گردیده‌است. و تفسیر مختصر این دو آیه از این قرار است:

خلاصۀ تفسیر

ای مردم! از (مخالفت) **پروردگار خویش بترسید؛ آنکه شمارا از یک جاندار** (یعنی آدم علیه السلام) **آفرید** (زیرا اصل همۀ انسانها او است) **و از او جفت او** (حوّاء) **را به‌وجود آورد و** (سپس) **از آن دونفر بسیار مرد و زن** (در دنیا) **پراکنده‌ساخت و** (به شما به خاطر تأکیدگفته می‌شود که) **از خدای تعالی بترسید آنکه به نام او** (حقوق خویش را) **از یکدیگر مطالبه می‌نمایید** (حاصل آن مطالبه اینکه می‌گویید از خدا بترس و حق مرا بده؛ پس وقتی که به دیگران می‌گوییدکه از خدا بترس، معلوم می‌شود که شما این ترسیدن را لازم می‌دانید، پس شما هم بترسید) **و** (اوّلاً از مخالفت در تمام احکام الهی اجتناب ورزیدن و ترسیدن لازم است؛ ولی در اینجا بطور ویژه از یک حکم یادآوری می‌شود که) **از** (تضییع حقوق) **خویشاوندان نیز بترسید. یقیناً خداوند از** (احوال همۀ) **شما آگاهی دارد** (که‌ا گردست به مخالفت بزنید مستحق سزا خواهیدشد.) **و اموال کودکانی که پدرانشان فوت کرده‌اند، به خود آنها برسانید** (یعنی به مصرف خود آنها برسانید) **و** (تازمانی که در تصرّف شما هستند) **چیزهای بد و خراب را** (جهت شامل کردن در اموال آنها) **به خوب تبدیل نکنید** (یعنی چنین کاری نکنید که چیز خوب آنها را برای خود بردارید و چیز خرابی را از خود در اموال آنها شامل کنید.) **و نخورید مالهای آنها را با باقی ماندن در مالهای خود** (البتّه هرگاه چیزی پیش شما نماند، گرفتن چیزی به‌قدر حق‌الزّحمۀ خویش از اموال آنها جهت امرار معاش جایز است همچنان‌که بعداً خواهد آمد که «**وَ مَنْ كَانَ فَقِيْراً**») **این چنین عملکرد** (یعنی شامل‌کردن چیز خرابی در اموال آنها و یا بدون نیاز استفاده بردن از اموال آنها) **گناه بزرگی است** (که‌وعید آن بعداً در آیۀ «**اِنَّ الَّذِيْنَ يَأْكُلُوْنَ اَمْوَالَ الْيَتَامٰى ...**») **خواهد آمد.**

معارف و مسایل

این نخستین حکمی است که پس از مقدّمه، بیان گردید و شامل همۀ روابط

خویشاوندی است.

معنی صلهٔ رحم و فضایل آن

لفظ «ارحام» جمع رحم است که به بچه دان گفته می‌شود که جنین در آن قبل از تولّد در شکم مادر می‌ماند. چون رحم وسیلهٔ خویشاوندی است، بنابر این مراعات و نگهداری از این روابط را صلهٔ رحم و بی اعتنایی به روابط که مبتنی بر این تعلّقات باشد، به قطع رحم تعبیر می‌گردد. برای بر قراری صلهٔ رحم، در احادیث تأکید زیادی شده است. چنانکه آن‌حضرتﷺ فرموده است:

«مَنْ اَحَبَّ اَنْ یُبْسَطَ لَهُ فِی رِزْقِهِ وَ یُنْسأُ لَهُ فِی اَثَرِهِ فَلْیَصِلْ رَحِمَهُ» (مشکوٰة ص ٤١٩)

«یعنی هر کس که می‌پسندد که در رزقش گشایش بیاید و عمرش طولانی شود، باید صلهٔ رحم را برقرار نماید»

در اینجا دو نفع بسیار مهم از صلهٔ رحم معلوم گردید که ثواب آخرت بجای خود محفوظ، در این جهان نیز این نفع را در بردارد که تنگی رزق بر طرف می‌شود و در عمر برکت می‌آید.

حضرت عبدالله بن سلامرضی‌الله‌عنه فرموده است: هنگامی که رسول خداﷺ وارد مدینه شد و من در خدمت ایشان حاضر شدم، نخستین کلماتی که از زبان مبارکش به گوش من رسید، اینها بودند که فرمود:

«یَاأَیُّهَاالنَّاسُ أَفْشُوا السَّلَامَ وَ أَطْعِمُوا الطَّعَامَ وَ صِلُواالْأَرْحَامَ وَ صَلُّوْا بِاللَّیْلِ وَالنَّاسُ نِیَامٌ تَدْخُلُواالْجَنَّةَ بِسَلَامٍ» (مشکوٰة ص۱۰۸)

«ای مردم! با یکدیگر زیاد سلام بگویید و بخاطر رضای خدا به مردم طعام بدهید و صلهٔ رحم را بجا بیاورید و هنگامی به سوی نماز سبقت بجویید که عموم مردم در لذّت خواب قرار دارند؛ با انجام این امور شما با سلامتی بدون هیچ‌گونه مزاحمتی وارد جنّت خواهید شد.»

در حدیثی دیگر آمده است که حضرت امّ المـؤمنین مـیمونه‌رضی‌الله‌عـنها، کنیزی را از خود آزاد کرده بود، وقتی که گزارش آن را به آن‌حضرتﷺ عـرض نمود، آن‌حضرتﷺ فرمود: «لَوْ اَعطَيْتِهَااَخْوَالِكِ كَانَ اَعْظَمَ لِاَجْرِكِ» (مشکـوٰة ص ۱۷۱)

«یعنی اگر شما آن را به دایی‌های خـود مـی‌دادی، اجـر بـیشتری دریـافت می‌کردی.»

در اسلام نسبت به آزاد ساختن برده و کنیز ترغیب زیادی آمده است و آن بهترین کار موجب ثواب قرار داده شده است. امّا با وجود آن پایهٔ صلهٔ رحم از آن بالاتر می‌باشد.

نسبت به این مضمون، در روایت دیگـری آمـده است کـه آن‌حـضرتﷺ فرمود: «اَلصَّدَقَةُ عَلَى الْمِسكِيْنِ صَدَقَةٌ وَ هِيَ عَلٰى ذِي الرَّحِمِ ثِنْتَانِ صَـدَقَةٌ وَ صِلَةٌ» (مشکوٰة ص ۱۷۱)

«یعنی صدقه دادن به فقیر و مسکین فقط یک صدقه به‌شمار مـی‌آید حـال آنکه دادن آن به خویشاوند، مشتمل بر دو امر است: یکی صدقه، دوم صلهٔ رحم نمودن .»

فقط با تغییر دادن مصرف، مردم به دو نوع ثواب نایل می‌گردند. و در مقابل آن شدیدترین وعیدهایی که نسبت به قطع صلهٔ‌رحم در احادیث وارد شده است، می‌توان آنها را از دو حدیث اندازه گیری نمود که آن‌حضرتﷺ فرمود: «لاَ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ قَاطِعٌ» (مشکوٰة ص ۴۱۹) «کسی که حقوق خویشاوندی را رعایت نمی‌کند، در جنّت نخواهد رفت»

«لاَ تَنْزِلُ الرَّحْمَةُ عَلٰى قَوْمٍ فِيْهِ قَاطِعُ رَحْمٍ» (مشکوٰة ص ۴۲۰) «رحمت خدا بر قومی که در میان آنها قطع کننده رحم باشد، نازل نخواهد شد.»

در پایان، جهت ایجاد انگیزهٔ ادای حقوق، فرمود: «اِنَّ اللّٰـهَ كَـانَ عَـلَيْكُمْ

رَقِیباً» یعنی خداوند که از اراده دلها آگاه است، مراقب شما است. اگر کسی به صورت رسم از شرم خلایق کاری انجام داد که در قلبش جذبهٔ ایثار و خدمت وجود نداشت، آن کار قابل قبول نیست. از اینجا معلوم گردید که علّت ترس از خدا این است که او مراقب همهٔ امور است.

روش عمومی قرآن از این قرار است که قانون را مانند قوانین دولتهای امروز، تنها به حیث قانون بیان نمی‌فرماید؛ بلکه آن را در پیرایه شفقت و تربیت بیان می‌فرماید که در ضمن بیان قانون، اذهان و قلوب را نیز تربیت می‌نماید.

حقوق یتیمان و نگهداری اموال آنها

پس از بیان مراعات خویشاوندی و تاکید در ادای حقوق آن، در نخستین آیه، در آیهٔ دوم دستور به نگهداری اموال یتیمان و جلوگیری از خورد و برد در آن داده شده است؛ زیرا قیّم و مراقب یتیم بیشتر خویشاوند می‌باشد. لذا این نیز مرتبط به ادای حق قرابت است در نخستین جمله فرمود: «وَ أٰتُواالْيَتٰمٰى اَمْوَالَهُمْ» که اموال یتیمان را به آنها برسانید. معنی لفظی یتیم تنها و منفرد است؛ بنابر این به یگانه مرواریدی که در صدف باشد «دُریتیم» می‌گویند در اصطلاح شرع، یتیم به آن طفلی گفته می‌شود که پدرش فوت کند و در حیوانات یتیم به حیوانی می‌گویند که مادرش بمیرد. (قاموس) و از روی اصطلاح شرع، پس از بلوغ به او یتیم نمی‌گویند؛ چنانکه در حدیث شریف به صراحت آمده است: «لاَ يُتْمَ بَعْدَ اِحْتِلَامٍ» که بعد از بلوغ یتیمی باقی نخواهد ماند. (مشکوٰةص ۲۸٤)

اگر مالی در ملکیت کودکان یتیم به‌صورت هبه و یا ارث رسیده باشد، پس نگهداری آن مانند خود یتیم بر عهده قیّم می‌باشد؛ برابر است که تعیین قیّم قبلاً از جانب پدر یتیم باشد و یا اینکه بعداً او را قاضی تعیین نماید و نیز بر قیّم لازم است که مخارج ضروری یتیم را از آن مال تأمین نماید. ولی مال را قبل از بلوغ به

او تحویل ندهد؛ زیرا او کودک نادانی است مبادا آن را ضایع گرداند. در این جمله از آیه فرمود: که اموال یتیمان را به آنها بر گردانید؛ ولی توضیح آن در آیهٔ پنجم بعداً خواهد آمد که در آنجا نشان داد که اموال آنها را از زمانی به آنها بدهید که بالغ گردند و سود و زیان و خوب و بد خود را بتوانند تشخیص دهند. لذا منظور از دادن اموال یتیمان به آنها، در این آیه این است که از اموال آنها نگهداری کنید تا زمان برگردانیدن اموال آنها به خودشان فرا رسد.

علاوه بر این، در این جمله اشاره به این نیز هست که مسئولیّت قیّم یتیم تنها این نیست که مال یتیم را خود او نخورد و یا ضایع نکند؛ بلکه یکی از وظایف او این نیز هست که اموال او را طوری نگهداری نماید تا زمانی که بتواند خودش از اموال خویش مراقبت نماید.

در جملهٔ دوم فرمود: «وَ لاَ تَتَبَدَّلُواالْخَبِيثَ بِالطَّيِّبِ» یعنی چیز خوب را عوض چیز بد نگیرد. بعضی چنین می‌کردند که آمار اموال یتیمان را یادداشت می‌کردند؛ امّا اگر در آن چیز خوبی به‌نظرشان می‌رسید، آن را خودشان بر می‌داشتند و چیز خراب خود را به‌جایش می‌گذاشتند. مانند این‌که بجای گوسفند خوب و چاق، گوسفند بیمار و لاغری را می‌گذاشتند و یا بجای پول خوب پول خراب و غیر قابل استفاده‌ای را می‌گذاشتند. چون این هم یک نوع خیانت در مال یتیم به‌حساب می‌آید و امکان دارد نفس کسی چنین خود را قانع کند که، ما مال یتیم را بر نداشته‌ایم، بلکه آن را عوض کرده‌ایم. لذا قرآن کریم به صراحت از این کار جلو گیری نمود و در عین ممنوعیت، هم چنانکه گرفتن مال خوب یتیم و بجا گذاشتن مال غیر قابل استفادهٔ خویش داخل آن است هم چنین انجام این‌گونه معامله با دیگران که در آن ضرری به مال یتیم متوجّه بشود، ممنوع است.

در جمله سوم فرمود: «وَ لَا تَأْكُلُوْا اَمْوَالَهُمْ اِلىٰ اَمْوَالِكُمْ» یعنی مال یتیمان را با مال خویش آمیخته نکنید و نخورید. منظور این است که مال یتیم را نباید

بصورت نا جایز خورد؛ چه آن را با مال خویش آمیخته کرده بخورد یا جداگانه. چون عموماً چنین اتّفاق می‌افتد که مال یتیم را با مال خود شامل می‌کنند و خود هم از آن می‌خورند و به یتیم هم می‌دهند. در این صورت چون محاساباتی در کار نمی‌باشد، یک شخص متدیّن و تابع شرع هم فریب می‌خورد که شاید در این گناهی نیست. بنابر این به‌طور ویژه حرمت آمیخته نمودن و خوردن آن را ذکر نموده، بر این هشدار داد که مال یتیم را کاملاً جداگانه نگهداری نمایید تا به‌طور یقین بدانید که آن در مصرف شخص شما نیامده است که تشریح آن تحت آیه ۲۲۰ از سوره بقرة «يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصْلِحِ» گذشت.

با این نحوه بیان، به این اشاره نمود که بیشتر خورد وبرد کنندگان در مال یتیم کسانی می‌باشند که خودشان مقداری مال دارند؛ پس بدین شکل آنها را طعنه می‌زند که باوجود مال حلال خویش خوردن مال یتیم چقدر شرم آور است.

در آیه، بحث از ممنوعیّت خوردن مال یتیم است؛ زیرا که بزرگترین و مهمترین نفع برداری از مال، خوردن آن است؛ لذا در محاوره هر نوع تصرّف در آن به خوردن تعبیر می‌گردد؛ گر چه بصورت استعمال دیگر باشد و جملهٔ «لَاتَأْكُلُوْا» در قرآن مجید طبق این محاوره به‌کار رفته است و در آن هر نوع تصرّف ناجایز، داخل می‌باشد. لذا مصرف نمودن مال یتیم به هر روش که باشد ناجایز و حرام می‌باشد.

در آخرین جمله آیه، فرمود: «اِنَّهُ كَانَ حُوْباً كَبِيْراً» لفظ «حوب» بنابه قول ابن عبّاس،لغت حبشی است به معنی گناه بزرگ و در زبان عرب این لفظ نیز به همین معنی به‌کار گرفته می‌شود. منظور اینکه هر نوع تصرف ناجایز در مال یتیم چه به‌صورت کم و کاست در نگهداری باشد و چه به‌صورت عوض نمودن مال بد خویش به مال خوب او و یا بصورت آمیختن آن با مال خویش و خوردن آن در هر حال، گناه بسیار بزرگی است و وعید شدید خوردن مال یتیم در پایان این رکوع

خواهد آمد.

وَاِنْ خِفْتُمْ اَلَّا تُقْسِطُوْا فِی الْیَتٰمٰی فَانْکِحُوْا مَا طَابَ لَکُمْ مِّنَ النِّسَآءِ
واگر می ترسیدکه نمی توانیدانصاف کنیددرحق بچّه های یتیم پس نکاح کنیدهرزنی راکه مورد

مَثْنٰی وَ ثُلٰثَ وَ رُبٰعَ ۚ فَاِنْ خِفْتُمْ اَلَّا تَعْدِلُوْا
پسندتان باشد: دودوسه سه وچهارچهار پس اگر می ترسیدکه نمی توانیدانصاف برقرارنمایید،

فَوَاحِدَةً اَوْ مَا مَلَکَتْ اَیْمَانُکُمْ ؕ ذٰلِکَ اَدْنٰی
پس یکی رانکاح کنید یاکنیزی که مال خود شما است در این امید می رود که

اَلَّا تَعُوْلُوْا ﴿۳﴾
به یک جانب متمایل نشوید

ربط آیات

در آیه ما قبل، ممنوعیّت تضییع مال یتیم آمده بود که برای قیّم‌ها خورد وبرد مال یتیم حرام است. در این آیه همان موضوع با عنوان دیگری بیان گردید که کسانی که بچّه‌های یتیمی را زیر دست خود دارند، با آنها به این نیّت ازدواج ننمایند که دختر در اختیار خود آنها است؛ هر مقداری که خود آنها بخواهند مهریه مقرّر می‌نمایند و اموال مملوکهٔ آنها نیز در تصرّف آنها خواهد آمد.

خلاصه این‌که این آیهٔ قرآن کریم، به صراحت نشان داد که هر نوع تدبیر برای تصرف نمودن بر مال یتیم، ناجایز است و وظیفهٔ قیم است که با دیانت، حقوق آنها را نگهداری نماید. چنانکه فرمود.

خلاصهٔ تفسیر

و اگر شما نسبت به این امر احتمال می‌دهید (و اگر یقین داشته باشید بطریق

اولی)**که شما در حق دختران یتیم** (در باره مهریه آنها) **نتوانید انصاف** (را رعایت)**کنید پس** (با آنها ازدواج نکنید بلکه) **با زنان** (حلال) **دیگر که** (بنابر مصلحتی) **مورد پسند شما باشند، ازدواج کنید** (زیرا آنها اجبار نیستند، می‌توانند آزادانه اظهار رضایت نمایند، و این ازدواج مشروط بر این است که ا گرکسی می‌خواهد با بیش از یک زن ازدواج کند، پس باید بدین صورتها باشد و یکی از آن صورتها این است که یک مرد) **با دو زن** (ازدواج نماید) **و** (صورت دوم اینکه یک مرد) **با سه زن** (ازدواج کند) **و** (صورت سوم اینکه یک مرد) **با چهار زن** (ازدواج کند) **پس اگر شما گمان** (غالب) **داشته باشید که** (با ازدواج نمودن چند زن) **نتوانید انصاف و عدالت را بجا بیاورید** (بلکه حقوق ضروری زنا شویی ضایع گردد)**پس با یک زن ازدواج کنید و یا** (ا گرمی‌پندارید که حقوق یکی هم ادا نمی‌گردد پس) **از کنیزی که** (طبق قوانین شرع)**در ملکیت شما باشد** (استفاده نمایید) **در این امر مذکور** (یعنی ازدواج با یک زن و یا استفاده از کنیز) **امید به عدم تجاوز** (و بی عدالتی) **نزدیک‌تر است** (زیرا در صورت ازدواج با یک زن چند زن نیست که نیاز به مساوات در نگهداری پیش بیاید و در صورت استفاده از کنیز حقوق او کمتر از نکاح شده است زیرا او مهریه ندارد و حق نوبت هم ندارد. پس خطرات کمتر می‌باشد.)

معارف و مسایل

جلو گیری از تضییع حق دختران یتیم

در زمان جاهلیّت کسانی که دختران یتیم را تحت سر پرستی خود داشتند، پس با دخترانی که زیبا و ثروتمند بودند، ازدواج می‌کردند و یا آنها را به ازدواج پسران خود در می‌آوردند و مهریه آنها را مطابق دلخواه خویش کم تعیین می‌کردند و هر گونه که می‌خواستند آنها را نگهداری می‌کردند؛ زیرا، سرپرست و مراقب آنها خود اینها بودند و پدران آنها وجود نداشتند، تا از حقوق آنها دفاع نمایند و به هنگام ازدواج رفاه و فلاح آنها را مورد نظر قرار داده، برنامه ریزی درستی انجام

دهند. در صحیح بخاری از حضرت عایشه صدیقه(رض)روایت شده است که در زمان حضرتﷺ، چنین واقعه‌ای اتّفاق افتاد که دختر یتیمی تحت سرپرستی شخصی قرار داشت و او باغی داشت که این دختر یتیم در آن با او شریک بود او با این دختر یتیم ازدواج نمود و بجای اینکه به او مهریه بپردازد، سهم باغ او را نیز تصرّف نمود. بر این واقعه این آیه نازل گردید:

«وَ اِنْ خِفْتُمْ اَلَّا تُقْسِطُوْا فِی الْیَتٰمٰی فَانْکِحُوْا مَا طَابَ لَکُمْ مِنَ النِّسَآءِ»

یعنی اگر شما احساس خطر نمودید که در ازدواج نمودن خود شما با دختران یتیم، انصاف را رعایت نخواهید کرد، بلکه حق آنها ضایع می‌شود، پس زنان دیگر زیاد هستند که با زنان حلال و مورد پسند خود ازدواج کنید.

مسئلۀ نکاح نا بالغ

مراد از «یتٰمٰی» در این آیه، دختران یتیم‌اند و در اصطلاح شرع، یتیم به آن پسر یا دختری گفته می‌شود که به سنّ بلوغ نرسیده باشند. بنابر این از این آیه ثابت گردید که قیّم دختر، نیز این اختیار را دارد که قبل از بلوغ در حال کمی سن، او را به نکاح شخصی مناسب در آورد، به‌شرطی که مصلحت و فلاح و رفاه حال آینده او را در نظر داشته باشد و این طور که در بعضی خانوادها رایج است، نباشد که دختر بزرگی را به نکاح پسر کوچکی در بیاورند و دختر کوچکی را به نکاح مرد مسنی در می‌آورند و از نظر سن مراعاتی در نظر نگیرند و یا بدون ملاحظه وضعیت پسر، دختری را به نکاح او در آورند.

و دختران بالغی که پدران شان فوت کرده‌اند اگر چه با توجّه به بالغ شدن، اختیار خود را دارند، امّا بنابر شرم و حیا عادتاً بعد از بلوغ هم در بارۀازدواج خویش چیزی نمی‌گویند و آنچه قیّم و یا وارث بگوید، قبول می‌کنند لذا بر قیّم آنها لازم است که از تضییع حق آنها اجتناب ورزد.

در هر صورت در این آیه دستور رسیده است که حقوق ازدواجی دختران

یتیم، دقیقاً مراعات شود. امّا به‌جای این‌که مسئولیّت اجرای آن بـر عـهدهٔ دولت باشد، آن را بر عهدهٔ خود مردم گذاشته و آنها را به خوف خدا یاد آوری نـموده است که اگر شما احساس خطر نمودید، که در حق دختران یتیم با بی‌انصافی پیش می‌آیید، پندار ازدواج با آنها را از سر بیرون کنید و با زنان دیگر ازدواج نمایید.

و در ضمن بر مسئولان دولت لازم است که مراقب این امر باشند که اگر در جایی تضییع حقیّ به چشم خورد، برای ادای حقوق به قانون متوسّل شوند.

حکم تعدّد زوجات در قرآن و رواج آن در ملل دنیا قـبل از اسلام

ازدواج نمودن یک مرد با چند زن قبل از اسلام نـیز در دنـیا از نـظر هـمهٔ مذاهب جایز به حساب می‌آمده است. در هر ملّتی از ملل جهان در عرب، هند، مصر، بابل و غیره رواج داشته است و با توجّه به نیازهای طبیعی، امروز هم کسی نمی‌تواند این حقیقت را انکار نماید.

در عصر حاضر اهل اروپا بر خلاف گذشتگان خویش نسبت به تعدد ازدواج سعی و کوشش نموده‌اند تا آن را نا جایز قرار بدهند که نتیجهٔ آن به فحشاء انجامید و سر انجام قانون طبیعی غالب آمد و اکنون حکیمان اهل بصیرت آنجا، طرفدار ترویج آن قرار گرفتند.

مستر دیون پورت که دانشمند معروف مسیحی است، بعد از نقل آیاتی زیاد از انجیل، در حمایت از تعدّد ازواج می‌نویسد:

«از این آیات معلوم می‌گردد؛ تنها این نیست که تعدّد ازواج امری پسندیده است؛ بلکه خداوند در آن برکاتی به ودیعه گذاشته است».

همچنین پادری نکس، جان ملتن و اپزک تیلر با کلمات مؤکّدی آن را تأیید نمودند.

هم چنین تعلیم ویدک تعدد ازواج غیر محدود را جایز قـرار داده است تـا

جایی که مرد اجازه دارد ده، سیزده، بیست‌وهفت زن در یک وقت در نکاح داشته باشد.

کرشن که اوتار[۴۸] واجب التعظیم هندوها است صد زن داشت.

کسی که می‌خواهد مذهب و قانون عفّت و عصمت را بر قرار نماید و انسداد زنا را لازم می‌داند چاره‌ای ندارد جز اینکه به تعدّد ازواج اجازه بدهد. زیرا در این صورت دروازهٔ زنا مسدود می‌گردد و چون آمار زنان نسبت به مردان در بعضی مناطق بیشتر است، راه علاج آن نیز در همین است و اگر به تعدّد ازواج اجازه داده نشود، آمار زنان فاحشه و حرفه‌ای بالا خواهد رفت بنابر این در ملّتهایی که تعدّد زوجات ممنوع قرار گرفته است زنا بیشتر انجام می‌گیرد. ملل اروپا را ملاحظه نمائید! چون در میان آنها تعدّد زوجات ممنوع می‌باشد، هر اندازه زنان بخواهند با دوستان و یاران خود عمل جنسی نامشروع انجام دهند، اجازه دارند. این چه نوع آزادی است که نکاح ممنوع و زنا مجاز قرار گرفته است ؟!

خلاصه این‌که رسم کثرت زوجات قبل از اسلام، به‌صورت غیر محدود رایج بود؛ تا جایی که از تاریخ مذاهب و ممالک معلوم می‌گردد، هیچ مذهب و قانونی برای آن محدودیّتی قایل نبوده است نه یهود و نصارا و نه هندی‌ها و آریایی‌ها و نه زردشتیها.

در آغاز اسلام، نیز در این باره محدودیّتی نبود؛ امّا نتیجهٔ این ازواج غیر محدود چنین شد که مردم نخست با توجّه به حرص زیادی که داشتند، نسبت به تعدّد زوجات اقدام می‌کردند؛ ولی نمی‌توانستند حقوق آنها را ادا نمایند و زنان در عقد نکاح آنها بصورت اسیر زندگی می‌کردند. از چند زن که در عقد یک شخص قرار می‌گرفت، از عدل و مساوات بین آنها نام و نشانی باقی نمی‌ماند با هر

۴۸-اوتار لقب پیشوای هندوهاست. (مترجم)

کدام که دلبستگی بیشتری داشت، او را مورد نوازش قرار می‌داد و نسبت به حقوق دیگر زنها کاملاً بی توجّه بود.

اسلام بر تعدّد زوجات الزاماً محدودیّت قایل شد و قانون عدل و مساوات را به اجرا گذاشت.

قرآن کریم این قانون مبتنی بر ظلم عظیم را از جامعه برداشت؛ بر تعدّد زوجات محدودیت قایل شد و به شوهران، نکاح بیش از چهار زن را اجازه نداد و آن را حرام اعلام نمود و نسبت به چند زن که در عقد یک شخص باشند، حکم مساوات در حقوق با تأکید نهایی اعلام داشت و بر تخلّف از این قانون وعید شدید بیان نمود. در آیهٔ مذکور فرمود: «فَانْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَى وَ ثُلَثَ وَ رُبَعَ» یعنی از زنان حلال که مورد پسند شما باشند دو، دو و سه، سه وچهار، چهار ازدواج کنید .

در آیه لفظ «مَا طَابَ» وارد شده است. حسن بصری رحمه الله، سعید بن جبیر رحمه الله و ابن مالک رحمه الله آن را به «مَا حَلَّ» تفسیر کرده‌اند؛ یعنی زنانی که برای شما حلال هستند، و بعضی حضرات با توجّه به معنی لفظی «مَا طَابَ» آن را به "پسندیده" ترجمه کرده‌اند ولی بین این دو معنی هیچ تضادّی وجود ندارد؛ می‌تواند مراد از آن چنین باشد که زنانی که طبعاً مورد پسند شما باشند و از روی شرع حلال باشند.

در این آیه از یک طرف به این اجازه داده شده است که با بیش از یک زن -تا چهار زن -می‌توانید ازدواج کنید و از طرف دیگر بر چهار زن تحدید عاید نمود که نمی‌توانید بیش از چهار زن در یک وقت در نکاح داشته باشید.

توضیح رسول کریم صلی الله علیه وسلم این تخصیص و تحدید را بیشتر واضح نمود. پس از نزول این آیه، شخصی به نام غیلان بن اسلمه ثقفی مسلمان شد و ده زن در نکاح

داشت که آنها نیز مسلمان شدند. رسول خداﷺ موافق به دستور قرآن امر فرمود که: از این ده نفر چهار نفر را انتخاب کن و بقیه را طلاق داده، رها کن. غیلان بن اسلمه ثقفی طبق امر رسول خداﷺ چهار زن پیش خود نگهداشت و بقیه را رها ساخت. (مشکوٰة شریف ص ۲۷٤ به حواله ترمذی و ابن‌ماجه)

در مسند امام احمد نسبت به تکملۀ همین روایت واقعه‌ای دیگر وارد شده است که یاد آوری از آن در اینجا بی بهره نخواهد بود؛ زیرا آن در ارتباط به حقوق زنهاست و آن این‌که غیلان بن اسلمه موافق به قانون شرع چهار زن را پیش خود نگه داشت. امّا در زمان خلافت فاروق اعظمؓ آنها را طلاق داد و کل ثروت خود را بین پسران خود توزیع نمود. فاروق اعظم اطّلاع یافت فوراً او را احضار نموده، فرمود که تو به خاطر محروم کردن این زنها از ارث، چنین اقدام نموده‌ای که کلّاً ظلمی است. آشکار لذا فوراً به آنها مراجعه کن و اموال خویش را از پسرانت باز گیر و اگر به این دستور عمل نکردی، سزای شدیدی به تو داده خواهد شد.

قیس بن الحارث اسدیؓ می‌گوید که: زمانی که من مسلمان شدم هشت زن داشتم و آن را در خدمت آن‌حضرتﷺ گزارش کردم؛ آن‌حضرتﷺ فرمود: چهار نفر از آنها را نگهدار و بقیه را طلاق ده. (ابوداودص ۳۰٤) در مسند امام شافعیؒ واقعه‌ای از نوفل بن معاویه(رض)، منقول است که: چون او مسلمان شد، پنج زن داشت. آن‌حضرتﷺ نیز او را به طلاق دادن یک زن امر فرمود. این واقعه در مشکوٰة ص۲۷۴ از شرح السّنة منقول است از این برخورد و عمل رسول خداﷺ و صحابۀ کرام، مراد آیه کاملاً واضح گردید که جمع نمودن بیش از چهار زن در یک عقد نکاح، حرام است.

تعدّد زوجات رحمة للعالمین ﷺ

ذات والا صفات، حضرت اقدس ﷺ سراسر رحمت و برکتی است؛ بزرگترین هدف از بعثت آن‌حضرت ﷺ تبلیغ احکام، تزکیهٔ نفوس و ابلاغ قرآن بود. آن جناب ﷺ تعالیم اسلام را قولاًو عملاً در دنیاگسترش داد؛ یعنی، هم‌چنانکه به دیگران نشان می‌داد، بر آنها عمل هم می‌کرد. باز چون هیچ شعبه‌ای از حیات انسانی چنین نیست که در آن نیازی به رهبری آن‌حضرت ﷺ نداشته باشد از نماز با جماعت گرفته تا روابط زنا شویی، پرورش اولاد، قضای‌حاجت و طهارت که رهبری و هدایات آن‌حضرت ﷺ نسبت به تمام این امور، در کتب احادیث وجود دارند. در داخل منزل چه کارهایی انجام داده است، با زن و فرزندان چگونه برخوردی داشته است؛ از این قبیل، صدها مسئله هست که توسّط ازواج مطهّرات به امّت رهنمایی گردیده است. با توجّه به نیاز دینی تعلیم و تبلیغ برای آن‌حضرت ﷺ کثرت ازدواج، یک امر لازم و ضروری بود. تنها از حضرت عایشه صدّیقه«رض» نسبت به احکام و مسایل، اخلاق و آداب و سیرت نبوی، دو هزار و دویست و ده حدیث در کتب احادیث روایت شده است و آمار روایات حضرت امّ سلمه«رض» به سیصد و هفتاد و هشت رسیده است. حافظ ابن قیّم در (ص۹ ج۱) از اعلام الموقعین نوشته است که اگر فتاوی حضرت امّ‌سلمه«رض» که از آن حضرت ﷺ نقل فرموده است یک جا جمع می‌شدند، رساله‌ای ترتیب داده می‌شد.

پایه ومقامی که‌حضرت‌عایشه«رض» در روایت و درایت، فقه و فتاوی داشته‌است، نیاز به بیان ندارد. وی حدود دویست شاگرد داشت و پس از وفات آن‌حضرت ﷺ تا چهل و هشت سال در گسترش علم دین تلاش نمود.

به خاطر نمونه وضع مجمل دو نفر از ازواج مطهّرات نوشته شد و روایات ازواج دیگر از نظر مجموع در حدّ زیادی وجود دارد و روشن است که نفع این تعلیم و تبلیغ، از ناحیهٔ ازواج مطهّرات رسیده است.

اهداف عالیهٔ انبیاء علیهم السلام فکر و اصلاحات انفرادی و اجتماعی، و خانوادگی و کشوری را انسانهای شهوت پرست دنیا چه می‌دانند! آنان همه را بر خود قیاس می‌کنند. در نتیجهٔ این، از چندین قرن است که ملحدین و مستشرقین اروپا بنابر ضدیت و عناد، مسئلهٔ تعدّد ازواج آن‌حضرت ﷺ را زاییده خواهش جنسی و نفسانی قرار داده‌اند؛ امّا اگر بر سیرت آن‌حضرت ﷺ یک نظر سطحی انداخته شود، هیچ گاه یک نفر هوشمند و منصف، کثرت ازدواج آن‌حضرت ﷺ را بر این امور، حمل نخواهد کرد.

زندگی معصومانهٔ آن‌حضرت ﷺ در جلوی قریش مکّه چنان گذشت که در سنّ بیست و پنج سالگی با یک بیوه زن سالخورده و صاحب الاولاد که از دو شوهر فوت شده بیوه مانده بود، ازدواج نمود و تا بیست و پنج سال با او زندگی را ادامه داد و آن هم بدین شکل که ماهها خانه را گذاشته، در غار حراء به عبادت مشغول بود و ازدواجهای دیگر، بعد از پنجاه سالگی به‌وقوع پیوست. این زندگی پنجاه ساله و کلّ وقت عنفوان جوانی در نظر اهل مکّه گذشت؛ هرگز به هیچ یک از دشمنان فرصتی نرسید که بتوانند چنین چیزی را به وی منسوب نمایند که طهارت و تقوای او را محل شکّ و تردید قرار دهد.

دشمنان، آن‌حضرت ﷺ را ساحر، شاعر، مجنون، کذّاب و مفتری گفتند ولی نسبت به زندگی معصومانهٔ او نتوانستند چنین حرفی به زبان بیاورند که در رابطه به جذبات بی رویه جنسی و نفسانی باشد.

آیا با توجّه به این احوال و اوضاع این امر قابل توجّه نیست که بعد از صرف نمودن پنجاه سال جوانی به یک سویی از لذایذ دنیا و زهد و تقوا چه انگیزه و داعیه‌ای پدید آمده بود که او را وادار به ازدواج متعدّد در این سنّ و سال کرد؟ اگر ذرّه‌ای انصاف در قلب کسی وجود داشته باشد نمی‌تواند علّت این ازدواجهای متعدّد را جز این بیان نماید که در بالا ذکر گردید. توجّه داشته باشید که حقیقت

کثرت ازدواجها چگونه اتّفاق افتاد!

از بیست و پنج ساله زندگی گرفته تا سنّ پنجاه سالگی تنها حضرت خدیجه«رض» به شرف همسری او نایل آمده بود. پس از فوت او با حضرت سوده«رض» و حضرت عایشه«رض» ازدواج نمود که تنها حضرت سوده«رض» در خانهٔ او تشریف داشت و حضرت عایشه«رض» در اثر صغیرالسن بودن، در خانه پدرش قرار داشت که پس از چند سال در سال سنه۲ هـ.در مدینهٔ منوّره زفاف به عمل آمد و آن هم زمانی که عمر مبارک به پنجاه و چهار سال رسیده بود و در این مدّت تنها دو همسر به یک وقت در خانه داشتند. از این به بعد سلسلهٔ تعدّد ازواج آغاز گردید. پس از یک سال با حضرت حفصه «رض» ازدواج نمود. سپس با گذشت چند ماه با حضرت زینب بنت خزیمه «رض» ازدواج کرد و او فقط تا هیجده ماه در خانه آن‌حضرتﷺ زنده ماند و سپس فوت نمود و مطابق به قول دیگر تنها سه ماه در خانه باقی ماند؛ سپس در سنه۴هـ.با حضرت امّ سلمه«رض» ازدواج کرد و پس از آن در سنه ۵ هـ.با حضرت زینب بنت حجش ازدواج نمود در حالی که عمر مبارک به پنجاه و هشت سالگی رسیده بود و در این زمان سالخوردگی چهار زن در عقد آن حضرتﷺ در آمده بود.

در زمانی که به افراد امّت اجازه به چهار ازدواج رسیده بود، حد اقل او هم اجازهٔ چهار ازدواج را داشت؛ ولی آن حضرتﷺ بر آن عمل ننمود. سپس در سنه ۶ هـ.با حضرت جویریه«رض» و در سنه ۷ هـ.با حضرت امّ‌حبیبه«رض» و باز در همین سنه ۷ هـ.با حضرت صفیه«رض» و حضرت میمونه«رض» ازدواج فرمود.

خلاصه اینکه: تا پنجاه و چهار سالگی آن حضرتﷺ فقط با یک همسر گذر عمر نمود؛ یعنی بیست و پنج سال با حضرت خدیجه«رض» و چهار یا پنج سال با حضرت سوده«رض» عمر به سر نمود. سپس در سنّ پنجاه و هشت سالگی چهار همسر در خانهٔ او جمع شد و بقیهٔ ازدواجها ظرف دو الی سه سال اتّفاق افتاد.

و این امر به‌طور ویژه قابل توجّه است که در جمع این همسران، فقط یکی از آنها چنین بود که به صورت دوشیزگی به ازدواج او در آمد یعنی امّ‌المـؤمنین حضرت عایشهٔ صدّیقه«رض» و بقیه همهٔ ازواج مطهرات بیوه بودند که بعضی از آنها دو شوهر یکی بعد از دیگری از دست داده بود و این تعداد هم در آخر جمع شدند.

حضرات صحابه(رض) چه مرد و چه زن همه برای آن‌حضرتﷺ جان نثار بودند؛ اگر او می‌خواست می‌توانست بسیاری ازواج دوشیزه را در نکاح خود در بیاورد. بلکه می‌توانست هر یکی را بعد از یک یا دو ماه طلاق دهد؛ امّا او چنین کاری را نکرد.

و نیز این امر هم قابل توجّه است که سرور دو جهانﷺ نبیّ بر حق خداوند بود و نبی هیچ وقت صاحب هوا و هوس نخواهد بود؛ هر چه او انجام دهد به اذن خدا خواهد بود. بعد از پذیرش نبوّت او هر اعتراضی پوچ و خنثیٰ خواهد شد و اگر کسی پیامبری او را نپذیرد و چنین تهمتی به وی بزند که او فـقط بـه خـاطر شهوت پرستی برای خود کثرت ازواج را جایز قرار داده است به او گفته خواهد شد که اگر چنین چیزی وجود می‌داشت چگونه در حق خود راجع به مسئلهٔ کثرت ازواج محدودیتی اعلام می‌کرد که در آیهٔ ۵۲ سورهٔ‌احزاب آمده است. «لَا يَحِلُّ لَكَ النِّسَآءُ مِنْ بَعْدُ» این اعلام محدودیت در حق خودش دلیل روشنی است بر اینکه آنچه آن‌حضرتﷺ انجام داده است، همه به اذن پروردگارش بوده است.

منافع تعلیمی و تبلیغی که در اثر تعدّد ازواج به امّت رسیده و احکامی که به آنها رسیده است، جزئیات آنها به‌قدری زیاد است که شمردن آنها دشـوار است. کتب احادیث بر این امر گواه‌اند. البتّه نسبت به بعضی منافع دیگر در اینجا اشاره خواهیم کرد.

آن‌حضرتﷺ پس از وفات ابو سلمه، شوهر امّ سلمه، با امّ سلمه ازدواج

نـــمود. او بـــا فـرزندان شـوهر قـبلی، در خـانه آن‌حـضرتﷺ تشـریف آورد. آن‌حضرتﷺ فرزندان او را پرورش نموده، با این عمل خویش نشان داد که بـا محبّت و دوستی باید فرزندان همسر را پرورش کرد. از ازواج مطهّرات فقط همین یکی بود که با فرزندان خویش به خانه آن‌حضرتﷺ تشریف آورده بود و اگـر کسی از ازواج مطهرات بدین شکل نمی‌بود پس عملاً در ایـن رابـطه هـیچ‌گونه راهنمای عملی برای امّت وجود نداشت که کسی بتواند فرزندان همسر را تحت تربیت و سر پرستی قرار دهد. پسر او (حضرت عمر بن سلمه) می‌گوید که من در آغوش آن‌حضرتﷺ پرورش یافتم؛ یک بار با آن‌حضرتﷺ غذا می‌خوردم که دستم در هر طرف کاسه می‌چرخید. آن حضرتﷺ فرمود: «سمّ اللّٰه و کل بیمینك و کل مما یلیك» یعنی «با خواندن بسم الله با دست راست از جلوی خـود غـذا بخور» (مشکوٰة ص ۳۹۳ به حواله بخاری و مسلم)

حضرت جویریه به صورت اسیر در جهاد در تصرّف مسلمانان در آمد و در سهم ثابت بن قیس یا پسر عموی او قرار گرفت او باآقایش قراردادی بست که من به تو اینقدر مال می دهم تو مرا آزاد کن؛ سپس در محضر آن‌حضرتﷺ آمد واز او کمک خواست آن‌حضرتﷺ گفت: امری بهتر از این را با تو نگویم که من کلّ مال را بپردازم و با تو ازدواج کنم او با مسرّت کامل این پیشنهاد را پذیرفت. آنگاه آن‌حضرتﷺ آن مال را پرداخت نمود و با او ازدواج کرد. صدها نفر از قوم او در ملکیت اصحاب قرار گرفته بودند؛ زیرا همه به اسارت در آمده بودند. هنگامی که صحابه اطّلاع یافتند که جویریه در عقد ازدواج آن حضرتﷺ در آمده است به پاس احترام آن حضرتﷺ همهٔ آنها (برده و کنیزان خود) را آزاد کردند. سبحان الله! رعایت آداب صحابه تا چه حدی است! با این پندار که اکنون این بـرده‌ها و کنیزان از اقوام همسر آن حضرت ﷺ می‌باشند، ما چگونه آنـها را بـرده و کـنیز نگهداریم. پس همه را آزاد کردند. حضرت عایشه صدّیقه«رض» نسـبت بـه ایـن

واقعه می‌فرماید:
«فَلَقَدْ اُعْتِقَ بِتَزْوِيجِهِ اِيَّاهَا مِائَةُ اَهْلِ بَيْتٍ مِنْ بَنِى‌الْمُصْطَلِقِ فَمَا اَعْلَمُ اِمْرَأَةً اَعْظَمَ بَرَكَةً عَلَىٰ قَوْمِهَا مِنْهَا» **یعنی «با ازدواج آن‌حضرت ﷺ باجویریه«رض» صد خانواده از بنی‌المصطلق آزاد گردید. من هیچ زنی را ندیده‌ام که نسبت به قومش از جویریه«رض» با برکت تر باشد»**

حضرت امّ‌حبیبه«رض» باشوهرش درمکّه‌درآغازاسلام، مسلمان‌شده بود و سپس هر دو هجرت کرده، در معیّت افراد دیگر کاروان به حبشه رفتند. شوهرش در آنجا مرتد شده، نصرانی شد و پس از چند روزی مرد. آن‌حضرت ﷺ توسّط نجاشی به‌او پیام‌ازدواج دادکه‌او پذیرفت و در همان حبشه‌نجاشی نکاح‌اورابا آن‌حضرت ﷺ منعقدکرد. امرتعجب‌آوراین‌است‌که امّ‌حبیبه«رض» دختر ابوسفیان رضی الله عنه است ودر آن زمان حضرت‌ابوسفیان رضی الله عنه سرپرست قومی بود که دشمنی با اسلام را هدف خویش قرار داده‌بودند.

اگرکسی توان بر قرار نمودن عدالت و مساوات بین چند زن را نداشته باشد او باید بر ازدواج یک زن اکتفاکند.

پس از اجازه دادن به ازدواج چهار زن فرمود «فَاِنْ خِفْتُمْ اَلَّا تَعْدِلُوْا فَوَاحِدَةً اَوْ مَا مَلَكَتْ اَيْمَانُكُمْ» یعنی اگر شما ترس دارید که نمی‌توانید عدالت بر قرار نمایید، به ازدواج با یک زن اکتفا کنید و یا از کنیزی که طبق اصول شرع در ملکیّت شما باشد.

از این معلوم گردید که ازدواج با بیش از یک نفر در صورتی جایز و مناسب است که طبق موازین شرع بتوانید، بین زنها مساوات برقرار نموده حقوق آنها را ادا نمایید و اگر بر این توان نداشتید فقط با یک زن ازدواج کنید. در زمان جاهلیّت این ظلم بین مردم عام بود که یک مرد چندین زن را در نکاح خود می‌داشت که

بحواله چند حدیث در ضمن این آیه از آن یادآوری گردید و اصلاً بـه رعـایت مساوات و حقوق آنها توجّه نمی‌شد. به سوی هر کدام تمایل بیشتر می‌شد؛ او از هر جهت مورد نوازش قرار می‌گرفت و از حقوق زنان دیگر چشم پوشی می‌شد. قرآن کریم به‌طور واضح و روشن فرمود که: اگر نـمی‌توانـید عـدالت را بـرقرار نمایید، با یک زن ازدواج نمایید یا از کنیزی استفاده کنید. در اینجا این امر قابل توجّه است که کنیز مملوک که در آیه از آن یاد آوری گردیده شرایط بخصوصی دارد که امروز عموماً مفقود می‌باشد. بنابر این کسی را کنیز مملوک شرعی قـرار داده، از او استفاده جنسی نمودن، حرام است و جای تفصیلش در اینجا نیست.

حاصلش اینکه اگر چه قرآن کریم تا چـهار زن اجـازۀ نکـاح داده است و نکاحی که در این محدوده انـجام مـی‌گیرد درست و صـحیح مـی‌باشد؛ ولی در صورت تعدّد ازواج، بر قرار نمودن عدل و مساوات واجب است و تخلّف از آن، ظلم عظیمی به شمار می‌آید. لذا اگر تصمیم بر نکاح بیشتر از یک زن اتّخاذ گردد، باید قبل از آن، اوضاع خویش را بررسی نماید که آیا می‌تواند تمام حقوق را بـا عدل و مساوات ادا نماید یا خیر، اگر گمان غالب بر این باشد که نمی‌تواند عدل و مساوات را بر قرار نماید، پس اقدام به ازدواج بیش از یک زن، اقدام به ابتلای گناه بزرگی است؛ باید از این خود داری نمود و در این صورت باید بر یک زن اکتفا نمود. خلاصه این‌که اگر کسی بیش از چهار زن را دریک وقت با یک ایـجاب و قبول ازدواج نماید نکاحش باطل است؛ زیرا کسی حق ندارد با بیش از چهار زن ازدواج نماید. امّا ازدواج با چهار زن منعقد می‌گردد. ولی اگر بین آنـها عـدل و مساوات برقرار ننماید این گناه بسیار بزرگی است. زنی که حقّش حیف و میل شده است می‌تواند به دادگاه مراجعه نموده، حق خویش را بخواهـد. رسـول‌کریمﷺ نسبت به عدل و مساوات بین ازواج متعدّد شدیداً تأکید نموده و بر تخلّف از آن وعید شدیدی یاد آور شده است و با عمل خویش آن را تـوضیح داده است تـا

جایی که آن حضرتﷺ در اموری مساوات را بر قرار نموده است که بر قراری مساوات در آنها لازم نبوده است. در حدیثی آن‌حضرتﷺ فرمود: کسی که دو زن در نکاح داشته باشد و نتواند در حقوق آنها عدالت را بر قرار نماید او در روز قیامت به گونه‌ای بر می‌خیزد که یک جانب او ساقط خواهد بود. (مشکوة ص ۲۷۸)

البتّه این مساوات در اموری لازم و ضروری است که در اختیار انسان باشند مانند مساوات در نفقه، شب ماندن و غیره امّا امری که در اختیار انسان نباشد، مثل تمایل قلبی که به‌سوی یکی بیشتر باشد، پس در این امر غیر اختیاری از او هیچ‌گونه مؤاخذه‌ای نخواهد شد؛ به شرطی که این تمایل قلبی بر امور اختیاری اثر نگذارد. خود رسول خداﷺ با بر قراری مساوات در امور اختیاری به بارگاه خداوندی عرض نمودند.

«اَللّٰهُمَّ هٰذَا قَسْمِیْ فِیْمَا اَمْلِکُ فَلَاتَلُمْنِیْ فِیْمَاتَمْلِکُ وَ لَا اَمْلِکُ» «ای الله! این تقسیم عادلانهٔ من در اموری است که در اختیار من است؛ امّا چیزی که در اختیار توست و من در آن اختیاری ندارم، بر آن از من مؤاخذه نفرما.

روشن است که کاری که یک رسول معصوم بر آن قادر نباشد، کسی دیگر چگونه می‌تواند قادر باشد! لذا در آیهٔ ۱۲۹ سورهٔ نساء فرمود: «وَ لَنْ تَسْتَطِیْعُوْا اَنْ تَعْدِلُوْا بَیْنَ النِّسَآءِ» هرگز نمی‌توانید بین زنها مساوات برقرار کنید که در اینجا نشان داد که تمایل قلبی امری است غیر اختیاری و مساوات در آن در توان انسان نیست. پس برای این امر غیر اختیاری فرمود: «فَلَا تَمِیْلُوْا کُلَّ الْمَیْلِ» یعنی اگر با یک زن تمایل بیشتری پدید آمد شما در این معذور می‌باشید. امابازن دیگر بی‌توجهی و بی‌اعتنایی‌گناه عظیمی‌است وکسی که‌احساس این خطر را داشته باشد به او راهنمایی گردید که با بیش از یک‌زن‌ازدواج‌نکند.

یک شبهه و پاسخ به آن

با عدم توجّه به تفصیل و تشریح فوق، بعضی با در نظر گرفتن آیهٔ سورهٔ نساء و این آیه، در یک سوء تفاهم عجیبی قرار گرفته‌اند و آن اینکه در آیه سوره نساء دستور رسیده که اگر احساس خطر کنید که نمی‌توانید عدل و مساوات را بر قرار نمایید، با ازدواج به یک زن اکتفا کنید و در این آیه دیگر قطعاً واضح نمود که نمی‌توان عدل و مساوات را رعایت نمود. پس نتیجه این شد که نکاح بیش از یک زن مطلقاً نا جایز است. امّا باید اندیشید که اگر هدف خداوند در تمام این آیات جلو گیری از نکاح بیش از یک زن می‌شد، چه نیازی داشت که به این تفصیل بپردازد که «فَانْكِحُوْا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَآءِ مَثْنٰى وَ ثُلٰثَ وَ رُبٰعَ» یعنی «نکاح کنید از زنان مورد پسندتان دو دو،سه سه، چهار چهار» زیرا در این صورت بی انصافی یقینی است؛ پس احساس خطر داشته باشید، معنی نخواهد داشت.

علاوه بر این، بیان قولی و عملی رسول خداﷺ و صحابهٔ کرام(رض) و تعامل متداوم آنها بر این گواه است که اسلام هیچگاه از ازدواج بر بیش از یک زن را جلو گیری ننموده است و حقیقت همان است که در بالا ذکر گردید که در نخستین آیه سورهٔ نساء عدالت و مساوات در امور اختیاری بیان گردید و در آیه دوم، عدم توان مساوات در امور غیر اختیاری که عبارت از محبّت و تمایل قلبی است؛ لذا بین این دو آیه هیچ‌گونه تعارضی وجود ندارد و نه در این آیات دلیلی بر ممنوعیّت تعدّد ازدواج آمده است.

در پایان آیه فرمود: « ذٰلِكَ اَدْنٰى اَلَّا تَعُوْلُوْا» در این آیه دو کلمه به‌کار رفته است یکی «اَدْنٰی» که این واژه از «دُنُوٌّ» مشتق است که به معنی قرب می‌آید. دوم «لَا تَعُوْلُوا» عال یعول به معنی مال یمیل می‌آید که به معنی تمایل و میلان می‌باشد که در اینجا به معنی ظلم و جور و تمایل ناجایز به کار رفته است.

منظور این‌که آنچه در این نشان داده شد که «در صورت عدم توان برقراری

عدالت بر ازدواج یک زن اکتفا نمودن و یا از کنیز استفاده نمودن» چنین امری است که در اختیار نمودن و عمل کردن بر آن شما می‌توانید از ظلم نجات بیابید و موارد تعدّی و تجاوز خاتمه یابد.

در اینجا یک شبهه این است که هر گاه زن یکی باشد موردی برای ظلم باقی نخواهد ماند. پس با اضافه نمودن لفظ «اَدْنٰی» چرا فرمود که با انجام آن نزدیک است که شما ظلم نکنید بلکه می‌بایستی می‌گفت که در این صورت کلاً از ظلم نجات خواهید یافت.

جوابش این‌که با اضافه نمودن کلمهٔ «اَدْنٰی» به این اشاره نمود که چون بسیاری افراد بر یک زن نیز ظلم و تعدّی می‌نمایند؛ لذا بر سدّ راه ظلم تنها این کافی نیست که با بیش از یک زن ازدواج نکنید. آری این لازم است که در این صورت خطر ظلم کاسته می‌شود و شما به عدالت نزدیک می‌شوید. و نجات کامل از ظلم و ستم زمانی میسّر می‌گردد که حقوق یک زن کاملاً ادا گردد و در ضمن، برخورد با حسن سلوک باشد و از کوتاهی‌ها صرف نظر نموده بر کج رفتاری او صبر و شکیبایی شود.

وَ اٰتُوا النِّسَاءَ صَدُقٰتِهِنَّ نِحْلَةً ؕ فَاِنْ طِبْنَ لَكُمْ عَنْ شَیْءٍ مِّنْهُ نَفْساً

وبدهید به‌زنان مهریه‌شان را به‌خوشی پس‌اگر آنهاازآن چیزی برای‌شمابه خوشی‌خویش

فَكُلُوْهُ هَنِیْٓئاً مَّرِیْٓئاً ﴿۴﴾

گذاشتند بخورید گوارا.

ربط آیات

در آیهٔ گذشته ظلمی را که در اثر ازدواج بر زنان می‌شد، آن را برطرف نمود و در آیهٔ فوق حقّ ویژه‌ای از آنها بیان می‌گردد و آنچه در این باره ظلم و ستمی

می‌شود آن را برطرف می‌سازد و این است حقّ مهریه!

خلاصهٔ تفسیر

شما مهریه زنان را با طیب خاطر بپردازد. آری اگر زنان با طیب خاطر چیزی از شما فرو گذار نمایند (و همین است حکم کلّ مهریه) **پس** (در این صورت) **شما آن را با تلذّذ و خوشگواری بخورید.**

معارف و مسایل

نسبت به مهریه در عربها به چند صورت ظلم می‌شد:

یکی اینکه مهریه که حق زن است، به او پرداخت نمی‌شد؛ بلکه اولیای دختر آن را از شوهر می‌گرفتند که اصولاًاین ظلمی است. برای دفع آن قرآن می‌فرماید: «وَ أٰتُوا النِّسَآءَ صَدُقٰتِهِنَّ» یعنی « به زنان مهریه شان رابدهید» مخاطب به این دستور شوهر هم هست که او مهریه همسر خود را به خود او بدهد و به دیگران ندهد. و اولیای دختران نیز مخاطب هستند که اگر آنان مهریهٔ دختران را دریافت کرده‌اند، آن را به خودشان بدهند. بدون اجازه آنها، در آن هیچ‌گونه تصرّفی ننمایند.

ظلم دوم این بود که اگر گاهی کسی به پرداخت مهریه مجبور می‌شد، آن را ناگوار دانسته، با دل نا خواسته نوعی تاوان قلمداد می‌کرد و سپس با کراهیت پرداخت می‌نمود. در آیهٔ فوق الذّکر نسبت به رفع این ظلم لفظ «نِحْلَةً» به کار برده شد. زیرا «نحلة» در لغت به آن نوع پرداخت گفته می‌شود که با طیب خاطر باشد.

خلاصه این‌که در این آیه چنین تعلیم داده شد که مهریهٔ زنان حق واجب آنهاست و ادای آن لازم و ضروری است، و هم چنان‌که ادای حقوق دیگران با طیب خاطر ضروری است، ادای مهریه نیز همین گونه است.

ظلم سوم در باره مهریه این بود که بسیاری از شوهران با تصوّر این‌که زن از

او چاره‌ای ندارد و نمی‌تواند با او مخالفت نماید، او را تحت فشار قرار می‌داد تا مهریه را بر او هبه کند و او را عفو نماید که در حقیقت این عفوی نبود؛ امّا آنها فکر می‌کردند که عفو انجام گرفته است؛ لذا به فکر پرداخت آن نمی‌شدند.

به خاطر انسداد این ظلم در آیهٔ مذکور فرمود: «فَاِنْ طِبْنَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِّنْهُ نَفْساً فَكُلُوْهُ هَنِيْئاًمَّرِيْئاً» یعنی اگر زنان چیزی از مهریهٔ خویش با طیب خاطر به شما دادند، می‌توانید آن را مورد استفاده قرار دهید، و این برای شما مبارک خواهد بود.

منظور این‌که به‌دست آوردن عفو، با جبر و اکراه و فشار اعتباری ندارد؛ و بدین شکل چیزی عفو نمی‌شود. امّا اگر زن با اختیار کامل و رضایت خویش چیزی از مهریهٔ خود را عفو نماید، یا پس از دریافت، آن را مسترد نماید، مورد استفاده قرار دادن آن برای شما جایز می‌باشد.

این‌گونه مظالم در زمان جاهلیّت به کثرت وجود داشت که به خاطر رفع این ظلم قرآن کریم در این آیه چنین فرمود. امّا متأسّفانه این امور زمان جاهلیّت تا کنون هم بین مسلمانان رواج دارد. لذا اجتناب از این ظلم، بر همه لازم و ضروری است.

در آیه، این حکم مقیّد به این بود که اگر زنان با طیب خاطر مقداری از مهریهٔ خویش را به شما واگذار نمایند و یا از شما نگیرند، شما می‌توانید آن را مورد استفاده قرار بدهید؛ در این، یک سرّ و راز بزرگی وجود دارد. در اصل، قانون شرع از این قرار است که ذرّه‌ای از مال دیگران بدون رضایت و اجازهٔ آنها حلال نیست. رسول خداﷺ به صورت قانون کلّی فرمود که:«اَلَا لَا تَظْلِمُوْا اَلَا لَا يَحِلُّ مَالُ امْرَءٍ اِلّا بِطِيْبِ نَفْسٍ مِّنْهُ» (مشكوٰة ص ۲۵۵)

«آگاه باشید ظلم نکنید و خوب بفهمید که مال کسی (برای دیگری) بدون طیب خاطرش حلال نیست.»

این یک قانون بسیار کلّی است که درون آن جزئیات زیادی نهفته‌است.

در عصر حاضر، چون زنان فکر می‌کنند که مهریه‌ای به ما نمی‌رسد و اگر ما آن را مطالبه بکنیم بد دلی و ناراحتی ایجاد می‌شود؛ بنابر این با دل ناخواسته آن را عفو می‌نمایند؛ این عفو هیچ گونه اعتباری ندارد. سیّدی حضرت حکیم الامّت می‌فرمود: سراغ یافتن به طیب نفس واقعی زمانی متحقّق می‌شود که مبلغ مهریه به زن تحویل گردد؛ سپس او با طیب خاطر و رضایت کامل بدون کوچکترین فشاری آن را به شوهرش مسترد نماید و همین طیب نفس در ارث خواهران و همسران نیز اعتبار دارد.

اغلب با فوت مادر یا پدر، پسر متصرّف مال می‌شود و به دختر چیزی نمی‌دهد. مگر کسی که متدیّن باشد از خواهران معافی می‌خواهد؛ چون خواهران فکر می‌کنند که سهم الارثی به ما نخواهند داد، بنابر این بر خلاف رضایت خویش عفو می‌نمایند؛ باری به هنگام فوت پدر به همسرش هم سهمی داده نمی‌شود؛ به‌ویژه وقتی که او نا مادری باشد؛ اصلاً به او چیزی نخواهند داد. همهٔ اینها حق کشی و تضییع حق است. البتّه اگر به طیب خاطر چیزی عفو نمایند، آن عفو می‌گردد که علامتش در بالا ذکر گردید. سیّدی حکیم الامّت نیز فرمود که در این رابطه «طیب نفس» ذکر گردید نه «طیب قلب» زیرا برای حلال بودن مال کسی خوش قلبی او تنها کافی نیست کسانی که رشوه و یا سود می‌دهند با تصوّر این‌که منافع کلانی به دنبال دارد، آن را با خوشی دل می‌دهند؛ امّا این خوش قلبی اعتباری ندارد. اگر از نفس سؤال شود، آن هرگز بر این هزینه راضی نیست. بنابر این طیب نفس را داور قرار داد. کمکهایی که برای مساجد و مدارس گرفته می‌شود؛ در آنها نیز باید طیب نفس را در نظر گرفت. اگر کسی با فشار و روی در بایستی سردار، ریش سفید، و غیره چیزی بدهد و در آن طیب نفس نباشد، استفاده از آن جایز نیست. و باید آن را مسترد نمود.

در آیه، واژه «صَدُقَات» به‌کار رفته است که این جمع «صَدُقه» بفتح صاد و ضم دال است. صَدُقه و صُداق به مهریه زنان اطلاق می‌شود. ملا علی قاری رحمه الله در «مرقات شرح مشکوٰة» می‌نویسد: «و سمّی به لانه یظهر به صدق میل الرجل الی المرأة» یعنی به مهریه صَدُقَه و صُدَاق از آن جهت می‌گویند که معنی صداقت در این ماده وجود دارد و چون از مهریه تمایل صادقانه شوهر به سوی زن ظاهر می‌گردد، به آن صُداق می‌گویند. «هنیئاً» و «مریئاً» هر دو بر وزن فعیل صفت می‌باشند.

هنیئاً (مِن هَنأ وهَنُؤ وهَنِئ) در لغت به چیزی گفته می‌شود که بدون رنج و زحمت به‌دست بیاید. هر گاه این صفت طعام قرار بگیرد، معنی آن طعام گوارا می‌باشد؛ یعنی چنان طعامی که بدون مشقّت در گلو فرو رود و او به آسانی هضم گردیده جزو بدن قرار گیرد.

مریئاً، (من مرأالطعام فهو مریئ‌ای هنئ) نیز در معنی ذکر شدهٔ بالا به کار می‌رود. (قاموس) خلاصه هر دو لفظ قریب المعنی هستند. بنابر این حضرت تهانوی رحمه الله هر دو را به خوشگوار ترجمه کرده است و حضرت شاه عبدالقادر رحمه الله آنهارا به «رچتاپچتا» یعنی خوشمزه و لذیذ ترجمه فرموده‌است.

وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ اَمْوَالَكُمُ الَّتِیْ جَعَلَ اللّٰهُ لَكُمْ قِیٰماً وَّارْزُقُوْهُمْ فِیْهَا
وندهید به بی‌خردان آن اموال خویش را که قرار داده است خداوند سبب گذران شما و بخورانید

وَاكْسُوْهُمْ وَقُوْلُوْا لَهُمْ قَوْلًا مَّعْرُوْفاً ﴿۵﴾ وَابْتَلُوا الْیَتٰمٰی حَتّٰۤی اِذَا بَلَغُوا
وبپوشانید آنها را از آن و بگویید به آنها سخن معقول. وبیازمایید یتیمان را تااینکه برسند

النِّكَاحَ فَاِنْ اٰنَسْتُمْ مِّنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوْۤا اِلَیْهِمْ اَمْوَالَهُمْ ۚ وَ
به سنّ نکاح پس اگر مشاهده کردید درآنها هوشیاری، تحویل دهید به آنها اموال آنهارا و

لَا تَاْكُلُوْهَاۤ اِسْرَافاً وَّ بِدَارًا اَنْ یَّكْبَرُوْا ؕ وَمَنْ كَانَ غَنِیًّا

نخورید اموال یتیمان رابیش‌ازنیاز وقبل‌ازآن‌که‌بزرگ شوند وکسی‌که‌نیازی نداشــته‌باشد

فَلْيَسْتَعْفِفْ وَ مَنْ كَانَ فَقِيْرًا فَلْيَأْ كُلْ بِالْمَعْرُوْفِ فَاِذَا دَفَعْتُمْ اِلَيْهِمْ

ازمال یتیم پرهیزکندوکسی‌که‌محتاج‌باشد، پس‌بخوردموافق‌به‌دستورپس‌هرگاه‌دادیدبه‌آنها

اَمْوَالَهُمْ فَاَشْهِدُوْا عَلَيْهِمْ وَ كَفٰى بِاللّٰهِ حَسِيْبًا ﴿۶﴾

اموال شان را پس گواه بگیرید بر آنها و الله کافی است‌برای محاسبه

ربط آیات

در آیات گذشته دستور به پرداخت مال یتیمان و مهریهٔ زنان رسیده بود که بظاهر می‌تواند این معنی مستفاد گردد که به‌هر حال باید مال یتیمان و مهریهٔ زنان به آنها تحویل گردد؛ اگر چه آنان سلیقه معاملات را نداشته باشند و توانی برای نگهداری اموال نداشته باشند. برای رفع این سوء تفاهم، در این آیات فرمود که: به بی خردان مال تحویل ندهید و آنها را مورد آزمایش قرار دهید. وقتی که لیاقت و شایستگی حفظ و نگهداری اموال و مصرف صحیح را داشتند، اموال را بـه آنـها تحویل دهید.

خلاصهٔ تفسیر

(و اگر یتیمان به حدّ بلوغ رسیدند که به مقتضای آن، باید مال تحویل آنها داده شود هم چنانکه بعداً ذکر می‌گردد ولی ناقص العقل باشند) **پس بـه** (آن) **کـم عـقلان امـوال خویش**(یعنی آنها) **را که خداوند آن را** (چنان آفریده است که آن را) **برای** (همه) **شـما مایهٔ زندگی قرار داده است، ندهید** (منظور این‌که مال چیز با ارزشی است آن را اکنون به آنها ندهید که با بی‌قدری آن را به باد می‌دهند) **و در آن امـوال** (یـعنی از آن) **بـه آنـها بخورانید و بپوشانید و به آنها سخن عاقلانه بگویید.** (یعنی به آنها تسلّی بدهید که مال از آن شما است. اکنون‌بنابر خیر خواهی به شما داده نمی‌شود. همین که شما به عقل‌و کمال

برسید به شما دادەخواهدشد) **و** (وقتی که برای تحویل مال مشاهده هوشیاری لازم است پس) **شما یتیمان را**(قبل از بلوغ در امور هوشیار ی و تمییز) **بیازمایید.** (زیرا که به هنگام بلوغ باید مال تحویل گردد؛ لذا باید آزمون قبلاً انجام گیرد. مثلاً از آنها بخواهید چیزهای بخرند و بیاورند و بنگرید که چگونه خریده است و یا به فروش چیزی دستور دهید و ملاحظه نمایید که چگونه آن را فروخته است) **تا اینکه**(آنان را بیازمایید که) **وقتی آنها به** (سن) **بلوغ برسند** (یعنی بالغ گردند زیرا شایستگی کامل برای نکاح به بلوغ میسّر می‌شود) **پس** (بعد از بلوغ و آزمایش)**اگر در آنها یک نوع تمییز مشاهده نمودید** (یعنی در آنها سلیقه و انتظام حفاظت و رعایت مصالح اموال یافتید)**اموال آنها را به آنها بدهید** (و اگرهنوز سلیقه و انتظام در آنها مشخص نگردد پس تا مدّتی اموال به آنها نباید تحویل گردد)**و این اموال** (یتیمان) **را بیش از نیاز و به این پندار که اگر اینها بالغ گردند،** (لازماً باید مال به آنها داده شود) **شتاب زده به باد داده نخورید و** (اگرچنین به باد ندهید بلکه بخواهید که کم کم بخورید پس دستورش این است که) **کسی که مستغنی** (از این مال) **باشد،** (یعنی به‌قدر کفایت مال دارد اگرچه صاحب نصاب نباشد) **پس او خود را کاملاً** (از خوردن مقدار کم هم) **دور نگهدارد و کسی که نیازمند باشد پس به حدّ مناسب** (که‌از آن نیازهای ضروریه دفع‌گردند) **بخورد. باز وقتی‌که** (بعداز وجودشرایط یعنی‌بلوغ و رشد) **بخواهید اموال آنهارا به‌آنها تحویل‌دهید، پس** (بهتر این‌است‌که) **بر** (دادن اموال به‌آنهابر) **آن‌گواه بگیرید** (تا اگروقتی اختلافی پیش آمد؛ گواه به‌درد بخورد) **و الله تعالی برای محاسبات کافی است.** (اگرخیانتی اتّفاق نیفتد، پس عدم گواه مضر نخواهد شد؛ زیرا اصل حساب متعلّق به کسی است که پاکدامنی‌او را می‌داند و اگرخیانت کرده باشد پس بودن گواه نفع در بر ندارد زیرا که کسی که باید به او حساب داد مبتلا بودن او را می‌داند فقط به خاطر انتظامات ظاهری بودن گواه مصلحت می‌باشد.)

معارف و مسایل

مال سرمایه زندگی‌است و نگهداری آن الزامی‌است.

در این آیات از یک طرف اهمّیّت مال و بسیار دخالت داشتن آن در اقتصاد انسانی بیان گردید که انگیزه و داعیۀ حفظ و نگهداری آن را در قلوب پدید آورد. و از طرف دیگر نسبت به حفظ اموال یک کوتاهی عمومی را اصلاح فرمود. و آن اینکه، بسیاری مردم، از محبت فطری متأثّر شده اموال خود را به کودکان بی تجربه و نابالغ و زنان ناآگاه می‌سپارند که نتیجه این می‌شود که اموال و دارایی‌های شان برباد رود و به تنگدستی و فقر کشانده می‌شوند.

اموال نباید به زنان،کودکان و بی خردان سپرده شود.

مفسّر قرآن حضرت عبدالله بن عبّاس (رض)، بیان می‌فرماید که این آیۀ قرآن مجید چنان راهنمایی و هدایت فرمود که کل مال خود را به‌دست کودکان ناقص العقل و زنان تحویل ندهید و خود را بدانها نیازمند نکنید. بلکه خداوند شما را قیّم و منتظم قرار داده است؛ لذا شما اموالتان را تحت نظارت و مراقبت خویش قرار دهید و به قدر نیاز به آنها بخورانید و بپوشانید و اگر آنها بخواهند که مال را در تصرّف خود در بیاورند، به آنها سخنانی معقول بگویید و تفهیم شان بکنید تا دل شکسته نشوند و اموال نیز ضایع نگردد. مانند این‌که بگویید این همه به خاطر شما نگهداری می‌شود؛ همین که نسبت به نگهداری اموالتان تجربه حاصل کردید، اموالتان به شما بر گردانیده می‌شود.

مفهوم آیه موافق این تفسیر حضرت عبدالله بن عبّاس (رض) شامل تمام زنان، کودکان و مردم بی تجربه و نادان می‌باشد که از دادن مال به آنها خطر نقصان مال پیش بیاید چه آنها کودکان خود شان باشند و یا کودکان یتیم و چه مال از آن خود کودکان باشد یا مال خود شما و همین تفسیر از حضرت ابوموسیٰ اشعری نیز

منقول است و امام التّفسیر حافظ طبری نیز همین تفسیر را اختیار نموده است.

اگر چه از سیاق آیات گذشته و آینده می‌توان گفت که راجح این است که این حکم مختص به کودکان یتیم است؛ امّا عمومیّت الفاظ. بجای خود شامل تمام کودکان یتیم و غیر یتیم می‌باشد و شاید در گفتن «اَمْوَالَكُمْ» بصیغهٔ خطاب در اینجا این حکمت وجود داشته باشد که آن شامل اموال خویش و اموال یتیمان هر دو باشد و تا وقتی که در آنها هوشیاری پدید نیاید، در اثر این‌که آن اموال در کنترل و مسئولیّت اولیا می‌باشد. گویا مال اولیا می‌باشد و در آیهٔ قبل از این «وَ اٰتُواالْيَتٰمٰى اَمْوَالَهُمْ» فرموده اصل حقیقت را روشن کرد که اموال یتیمان باید به آنها داده شود که بعد از این هیچ‌گونه مغالطه‌ای باقی نخواهد ماند. نگهداری و حفظ مال امری الزامی است و ضایع نمودن آن گناه است و اگر کسی به خاطر حفظ مال خودش کشته شود شهید است هم چنانکه اگر کسی در نگهداری جان خویش کشته بشود، شهید است. آن‌حضرتﷺ فرموده است:

«مَنْ قُتِلَ دُوْنَ مَالِهٖ فَهُوَ شَهِيْدٌ» (بخاری جلد۱ ص۳۳۷ و مسلم‌جلد۱ ص۸۱)

کسی که در نگهداری از مال خودش کشته شود، شهید است (یعنی به اعتبار ثواب جزو شهیدان محسوب می‌گردد.)

و نیز فرموده است:

«نِعِمَّا بِالْمَالِ الصَّالِحِ لِلرَّجُلِ الصَّالِحِ» (مشکوٰة ص۳۲٦)

یعنی «مال پاکیزه و خوب برای مردم نیک بهترین سرمایهٔ زندگی است.»

و نیز فرموده است:

«لَا بَأْسَ بِالْغِنٰى لِمَنِ اتَّقَى اللّٰهَ عَزَّوَجَلَّ» (مشکوٰة ص ٤٩١) «در ثروتمندی کسی که از خدا بترسد، هیچ خرابی و بدی وجود ندارد.»

در آخر این دو حدیث، این نکته نشان داده شد که نگهداری شخص صالح و متقی از مال در حقّ او هیچ ضرری در بر ندارد؛ زیرا چنین افراد از ترس خدا این

اموال خویش را از صرف نمودن در گناه به‌دور نگه می‌دارند.

و مراد از مالی که مورد نکوهش اولیا و صوفیان زاهد قرار گرفته است، آن است که در گناهان صرف شده، وسیلهٔ عذاب آخرت قرار گرفته باشد و چون انسان پس از ثروتمند شدن در فکر خود داری از اسراف و گناه نمی‌باشد. بنابر این دوری از مال، چیز خوبی فهمیده شده است؛ امّا کسب مال در حد نیاز بدون غفلت از ذکر الله و نجات خویش از محاسبات آن روش بزرگان گذشته بود. امروزه در بین مردم دین و ایمان اهمّیّت زیادی ندارد و مردم بیشتر به ساز و برگ دنیا متوجّه می‌شوند، نه تنها به مشقّت جزئی بلکه بر تخلّف از وضع و هیأت ظاهری آماده به رها کردن دین می‌شوند؛ بنابر این برای این‌گونه افراد کسب مال و حفظ آن از اهمّیّت فوق العاده‌ای برخوردار است. نسبت به این‌گونه افراد، رسول خداﷺ فرموده است:

«كَادَ الْفَقْرُ اَنْ يَكُوْنَ كُفْراً» «که تنگدستی بسا اوقات مردم را به کفر می‌رساند»

حضرت سفیان ثوری ضمن تشریح این موضوع فرمود: «كَانَ الْمَالُ فِيْمَا مَضىٰ يُكْرَهُ فَاَمَّا الْيَوْمَ فَهُوَ تُرْسُ الْمُؤمِنِ» یعنی «در گذشته نگهداری مال خوب فهمیده نمی‌شد؛ ولی امروزه مال همچون سپری برای مؤمن می‌باشد»

نیز او فرموده است: «مَنْ كَانَ فِي يَدِهِ مِنْ هٰذِهِ شَيْئاً فَلْيُصْلِحْهُ فَاِنَّهُ زَمَانٌ اِنِ احْتَاجَ كَانَ اَوَّلَ مَنْ يَبْذُلُ دِيْنَهُ» یعنی «کسی که چیزی از درهم و دینار پیشش باشد باید آن را به‌طریقه مناسب کار بگیرد؛ زیرا این زمانی است اگر نیازی پیش بیاید، انسان پیش از همه، اوّل برای بر آوردن احتیاج خویش دین را صرف می‌کند» منظور این‌که بر آوردن نیاز، از اهمّیّت دین بالاتر قرار می‌گیرد. (مشکوٰة ص۴۹۱)

دستور به آزمایش فهم و صلاحیت نابالغان

وقتی که در آیهٔ قبلی معلوم گردید که تا زمانی که هوشیاری نا بالغان در معاملات ثابت نگردد، نباید اموال را به‌دست آنها سپرد. بنابر این در آیهٔ دوم، نسبت به تعلیم و تربیت کودکان، برنامه ریزی نمود و دستور داد تا از آنها آزمون به عمل آید و صلاحیت و شایستگی آنها معلوم گردد. می‌فرماید:

«وَابْتَلُوا الْيَتٰمٰى حَتّٰى إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ» یعنی «قبل از بلوغ داد و ستدهای جزئی را در اختیار یتیمان قرار داده، از صلاحیت آنها، آزمون به‌عمل بیاورید تا این‌که وقتی آنها شایستگی ازدواج را داشتند، یعنی بالغ گردیدند» پس اکنون به‌طور ویژه آن را اندازه گیری کنید که آنها نسبت به کار و بار خویش هوشیار شده‌اند یا خیر؛ هرگاه هوشیاری آنها احساس گردید، اموال آنها را به آنها تحویل نمایید.

خلاصه این‌که، با توجّه به طبیعت ویژهٔ بچّه‌ها و نشو و نمای عقل آنها، آنها به سه درجه تقسیم بندی گردیده‌اند: ۱ـ قبل از بلوغ ۲ـ بعد از بلوغ ۳ـ بعد از درک وفهم. قبل از بلوغ به اولیای اطفال دستور رسیده است که در تعلیم و تربیت آنها بکوشند و برای هوشیار گردانیدن آنها معاملات جزئی خرید و فروش را به آنها بسپارند. همین است مضمون آیه «وَابْتَلُوا الْيَتٰمٰى» از اینجا امام اعظم ابوحنیفه‌رحمه‌الله این مسئله را استنباط فرموده است که: اگر کودک نا بالغ به اجازهٔ ولی خویش معاملهٔ خرید و فروشی انجام داد، درست و صحیح می‌باشد.

حکم دوم این‌که وقتی آنها بالغ شدند و اهلیّت نکاح را به‌دست آوردند، اکنون از نظر معاملات و تجربه وضعیت آنها را مورد آزمایش قرار دهید. اگر ملاحظه گردید که آنها می‌توانند نفع و ضرر خود را درک نمایند و به خوبی می‌توانند معامله و داد وستد کنند. پس اموال شان را به آنها تحویل دهید.

سنّ بلوغ

در این آیه جایی که حکم بلوغ را بیان فرمود، راجع به این که کودک در چه سنّی بالغ می‌شود، فرمود:«فَإِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ» و به این اشاره کرد که اصل بلوغ وابسته به سنّ و سالی نیست؛ بلکه مدار آن بر آثاری است که برای بالغان پیش می‌آید. با توجّه به آن آثار هر گاه کودک شایسته این شد که ازدواج بکند او بالغ فهمیده می‌شود. اگر چه او از نظر عمر سیزده و چهارده سال باشد. البتّه اگر در کودکی آثار بلوغ نمودار نشده باشد، او به اعتبار عمر بالغ قلمداد می‌شود و در این باره فقها اختلاف نظر دارند. بعضی برای پسران هجده سال و برای دختران هفده سال مقرّر کرده‌اند و بعضی دیگر برای هر دوپسر ودختر پانزده‌سال مقرّرنموده‌اند چه آثار بلوغ در آنها ظاهر گردد یاخیر.

هوشیاری چگونه معلوم می‌شود؟

در این رابطه تشریح «آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا» بیان می‌گردد. دستور قرآن این است که هر گاه شما در آنها احساس هوشیاری نمودید اموال آنها را به آنها تحویل دهید. این هوشیاری چه میعادی دارد؟ قرآن کریم آخرین میعاد را به صراحت بیان نفرمود. بنابراین بعضی فقها به این قایل شده‌اند که تا زمانی که هوشیاری کامل محسوس نگردد، نباید مال به آنها تحویل داده شود؛ بلکه بر حسب دستور سابق، در امانت و نگهداری ولی باقی می‌ماند؛ اگر چه کل عمرش به همین صورت به پایان برسد.

تحقیق امام اعظم ابو حنیفه رحمه الله از این قرار است که مراد از عدم هوشیاری آن است که در او اثر کودکی باشد و آن بعد از گذشت ده سال پس از بلوغ باقی نخواهد ماند؛ لذا با پانزده سال سن بلوغ و ده سال سن هوشیاری در مجموع بیست وپنج سالگی هوشیاری و رشد بدست می‌آید و قرآن کریم با آوردن

لفظ «رُشداً» بصورت نکره نیز به این اشاره فرموده است که هوشیاری و دانشمندی کامل شرط نیست؛ مقداری هوشیاری برای این کافی است که اموال به آنها تحویل گردد. بنابر این تا بیست و پنج سالگی آنها انتظار کشیده، اموال آنها را به آنها باید تحویل داد؛ اگر چه هوشیاری کاملی هم متحقّق نگردد. زیرا هوشیاری و دانشمندی کامل در بعضی در طول عمر هم میسّر نمی‌شود. آنها همیشه ساده می‌مانند؛ بنابر این نباید آنها را از اموال شان محروم نگهداشت. البتّه اگر کسی کاملاً دیوانه و مجنون باشد، حکم آن مستثنیٰ است که او برای همیشه در حکم کودکان نا بالغ قرار می‌گیرد و هیچ‌گاه نباید به او مالی تحویل داد. مگر این‌که دیوانگی از او بر طرف‌شود.

جلوگیری از خرج نمودن بی جای مال یتیم

هم چنان‌که معلوم گردید در این آیه به این امر راهنمایی شده است که اموال یتیمان را تا زمانی به آنها تحویل ندهید که قدری تجربه و هوشیاری به‌دست آورند و ظاهر است که برای آن تا مدّتی باید انتظار کشید.

چون در این صورت امکان داشت، از طرف اولیای یتیمان چنین تجاوز و تعدّی پیش بیاید که در آن زیانی بر یتیمان وارد بشود. بنابر این فرمود:

«وَ لَا تَأْكُلُوْهَاۤ اِسْرَافاً وَّ بِدَارًا اَنْ يَّكْبَرُوْا» یعنی آن اموال را بیش از نیاز و به این پندار که اگر اینها بالغ گردند، الزاماً مال باید به آنها تحویل گردد؛ شتاب زده به باد داده نخورید.

در اینجا اولیای یتیم از دو چیز ممنوع شده‌اند: یکی از اسراف در اموال یتیمان؛ یعنی خرج کردن بیش از نیاز. دوم از این‌که اموال یتیمان را قبل از تحقّق نیاز به این خاطر به صورت شتاب زدگی به مصرف می‌رسانند که اگر آنها بالغ گردند، باید مال به آنها تحویل داده شود و اختیار از دست ما گرفته‌می‌شود.

قیّم یتیم می‌تواند از اموال او به‌قدر نیاز چیزی بردارد.

در پایان، ضابطهٔ آن را بیان فرمود کسی که در پرورش یتیم و نگهداری از مال او وقت خود را صرف می‌کند؛ آیا می‌تواند از مال او حقّ الزّحمهٔ خود را بردارد در این رابطه فرمود: «وَ مَنْ كَانَ غَنِيًّا فَلْيَسْتَعْفِفْ» یعنی کسی که نیازمند نباشد و می‌تواند از راه دیگری متکفّل زندگی خود بشود نباید از مال یتیم حق الزّحمه بگیرد؛ زیرا انجام این زحمت و خدمت بر او فرض است و گرفتن اجرت بر آن جایز نیست. سپس فرمود: «وَمَنْ كَانَ فَقِيْرًا فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوْفِ» یعنی اگر قیم یتیم فقیر و محتاج باشد و راه دیگری برای امرار معاش ندارد، او می‌تواند از مال یتیم به‌قدر مناسب که ضروریات زندگیش از آن بر آورده بشوند، برداشته، بخورد.

گواه‌گرفتن به هنگام تحویل مال

درآخرفرمود: «فَإِذَا دَفَعْتُمْ إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ فَأَشْهِدُوا عَلَيْهِمْ ۚ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ حَسِيباً» یعنی «وقتی که بعداز آزمایش خواستیدکه اموال یتیمان‌راتحویل دهید چند نفر مورد اعتماد و نیک را گواه بگیرید تا که در آینده صورت اختلاف و نزاع پیش نیاید و یاد داشته باشید که هر چیز در محاسبات خداوند است.»

اجرت در قبال خدمت اموال اوقاف و امور کشور

از سیاق آیه، یک ضابطه و قانون فقهی معلوم گردید که کسانی که مراقب اموال اوقاف باشند و یا متصدّی مدارس و مساجد قرار گیرند و یا در حکومت اسلامی مسئول اداره‌ای قرار بگیرند و یا هم چنین بر انجام اموری مأموریت داشته باشند که انجام آنها فرض کفایه باشد؛ برای این حضرات بهتر و مناسب این است که اگر ثروت و مالی دارند که می‌توانند از آن امرار معاش نمایند، در قبال خدمات

خویش چیزی نگیرند. امّا اگر دارای چنین چیزی نیستند و به هنگام اوقات کسب در این امور مشغول به کارند می‌توانند در حد نیاز از این اموال بردارند. امّا واژهٔ «در حد نیاز» را در نظر داشته باشند.

بسیاری از مردم موافق به قانون دیوان سالاری، نام خود را در ردیف کارمندان درج نموده، ماهیانه برای خود چیزی مقرّر می‌کنند. سپس با روش مختلف بیش از حدّ نیاز با بی‌احتیاطی بر خود و زن و بچه‌های خود خرج می‌نمایند و معالجهٔ این بی‌احتیاطی بجز خوف خدا چیز دیگری نیست که در جملهٔ آخر آیه «وَ کَفٰی بِاللّٰهِ حَسِیباً» فرموده، خواص و عوام را به آن متوجّه کرد؛ که کسی که به فکر محاسبات الهی قرار بگیرد، او می‌تواند خود را از استعمال اموال نا جایز بدور نگهدارد. و باللّٰه التوفیق

لِلرِّجَالِ نَصِیبٌ مِّمَّا تَرَکَ الْوَالِدٰنِ وَ الْاَقْرَبُوْنَ ص وَ لِلنِّسَآءِ
برای مردان هست سهمی از آنچه ترک نموده وفوت کرده اند مادر و پدر و خویشاوندان و برای زنان

نَصِیبٌ مِّمَّا تَرَکَ الْوَالِدٰنِ وَ الْاَقْرَبُوْنَ مِمَّا قَلَّ مِنْهُ اَوْ کَثُرَ ط
هست سهمی از آنچه ترک نموده وفوت کرده اند مادر و پدر و خویشاوندان چه کم باشد وچه زیاد

نَصِیباً مَّفْرُوْضاً ﴿۷﴾ وَ اِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ اُولُوا الْقُرْبٰی وَ الْیَتٰمٰی
سهمی مقرر شده. و وقتی که حاضر شدند به‌وقت تقسیم، خویشاوندان و یتیمان

وَالْمَسٰکِیْنُ فَارْزُقُوْهُمْ مِّنْهُ وَ قُوْلُوْا لَهُمْ قَوْلًا مَّعْرُوْفاً ﴿۸﴾ وَلْیَخْشَ
ومحتاجان پس چیزی به‌آنها بخورانید ازآن وبگویید به‌آنها سخنی معقول. و باید بترسند

الَّذِیْنَ لَوْتَرَکُوْا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّیَّةً ضِعٰفاً خَافُوْا عَلَیْهِمْ ص
کسانی که اگر می‌گذاشتند پشت سر خود فرزندان ضعیف که بترسند بر آنها(که وضع شان چنین

فَلْیَتَّقُوا اللّٰهَ وَلْیَقُوْلُوْا قَوْلًا سَدِیْداً ﴿۹﴾ اِنَّ الَّذِیْنَ یَاْکُلُوْنَ اَمْوَالَ
خواهد شد) پس باید بترسند از خدا و بگویند سخنی درست کسانی که می‌خورند مال

الْيَتٰمٰى ظُلْماً اِنَّمَا يَأْكُلُوْنَ فِيْ بُطُوْنِهِمْ نَاراً ط وَ سَيَصْلَوْنَ سَعِيْراً ﴿۱۰﴾
یتیمان‌را به‌ناحق آنهاپرمی‌کنند شکمهای‌خود را باآتش و بزودی‌داخل می‌شونددر آتش.

ربط آیات

نخست در سورهٔ نساء حقوق عمومی انسانها بویژه حقوق خانوادگی ذکر گردید. در آیهٔ ما قبل نیز حقوق یتیمان ذکر شد. در این آیات چهارگانه فوق، حقوق ویژهٔ یتیمان و زنان مربوط به ارث بیان می‌گردد.

در نخستین آیه از آیات فوق، آن رسم جاهلیّت ابطال گردید که زنان را مستحقّ میراث قرار نمی‌دادند. این آیه آنها را حقدار ارث شرعی قرار داده، از کاستن و کم کردن حقّ آنها جلوگیری نمود. باز چون تذکره مستحقّان ارث به میان آمد و در چنین اوقات غیر مستحقین از فقرا و یتیمان نیز در صحنه حاضر می‌شوند. پس در آیهٔ دوم، دستور به حسن سلوک و مراعات با آنها داده شد. امّا این دستور وجوبی نیست؛ بلکه استحبابی است. سپس در آیهٔ سوم و چهارم در رابطه با احکام یتیمان تأکید شده است.

خلاصهٔ تفسیر

برای مردان (چه بزرگ باشند و چه کوچک) **سهم** (مقرّر شده) **است از آنچه مادر و پدر** (این مردان) **و خویشاوندان نزدیک** (دیگر به هنگام مرگ) **ترکه بگذارند چه آن** (ترکه) **چیز کمی باشد یا زیاد** (از مجموع) **سهمی که قطعاً مقرّر است و وقتی که به هنگام تقسیم** (ترکه بین وارثان این افراد) **حاضر شوند. خویشاوندان** (دور که از ترکه ارث نمی‌برند) **و یتیمان و غریبان** (به این امید که شاید به ما هم چیزی برسد، خویشاوندان به گمان استحقاق و دیگران به امید صدقه و خیرات) **به آنها نیز از آن** (ترکه که سهم وارثان بالغ باشد) **چیزی بدهید و با آنها به خوبی** (ونرمی) **سخن بگویید** (و به خویشاوندان بگویید که از روی شرع، شما در این سهمی ندارید؛ لذا ما از دادن سهم به شما معذوریم و به

دیگران اینکه روی آنها پس از دادن صدقه منّت نگذارید) **و باید**(در ارتباط به حق یتیمان) **بترسند. کسانی که اگر پس از** (مرگ) **خود بچه‌های کوچک بگذارند که نسبت به آنها این واهمه را داشته باشند** (که‌کسی به آنها اذیت و آزاری نرساند پس هم چنان آنان نسبت به فرزندان کسانی دیگر همین اندیشه را داشته باشند که به آنها اذیت و آزاری نرسانند) **پس** (با توجّه به این امر) **آنها باید** (در ارتباط به یتیمان) **بترسند از** (تخلّف به دستور) **خدا**(که‌فعلاً اذیت و آزار نرسانند) **و** (شفاهاً نیز به آنها) **سخن بجا بگویند.** (در این سخن تسلّی بخش و دلجویی و نیز سخن تعلیم و تأدیب آمد. الغرض اصلاح جان و مال، هر دو در نظر باشند) **بدون شک کسانی که اموال یتیمان را بدون استحقاق می‌خورند، چیزی نیست جز از این‌که** (اخگرهای) **آتش** (دوزخ) **را در شکمهای خود پر می‌کنند.**(یعنی سرانجام خوردن مال یتیم چنین خواهد شد) **و** (در ترتیب این سر انجام دیری نخواهد گذشت زیرا) **بزودی در آتش سوزان** (دوزخ) **داخل خواهند شد** (و در آنجا این سرانجام را خواهند دید)

معارف و مسایل

حق ارث در اموال والدین و خویشاوندان دیگر

قبل از اسلام، در ملّتهای عرب و عجم، طبقهٔ ضعیف انسان‌ها کودکان یتیم و زنان همیشه شکار انواع ظلم و ستم بوده‌اند. اوّلاً برای آنها حقی در نظر گرفته نمی‌شد و اگر برای آنها حقی منظور می‌شد، گرفتن آن از مردان و نگهداری آن در توان کسی نبود.

اسلام از همه پیشتر، برای آنان حقّی قایل شد و سپس برای نگهداری آن شیوه‌ای انتظام نمود.

عموم ملّتها در قانون وراثت نیز این دو طبقهٔ ضعیف را از حقوق طبیعی و واجب آنها محروم قرار داده بودند.

عرب قانون خود را چنین وضع نموده بود که مستحق ارث، کسی است که بر اسب سوار شده، با دشمنان مبارزه نموده؛ بتواند مال غنیمت به‌دست بیاورد.
(روح المعانی جلد٤ ص٢١٠)

ظاهر است که این هر دو صنف ضعیف کودکان و زنان تحت این قانون ارث قرار نمی‌گرفتند؛ بنابر این طبق قانون ارث آنها، فقط پسر جوان بالغ می‌توانست مستحقّ ارث قرار بگیرد. دختر به‌کلّی وارث پنداشته نمی‌شد. چه بالغ باشد یا نباشد و اگر پسر هم بالغ نمی‌بود، او نیز مستحقّ ارث قرار نمی‌گرفت.

در عهد مبارک رسول کریمﷺ واقعه‌ای چنین اتّفاق افتاد که اوس بن ثابت‌رضی الله عنه وفات نمود و بعد از او دو دختر و یک پسر نا بالغ و همسرش باقی ماندند. امّا طبق قانون قدیمی عرب دو پسر عموی او بر کلّ اموال او تصرّف نمودند و از زن و فرزندان او به کسی چیزی ندادند. زیرا در نزد آنان زن اصلاً حقدار ارث پنداشته نمی‌شد؛ چه بالغ باشد و چه نابالغ. بنابر این همسر و دو دخترش محروم شدند و پسر هم در اثر عدم بلوغ نیز از ارث محروم گشت. بنابر این وارث کل مال دو پسر عمو قرار گرفتند.

همسر بیوه اوس بن ثابت رضی الله عنه خواست تا این دو پسر عمو با دختران مرحوم ازدواج نمایند تا که او از فکر آنها آسوده خاطر شود که آنان این را نیز نپذیرفتند. آنگاه بیوهٔ حضرت اوس بن ثابت‌رضی الله عنه گزارش امر را به محضر رسول‌خداﷺ رساند و از بی کسی و محرومیت خود و فرزندانش شکایت نمود. چون تا آن زمان، آیهٔ میراث در قرآن نازل نشده بود، آن حضرتﷺ در جواب دادن به او توقّف فرمود؛ ولی اطمینان داشت که به‌وسیله وحی الهی این قانون ظالمانه تغییر خواهد کرد. چنانکه فوراً این آیه نازل گردید:

«لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدٰنِ وَالْأَقْرَبُونَ ص وَ لِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدٰنِ وَالْأَقْرَبُونَ مِمَّا قَلَّ مِنْهُ أَوْكَثُرَ ط نَصِيباً مَفْرُوضاً»

سپس آیهٔ دوم ارث نازل شد که مشتمل بر تفاصیل سهام است.
و رکوع دوم این سوره حاوی آن تفاصیل می‌باشد. رسول خداﷺ طبق دستور قرآن یک هشتم کلّ ترکه را به همسر اوس بن ثابترضی‌الله‌عنه داد و بقیه را بین یک پسر و دودختر چنین توزیع نمودکه یک نصف به پسر دادو در نصف دیگر دودختر را شریک قرار داد و عموزادگان در برابر فرزندان که نزدیکتر بودند، محروم شدند. (روح المعانی)

ضابطهٔ استحقاق ارث

این آیه، در ضمن بیان چند حکم وراثت، ضابطهٔ قانون وراثت را نیز بیان فرمود:

«مِمَّا تَرَکَ الْوَالِدٰنِ وَالْأَقْرَبُوْنَ» این دو لفظ در اصل اساس وراثت را نشان داد: یکی رشته توالد که بین فرزندان و مادر و پدر می‌باشد که با لفظ «وَالْوَالِدٰنِ» بیان گردید، دوم رشتهٔ خویشاوندی که مفهوم واژه «اَقْرَبُوْنَ» است. وصحیح این است که لفظ «اَقْرَبُوْنَ» حاوی هر نوع قرابت و خویشاوندی است؛ چه آن در اثر توالد باشد، مانند: اولاد و مادر و پدر. و یا به‌شکل دیگر، مانند رشتهٔ خانوادگی و یا آن رشته‌ای که در اثر ازدواج باشد.

واژهٔ «اَقْرَبُوْنَ» شامل همه می‌باشد؛ ولی با توجّه به اهمّیّتی که والدین داشتند، آن را به‌صورت ویژه جداگانه ذکر نمود. سپس این لفظ این را نشان داد که مطلق خویشاوندی برای ارث کافی نیست؛ بلکه اقرب بودن در خویشاوندی شرط است. زیرا اگر قرابت را شرط معیاری قرار ندهند، پس ارث هر فوت شونده باید بین کل بنی نوع انسان دنیا توزیع گردد؛ زیرا همهٔ آنها از یک پدر و مادر آدم و حوّاعلیهماالسلام به‌دنیا آمده‌اند و یک نوع رشتهٔ خویشاوندی چه دور و چه نزدیک در همه موجود است. و این امر اولاً امکان پذیر نیست؛ ثانیاً اگر به شکلی برای آن

برنامه ریزی شود، مال متروکه جزء لایتجزّیٰ قرار گرفته به دردِ کسی نمی‌خورد. بنابر این لازم بود که وقتی بنای ارث بر خویشاوندی است، پس قانون چنین وضع گردد که اگر خویشاوندان دور و نزدیک با هم جمع گردند، پس نزدیکان بر دورها ترجیح داده شده با بودن اقرب به ابعد سهمی داده نشود. البتّه اگر بعضی خویشاوند به گونه‌ای باشند که به یک وقت همه اقرب قرار گیرند اگر چه وجوه خویشاوندی بین آنها مختلف باشد؛ همه مستحق ارث قرار می‌گیرند. مانند این‌که با فرزندان مادر و پدر و همسر میّت باشد که همهٔ اینها اقرب هستند، اگر چه وجوه قرابت بین آنها مختلف است.

ونیز امر دیگری که لفظ «أَقْرَبُوْنَ» به آن اشاره کرد این است که هم چنان‌که مردان مستحق ارث قرار می‌گیرند؛ زنان و کودکان هم از آن محروم نخواهند شد. زیرا خویشاوندی چه به‌صورت توالد باشد و یا بصورت دیگر در هر یکی به جهت خویشاوندی پسر و دختر برابراند. هم چنانکه پسر از مادر و پدر متولّد شده است، دختر نیز از آنها متولّد شده است؛ وقتی بنای حقّ وراثت بر خویشاوندی است، محروم قرار دادن پسر کوچک و یا زن معنی ندارد.

سپس به اسلوب قرآن ملاحظه فرمایید که می‌توانست لفظ «لِلرِّجَالِ وَالنِّسَآءِ» را جمع نموده در الفاظی مختصر، حقّ آنها را بیان می‌فرمود. ولی این روش را اختیار ننمود؛ بلکه با چه تفصیلی که حقّ مردان را بیان کرد، با همان تفصیل حقّ زنان را جداگانه توضیح و تشریح نمود. تا که استقلال و اهمّیّت حقوق هر یکی واضح گردد.

و نیز از واژهٔ «أَقْرَبُوْنَ» امر دیگری معلوم گردید که تقسیم مال ارث بر معیار نیاز و ضرورت نیست؛ بلکه بر معیار قرابت و خویشاوندی می‌باشد. لذا لازم نیست که هر کدام از خویشاوندان محتاج تر و نیازمند تر باشد، او مستحق ارث بیشتری باشد؛ بلکه هر کسی که از نظر خویشاوندی بایست نزدیکتر باشد، او به

نسبت دورتر بیشتر مستحق قرار می‌گیرد. اگر چه نیاز و احتیاج دورتر بیشتر باشد. و اگر ضابطه نزدیک بودن کنار گذاشته شود و نیاز و احتیاج را معیار قرار دهند نه برای آن می‌توان ضابطه‌ای مقرّر نمود و نه می‌توان آن را به شکل یک قانون مستحکم و مدون در آورد؛ زیرا علاوه بر نزدیک بودن، معیار دیگر موقّت و اجتهادی خواهد شد؛ زیرا فقر و نیاز امر دائمی و همیشگی نیست؛ زیرا که اوضاع و احوال و درجات متغیّر می‌شوند و در این صورت مدعیان استحقاق، زیاد خواهند شد و داوری بین آنها برای داوران مشکل قرار می‌گیرد.

مسئله ارث نوۀ یتیم

با درک این ضابطۀ قرآنی مسئله ارث نوۀ یتیم که امروزه بدون جهت مسئله مورد نزاع قرار گرفته است، خود بخود با داوری قطعی حل خواهد شد. اگر چه نوۀ یتیم به نسبت پسر نیازمندتر است؛ ولی با توجه به قانون «أَقْـرَبُوْنَ» او نمی‌تواند، مستحقّ ارث قرار بگیرد؛ زیرا او با موجود بودن پسر، نمی‌تواند اقرب قرار بگیرد. البتّه برای بر طرف نمودن نیازمندی او انتظامات دیگری پیش بینی شده است که یکی از آنها در آیۀ بعدی خواهد آمد. در این مسئله بجز روشنفکران غربزدۀ امروز، کسی دیگر اختلافی نکرده است. کلّ امّت اسلامی در پرتو قرآن و حدیث چنین فهمیده‌اند که با موجودیت پسر به نوۀ ارثی نخواهد رسید چه پدر او موجود باشد و چه فوت کرده باشد.

درهمۀ آنچه در ملکیت متوفی باشد، حق ارث جاری می‌گردد.

در این آیه «مِمَّا قَلَّ مِنْهُ أَوْكَثُرَ» فرموده؛ رسم جاهلی دیگری را اصلاح نمود. و آن این‌که در بعضی ملّتها بعضی اموال نسبت به بعضی وارث اختصاص

داده می‌شد. مانند این‌که اسب و شمشیر و اسلحهٔ دیگر حق مردان جوان به شمار می‌رفت وارثان دیگر از آنها محروم قرار داده می‌شدند. این راهنمایی قرآن نشان داد که هر آنچه در ملکیت میّت بود، چه بزرگ و چه کوچک هر وارثی چه دختر و چه پسر در هر چیز حق دارد برای هیچ وارثی جایز نیست که چیز خاصی را بدون تقسیم برای خودش بردارد.

سهام مقرّرهٔ ارث از جانب خدا طی شده هستند.

از آنچه در آخر آیه فرمود«نَصِيباً مَفْرُوْضاً» نیز چنین نشان داد که سهام مختلفی که قرآن برای وارثان مختلف مقرّر فرموده است، سهام مقرره از جانب خدا هستند در آنها کسی نمی‌تواند با رأی و قیاس خویش تغییر و تبدیلی پیش بیاورد.

ارث یک ملک جبری است رضایت مالک در آن شرط نیست.

و از واژهٔ «مَفْرُوْضاً» مسئله‌ای دیگر این معلوم گردید که آنچه بوسیله ارث در ملکیت وارث می‌آید، ملکیّت جبری است پذیرفتن وارث در آن شرط نیست و نه رضایت او لازم است حتّی اگر او صراحتاً با زبان بگوید من سهم خود را نمی‌گیرم باز هم او شرعاً مالک سهم خودش قرار می‌گیرد. این امری است دیگر که اگر او پس از مالک شرعی قرار گرفتن طبق مقررات، آن را به کسی هبه (و بخشش) کند و یا بفروشد و یا تقسیم نماید.

تسلّی وارثان محروم الارث الزامی است.

بعضی از خویشاوندان میّت کسانی می‌باشند که طبق ضابطه شرعی، سهمی از میراث به آنها تعلّق نمی‌گیرد؛ ولی ظاهر است که از تفاصیل فرایض آگاهی

ندارند. عموماً خویشاوندان نیز تمایل دارند که به آنها از ارث سهمی برسد. بنابر این خویشاوندانی که طبق ضابطهٔ شرعی از ارث محروم می‌گردند، به هنگام تقسیم ارث دل افسرده و رنجیده خاطر می‌گردند؛ بویژه وقتی که به هنگام توزیع حضور داشته باشند و بالاخص وقتی بعضی از آنها یتیم و مسکین و نیازمند باشند. وقتی که در چنین وضعی خویشاوندان دیگر سهام خود را بر داشته بروند و اینها ایستاده تماشا بکنند، کسانی می‌توانند تحسّر و یأس و دلشکنی آنها را اندازه گیری نمایند که گاهی چنین وضع و حالتی بر آنها گذشته باشد.

اکنون حسن نظام قرآن و چگونگی حُسن برخورد آن را ملاحظه فرمایید که از یک طرف ضابطه‌ای عادلانه نشان دادهٔ خود قرآن این است که دورتر در برابر نزدیکتر محروم قرار گیرد و از طرف دیگر تحسّر و دل شکنی دورتران را نمی‌پسندد. در آیه‌ای مستقل برای او چنین راهنمایی فرمود:

«وَ اِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ اُولُوا الْقُرْبٰى وَ الْيَتٰمٰى وَالْمَسٰكِيْنُ فَارْزُقُوْهُمْ مِنْهُ وَ قُوْلُوْا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوْفاً» یعنی خویشاوندان دور و یتیمان و مسکینان که از سهیم بودن در میراث شرعاً محروم‌اند؛ هرگاه به هنگام تقسیم اموال حاضر شوند، پس فریضهٔ اخلاقی وارثان این است که از همان مال به اختیار خود چیزی به آنها بدهند تا برای میّت صدقه و موجب ثواب قرار بگیرد، و در چنین زمانی که مالی بدون زحمت و کار فقط از روی دین الهی به مردم می‌رسد، داعیهٔ صدقه و خیرات فی سبیل الله باید در قلب پدید آید. چنانکه نظیر آن در آیهٔ دیگر چنین آمده است: «كُلُوْا مِنْ ثَمَرِهٖ اِذَا اَثْمَرَ وَ اٰتُوْا حَقَّهٗ يَوْمَ حَصَادِهٖ»(۴۹) یعنی از میوهای باغ خود وقتی میوه بدهد بخورید و روزی که میوها را می‌چینید حق آن را بیرون آورده به فقرا و مساکین بدهید. (این آیه در سوره انعام خواهد آمد)

۴۹- آیه ۱۴۱ سوره انعام

خلاصه این‌که به هنگام توزیع میراث اگر خویشاوندان دور و یتیم و مساکین و غیره آمدند که از نظر ضابطه شرعی سهمی در میراث ندارند، از حضور آنها در صحنه ناراحت نباشید؛ بلکه از مالی که خداوند بدون زحمت به شما عنایت فرموده، به‌صورت شکرانه چیزی بدهید و این را غنیمت بدانید که برای خرج کردن فرصت مناسبی بدست آمده است. در این فرصت با دادن چیزی به آنها تحسّر و دل شکنی خویشاوندان او بر طرف می‌گردد. در این بخشش نوهٔ محروم الارث میّت هم داخل است. که عموها و عمّه‌های او باید چیزی از سهم خود به او بدهند.

در آخر آیه فرمود: «وَ قُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفاً» اگر آنها به دادن چیز کمی راضی نگردند؛ بلکه تقاضای برابری در سهم را بنمایند، چون این تقاضای آنها بر خلاف قانون شرع و غیر عادلانه است؛ لذا مجالی برای بر آوردن تقاضای آنها نیست. امّا با وجود این نباید به آنها چنین سخنی گفته شود که دل شکسته شوند. بلکه به‌طور معقول تفهیم گردند که از نظر قانون شرعی، شما در میراث سهمی ندارید؛ آنچه ما به شما چیزی دادیم یک نوع تبرّع و احسان است و نیز دریافت این امر ضروری است که آنچه به آنها از روی تبرع داده می‌شود، از مجموع مال نیست؛ بلکه وارثان بالغ که در آنجا حضوردارند ازسهم‌خود به آنها چیزی‌بدهند. دادن‌از سهام‌کودکان وغاییان جایزنیست.

از خدا ترسیده باید میراث تقسیم گردد.

در آیهٔ سوم خطاب به عموم مسلمانان است که نسبت به این، اهتمام کامل داشته باشند که ترکهٔ میّت باید کاملاً به فرزندان او برسد و از هر آن روش که بر سهم اولاد اثر ناگوار بگذارد بپرهیزند و در عموم آن این نیز داخل است که شما مسلمانی را ببینید که چنان وصیت و یا تصرفی می‌کند که از آن به فرزندان و یا

وارثان دیگرش ضرری وارد می‌شود. لازم است که او را از آن وصیّت و تصرّف جلوگیری نمایید. هم چنانکه رسول خداﷺ حضرت سعد بن ابی‌وقاص(رض) را از تصدّق کلّ مال و نصف آن منع فرمود و فقط به تصدّق یک سوم اجازه داد. (مشکوٰة باب الوصایا ص ۲٦٥) زیرا در صورت تصدّق کلّ مال و یا نصف آن سهم وارثان کلّاً از بین می‌رود و یا کم می‌گردد.

و نیز در عموم آن این نیز داخل است که قیّم کودکان یتیم در نگهداری اموال آنها و سپس بعد از بلوغ تحویل دادن کلّ آن اهتمام نمایند و کوچکترین کوتاهی را در آن راه ندهند و وضعیت کودکان یتیم دیگران را بر کودکان خویش و محبّت خویش مقایسه نمایند و اگر آنها می‌خواهند که پس از آنها با فرزندان شان برخورد خوب باشد و آنها پریشان نشوند و کسی بر آنها ظلم روا ندارد، باید با فرزندان یتیم دیگران، چنین برخورد نمایند.

خوردن مال یتیم بصورت ظلم پر کردن شکم از اخگر است.

در آیهٔ چهارم برای کسانی که در اموال یتیمان تصرّف ناجایز به‌کار می‌برند، وعید شدیدی بیان گردیده است. که کسی که به صورت ناجایز مال یتیم را می‌خورد دارد، شکم خود را از آتش جهنّم پر می‌کند.

در این آیه مال یتیم آتش جهنّم قرار داده شد؛ بسیاری از مفسّرین این را بر تشبیه و کنایه حمل نموده‌اند. یعنی، خوردن مال یتیم به ناحق چنان است که کسی شکم خود را از آتش پر بکند زیرا سرانجام آن در قیامت چنین خواهد شد.

امّا قول اهل تحقیق این است که در آیه مجاز و کنایه به‌کار گرفته نشده است. بلکه کسی که مال یتیم را به ناحق می‌خورد آن در حقیقت آتشی است . اگر چه در این وقت صورتش آتش نیست؛ مانند اینکه کسی چوب کبریت را بگوید که این آتش است و یا سم را بگوید این قاتل است. پس روشن است که از به‌دست گرفتن

چوب کبریت دست نمی‌سوزد و از دست زدن به سم و یا حتّی چشیدن آن بزبان کسی نمی‌میرد. ولی پس از مالیدن چوب کبریت معلوم می‌گردد که آنکسی که آن را آتش گفته است درست گفته است هم چنین پس از بلعیدن سم معلوم می‌شود که قاتلْ گویندهٔ سم، راست گو بوده است.

از عموم اطلاقات قرآن نیز این تأیید می‌گردد که آنچه انسان عمل نیک و یا بد انجام می‌دهد، همین اعمال او درخت و میوه جنّت یا اخگر جهنّم او می‌باشند اگر چه صورت ظاهری آنها در اینجا دیگری است امّا در قیامت به شکل اصلی خود متشکّل شده ظاهر می‌گردند.

قرآن فرموده است «وَ وَجَدُوْا مَا عَمِلُوْا حَاضِراً»[۵۰] یعنی در روز قیامت کردار خویش را موجود خواهند یافت؛ یعنی عذاب و یا ثوابی که در نظرش می‌آید در حقیقت اعمال خود او هستند.

در بعضی روایات آمده است که خورندهٔ مال یتیم به ناحق در روز قیامت به وضعی بر انگیخته می‌شود که شعله‌های آتش از داخل شکمش از راههای دهان و بینی و چشم و گوش خارج می‌شوند.

و رسول خدا ﷺ فرموده که: قومی در روز قیامت چنان بر انگیخته می‌شود که آتش در دهان شان مشتعل است:

صحابهٔ کرام عرض کردند: یا رسول الله! ایشان چه کسانی هستند؟ آنحضرت ﷺ فرمودند: آیا شما قرآن را نخوانده‌اید که فرمود:

«اَلَّذِيْنَ يَاْكُلُوْنَ اَمْوَالَ الْيَتٰمٰى ظُلْماً....» (ابن کثیر جلد۱ ص ٤٥٦)

خلاصه مقصود آیه این است : کسی که مال یتیم را بنا حق بخورد در حقیقت آتش جهنّم را خورده است. اگر چه در این وقت او آنرا آتش احساس

۵۰- آیه ۴۹ سوره کهف

نکند. بنابر این رسول کریمﷺ در این باره برای احتیاط، ارشادات واضحی بیان فرمود. حضرت ابو هریرهؓ می‌فرماید که رسول خداﷺ فرموده است:« أُحَرِّجُ مَالَ الضَعِيفَيْنِ اَلْمَرْأَةُ وَالْيَتِيمُ» (ابن کثیر جلد۱ ص٤٥٦)

ترجمه: « من تو را به‌طور ویژه از اموال دو ضعیف یعنی زن و یتیم بر حذر می‌دارم».

در اوّلین رکوع سورهٔ نساء از اوّل تا آخر عموماً بیان احکام اموال یتیمان است. حفظ اموال یتیمان و اموال آنها را جزو مال خویش قرار ندادن و حکم سپردن اموالی که به طور ارث به آنها رسیده و بزرگ شدن زودرس آنان، و حیف و میل نکردن اموالشان،ازدواج دوشیزگان یتیم و کاستن مهریهٔ آنان، تصرّف بر اموالشان و غیره، که از همهٔ اینها ممانعت فرمود. در پایان فرمود که خوردن مال یتیم بناحق پر کردن شکم است از اخگر آتش؛ زیرا که در کیفر آن بعد از موت شکم اینگونه اشخاص پر از آتش می‌شود و بر خوردن مال یتیم وعید فرمود. امّا هر نوع استعمال اموال یتیم چه به غرض خورد و نوش باشد یا استفاده به هر صورت همه حرام و موجب عتاب و عذاب است. زیرا که در محاورات عمومی کلمهٔ خوردن مال ناحق شامل هرنوع استعمال است.

وقتی شخصی فوت می‌کند حق وارثان، چه کوچک و چه بزرگ همه در ارث محفوظ و معیّن است و به همه تعلّق می‌گیرد. و در هر خانواده بعد از فوت پدر نسبت به فرزندان یتیم ظلم و تعدّی می‌شود به‌طوری که به راحتی متصرّف اموالشان می‌گردند. اعم از عمو یا برادر بزرگ و یا مادر و ولی و وصی آن فرزندان مرتکب چنین ظلمهایی می‌شوند به طوری که اوّلاً تا چند سال متواتر به تقسیم اموال اقدام نمی‌شود و بر نفقه و پوشاک یتیمان کمتر خرج می‌کنند. و همچنین در رسمها و بدعتها و فضولیات از آن مال مشترک انفاق می‌کنند و خرج و هزینهٔ خود را نیز از آن مال تأمین می‌نمایند؛ حتّی مشاهده شده است که در دفاتر دولتی

اسامی را تغییر داده نام فرزندان خود را می‌نویسند. اینها مواردی است که کمتر خانواده‌ای یافت می‌شود از این‌گونه تعدّیات به‌دور باشد.

اموالی که در مدارس و یتیم خانه‌ها به نام یتامیٰ جمع می‌شود. عدم انفاق آنها نیز یک نوع خوردنِ مال یتیم است.

مسئله

لباس تن میّت هم از اموال ترکه محسوب است. آنها را بدون اینکه در شمار ارث به حساب آورند، صدقه می‌دهند و در بعضی مناطق ظروف فلزی را هم قبل از تقسیم به فقرا می‌بخشند در صورتی‌که در همهٔ آنها حق نابالغان و غایبان وجود دارد. پس باید قبل از هر چیز مال را تقسیم کنند و از آن به فرزندان و زن، والدین، خواهران، کسانی که شرعاً به آنان حقّی تعلّق می‌گیرد، بپردازند؛ بعد از آن هر کسی می‌خواهد به رضایت خویش از سهم خود برای میّت ایصال ثواب کند یا همهٔ بالغان به اتّفاق همدیگر تصدّق نمایند. اجازهٔ غیر بالغ هم در اینجا اعتبار ندارد. و ازسهم وارث که حاضر نباشد تصرّف بدون اجازهٔ او هم درست نیست.

مسئله

به وقت بردن میّت به قبرستان چادری که بر تابوت انداخته می‌شود جزو کفن به‌شمار نمی‌رود. خریدن آن از مال میّت جایز نیست زیرا آن مال مشترک است؛ البتّه اگر کسی از سوی خود انفاق نماید، جایز است. در بعضی مناطق برای پیش امام ازکفن به مقدار مصلّیٰ پارچه‌ای داده می‌شود. این هم از ضرورت کفن زاید است. خرید آن از اموال مشترک ورثه جایز نیست.

مسئله

در بعضی مناطق برای غسل دادن میّت ظروف جدید خریداری می‌شود که پس از اتمام کار آنها را می‌شکنند. اوّلاً نیاز به خریدن ظروف جدید نیست، زیرا برای غسل میّت از ظروف خانه می‌توان استفاده کرد و اگر نیاز به خرید باشد، شکستن آنها جایز نیست؛ زیرا اوّلاً: در آن تضییع اموال است. ثانیاً: در آن حقّ یتیمان و وارثان غایب داخل است.

مسئله

پذیرایی مهمانان و تصدّق قبل از تقسیم ترکه جایز نیست، از این قبیل تصدّق به میّت ثوابی نمی‌رسد، بلکه تصدّق کردن آنها به نیّت ثواب برعکس مستوجب گناه است. زیرا پس از درگذشت مورث این اموال متعلّق به همهٔ وارثان است. که در میان آنان گاهی یتیمی هم دیده می‌شود؛ لذا تصدّق اموال مشترک به‌مثابهٔ سرقت اموال است. پس اوّل باید مال تقسیم گردد سپس اگر وارث از مال خود حسب رضایت خویش برای ایصال ثواب میّت چیزی تصدّق بکند، مختار است. قبل از تقسیم با اجازهٔ وارثان هم هرگز از اموال مشترک تصدّق ننمایند؛ زیرا اجازه از یتیمان که در ورثه موجوداند اعتبار ندارد. و کسانی که بالغ هستند، لازم است که با رضایت قلب اجازه بدهند زیرا امکان دارد که از شرم مردم مجبور شده اجازه دهند یا از ترس طعنه و تشنیع مردم که نگویند فلان کس برای ایصال ثواب میّت خویش صدقه نداد. لذا در شرایط خاص قرار می‌گیرد که ناخواسته «آری» می‌گوید، در حالی‌که در شریعت آن مال حلال است که بخشنده با طیب خاطر اکرام و بخشش نماید. وتفصیل آن قبلاً گذشت.

در اینجا ما به نقل یک واقعهٔ بزرگ می‌پردازیم که مسئلهٔ فوق از آن بیشتر واضح می‌شود. عالمی به عیادت مسلمانی تشریف برده نشست؛ دیری نگذشت که روح آن مریض به سرای باقی شتافت و جان سپرد. در این وقت چراغی که

روشن بود آن را فوراً آن عالم خاموش کرد و از طرف خود پول داده روغن خواند و اتاق را روشن کرد؛ مردم علّت آن را جویا شدند. فرمود: تا وقتی که آن شخص زنده بود چراغ در ملکیت او بود و استفاده از روشنایی آن جایز بود. امّا پس از فوت او اکنون اموالش به ورثه‌اش تعلّق گرفت، البتّه می‌توان با اجازهٔ همهٔ وارثان استفاده کرد و چون همهٔ وارثان اینجا موجود نبودند من از پول خود روغن خواسته، چراغ را روشن کردم.

يُوْصِيْكُمُ اللّٰهُ فِىْ اَوْلاَدِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْاُنْثَيَيْنِ فَاِنْ

حکم می‌کند شمارا خدا درحق اولادتان که برای یک مرد است سهم برابر دو زن. پس اگر

كُنَّ نِسَاۤءً فَوْقَ اثْنَتَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثَا مَا تَرَكَ وَ اِنْ كَانَتْ

تنهازنان باشندبیش از دو، پس برای آنان است دوثلث از آن مال که گذاشته است بعداز مرگ. واگر

وَاحِدَةً فَلَهَا النِّصْفُ ؕ وَ لِاَبَوَيْهِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا السُّدُسُ مِمَّا

یکی باشد برای اوست نصف، و برای هریک از پدرومادر میّت یک ششم است از آن مال که

تَرَكَ اِنْ كَانَ لَهُ وَلَدٌ فَاِنْ لَّمْ يَكُنْ لَّهُ وَلَدٌ وَّ وَرِثَهُ

گذاشته است بعداز مرگ اگر برای میّت فرزند باشد و اگر نباشد برای او فرزند و وارث او باشند

اَبَوَاهُ فَلِاُمِّهِ الثُّلُثُ فَاِنْ كَانَ لَهُ اِخْوَةٌ فَلِاُمِّهِ

مادروپدر پس برای مادر اوست یک سوم پس اگر میّت چندتا برادر دارد پس برای مادر اوست

السُّدُسُ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُّوْصِيْ بِهَا اَوْ دَيْنٍ ؕ اٰبَاۤؤُكُمْ وَ اَبْنَاۤؤُكُمْ

یک ششم بعد از وصیت که کرده است به آن و ادای دَین پدران شما و پسران شما

لاَ تَدْرُوْنَ اَيُّهُمْ اَقْرَبُ لَكُمْ نَفْعًا ؕ فَرِيْضَةً مِّنَ اللّٰهِ ؕ

نمی‌دانید کدام یک نزدیک‌تر است به شما در نفع رسانی. سهمی مقرّرشدهٔ خداست.

اِنَّ اللّٰهَ كَانَ عَلِيْمًا حَكِيْمًا ﴿۱۱﴾

هر آینه خدا دانا و حکیم است.

ربط آیات

در آیهٔ «لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ» از آیات گذشته ذکر مستحقان میراث به‌طور اجمال آمده بود و در این آیات تفصیل بعضی مستحقان میراث مذکور است. و به اعتبار احوال مختلف آنان سهام شان بیان شده است و بعضی تفاصیل این سلسله در آخر سوره خواهد آمد و بقیهٔ سهام نیز در احادیث بیان شده است. فقهای کرام از نصوص شرعی تمام تفاصیل آنها را استنباط فرموده به شکل فرایض، در فنّ مستقل مدون کرده‌اند.

در آیات مندرجه سهام اولاد و والدین بیان شده است و در ضمن بعضی مسایل میراث نیز مذکور است.

خلاصهٔ تفسیر

اللّٰه تعالیٰ به شما حکم می‌دهد در بارهٔ (ارث) **فرزندان شما** (و آن اینکه) **سهم پسر برابر با سهم دو دختر است.** (یعنی یک دختر و پسر یا چند دختر و پسر که باهم آمیخته باشند پس در سهام‌شان در رابطه با یکدیگر چنین ثابت می‌شود که به هر پسر دو برابر و به هر دختر یک برابر داده‌می‌شود) **و اگر** (فرزندان) **تنها دختر باشند اگر چه از دو نفر هم بیشتر باشند به آنها دوسوم $\frac{2}{3}$ مال می‌رسد از آنچه مورث بعد از مرگ گذاشته است** (و اگردو دختر باشند رسیدن دوسوم $\frac{2}{3}$ به آنان که معلوم است زیرا که اگراز آنان به جای یک دختر یک پسر می‌بود سهم آن دختر با وجودیکه از سهم پسر کمتر است از یک سوم $\frac{1}{3}$ کمتر نمی‌شد. پس وقتی که آن دومی هم دختر است نباید سهم آن از یک‌سوم کمتر باشد و هر دو دختر در یک حالت قرار می‌گیرند. پس سهم این‌دیگر هم یک‌سوم می‌شود که سهم هر دو باهم دوسوم $\frac{2}{3}$ می‌باشد. البتّه در سه دختر تردید وجود داشت که شاید به آنان $\frac{3}{3}$ یعنی کل مال برسد، بنا بر این فرمود که اگرچه دختران از دو هم بیشتر باشند سهام‌شان از دوسوم $\frac{2}{3}$ اضافه نخواهدشد.) **و اگر یک دختر باشد پس به او نصف** (كلّ‌ترکه) **می‌رسد**

(در صورت اول یکسوم باقی‌مانده و در صورت دوم نصف باقیمانده، حق بعضی از اقارب بخصوص است. یا اگرکسی نباشد باز بـه آنـان بـر مـی‌گردد چـنانکه در کـتب فـرایـض مذکوراست.) **برای مادر و پدر** (در ارث گرفتن سه صورت است: یکی اینکه) **برای یکی از آن دو تا، یک ششم از ترکهٔ میّت** (مقرّر) **است در صـورتی کـه مـیّت دارای اولاد باشد.** (چه دختر، چه پسر، خواه یکی یا بیشتر و بقیهٔ ارث به فرزندان و وارثان بخصوص بر می‌گردد و اگرباز هم چیزی باقی بماند به آنان بر می‌گردد) **و اگر آن میّت اولاد نداشته باشد و** (تنها) **مادر و پدر وارث او باشند** (این صورت دوم است و لفظ تنها به این سبب گفته‌شد که برادر و خواهر هم نباشند. چنانکه در آینده می‌آید) **پس** (در این صورت) **بـه مادرش یک سوم می‌رسد** (و دوسوم باقیمانده مال پدر است و چون در صورت مفروضه این روشن بود، بنا بر این نیازی به تصریح نداشت). **و اگر میّت بیش از یک بـرادر و خواهر داشت** (چه از طرف مادر و پدر که به آنان «عینی» گفته می‌شود و چه از طرف پدر که‌به آنان «علاّتی» گفته می‌شود، خلاصه هر نوع برادر و خواهر که از یک بیشتر باشند و میّت اولاد نداشته باشد و مادر و پدرش زنده باشند، و این صورت سوم است) **پس** (در این صورت) **به مادرش یک ششم** (ترکه) **می‌رسد.** (وبقیه مال پدر است و همهٔ این سهام) **بعد از بیرون کردن** (مال بقدر) **وصیّت، که میّت به آن وصیّت کرده باشد یا بعد از** (بیرون کردن)**وام** (اگرباشد توزیع می‌شوند) **اصول شما و فروع شما** (دربـارهٔ آنـان) **کـاملاً نمی‌دانید که چه کسی در نفع رسانی** (دنیوی و یا اخروی) **به شما** (به اعـتبار تـوقّع) **نزدیکتر است.** (یعنی اگراین قصّه بر صوابدید شما گذاشته شود در اغلب احوال شما مدار ترجیح و تفضیل را بر نفع رسانی کسی می‌گذارید و خود برای تیقّن این مدار دلیلی نزد هیچ کس‌نیست. لذا تصویب نمودن مدار برای آن درست نبود پس وقتی که در نفع‌رسانی قابلیت و شایستگی مدار و دلیلی نبود از این جهت مصالح و اسرار دیگری را که خواه در ذهن شما نباشند مبنا و مدار این حکم قرار داده) **این حکم از جانب خداوند متعال مقرّرگردید.** (واین امر) **بالیقین** (مسلّم است که) **الله تعالی علیم و حکیم است.** (پس اسراری را که او از

علم خود در این مراعات فرموده‌است، همان قابل اعتبارند؛ بنا بر این آن را به رأی شما وا گذار نکرد).

معارِف و مسایل

حقوق متقدّمه علی المیراث

اصول شرع این‌است‌که اوّلاًمخارج تکفین‌وتدفین طبق‌شرع از مال‌میّت تأمین گردد. به‌طوری که در آن، نه اسراف باشد و نه کوتاهی، سپس وامهای او ادا گردند، اگر وام به‌قدری باشد که تمام اموال او را فراگیرد یا از آنها هم بیشتر باشد پس نه، به یکی ارث می‌رسد و نه وصیت تنفیذ می‌گردد. و اگر بعد از ادای قرض مالی باقی بماند یا این‌که اصلاً وامی بر ذمّه نداشته‌باشد پس اگر وصیت کرده است به شرطی که وصیت در گناه نباشد از یک سوم مال موجود آن وصیت نافذ می‌گردد. اگر کسی وصیتِ کلّ مال را کرده باشد باز هم در یک سوم مال معتبر است. بر بیش از یک سوم وصیت کردن مناسب هم نیست؛ و به نیّت محروم گردانیدن وارثان وصیت گناه هم هست.

بعد از ادای دین وصیت را در یک سوم نافذ گردانیده بقیهٔ اموال بین وارثان شرعی تقسیم می‌شود که تفاصیل آن در کتب فرایض موجود است. و اگر وصیت نکرده باشد، تمام مال بعد از ادای دین میان وارثان تقسیم می‌گردد.

سهم اولاد

در آیات قبل گذشت که تقسیم میراث بر مبنای «الاقرب فالاقرب» می‌باشد؛ چون اولاد میّت و والدین از همه به او نزدیکتراند از این جهت در هر صورت به آنان ارث می‌رسد، و این هر دو رشتهٔ انسان نزدیکتر و بلا واسطه می‌باشند و رشته‌های دیگر بالواسطه هستند قرآن شریف اوّل سهم آنان را بیان

فرموده از سهم اولاد شروع کرد چنان‌که بیان می‌فرماید: «يُوْصِيْكُمُ اللّٰهُ فِيْ أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَيَيْنِ» این یک قاعدهٔ کلّی است که هر یک از پسر و دختر را مستحق ارث قرار داده، سهم هر یک را هم مقرّر کرد. و از این اصل معلوم شد که هرگاه در فرزندان میّت پسر و دختر هردو باشند آنچه در سهم آنان بیاید به این صورت تقسیم می‌شود که به هر پسر در مقابل دختر دوبرابر می‌رسد. مثلاً: کسی یک پسر و دو دختر گذاشت مال او به چهار سهم تقسیم شده $\frac{۲}{٤}$ به پسر و $\frac{۱}{٤}$ به هر یک از دو دختر داده‌می‌شود.

اهمّیّت سهیم گردانیدن دختران

قرآن مجید برای سهیم گردانیدن دختران اینقدر اهتمام ورزید که سهم آنها را اصل قرار داده به اعتبار آن برای پسران سهم مقرر کرد و بجای «للانثیین مثل حظّ الذکر» (برای دو دختر به‌قدر سهم یک پسر) فرمود: «للذکر مثل حظّ الانثیین» (برای پسر به‌قدر سهم دو دختر) پس کسانی که به خواهران سهم نمی‌دهند و آنان هم با دل ناخواسته از خجالت، به این تصوّر معاف می‌کنند که وقتی سهمی به ما نمی‌رسد پس چرا برادر را برنجانیم؛ چنین عفوی در شرع عفو نبوده، حق آنان بر گردن برادران واجب می‌ماند و این حیف و میل کنندگان هم خیلی گناهکار می‌شوند. و از آنان بعضی دختر نابالغ هم می‌باشد که سهم ندادن به آنها گناهی مزید است. یکی گناه حیف و میل کردن سهم وارث و دیگری خوردن مال یتیم. بعد از این مزید تشریح فرموده سهم دختران را چنین بیان فرمود: «فَإِنْ كُنَّ نِسَاءً فَوْقَ اثْنَتَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثَا مَا تَرَكَ» یعنی اگر متوفّی را فرزند ذکور نبوده و بیش از یک دختر داشته باشد به آنان از مال مورث دوسوم تعلّق می‌گیرد که در آن همهٔ دختران مساوی‌السهم‌اند و یک سوم دیگر مال وارثان دیگر مانند والدین میّت، زن، شوهر و دیگر مستحقّان میراث می‌رسد. دو دختر یا از دو نفر بیشتر تنها در

دوسوم $\frac{2}{3}$ شریک می‌باشند.

حکم بیش از دو دختر به صراحت در آیهٔ قرآن موجود است. چنان‌که الفاظ «فَوْقَ اثْنَتَيْنِ» بر آن دلالت دارند و اگر دختران دو نفر باشند، حکم آنان هم همان است که برای بیش از دوتاست و ثبوت آن در حدیث شریف موجود است.

«عن جابر بن عبدالله رضی الله عنه قال: خرجنا مع رسول الله ﷺ حتی جئنا امرأةً من الانصار فی الاسواف فجاءت المرأة بابنتین لها فقالت: یا رسول الله! هاتان بنتا[51] ثابت بن قیسٍ قتل معک یوم احد و قد استفاء عمّهما مالهما و میراثهما کلّه و لم یدع مالا الا اخذه فما تری یا رسول الله ﷺ ؟ فوالله لا تنکحان ابداً الاولهما مال. فقال رسول الله ﷺ: یقضی الله فی ذلک، و قال: نزلت سورة النساء «یوصیکم الله » الآیه، فقال رسول الله ﷺ: ادعوا لی المرأة و صاحبها، فقال لعمّهما: اعطهما الثلثین، واعط لاقهماالثمن ومابقی‌فلک.» (ابوداود، کتاب‌الفرائض، وبمعناه‌فی‌الترمذی، ابواب‌الفرائض)

ترجمه: از حضرت جابر رضی الله عنه مروی است که یک دفعه ما در رکاب آن‌حضرت ﷺ بیرون رفتیم؛ تا این‌که گذر ما در اسواف، بر یک زن انصاری افتاد. او همراه دو دخترش در خدمت رسول خدا آمد و گفت: ای رسول خدا! این دو دختر ثابت بن قیس(شوهرمن) که همراه شما در غزوهٔ احد شهید شده‌است می‌باشند؛ عموی ایشان بر تمام مال و میراث شان قابض شده و چیزی برای ایشان نگذاشته است؛ دراین باره شما چه مصلحت می‌بینید؟ به‌خدا قسم که کسی به نکاح این دو دختر اقدام نمی‌کند مگر در صورتی که مال داشته باشند. رسول خدا ﷺ این را شنیده فرمودند: خدا در حقّ تو قضاوت خواهند فرمود. حضرت جابر رضی الله عنه می‌فرماید که این آیهٔ سورهٔ نساء «يُوْصِيْكُمُ اللّٰهُ فِيْ اَوْلَادِكُمْ» نازل شد.

۵۱-قال ابوداود: و اخطأ بشر فیه انما هما بنتا سعدبن الربیع و ثابت بن قیس قتل یوم الیمامه.

رسول خدا ﷺ فرمود: آن زن را با آن شخص (عموی دو دختر) پیش من بیاورید. سپس آن جناب ﷺ رو به عموی دو دختر کرده فرمود: که: دوسوم $\frac{۲}{۳}$ کلّ مال را به این دو دختر بده و یک هشتم به مادر شان و بقیه را تو بردار.

در این حدیث در مسئلهٔ مذکور آن حضرت ﷺ به دو دختر $\frac{۲}{۳}$ دوسوم داد. همان‌طور که برای بیش از دو هم، همین سهم در آیه مذکور قرآن منصوص است. بعد از آن فرمود: «وَإِنْ كَانَتْ وَاحِدَةً فَلَهَا ٱلنِّصْفُ» یعنی اگر میّت در فرزندان خویش فقط یک دختر گذاشت و پسر هیچ نداشت پس برای آن دختر از ترکهٔ پدر یا مادر نصف مال به ارث می‌رسد. و بقیه، مال وارثان دیگراست.

سهم والدین

بعد از این خداوند قدّوس سهم مادر و پدر میّت را بیان فرمود و برای ایشان سه حال ذکر کرد.

اول: این‌که اگر میّت دارای مادر و پدر نیز باشد و فرزند هم، خواه یک پسر یا یک دختر داشته باشد. در این صورت به مادر و پدر یک ششم اموال تعلّق می‌گیرد، بقیه در اختیار وارثان دیگر از قبیل فرزندان و زن یا شوهر قرار می‌گیرد. در هر صورت اگر چیزی باقی بماند علاوه بر یک ششم، آن هم به پدر می‌رسد؛ که در اصطلاح علم الفرایض به آن «تعصیب» گفته می‌شود.

دوم: این‌که اگر میّت اولاد و برادر و خواهر نداشته باشد. تنها دارای مادر و پدر باشد در این‌صورت یک‌سوم $\frac{۱}{۳}$ ترکه به مادر و دوسوم $\frac{۲}{۳}$ به پدر تعلّق می‌گیرد. امّا این در صورتی است که در وارثان میّت شوهر یا زن موجود نباشد، و اگر دارای شوهر یا زن باشد قبل از هر چیز سهم او جدا می‌گردد و مابقی را به سه قسمت منقسم کرده، یک سوم $\frac{۱}{۳}$ به مادر و دوسوم $\frac{۲}{۳}$ به پدر می‌رسد.

سوم: این‌که اگر میّت اولاد نداشته باشد، امّا برادر و خواهر داشته باشد که

تعداد شان بیش از یک باشد در این صورت به مادر یک ششم $\frac{1}{6}$ تعلّق می‌گیرد، و در صورت عدم وارث دیگر باقی‌مانده $\frac{5}{6}$ آن به پدر می‌رسد. در صورت وجود برادر و خواهران سهم مادر کاسته می‌شود ولی به خود برادران و خواهران چیزی نمی‌رسد. زیرا پدر به نسبت برادر و خواهر نزدیکتر است، لذا آنچه باقی می‌ماند به پدر تعلّق می‌گیرد در این صورت سهم مادر به جای $\frac{1}{3}$ $\frac{1}{6}$ می‌شود و در علم‌الفرایض به آن «حجب نقصان» می‌گویند واین برادر و خواهر که بخاطر آنان سهم مادر کاسته می‌شود برابر است که حقیقی باشند یا پدری یا مادری. در هر صورت با وجود آنان سهم مادر کاسته می‌شود، امّا مشروط بر اینکه تعدادشان بیش از یک نفر باشد.

بعد از بیان سهم مقرّر فرمود: «اٰبَاۤؤُكُمْ وَ اَبْنَاۤؤُكُمْ لَا تَدْرُوْنَ اَيُّهُمْ اَقْرَبُ لَكُمْ نَفْعاً فَرِيْضَةً مِنَ اللّٰهِ، اِنَّ اللّٰهَ كَانَ عَلِيْماً حَكِيْماً» یعنی این سهام فرزندان و والدین را خود خداوند مطابق علم و حکمت خویش مقرّر فرموده و خداوند همه چیز را می‌داند و حکیم است. و در سهامی که مقرّر فرموده حکمتهای فراوانی نهفته است. و اگر مدار قسمت ارث به رأی شما قرار داده می‌شد شما نفع رسانی را مدار قسمت قرار می‌دادید؛ امّا دانستن اینکه نفع رسان چه کسی بوده و از همه بیشتر نفع به وسیله چه کسی می‌رسید، برای شما بطور قطع و یقین مشکل می‌شد. بنا بر این بجای نافع بودن، اقربیّت مدار حکم قرار گرفت. این آیهٔ قرآنی چنین نشان داد که سهام ارثی را که خداوند تعیین فرموده، حکم قطعی او بوده و هیچ کسی حق ندارد که در آن رایزنی و اجتهاد کند و در آن کم و بیش کند؛ و باید شما آن را با اطمینان قلب بپذیرید، زیرا این حکم مالک و خالق شما مبنی بر بهترین حکمت و مصلحت بوده و هیچ جنبهٔ نفع شما از احاطهٔ علم او خارج نیست و آنچه او دستور می‌دهد از حکمت خالی نبوده و شما نمی توانید حقیقت نفع و ضرر خود را تشخیص بدهید. و اگر تقسیم ارث به رأی شما گذاشته می‌شد، حتماً

به علّت قلّت درک نمی‌توانستید درست قضاوت بکنید. لذا در تقسیم ارث عدالت مراعات نمی‌شد. خداوند متعال این مسئولیّت را خود به‌عهده گرفت تا که در تقسیم مال کاملاً عدل و انصاف مراعات گردد و ثروت میّت به طریق انصاف به دست مستحقّان مختلف به گردش درآید.

وَ لَكُمْ نِصْفُ مَا تَرَكَ أَزْوَاجُكُمْ إِن لَّمْ يَكُن لَّهُنَّ وَلَدٌ فَإِن كَانَ لَهُنَّ
وبرای شماست نصف مال ترکهٔ زنان شما اگر نباشد برای ایشان فرزند پس اگر باشد برای ایشان

وَلَدٌ فَلَكُمُ الرُّبُعُ مِمَّا تَرَكْنَ مِن بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِينَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ
فرزند پس برای شماست یک‌چهارم از ترکهٔ آنان بعد از وصیتی که کرده باشند یاادای دین

وَ لَهُنَّ الرُّبُعُ مِمَّا تَرَكْتُمْ إِن لَّمْ يَكُن لَّكُمْ وَلَدٌ ۚ فَإِن كَانَ
وبرای آنان است یک‌چهارم ازآنچه بگذازید شما اگر نباشد برای شمافرزند. پس اگرباشد

لَكُمْ وَلَدٌ فَلَهُنَّ الثُّمُنُ مِمَّا تَرَكْتُم مِّن بَعْدِ وَصِيَّةٍ تُوصُونَ بِهَا
برای شمافرزند پس برای آنان است یک‌هشتم ازآنچه بگذارید بعداز وصیتی‌که‌بکنید به آن

أَوْ دَيْنٍ ۗ
یاادای دَین.

ربط آیات

تا اینجاسهام آن مستحقّان بیان شد که رشتهٔ آنان با میّت از نسب ولادت تعلّق داشت. در آیهٔ مذکور بیان مستحقّان دیگر است که رشتهٔ آن‌ها به میّت از نسب نیست، بلکه از ازدواج است و بیان آن چنین است:

خلاصهٔ تفسیر

و برای شماست نصف آنچه زنهایتان بگذارند اگر اولاد نداشته باشند.(نه

مذکّر و نه مؤنّث، نه واحد نه کثیر) **و اگر آن زنان اولاد دارند** (برابر است که از شما باشند یا از شوهر قبلی) **پس** (در این صورت) **به شما از ترکهٔ آنان یک ربع می‌رسد** (امّا در هر صورت این ارث) **بعد از بیرون کردن** (مال بقدر) **وصیّتی، که آنان کرده باشند یا بعد از** (بیرون کردن) **دین** (اگر باشد). **به زنان ربع($\frac{1}{4}$) می‌رسد از آنچه شما ترکه بگذارید** (برابر است که یکی باشند یا چند تا، آن یک چهارم -ربع- میان همهٔ آنها مساوی تقسیم می‌شود) **اگر شما اولاد نداشته باشید** (نه مذکّر و نه مؤنّث، نه واحد و نه کثیر) **و اگر شما دارای اولاد باشید، پس** (در این صورت) **به آنان** (چه یکی باشند و چه زیاد) **از ترکهٔ شما یک هشتم($\frac{1}{8}$) می‌رسد.** (که این هم دو صورت داشت و در هر دو صورت ما بقی، مال وارثان دیگر است امّا این ارث) **بعد از بیرون کردن** (مال بقدر) **وصیّت است که شما به آن وصیت کرده باشید یا بعد از** (بیرون کردن) **دین** (اگر باشد می‌رسد).

معارف و مسایل

سهم شوهر و زن

در سطور مندرج بالا سهام شوهر و زن تعیین گردید. نخست سهم شوهر را بیان کرد. شاید وجه تقدیم آن این بوده است که اهمّیّت آن را ظاهر کند؛ زیرا که بعد از وفات زن، شوهر اهل خانوادهٔ دیگری قرار می‌گیرد، اگر زن در میان قبیلهٔ خویش فوت کند و اموال او در آنجا باشد از دادن سهم به شوهر خودداری می‌شود؛ گویا برای سدّ باب این تعدّی سهم شوهر را جلوتر بیان فرمود و تفصیل آن این‌که اگر زن میّت فرزند ندارد برای شوهر بعد از ادای دین و تنفیذ وصیّت نصف کل مال مرحومه می‌رسد. و از نصف باقیمانده بقیهٔ وارثان مانند مادر و پدر و برادر و خواهر حسب قانون، سهم بر می‌دارند. و اگر میّت فرزند دارد، یک یا دو یا بیشتر، چه پسر و چه دختر از همین شوهر که زن در نکاح او فوت کرده است یا از شوهر قبلی، پس در این صورت برای شوهر بعد از ادای دین و انفاذ وصیّت

ربع($\frac{1}{4}$) کلّ مال می‌رسد؛ وبقیهٔ سه چهارم($\frac{3}{4}$) به وارثان دیگر می‌رسد. این تفصیل سهم شوهر بود. واگر به‌جای زن، مُردْ میّت باشد و او فرزندی نداشته باشد، پس بعد از ادای دین و انفاذ وصیّت به زن $\frac{1}{4}$ کلّ اموال شوهر می‌رسد و اگر فرزند دارد چه از همین زن و یا زنی‌دیگر، پس در این صورت بعد از ادای دیـن و اجـرای وصیّت به زن یک هشتم $\frac{1}{8}$ مال تعلق می‌گیرد و اگر زن از یکی بیشتر باشد پس طبق تفصیل مذکور در سهم یک زن چقدر مال می‌آید همه در آن به‌طور برابر شریک می‌باشند. یعنی به هر یک زن جداگانه ($\frac{1}{4}$) یا ($\frac{1}{8}$)نمی‌رسد بلکه همهٔ زنان در یک چهارم یا یک هشتم شریک می‌باشند و در هر دو صورت بعد از رسیدنْ سهم زنْ و مرد باقیمانده در میان وارثان دیگر تقسیم می‌شود.

مسئله

باید دید که آیا مهر زن ادا شده است یا خیر؟ اگر مهریهٔ زن را ادا نکرده است مانند وامهای دیگر اوّلاً دَین مهریه از کل مال ادا می گردد و بعد از آن ترکه تقسیم می‌شود و زن بعد از دریافت مهریهٔ خویش سهم خود را از میراث هـم بـه وجـه وارث بودنش در می‌یابد. و اگر مال میّت به‌قدری است کـه بـعد از ادای مـهریه چیزی باقی نمی‌ماند، در این صورت هم کلّ مال مانند دیونْ دیگر در دَین مهریه به زن پرداخت می‌شود و به هیچ یک از وارثان چیزی تعلّق نمی‌گیرد.

وَ اِنْ كَـانَ رَجُـلٌ يُـوْرَثُ كَلٰلَـةً اَوِ امْـرَأَةٌ وَ لَــهُ اَخٌ اَوْ اُخْـتٌ
واگرباشد آن مردکه ازاو میراث‌برده می‌شود بی پدروفرزندیازنی،و اوراست‌برادر یاخواهر

فَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا السُدُسُ ج فَاِنْ كَانُوْٓا اَكْثَرَ مِنْ ذٰلِكَ فَهُمْ شُرَكَآءُ
پس برای هر یکی از آنان یک ششم هست پس اگر بودند بیش از ایـن پس آنان شریکنـد

فِـى الثُّلُـثِ مِـنْ بَعْـدِ وَصِيَّـةٍ يُوْصَىٰ بِهَآ اَوْ دَيْـنٍ لا غَيْرَ مُضَـارٍّ

دریک سوم بعد از وصیتی‌که کرده‌شده به‌آن یااداى دین بدون اینکه ضرر رسانده‌باشند؛

وَصِيَّةً مِنَ اللّٰهِ ۭ وَ اللّٰهُ عَلِيْمٌ حَلِيْمٌ ﴿۱۲﴾

این‌حکم خداست و خدا بهمه چیز داناو بردباراست.

خلاصهٔ تفسیر

(بعد از بیان مختصر حقوق خویشاوندانی که به وجه نسب یا ازدواج پدید آمده‌بود، حکم ترکهٔ چنین میّتی بیان می شود که فرزند و پدر نداشته باشد) **واگر میّت که ارث او به دیگران می رسد چه مرد و چه زن چنین باشد که نه اصول** (پدر و پدر بزرگ) **داشته باشد و نه فروع** (یعنی اولاد و اولاد الابن) **داشـته بـاشد و دارای یک بـرادر یـا یک خواهر** (اخیافی) **باشد برای هر یکی به تنهایی به آنان یک ششم** ($\frac{1}{6}$) **می‌رسد. و اگر ایشان از آن** (یعنی از یک) **بیشتر باشند** (مثلاً دو تا باشند یا از آن هم بیشتر) **پس همهٔ آنان در ثلث** (مساوی) **شریکند.** (و در آن سهم مذکّر و مؤنّث یکسان است و بقیهٔ ارث مال وارثان دیگر است و ا گرکسی نباشد به آنان مسترد می‌گردد و در هر دو صورت این ارث) **بعد از بیرون کردن** (مال بقدر) **وصیت است که به آن وصیت کرده می شود بعد** (از ادای) **دَین** (ا گرباشدمی‌رسد به شرطی که (وصیت کننده) **به کسی** (وارثی) **ضرر ندهد** (نه به ظاهر و نه به اراده. به ظاهر اینکه به بیش از ثلث وصیت کند پس آن وصیت بر ارث مقدم نخواهدشد. و ارادةً، این‌که وصیت در دایرهٔ ثلث باشد، امّا نیّت بر این باشد که به وارث سهم کم‌برسد، این در ظاهر اجرا می‌گردد امّا گناه خواهد شد) **این** (که‌تا اینجا ذ کرگردید) **حکم شده‌است از جانب خدای تعالیٰ و خدا خیلی خوب می‌داند** (که‌چه کسی می‌پذیرد و چه کسی نمی‌پذیرد و این‌که منکران را فوراً به سزای مبتلا نمی‌کند به علّت اینست که) **حلیم** (هم) **هست.**

معارف و مسایل

میراث کلاله

در این سطور میراث کلاله بیان شده است. برای «کلاله» تعریفهای متعدّد ذکر شده است. که آنها را علّامه قرطبی در تفسیر خویش نقل فرموده، تعریف مشهور همان است که در خلاصهٔ تفسیر بیان شده است و آن، میّتی است که اصول و فروع نداشته باشد.

صاحب روح المعانی نوشته است: کلاله در اصل مصدری است به معنی کلال. و معنی آن در مانده شدن است که بر ضعف دلالت می‌کند. و قرابتی که علاوه بر قرابت پدر و فرزند باشد کلاله گفته می‌شود زیرا که آن قرابت به نسبت قرابت پدر و فرزند ضعیف است.

باز کلاله بر آن میّت هم اطلاق شده که نه فرزند داشته باشد و نه پدر، و به آن وارث هم گفته می‌شود که پدر و فرزند میت نباشد. مقتضای اشتقاقی که از روی لغت بیان شده است این است که لفظ «ذو» مقدّر باشد و کلاله بمعنی ذو کلاله باشد یعنی دارای خویشاوندی ضعیف سپس بر آن مال مورث هم اطلاق شده که آن را چنین میّتی به ترکه گذاشته باشد که نه پدر داشته باشد و نه فرزند.

حاصل‌کلام این‌که اگر مرد یا زنی فوت کند که نه پدر دارد و نه فرزند و یک‌برادر یایک‌خواهر دارد که‌از طرف‌مادر باشد، پس به‌برادر یک‌ششم($\frac{1}{6}$) مال می‌رسد و اگر او برادر نیست و خواهر است به آن هم یک ششم ($\frac{1}{6}$) می‌رسد و اگر از یک بیشتر باشند؛ مثلاً یک برادر و یک خواهر باشند یا دو برادر یا دو خواهر باشند پس همهٔ ایشان در یک سوم کلّ مال به‌طور مساوی شریک خواهند شد و در اینجا برای مرد دو برابر سهم زن منظور نمی‌گردد. علّامه قرطبی می‌فرماید: «و لیس فی الفرائض موضع یکون فیه الذکر و الانثی سواء الا فی‌میراث‌الاخوة للام».

سهم برادر و خواهر

هدف در این آیه بیان سهم برادران و خواهران اخیافی (مادری) است. اگرچه این قید در قرآن مذکور نیست، امّا بالاجماع معتبر است. قرائت حضرت سعد بن ابی وقّاص رضی الله عنه در این آیه هم این چنین است: «و له اخ او اخت من امه» چنانکه علامه قرطبی، صاحب روح المعانی و ابوبکر جصّاص رازی رحمهم الله و دیگر مفسّرین نقل کرده‌اند.اگر چه این قرائت متواتر نیست، امّابه وجه مجمع علیه بودنش معمول بهٖ است. و یک دلیل واضح آن این است که خداوند متعال در اختتام سورهٔ نساء هم میراث کلاله را ذکر کرده و در آن نشان داده است که اگر خواهر یکی باشد به او نصف مال می‌رسد و اگر دو تا باشند دو ثلث به آنان تعلّق می‌گیرد و اگر خواهر و برادر باهم‌باشند به‌مذکّر دوبرابرمؤنّث می‌رسد وحکمی‌که در پایان سورهٔمذکور است به برادران و خواهران حقیقی تعلّق دارد یعنی عینی و علاّتی (پدری). پس اگر در اینجا برادر و خواهر عینی و علاّتی شریک کرده شوند در احکام تعارض پیش‌می‌آید.

مسایل وصیّت

در این آیات سه بار سهام میراث ذکر شده است که این تقسیم بعد از ادای دَین و وصیّت است. همان‌گونه که قبلاً اشاره شد بعد از تکفین و تجهیز میّت، دَین یا قرض از کلّ مال پرداخت می‌گردد و از آنچه باقی می‌ماند وصیّت تنها در یک سوم ($\frac{1}{3}$) آن نافذ می‌گردد. و اگر از یک سوم ($\frac{1}{3}$) بیشتر وصیّت شود شرعاً اعتبار ندارد. در ضابطه، ادای دَین بر اجرا وصیّت مقدّم است و اگر تمام مال در ادای دین برود وصیّت اجرا نمی‌گردد و نه ارث جاری می‌شود در این آیات در هر سه جا که ذکر وصیّت آمده است بر دین مقدم گشته است. از ظاهر آیه چنین معلوم می‌شود که حق وصیّت بر دین مقدّم است. حضرت علی رضی الله عنه برای از بین بردن این اشتباه می‌فرمایند:

«انکم تقرءون هذه الآیة (مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ تُـوْصُوْنَ بِـهَا أَوْ دَيْـنٍ) و ان رسول الله ﷺ قضی بالدّین قبل الوصیّة». (مشکوٰة بحواله ترمذی، ص٢٦٤)

یعنی: «شما این آیه را می‌خوانید (مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ تُوْصُوْنَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ) در اینجا اگر چه لفظ وصیّت مقدّم است امّا عملاً حضور اقدس ﷺ آنرا بعد از دین قرار داده است .

باز هم دانستن این نکته ضروری است که وقتی عملاً وصیّت مؤخّراست چرا لفظ «وصیّت» قبل از «دَیْن» آمده است. صاحب روح المعانی دراین باره می نویسد:

«وتقدیم الوصیة علی الدین ذکراً مع ان الدین مقدم علیها حکماً لإظهار کمال العنایة بتنفیذها لکونها مظنة للتفریط فی ادائها الخ »

یعنی: علّت تقدیم وصیّت بر دین در آیه اینست که چون آن بمثل میراث بدون عوض میّسر می شود و در آن خویشاوندی هم لازم نیست لذا از جانب وارثین در اجرای آن خطر کوتاهی یا تأخیر وجود داشت. که بدان سبب مال مورثِ ایشان بدیگران برسد. بنابر این برای اظهار اهمّیّت وصیّت آنرا بر دین مقدّم ذکر کرد. باز این امر هم هست که لازم نیست که تادم موت باقی بماند و اگر بوقت موت موجود هم باشد؛ چون برای آن مطالب هست ورثه نمی توانند از آن انکار نمایند؛ بنابر این در آن احتمال کوتاهی بسیار کم است . به‌خلاف وصیّت که وقتی میّت ترکه می گذارد دلش می خواهد که بصورت صدقه جاریه مقداری از مال خود را در امور خیریّه مصرف کند چون در اینجا از طرف هیچ یکی مطالبه صورت نمی‌گیرد؛ لذا امکان دارد که از طرف وارثان کوتاهی واقع شود. بنابراین به‌خاطر جلوگیری از آن به‌طور ویژه در هر جا وصیّت را مقدّم ذکر کرد.

مسئله

اگر دَیْن و وصیّت نباشد بعد از تجهیز و تکفین، کلّ مال باقیمانده را میان وارثان تقسیم می‌کنند.

مسئله

وصیّت کردن در حق وارث باطل است زیرا اگر کسی به پسر یا دختر خویش یا شوهر و زن یا وارث دیگر وصیّت کند، وصیّت او اعتبار ندارد به وارثان فقط سهم ارث می رسد و بدانها بیش از آن تعلّق نخواهد گرفت. حضوراقدس ﷺ درخطبهٔ حجةالوداع بیان فرمود:

«ان اللّٰه قد اعطی کل ذی حق حقه، فلا وصیة لوارث » (مشکوٰة بحواله ابو داؤد ص ۲٦٥)

یعنی: «اللّٰه تعالی حقّ هر حقدار را به وی عطا کرده است پس در حق هیچ وارثی، هیچ وصیّتی اعتبار ندارد.»

البتّه اگر وارثان دیگر اجازه بدهند پس در حقّ وارثی که وصیّت شده است نافذ می‌گردد و بقیهٔ مال به طریقه شرعی تقسیم می شود که آن وارث هم از آن حق خود را بر می‌دارد. در بعضی روایات حدیث استثناء «الا ان یشاء الورثة» هم مذکور است. (کماذکرصاحب‌الهدایة)

تفسیر غیرُ مضار

در اختتام میراث کلاله بعد از بیان این‌که این ارث بعد از تنفیذ وصیّت و ادای دَیْن نافذ می‌گردد لفظ «غَیْرَمُضَآرٍ» فرمود این قید اگر چه تنها در اینجا ذکر شده است امّا قبل از این در دو جای دیگر که وصیّت و دَیْن مذکورند در آنجا هم معتبر و معمول است. مقصود این‌که برای میّت جایز نیست که بوسیله وصیّت یا

دَین ضرر به وارثان برساند در وصیّت کردن یا اقرار نمودن به قرض فرضی اراده کرده یا اراده را جامهٔ عمل پوشانیدن شدیداً ممنوع و گناهی است کبیره !

ضرر دادن به‌وسیله وصیّت یا دین به چند صورت انجام می‌شود. مانند این‌که به دروغ به قرض اقرار کند تا بتواند به دوست خود چیزی برساند یا نسبت به مال خصوصی خویش اظهار کند که این مال نزد من امانت فلان کس است تا در آن ارث جاری نگردد؛ یا به بیش از ثلث مال وصیّت کند یا بر کسی وام دارد و آن دریافت نشده است . امّا به دروغ بگوید که دریافت شده است تا که به وارثان چیزی نرسد یا بوقت مرض وفات بیش از یک سوم ($\frac{1}{3}$)به کسی هبه کند. اینها صورتهای ضرر رسانی می‌باشند هر مورث که از دنیا می‌رود در لحظات آخر زندگی باید اهتمام کند تا که اینگونه ضرر به کسی نرساند.

تأ کیدبر تقسیم‌طبق سهام مقرّره

بعد از بیان سهام میراث ، اللّٰه تعالی فرمود: «وَصِيَّةً مِنَ اللّٰهِ» یعنی سهامی که مقرّر شده است یا نسبت به دَین و وصیّت آنچه تأکید شده است عمل بر همه آنها بی نهایت لازم و ضروری است. این از جانب خداوند پاک توصیه ای است بزرگ و حکمی است مهتم بالشأن؛ مخالفت آنرا نکنید. باز بر این مزید تنبیه فرموده می‌گوید «وَاللّٰهُ عَلِيمٌ حَلِيمٌ» یعنی خداوند قدّوس همه را می داند و بوسیله علم خویش حال هر یکی را دانسته، سهمی برای او مقرّر فرموده است و هرکسی بر احکام مذکور عمل کند این عمل نیک او از علم خدا خارج نیست و کسی که از حکم خداوند تخلّف کند، این عمل زشت او هم در علم خدا معلوم است که در کیفر آن مؤاخذه خواهد شد نیز هر میّت که به‌وسیلهٔ دَین یا وصیّت ضرری به وارثان برساند خدا آنرا می داند، از مؤاخذهٔ آن آسوده خاطر نباشید. آری ! این نیز می تواند باشد که اگر خداوند تعالی برای این تخلّفات دراین جهان سزایی

نمی‌دهد به این دلیل که حکیم است پس متخلّف نباید در این فریب، باقی بماند.

تِلْكَ حُدُوْدُ اللّٰهِ ؕ وَ مَنْ يُطِعِ اللّٰهَ وَرَسُوْلَهٗ يُدْخِلْهُ جَنّٰتٍ
اینهاحدودمقرّرهٔخداست وهرکسی‌که‌اطاعت‌کندازخداورسول‌او،داخل‌می‌کنداورادرباغات
تَجْرِیْ مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ خٰلِدِیْنَ فِیْهَا ؕ وَ ذٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِیْمُ ﴿۱۳﴾
که‌جاری‌است در زیر آنها جویهابرای‌همیشه می‌باشند در آنها و همین‌است سعادت‌بزرگ.
وَمَنْ يَّعْصِ اللّٰهَ وَ رَسُوْلَهٗ وَ يَتَعَدَّ حُدُوْدَهٗ يُدْخِلْهُ نَارًا
وهرکس‌که‌نافرمانی‌خداورسول‌اورا بکندوتجاوزکندازحدوداو، داخل‌می‌کنداورا درآتش‌که
خَالِدًا فِیْهَا ۠ وَلَهٗ عَذَابٌ مُّهِیْنٌ ﴿۱۴﴾
برای همیشه‌می‌ماند‌درآن، وبرای‌اوست‌عذابی‌ذلّت بار.

خلاصهٔ‌تفسیر

ربط آیات

بعد از بیان احکام میراث، چگونگی فضیلت قبول کنندگان این احکام و عاملین آن بیان شده است و همچنین فرجام بد متخلّفین و نافرمانان این احکام، آمده است که مقصود از تفصیل بیان، همان اهمّیّت ویژهٔ احکام می باشد.

همهٔ این احکام مذکور (متعلّق به میراث یا بهمراه احکام یتامیٰ) **ضوابط خداوندی هستند و هر کس که از خدا و رسول او کاملاً اطاعت کند** (یعنی براین ضوابط پای‌بند باشد) **اللّٰه تعالی او را در چنین بهشت ها**(فوراً) **داخل می فرماید که بزیر** (ساختمانهای) **آنها جویها جاری هستند برای همیشه در آنها می‌باشند و این پیروزی بزرگ است و آن کس که گفتهٔ خدا و رسول او را نپذیرد و کاملاً از زیر ضوابط آنان بیرون رود** (یعنی پایبندی را لازم قرار ندهد و این حالت کفر است) **او را در آتش** (دوزخ) **داخل می‌کنیم. به‌طوریکه همیشه در آن بماند و یابه او چنان سزایی**

می‌رسد که در آن ذلّت هم هست.

معارف ومسایل

اسلوب بیان قرآن چنین است که بعد از احکام و عقاید به‌طور تتمّه برای فرمانبرداری ترغیب و فضیلت، و برای نافرمانان، ترهیب و سزا و مذمّت بیان می‌دارد. در اینجا هم چونکه ذکر احکام به‌میان آمده بود لذا در این دو آیهٔ اخیر نتایج مطیعان و نافرمانان را بیان فرمود.

تکملهٔ احکام میراث

مسلمان نمی‌تواند وارث کافر باشد

اگر چه بنای تقسیم میراث بر قرابت نسبی گذاشته شده است امّا بعضی چیزها مستثنیٰ است. اوّل این‌که وارث و مورث نباید دارای دو دین مختلف باشند. لذا مسلمان وارث کافر و کافر وارث مسلمان نخواهد شد و لو این‌که دارای قرابت نسبی هم باشند. حضوراقدس ﷺ فرموده:

«لایرث المسلم الکافرولاالکافرالمسلم» (مشکوٰة،ص ۲٦۳)

یعنی: «مسلمان نمی‌تواند وارث کافر باشد و همچنین کافر هم نمی‌تواند وارث مسلمان گردد.»

این حکم در صورتی است که بعد از ولادت کسی مسلمان یا کافر باشد؛ امّا اگر کسی قبلاً مسلمان بود و بعداً (العیاذ بالله) از اسلام مرتد شد پس اگر بمیرد یا کشته شود پس مالی که در حال اسلام کسب کرده به وارثان مسلمان او می‌رسد و آنچه بعد از ارتداد کسب کرده است به بیت المال تعلّق می‌گیرد. امّا اگر زن مرتد شد تمام اموال او چه در حال اسلام کسب کرده باشد و چه در حال ارتداد، به وارثان مسلمان او می‌رسند. امّا خود مرتد چه مرد باشد و چه زن از هیچ مسلمان یا

مرتدّی ارث نمی‌برد.

میراث قاتل

اگر کسی چنین شخصی را به قتل برساند که از مال او به این ارث می‌رسید پس این قاتل از میراث آن شخص محروم می‌گردد. حضور اقدسﷺ بیان فرموده است: «**القاتل لایرث**» (مشکوٰة، ص۲٦۳)

یعنی: «قاتل نمی‌تواند وارث باشد، البته صُوَر قتل خطا از این مستثنیٰ می‌باشد.» (تفصیل آن در کتب فقه است.)

میراث جنین

اگر میّت دارای اولاد بوده و در شکم زن هم جنین باشد آن جنین هم در فهرست وارثان به‌شمار می‌آید. امّا چون پی بردن به این‌که پسر است یا دختر، یکی است یا دوقلو مشکل است. بهتر آن است که تا زمان تولّد او تقسیم میراث تأخیر بیفتد و اگر تقسیم لازم باشد فی‌الحال او را یک پسر یا یک دختر فرض کرده به اعتبار هر دو تا دو صورت فرض کرده می‌شود از این دو صورت در هر کدام که به وارثان کمتر می‌رسد همان تقسیم اختیار کرده می‌شود و باقی مانده برای جنین گذاشته می‌شود.

میراث معتدّه

اگر کسی زنش را طلاق رجعی داد؛ باز قبل از اینکه رجوع بکند یا عدّهٔ زن به پایان برسد، فوت کرد این زن از او ارث می‌برد زیرا که نکاح هنوز باقی است. اگر کسی در مرض وفات زنش را طلاق داد اگر چه آن طلاق بائن یا مغلّظه باشد و پیش از اختتام عدّهٔ بمیرد باز هم آن زن وارث او قرار می‌گیرد. و برای وارث قرار

دادن زن از دو عدّهٔ کدامیک طولانی تر باشد همان اختیار کرده می‌شود که تشریح مختصر آن این است:

عدّهٔ طلاق، سه حیض است. و عدّهٔ وفات، چهار ماه و ده روز. از این دوتا هر کدام طولانی تر است همان عدّهٔ قرار داده می‌شود تا حتّی الامکان به زن سهم برسد.

و اگر کسی قبل از مرض وفات طلاق بائن یا مغلّظه داده است و بعد از آن ظرف چند روز فوت کرد در این صورت به آن زن ارث نمی‌رسد، البتّه اگر طلاق رجعی داده است وارث می‌گردد.

مسئله

اگر زنی در مرض وفات شوهر، خود را خلع کرد او وارث نمی‌شود اگر چه شوهرش در حالت عدّهٔ او بمیرد.

میراث عصبات

سهام مقرّرهٔ فرایض برای دوازده وارث طی شده است. و به آن وارثان «اصحاب الفروض» گفته می‌شود که تفصیل آن تا حدی در بالا گذشت و اگر کسی از اصحاب الفروض موجود نباشد یا بعد از دادن سهام اصحاب الفروض به آنان، مقداری باقی بماند آن به «عصبه» داده می‌شود. و بسا اوقات به یک شخص از دو جهت مال می‌رسد. و در بعضی صورت فرزندان میّت و والد او هم عصبه قرار می‌گیرند؛ اولاد پدر بزرگ یعنی عمو و اولاد پدر یعنی برادر هم عصبه قرار می‌گیرند.

عصبات چندین قسم اند که تفاصیل آن در کتب فرایض موجود است. در اینجا یک مثال زده می‌شود: مثلاً زید مرد و پشت سر، چهار وارث گذاشت، زن،

دختر،مادر و عمو. پس تمام مال به ۲۴ قسمت منقسم می‌شود که نصف آن یعنی ۱۲ قسمت به دختر داده می‌شود و به حساب یک هشتم (۳) قسمت به زن می‌رسد و به حساب یک ششم (۴) قسمت به مادر می‌رسد و بقیهٔ پنج سهم باقی‌مانده از حیث عصبه بودن به عمو می‌رسد.

مسئله

اگر عصبات نباشند مالی که از اصحاب فروض باقی می‌ماند؛ طبق سهام آنان به آنها مسترد می‌شود و این در اصطلاح علم الفرایض «ردّ» گفته می‌شود. البتّه بر شوهر و زن ردّ نمی باشد. در هیچ صورت به آنان از سهم مقرّر بیشتر نمی‌رسد.

مسئله

اگر از اصحاب فروض کسی نباشد و از عصبات هم کسی نباشد پس ارث میّت به «ذوی الارحام» می‌رسد. و فهرست ذوی الارحام طویل است: نوه‌ها، خواهر زادگان، عمّه‌ها، دایی، خاله، اینها در فهرست ذوی الارحام داخل اندکه بحث این مسئله مفصّل است دراینجا به‌همین مقداراکتفامی‌شود.

وَالّٰتِي يَأْتِينَ الْفَاحِشَةَ مِن نِّسَائِكُمْ فَاسْتَشْهِدُوا عَلَيْهِنَّ أَرْبَعَةً مِّنكُمْ ۖ
و هر کسی که زناکند از زنان شما پس گواه بگیرید بر آنان چهار مرد از خودتان،

فَإِن شَهِدُوا فَأَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ حَتّٰى يَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ أَوْ يَجْعَلَ
پس اگر آنان گواهی دادند حبس کنید آن زنان را در خانه ها تاکه بر دارد آنها را مرگ یا

اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا ﴿۱۵﴾ وَالَّذَانِ يَأْتِيَانِهَا مِنكُمْ فَآذُوهُمَا ۖ فَإِن تَابَا
مقرّرکندخدابرایشان راهی، وهرآن دومردی که بکنندزنا، ایذاءدهیدبایشان پس اگر توبه کردند

وَ اَصْلَحَا فَاَعْرِضُـوا عَنْهُمَا ۚ اِنَّ اللّٰهَ كَانَ تَوّٰاباً رَّحِيـماً ﴿۱۶﴾

وخودرا اصلاح نمودند، پس اعراض کنید از آنان، هر آیینه خدا توبه پذیر و مهربان است.

خلاصهٔ تفسیر

ربط آیات

در آیات ما قبل آن بی عدالتی‌هایی که در زمان جاهلیّت دربارهٔ حق یتیمان در سلسلهٔ مواریث انجام می گرفت اصلاح گردید ایشان بـر زنـان ظـلم و سـتم می‌کردند. و در رابطه با آنان که به رسوم قبیحه‌ای مـبتلا بـودند و بـا زنـانی کـه نکاحشان جایز نبود، نکاح می‌کردند در آیات آینده اصلاح آنها را بیان می‌فرماید و اگر از زنی چنین کوتاهی واقع بشود که از نظر شرع تقصیر وی باشد تأدیب او اجرا میشود که موضوع اصلاح و تأدیب تا دو سه رکوع آینده ادامه دارد.

و زنانی‌که به‌کار بی عفّتی (یعنی زنا) **مبتلا می شوند از زنان** (منکوحه) **شما پس شما براین** (فعل آنان) **چهار نفر از خودتان** (یعنی مسلمان، آزاد، عاقل، بالغ، مذکر) **گواه بگیرید** (تا که حکّام بر گواهی آنان سزای آینده جاری کنند) **پس اگر آنان گواهی دادند** (سزای شان اینست که) **آنانرا** (بحکم حا کم، سیاستاً) **درخانه ها حـبس کـنید تـا این‌که** (یا) **موت آنان رابر دارد** (و) **یاالله تعالی برای آنان راهی** (یعنی حکم دیگر) **مقرّر کند** (حکم دیگری که در این رابطه مقرر شد ذ کرش‌در معارف و مسایل خواهد آمد) **و** (سزای زنا مختص به زن منکوحه نیست، بلکه) **هر آن دو شخص که از شما** (یعنی عاقل و بالغ از شما) **کار بی عفّتی انجام دهند** (یعنی زنا کنند) **به هر دو نفر اذیّت برسانید** (بـعد از اذیّت رسانی) **اگر آن دو** (از گذشته) **توبه کردند و** (در آینده) **به‌فکر اصـلاح** (خـود) **شدند** (یعنی بعداً چنین عملی از آنان سر نزد) **پس به آن دو تعریض‌نکنید** (زیرا) **یقیناً خداوندمتعال توبه‌پذیر و مهربان‌است** (بنابر این به رحمت خـویش از سـر خـطای آن درگذشت پس شما هم در صدد ایذای آنان قرار نگیرید).

معارف ومسایل

در این آیات برای چنان مردان و زنان سزایی مقرر شده که به فاحشه یعنی زنایی مبتلا باشند در آیه قبلی فرمود آن زنانی که چنین حرکتی از آنان صادر گردد برای ثبوت زنا چهار گواه طلب کنند که اهل شهادت باشند و گواهان هم باید مرد باشند در این رابطه گواهی زنان اعتبار ندارد. در گواهان زنا، شریعت از دو جهت شدّت به‌کار برده است. زیرا این قضیه بسیار مهّم است که از آن عزّت و عفّت لکه دار می‌شود و مسئله عار و ننگ خانوادگی به‌میان کشیده می‌شود. اوّلاً:این شرط مقرّر گردید که گواه باید مرد باشد به گواهی زنان اعتبار داده نشد. ثانیاً: وجود بودن چهار مرد ضروری شد. بدیهی است که شرط دوم نیز بسیار مهم است زیرا تحقق وقوع آن عمل بسیار نادر و کمیاب است. بنابر این اهمّیّت دادن این شرط بدین سبب است که شوهر زن یا مادر او یا زن و خواهر بوجه کینهٔ ذاتی اتّهام بی جا نزنند. یا کسانی دیگر بوجه عداوت نتوانند جرأت داشته باشند تا تهمت بزنند زیرا که اگر کمتر از چهار نفر گواهی بدهند گواهی آنان غیر معتبر است در اینصورت مدّعی و گواهان همه کاذب به‌شمار می روند و بخاطر اتهام بی‌جای یک مسلمان بر آنان حدّ قذف جاری می گردد.

در آیهٔ ۱۳ سورهٔ نور با وضاحت بیان فرمود: «لَوْلَا جَاءُوْ عَلَيْهِ بِأَرْبَعَةِ شُهَدَآءَ ج فَاِذْلَمْ يَاْتُوْا بِالشُّهَدَآءِ فَاُولٰٓئِكَ عِنْدَ اللّٰهِ هُمُ الْكٰذِبُوْنَ » آنان که نمی‌توانند چهار گواه بیاورند، دروغ گو هستند.

بعضی از بزرگان تفسیر، حکمت چهار گواه را چنین بیان کرده‌اند که چون دراین قضیه دو نفر ملوّث می گردند. گویا که این معامله در حکم دو معامله قرار می‌گیرد و هر معامله مقتضی دو گواه است لذا برای ثبوت آن چهار گواه لازم گشت.

در آخر آیه فرمود: که اگر آن دو توبه کنند و خود را اصلاح نمایند به آنان

تعرّض نکنید. منظور اینست که بعد از سزا یافتن اگر توبه کردند پس آنان را ملامت نکنید؛ بیشتر سزا ندهید. منظور این نیست که با توبه کردن، سزا بخشیده می‌شود زیرا که این توبه بعد از سزا آمده است چنانکه از «ف» تفریعی ظاهر است. آری اگرتوبه نکرد بعد از سزا نیز می‌توانید ملامت کنید. در این دو آیه قرآن کریم برای زنا، حدّی مقرّر نگردید، بلکه فقط این‌قدر گفته شد که به آنان ایذا برسانید و زنان زنا کار را در خانه ها حبس نمایید. برای ایذا هم روش بخصوصی را ارائه نداد بلکه آنرا به صواب دید حکّام گذاشت. حضرت عبداللّه بن عبّاس رضی الله عنه می فرماید که در اینجا معنی ایذا رسانی اینست که آنان را با دست و زبان، شرمنده کنند. که البتّه قول حضرت عبداللّه بن عبّاس به‌طور مثال است و اصل معامله همان است که به صوابدید حکّام واگذار شده است.

ترتیب این دو آیه به اعتبار نزول اینست که در ابتدا به ایذا دادن آنان حکم نازل گردید و بعد از آن به‌طور ویژه دستور رسید که زنان در خانه محبوس گردند تا این‌که بمیرند؛ یا برای حیات شان حکم آینده، بیاید که به‌طور حّد زنا بر آنان اجرا گردد.

چنانکه بعداً آن رابالفظ «سبیل» بیان فرمود که خداوند آنرا در این آیه وعده فرموده بود. حضرت ابن عبّاس رضی الله عنه در تفسیر «سبیل» می فرماید: که یعنی «الرجم للثیّب والجلد للبکر» حدّ زنا در حقّ متأهل سنگسار و در حقّ غیرمتأهل شلاّق زدن است.(بخاری کتاب التفسیر ص ٦٥٧)

در احادیث مرفوعه توضیح این سبیل از خود رسول کریم ﷺ ثابت است. برای هر یکی از متأهّل و غیرمتأهّل حکمی جداگانه بیان شده است.

رسول خداﷺ بر حضرت ماعز بن مالک و یک زن از قبیلۀ ازد حدّ زنا جاری فرمود. چون این دو متأهل بودند، سنگسار کرده شدند و نیز یک یهودی هم بخاطر زنا رجم گردید و این قضاوت در حق او طبق حکم تورات اجرا گردید. و

حکم غیر متأهّل در آیه ۲ سورهٔ نور از قرآن موجود است:
«اَلزَّانِيَةُ وَالزَّانِىْ فَاجْلِدُوْا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِأَئَةَ جَلْدَةٍ»
«به هر یکی از زن و مرد زناکار صد شلاّق بزنید.»

در ابتدا برای حکم رجم هم آیهٔ قرآن نازل شده بود. امّا بعد تلاوت آن منسوخ شد و حکمش بر قرار ماند. حضرت عمر رضی‌الله‌عنه می‌فرماید: «أنّ الله بعث محمداً بالحق و انزل علیه الکتاب فکان مما انزل الله تعالی علیه آیة الرجم رجم رسول‌الله ﷺ و رجمنا بعده و الرجم فی کتاب‌الله حق علی من زنی اذا احصن من الرجال و النساء». (بخاری و مسلم بحواله مشکوٰة ص۳۰۹)

خداوند متعال محمّد ﷺ را نبی بر حق گردانیده مبعوث کرد و بر او کتاب نازل فرمود. پس بود از آنچه خدا نازل کرده است آیهٔ رجم؛ رجم کرد رسول خدا ﷺ، و رجم کردیم ما بعد از او. حکم رجم برای کسی است که متأهّل شده زنا بکند چه مرد باشد چه زن.»

خلاصه این‌که آن حکمی که در رابطه با زندانی کردن در خانه‌ها و ایذا رسانی، آمده بود با نزول آیه‌ای که حدّ شرعی در آن تصریح شده است، منسوخ گردید. بدین‌ترتیب که‌اکنون حدّ زنا، همان عمل رجم یا زدن صد تا تازیانه است که تفصیل بیشتر آن، ان شاء اللّه در سورهٔ نور خواهد آمد.

حکم عمل جنسی بر خلاف فطرت

قاضی ثناءاللّه پانی پتی رحمه‌الله در «تفسیر مظهری» می‌نویسد که مصداق «اَلَّذَانِ يَأْتِيٰنِهَا» نزد من کسانی هستند که به طریقهٔ خلاف فطرت عمل جنسی انجام می‌دهند؛ یعنی مردان به عمل استلذاذ بالمثل مرتکب می‌شوند. علاوه بر قاضی صاحب کسانی دیگر هم همین قول را اختیار کرده‌اند. در الفاظ قرآن چون لفظ «الذان یأتیٰنها» صله و موصول هر دو مذکّراند بنا بر این، قول ایشان چندان بعید

نیست اگر چه آنان‌که زانی و زانیه مراد گرفته‌اند به‌طور تغلیب این لفظ را بر زانیه هم حمل کرده‌اند باز هم به موقع ذکر حرمت و شدّت استلذاذ بـالمثل و جـزا و تعزیر آنْ در اینجا، بی‌جا نخواهد شد. آنچه از احادیث و آثار در این رابطه ثابت است، به طور نمونه نقل می‌شود:

عن ابی هریرة رضی الله عنه انّ رسول الله ﷺ قال:«لعن الله سبعة من خلقه من فوق سبع سماواته و ردّد اللعنة علی واحد منهم ثلاثاً و لعن کلّ واحد منهم لعنة تکفیه قال ....ملعون من عَمِلَ عَمَلَ قوم لوط، ملعون من عمِل عمَل قوم لوط، ملعون من عمِل عمَل قوم لوط». الحدیث. (الترغیب و الترهیب)

« از حـــضرت ابـــوهریره رضی الله عنه مـــروی است کـه رسـول خـدا ﷺ فـرمود: خدای‌تعالیٰ هفْت نوع مردم را از مخلوق خویش لعنت کرده‌است از بالای هفت آسمان که از آنْ جمله یکی را سه بار لعنت کرده‌است و بقیه را یک بار. فرمود:... ملعون‌است آن‌که عمل قوم‌لوط‌را انجام دهد. ملعون‌است آن‌که عمل قوم لوط را انجام دهد. ملعون است آن‌که عمل قوم‌لوط را انجام‌دهد.»

وعن ابی هریرة رضی الله عنه عن النبی ﷺ قال: اربعة یصبحون فی غضب الله ویمسون فی سخط الله. قلت: من هم یا رسول الله؟ قال: المتشبّهون مـن الرجال بالنساء، و المتشبهات من النساء بالرجال، والذی یأتی البهیمة، والذی یأتی الرجال. (الترغیب و الترهیب)

«از حضرت ابوهریره رضی الله عنه مروی است که رسول خدا ﷺ فرمود: چهار نفرند که به صبح در غضب خدا قرار می‌گیرند و به شام هم خدا از آنان ناراضی می‌شود. من عرض کردم که چه کسانی هستند؟ فرمود: مردانی که خود را مشابه زنان می کنند و زنانی که خود را مشابه مردان می کنند و آنکه بر خلاف فطرت، حیوان را وطی کند و آنکه با مردان قضای شهوت کند.»

وعن ابن عباس رضی الله عنه قال قال رسول الله ﷺ من وجدتموه یعمل عـمل

قوم لوط فاقتلواالفاعل والمفعول به .(الترغيب والترهيب)

«از حضرت عبداللّٰه بن عبّاس رضی‌الله‌عنهما مروی است که رسول‌خداﷺ فرمود: هر کسی را دیدید که عمل قوم لوط انجام میدهد فاعل و مفعول، هر دو را بکشید.»

حافظ زکی الدّین در ترغیب و ترهیب نوشته است که چهار خلیفه، حضرت ابوبکر صدیق و حضرت علی و حضرت عبداللّٰه بن زبیر و هشام بن عبدالملک در عهد خلافت خویش، کسانی را که بر خلاف فطرت، عمل می‌کردند، در آتش می سوزاندند. در این رابطه، او از محمّد بن المنکدر واقعه‌ای را چنین نقل کرده است که خالد بن ولید به حضرت ابوبکر صدّیق نامه‌ای نوشت که :«در اینجا در یک قبیله از عرب کسی پیدا شده که با او عملی انجام میدهند که با زنان انجام می شود.» حضرت ابوبکر صحابه را جمع کرد که حضرت علی هم در آن جمع تشریف آورد. حضرت علی فرمود که: این چنین گناهی است که بغیرازقوم لوط، آنرا کسی انجام نداده است و آنچه خداوند به آنان سزا می داد همهٔ شما می‌دانید؛ به نظر من بایداین شخص در آتش سوزانیده شود. بقیه اصحاب هم براین رأی او اتفاق کردند و حضرت ابوبکر صدیق دستور داد تااو را در آتش بسوزانند.

در روایات مذکور حوالهٔ عمل قوم لوط بارها آمده است. قومی که حضرت‌لوط به‌طرف آنان مبعوث شده بود، علاوه بر کفر و شرک به بدترین گناه و عمل غیر فطری مبتلا بودند. وقتی که دعوت و تبلیغ حضرت لوط بر آنان اثر نکرد، فرشتگان طبق دستور خدا آن زمین را واژگون کردند. که شرح این واقعه در سوره اعراف خواهد آمد. آیات مندرجه بالا متعلّق به استلذاذ بالجنس بود، در روایات بر عمل خلاف فطرت با زنان هم وعید شدید آمده است .

«عن ابن عباس رضی‌الله‌عنهما ان رسول اللّٰهﷺ قال :لاینظراللّٰهُ عَزَّوَجَلَّ الی رجلٍ أتی رجلاً أو إمرأة فی دبرها.» (الترغیب والترهیب)

«از حضرت عبدالله بن عبّاس مروی است که رسول خداﷺ فرمود: خدا نظر رحمت نمی کند به‌طرف آن مردی که با مردی یا زنی عمل خلاف فطرت انـجام دهد.»

عن خزيمة بن ثابت قال، قال رسول اللهﷺ إن الله لايستحى من الحق ثلاث مرآت لا تأتواالنساء فى أدبارهن . (الترغيب والترهيب)

«خزيمة بن ثابت می گويد که رسول خداﷺ فرموده، خدا از بيان کردن حق شرم ندارد و اين الفاظ را تا سه با تکرار کرد. باز فرمود با زنان عمل خلاف فطرت انجام ندهيد.»

و عن ابى هريرة‌رضي الله عنه ان رسول اللهﷺ قال: ملعون من أتى أمرأة فى دبرها. (الترغيب والترهيب)

«از حضرت ابوهريرة مروی است که رسول خداﷺ فـرمود: مـلعون است کسی که بر خلاف فطرت با زن جماع کند.»

وعنه ان رسول اللهﷺ قال: من اتى حائضاً او امرأة فى دبرها أو كاهناً فصدّقه فقد كفر بماانزل على محمدﷺ «از حضرت ابوهريرة مروی است کـه رسول خداﷺ فرمود: هر کسی که بازن در حالت حيض يا بر خلاف فطرت جماع کند يا به نْزد کاهن برود و نسبت به غيب از او سؤال کند و تصديق نمايد پس او از آن دين منکِر شده که برمحمدﷺ نازل شده است.»

در مقرّر نمودن حدّ براين فعل قبيح فقها با هم اختلاف دارند و تفصيل آن در کتب فقه موجود است . باز هم بر آن عمل سزای خيلی سخت و شديدی منظور ومـــنقول‌است. مـــثلاًدرآتش‌انـــداخـــتن، افکـــندن‌ديوار بـــرسرش، وازبـــين بردن‌ازجای‌بلندبزيرانداختن‌وسنگسارکردن،باشمشيرگردن‌ازتن‌جدانمودن وغيره.

اِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللّٰهِ لِلَّذِيْنَ يَعْمَلُوْنَ السُّوْٓءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوْبُوْنَ
پذیرفتن توبه بر خدا برای کسانی لازم است که بکنند کار بد از نادانی باز توبه کنند
مِنْ قَرِيْبٍ فَاُولٰٓئِكَ يَتُوْبُ اللّٰهُ عَلَيْهِمْ ؕ وَ كَانَ اللّٰهُ عَلِيْمًا حَكِيْمًا ﴿۱۷﴾
بزودی پس خدا عفو می‌کند ایشان را، و هست خدا دانا و حکیم.
وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِيْنَ يَعْمَلُوْنَ السَّيِّاٰتِ ۚ حَتّٰٓى اِذَا حَضَرَ اَحَدَهُمُ الْمَوْتُ
و نیست توبه برای کسانی که بکنند کار بد تا اینکه رسید به یکی از آنان مرگ
قَالَ اِنِّىْ تُبْتُ الْئٰنَ وَ لَا الَّذِيْنَ يَمُوْتُوْنَ وَ هُمْ كُفَّارٌ ؕ اُولٰٓئِكَ
گفت من توبه می کنم الان و نه توبه کسانی که بمیرند در حال کفر برای آنان
اَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا اَلِيْمًا ﴿۱۸﴾
ما آماده کرده ایم عذاب دردناک.

ربط آیات

در آیهٔ ما قبل ذکری از توبه آمده بود؛ اکنون در این دو آیه شرایط قبول توبه و صورتهای قبول و عدم قبول را نشان می دهند.

خلاصهٔ تفسیر

توبهٔ (که‌پذیرفتنش حسب وعده) **بر ذمّهٔ خدا، برای کسی است که گناهی** (صغیره یا کبیره)**به حماقت انجام دهد پس در وقت نزدیک** (یعنی قبل از حضور موت که معنی آن در آینده می آید) **توبه کند پس بر چنین کسان، خداوند متعال** (با قبول توبه) **توجّه می فرمایند.** (یعنی توبه شان را قبول می فرمایند) **و خدا کاملاً می‌داند** (که‌چه کسی از ته دل توبه کرده) **حکیم است** (که‌کسانی را که از ته دل توبه نمی‌کنند، رسوا نمی سازد) **وتوبه برای چنین کسانی** (قبول) **نیست که** (مرتباً) **گناه می‌کنند تا اینکه موت قائم می شود بر یکی از آنان** (مراد از حضور موت اینکه در نظر او اشیاء عالم دیگر، در آیند) **پس**

می‌گوید من الان توبه می‌کنم (پس نه توبه چنین کسان قبول است) **ونه** (توبه یعنی ایمان آوردن) **کسانی** (در چنین وقت مقبول است) **که در حال کفر بمیرند برای آنان** (کافران) **سزای درد ناک** (یعنی عقوبت دوزخ) **آماده کرده‌ایم .**

معارف ومسایل

آیا گناهی که به‌قصد و اختیار انجام گیرد بخشیده نمی شود؟

در اینجا این امر قابل ذکر است که در قرآن مجید لفظ «بِجَهَالَةٍ» وارد شده است و به‌ظاهر از آن چنین مستفاد می‌شود که اگر کسی به نادانی مرتکب گناهی شد توبه او پذیرفته می شود و اگر عمداً گناهی را مرتکب گشت توبه‌اش مقبول نیست؟ امّا تفسیر آن: که صحابهٔ کرام در باره این آیه بیان فرموده‌اند، اینست که مراد از جهالت این نیست که او از گناه بودن آن اطّلاع نداشته باشد یا که در انجام به‌گناه قصد و اراده نداشته باشد بلکه مقصود این است که غفلت از کیفر آن و نا آگاهی از عذاب اخروی سبب اقدام بر گناه قرار بگیرد اگر چه گناه را گناه بداند و به‌قصد و اراده مرتکب آن باشد. و به‌عبارت دیگر معنی جهالت، حماقت و نادانی است. چنانکه در خلاصهٔ تفسیر ذکر شد؛ نظیر آن در آیهٔ ۸۹ سوره یوسف آمده است. حضرت یوسف علیه السلام به برادران خود فرمود. «هَلْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِيُوْسُفَ وَ اَخِيْهِ. اِذْ اَنْتُمْ جَاهِلُوْنَ » که به برادران، جاهل گفته شد در حالیکه آنچه آنان کردند باشتباه یا بفراموشی نکردند بلکه با قصد و اراده دیده و دانسته کرده بودند؛ امّا به‌سبب غفلت از عواقب آن کار، به آنان جاهل گفته شد. ابوالعالیه و قتاده نقل کرده‌اند که صحابهٔ کرام بر این امر متّفق بودند که «کل ذنب اصابه عبد فهو جهالة عمداً کان او غیره» یعنی: هر گناه که بنده مرتکب شود چه قصداً و چه بلا قصد، در هر حال از جهالت است .

امام‌التّفسیر مجاهد فرموده «**کل عامل بمعصیة الله فهو جاهل حین عملها**» یعنی: هر کسی که در کاری نافرمانی خدا را بجا بیاورد او در انجام آن کار جاهل است. اگر چه در صورت عالم بزرگ و خبره‌ای باشد.

ابوحیان در تفسیر بحرمحیط فرموده که این مانند آنست که در حدیث آمده است: «**لا یزنی الزانی حین یزنی و هو مؤمن** » یعنی: زانی در حال ایمانداری مرتکب زنا نمیشود. مراد این‌است که وقتی که او در این فعل بد مبتلا شده است از ایمان فاصله گرفته است. از اینجاست که حضرت عکرمه فرمود: «**امورالدنیاکلهاجهالة**» یعنی: همه کارهای دنیا که خارج از فرمانبرداری و اطاعت خدا باشند جهالت به‌شمار می‌روند و دلیل آن واضح است که نافرمان خدا لذّت کوتاه را بر لذّت دائمی ترجیح داده، و در قبال لذّت کوتاه دنیوی عذاب شدید دائمی را بخرد. پس دانشمند نافرمان را نمی توان دانشمند گفت، و هر کسی او را جاهل می گوید اگر چه او فعل خود را بد نداند و آنرا بقصد و اراده انجام دهد.

خلاصه اینکه اگر انسان گناهی را قصداً یا سهواً انجام دهد در هر دو حال گناه در جهالت از او صادر می‌گردد. بنابر این صحابه و تابعین و تمام امّت اجماعاً بر این اند که هر کس قصداً هم مرتکب گناه شود و بعد به خود آید و توبه کند، توبهٔ وی قبول خواهد شد. (بحرمحیط)

در آیهٔ مذکور یک نکته مهم قابل توجّه است و آن این‌که شرط پذیرفتن توبه از سوی خالق متعال مستلزم زود توبه کردن است به‌این معنی که بی درنگ توبه کند. در اینجا مراد از قریب چیست و چقدر وقت در «قریب» داخل است رسول کریم ﷺ تفسیر آنرا در حدیثی چنین فرموده‌اند:

«**ان الله یقبل توبة العبد مالم یغرغر**» خداوند توبهٔ بنده را تا زمانی قبول می‌فرماید که بر او مرگ و غرغرهٔ جان کندن نشود؛ یعنی تا قبل از فرا رسیدن مرگ توبهٔ شخص مورد پذیرش خداوند رحیم قرار می‌گیرد. محدّث ابن مردویه از

حضرت عبدالله بن عمر روایت کرده که او از رسول‌خداﷺ شنیده است که فرمود: هر بندهٔ مؤمن یک ماه یایک روز یایک ساعت قبل ازمرگ توبه کند خداوند توبه او را می‌پذیرد به شرطی که توبه‌ای بااخلاص باشد. (ابن کثیر)

خلاصه این‌که از تفسیر «من قریب» که خود رسول خداﷺ بیان فرموده است معلوم شد که دوران تمام عمر در قریب داخل است؛ هر توبه‌ای که پیش از مرگ باشد پذیرفته می‌شود. البتّه در وقت غرغره موت توبه پذیرفته نمی‌شود. توضیح آنرا حضرت حکیم الأمة در «تفسیر بیان القرآن»، بیان فرموده که به‌هنگام موت دو حالت پدید می‌آید: یکی حالت یأس و ناامیدی که انسان از هر دوا و تدبیر عاجز شده، بفهمد که الان موت آمدنی است. این حالت به «بأس» بلفظ «بأ» تعبیر شده است. حالت دوم: بعد از اوست وقتی زمان جان کندن آغاز می‌گردد و حالت غرغره پیش می‌آید این حالت یأس بالیاء گفته میشود، تا حالت اول، یعنی حالت بأس در مفهوم «من قریب» داخل است و توبهٔ آن وقت قبول می‌شود؛ امّا توبه حالت دیگر یعنی حالت یأس قبول نمی شود این وقتی است که فرشتگان و اشیای عالم آخرت به‌نظر برسند زیرا که این در مفهوم «من‌قریب» داخل نیست.

خلاصهٔ مطلب آیه، این شد که هرکسی مرتکب گناهی شود؛ چه دیده و دانسته، بقصد یا بخطا و بدون آگاهی، در هر حال از جهالت است. و پذیرفتن توبه را از چنین گناه، خداوند بذمّه و عهدهٔ خویش قرار داده است؛ به‌شرطی که قبل از موت توبه خالص کند. مراد از به‌ذمّه گرفتن خویش این‌که، خداوند به او وعده فرموده که وفای به آن یقینی ژاست؛ و اگر نه بر ذمّهٔ خدا هیچ چیزی فرض و واجب نیست. هم چنین حقّ هیچ کس بر او لازم نخواهد شد. در آیه قبل، از آن توبه ذکری به‌میان آمد که نزد خدا قابل قبول بود و در آیه دوم ذکر آن توبه است که قابل قبول نیست.

در این بیان فرموده که توبهٔ کسانی قابل قبول نیست که تمام عمر با جرأت

گناه می کنند، و همین‌که مرگ فرا رسید و جان کندن آغاز گشت و ملک الموت حاضر شد، می‌گویند توبه خواهیم کرد. در حالی‌که آنان لحظات عمر خود را بیهوده تلف کردند و وقت توبه را از دست داده‌اند. پس توبه آنها پذیرفته نمی‌شود؛ چنانکه فرعون و کسان او هنگام غرق شدن گفتند که ما به‌ربّ موسیٰ و هارون ایمان می آوریم به آنان پاسخ رسید که آیا اکنون ایمان می‌آورید؟ در حالی‌که وقت ایمان آوردن گذشته است. همین مطلب را در آخرین جملهٔ آیه بیان فرمود: آنان‌که در حال کفربوده و در عین وقت جان کندن به ایمان اقرار کرده‌اند توبه شان قابل قبول نیست . پس این اقرار و ایمان بی موقع بیهوده است و برای آنان عذاب الهی را به‌دنبال خواهد آورد.

تعریف و حقیقت توبه

بعد از تفسیرلفظی هر دو آیه، موضوع مهمّی که باقی می ماند، اینست که تعریف توبه چیست ؟ و حقیقت و مقام آن کدام است ؟!

امام غزّالی در احیاء فرموده است که اقدام برگناه دارای سه درجه می‌باشد:

اوّل: این‌که هیچ وقت مرتکب گناهی نشود؛ این خصوصیت ملائکه یا انبیاء است.

دوم: این‌که بر گناهها اقدام نموده بر آن اصرار ورزیده و گاهی از آن پشیمان نشده به‌فکر ترک آنها نباشد این درجهٔ شیاطین است.

سوم: این‌که مرتکب گناه شده امّا فوراً بر آن نادم شده در آینده اراده قطعی کند که دوباره تکرار ننماید. این مقام بنی آدم است .

از این جا معلوم شد که بعد از صدور گناه، توبه نکردن کار ویژه شیاطین است. بنابراین به اجماع امّت توبه فرض است . قرآن مجید در آیه هشت سورهٔ تحریم می فرماید:

«يَآَيُّهَا الَّذِينَ اٰمَنُوْ تُوْبُوْٓا اِلَى اللّٰهِ تَوْبَةً نَّصُوحًاؕعَسٰى رَبُّكُمْ اَنْ يُّكَفِّرَ عَنْكُمْ سَيِّاٰتِكُمْ وَ يُدْخِلَكُمْ جَنّٰتٍ تَجْرِىْ مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ.»

یعنی: «ای ایمان‌داران! توبه کنید به‌طرف خدا توبه خالص ، جای تعجّب نیست که خدا گناهان شما را کفّاره کند و شما را در باغهایی داخل کند که در زیر آنها نهرها جاری باشند».

شأن رحمت بارگاه خداوند کریم و ارحم الراحمین را ملاحظه فرمایید که انسان در تمام عمر در نافرمانی او مبتلا باشد، امّا همینکه قبل از موت از ته دل توبه کند نه تنها به این امید که گناهانش مورد آمرزش ربّ‌العالمین قرار می‌گیرند، بلکه در ردیف بندگان محبوب در آمده، وارث جنّت می شود.

در حدیثی رسول کریم ﷺ فرمود: «التائب حبیب اللهوالتائب من الذنب کمن لاذنب له» (ابن ماجه)

یعنی: «توبه کننده دوست خداست و توبه کننده مانند کسی است که گناهی نداشته باشد»

در بعضی روایات نیز آمده که وقتی بنده‌ای از گناهی توبه کند و آن توبه نزد خدا پذیرفته شود، پس تنهااین نیست که بر او مؤاخذه نباشد، بلکه آن اعمال نوشته نزد فرشتگان محو می‌گردد، تا که از رسوایی نجات یابد.

البتّه این لازم است که توبه باید توبه خالص و توبهٔنصوح باشد. و آن دارای سه رکن است؛ اوّل: این‌که از کردار خویش پشیمان و شرمسار باشد. در حدیث آمده: «انماالتوبةالندم» یعنی: توبه عبارت از ندامت است. دوم: این‌که گناهی که مرتکب آن شده است. فوراً آنرا ترک کند و در آینده عزمی جزم بر اجتناب آن داشته باشد. سوم: این‌که به‌فکر تلافی ما فات باشد؛ یعنی گناهی که مرتکب آن شده است، حتّی المقدور آنرا جبران کند؛ مثلاً اگر نماز و روزه فوت شده است، قضای آنها را بجای آورد. و اگر آمار دقیق نماز و روزه‌ها را یاد نداشته باشد فکر و تأمّل

کرده تخمین بزند؛ سپس به قضای آنهاکاملاً اهتمام ورزد. اگر به یک وقت نمی تواند پس با هر نماز یک یک نماز قضای عمری بخواند. هم چنین در اوقات متفرّقه به‌قضای روزه‌ها اهتمام نماید. اگر زکات را ادا نکرده است؛ پس زکاتهای گذشته را به یک وقت یابه‌تدریج اداکند. و اگر حق کسی راتلف کرده است آنرا به او مسترد نماید. و اگر به کسی ایذا رسانده است از او طلب عفوکند؛ امّا اگر بر کردار خویش نادم نباشد یا نادم شده است ولی در آینده بر ترک آن اقدام نکند، آن توبه به شمار نمی‌آید اگر چه با زبان هزار بار توبه، توبه بگوید.

توبه برلب، سبحه برکف، دل پرازذوق‌گناه

معصیت راخنده می‌آید،زاستغفارما

هرگاه کسی مطابق شرایط فوق توبه کرد او با وجود ارتکاب هر گونه گناه بندهٔ محبوب خدا قرار می‌گیرد. و اگر بعداً طبق مقتضای بشریّت گاهی به گناهی مرتکب شود، فوراً توبه را تجدید کند و به بارگاه غفور و کریم امیدوار باشد که هر دفعه توبه قبول می شود. شاعر چه خوب گفته است:

این درگه مادرگه نومیدی نیست

صد بار اگر توبه شکستی باز آ باز آ

يَاَيُّهَا الَّذِينَ اٰمَنُوْا لَا يَحِلُّ لَكُمْ اَنْ تَرِثُوا النِّسَاءَ كَرْهًا ط

ای ایمان داران حلال نیست برای شما که به‌ارث بگیرید زنان رابه‌اجبار (وعدم رغبت ایشان بشما)

وَ لَاتَعْضُلُوْهُنَّ لِتَذْهَبُوْا بِبَعْضِ مَاۤ اٰتَيْتُمُوْهُنَّ اِلَّاۤ اَنْ يَّاْتِيْنَ بِفَاحِشَةٍ

وبازندارید ایشان راتاکه‌بگیرید مقداری از آنچه داده‌اید به آنان مگراینکه‌بکنندکارفحشای

مُّبَيِّنَةٍ ج وَعَاشِرُوْهُنَّ بِالْمَعْرُوْفِ ج فَاِنْ كَرِهْتُمُوْهُنَّ فَعَسٰۤى اَنْ تَكْرَهُوْا

آشکار ومعاشرت‌کنیدباآنان به‌وجه‌پسندیده، پس‌اگرپسند شمانیایند ایشان، شاید پسند

شَيْئًا وَّ يَجْعَلَ اللّٰهُ فِيْهِ خَيْرًا كَثِيْرًا ﴿۱۹﴾ وَ اِنْ اَرَدْتُّمُ اسْتِبْدَالَ زَوْجٍ

نکنید شما چیزی را و قرار دهد خدا در آن خوبی بسیار. و اگر بخواهید تبدیل کردن زنی را

مَكَانَ زَوْجٍ وَ اٰتَيْتُمْ اِحْدٰهُنَّ قِنْطَارًا فَلَاتَأْخُذُوْا مِنْهُ شَيْئًا اَتَاْخُذُوْنَهُ

بجای زنی، وداده باشید یکی راازایشان مال بسیار، پس نگیرید از آن مال چیزی آیا می گیرید آنرا

بُهْتَانًا وَ اِثْمًا مُبِيْنًا﴿۲۰﴾ وَ كَيْفَ تَأْخُذُوْنَهُ وَ قَدْ اَفْضٰى بَعْضُكُمْ اِلٰى

بنا حق وگناهی آشکار. و چگونه می‌گیرید آنرا در حالی‌که رسیده است بعضی شما به

بَعْضٍ وَ اَخَذْنَ مِنْكُمْ مِيْثَاقًا غَلِيْظًا﴿۲۱﴾

بعضی و گرفته اند از شما عهد استوار

ربط آیات

در آیات فوق، ذکر توبه به مناسبتی آمده بود و قبل از آن در بارۀ زنان، احکامی ذکر شده بود. در این آیات نیز راجع به زنان احکامی ذکر می‌گردد.

در زمان جاهلیّت زنان از دو ناحیه مورد ستم قرار گرفته بودند؛ یکی از طرف شوهران. و دیگر از طرف وارثان شوهر. وقتی که شوهر زنی وفات می‌کرد، وارثان شوهر بنابه دلخواه خود با آن زن رفتار می‌کردند. بدین ترتیب که یا خود با او ازدواج می‌کردند، یا او را به نکاح دیگری در می‌آوردند. یا این‌که اگر با او رغبت نداشتند نه خود با او ازدواج می‌کردند و نه اجازۀ ازدواج را به شخص دیگری می‌دادند؛ بلکه او را مقیّد می‌گذاشتند تا که وسیلۀ درآمد شان قرار گیرد. بناچار آن زن یا مال و متاع خویش را به او می‌داد و موجبات رهایی خود را فراهم می‌کرد یا همچنان مجبور و مقیّد در خانه می‌ماند و بر همین حال می‌مرد.

شوهران هم بر زنان خویش ظلم و ستم می‌کردند. اگر به آنان تمایل نداشتند پس نه حقوق همسرداری را ادا می‌کردند و نه طلاق می‌دادند تا اینکه زنان مجبور شده، اموال خود را به آنان بدهند تا طلاق بگیرند.

در این آیات سدّ باب این مفاسد آمده است و در «عَاشِرُوْهُنَّ» خطاب

مختصّ شوهران است و از «اِنْ اَرَدْتُّمُ اسْتِبْدَالَ زَوْجٍ» تا «مِيْثَاقاً غَلِيْظاً» ايـن دو آيه تتمّهٔ همان مطلب اند.

خلاصهٔ تفسير

ای ايمان‌داران برای شما حلال نيست که جبراً مالک (جان و مال) **زنان باشيد** (مالک شدن بر جان اين بود که زنِ ميّت را مانند اموال، از ارث او به شمار می‌آوردند. مالک شدن به سه طريق است. اوّل: اين‌که آنچه حقّ شرعی او در ميراث باشد غصب شود و به زن مسترد نگردد. دوم: اين‌که به او حق ازدواج داده نشود تا اين‌که بميرد و اموال او را تصاحب کنندیا اینکه زن به‌دست خويش چيزی بدهد. سوم: اين‌که شوهر بـدون جـهت زن را وادار نمايد تا از اموالش باو بدهد و از دست او خلاص شود. در موارد اوّل و سوم. (چشم پوشيدن از ميراث و اموال را به شوهر بخشيدن) اگربدون تحميل و با رضايت کامل زن انجام گيرد، جايز و حلال است. و در صورت دوم نيز اگرزن بنابه رضايت خود اقدام به ازدواج نکـرد. گناهی‌به‌شمار نمی‌آيد. بهر حال مقصود اين است که بايد حقوق شرعی زنان محترم شمرده شود. و هيچ‌گونه ظلم و اجحاف بر آنان اعمال نگردد)

اين زنان را باين نيّت مقيّد نکنيد که آنچه شـما مـردم (يـعنی خـود شـما يـا خويشاوندان شما) **به‌آنان داده‌ايد از آن مقداری** (هم از آنان) **باز پس بگيريد** (در اين مضمون هم سه صورت پيش می‌آيد. اوّل: اين‌که وارث ميّت به‌زن ميّت اجازهٔ ازدواج ندهد؛ تا که‌با او از اموال چيزی وا گذارکند. دوم: اين‌که شوهر او را اجبار نمايد تا در ازای وا گذاری اموال، او را طلاق دهد. سوم: اين‌که شوهر بعد از طلاق دادن هم بدون گرفتن چيزی نگذارد که ازدواج کند صورت اول اينجا جزوی از صورت دوم بـالا است و صـورت دوم ايـنجا عـين صورت سوم بالا است و صورت اول بالا با صورت سوم اينجا کاملاً متفاوت است)**مگر** (در بعضی صورت گرفتن مال از او يا مقيّد کردن جايز است و آن) **اين‌که زنان صريحاً مرتکب کار ناروايی باشند** (در اينجا نيز سه صورت پيش‌می‌آيد:

اوّل: این‌که نسبت به شوهرش نـافرمان و بـد اخـلاق بـاشد در ایـن‌صورت شـوهر می‌تواند تا مادامی که اموال خود را از زن دریافت نکرده، رها نکند. البتّه به شرطی که آن چه می‌گیرد بیش از مهریه نباشد.

دوم: این‌که آن حرکت ناشایسته، زنایی باشد که البتّه در ابتدای اسلام پیش از نزول حدود، شوهر مجاز بود که برای جریمهٔ این کار، اموالی را که به‌او داده بود، از او پس بگیرد و او را رها کند. اکنون‌این حکم منسوخ است. با زنا وجوب مهریه ساقط نمی‌گردد. به‌هر حال در این دو صورت مال گرفته می‌شد.

صورت سوم: این‌که آن حرکت نا شایسته و ناروا زنا باشد. همانطور که در ابتدای رکوع ذ کرشد، در چنین موقعی به شوهر و یا وارثان دیگر زن با حکم حا کم‌اجازه داده می‌شد که آن زن را در خانه حبس کنند. که بعداً این حکم با نزول آیات دیگر که متضمّن حدود دقیق شرعی است. منسوخ گردید. در آینده تنها احکام شوهران ذ کرمی‌شود.) **و به آن زنان با حسـن سلوک رفتار کنید** (یعنی با خوش اخلاقی و تأمین نان ونفقه) **و اگر** (بمقتضای طبیعت) **آنان برای شما ناپسند باشند** (امّا از طرف آنان هیچ امری سر نزد که موجب بی علاقگی از شما واقع شود) **پس** (شما بمقتضای عقل چنین فهمیده برداشت کنید که) **ممکن است شما چیزی را نپسندید و خداوند متعال در آن منفعت بزرگ** (دینی یا دنیوی) **گـذاشـته باشد** (مثلاً او برای شما خدمتگذار و آرام رسان و همدرد باشد اینست منفعت دنیوی یا از او فرزندی بدنیا بیاید که صالح باشد و ذخیرهٔ آخرت به‌شمار رود.) **و اگر شما** (بنابر خواهش خود) **بجای یک زن** (یعنی اوّلی) **زن دیگر بخواهید** (و زن اولی هیچ تقصیری نداشته باشد) **و شما به آن زن** (در مقابل مهریه یا همینطور بصورت هبه و عطیّه) **مال هنگفت داده باشید** (خواه به او بسپارید یا خاص برای مهریه فقط به‌طور معاهده باشد) **پس از آن** (مال داده شده یا معاهده شده، زن را تنگ کرده) **هیچ مقداری هم نگیرید**(بخشیدن هم در حکم استرداد است) **آیا شما آنرا** (پس) **گرفته** (بر او) **اتهّام** (نافرمانی یا بد کاری) **زده و** (در مال آن) **به‌گناه صریح** (ظلم) **مرتکب می‌شوید** (برابر است که اتهام صراحـتاً بـاشد یـا

به‌طور کنایه، همانطور که قبلاً اشاره شد تنها در صورت نافرمانی و بد کاری، گرفتن مال از او مجاز بود؛ پس وقتی که از اوّل مال گرفت گویا او را در نظر دیگران نافرمان یا بدکار معرفی کرد.و ظلم او با گرفتن مال آشکار گشت که زن بدون رضامندی قلبی داده است. ظلم از اینجا است که اگریکی از زوجین به دیگری چیزی هدیه بدهد، حقّ استرداد آنرا شرعاً ندارد. و اگر انرا دو [illegible] دارد نوعی غصب و ظلم به‌شمار می‌رود. و اتّهام هم از این لازم می‌آید؛ زیرا که استرداد باین معنی است که می‌گوید: این زوجه من نبوده و بهتان بودن آن روشن است که آنرا در ادّعای زوجیّت کاذب و در معاشرت فاسق معرّفی می‌کند) **و شما آن** (داده شده) **را** (حقیقتاً یا حکماً) **چطور بازمی‌گیرید درحالی‌که** (علاوه بر بهتان و ظلم، دو چیز دیگر از گرفتن آن هم مانع می‌باشد؛ یکی اینکه) **شما با همدیگر بدون‌حجاب رسیده‌اید.** (یعنی نزدیکی کرده‌اید. یا که خلوت صحیح که آن هم در حکم جماع‌است. به‌هرحال آنان ذات‌خود را برای تمتّع و تلذّذ شما در اختیار شما گذاشته‌اند و مهریه در قبال آن تسلیم‌است. پس بعد از تحصیل مبدل منه استرداد بدل یا انکار از تسلیم آن کاملاً بر خلاف عقل سلیم است و اگرآن مال، مهریه نبود، بلکه عطیّه بود پس این ملاقات بدون حجاب در اثر زوجیّت مانع است و مانع اصلی زوجیّت است) **و** (مانع دیگر اینست که) **آن زنان از شما یک اقرار قوی** (یعنی عهد مستحکم) **گرفته‌اند** (و آن عهد همان است که شما بوقت نکاح مهریه بر ذمّهٔ خویش مقرّر کردید و خلاف عهد بعد از معاهده هم نزد عقل مذموم است. و اگرآن هبه یا عطیه‌ای باشد پس قبل از ملاقات بدون حجاب این هم در اثر عهد زوجیت مانع از استرداد هبه است. **الغرض**: با بودن چهار مانع، استرداد بی‌نهایت شنیع و مذموم است.)

معارف و مسایل

در این سه آیه جلوگیری از آن مظالم است که قبل از اسلام بر گروه ضعیف زن مجریٰ بود. از جملهٔ آنها بزرگترین ظلم این بود که مرد خود را مالک جان و مال زنها می‌پنداشت باین ترتیب که زن به ازدواج هر کسی در می‌آمد او، آن را

مملوکهٔ خود قرار می‌داد و بعد از فوت آن مرد وارثان بمانند بقیهٔ اموال او، خود را وارث زن او می‌پنداشتند؛ اگر می‌خواستند خود با او ازدواج می‌کردند یا از کسی دیگر مال گرفته آنرا به‌ازدواج او در می‌آوردند. پسر شوهر که از زن دیگر می‌بود او نیز می‌توانست بعد از فوت پدر با او ازدواج نماید. پس وقتی جان زن به‌منزلهٔ ملک به شمار می‌رفت، معلوم بود که با اموال آن زن چگونه بر خورد می‌شد. در نتیجهٔ این اشتباه اساسی، صدها گونه ظلم بر زنها رایج بود. مثلاً: یکی این بود که آنچه اموال به زن از جایی به‌ارث می‌رسید یا از طرف خانه مادر و پدر به‌طور هدیه چیزی دریافت می‌کرد زن بیچاره از همهٔ اینها محروم و بی‌ربط می‌ماند. اقوام شوهر همهٔ آن اموال را تصاحب می‌کردند. دومین ظلم که بر زن اعمال می‌شد این بود که اگر زن بر سهم مال خویش جایی قابض می‌شد، پس مرد به این خاطر از ازدواج او با دیگری مانع می‌شد که او نتواند مال خود را در جای دیگر به مصرف برساند.

ظلم سوم این بود که بسا اوقات با وجود این‌که زن تقصیری نداشت ولی طبعاً مورد پسند شوهر نبود شوهر حقوق همسرداری آنرا ادا نمی‌کرد. و از طلاق نیز سر باز می‌زد تا بدین وسیله حتّی به زیور آلات و دیگر دارایی شخصی‌اش دست یابد و یا او را اجبار می‌کرد تا از مهریه و دیگر حقوق لازمهٔ خود چشم بپوشد. بسا اوقات اتّفاق می‌افتاد که بعد از طلاق نیز مانع ازدواج می‌شد تا به اغراض مادّی دست یابد. ظلم چهارم این بود که بسا اوقات شوهر می‌مرد و عار جاهلی سبب می‌شد که وارثان مانع ازدواج آن زن شوند و با باز داشتن او از ازدواج اموال او را مورد استفاده خویش قرار می‌دادند.

به‌هر حال همهٔ این مظالم از اینجا سر چشمه می‌گرفت که خود را مالک جان و مال زن می‌پنداشتند. قرآن کریم ریشهٔ این فساد را بر کند و برای انسداد مظالم که تحت این عنوان انجام می‌گرفت ندای آزادی و حرمت و شخصیّت والای زن را

سر داد که «یَآاَیُّهَا الَّذِینَ اٰمَنُوا لَا یَحِلُّ لَکُمْ اَنْ تَرِثُوا النِّسَآءَ کَرْهاً» «ای ایمان‌داران برای شما حلال نیست که اجباراً مالک زنها باشید»

ضمناً با رضایت زن، نیز نمی‌توان مالک آنها قرار گرفت و جان و مال او را تحت تسلّط خود در آورد. زیرا قید اجبار به‌صورت شرط نیست و نیز از نظر شریعت صحیح نیست. زیرازن هوشیارهرگز بااین امر راضی نخواهدشد. (بحرمحیط)

بنابر این شریعت، رضایت زن را ملاک قرار نداد؛ چرا که اگر زن نادانی بر مملوک بودن خود راضی باشد قانون اسلام اجازه نمی‌دهد که انسان آزاده‌ای مملوک و مقهور کسی باشد.

طریقهٔ عمومی جلوگیری از ظلم و فساد این است که به‌صیغهٔ نهی از آن منع شود؛ امّا قرآن در اینجا این طریقه را گذاشته بلفظ «لَا یَحِلُّ» بیان فرمود. در اینجا علاوه بر گناه شدید بودن، این نکته هم قابل ذکر است که اگر کسی بدون اجازهٔ زن بالغی با او ازدواج نماید آن نکاح شرعاً حلال نیست. و احکام وراثت و نسب به او تعلّق نمی‌گیرد.

هم چنین اگر کسی زنی را اجبار کرده، مهریه خود را از او پس بگیرد، یا مهریه واجب الاداء را اجباراً عفو گرداند این استرداد و عفو اجباری از نظر شرع معتبر نیست و آن اموال گرفته شده هرگز برای مرد حلال نمی‌باشد. و نه حق واجب بخشیده می‌شود. برای توضیح بیشتر این مطلب چنین فرمود:

«وَ لَا تَعْضُلُوهُنَّ لِتَذْهَبُوا بِبَعْضِ مَآ اٰتَیْتُمُوهُنَّ» یعنی: زنانرا از ازدواج مطابق میل خود جلوگیری نکنید. لذا همانگونه که اشاره شد پس گرفتن هدیه‌ای که به زن داده شده است و هم چنین گرفتن مهریه و به‌زور بر خود عفو گردانیدن، از سوی او و وارثان او، حرام و ناجایز به شمار می‌آید. ضمناً اگر شوهر اموال و زیور آلاتی را که به زن به‌طور عاریه واگذار کند، آن اموال در ملکیّت زن داخل

نمی‌شود و استرداد آن ممنوع نمی‌باشد. بعد از این «إِلَّآ أَنْ يَأْتِينَ بِفَاحِشَةٍ مُبَيِّنَةٍ» فرموده، در بعضی موارد استثنا کرد، که برای شوهر استرداد مال داده شده جایز است.

یعنی: اگر از طرف زن علناً حرکات زشت و ناجایز صادر گردد که مرد در طلاق دادن او طبعاً مجبور و ناچار باشد، مرد می‌تواند تا زمانی که مهریه را از او پس نگرفته و یا مهریه واجب الاداء بر او بخشیده نشده، از طلاق دادن او خود داری نماید.

مراد از لفظ فاحشه حرکت ناشایست است. در اینجا نزد حضرت ابن عبّاس و حضرت عایشه و حضرت ضحاک نافرمانی شوهر و بدزبنی است. و منظور حضرت ابوقلابه و حسن بصری از «فاحشه مبیّنه» همان عمل بی‌حیایی و زنا می‌باشد. دو آیهٔ آینده هم بیان تفصیلی همین مطلب است؛ می‌فرماید که وقتی از طرف زن سرکشی یا عمل منافی عفّت سر نزد، امّا شوهر با رضایت و خواهش طبعی خویش میخواهد زن فعلی را طلاق داده، ازدواج مجدّد بکند. پس در این‌صورت اگر او مال هنگفت هم داده باشد برای او جایز نیست که مقداری از آن مال را در معاوضهٔ طلاق باز بگیرد یا زن را برای بخشیدن مهریه واجب الاداء اجبار کرده، آنرا عفو بگرداند. زیرا زن هیچ تقصیری ندارد. و آن سببی که بوجه آن مهریه مقرر شده بود آن هم تکمیل شده است؛ یعنی عقد نکاح منعقد شده و هر دو با هم بدون حجاب به‌هم رسیده‌اند. لذا اکنون او حق ندارد که مال داده شده را پس بگیرد یا که مهر واجب‌الاداء را عفو گرداند. بعد از این ظلم و گناه استرداد این مورد را در سه مرحله بیان فرموده است. اوّل فرمود: «أَتَأْخُذُونَهُ بُهْتَاناً وَّ إِثْماً مُّبِيناً» یعنی: آیا شما می‌خواهید که بر زن تهمت زنا زده به گناهی روشن مرتکب شوید و راهی برای باز گرفتن مال خود پیدا کنید؟ به‌هر حال بدون جهت تهمت زدن اثم مبین، یعنی گناه بس آشکاری به شمار می‌رود. جملهٔ دوم: این بیان فرمود

«وَ كَيْفَ تَأْخُذُوْنَهُ وَ قَدْ أَفْضٰى بَعْضُكُمْ اِلٰى بَعْضٍ» يعنى شما اكنون چطور مى‌توانيد كه مال داده شدهٔ خود را باز بگيريد، در صورتى‌كه تنها عقد نكاح منعقد نشده، بلكه بعد از انعقاد عقد نكاح، خلوت صحيح انجام يافته و با يكديگر بدون حجاب هم رسيده‌ايد. زيرا كه در اين صورت اگر آن مال داده شده، مهريه باشد كه زن مستحق كامل آنست، پس در اين حال براى باز پس گرفتن آن دليلى باقى نمى‌ماند و اگر آن مال بصورت هديه و هبه به وى داده شده است كه استرداد آن امرى غير اصولى و نا جايز به شمار مى‌رود. چرا كه وقتى زوجين به يكديگر اموالى را بصورت هبه تقديم نمايند، باز پس گرفتن آن شرعاً و قانوناً، ناجايز است. همين مطلب را در جملهٔ سوم چنين بيان فرمود:«وَ اَخَذْنَ مِنْكُمْ مِّيْثَاقاً غَلِيْظاً» يعنى آن زنان كه از شما عهد استوار و مستحكم گرفته‌اند. مراد از آن عهد، عقد نكاح است كه به‌نام خدا با خطبه در جلوى اجتماع انجام مى‌پذيرد.

خلاصه اين‌كه بعد از پيمان ازدواج و با ميل زن، بدون حجاب به يكديگر رسيدن، باز پس گرفتن اموال بدون دليل جور و ظلمى آشكار به شمار مى‌آيد كه اجتناب آن براى مسلمانان لازم است.

وَلَاتَنْكِحُوْامَانَكَحَ اٰبَآؤُكُمْ مِنَ النِّسَآءِ اِلَّا مَاقَدْسَلَفَ ؕ اِنَّهٗ كَانَ فَاحِشَةً
ونكاح‌نكنيد زنانى‌راكه‌نكاح كرده‌اند پدران‌شما مگرآنچه‌قبلاًبوده‌است اين بى‌حيايى‌است

وَّمَقْتاً ؕ وَ سَآءَ سَبِيْلًا ﴿۲۲﴾ حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ اُمَّهٰتُكُمْ وَبَنٰتُكُمْ وَ
وكارموجب‌غضب‌است‌وبدرويه‌اى‌است. حرام‌شده‌اند بر شمامادارن شما ودختران شماو

اَخَوٰتُكُمْ وَ عَمّٰتُكُمْ وَ خٰلٰتُكُمْ وَ بَنٰتُ الْاَخِ وَ بَنٰتُ الْاُخْتِ وَ اُمَّهٰتُكُمُ
خواهران‌شماوعمّه‌هاى‌شماوخاله‌هاى‌شماودختران‌برادر و دختران‌خواهر و آن مادرانى‌كه

الّٰتِىْٓ اَرْضَعْنَكُمْ وَاَخَوٰتُكُمْ مِنَ الرَّضَاعَةِ وَ اُمَّهٰتُ نِسَآئِكُمْ وَ رَبَآئِبُكُمُ
به شماشير داده‌اند و خواهران رضاعى شما و مادر زن شما و دختراندران شما كه

الّٰتِیْ فِیْ حُجُوْرِکُمْ مِّنْ نِّسَآئِکُمُ الّٰتِیْ دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَاِنْ لَّمْ تَکُوْنُوْا
در پرورش شما می‌باشند از زنانی که شما با آنان صحبت کرده‌اید و اگر شما با آنان صحبت

دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَیْکُمْ وَ حَلَآئِلُ اَبْنَآئِکُمُ الَّذِیْنَ مِنْ اَصْلَابِکُمْ
نکرده‌اید پس نیست گناهی بر شما و زنان پسران شما که از پشت شما باشند

وَاَنْ تَجْمَعُوْا بَیْنَ الْاُخْتَیْنِ اِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ اِنَّ اللّٰهَ کَانَ غَفُوْراً
و اینکه جمع کنید دو خواهر را مگر آنچه قبلاً بوده است، بی شک اللّٰه بخشنده

رَّحِیْماً ﴿۲۳﴾ وَّ الْمُحْصَنٰتُ مِنَ النِّسَآءِ اِلَّا مَا مَلَکَتْ اَیْمَانُکُمْ
ومهربان است. و زنان شوهردار مگر آنچه مالک باشند دستهای شما

کِتٰبَ اللّٰهِ عَلَیْکُمْ وَ اُحِلَّ لَکُمْ مَّا وَرَآءَ ذٰلِکُمْ اَنْ تَبْتَغُوْا
حکم خداست بر شما و حلال اند همه زنان بر شما بجز از آنچه ذکر شده، بشرطی که بخواهید آنان را در

بِاَمْوَالِکُمْ مُّحْصِنِیْنَ غَیْرَ مُسٰفِحِیْنَ فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهٖ مِنْهُنَّ
عوض اموال خود برای آوردن آنان در قید نکاح نه زنا کننده. پس کسی که کار گرفتید به او از زنان

فَاٰتُوْهُنَّ اُجُوْرَهُنَّ فَرِیْضَةً وَ لَا جُنَاحَ عَلَیْکُمْ فِیْمَا تَرٰضَیْتُمْ بِهٖ مِنْ
بدهید به ایشان مزدشان را، مقرّر شده است و نیست گناهی بر شما در آنچه راضی شدید به آن

بَعْدِ الْفَرِیْضَةِ اِنَّ اللّٰهَ کَانَ عَلِیْماً حَکِیْماً ﴿۲۴﴾
بعد از مهر مقرر، هر آینه خدا هست دانای با حکمت.

ربط آیات

در بالا، ذکری از رسوم زشت جاهلیّت بیان شد؛ از آن‌جمله یک رسم این بود که بعضی از زنان محرمّات را نکاح می‌کردند. مثلاً: ازدواج با نامادری و یا ازدواج با خواهرزن، با وجود حیات زن. و هم چنین نکاح با زن پرورش یافته را حرام می‌پنداشتند و اموری از این قبیل، که به‌همین مناسبت در موضوع محرمّات و مسائلی از این خصوص به‌منظور ترک عادات قبیح و جاهلی آیات فوق نازل

گردید. در این سلسله حلال بودن بعضی از زنان که مسلمانان در باره آنها در اشتباه بودند، بیان کرده شد. مثل کنیز که در قبضهٔ مسلمانان بیاید و شوهر قبلی او در دارالحرب موجود باشد، که چگونگی شرایط نکاح و برخورد باین نوع مسایل از مهریه و غیره، بیان گردید.

خلاصهٔ تفسیر

و شما با زنانی نکاح نکنید که آبا (و اجداد) **شما با آنان نکاح کرده‌اند، مگر آنچه قبلاً گذشته، که آن گذشت.** (در آینده هرگز چنین نباشد) **یقیناً این** (سخن عقلاً هم) **بی‌عفّتی بزرگ** (و در عرف اهل طبایع سلیمه هم) **بی‌نهایت نفرت آور است و** (از روی شرع هم) **بی نهایت رویهٔ بدی است. بر شما این زنان حرام گردانیده شده‌اند** (یعنی نکاح با آنان حرام و باطل است و آنان بر چند قسم‌اند: اوّل: محرمّات نسبیه، و آنان از این قرارند) **مادران شما و دختران شما** (و در آن همه اصول و فروع بالواسطه و بلا واسطه داخل‌اند) **و خواهران شما**(چه عینی باشند، چه علاّتی و چه اخیافی) **و عمّه‌های شما** (در این هر سه نوع خواهران پدر و تمام اصول مذکر آمدند) **و خاله‌های شما**(و در این هر سه نوع خواهران مادر و اصول مؤنّث آمدند) **و برادر زادگان** (در این اولاد بالواسطه و بلا واسطه هر سه نوع آمدند) **و خواهر زادگان** (در این اولاد بالواسطه و بلا واسطه هر سه نوع خواهر آمدند) و(قسم دوّم محرمّات رضاعیه و آنان از این قرار اند) **آن مادران که به‌شما شیر داده‌اند** (یعنی دایه) **و خواهران رضاعی شما**(یعنی شما شیر مادر حقیقی یا رضاعی او را خورده‌اید یا او شیر مادر حقیقی یا رضاعی شما را خورده است، اگرچه در اوقات مختلف خورده باشد) **و** (قسم سوم محرمّات بالمصاهره و آنان از این قرار اند) **مادر زنان شما**(در این همه اصول مؤنّثه زن آمدند) **و دختران زنهای شما**(در این همه فروع مؤنث زوجه آمدند) **که** (عادتاً) **در پرورش شما قرار گیرند** (امّا در این یک قیدی هم هست و آن این‌که آن دختران) **از زنانی** (باشند)**که شما با آنان صحبت کرده باشید** (یعنی تنها

به‌نکاح کردن زن، دختر او حرام نمی‌گردد. بلکه با آن زن هم‌بستر باشند آنگاه دختر آن زن بر شما حرام می‌شود) **و اگر** (هنوز) **شما با آن زنان صحبت نکرده‌اید** (اگرچه نکاح شده است) **پس** (نکاح کردن با دختر چنین زن) **بر شما گناهی نیست و زنان پسران شما که از نسل شما باشند** (هم حرام‌اند. در این زنان همه فروع مذکّر آمدند و مطلب از قید نسل اینست که‌زن پسر خوانده که به او متبنّی می‌گویند، حرام نیست) **و این** (امر هم حرام است) **که شما دو خواهر را** (چه رضاعی باشند و چه نسبی در نکاح خود) **یکجا جمع کنید، بجز کسانی‌که** (از این حکم) **قبلاً بوده‌اند** (آنها عفواند) **بی شک الله تعالیٰ بسیار بخشنده و بسیار مهربان است** (که‌به مهربانی خویش گناهان را می‌بخشد) **و** (قسم چهارم) **آن زنانی** (هستند) **که شوهر دارند بجز آن‌که** (از این قسم مستثنیٰ می‌باشند) **که** (شرعاً) **مملوک شما باشند** (و شوهران حربی آنان در دارالحرب موجود باشند که بعد از گذشت یک حیض یا وضع حمل حلال اند.. كذا فى الهداية) **الله تعالیٰ این احکام را بر شما فرض گردانیده است. علاوه بر این زنان** (بقیه) **زنان** (دیگر) **برای شما حلال گردانیده شده‌اند که شما به وسیلهٔ اموال خویش** (نکاح آنانرا) **بخواهید** (یعنی مهریه در نکاح لازم است و) **این‌طور که شما** (آنانرا) **زن را قرار دهید** (که‌شرایط آن در شرع مشهورند. مثلاً گواه حاضر باشد و آن نکاح موقّت نباشد و غیره) **فقط تکمیل خواهش نباشد** (در عموم این، زنا و متعه هم داخل‌اند. اگرچه در آنها هم مال صرف کرده می‌شود) **پس** (بعد از نکاح) **بهر طریقی** (منجمله طرق معتبر شرعی) **که شما از آن زنان بهره‌مند شده‌اید پس به آنان** (در عوض این) **مهریه‌شان را که مقرّر شده است بدهید و** (نپندارید که در این مقرّره بمثل نماز و روزه کمی و بیشی امکان ندارد، بلکه) **بعد از تقرّر هم بر هر چه** (مقداری که) **شما**(زن و مرد) **با هم راضی باشید، در این** (معامله) **بر شما گناهی نیست** (مثلاً شوهر در مهر بیفزاید یا زن از آن بکاهد یا ببخشد همه درست است) **بدون شک الله تعالیٰ بسیار داناست** (که‌مصالح شما را خوب می‌داند) **بسیار حکیم است.** (که‌با رعایت این مصالح مقرّر می‌فرماید اگرچه بعضی در فهم شما نیایند.)

معارف و مسایل

در این آیات، تفصیلی از محرّمات یعنی آن زنانی که ازدواج با آنان حرام است، بیان شد باز بعضی از محرّمات کسانی هستند که در هر حال حلال نیستند که به آنان «محرمّات ابدیّه» گفته می‌شود و بعضی دیگر محرّمات ابدیّه نیستند که در بعضی شرایط حلال می‌گردند.

سه مورد اوّل: محرمّات نسبیّه، محرمّات رضاعیّه، و محرمّات بالمصاهره، که این نوع محرمّات ابدیّه به شمار می‌آیند. و قسم آخر یعنی زنان شوهردار تا زمانی نکاح با آنان حرام است که در نکاح دیگرانند «وَ لَاتَنْكِحُوْا مَانَكَحَ اٰبَآؤُكُمْ» در زمان جاهلیّت باین موضوع مهم که: «بعد از فوت پدر هرگز نباید با زن او ازدواج کرد» اصلاً توجّهی نمی‌شد تا این‌که الله سبحان از این کار زشت و شرم آور منع فرمود و آنرا موجب «مقت» یعنی سبب نا رضایتی خود قرار داد. بدیهی است که زن پدر به‌منزلهٔ مادر است و تا مدتّی به نام مادر خطاب می‌شده است. لذا ازدواج با او قطعاً حرام است.

مسئله

در آیهٔ شریفه نکاح با منکوحهٔ (نکاح شده) پدر حرام قرار داده شد. در این جا به‌این مقیّد نشد که پدر با او جماع کند یا خیر، لهذا با هر زنی که عقد پدر بسته شده باشد، نکاح پسر باآن زن هرگز حلال نخواهد شد. هم چنین برای پدر جایز نیست که با زن پسرش نکاح کند اگر چه تنها عقد پسر با او بسته شود. قال الشامی: و تحرم زوجة الاصل والفرع بمجرد العقد دخل بها أو لا.

مسئله

اگر پدر با زنی زنا کند باز هم برای پسر جایز نیست که بـا آن زن ازدواج نماید. «حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ اُمَّهٰتُكُمْ» یعنی ازدواج با والدهٔ‌خودتان حـرام است. و در

عموم لفظ (أُمَّهٰتُ) جدّه‌های پدری و مادری همه داخل‌اند

«وَ بَنٰتُكُمْ» نکاح با دختر صلبی خویش حرام است. و با دختر دختر و دختر پسر هم .

خلاصه اینکه با دختر پسر و دختر دختر پسر و دختر دختر و دختر دختر دختر ازدواج نمودن حرام است. و دختر اندر (نا دختری) **که از شوهر دیگر باشد و زن همراه آورد، در ازدواج و عدم ازدواج آن تفصیلی است که در آینده خواهد آمد. و پسر و دختر که صلبی نباشند و کسی آنها را به نزد خود پرورش داده باشد نکاح با آنان و اولاد آنان جایز است؛ به‌شرطی که به‌طریقی از محرّمات نباشد. هم چنین اگر کسی با زنی زنا کرد دختری که از آن نطفه متولد شود در حکم دختر صلبی است. لذا ازدواج با او هم درست نیست.**

«وَ أَخَوٰتُكُمْ» ازدواج با خواهر حقیقی حرام است و با آن خواهر هم که علاّتی (از پدر یکی و از مادر دو) **و با آن خواهر که اخیافی** (که‌از مادر یکی، پدر دو) **باشد**

«وَ عَمّٰتُكُمْ» (عمّه ها) با خواهر حقیقی و علاّتی و اخیافی پدر نکاح حرام است. الغرض: هر سه نوع عمّه را نمی‌توان نکاح کرد.

«وَ خٰلٰتُكُمْ » (خاله ها) با هر یکی از خواهران حقیقی و علاّتی و اخیافی مادر نکاح حرام است .

«وَ بَنٰتُ الْأَخِ » با دختران برادر یعنی برادر زادگان نکاح حرام است؛ چه برادر حقیقی باشد یا علاّتی یا اخیافی، با دختران هر سه نوع برادر نکاح حلال نیست .

«وَ بَنٰتُ الْأُخْتِ» با دختران خواهر، یعنی خواهر زادگان، نکاح حرام است. و در اینجا هم همان تقسیم وجود دارد که خواهران حقیقی باشند یا علاّتی یا اخیافی، دختران ایشان نمی‌توانند شرعاً در نکاح در آیند.

«وَ أُمَّهٰتُكُمُ الّٰتِیٓ أَرْضَعْنَكُمْ » زنانی که شیر آنها را نوشیده‌اید اگر چه مادر

حقیقی نباشند آنها هم در بارۀ حرمت نکاح، در حکم مادراند. و با آنان نکاح حرام است. چه کم شیر بنوشد و چه زیاد، حتی یک مرتبه بنوشد یا چند مرتبه! در هر صورت این حرمت ثابت می‌گردد. در اصطلاح فقها، این به حرمت رضاعت تعبیر می‌شود، پس در حکم مادراند و نکاح با آنان قطعاً حرام است. البتّه، اینقدر باید به‌یاد داشت که حرمت رضاعت با نوشیدن شیر وقتی ثابت می‌گردد که در زمان شیر خوارگی باشد. آن حضرت ﷺ می‌فرماید که:«انما الرضاعة من المجاعة» یعنی: حرمت که از رضاعت ثابت می‌شود زمانی است که کودک از شیر خوردن نشو و نما بیابد. (بخاری و مسلم).

و این مدّت به نزد امام ابو حنیفه‌رحمه الله از تولد کودک است تا دو سال و نیم ۲/۵ و بزد فقهای دیگر که شاگردان ممتاز امام ابو حنیفه‌رحمه الله امام ابـویوسف‌رحمه الله و امام محمّدرحمه الله شامل اند فقط تا مدت دو سال می‌تواند حـرمت رضـاعت ثـابث گردد. و فتوا بر قول امام محمّدرحمه الله، است. لذا اگر پسر یا دختر بعد از این مدت معیّن از زن شیر خوردند حرمت رضاعت از آن ثابت نمی‌گردد.

«وَ اَخَوٰتُكُمْ مِنَ الرَّضَاعَةِ» یعنی هر خواهر که از رشته رضاعت باشد با او نکاح حرام است تفصیلش از این قرار است: که هر گاه پسری یا دختری در ایـام شیر خوارگی از زنی شیر خورد آن زن والده رضاعی او قرار گرفت و شوهر آن زن پدر او به شمار آمده و اولاد نسبی آن زن، برادر و خـواهـر او خـواهـند بـود. و خواهران آن زن خاله‌های او شدند و برادر شوهرش عموی آن شیرخـوار شـد و خواهران شوهر عمّه او قرار گرفتند و حرمت رضاعت در میان همه ایـنها ثـابت گشت. بنابر این نکاحی که از رشته نسب حرام است از رشته رضـاع هـم حـرام است. حضور اقدس ﷺ فرمودند: «یحرم من الرضاعة مایحرم مـن الولادة» (بخاری) یعنی: حرام می‌شود از طریق شیر خوارگی آنچه کـه از طـریق ولادت و نسب حرام می‌شود. و در یک روایتی از صحیح مسلم است که: «ان الله حرّم من

الرضاعة ما حرّم من النسب.» (بحواله مشکوٰة ص ۲۷۳) **یعنی: به‌درستی که خداوند حرام کرده است از رضاعت آنچه را که حرام کرده است از نسب.**

مسئله

اگر پسر و دختری از زنی شیر خوردند نکاح آن دو تا با هم منعقد نمی‌گردد. هم چنین با دختر برادر رضاعی و خواهر رضاعی هم نکاح منعقد نمی‌شود.

مسئله

با مادر نسبی برادر رضاعی و خواهر رضاعی نکاح جایز است و با مادر رضاعی خواهر نسبی هم حلال است و با خواهر نسبی خواهر رضاعی هم و با خواهر رضاعی خواهر نسبی هم نکاح درست است.

مسئله

بافرو رفتن شیر در دهن یابینی در ایّام رضاع حرمت ثابت می‌شود و اگراز راه‌دیگر شیر داخل کرده شودیا شیر تزریق گردد حرمت رضاع ثابت نمی‌شود

مسئله

علاوه بر شیر زن از شیر دیگر (مانند چهارپا یا مرد) **رضاعت ثابت نمی‌گردد.**

مسئله

اگر شیر زن با دوا یا شیر گاو و گاومیش و بُز آمیخته شود حرمت رضاعت از آن وقتی ثابت می‌شود که شیر زن غالب باشد و اگر هر دو با هم برابر شدند باز هم حرمت رضاع ثابت می‌شود. امّا اگر شیر زن کمتر بود حرمت ثابت نمی‌شود.

مسئله

اگر از سینه مرد شیر برآمد از آن حرمت رضاع ثابت نمی‌شود.

مسئله

اگر شیر خوارگی مشکوک باشد از آن حرمت رضاع ثابت نمی‌گردد. اگر زن پستان خود را در دهن کودک گذاشت. امّا فرو رفتن شیر متیقّن نشد از آن حرمت رضاع ثابت نمی‌شود و در حلال بودن آن شکّی باقی نمی‌ماند.

مسئله

اگر شخصی با زنی ازدواج کرد و زن دیگری گفت که من شما هر دو را شیر داده‌ام پس اگر هر دو، او را تصدیق کردند. نسبت به‌فساد و بطلان نکاح قضاوت می‌گردد. و اگر هر دو او را تکذیب کردند و زن متدیّن و خدا ترس بود پس به‌فساد نکاح قضاوت نمی‌شود. امّا طلاق دادن و جدایی از یکدیگر افضل است.

مسئله

برای اثبات حرمت رضاع گواهی دو مرد متدیّن الزامی است. از گواهی یک مرد یا یک زن رضاعت ثابت نمی‌گردد. امّا چون معامله به حرام و حلال متعلّق است بنابر این احتیاط، افضل است. حتّی که بعضی از فقهاء در این باره چنین شرح داده‌اند که: اگر کسی تصمیم ازدواج با زنی را گرفت. و مرد متدیّن گواهی بدهد که این دو تا با هم برادر و خواهر رضاعی هستند، پس نکاح کردن جایز نیست. و اگر این گواهی بعد از نکاح باشد پس احتیاط در جدایی است. حتّی که اگر یک زن گواهی داد باز هم احتیاط در این است که از یکدیگر جدا شوند.

مسئله

همانطور که به گواهی دو مرد متدیّن، حرمت رضاعت ثابت می‌شود هم‌چینن با گواهی یک مرد متدین و دو زن متدین نیز این امر اثبات می‌گردد. البته، احتیاط در این است که اگر نصابِ شهادت تکمیل نباشد باز هم برای اجتناب از شک، بهتر است که ناجایز بودن و حرمت آن قضیه،اختیار شود.

«وَ أُمَّهٰتُ نِسَآئِكُمْ» مادر زنان هم بر شوهران حرام‌اند در اینجا هم در امّهات تفصیل است. در این جدّات پدری و مادری و نسبی و رضاعی همه داخل اند.

مسئله

همچنان‌که مادر زن منکوحه حرام است مادر آن زن هم حرام است که بااو بالشبه وطی‌کرده‌است یاکه بااو زناکرده است یا به شهوت از او بوسه گرفته است.

مسئله

به مجرد نکاح زن، مادر زن حرام می‌شود برای ثبوت حرمت، دخول و غیره شرط نیست.

«وَ رَبَآئِبُكُمُ الّٰتِىْ فِىْ حُجُوْرِكُمْ مِّنْ نِّسَآئِكُمُ الّٰتِىْ دَخَلْتُمْ بِهِنَّ»

زنی که به نکاح مردی در آید و بعد از نکاح جماع انجام گردد، دختر آن زن که از شوهر دیگر باشد هم چنین نوهٔ آن زن هم حرام شدند و نکاح با آنان جایز نیست. امّا اگر بین زن و مرد تنها نکاح انجام شده، ولی عمل جماع صورت نگرفته است پس تنها به‌نکاح اقسام مذکور حرام نمی‌گردند. امّا اگر بعد از نکاح آن مرد به شهوت زن را دست زده یا به‌طرف عضو نهانی او به شهوت نگریسته است. این هم در حکم جماع است از این هم دختر و غیرهٔ آن زن حرام می‌باشند.

مسئله

در اینجا هم در «نِّسَآئِكُمُ» تعمیم است. لذا دختر و نوهٔ آن زن هم حرام شدند و هم چنین زن که با او جماع بالشبه صورت گرفته یا با او زنا شده است باز هم در حکم «نِّسَآئِكُمُ» داخل است. و دختر و غیرهٔ او بر این مرد حرام می‌شوند. «وَ حَلَآئِلُ اَبنَآئِكُمُ الَّذِينَ مِنْ اَصْلَابِكُمْ» زن پسر حرام است و در عموم پسر نوه هم داخل است. لهذا بعد از فوت پسران با زنان آنان هم نکاح جایز نیست. از قید«مِنْ اَصْلَابِكُمْ» مقصد اخراج متبنّٰی (پرورش یافته) است که تنها با زن او نکاح حلال است و پسر رضاعی در حکم پسر نسبی است. بنابر این با زن او هم نکاح حرام است.

«وَ اَنْ تَجْمَعُوا بَيْنَ الْاُخْتَيْنِ» جمع کردن دو خواهر در یک نکاح حرام است. برابر است که خواهران حقیقی باشند یا علاّتی یا اخیافی به اعتبار نسب باشند یا خواهر رضاعی باشند، این حکم شامل همه است. البتّه بعد از وقوع طلاق با خواهر دیگر نکاح جایز می‌شود، امّا این جواز بعد از گذشتن عدّه‌است و دراثنای عدّه نکاح جایزنیست، هم‌چنین بعدازوقوع‌فوت‌زن، نکاح با خواهرش جایز است.

مسئله

هم چنان‌که جمع کردن دو خواهر با هم در نکاح یک شخص حرام است. هم چنین جمع کردن عمّه با برادر زاده و خاله با خواهرزاده در نکاح یک شخص حرام است.

قال النبی ﷺ: «لا يُجْمَعُ بين المرأة و عمّتها و لا بين المرأة و خالتها» ترجمه: جمع کرده نشود در بین زن و عمه‌اش و نه در بین زن و خاله‌اش (در نکاح

شخص واحد). (بخاری و مسلم)

مسئله

فقهای کرام به‌طور قاعدهٔ کلّی، نوشته‌اند که هر دو زن که اگر از هر کدام آنها، یک مرد تصوّر کرده شود نکاح بین آنان درست نمی‌باشد. پس دو زن در نکـاح یک مرد نمی‌توانند جمع شوند.

«اِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ» یعنی آنچه در زمان جاهلیّت گذشته است بر آن مؤاخذه نخواهد شد. این الفاظ در آیه «وَ لَا تَنْكِحُوْا مَا نَكَحَ اٰبَآؤُكُمْ» هم ذکر شدند و در آنجا هم معنی همین است، آنچه که قبلاً در جاهلیّت از شما صادر شده، بـعد از مسلمان شدن بآن اعمال مؤاخذه نخواهید شد. ولی در آینده اجتناب لازم است.

هم چنین هنگام نزول آیات تحریم، منکوحهٔ پدر یا دو خواهر چـنانچه در نکاح کسی بود، پس تفریق آن لازم گشت و چنانچه کسی دو خواهر را در نکاح خود داشت، جدایی و تفریق لازم آمد. از حضرت براء بن عازب مروی است که نبی کریم ﷺ حضرت ابو بردة بن دنیار را برای قتل یک نفر فرستاد که او با منکوحهٔ پدرش ازدواج کرده بود. (مشکوٰة ص ٢٧٤)

از ابن فیروز دیلمی که از پدرش نقل می‌کند مـروی است کـه وقـتی مـن مسلمان شدم دو خواهر در نکاح من بود؛ من در خدمت نبی کریم ﷺ حاضر شدم ایشان فرمودند که از آن دو یکی را طلاق داده جدا کـنید و یکـی را پـیش خـود نگاه‌دارید (حواله‌بالا). **از این روایات معلوم شد که همان‌طور که در حالت اسلام ابتداءً نکاح منکوحة الاب و جمع بین الاختین، جایز نیست، هـم چـنین اگـر در حالت کفر این صورت نکاح واقع شد؛ پس بعد از مسلمان شدن، بر قرار کـردن جایز نخواهد شد.**

«اِنَّ اللّٰهَ کَانَ غَفُوْراً رَّحِيْماً» آنچه آنان قبل از اسلام انجام دادند؛ الآن بعد از

مسلمان شدن‌شان، اللّه جلّ شأنه از آنان گذشت خواهد کرد و با رحمت خویش به سوی آنان متوجّه شد.

«وَالْمُحْصَنٰتُ مِنَ النِّسَآءِ» یعنی زنان شوهردار هم حرام شده‌اند. تا زمانی که زن در نکاح کسی دیگر است دیگری نمی‌تواند با او ازدواج کند. از این به‌طور واضح معلوم شد که یک زن به یک وقت نمی‌تواند بیش از یک شوهر داشته باشد.

بعضی افراد و جاهل این زمان می‌گویند که وقتی مرد مجاز است که بیش از یک زنْ داشته باشد پس چرا زنها مجاز نیستند که به بیش از یک شوهر متمتع باشند؟! باید گفت که این خواسته کاملاً بر خلاف این آیه می‌باشد. بعضی از اشخاص نادانی که چنین سخنان جاهلانه‌ای را مطرح می‌کنند آنها در اصل از حقایق پر حکمت آیات الهی نا آگاهند آیاتی که راهگشای انسانیّت در پیچ و خم های زندگی به شمار آمده و آدمی را به زندگانی پر شرافت و با عزّت رهنمون داشته از غرقاب شقاوت به‌سوی افق پر طلیعهٔ سعادت سوق می‌دهد. به‌هر حال آن منتقدان نمی‌فهمند که کثرت ازواج برای مرد یک نعمت است که در هر مذهب و ملّت مجاز قرار گرفته و تاریخ انسانیّت بر آن گواه است. امّا بیش از یک شوهر در یک زمان، هم برای زن مصیبت است و هم برای مرد فتنه و فاجعه! و از طرفی ننگ و عار و بی حیایی و موجب اشاعهٔ فحشا و فساد و تباهی جامعه است و هم چنین در آن برای ثبات النسب بودن بچّه راهی باقی نخواهد ماند. بنابر این کسی که خواستار تعدّد شوهر است، بدیهی است که او از عواقب اسف بار آن امر، ناآگاه است. و از نتایج نا خوشایندی که بر جامعه بشری پدید می‌آورد، بی‌اطّلاع بوده و می‌خواهند که بنی نوع انسان را از رحمت‌هایی که از جاده حقوق اولاد و والدین بر می‌آید محروم گردانند.

دیگر این‌که، اگرتنها باعتبار عقل و سرشت بشری و هم‌چنین طبع انحصار طلبی مرد، توجّه شود جواز چندشوهر منطقی به‌نظرنمی‌رسد. بنابراین:

۱ـ مقصد اساسی ازدواج، توالد و تناسل است باین اعتبار چند زن می توانند از یک شوهر باردارشوند؛ امّا یک زن نمی‌تواند از چند شوهر حامله‌گردد. چون او تنها ازیکی حامله‌می‌شود بنابر این در صورت تعدّد شوهر علاوه بر یک شوهر حقوق و نیروی شوهران دیگرضایع خواهد شد و علاوه براین، آنها چیزی جز شهوت رانی و حیوان صفتی، حاصلی‌نخواهندداشت.

۲ـ از تجربه و مشاهده هم ثابت است که زن در مقابل مرد، جنسی ظریف و آسیب پذیر است. و در بیشتر اوقات سال قابل استمتاع نیست. بلکه در بعضی احوال ادای حقوق کامل یک شوهر از او ناممکن می‌باشد چه برسد برای بیش از یک شوهر!

۳ـ چون مرد باعتبار نیروی بدنی در مقابل زن بیشتر سالم و نیرومند است اگر مردی نیروی جنسی بیش از معمول داشته باشد و نتواند با یک زن ارضا شود پس اگر به‌طریق جایز مجاز نگردد. که نکاح دوم و سوم را بجا آورد به طرق ناجایز دیگر روی می‌آورد که در نتیجهٔ اجتماع به‌سوی تخریب، فساد و تباهی کشانده می‌شود. لذا در شریعت اسلامی اهمّیّت این مسئله به‌قدری زیاد است که تنها نکاح زن را در صورت منکوحه بودن آن حرام نکرده است؛ بلکه اگر شوهر او را طلاق داده یا فوت کرده است باز هم تا زمانی که عدّهٔ او نگذشته باشد، نمی‌تواند با شوهر دیگر ازدواج کند.

«اِلَّامَامَلَكَتْ اَيْمَانُكُمْ» این جمله از جملهٔ «وَالْمُحْصَنٰتُ مِنَ النِّسَآءِ» مستثنٰی‌است. خلاصه این‌که ازدواج با زن شوهردار جایزنیست مگر این‌که زنی مملوکه شده بیاید. و صورت آن اینست که مسلمانان با کفّار در دارالحرب جهاد کنند و از آنجا زنانی را اسیر کرده بیاورند از آنها هر زنی که در دارالاسلام آورده شود؛ و شوهر آن در دارالحرب باقی بماند پس نکاح آن بعد از وارد شدن او در دارالاسلام از شوهر او خاتمه یافته، الآن این زن اگر اهل کتاب یا مسلمه باشد پس

هر مسلمان از دارالاسلام می‌تواند با او ازدواج کند و اگر امیرالمؤمنین او را برده قرار داده در تقسیم اموال غنیمت به یکی از سپاهیان بدهد، در آن‌صورت از او استمتاع جایز است امّا این نکاح و استمتاع بعد از آمدن یک حیض جایز می‌باشد و اگر حامله است وضع حمل ضروری است.

مسئله

اگر زن کافر در دارالحرب مسلمان شود در حالیکه شوهر او کافر است پس بعد از گذرانیدن سه حیض آن زن از نکاح او جدا می‌شود.

مسئله

اگر زن کافر در دارالاسلام مسلمان شود و شوهر او کافر باشد پس حاکم شرع بر شوهر او اسلام را عرضه می‌کند اگر او از مسلمان شدن انکار کند پس قاضی میان آن دو تفریق و جدایی بر قرار می‌سازد. و این تفریق طلاق محسوب می‌شود. لذا آن زن می‌تواند بعد از گذرانیدن عدّه با مسلمانی ازدواج کند.

«كِتٰبَ اللهِ عَلَيْكُمْ» محرّماتی که ذکر آنان گذشت حرمت آنان از طرف خداوند متعال قطعی است.قال القرطبی ای حرمت هذه النسآء کتاباً من الله علیکم.

«وَأُحِلَّ لَكُمْ مَا وَرَآءَ ذٰلِكُمْ» یعنی: به غیر از محرمّات یاد شده بقیه زنها برای شما حلال‌اند. مثلاً دختر عمو، دختر دایی، زن عمو و زن دایی بعد از طلاق یا وفات شان به‌شرطی که این اقسام مذکور از رشتهٔ دیگر محرم قرار نگیرند. و زن پسر خوانده وقتی که او طلاق بدهد یا وفات کند. و بعد از مرگ زن با خواهر او و غیره که صورتهای بی‌شماری دارد همهٔ اینها را در عموم «مَا وَرَآءَ ذٰلِكُمْ» داخل فرمود.

مسئله

به یک وقت بیش از چهار زن نکاح کردن جایز نیست. بیان تفصیلی آن در آغاز سوره نساء گذشته است. لازم به یاد آوری است که چنانچه همهٔ اسامی که در تفسیر«مَّا وَرَآءَ ذَٰلِكُمْ» نوشته نشده‌اند و با کلمه غیره مشخص شده‌اند حمل بر اشتباه نشود که بدون قید و بند و شرایط نکاح با هر زن جایز می‌شود. و هم چنین بسیاری از محرمّات آنان‌اند که ذکر شان در احادیث‌شریف است. و در آیات هم به آنها اشاره شده است. که ما قبلاً بیان کردیم .

«أَن تَبْتَغُوا۟ بِأَمْوَٰلِكُم»یعنی: محرّمات‌رابه‌این‌سبب ذکرکردیم که بامال خود در جستجوی همسرانی باشید که شریعت بر شما حلال و جایز گردانیده است.

حضرت ابوبکر جصاص رحمه الله در «تفسیر احکام‌القرآن» می‌نویسد: از این آیه دو امر آشکار است اوّل این‌که: هیچ نکاحی بدون قید مهریه معتبر نیست هر چند که بین زوجین توافق عدم پرداخت مهریه صورت گرفته باشد که شرح آن در کتب فقه موجود است.

دوّم این‌که: همان‌گونه که در آیه، کلمه «اموالکم» آمده است، مهریه باید چیزی تعیین شود که به آن مال گفته شود. در مذهب احناف، تعیین مهریه چنین است که: نباید کمتر از ۱۰ درهم باشد و هر درهم معادل ۳/۵ مثقال نقره است.

«مُّحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَٰفِحِينَ» یعنی با اموال خویش در جستجوی همسرانی باشید که نکاح آنان را شریعت تعیین کرده‌است زیرا هدف از نکاح، حفظ عفّت و عصمت است. لذا اموال خود را در جهت استمتاع و زنا صرف نکنید؛ بلکه در حلال و جایز به مصرف برسانید. زیرا اگر اموالی در جهت زنا، فحشا و امور ناجایز به مصرف برسد؛ علاوه بر حرام بودن عمل، صرف اموال نیز حرام و ناجایز می‌شود.

با آمدن لفظ «غَيْرَ مُسَٰفِحِينَ» علاوه برممانعت از عمل زنا، اشاره به‌این

است که هدف از زنا صرفاً ارضای مقاصد شهوانی است به‌طریق حیوانی، حال آنکه اسلام ارضای شهوانی را به شیوه صحیح که منطبق بر فطرت بشری که زیبنده اشرف مخلوقات است، ترسیم می‌کند و ضمن تأکید بر پاکدامنی و حفظ شرافت عالی انسانی، نکاح را جهت ابقای نسل آدمی فراهم آورده است.

«فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً» یعنی بعد از نکاح از زنانی که شما استمتاع کردید، مهریهٔ آنانرا بپردازید؛ زیرا ادای مهریه بر شما فرض است. در این آیه مراد از استمتاع، همخوابی با زن و نزدیکی با وی است. و اگر تنها نکاح بدون زفاف باشد و فرصتی برای استمتاع شوهر میسّر نشود و احیاناً زن را پیش از آن طلاق دهد فقط نصف مهریه بر او واجب می‌شود و اگر فرصتی برای استمتاع پیش آمد ادای کلّ مهریه بر او واجب می‌گردد. این آیه خاطر نشان کرده که به‌محض نکاح و استمتاع با زن، ادای مهریه بر مرد واجب می‌گردد و قصور در ادای آن، علاوه بر این‌که مغایر با غیرت انسانی است، گناهی بس عظیم به شمار می‌آید. البتّه شریعت به زن هم این اختیار را داده است، که اگر مهر معجّل باشد می‌تواند تا وصول کردن مهر از شوهر تمکین نکند.

حرمت متعه از دیدگاه اهل سنت و جماعت

ریشه لفظ استمتاع، «م، ت، ع» بمعنی فایده بردن است. و به عبارتی اگر کسی از مال یا از شخص استفاده‌کرد آنرا استمتاع می‌گویند. طبق دستور زبان عرب از اضافه کردن، ا س و ت، در مادهٔ کلمه معنی طلب و حصول پدید می‌آید. بر اساس این تحقیق لغوی مطلب ساده فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ به نزد تمام امّت خلف عن سلف همان است که اکنون در بالا بیان کردیم. امّا گروهی معتقد بر این‌اند که مراد از آن متعه اصطلاحی است و به‌نظر آنان دلیل حلّت متعه همین آیه می‌باشد در حالیکه لفظ «مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ» تردید آشکاری را بر دلیل آنها وارد ساخته است. که

شرح آن بعداً خواهد آمد.

متعه اصطلاحی که گروهی به جواز آن نظر دارند، این است که مردی با زنی چنین بگوید که تا چند روز در عوض این مقدار مال یا فلان جنس من با تو متعه می‌کنم. متعه اصطلاحی با این آیه هیچ ارتباط و تعلّقی ندارد. تنها با دیدن ماده اشتقاق، از نظر این گروه از این آیه حلّت متعه ثابت می‌گردد!؟

امر اوّل این‌که وقتی که حد اقل معنی دیگر هم محتمل است (اگرچه مقصود آیه بنزد ما معلوم و واضح است) پس برای ثبوت متعه چه راهی باقی مانده است؟

امر دوم این‌که قرآن کریم محرّمات را ذکر کرده چنین فرمود که علاوه بر اینها بوسیله اموال خویش زنان حلال را تلاش کنید در حالیکه آب ریزنده‌نباشید. یعنی مقصود شما تنها شهوت رانی نباشد و بدین منظور لفظ«مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسٰفِحِينَ» را بیان فرمود. یعنی این‌که بفکر عفّت باشید. و چون متعه برای وقت مخصوص و محدود انجام می‌گیرد. بنابر این نه در آن قصد تحصیل اولاد است و نه آباد ساختن خانه و نه تضمین عفّت و عصمت. پس از اینجاست که هر زنی که متعه شده و یا بصورت نکاح موقّت در می‌آید هرگز در ردیف ازواج اصلی قرار نمی‌گیرد و از ارث و نیز دیگر امتیازات به‌کلّی محروم است. چرا که از چنین زنی تنها منظور شهوت رانی و خوش گذرانی استفاده می‌شود. زنی که می‌تواند گرمی محفل خانواده‌ای باشد، می‌تواند شمع روشنی بخشی برای فرزندان جامعه در فراز و نشیب زندگی باشد و .... متأسّفانه صباحی چند، همسر موقّت، قلمداد می‌شود و عفّت و عصمت وی بازیچه قرار می‌گیرد.

بنابر این متعه و نکاح موقّت هر دو ضامن عفّت و عصمت زن به‌شمار نمی‌آیند.

صاحب هدایة به‌طرف امام مالک‌رحمه‌الله نسبت داده است که متعه به نزد او جایز است امّا این نسبت کاملاً اشتباه است همانطوریکه شرّاح هدایه و اکابر دیگر

تصریح کرده‌اند که از صاحب هدایه تسامح شده است. البتّه بعضی مدّعی‌اند که حضرت عبدالله بن عبّاس(رض) تا آخرین دم قایل به حلّت متعه بود در حالی‌که هرگز چنین نیست. امام ترمذی بابی بعنوان «باب ما جاء فی نکاح المتعة» منعقد کرده در آن دو حدیث نقل فرموده است. حدیث اوّل این است:

«عن علی بن ابی طالب ان النبی ﷺ نهی عن متعة النسأء و عن لحوم الحمر الاهلیة زمن خیبر»

از حضرت علی رضی الله عنه مروی است که رسول خدا ﷺ در موقع غزوه خیبر از متعه کردن زنان و خوردن گوشت خران اهلی نهی فرمود و این حدیث حضرت علی رضی الله عنه در صحیح بخاری و صحیح مسلم نیز آمده است. حدیث دوم که امام ترمذی نقل کرده است اینست: «عن ابن عباس قال انما کانت المتعة فی اول الإسلام حتی اذا نزلت الآیة «اِلاَّ عَلیٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَکَتْ أَیْمَانُهُمْ» قال ابن عباس ، فکل فرج سواهما فهو حرام»

از حضرت ابن عبّاس مروی است که متعه در اول اسلام مشروع بود تا اینکه این آیه کریمه نازل شد «اِلاَّ عَلیٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَکَتْ أَیْمَانُهُمْ» پس متعه منسوخ شد. سپس حضرت ابن عباس (رض) فرمود که غیر از زوجه شرعی و مملوکهٔ شرعی، استمتاع از هر نوع شرمگاه دیگر، حرام است. البتّه می‌توان گفت که حضرت ابن عبّاس تا مدّتی متعه را جایز می‌پنداشت، سپس به تفهیم و توضیح حضرت علی رضی الله عنه (چنانچه در صحیح مسلم جلد۱ ص۴۵۲) و آیه شریفه «اِلاَّ عَلیٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَکَتْ أَیْمَانُهُمْ» آگاه شد و از آن پس ناجایز شمرد. چنان‌که از روایت امام ترمذی معلوم شد.

صاحب روح المعانی از قاضی عیاض نیز نقل کرده است که متعه قبل از غزوهٔ خیبر حلال بود سپس در غزوه خیبر تحریم شد. بعد از آن در فتح مکه حلال شد امّا بعد از سه روز برای همیشه حرام گردانیده شد.

نیز این امر هم قابل تأمّل است که الله جلّ شأنه می‌فرماید «الَّذِيْنَ هُمْ لِفُرُوْجِهِمْ حَافِظُونَ اِلاَّ عَلىٰ اَزْوَاجِهِمْ اَوْ مَا مَلَكَتْ اَيْمَانُهُمْ فَاِنَّهُمْ غَيْرَ مَلُوْمِيْنَ» این فرمان چنان روشن است که جای هیچ توجیه و تأویلی را باقی نگذاشته است و با این حکم، از نظر اهل سنت و جماعت حرمت و نا جایز بودن متعه کاملاً واضح است و در مقابل این آیه، استناد جستن به بعضی قرائت‌ها و توجیهات، نقض غرض خواهد بود.

بنابر دلایل و شواهد فوق، لفظ «اِسْتَمْتَعْتُمْ» نمی‌تواند برای حلّت متعه دلیل واقع شود. فقط یک احتمال است و این احتمال هرگز با مضمون قطعی الدّلالة «اِلاَّ عَلىٰ اَزْوَاجِهِمْ اَوْ مَا مَلَكَتْ اَيْمَانُهُمْ» نمی‌تواند معارض باشد. بالفرض اگر هر دو دلیل در قوّت برابر باشند گفته می‌شود که هر دو دلیل در حلّت و حرمت متعارض اند. باز هم تقاضای عقل سلیم این است که محرّم باید بر مبیح ترجیح یابد.

مسئله

نکاح موقّت هم مانند نکاح متعه از نظر اهل سنت و جماعت حرام و باطل است. نکاح موقّت این است که برای مدتی مقرّر نکاح کند. و فرق میان این دو این است که در متعه لفظ «متعه» گفته می‌شود و نکاح موقت بلفظ نکاح می‌باشد.

«وَ لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيْمَا تَرٰضَيْتُمْ بِهٖ مِنْ بَعْدِ الْفَرِيْضَةِ»

مقصود این جمله از آیه چنین است که بعد از تقرّر اتّفاقی مهر مقرّر، مهر مقرّر چنین نیست که در آن کم و کاست روا نباشد: بلکه شوهر می‌تواند از طرف خود چیزی بر آن بیفزاید و اگر زن بخواهد می‌تواند با رضایت خویش مقداری یا کل مهر را ببخشد. از عموم الفاظ معلوم شد که اگر زن مهر معجّل طی کرده آنرا تأخیر کند این هم درست است. و در آن هیچ گناهی نیست. «اِنَّ اللّٰهَ كَانَ عَلِيْماً حَكِيْماً» در اختتام آیه این جمله را افزود. و دو نکته مهم را خاطر نشان ساخت.

یکی این‌که الله تعالیٰ از همهٔ امور با خبر است که اگر کسی در اجرای احکام مذکور قصور و تخلّف کند. اگر چه حاکم وقت و قاضی از تخلّفات او آگاه نشود. ولی الله جل جلاله از همهٔ جریانات ما وقع کاملاً آگاه است پس، از او باید در هر حال ترسید.

و دیگر این که آنچه از احکام بیان فرموده است همه مبتنی بر حکمت‌اند. و حکمت به آن امر دقیق گفته می‌شود که در فهم هیچ کس نیاید. احکام حلّت و حرمت که در آیه بیان شده است علّت آنها چه در فهم کسی بیاید و چه نیاید در هر حال تسلیم در برابر حکم الهی بر آنها لازم است. زیرا که اگر ما علّت را نمی‌دانیم، صاحب حکم باری تعالیٰ جلّ شانه آنرا می‌داند که علیم و حکیم است . جای تعجّب است که امروزه بسیاری از با سوادان جاهل در تلاش یافتن علل احکام خداوندی بر می‌آیند و چنانچه به علّتی دست نیابند و به عبارتی اگر بنا به سلیقهٔ فکری خود به علّت نزول آیه و حکمی از احکام پر حکمت الهی پی نبرند، حکم ربّانی را معاذالله نا مناسب و یا مخالف با مقتضیات زمان حاضر قلمداد کرده به‌راحتی آن را رد می‌کنند. لذا در این الفاظ بر دهان آن مدّعیان و غرض ورزان مهر زده شد و نشان داده شد که شما نادانید. الله جلّ شأنه دانا است شما نمی‌فهمید الله حکیم است؛ فهم خود را معیار حقانیت قرار ندهید. والله اعلم و علمه اتم و احکم.

وَ مَنْ لَّمْ يَسْتَطِعْ مِنكُمْ طَوْلاً اَنْ يَّنْكِحَ الْمُحْصَنٰتِ الْمُؤْمِنٰتِ فَمِنْ مَّا
و هر کسی که نمی‌تواند از شما که نکاح کند زنان آزاد مسلمان را پس نکاح کند از آنچه

مَلَكَتْ اَيْمَانُكُمْ مِّنْ فَتَيٰتِكُمُ الْمُؤْمِنٰتِ ط وَاللّٰهُ اَعْلَمُ بِاِيْمَانِكُمْ ط
مال دستهای شما است (یعنی) از کنیزکان شما که مسلمان اند والله خوب داناست به ایمان شما،

بَعْضُكُمْ مِّنْ بَعْضٍ ج فَانْكِحُوْهُنَّ بِاِذْنِ اَهْلِهِنَّ وَ اٰتُوْهُنَّ اُجُوْرَهُنَّ
شما با هم یکی هستید پس نکاح کنید آنها را به اجازه مالکان شان و بدهید مهرشان را

بِالْمَعْرُوْفِ مُحْصَنٰتٍ غَيْرَ مُسٰفِحٰتٍ وَّ لَا مُتَّخِذٰتِ اَخْدَانٍ ۚ
بدستور در حالیکه عفیفه باشند نه مستی‌کننده (زناکار) و نه گیرندگان دوستان پنهانی

فَاِذَا اُحْصِنَّ فَاِنْ اَتَيْنَ بِفَاحِشَةٍ فَعَلَيْهِنَّ نِصْفُ مَا عَلَى الْمُحْصَنٰتِ
پس وقتی که در قید ازدواج آمدند اگر زنا بکنند پس بر آنان است نصف سزا

مِنَ الْعَذَابِ ؕ ذٰلِكَ لِمَنْ خَشِيَ الْعَنَتَ مِنْكُمْ ؕ وَ اَنْ تَصْبِرُوْا
ازسزای زنان آزاد(شوهردار)این برای کسی است که می ترسدزحمت راازشماواینکه صبرکنید

خَيْرٌ لَّكُمْ ؕ وَ اللّٰهُ غَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ ﴿۲۵﴾
بهتر است برای شما و خداآمرزگار و مهربان است.

ربط آیات

قبل از این، احکام نکاح بیان شد اکنون احکام نکاحِ کنیزان شرعی بیان می‌گردد. و هم چنین حکم حدّ کنیزان و غلامان که نسبت به مرد و زن آزاد، تفاوت دارد، آمده است.

خلاصهٔ تفسیر

و هر کسی که از شما کاملاً قدرت و توانایی نداشته باشد که از زنان آزاد و مسلمان نکاح کند او از کنیزان مسلمان (خود مانی) **که شرعاً مملوکهٔ شما می‌باشند، نکاح کند.** (زیرا مهریه و دیگر تعهّدات مربوط به کنیزان کمتر می‌باشد و به ازدواج در آوردن با غریب ترها هم پروایی ندارند.) **و** (در نکاح کنیز عار نکند زیرا امکان دارد که از حیث دین از شما افضل باشد به علّت این‌که معیار افضل بودن، دین و ایمان است و) **حال کمال ایمان شما را خدا می‌داند.** (که‌در آن چه کسی اعلٰی و چه کسی ادنٰی است. چون آن وابسته به قلب است و تنها خداوند است که از دلها اطّلاع کامل دارد و امروزه در دنیا تفاوت نسب‌ها سبب عار و ننگ و تعیین امتیازات گشته است. در حالی‌که آنچه که اصل مبدأ انساب

است. یعنی حضرت آدم علیه السلام به اعتبار مشارکت در آن) **همهٔ شما با هم برابرید.** (پس عار از کجا) **پس** (وقتی علّت عدم عار معلوم گشت، بر شما لازم است که به هنگام ضرورت) **با آنان ازدواج کنید.** (امّا شرط این هم هست که) **با اجازه مالکان شان** (باشد) **و به آنان** (مالکان شان) **مهریه‌شان را طبق قاعدهٔ** (شرعی) **ادا کنید.** (و این پرداخت مهریه) **طوری** (باشد) **که آنان منکوحه قرار داده شوند، نه آشکارا بدکار و نه در پنهانی آشنا گیرنده** (یعنی آن مهریه در مقابله نکاح باشد و پرداخت آن به‌طور اجرت زنا حلال نمی‌گردد) **پس وقتی آن کنیزان منکوحه گردانیده شدند، پس اگر آنان به بی‌حیایی بزرگ** (یعنی زنا) **مرتکب شدند پس** (بعد از ثبوت به‌شرطی که مسلمان باشند) **بر آنان نصف سزایی** (نافذ) **می‌باشد که بر زنان آزاد** (غیرمنکوحه) **می‌باشد.** (همچنان‌که قبل از نکاح سزای کنیزان همین بود و هم چنین سزای بردگان هم) **این** (ازدواج کنیزان) **برای کسی** (مناسب) **است که از شما** (به‌وجه غلبهٔ شهوت و میسّر نشدن منکوحهٔ آزاد) **خطر** (ابتلا) **به زنا داشته باشد.**(و کسی که به خطر زنا آلوده نمی‌شود ازدواج با کنیز برای او مناسب نیست) **و** (اگردر صورت خطر هم بر نفس خود قادر باشد پس) **کنترل شما زیاده بهتر است** (به نسبت نکاح کنیز) **و** (هم چنین) **الله تعالیٰ بسیار بخشنده است** (اگردر صورت کراهت هم نکاح کرد، ما مؤاخذه نخواهیم کرد و) **بسیار رحم کننده‌است** (که‌به حرمت حکم ندادند.)

معارف و مسایل

«طول» به قدرت و غنا گفته می‌شود. مقصود آیه این است که کسی که از نظر مالی استطاعت آن را ندارد که با زنان آزاده ازدواج کند، می‌تواند با کنیزان مؤمن ازدواج نماید. و از اینجا معلوم شد قبل از این‌که به‌فکر ازدواج با کنیز مسلمان بیفتد در جهت ازدواج با زن آزاده تلاش کند و اگر امکان ازدواج با زن آزاده میسّر نشد. و نیاز به‌ازدواج کنیز پیدا کرد در آن‌صورت در جستجوی کنیز مؤمن و

مسلمان باشد.

مذهب حضرت امام ابو حنیفه‌رحمه‌الله این است که با وجود استطاعت بر ازدواج زن آزاده، ازدواج با کنیز مسلمان یا کنیز کتابیه مکروه است. و به نزد حضرت امام شافعی‌رحمه‌الله و ائمهٔ‌دیگررحمهم‌الله دیگر با وجود استطاعت بر نکاح زن آزاد ازدواج با کنیز حرام است و نکاح کنیز کتابیه اصلاً جایز نیست.

بهر حال اجتناب مرد آزاد از ازدواج با کنیز در هر صورت بهتر است. و اگر اجباراً اتّفاق افتاد، پس کنیز مؤمنی را نکاح کند. علّتش این‌که اولادی که از آن کنیز متولّد می‌شوند، بردهٔ مالک آن کنیز به شمار می‌آید و اولادی که از کنیز غیر مؤمنه متولّد شود، خطر آنرا دارد که به روش مادر دین دیگری اختیار کند پس برای نجات فرزندان از بی دینی لازم است که مادر فرزندان باید آزادهٔ مسلمان یا کنیز مسلمان باشد تا که ایمان بچّه ها حفظ گردد. در عصر حاضر اهمّیّت این حکم بی‌نهایت روشن است. به‌طوری که امروزه زنان یهود و نصاری و غیرمسلمان می‌کوشند تا با مسلمانان ازدواج کنند تا بتوانند شوهر و اولاد او را بر دین باطل خود بکشانند. بنابر این علمای کرام فرموده‌اند: هر چند نکاح با زن آزاده کتابیه، درست است ولی به‌خاطر آیندهٔ دینی بچّه‌ها، بهتر است که از ازدواج با چنین زنی، اکیداً خودداری شود. باز فرمود:

«وَاللّٰهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِكُمْ بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ» یعنی خداوند متعال ایمان شما را خوب می‌داند ایمان وجه فضیلت است. بسا اوقات برده و کنیز در مقام ایمان از مرد و زن آزاد بالاتر قرار می‌گیرند. بنابر این از ازدواج با کنیز مسلمان تنفّر نکنید؛ بلکه از ایمان او قدر دانی کنید. در آخر فرمود «بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ» یعنی آزاد و برده همه از یک جنس بنی آدم‌اند. و همه از یک نفس متولّد شده‌اند و اساس فضیلت بر ایمان و تقوا است. «قال فی المظهری : فهاتان الجملتان لتأنیس الناس بنکاح الاماء و منعهم عن الاستنکاف منهن» یعنی مقصود این جمله این

است که مردم به ازدواج کنیزان مأنوس گردند و از ازدواج با آنان نفرت نورزند.

«فَانْكِحُوْهُنَّ بِإِذْنِ اَهْلِهِنَّ وَ اٰتُوْهُنَّ اُجُوْرَهُنَّ بِالْمَعْرُوْفِ» یعنی با کنیزان به اجازهٔ مالکان شان ازدواج کنید. اگر آنان اجازه ندهند نکاح کنیزان درست نمی‌باشد. زیرا که کنیز بر نفس خود اختیار ندارد. و همین است حکم غلام نیز، که او نمی‌تواند بدون اجازهٔ آقا ازدواج کند.

باز فرمود که با کنیزان ازدواج کنید مهریّهٔ آنها را بپردازید یعنی درنگ نکنید و کاملاً ادا کنید آنها را برده قرار داده زحمت ندهید. مذهب امام‌مالک رحمه الله در این باره اینست که مهریه حقّ خود کنیز است و ائمّهٔ دیگر می‌فرمایند که اموالی که در رابطه با مهریه کنیز به‌دست می‌آید از آنِ مالک کنیز است.«مُحْصَنٰتٍ غَيْرَ مُسٰفِحٰتٍ وَ لَا مُتَّخِذٰتِ اَخْدَانٍ» یعنی با کنیزان مؤمن ازدواج کنید در حالی که آنان پاکدامن باشند، مسافحات (یعنی زنا کارآشکار) نباشند و نه در خفا یار داشته باشند. اگر چه در اینجا در حق کنیز فرمود که برای ازدواج، کنیزان پاکدامن را تلاش کنید، امّا از ازدواج با زن آزاد زانیه هم اجتناب افضل است.

هم چنان‌که از آیه معلوم شد که اگر توانایی نکاح زن آزاده میسّر نباشد کنیز مؤمن را نکاح کنید، از این، ثابت شد که متعه از دیدگاه اهل سنّت و جماعت هم جایز نیست، زیرا که اگر متعه جایز می‌شد پس در صورت عدم استطاعت به ازدواج آزاده آسان ترین صورت برای هر کس متعه بود که از آن خواهش جنسی هم تکمیل می‌شد و باز مال هم در مقابله نکاح خیلی کمتر می‌شد. نیز در آیهٔ مذکور صفت کنیزان به«مُحْصَنٰتٍ غَيْرَ مُسٰفِحٰتٍ» بیان شده است. و در صورت متعه چون ممکن است که یک زن به‌طور متوالی نکاح موقت شود، و برائت رحم هم حاصل نشود، در نتیجه اختلاط در نسب به وجود آید که منافی مقاصد اصلی نکاح است، و فقط سفاح است که یک زن در مدت قلیله مورد استفاده چند شخص قرار می‌گیرد و چون نمی‌توان بچه را بطرف کسی منسوب کرد بنابر این

مقصد تناسل هم حاصل نمی‌شود. و نیرو همه تنها در شهوت رانی صرف می‌شود.

باز فرمود: «فَإِذَآ أُحْصِنَّ فَإِنْ أَتَيْنَ بِفَاحِشَةٍ فَعَلَيْهِنَّ نِصْفُ مَا عَلَى الْمُحْصَنٰتِ مِنَ الْعَذَابِ» یعنی هرگاه کنیزان در نکاح کسی در آمدند و برای پاکدامن ماندن آنان انتظام بر قرار شد باز هم اگر مرتکب زنا شدند. پس بر آنان سزا به‌نصف آن سزایی است که برای زنان آزاده مقرّر است. مراد از آنان زنان آزاد غیر منکوحه می‌باشند و اگر از مرد و زن غیر متزوّج زنا صادر گردد بر آنان صد شلاق زده می‌شود که ذکر آن در سورهٔ نور آیه دوم آمده است. و اگر مرد و زن متزوّج، زنا کنند، سزای شان رجم است؛ یعنی سنگسار شده، کشته می‌شوند. چون در این تنصیف امکان ندارد بنابراین مذهب هر چهار امام این است که غلام و کنیز چه متأهّل باشند و چه غیرمتأهل، اگر آنان مرتکب زنا شدند، سزایشان پنجاه شلاق است. حکم کنیزان که در آیه شریفه مذکور است، و به‌طور دلالة‌النص، مسئلهٔ غلام هم از آن مفهوم می‌شود.

«ذٰلِكَ لِمَنْ خَشِيَ الْعَنَتَ مِنكُمْ» یعنی به کسی اجازهٔ ازدواج با کنیزان داده می‌شود که خطر ابتلا به زنا را داشته باشد.

«وَ أَنْ تَصْبِرُوا خَيْرٌ لَّكُمْ» یعنی با وجود خطر زنا هم اگر صبر کنید و نفسهای خود را بتوانید پاکدامن نگاه دارید این برای شما بهتر است از اینکه با کنیزان نکاح کنید. در اختتام آیه فرمود:

«وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ» یعنی ازدواج با کنیزان مکروه است، اگر بر این کراهیّت عمل کنید، باز هم الله‌تعالیٰ عفو خواهند فرمود، و او مهربان هم هست، زیرا که او اجازه به ازدواج کنیزان را داد و آنرا ممنوع قرار نداد.

فایده

ذکر غلام و کنیزی که در آیهٔ بالا آمده است، مراد از آن غلام و کنیز شرعی

است که مرد و زن کافر هنگام جهاد، أسیر شده برده می‌شدند، و امیرالمؤمنین آنان را بین مجاهدینِ توزیع می‌نمود. این اسیران غلام و کنیز قرار می‌گرفتند. باز نسل آنان هم برده می‌ماندند. (به‌استثنای بعضی صُوَر) که ذکر تفصیلی آنها در کتب فقه مذکور است. از وقتی که مسلمانان جهاد را طبق قانون شرعی ترک کردند و مدار جهاد و جنگ و صلح خود را بر اشارات و راهنمایی‌های دشمنان قرار دادند و بر اصول غیر شرعی پای بند شدند از آن زمان هم از غلام و کنیز محروم گشتند. نوکران و خدمت گزاران فعلی و کسانی که در خانه‌ها خدمت می‌کنند غلام و کنیز نیستند؛ زیرا که ایشان آزادند.

در بعضی مناطق که بچّه‌ها را می‌فروشند و غلام قرار می‌دهند این کار کاملاً حرام است. و از این عمل، آنان غلام و کنیز قرار نمی‌گیرند.

يُرِيْدُ اللّٰهُ لِيُبَيِّنَ لَكُمْ وَ يَهْدِيَكُمْ سُنَنَ الَّذِيْنَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَ يَتُوْبَ
اللّه می‌خواهد که بیان کند برای شما و ببرد شما را بر راههای گذشتگان و عفو کند
عَلَيْكُمْ ؕ وَ اللّٰهُ عَلِيْمٌ حَكِيْمٌ ﴿۲۶﴾ وَ اللّٰهُ يُرِيْدُ اَنْ يَّتُوْبَ عَلَيْكُمْ ۫ وَ
شمارا و خدا دانا و حکیم‌است. وخدا می‌خواهد که‌بر شما متوجّه شود (برحمت بازگردد) و
يُرِيْدُ الَّذِيْنَ يَتَّبِعُوْنَ الشَّهَوٰتِ اَنْ تَمِيْلُوْا مَيْلًا عَظِيْمًا ﴿۲۷﴾
می‌خواهند کسانی که پیروی می‌کنند شهوت‌ها را که شما برگردید از راه، بسیار دور،
يُرِيْدُ اللّٰهُ اَنْ يُّخَفِّفَ عَنْكُمْ ۚ وَ خُلِقَ الْاِنْسَانُ ضَعِيْفًا ﴿۲۸﴾
خدا می‌خواهد که از بار شما را سبک کند وانسان خلق شده‌است ضعیف.

ربط آیات

در آیات ماقبل تفصیل احکام ذکر شد. و در این آیات، الله جلّ شأنه انعام و احسان خویش را بیان می‌فرمایند و این‌که در مشروعیّت این احکام مصالح و منافع

شما در نظر گرفته شده است؛ اگر چه شما تفاصیل را نفهمید و ذکر این انعام ترغیبی برای عمل بر این احکام است و بر ارادهٔ پلید گمراهان هم آگهی داد که اینان بدخواه شما هستند که می‌خواهند شما را از راه مستقیم منحرف کنند.

خلاصهٔ تفسیر

الله تعالیٰ (با ذکراین مضامین و مضامین دیگر، نفع شخصی خویش در نظر ندارد که محال عقلی است بلکه نفع شمارا) **در نظر دارد که** (در آیات احکام) **برای شما**(احکام مورد مصلحت شما را) **بیان کند و** (در آیات قصص) **احوال کسانی را که پیش از شما بوده‌اند برای شما نشان بدهد** (تا شما به پیروزی رغبت پیدا کرده از مخالفت خوف داشته باشید) **و** (خلاصهٔ از مقصود مشترک اینست که) **بر شما**(به‌رحمت) **توجّه فرمایند.** (و آن توجّه، همین بیان کردن و نشان دادن است که کلّاً در آن نفع بندگان است هم چنان‌که ذکرشد) **و اللّٰه تعالیٰ بسیار دانا است** (و مصالح بندگان را می‌داند) **بسیار حکیم است** (که‌واجب نبودن آن مصالح را مراعات می‌فرماید) **و نظر اللّٰه تعالیٰ** (در بیان احکام و قصص هم چنان‌که الآن گفته شد) **این است که بر حال شما** (به‌رحمت) **توجّه فرماید و هر کس** (از کفّار و فجّار) **که شهوت پرست‌اند، چنین می‌خواهند که شما** (از راه راست) **خیلی در کجی بزرگی واقع شوید** (و مانند آنان قرار گیرید چنان‌که آنان خیالات فاسد خویش را به گوش‌مسلمانان می‌رسانند و اللّٰه تعالیٰ در بیان احکام همان‌طور که بر مصالح شما نظر دارند هم‌چنین بر آسانی شما هم نظر دارند. چنان‌که می‌فرماید که) **نظر اللّٰه تعالیٰ** (در احکام) **تخفیف** (یعنی آسانی همهٔ) **شما است و** (علّت آن این‌که) **انسان** (به نسبت مکلّفین دیگر از حیث بدن و همّت هر دو) **ضعیف آفریده شده است.**(بنابر این مناسب به او ضعف او، احکام را مقرّر فرموده است، وگر نه باعتبار مراعات مصالح در تجویز اعمال شاقّه هم مضایقه وجود نداشت. امّا، ما هر دو امر را مجموعاً ملاحظه کردیم و این بر علم و حکمت بزرگ و هم چنین بر رحمت و شفقت موقوف است.)

معارف و مسایل

خداوند تعالیٰ بعد از بیان بسیاری از احکام نکاح، در این آیات نیز احکامی را بیان می‌دارد که نتیجتاً آدمی را به راه انبیای کرام علیهم‌السلام و صالحین عظام که قبلاً رفته‌اند و راه سعادت پیموده‌اند، رهنمون می‌دارد. مقصود این است که: شما نپندارید که لازم الاجرا بودن این احکام، تنها بر شما لازم گشت؛ در حالیکه اُمم گذشته نیز در اجرای چنین احکامی موّظف و مکلّف بودند پس از آن کوشیدند، تا از مقرّبین بارگاه خداوندی به شمار آمدند.

بنابر این، ای مؤمنان! هوشیار باشید کسانی که تابع شهوت‌اند (زنا کاران)، پیروان مکاتب و مذاهب باطل و ملحدان که عموماً حلال و حرام نزد آنها یکسان است، می‌خواهند شما مؤمنان را از راه حقیقت، منحرف ساخته متوجّه عقاید و ارادات باطل خویش گردانند. بعضی مکاتب و مذاهب باطل، نکاح با محارم را درست می‌دانند. و بسیاری از ملحدین نیز در این زمان در فکر برچیدن نکاح‌اند و در بسیاری ممالک بحث روی این‌است که زن متاع مشترک قرار داده شود. العیاذ بالله ! این‌گونه سخنان از کسانی بر می‌آیند که حیوان صفت، سراپا بندهٔ نفس و غلام خواهش‌ها هستند. و نیز بسیاری از مسلمانان ضعیف الایمان که با ملحدین نشست و برخاست دارند و از سخنان آنان متأثّر شده دین خود را کهنه و فرسوده تصوّر می‌کنند و سخنان دشمنان را سبب ترقّی انسانیّت می‌پندارند و نا آگاهانه در این خیالات مبتلا هستند. لذا الله‌تعالیٰ هشدار داد که شما از نظریات چنین اشخاص بد طینت به‌دور باشید. سپس فرمود«يُرِيْدُ اللّٰهُ اَنْ يُّخَفِّفَ عَنْكُمْ» یعنی الله‌تعالیٰ بر شما تخفیف داده، و احکام را آسان قرار دادند. به‌طوری که برای رفع مشکلات در امر نکاح، احکام آنرا آسان نمود تا همهٔ مردم، به سهولت انجام دهند. چنانچه اگر کسی قدرت ازدواج با زن آزاده‌ای را نداشت، با کنیزان ازدواج نماید و هم چنین دربارهٔ مهریه، به طرفین اختیار داد تا با توافق و رضایت یکدیگر طی

شود. و به وقت نیاز بر بیش از یک زن، اجازهٔ نکاح داد به‌شرطی که انصاف از دست نرود.

باز فرمود: «وَخُلِقَ الْإِنسَانُ ضَعِيفًا» یعنی انسان مخلوق ضعیفی است و در او غریزهٔ شهوانی قرار داده شده است. زیرا اگر دستور داده می‌شد که کلاً از زنان کناره گیری کند پس، از اطاعت و فرمانبرداری باز می‌زند. با در نظر گرفتن عجز و ضعف او نه تنها او را بر نکاح زنان اجازه داد، بلکه به‌این امر ترغیب و تشویق هم کرد.

بنابر این، نکاح، علاوه بر تطهیر و تهذیب نفس، فوایدی از قبیل: تأمین کانون گرم‌خانوادگی، ارتقای شخصیت والای انسانی، امید به آینده، تربیت و شکوفایی‌نبوغ‌بشری، ایجادتفاهم ومحبّت و...را به‌دنبال داشته‌همچنین‌صفت ضعف بشری را که در آیه آمده به گونه‌ای غیر قابل تصوّر کاهش می‌دهد.

يَاأَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً
ای ایمان‌داران! نخورید مال یکدیگر را با هم بناحق مگر این‌که تجارت باشد

عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيماً ﴿۲۹﴾
با رضایت همدیگر، و نکشید یکدیگر را، بدون شک الله تعالیٰ بر شما مهربان است.

وَمَنْ يَفْعَلْ ذَٰلِكَ عُدْوَاناً وَظُلْماً فَسَوْفَ نُصْلِيهِ نَاراً
وهر کسی که بکند این را از روی تعدّی و ظلم، پس ما او را می‌اندازیم در آتش

وَكَانَ ذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيراً ﴿۳۰﴾
واین بر خدا آسان است.

ربط آیات

در ابتدای سوره نساء بیان فرمود که همهٔ انسان‌ها از یک پدر و مادر آفریده شده‌اند و همه باید در یک رشتهٔ اخوّت و برادری قرار گیرند. بر حفظ و ادای

حقوق یکدیگر تأکید فرمود. بعد از آن ضمن ملزم گردانیدن به ادای حقوق زنان و یتیمان، احکام میراث و چگونگی اجرای آن، و ادای حقوق خویشاوندان به تفصیل بیان شد. به‌دنبال آن احکام نکاح بیان گردید که نکاح با چه زنی حلال و جایز و با چه زنی، حرام و نارواست. لازم‌به یادآوری‌است‌که نکاح،معاهده‌و معامله‌ای‌است که‌بین‌دونفر منعقدمی‌گردد. وبدین‌ترتیب به مرد حق‌داده‌می‌شود که بر مال زن تصرّف داشته باشد. در آیات فوق خاطر نشان شده که همهٔ مردم، اعم از زن و مرد، مسلمان و غیر مسلمان در حفظ جان و مال و ارزش انسانی یکدیگر بکوشند و هر گونه تصرّف و تجاوز در حقوق دیگری منع شده‌است. بخصوص با کسانی که بین آنها معاهدهٔ ترک مخاصمه منعقد شده باشد. (کماصرح به المظهری)

خلاصهٔ تفسیر

ای ایمان‌داران اموال یکدیگر را با هم به‌صورت ناحق (غیر مباح) **نخورید، مگر این‌که** (به‌طور مباح باشد. مثلاً) **تجارت باشد که با رضایت یکدیگر واقع بشود** (به‌شرطی که در آن همهٔ شرایط شرعی رعایت شده باشد) **پس مضایقه نیست** (این تصرّف مالی بود در آینده تصرّف نفس را بیان می‌کند) **و شما یکدیگر را قتل نکنید. بدون شک الله تعالیٰ بر شما بسیار مهربان است.**(بنابر این از هر گونه ضرر رسانی منع فرمود. به‌ویژه وقتی که در آن این اثر باشد که طرف به‌شما ضرر برساند. پس این مهربانی خداست که شما را از ضرر هم نجات داد.) **و** (چون قتل از این دو امر اشدّ است . بنابر این بر آن وعید بیان می‌فرماید که) **هر کس چنین کاری** (یعنی قتل) **بکند طوری که از حدّ** (شرع) **بگذرد و** (آن تجاوز هم به فعل خطا یا رأی خطا نباشد. بلکه) **به‌این شکل** (باشد) **که** (قصداً) **ظلم کند ما عنقریب** (یعنی بعد الموت) **او را در آتش** (دوزخ) **داخل می‌کنیم و این امر** (یعنی چنین سزا دهی) **برای خدای تعالیٰ** (کاملاً) **آسان است.** (نیاز به اهتمام نیست که در آن چنین احتمال بیاید که شاید در وقتی اهتمام و وسایل جمع نباشند. و سزای

تغییر بیابد.)

معارف و مسایل

همان‌طورکه خوردن مال دیگران به‌طریقهٔ باطل، ناجایزاست،

مصرف اموال خویش به‌طریق باطل نیزجایز نیست.

در آیات فوق لفظ «أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ» آمده است، معنی آن است که: مال یکدیگر با هم، در این باره عموم مفسّرین متّفقاً بر آن اند: که هیچ کس مجاز نیست که مال دیگری را به‌طریق ناجایز به‌مصرف برساند. ابو حیان در تفسیر بحر محیط فرموده که از مفهوم آیه اشاره به این هم است که، کسی که اموال خود را در امور گناه، اسراف و نا مشروع مصرف کند مجاز نمی‌باشد.

در آیه لفظ «لَا تَأْكُلُوٓاْ» آمده است که نخورید. امّا به‌اعتبار عموم محاوره معنی آن این است که در مال دیگری هرگز تصرّف ناحق نکنید که چه خورد ونوش باشد یا استفادهٔ دیگر. در عرف عام نیز تصرّف در مال دیگری به خوردن تعبیر می‌شود. اگر چه آن چیز خوردنی نباشد. لفظ باطل که به ناحق ترجمه شده است. به نظر عبدالله بن مسعود و عموم صحابه(رض) حاوی تمام آن صورتهایی است که شرعاً ممنوع و ناجایزاند. که در آن، دزدی، راهزنی، خیانت، رشوه، ربا، قمار، و تمام معاملات فاسد داخل اند.(بحرمحیط).

تشریح و تفصیل خوردن مال به‌طرق باطل

قرآن کریم لفظ «بِالْبَاطِلِ» فرموده و هر آن مالی را که از هر نوع طریقهٔ ناجایز به‌دست آید، حرام قراردادهاست. سپس تفصیل آن طرق ناجایز را به نبیّ کریمﷺ محوّل فرمود. آن‌حضرتﷺ تفصیل هر طریق ناجایز را مفصّلاً بیان

فرمود.

از آیهٔ فوق این نکته هم معلوم گردید که شرح و تفاصیلی که در احادیث رسول‌گرامیﷺ در خصوص خرید و فروش و اجاره‌های ناجایز آمده است، در حقیقت شرح همین حکم قرآنی به شمار می‌آیند.

بنابراین همهٔ آن احکام از یک حیث احکام قرآن‌اند. آنچه احکام شرعیّه که در احادیث رسول‌خداﷺ بیان شده، عموماً همهٔ آنها تشریح برای اشارهٔ قرآن می‌باشند، چه ما، دریابیم یا خیر.

در جملهٔ اوّل آیه تصرّف در مال دیگر به‌طرق ناحق و ناجایز حرام قرار داده شد. و در جملهٔ دیگر برای استثنای طرق جایز فرمود:

«اِلَّآ اَنْ تَكُوْنَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِّنْكُمْ» یعنی آن مالی که به‌وسیلهٔ تجارت و با رضایت طرفین حاصل گردد، حرام نمی‌باشد. طرق دیگری، غیر از تجارت، چون، عاریت هبه، صدقه و میراث جایزاند. معمولاً مالی که به‌صورت معروف به‌دست بیاید، تنها تجارت است. و تجارت بر خرید و فروش اطلاق می‌گردد امّا در تفسیر مظهری، اجاره، به معنی استخدام و مزدوری آمده و معاملات کرایه نیز در مفهوم تجارت آورده شده است. زیرا که در بیع در عوض مال، مال دریافت می‌شود و در اجاره عوض محنت و زحمت، مال گرفته می‌شود. پس لفظ تجارت حاوی هر دو معنی است. اگر بنا به رضایت طرفین در معامله بیع و شراء و مزدوری انجام پذیرد چون هدف به‌دست آوردن مال و کلاً تصرّف مالکانه است؛ پس جایز می‌باشد.

در انواع کسب معاش، تجارت و محنت از همه افضل است.

بهترین و پاک ترین نوع کسب معاش، تجارت و محنت به شمار می‌آید.

چنانکه حضرت رافع بن خدیج رضی الله عنه می‌گوید که از آن‌حضرت ﷺ سؤال شد که کدام نوع کسب حلال و طیّب است؟

آن‌حضرت ﷺ فرمود: «عمل الرجل بیده و کل بیع مبرور» (رواه احمد و الحاکم‌مظهری و ترغیب) یعنی کارگری با دست انسان و هر خرید و فروش راست (که‌در آن دروغ و فریب نباشد.)

حضرت ابو سعید خدری رضی الله عنه می‌فرمایند: که رسول خدا ﷺ فرموده: «التاجر الصدوق الامین مع النبیین و الصدیقین و الشهدآء» (ترمذی). یعنی تاجر راستگو و امانت دار همراه با انبیاء و صدّیقین و شهداست. و حضرت انس رضی الله عنه می‌گوید که رسول کریم ﷺ فرموده است:

«التاجر الصدوق تحت ظل العرش یوم القیٰمة» (رواه‌الاصبهانی)(ترغیب) یعنی: تاجر راستگو روز قیامت زیر سایهٔ عرش می‌باشد.

شرایط ویژهٔ کسب پاکیزه

از حضرت معاذ بن جبل رضی الله عنه روایتشده که رسول کریم ﷺ فرمود: از همه پاکیزه‌ترین کسب، تجارت است به‌شرطی که هرگاه صحبت کند دروغ نگوید و وقتی وعده کند وعده خلافی ننماید و هر گاه کسی امانت پیش او ودیعت بگذارد در آن خیانت نکند و هر گاه اسبابی (از کسی بخرد) پس (مطابق با عادت تجّار) آنرا بد و خراب و بی‌راه نگوید. وقتی اسباب خود را می‌فروشد پس (بر خلاف واقع) آنرا تعریف نکند و وقتی که کسی بر ذمّهٔ او قرض داشته باشد (در پرداخت آن) درنگ نکند و هر گاه او بر کسی قرض داشته باشد او را در تنگنا قرار ندهد. (اخرجه الاصبهانی از حاشیه مظهری)

بنابر این در حدیثی دیگر فرمود:

«ان التجار یبعثون یوم القیامة فجاراً الّا من اتقی الله و برّ و صدق»

(اخرجه الحا کم‌عن رفاعة بن رافع)

در روز قیامت تاجران در صف فجّار و گنهکاران قرار می‌گیرند، مگر کسی که از خدا بترسد و نیکویی اختیار کند و راست بگوید.

دو شرط تجارت و تراضی برای حلال شدن مال دیگران

در این آیه جمله «عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ» فرموده: نشان داد که جایی که تجارت نباشد، بلکه به‌نام تجارت، معاملۀ قمار و شرط یا ربا باشد، یا بدون وجود مال، تنها بر قرارداد ذهنی اکتفا و معامله شود، این بیع باطل و حرام است. هم چنین اگر تجارت یعنی مبادلۀ اموال باشد، امّا در آن رضایت طرفین نباشد، آن بیع نیز فاسد و ناجایز است و این هر دو صورت در «اکل مال بالباطل» داخل‌اند. صورت اول را فقهاء بنام بیع باطل و صورت دوم را بیع فاسد نامیده‌اند.

تشریح آن از این قرار است که تجارت یعنی: مبادلۀ مال با مال دیگر است که اگر در آن از یک جانب مال باشد و از طرف دیگر در مقابل آن مال نباشد، آن تجارت نیست بلکه فریب است و همین است حال ربا که مبلغی در عوض میعاد نسیه گرفته می‌شود. و این میعاد مال نیست. هم چنین شرط و قمار که در آن از یک طرف مال متعیّن موجود است و از طرف دیگر وجود و عدم وجود، مال مشکوک است هم چنین معاملات وعده‌ای که در آن وعده موهوم است. بنابراین باعتبار حقیقت، این تجارت نیست . بلکه نوعی فریب به شمار می‌آید و به‌همین سبب است که فقهای کرام، آنرا بیع باطل دانسته‌اند.

صورت دوم این است که از هر دو طرف مبادلۀ مال باشد. امّا از یک طرف رضایت فراهم نگردد این تجارت فاسد و اشتباه است. بنابر این بیع فاسد و بیع ناجایز، هر دو، در مقوله «اکل مال بالباطل» داخل است. و از این تشریح تمامی صورت های ناجایز بیع، شراء، تجارت استخراج شدند.

حقیقت شرط تراضی

البتّه نوع سومی نیز هست و آن این‌که از طرفین تبادل مال انجام می‌شود و به‌ظاهر رضایت دو طرف نیز حاصل می‌گردد؛ امّا رضایت در حقیقت به‌صورت تحمیل و اجبار فراهم شده، که این نوع سوم تجارت و معامله در حکم نوع دوم داخل، و فاسد است. مثلاً، کسی یا شرکتی که کالاهای ضروری را جمع و احتکار نماید، به علّت کمبود آن در بازار به هر نرخ بفروشد، مردم مجبور شوند جهت کسب این مایحتاج نزد او مراجعه کنند اگر چه مشتری خود پیش او می‌رود و به‌ظاهر با رضایت می‌خرد، امّا در حقیقت تحت یک اجبار صورت گرفته، پس آن تجارت، فاسد و نادرست است.

هم چنین اگر شوهری با زنش روشی را در زندگی در پیش بگیرد که او مجبور شود تا مهریه‌اش را به‌او ببخشد اگر چه این بخشش با رضایت توأم باشد، رضایت به شمار نمی‌آید و جایز نیست. یا کسی که وقتی می‌بینید که کار جایز من بدون رشوه انجام نمی‌گیرد او با رضایت خویش برای رشوه دادن آماده می‌گردد؛ چون این رضایت هم فی‌الحقیقة، رضایت نیست بنابراین آن هم کالعدم است. از این جا معلوم شد که از «اِلَاۤ اَنۡ تَكُوۡنَ تِجَارَةً عَنۡ تَرَاضٍ مِّنۡكُمۡ» جواز همان صورتهای بیع و شراء و تجارت ثابت می‌شود که جواز آنها از احادیث رسول خداﷺ ثابت است. و فقها آنها را ضبط کرده‌اند و تمام آن صورتهای بیع و شرا و تجارت که ناجایزاند. همهٔ آنها از این جا استخراج گردیده‌اند. این یک لفظ قرآن کریم تمام کتاب البیوع و الاجارة فقه را کاملاً بیان فرمود.

جمله سوم آیه این است «وَ لَاتَقۡتُلُوۡاۤ اَنۡفُسَكُمۡ» که معنی لفظی آن از این قرار است که شما خود را نکشید. به اتّفاق مفسّرین در این، خود کشی هم داخل است. و این هم هست که: یکدیگر را به‌ناحق قتل نکنید.

در اوّلین جملهٔ آیه، حفظ حقوق مالی عموم مردم بیان شده بود. و در این

جمله بیان حفظ حقوق جانی آنها آمد و در اینجا شاید به این سبب مال را بر جان مقدّم کرد که در حقوق مالی، ظلم، جَوْر، کوتاهی و غفلت عمومیّت دارد. قتل ناحق و خون ریزی اگر چه اشدّ است امّا عادتاً ابتلای در آن کمتر است بنابر این آنرا مؤخّراً ذکر فرمود.

در آخر آیه فرمود: «اِنَّ اللّٰهَ کَانَ بِکُمْ رَحِیْماً» یعنی احکامی که در این آیه بیان شده است که مال مردم را به ناحق نخورید یا کسی را به ناحق نکشید، این همه احکام در باره شما رحمت خداوندی می‌باشد تا که شما از سزاهای دنیوی مصون مانده و هم چنین از عذاب اخروی محفوظ بمانید.

بعد از این، در آیهٔ دوم فرمود: «وَ مَنْ یَّفْعَلْ ذٰلِكَ عُدْوَاناً وَّ ظُلْماً فَسَوْفَ نُصْلِیْهِ نَاراً» یعنی با وجود رهنمودهای قرآنی، اگر کسی خلاف آنرا مرتکب شود و دیده و دانسته به‌طریق ظلم و تعدّی، مال کسی را به ناحق بگیرد، یا کسی را به ناحق قتل کند پس ما به زودی او را در جهنّم داخل می‌کنیم. از قید تعدّی و ظلم معلوم شد که اگر از روی سهو یا نسیان و خطا چنین اتّفاق افتاد، در این وعید، داخل نیست.

اِنْ تَجْتَنِبُوْا کَبَآئِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُکَفِّرْ عَنْکُمْ سَیِّاٰتِکُمْ
اگر شما اجتناب کنید از گناهان بزرگ، ما می‌بخشیم از شما گناهان کوچک شما را

وَ نُدْخِلْکُمْ مُّدْخَلاً کَرِیْماً ﴿۳۱﴾
وداخل می‌کنیم شما را در مقامی گرامی.

ربط آیات

در آیات قبل ذکر چند گناه بزرگ و بر مبتلایان آنها بیان عذاب شدید آمد. ناگفته نماند که معمولاً در قرآن کریم، هرگاه بـه‌وسیلهٔ سزا بـر ارتکـاب جـرمی

ترسانده شود، به‌آن «ترهیب» گفته می‌شود و به‌دنبال آن «ترغیب» هم ذکر می‌گردد. که اگر کسی از جرم باز آمد برای او انعام و درجات خواهد بود.

در این آیه هم یک انعام ویژۀ خداوندی ذکر گردیده، ترغیب داده شد و آن این‌که اگر شما از گناهان بزرگ اجتناب کردید؛ پس ما گناهان کوچک شما را می‌بخشیم و به این‌صورت شما از هر گناه کبیره و صغیره پاک و مبّرا شده به درجه‌ای بلند از مقام و عزّت الهی راه خواهید یافت که آن مقام، «جنّت» نام دارد.

خلاصۀ تفسیر

از کارهایی که شما (در شرع) از آن منع می‌شوید (یعنی کارهای گناه) از آن‌جمله آنچه کارهای سنگین‌اند (یعنی گناه بزرگ‌اند) اگر شما از آنها اجتناب کردید، پس (بر این اجتناب، ما وعده می‌کنیم که بر اعمال حسنۀ شما وقتی مقبول باشند) ما بدیهای کوچک (یعنی گناههای کوچک که بتوانند به‌دوزخ ببرند) از شما دور (یعنی عفو) بفرماییم (پس از دوزخ محفوظ خواهید ماند) و شما را در یک مقام معزّز (یعنی بهشت) داخل می‌کنیم.

معارف و مسایل

از آیۀ مذکور، معلوم شد که گناهان بر دو قسم‌اند: برخی کبیره، یعنی گناه بزرگ ، و برخی صغیره یعنی گناه کوچک، و این هم معلوم شد که اگر کسی همّت کرده از گناهان بزرگ اجتناب ورزد. وعدۀ خداوندی است که گناهان کوچک وی را ببخشد. در اجتناب از گناهان کبیره این هم داخل است که تمام فرایض و واجبات را ادا کند زیرا که ترک فرض و واجب خود یک گناه کبیره است. حاصل مطلب این‌که هر شخص که مسئولیّت این را به عهده بگیرد که تمام فرایض و واجبات را ادا کند و از تمام گناهان کبیره بپرهیزد، الله تعالیٰ گناهان صغیرۀ او را

کفّاره می‌نماید.

اعمال صالح کفّارهٔ صغایر می‌باشند

منظور از کفّاره شدن این است که اعمال صالح او را کفّارهٔ گناهان صغیره گردانیده، حساب او را صاف می‌کند. و به‌جای عذاب، ثواب، و به‌جای جهنّم، جنّت نصیب او می‌گردد. هم چنان‌که در احادیث صحیح وارد است که: هر گاه شخصی برای نماز وضو می‌گیرد با شستن هر عضو کفّاره گناهان شده است. با شستن صورت، گناهان چشم، گوش وبینی و غیره کفّاره می‌شوند با مضمضه گناهان زبان، با شستن پاها گناهان پاها، پس وقتی که او به‌طرف مسجد حرکت می‌کند بر هر قدم که می‌زند گناهان او کفّاره می‌شوند.

گناهان‌کبیره فقط با توبه بخشیده می‌شوند.

از آیه معلوم شد که به‌وسیلهٔ اعمال صالح وضو و نماز و غیره کفّاره شدن گناهان که در حدیث مذکوراست مراد از آنها گناهان صغیره می‌باشد و گناهان کبیره بدونِ توبه بخشیده نمی‌شوند و صغیره هم مشروط بر این‌که آدمی همّت و کوشش کند؛ و از گناهان بزرگ اجتناب نماید. معلوم شد که اگر کسی در گناهان کبیره مبتلا شده، وضو و نماز ادا کند، پس فقط از وضو، نماز و اعمال صالح دیگر گناهان صغیرهٔ او هم کفّاره نمی‌شوند؛ چه برسد به گناهان کبیره. بنابر این بزرگترینْ ضرر گناهان کبیره یکی وجود خود آن گناههاست که در قرآن و حدیث بر آنها وعید شدید آمده است. و آنها بدون توبه خالص عفو نمی‌گردند. علاوه بر این، محرومیّت دیگر این‌که به‌سبب آنها گناهان صغیره هم بخشیده نمی‌شوند و این شخص در روز حشر که بار سنگینی از گناهان کبیره و صغیره بر دوش دارد به بارگاه ربّ العالمین حاضر می‌شود. در حالیکه کسی نمی‌تواند سنگینی بار او را

سبکتر کند.

گناه‌و دو نوع صغایر و کبایر آن

در آیه لفظ «کبایر» آمده است بنابر این باید فهمید که گناه کبیره به چه چیز گفته می‌شود و آنها چند تا هستند و تعریف گناه صغیره چیست و آمار آن چند است؟ علمای امّت، در این موضوع با اندازه‌های مختلف، کتابهای مستقل نگاشته‌اند، پیش از تقسیم گناه کبیره و صغیره و تعریف آنها باید دانست که اصولاً گناه عبارت است از هر کاری که بر خلاف حکم خدا و رضایت او انجام شود. از این جا می‌توانید قیاس کنید که هر آنچه در اصطلاح، گناه صغیره یعنی کوچک گفته می‌شود، در حقیقت آن هم کوچک نیست. نافرمانی خدای تعالیٰ و مخالفت رضای او در هر حال جرم بسیار سخت و سنگینی به شمار می‌رود. از این جهت است که امام الحرمین و بسیاری از علمای دیگر فرموده‌اند که هر نوع نافرمانی از دستورات الله تعالیٰ و خلاف رضای او در حکم کبیره است. فرق کبیره و صغیره فقط به مقابله و موازنه خود گناههاست. در این رابطه از حضرت عبدالله بن عبّاس(رض) منقول است که «کل ما نهی عنه فهو کبیرة» یعنی هر کاری که در شرع اسلام از آن منع شده است همه گناه کبیره‌اند.

خلاصه این‌که هر نوع گناهی که اصطلاحاً به آن صغیره گفته شود نمی‌توان آنها را کوچک و ناچیز شمرد و از ارتکاب آنها عمداً غفلت ورزید زیرا که اگر گناه کوچکی هم از روی بی پروایی و بی باکی انجام پذیرد به گناه کبیره منجر می‌گردد.

یکی از بزرگان دین فرموده است که مثال گناه کبیره و صغیره در محسوسات چون کژدم بزرگ و کوچک یا آتش پاره بزرگ و کوچک است که هرگز آدمی نمی‌تواند یکی از آنها ر اتحمّل کند. لذا محمّد بن کعب قرظی فرمود: بزرگترین عبادت خداوند متعال این است که همهٔ گناهان اعم از کبیره و صغیره به‌کلّی ترک

شوند. بنابر این کسانی که با وجود نماز و تسبیح از ارتکاب به گناهان، دست برنمی‌دارند و همواره بر انجام آن اصرار می‌ورزند، عبادتشان مقبول نیست. از حضرت فضیل بن عیاض منقول است که: شما هر اندازه گناه را حقیر و ناچیز پندارید، همین تصوّر نزد خداوند جرمی بزرگ به شمار می‌آید. و سلف صالح فرموده‌اند که: هر گناه، قاصد کفر است که انسان را به‌طرف اعمال و اخلاق کفرآمیز دعوت می‌دهد. در مسند امام احمدرحمه‌الله است که حضرت عایشهٔ صدّیقه‌رضی‌الله‌عنها برای حضرت معاویه‌رضی‌الله‌عنه در نامه‌ای نوشت که هر وقت بنده‌ای نافرمانی خدا را به‌جا می‌آورد، مدّاحان او در ردیف مذمّت کنندگان قرار می‌گیرند؛ و دوستان او دشمن وی خواهند شد. لذا بی اعتنایی به گناهان سبب تباهی تدریجی انسان است. در حدیث صحیح است که رسول کریمﷺ فرمود که «مؤمن هر گاه گناهی را مرتکب گشت بردل او نقطه سیاهی پدید می‌آید پس اگر توبه و استغفار نمود آن نقطه محو می‌شود. و اگر از توبه غفلت ورزید آن نقطه توسعه می‌یابد به‌طوری که تمام قلب او را فرا می‌گیرد» چنان‌که در همین رابطه، در آیه ۱۴ سوره مطفّفین «كَلاَّ بَلْ رانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ» آمده است. یعنی: به‌خاطر اعمالشان بر دلهایشان زنگ زد. البتّه به اعتبار مفاسد گناهان و نتایج منفی آنان، شناخت هر کدام از معاصی (صغیره و کبیره) و تفاوت میان‌آنها ضروری‌است و به همین‌اعتبار است که به‌بعضی، کبیره و به بعضی صغیره گفته‌می‌شود.

گناه‌کبیره

تعریف گناه کبیره به‌اعتبار بیات قرآن و حدیث و اقوال سلف این‌است که هر گناهی که بر آن در قرآن، حدّ شرعی، یعنی سزا مقرّر شده است یا بر آن الفاظ لعنت وارد آمده، یا که بر آن وعید جهنّم و غیره ذکر شده، همهٔ اینها کبیره‌اند. هم چنین آن گناه هم کبیره است که مفاسد و نتایج بد آن با گناه کبیره یکسان و یا بیش

از آن باشد. هم چنین گناه صغیره‌ای که با جرأت و بی باکی انجام می‌گیرد یا بر آن مداومت شود آن هم در کبیره داخل است. شخصی نزد حضرت ابن عبّاس رضی الله عنه آمار گناهان کبیره را هفت نوع گفت. او فرمود: «هفت اگر هفتصد (۷۰۰) گفته شود مناسب تر است.» امام ابن حجر مکّی در «کتاب الزواجر» خویش فهرست تمام آن گناهانی را که موافق به تعریف در «کبیره» داخل‌اند؛ برشمرده و شرح کامل هر کدام را بیان کرده است. آمار آنها در این کتاب به چهارصد و شصت و هفت (۴۶۷) رسیده است. و او تنها به برشمردن ابواب بزرگ معصیت اکتفا کرده و آمار آنها را کم نگاشته است. ولی هر کدام را به تفصیل شرح داده است.

رسول‌کریم ﷺ در مواضع مختلف بسیاری از گناهان را کبیره گفته است. مناسب به احوال، در بعضی جا، سه و در بعضی جا، شش و در بعضی هفت و در جایی از این هم بیشتر بیان فرموده است. از اینجا علمای امّت چنین دریافته‌اند که مقصود، انحصار در عدد نیست؛ بلکه مناسب به احوال و مواقع آنچه فهمیده شده بیان شده است.

در حدیث از صحیح بخاری و مسلم آمده که رسول کریم ﷺ فرمود: من شما را به آنچه از همه گناهان بزرگتراند، اطّلاع می‌دهم و آنها سه تا هستند: شریک گردانیدن یکی از مخلوق با خدا، نافرمانی والدین، و گواهی دادن به‌دروغ یا دروغ گفتن. هم چنین در یک روایت از بخاری و مسلم است که کسی از آن‌حضرت ﷺ دریافت که بزرگترین گناه کدام است؟ فرمود: این‌که تو با خدا کسی را شریک بگردانی در حالیکه او تو را آفریده است. باز پرسید که بعد از آن کدام گناه بزرگ است؟ فرمود که تو فرزند خود را به این خاطر به‌قتل برسانی که در خوراک تو شریک است و تو مسئول خوراک او هستی. سپس پرسید که بعد از این کدام گناه بزرگ است فرمود: زنا با زن همسایه، زنا خود جرم بزرگی است. و چون حفظ احترام و آبروی اهل و عیال همسایه به عهدهٔ هر مسلمان لازم شده است. بااین

وجود گناه این جرم بسیار سنگین است.

در حدیثی از صحیحین است که آن‌حضرت ﷺ فرمود: این از گناهان کبیره هست که کسی به‌والدین خویش دشنام بگوید. صحابهٔ کرام عرض کردند که ای رسول خدا این چطور می‌تواند باشد که کسی به والدین خویش فحش بگوید؟ فرمود: بلی! کسی که والدین دیگری را دشنام می‌دهد در نتیجه او به والدین این شخص دشنام می‌دهد و این به منزلهٔ این است که خود او والدین خویش را دشنام داده باشد. زیرا که این شخص سبب دشنام دادن شده است.

و در حدیثی دیگر از صحیح بخاری آمده‌است که آن‌حضرت ﷺ، شرک، قتل ناحق، و خوردن مال یتیم را بناحق و در آمد ربا، و فرار از میدان جهاد و تهمت زدن زنان پاکدامن و نافرمانی والدین و هتک حرمت بیت الله را از گناهان کبیره به‌شمار آورده است.

در بعضی روایات حدیث این هم از گناهان کبیره قرار داده شده، که کسی بعد از هجرت از دارالکفر و وارد شدن به دارالاسلام، دارالهجره را گذاشته به دارالکفر برگردد.

در روایات دیگر حدیث، این صورتها هم در فهرست گناهان کبیره داخل شده‌اند: قسم خوردن به دروغ، جلوگیری آب بیش از نیاز خود، یادگیری سحر، عمل برآن و فرمود که نوشیدن شراب از اکبر الکبائر است و فرمود که نوشیدن شراب امّ‌الفواحش است. زیرا به وسیلهٔ شراب انسان مست می‌شود و می‌تواند هر کار بدی را انجام دهد.

هم چنین در حدیث آمده است که بزرگترین گناه کبیره این‌است که مردم بر برادر مسلمان خویش چنان عیب و تهمت وارد آورد که سبب آبرو ریزی او گردد. در یک حدیث نیز آمده که هر کسی که بدون عذر شرعی دو نماز را در یک وقت جمع کند او به گناه کبیره مرتکب شده است. مقصود این است که کسی نمازی را

در وقتش نخواند بلکه آنرا قضا کرده، یا نماز دیگر یکجا بخواند.

در بعضی روایات حدیث فرموده که، ناامیدی از رحمت خدا هم گناه کبیره است . و از عذاب و سزای او بی فکر و بی خوف بودن هم گناه کبیره به شمار می‌آید. در یک روایت آمده است که ضرر رسانی به وارث که به‌وسیلهٔ وصیت ارث او کم کرده شود، هم گناه کبیره است.

و در روایت صحیح مسلّم است که آن‌حضرتﷺ یک مرتبه فرمود که: خائب و خاسر شدند و تباه گشتند و این کلمه را تا سه بار تکرار کرد. حضرت ابوذر غفاری رضی الله عنه عرض کرد، که این مردمان محروم القسمة و تباه شدگان چه کسانی هستند؟ آن‌حضرتﷺ جواب داد که: یکی آن است که به‌وجه تکبّر شلوار یا ازار یا قمیص یا عبا را از شتالنگ پایین می‌گذارد . دوم: آنکه در راه خدا مقداری صدقه داده، منّت می‌گذارد. سوم: آنکه با وجود پیری در بد کاری مبتلا است. چهارم: آنکه با وجود داشتن مقام فرمانروایی یا پادشاهی باز هم دروغ می‌گوید. پنجم: آنکه با وجود عیال دار شدن تکبّر کند. ششم: آنکه بر دست امام فقط به‌خاطر دنیا بیعت کند. و در حدیثی از صحیحین است که سخن‌چین وارد جنّت نمی‌شود.

و در حدیث نسائی و مسند امام احمد وغیره رحمهم الله هست که چند نفر در جنّت نمی‌روند: شراب خور، نافرمان والدین، قطع کننده خویشاوندی بدون جهت، منّت گذارنده، آنکه بوسیله جنّات و شیاطین یا وسایل دیگر از غیب خبر بگوید. دیّوث (یعنی آنکه زن و بچه‌ها را از بی حیایی جلوگیری نمی‌کند).

در حدیث از صحیح مسلم است که «لعنت خدا بر کسی باد، که حیوان را به غیر از خدا بر دیگری قربان کند».

وَ لَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللّٰهُ بِهٖ بَعْضَكُمْ عَلٰى بَعْضٍ ؕ لِلرِّجَالِ نَصِيْبٌ
وآرزونکنیدآنچه‌راکه‌برتری‌داده‌خدابه‌آن‌بعضی‌ازشمارابربعضی، برای مردان‌است حصّه‌ای

مِمَّا اكْتَسَبُوْا ؕ وَ لِلنِّسَآءِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبْنَ ؕ وَاسْئَلُوا اللّٰهَ مِنْ
از آنچه کسب کرده‌اند و برای زنان است بهره از آنچه کسب کرده‌اند، و بخواهید از خدا
فَضْلِهٖ ؕ اِنَّ اللّٰهَ كَانَ بِكُلِّ شَیْءٍ عَلِيْماً ﴿۳۲﴾ وَ لِكُلٍّ جَعَلْنَا مَوَالِيَ مِمَّا
فضل‌او را بی شک خدابه هر چیز داناست. وبرای هرکسی مقرّر کرده‌ایم وارث برای آن مال
تَرَكَ الْوَالِدٰنِ وَالْاَقْرَبُوْنَ ؕ وَالَّذِيْنَ عَقَدَتْ اَيْمَانُكُمْ فَاٰتُوْهُمْ
که ترکه می‌گذارند والدین و خویشاوندان، وکسانی‌که‌معاهده بسته‌اید باآنان بدهید به‌آنان
نَصِيْبَهُمْ ؕ اِنَّ اللّٰهَ كَانَ عَلٰى كُلِّ شَیْءٍ شَهِيْداً ﴿۳۳﴾
نصیب شان را، هر آینه خدابر هر چیز گواه است.

ربط آیات

در آیات ما قبل، احکام میراث بیان شد؛ در آنها این نکته خاطر نشان شد که اگر در ورثهٔ میّت مرد و زن باشد و نسبت رشته به‌طرف میّت یکی باشد پس سهم مرد نسبت به زن دو برابر خواهد بود. از این‌گونه فضایل برای مردان ثابت است. حضرت امّ سلمة«رض»، راجع باین موضوع یک مرتبه در خدمت پیغمبرﷺ عرض کرد که به‌ما نصف میراث می‌رسد و نیز فلان و فلان فرق میان ما و مردان هست.

او مقصدش اعتراض نبود بلکه آرزو داشت که: «اگر ما هم مرد، می‌بودیم پس فضایل مردان در حقّ ما میسّر می‌شد..» بعضی از زنان نیز چنین تمنّا کردند که «کاش ما مرد می‌شدیم تا مانند مردان در جهاد بهره می‌گرفتیم و فضیلت جهاد را به‌دست می‌آوردیم». یک زن در خدمت آن‌حضرتﷺ عرض کرد که به مرد در میراث دو سهم می‌رسد و گواهی زن نسبت به مرد هم نصف است. پس آیا در عبادات و اعمال هم به‌ما نصف ثواب می‌رسد؟ در این باره، این آیه نازل گشت که در آن آیه به هر دو سؤال پاسخ داده شد. جواب حضرت‌امّ‌سلمه«رض» بـه «وَ لَا تَتَمَنَّوْا» داده شد و جواب آن زن به « لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ » داده شد.

خلاصهٔ تفسیر

و (به تمام) **شما** (مرد و زن حکم می‌شود که در فضایل وهبیّه) **چنین امر را تمنّا نکنید که در آن الله‌تعالی بعضی را** (مثلاً مردان را) **بر بعضی** (مثلاً بر زنان بدون این‌که عمل آنان در آن دخالتی داشته باشد) **برتری عطا فرموده است** (مانند مرد بودن یا برای مردان دو سهم یا کامل شدن شهادت آنان و غیر ذلک) **برای مردان حصّه** (ثواب) **اعمال شان** (در آخرت) **ثابت است و برای زنان حصّهٔ** (ثواب) **اعمالشان** (در آخرت) **ثابت است** (و مدار نجات از نظر قانون همین اعمال است و در آن هیچ کس مستثنی نیست. پس اگربرای برتری بر دیگران اشتیاق دارید، در اعمالی که اکتسابی‌می‌باشند بکوشید و از دیگران بیشتر ثواب حاصل نمایید. با وجود قدرت بر این آرزوی فضایل خاصه، هوی و هوس بی سود است) **و** (اگردر فضایل وهبیّه به چنین فضایل اشتیاق دارید که اعمال در آن دخالتی دارند مانند احوال و کمالات باطنی و امثال آنها، در این مضایقه نیست امّا طریقهٔ آن هم این نیست که تنها تمنّا کنید بلکه باید که) **از الله‌تعالیٰ فضل** (خاص) **او را طلب** (یعنی دعا) **کنید. یقیناً الله‌تعالیٰ هر چیز را خوب می‌داند** (در آن همه چیزها آمدند. از قبیل وجه تخصیص فضایل وهبیه قسم اول و ترتب ثواب بر فضایل کسبیّه و خواستن فضایل وهبیّه، قسم دوم پس این جمله متعلق به همه است) **و ما برای چنین مالی که آنرا والدین و خویشاوندان** (دیگر بعد از مرگ خویش) **بگذارند وارث مقرر کرده‌ایم و به کسانی‌که عهد و پیمان شما**(از قبل) **با آنان بسته است** (که‌آنرا مولی الموالات می‌گویند) **حصّهٔ ایشانرا** (یعنی یک سدس) **بدهید یقیناً الله‌تعالیٰ بر هر چیز اطّلاع دارد** (پس او از حکمت عدم اعطای کلّ میراث و مصلحت تقرّر سدس، و این‌که این سدس را، که می‌دهد و چه کسی نمی‌دهد کاملاً با خبر است.)

معارف و مسایل

آرزوی امور اختیاری و غیر اختیاری

در آیهٔ فوق از تمنّای آن امور غیر اختیاری که دیگران به آن نایل آمده‌اند منع فرمود. علّتش این است که هر گاه انسان خود را در مال و ثروت، آرام و عیش، حسن و خوبی، علم و فضل و غیره از دیگران کمتر احساس کند، عادتاً در دل او حسد تولید می‌شود که مقتضای حدّ اقلّ آن این خواهد شد که احساس کند که: من با او برابر یا از او بالاتر باشم و بسا اوقات بر تکمیل این آرزو قادر نمی‌شود؛ زیرا بسیاری از کمالات چنین اند که مساعی و عمل انسان در آن دخالتی ندارد؛ بلکه آنها فقط انعامات قدرت خداوندی می‌باشند. مانند اینکه کسی مرد باشد یا که در خانواده نبوت یا حکومت متولّد شود و یا جمیل و خوب صورت آفریده شود و غیره. کسی که به این انعامات نایل نگردد، اگر او تمام عمر کوشا باشد که مرد باشد یا از خانواده سادات باشد یا نقشه و بینی و قد وقامت او نیکو باشد اینها کـه در اختیار او نیست و نمی‌تواند آنها را با مداوا و معالجه یا مساعی و تدابیری بدست بیاورد. وقتی که شخص نیرومندی توان برابری با دیگران را ندارد این خواهش در نفس او پدید می‌آید که کاش این انعامات از دیگران سلب می‌شدند تا من با آنها برابر باشم . همین صفت «حسد» نام دارد . این صفت در اخلاق انسانی بی نهایت شرم آور و مضرّ است و بیشتر سبب منازعات و قتل و غـارت و تـعدّی و فسـاد می‌شود. قرآن کریم برای سدّباب این فساد در این آیه فرمود:«وَ لَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللّٰهُ بِهٖ بَعْضَكُمْ عَلٰى بَعْضٍ»یـعنی: الله تـعالی بـه‌مقتضای حکـمت و مـصلحت، کمالات و فضایلی را که بین مردم تقسیم فرموده‌است؛ به کسی یک صفت داده و به دیگری کمتر و به کسی دیگر نیز بیشتر عنایت کرده است، پس هر شخصی باید بر قسمت و دریافت خویش خشنود و راضی باشد و نباید در آرزوی کمالات و فضایل دیگری باشد که نتیجه‌ی آن چیزی جز رنج و غم و گناه حسد نخواهد بود.

بنابر این کسی که خداوند او را مرد آفریده‌است بر این، خدا را شکر گوید و کسی که او را زن آفریده است براین راضی باشد و بفهمد که اگر او مرد می‌بود شاید نمی‌توانست از عهده مسئولیّت مردان برآید و گناهکار می‌شد. کسی که خداوند او را زیبا آفریده بر این شکر گذار باشد که به‌او چنین نعمتی عنایت شده است و آنکه بد صورت است او هم آزرده خاطر نشود شاید در فتنه و فساد مبتلا می‌شدم . آنکه از روی نسب؛ سیّد و هاشمی است. بر آن تشکّر کند که این نسبت نعمت ایزدی است و آنکه به این نسبت نایل نشده است او هم در این فکر نباشد و آرزوی آنرا هم نکند زیرا که این توفیق به‌کوشش به‌دست نمی‌آید، بلکه به‌جای تأسّف خوردن بر نسب، باید بیشتر در فکر اعمال صالح باشد و به‌این ترتیب او از این آرزو منصرف می‌شود.

در بعضی آیه‌های قرآن و فرامین نبوی، حکم به مسابقه فی‌الخیرات، یعنی: کوشش به این‌که در انجام کار نیک باید از دیگران سبقت برد. و با دیدن فضایل و کمالات دیگران به تحصیل کمالات رغبت پیدا کند و در به‌دست آوردن آن سعی و تلاش نماید. پس آنچه که در حیطهٔ اختیار آدمی قرار دارد، همین است که با دیدن فضایل علمی و اخلاقی دیگران، به‌خود آید و با تلاش و عمل پسندیده خود، خویشتن را در ردیف آنان برساند و حتی در صدد کسب مدارج عالی تر برآید. چنان‌که این آیه مبیّن همین موضوع است. و فرموده است: «لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبُوا وَ لِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبْنَ» یعنی: هر چیزی که مردان به‌وسیلهٔ کسب و عمل دریافتند به آنان سهم آن می‌رسد و آنچه زنان به‌وسیلهٔ سعی و عمل دریافتند به آنها سهم آن می‌رسد.

و به عبارتی دیگر: تحصیل فضایل و کمالات، به هر کس از مرد و زن به اندازهٔ سعی و عمل شان خواهد رسید. البتّه بسیاراند نا آگاهانی که در تمنّای فضایل غیر اختیاری هستند و در آرزوی به‌دست آوردن آن، راحتی و آرامش را از

خود گرفته‌اند، اینان نه تنها به آرزوهای ناممکن دست نمی‌یابند، بلکه خود را در غرقاب حسد، گرفتار ساخته‌اند که نتیجهٔ آن این‌است که چنین اشخاص همواره روزگار شان را در این سپری می‌کنند که همیشه در فکر داشتن نمعت‌هایی باشند که دیگران دارند. و در مقابل زوال نعمت دیگران را نیز آرزو می‌کنند که این خود عامل خسران آنها در دنیا و آخرت خواهد شد.

و هم چنین کسانی نیز هستند که به‌علّت سستی و کم همّتی، در فکر کسب و فضایل اختیاری نیستند. و برای به‌دست آوردن آن غفلت می‌ورزند و کسب آنها را تنها به تقدیر حواله می‌دهند.

این آیه روش و ضابطهٔ حکیمانه ای ارائه داد که هر کس می‌تواند تحصیل کمالات و فضایل اختیاری که عمل و کوشش در آن دخالت دارد را تمنّا کند و برای به‌دست آوردن آنها بکوشد و هر کس بخواهد می‌تواند خود را بر قلّهٔ رفیع فضایل و کمالات برساند. خلاصه این‌که، همان‌طور که اشاره شد، آدمی باید به صفات و فضایل غیراختیاری، مانند زیبایی و نسب و...آرزو ننموده آنها را به تقدیر حواله کند و بر آنها خشنود و شاکر باشد و نباید غصّه بخورد که چرا دارای این فضایل نیستم؛ زیرا نتیجه‌ای جز اندوه و حرمان، سستی و حسادت، نخواهد داشت. دیگر این‌که آدمی در به‌دست آوردن کمالات و فضایل اختیاری مانند، علم، زهد، عبادت، و دیگر فضایل اکتسابی مختار است، و با کوشش و محنت می‌تواند به آرزوهای خود دست یابد؛ و در این باره این آیه چنین وعده‌ای هم کرد که محنت و سعی عمل کنندگان ضایع نخواهد شد، بلکه به هر کسی به‌قدر محنت او سهمی خواهد رسید چه مرد باشد و چه زن.

در تفسیر بحر محیط است که پیش از این آیه احکام «لَا تَأْكُلُوٓاْ أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم» و «وَ لَاتَقْتُلُوٓاْ أَنفُسَكُمْ» آمده بودند که در آن از ناحق استعمال مال دیگران و به ناحق کسی را کشتن منع شده بود؛ امّا در این آیه: برای انسداد و

جلوگیری از دو جرم یاد شده چنین راهنمایی فرمود: کسانی که در مال و ثروت، عیش و راحتی، جاه و مقام، بر شما تفوّق و برتری خدادادی دارند، شما آرزوی آنرا هم نکنید. اگر در این رابطه خوب بیندیشیم معلوم می‌شود که گرفتن مال مردم با دزدی و راهزنی و طرق ناجایز دیگر یا قتل و غارت، منشأ کلّ جرایم همین است که وقتی شخصی، دیگری را بهتر از خود می‌یابد که در مال و ثروت و غیره از او فایق و برتر است، اوّلاً در قلب او آرزوی برابر یا برتری آن شخص پدید می‌آید. ثانیاً، آرزو می‌کند که او از آن موفقیت‌ها محروم گردد. ثالثاً، تنها خود را لایق آن موقعیت‌ها و امتیازات می‌داند. پس همین آرزو است که سبب همه این جرایم می‌باشد. با این وجود ، هنمودهای پر حکمت قرآنی، سرچشمهٔ همه این جرایم را مسدود کرد و مردم را از آرزوهای غیر ممکن و حسادت در فضایل و کمالات خدادادی دیگران منع فرمود.

در آیهٔ بعد از آن فرمود: «وَسْئَلُوا اللّٰهَ مِنْ فَضْلِهِ» در اینجا خداوند متعال آدمی را به‌سوی دریای فضل و کرم خویش متوجّه می‌سازد. و چنین ارشاد می‌فرماید: به‌جای این‌که خود را لایق کمالات و فضایل دیگران بدانید و در بند حسادت دست و پا بزنید، به‌سوی فضل و کرم بیکران ربّ ذوالجلال بشتابید و از درگاه بی دریغش طلب کنید، زیرا فضل و عنایتش به هر کس به‌صورت جداگانه ظاهر می‌گردد، فضل الهٰی بر یکی به‌صورت مال و ثروت می‌رسد بهتر است که اگر او فقیر می‌شد چه بسا در گناه و کفر مبتلا می‌شد. و برای یکی ضیق و تنگدستی فضل است که اگر غنی و ثروتمند می‌شد؛ شکار هزار گناه قرار می‌گرفت هم چنین برای کسی عزّت و جاه فضل خداوندی می‌باشد و برای کسی گمنامی و انزوا فضل الهٰی به شمار می‌آید و اگر بر حقیقت حال نگاه شود، معلوم می‌شود که اگر به‌این عزّت و جاه می‌رسید، در بسیاری گناه مبتلا می‌شد. بنابراین، این آیه چنین راهنمایی فرمود که وقتی از خدا می‌خواهید به‌جای اینکه در خواست نیاز

ویژه کنید، فضل خدا را بخواهید تا که او مطابق حکمت خویش دری از فضل خود بر شما بگشاید

در آخر فرمود: «إِنَّ اللّٰهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا» یعنی الله تعالیٰ نسبت به هر چیز دانا است. در این اشاره فرمود که تقسیم خداوند عین حکمت و عین عدل و انصاف است هر کسی را که بر هر حالی آفرید و بر آن باقی گذاشت، همان مقتضای حکمت و عدل بود، امّا چون‌که انسان از عواقب اعمال خویش کاملاً ناآگاه است و تنها خداوند آنرا خوب می‌داند که گذاشتن چه کسی در چه حالی برای او مفید خواهد شد.

در شأن نزول آیهٔ مذکور بیان شده است که وقتی که در ارث برای مردان دو سهم مقرّر گردید، بعضی از زنان آرزو کردند که اگر ما مرد می‌بودیم به ما دو سهم می‌رسید به‌مناسبت این تقاضا در آیهٔ دیگر اعادهٔ قانون میراث به این اندازه شد که در آن آنچه سهام مقرّر گردیده آن عین حکمت و مطابق عدل است و چون عقل انسانی نمی‌تواند همه مصالح و مفاسد عالم را احاطه کند و در یابد. بنابر این او نمی‌تواند به آن درجه از حکمت و مصلحت اندیشی نایل آید که قوانین و ضوابط پر حکمت الهٰی را دریابد. بنابر این هر سهمی که برای هر کسی مقرّر گردید او باید بر آن راضی و شکر گزار باشد.

رسیدن ارث به‌حکم عقد موالات

در آخر این آیه اعطای ارث مبنی بر معاهده‌ای که مذکور است. این در آغاز اسلام بود بعداً به‌وسیلهٔ آیهٔ «وَ أُوْلُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ» منسوخ شد. الآن اگر ورثهٔ دیگر موجود باشند از معاهده و عقد موالاتِ دو نفر بر میراث، هیچ اثری واقع نخواهد شد.

اَلرِّجَالُ قَوّٰمُوْنَ عَلَى النِّسَآءِ بِمَا فَضَّلَ اللّٰهُ بَعْضَهُمْ عَلٰى بَعْضٍ وَّ بِمَآ
مردان حاکم‌اند بر زنان بواسطه آنکه برتری داده خدا بعضی شان را بر بعضی و بواسطه آنکه
اَنْفَقُوْا مِنْ اَمْوَالِهِمْ ۭ فَالصّٰلِحٰتُ قٰنِتٰتٌ حٰفِظٰتٌ لِّلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ
خرج کردند آنان از اموال شان پس زنان نیکوکار فرمانبردار حفظ کننده درغیاب به‌سبب حفظ
اللّٰهُ ۭ وَالّٰتِيْ تَخَافُوْنَ نُشُوْزَهُنَّ فَعِظُوْهُنَّ وَاهْجُرُوْهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ
خدا و زنانی که می ترسید از بدخویی شان پس پند دهید ایشان را و جدا کنید ایشان را درخوابگاه،
وَاضْرِبُوْهُنَّ ۚ فَاِنْ اَطَعْنَكُمْ فَلَا تَبْغُوْا عَلَيْهِنَّ سَبِيْلًا ۭ اِنَّ اللّٰهَ
وبزنید ایشان را پس اگر اطاعت کنند از شما پس تلاش نکنید علیه ایشان راه الزام را، هرآینه خدا
كَانَ عَلِيًّا كَبِيْرًا ﴿۳۴﴾ وَ اِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَابْعَثُوْا حَكَمًا
هست بلند و برتر. و اگر ترسیدید خلاف بین زوجین را پس مقرر کنید حکمی
مِّنْ اَهْلِهٖ وَ حَكَمًا مِّنْ اَهْلِهَا ۚ اِنْ يُّرِيْدَآ اِصْلَاحًا يُّوَفِّقِ اللّٰهُ بَيْنَهُمَا ۭ
ازکسان مرد و یک حکم ازکسان زن، اگر بخواهند اصلاح را موافق می‌کند خداوند آنان را،
اِنَّ اللّٰهَ كَانَ عَلِيْمًا خَبِيْرًا ﴿۳۵﴾
هر آینه خدا هست دانا و با خبر.

ربط آیات

در آیات قبل احکامی که راجع به‌زنان گذشت از جمله آنها یکی جلو گیری تضییع حقوق شان بود. اکنون در رابطه با حقوق مردان و چگونگی برتری مرد نسبت به زن و کیفیّت ادای حقوق مردان و نحوهٔ عمل به هنگام بروز اختلاف و مطالبی در این خصوص بیان می‌شود.

خلاصهٔ تفسیر

مردان حاکم اند بر زنان (به دو وجه، یکی) به‌سبب این‌که الله‌تعالیٰ بـعضی را

(یعنی مردان را) **بر بعضی** (یعنی بر زنان طبعاً) **فضیلت داده است** (این امری است وهبی) **و** (دوم) **به‌سبب این‌که مردان** (بر زنان) **از مال خود** (در مهر و نان ونفقه) **خرج کرده‌اند** (و دست خرج کننده بالا و بهتر خواهد بود به نسبت آنکه بر او خرج کرده می‌شود و این امر کسبی است) **پس زنانی‌که نیکوکاراند** (آنان به‌سبب این فضایل و حقوق از مردان) **اطاعت می‌کنند** (و) **در صورت عدم وجود مرد** (هم) **به‌حفاظت** (وتوفیق) **الٰهی** (آبرو و مال او را) **حفظ می‌کنند و زنانی‌که** (به این صفات متصف نباشند. بلکه طوری باشند که شما(به قرائنی) **از بد خویی‌شان خطر** (قوی) **داشته باشید به آنان** (اوّلاً) **شفاهاً نصیحت کنید و** (اگرقبول نکردند) **آنان را در خوابگاه تنها بگذارید** (یعنی بنزد آنان نخوابید) **و** (اگراز این هم تسلیم نشدند) **به آنان** (به‌حد اعتدال) **بزنید پس اگر آنان به اطاعت شما در آمدند پس علیه آنان** (به‌خاطر تعدّی) **بهانه** (و فرصتی) **تلاش نکنید** (زیرا که) **هر آینه خداوند متعال صاحب عظمت و رفعت است.** (حقوق و قدرت و علم او بزرگ است اگرشما چنین کردید او هم می‌تواند متعلّق به حقوق خویش هزاران الزام قائم کند) **و اگر شما بزرگتران** (از قرائن) **خطر** (چنین کشمکشی) **میان این دو زن و مرد را داشتید** (که‌آنان با هم نمی‌توانند آنرا بر طرف کنند) **پس شما یکی را که شایستگی داوری را داشته باشد از خانواده مرد و یکی را که** (این چنین) **شایستگی داوری را داشته باشد از خانوادهٔ زن** (مقرّر کرده برای رفع آن کشیدگی به‌نزد آنان) **بفرستید** (که‌آنان رفته تحقیق و بررسی کنند و هر که ملامت باشد یا اینکه هر دو قدری مقصّر باشند. تفهیم کنند) **و اگر این دو تا** (از ته دل) **اصلاح** (معامله) **را در نظر داشته باشند، الله‌تعالیٰ این زن و مرد را**(به‌شرطی که بر رأی آن دو نفر حکم عمل هم بکنند) **متّفق خواهند فرمود، هر آینه الله تعالی بسیار دانا و با خبر است** (راهی را که میان آنان اصلاح امکان دارد می‌توانند وقتی که نیّت حَکَمَیْن را نیک ببینند آن راه را در قلبشان القا خواهند فرمود).

معارف و مسایل

از شروع سوره نساء تا اینجا بیشتر احکام و هدایات مربوط به زنان آمده بود، که در آن، مظالمی محو گردانیده شد که پیش از اسلام بر این گروه ضعیف زور و ظلم اعمال می‌شد. اسلام تمام آن حقوق انسانی را که به مردان داده بود به زنان نیز عنایت فرمود. اگر قدری خدمات مردان را به عهده زنان واگذار کرد در مقابل بسیاری از حقوق زنان را بر مردان فرض گردانید.

در آیه ۲۲۸ سورهٔ بقره فرمود: «وَ لَهُنَّ مِثْلُ الَّذِیْ عَلَیْهِنَّ بِالْمَعْرُوْفِ» یعنی: همان‌طوری که حقوق زنان بر مردان واجب است حقوق مردان نیز بر زنان واجب می‌باشد. در این آیه، خداوند متعال حقوق مشابه به مردان را بر زنان عاید کرد و بدین ترتیب ریشهٔ هر گونه تبعیض، ظلم و رسوم جاهلیّت را از بیخ بر کند و با حکم مماثلت، ارزش و شخصیت والای زن را عینیّت بخشید و زنان را در حقوق، هم ردیف مردان قرار داد. امّا لازم نیست که حقوق هر دو از نظر ظاهر، مثل هم و متماثل باشند، بلکه مسئولیّت زن را به مقتضای جسمی و روحی و فطری که همان امور خانه داری، تربیت و نگهداری اولاد است تعیین کرد و امور سنگین چون کسب معاش، تأمین لوازم زندگی، و غیره که منطبق با وضعیت مرد است به عهده وی گذاشت؛ لذا با توجّه به مراقبت فوق جهت تثبیت و ایجاد تفاهم و تشکیل کانون گرم خانوادگی، وظیفهٔ هر کدام را در قبال یکدیگر تعیین فرمود. بدین ترتیب که از یک سو خدمت و اطاعت زن را در برابر مرد و از سوی دیگر پرداخت مهریه، کسب معیشت و انتظام لوازم و مایحتاج زندگی و غیره را به مردان تفویض نمود. امّا در یک چیز چنین هم هست که در آن به مردان نسبت به زنان تفوّق و فضیلت خاصّی حاصل است بنابر این در آخر این آیه فرمود: «وَ لِلرِّجَالِ عَلَیْهِنَّ دَرَجَةٌ» یعنی: مردان بر زنان به یک‌درجهٔ فضیلت نایل‌شده‌اند.

قرآن در این آیات همان درجه را به طرز حکیمانه‌ای چنین بیان فرموده

است که این فضیلت و تفوّق مردان برای مصلحت و استفادهٔ خود زنـان و عـین مقتضای حکمت است نه در این کسر شأن زنان است. و نه ضرری برای آنان در بر دارد.

می‌فرماید: «اَلرِّجَالُ قَوّٰمُوْنَ عَلَى النِّسَآءِ» قوّام، قیّام، قیّم، در زبان عربی به آن شخصی گفته می‌شود که مسئول کار یا مدیر نظام می‌باشد. بـنابرایـن در آیـه «قوّام» عموماً به حاکم گفته می‌شود. یعنی مردان بر زنان حاکم‌اند.

مقصود این است که همانگونه که برای نظام هر اجتماع عقلاً و عـرفاً لازم است که یک رهبر و امیر و حاکم برای امور مملکت و مهتری برای امور قبیله‌ای، مقرّر گردد که هنگام اختلاف به قضاوت و حکم او، کارها نظم گیرند. لذا خداوند حفظ نظم خانواده و رهبری اجتماع کوچک خانواده را به عهدهٔ مردان گـذاشت؛ زیرا نیروی علمی و عملی او نسبت به زنان و کودکان بیشتر است و ایـن امـری است که هیچ مرد و زن فهمیده، نمی‌تواند آن را انکار کند. خلاصه این‌که در آیهٔ سورهٔ بقره «وَ لِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ» فرموده و در آیهٔ مذکور سورهٔ نساء «اَلرِّجَالُ قَوّٰمُوْنَ عَلَى النِّسَآءِ» فرموده چنین نشان داده شد که با وجود مماثل بودن حقوق آن دو، حقوق زنان بر مردان واجب و حقوق مردان بر زنان نیز واجب و ضروری است. امّا امتیاز حاکم بودن را به عهده مردان گذاشت. و در آیات دیگر تـوضیح داده شد همهٔ این حاکمیت که مردان بر زنان دارند، تنها حکومت دیکـتاتوری و استبدادی نیست، بلکه حاکم یعنی مرد هم پای‌بند قانون شرع و مشورت می‌باشد تنها به‌مقتضای طبیعت خویش نمی‌تواند کاری بکند. لذا به او دستور داده شده که «عَاشِرُوْهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ» یعنی با زنان به‌طریق معروف، رویهٔ خوب اختیار کنید.

هم چنین تعلیم آیهٔ دیگر «عَنْ تَرَاضٍ وَ تَشَـاوُرٍ» است کـه در آن چـنین راهنمایی فرموده که: در امور خانه‌داری با مشورت زن کار کنید. موضوع حاکمیت مرد، نمی‌تواند دلیل شود که زن مورد اذیت و آزار قرار گیرد. چون باز هـم ایـن

احتمال وجود داشت که از فضیلت مردان اثر ناگواری بر زنان بگذارد بنابراین حق تعالی در اینجا تنها بر نشان دادن حکم و اجرای آن اکتفا نفرمود؛ بلکه خود او حکمت و وجه آنرا نیز نشان داد. یکی وهبی که عمل هیچ یکی در آن دخالت نداود. دوم: اکتسابی که اثر عمل است.

نخستین را چنین بیان فرموده «بِمَا فَضَّلَ اللّٰهُ بَعْضَهُمْ عَلٰی بَعْضٍ» یعنی اللّٰه تعالیٰ در جهان ما تحت‌الاسباب یک حکمت و مصلحت خاص یکی را بر دیگری برتری داد. کسی را افضل و کسی را مفضول آفرید. همچنان‌که یک اطاق بخصوص را الله، خانهٔ خویش و قبله قرار داد و بیت‌المقدس را فضیلت بخصوصی عنایت فرمود. هم چنین حاکمیت مردان هم یک فضیلت خدادادی است که در آن نه کوشش مردان و نه کوتاهی زنان، هیچ کدام دخالت ندارند. وجه دوم: اکتسابی و اختیاری است که مردان اموال خویش را بر زنان انفاق می‌کنند مهریه می‌پردازند و متکفّل تمام ضروریات می‌شوند، به سبب این دو مورد مردان بر زنان حاکم قرار داده شدند.

فایده

در اینجا یک امر دیگر قابل توجّه است. ابو حیّان‌رحمه‌الله در بحر محیط می‌نویسد که علاوه بر بیان دو وجه حاکمیت مردان در آیهٔ فوق این نکته نیز ثابت شد که ولایت و حکومت هیچ کسی تنها بزور و تغلّب برقرار نمی‌گردد بلکه شایستگی و اهلیّت کار او می‌تواند استحقاق حکومت قرار گیرد.

اسلوب عجیب قرآن برای بیان برتری مردان

در بیان وجه اوّل مختصرترین طریقهٔ این بود که به‌طرف رجال و نساء، ضمیر ارجاع کرده می‌گفت «فضلهم علیهن» امّا قرآن کریم عنوان را تبدیل کرده

فرمود: «بَعْضَهُمْ عَلٰى بَعْضٍ» حکمت در نیاوردن ضمیر این بود که مردان و زنان را بعض و جزء یکدیگر قرار داده به این هم اشاره فرمود که اگر در بعضی موارد تفوّق و برتری مردان ثابت هم باشد، مانند این است که سر انسان از دست او افضل باشد یا دل او از معده او، پس هم چنانکه برتری سر نسبت به دست از اهمّیّت و مقام دست نمی‌کاهد، هم چنین حاکم شدن مرد پایهٔ فضیلت زن را کم‌نمی‌کند. زیرا که این دو برای یکدیگر مانند اعضاء و اجزاءاند. مرد سر است و زن بدن. بعضی از مفسّرین فرموده‌اند که بدین عنوان اشاره به این هم هست که این برتری مردان بر زنان تنها به اعتبار جنس و مجموعه هست و تاحدّی که به افراد تعلّق داشته باشد امکان دارد که بعضی زنان در کمالات علمی و عملی از بعضی مردان برتر باشند و در صفت حاکمیت هم از مرد فایق تر قرارگیرند.

اعمال مختلف مرد و زن مبتنی بر اصول تقسیم کارند.

وجه دیگر اکتسابی و اختیاری که بیان شد، آن است؛ که مردان اموال خویش را بر زنان انفاق می‌کنند. در اینجا هم به چند نکتهٔ مهم اشاره شد. اوّل این‌که، این شک را که چرا در آیات میراث، به مردان دو برابر زنان تعلّق می‌گیرد، بر طرف کرد به این نحو که مسئولیّت مالی کلّاً به‌عهدهٔ مردان می‌باشد، یعنی زنان از مسئولیّت کمتری بر خوردارند چرا که زنان قبل از ازدواج، کلیه هزینه و مصارف عروسی به‌عهده پدر زن بوده و بعد از عروسی به عهدهٔ شوهران واگذار شده است. پس اگر خوب تأمّل شود همان سهمیهٔ دو برابر مردان، سهم اضافه‌ای نیست، بلکه دوباره به خود زنان بر می‌گردد و در جهت رفاه و هزینهٔ زندگی زنان به‌مصرف می‌رسد.

اشاره دوم متعلّق به یک اصول مهمّ زندگی است و آن این است که زن از لحاظ آفرینش و طبیعت آسیب پذیری‌اش برای تأمین مصارف زندگی مناسب نیست و هرگز نمی‌تواند متحمّل امور طاقت فرسا و سنگینی زندگی شود، پس با

وجود مردان، ضرورتی ندارد که زنان به‌جای رونق بخشیدن کانون خانواده زیر بار محنت‌های کارهای مردانه متلاشی شوند و مانند مردان در کار و کوشش و دیگر وسایل کسب در دفاتر و بازار، عمر ضایع نمایند. لذا حق تعالیٰ بنابر علم و حکمت خویش این مسئولیّت را به‌دوش مردان نهاد. به‌طوری که قبل از ازدواج پدر متکفّل اوست. و بعد از ازدواج، شوهر!

پس، زن علاوه براین که وسیلۀ افزایش نسل می‌باشد مسئولیّت مهمّ تربیت اولاد است و امور خانه‌داری نیز به عهدۀ او گذاشته شده است، در حالی‌که مردان نمی‌توانند مسئول این امور واقع شوند. بنابر این چنین مفهوم نمی‌گردد که زن در نفقات خویش محتاج مرد شده از مقام و پایۀ او کاسته شده است، بلکه بر اصول تقسیم کار، وظایف تقسیم شده‌اند آری! تفاضلی که در میان وظایف هست در اینجا هم هست؛ خلاصه این‌که به‌وسیلۀ این دو وجه چنین نشان داده شد که از حاکمیت مردان نه مقام زن پایین می‌آید و نه نفعی عاید مرد می‌شود، بلکه نفع آن به زن بر می‌گردد.

زن صالح

در ابتدای این آیه، به‌طور ضابطه چنین خاطر نشان شد که مرد بر زن حاکم است بعد از آن زنان نیک و بد را چنین بیان فرمود: «فَالصَّٰلِحَٰتُ قَٰنِتَٰتٌ حَٰفِظَٰتٌ لِّلۡغَيۡبِ بِمَا حَفِظَ ٱللَّهُ» یعنی زنان نیک کسانی هستند که نسبت به حاکمیت مردان تسلیم شوند از آنها اطاعت می‌کنند و در غیاب مردان هم از نفس خویش و مال او حفاظت به‌جا می‌آورند؛ یعنی در حفظ عصمت خویش و مال و خانه که از اهمّ امور خانه‌داری است اهتمام ورزیده، در غیاب آنها بی‌اعتنایی نمی‌کنند؛ زیرا بودن و نبودن مردان، در خانه برای آنها یکسان است.

رسول کریم ﷺ در تفسیر این آیه فرمود:

«خیر النساء امرأة اذا نظرت الیها سرتک و اذا امرتها اطـاعتک و اذا غبت عنها حفظتک فی مالها و نفسها» یعنی بهترینِ زنان کسی است که وقتی تو او را ببینی خوشت بیاید. و اگر به او امر کنی از تو اطاعت کند، و اگر از او غایب باشی در مال و نفس خویش نگاهداری کند. البتّه این مسئولیّتهای زن یعنی حفظ عصمت خویش و مال شوهر هر دو کار آسانی نیستند، بنابراین فرمود«بِمَا حَفِظَ اللّٰهُ» یعنی در این نگاهداری، خداوند به زن کمک می‌کند، به‌کمک و توفیق او زن از عهدهٔ این مسئولیّتها بر می‌آید وگر نه مکاید نفس و شیطان همیشه هر انسان را چه مرد باشد و چه زن احاطه کرده است و زنان بالخصوص باعتبار نیروی علمی و عملی خویش، در مقابل مردان ضعیف‌اند. امّا با وجود این در ایـن مسـئولیّتها از مردان قوی تر به‌نظر می‌رسند. اینها همه کمک و توفیق الٰهی است. از اینجاست که در گناهها، بی‌عفّتی زنان نسبت به مردان کمتر مبتلا می‌شوند. لذا فضیلت زنان از این آیه مفهوم می‌شود. در این سلسله احادیث هم وارد شده است.

در حدیثی رسول‌کریمﷺ فرمود: هر زنی که مطیع و فرمانبردار شوهر خود باشد برای او پرندگان در هوا و ماهیان در دریا و فرشتگان در آسمان و درندگان در جنگلها استغفار می‌کنند. (بحرمحیط)

چگونگی اصلاح زن نافرمان

بعد از این ذکر آن زنان است که فرمانبردار شوهران نیستند یا آنان که در این رابطه از ایشان کوتاهی می‌شود. قرآن کریم برای اصلاح آنان به ترتیب به مردان سه طریقه نشان داده است.

«وَالّٰتِیْ تَخَافُوْنَ نُشُوْزَهُنَّ فَعِظُوْهُنَّ وَ اهْجُرُوْهُنَّ فِی الْمَضَاجِعِ وَاضْرِبُوْهُنَّ» یعنی اگر نافرمانی از طرف زن متحقّق باشد، اوّلین شیوه برای اصلاح او آن است که با ملایمت و نرمی به وی تفهیم شود. شیوهٔ دوم این است که: اگر

به‌تفهیم باز نیامد. رختخواب خود را از او جدا سازد تا کـه او از ایـن جـدایـی، نارضایی شوهر را احساس کرده از کار و رویه خویش نادم شود. در الفاظ قرآن لفظ «فِي الْمَضَاجِعِ» آمده است فقهای کرام از این کلمه چنین استنباط فرموده‌اند که جدایی تنها در رختخواب باشد نه در مکان. زیرا که اگر زن را مکاناً از خـود جدا سازد ضمن افزایش مشکلات، اندیشه فساد نیز مزید بر علّت خواهد شد. از یک صحابی مروی است: «**قلت یا رسول الله! ما حق زوجة احدنا علیه؟ قال ان تطعمها اذا طعمت و تکسوها اذا اکتسیت و لا تضرب الوجه و لا تقبح و لا تهجر الاّ فی البیت.**» (مشکوٰةص۲۸۱)

یعنی: من عرض کردم که یا رسول الله زنان بر ما چه حقی دارند؟ فرمود از آنچه می‌خورید به آنان خوراک بدهید وقتی که لباس می‌پوشید بـه آنـان لبـاس بپوشانید و بر صورت آنان نزنید اگر می‌خواهید او را جـدا نگـاهداری کـنید در رختخواب او را جدا کنید نه از خانه! و آن زنی که به این تنبیه شرافتمند هم متأثّر نباشد، پس برای او قدری زدن هم مجاز است که از آن بر بدن او اثری واقع نشود و استخوان نشکند و به جرح نوبت نرسد، و زدن بر صورت مطلق ممنوع است.

دو روش اوّل که تنبیهات شرافـتمندانـه هسـتند. بـنابرایـن از انـبیاء علیهم السلام و صلحاء رحمهم الله نسبت به زنان شفاهاً و عملاً اجازه ثابت است. امّا سزای سوم یـعنی زدن اگر چه در صورت لزوم تا حدودی مجاز است. امّا با وجود این در حدیث است که: «و لن یضرب خیارکم» یعنی: مردان خوب زنان را نمی‌زنند. چنانکه از انبیاء علیهم السلام هیچ جا منقول نیست که زنان را زده باشند.

ابن سعد و بیهقی از عایشه«رض» دختر حضرت صدّیق رضی الله عنه نقل کرده‌اند که در ابتدا مردان مطلقاً از زدن زنان منع شدند امّا بعضی از زنان نافرمان شدند؛ پس این اجازه به آنان داده شد.

ارتباط آیهٔ مذکور هم به این واقعه است و شأن نزول آن از این قرار است که

زید بن زهیر(رض) دختر خود حبیبه«رض» را به نکاح حضرت سعد بن ربیع(رض) در آورد. آنان باهم نا سازگار شدند شوهر به زن یک سیلی زد حبیبه پیش پدر آمده، شکایت کرد پدرش او را برداشته در خدمت آن‌حضرتﷺ حاضر شدند آن‌جنابﷺ دستور داد که حبیبه به سعد به‌همان نیرویی که او حبیبه را زده است به‌او یک سیلی بزند آنان بعد استماع این حکم برخاستند که بروند و از سعد انتقام بگیرند در عین وقت آیه نازل شد که در آن در درجهٔ سوم به مرد اجازه رسید که زن را (در حدود مقرّره) **بزند و نسبت به این اجازه نرسید تا که از مرد قصاص یا انتقام گرفته شود بعد از نزول آیه آن‌حضرتﷺ آن دو تا را باز فرا خواند و حکم قبلی انتقام گیری را لغو کرد.**ب

در آخر آیه فرمود که اگر به‌وسیلهٔ این تدابیر سه گانه آنان تابع شدند، شما نیز با آنان به مهربانی و تفاهم رفتار کنید با سخنان زشت و با نا ملایمی رفتار ننمایید، وبدانید که قدرت الهی بر همه کس تسلّط دارد.

خلاصهٔ مضمون

اموری که به‌حیث اصول اساسی از آیه مستفاد می‌گردند از این قراراند:که اگر چه طبق آیات ما قبل، حقوق مردان و زنان با هم متماثل‌اند، بلکه نسبت به ادای حقوق زنان توجّهات بیشتری مبذول شود، زیرا که آنان در مقابل مردان ضعیفند. و نمی‌توانند با نیروی بازوی خویش حقوق خود را از مردان بگیرند امّا معنی مساوات این نیست که در میان مرد و زن تفوّق یا فرق مراتب نباشد بلکه به اقتضای حکمت و انصاف به دو وجه مردان بر زنان حاکم مقرّر گردیدند.

اوّلاً: **جنس مرد به اعتبار کمالات علمی و عملی بر جنس زن به یک فضیلت و برتری خدا دادی نایل آمده،که برای جنس زن دریافت آنها امکان پذیر نیست. البتّه بجز موارد استثنایی که ممکن است افراد و آحادی از زنان از بعضی مردان**

بهتر و برتر باشند.

دوم این‌که: مردان به‌وسیلهٔ مال و کسب خویش متکفّل تمام لوازم زنان می‌باشند. سبب اوّل وهبی و غیر اختیاری است و سبب دوم کسبی و اختیاری است. این را هم می‌توان گفت که از فرزندان یک مادر و پدر برای حاکمیت بعضی و محکوم شدن بعضی دیگر از روی عقل و انصاف دو چیز ضروری است. اوّل این‌که: کسی حاکم می‌شود که در او لیاقت حاکمیت به اعتبار علم و عمل باشد. دوم: این‌که محکوم بر حاکمیت او راضی شود. سبب اوّل صلاحیت، حاکمیت مرد را روشن می‌کند و سبب دوم رضایت محکوم را. زیرا که به وقت نکاح زن به‌شرط تکفّل مهر و نان و نفقهٔ خویش به نکاح اجازه می‌دهد و حاکمیت مرد را تسلیم و قبول می‌کند.

الغرض در جملهٔ اوّل این آیه اصول اساسی نظام خانوادگی نشان داده شد که باوجود مساوات حقوق در اکثر اشیاء مرد در مقابل زن به یک فضیلت حاکمیت نایل است و زن محکوم و تابع است.

در چار چوب این اصل اساسی در جهان عمل، زنان بر دو طبقه‌اند. یکی آنکه پای‌بند این اصل اساسی و معاهدهٔ خویش شده، حاکمیت مرد را می‌پذیرد. و اطاعت او را به‌جای می‌آورد. دوم آنکه: درست بر این اصل قائم نمی‌ماند.

طبقهٔ‌اوّل خود متکفّل امن و اطمینان خانه می‌باشد نیازی به اصلاح ندارد. برای اصلاح طبقهٔ دوم در جملهٔ دوم آیه چنین نظام مرتبی را نشان داد که برای اصلاح و رونق بخشیدن امور خانه، وجود زن در خانه سخت ضروری است و با توجه به تبعیّت زن و شوهر و تفاهم یکدیگر، دلیلی برای نزاع بین آن دو پیش نیامده، و به مداخلهٔ شخص ثالثی نخواهد انجامید. در اینجا به‌مردان خطاب شده فرموده شد که اگر از زنان نافرمانی یا حدّ اقل در اطاعت قصور و سرکشی احساس کردید قبل از هر چیز او را تفهیم کرده، با مسالمت و مناصحت او را بر

عوامل و انگیزه‌های اختلاف واقف گردانید. شیوۀدوم این است که اگر باز هم اصلاح نپذیرفت و بر نافرمانی اصرار ورزید، در همان اطاق خوابتان رختخواب را از وی جدا سازید، تا با این عمل متنبّه شده، نسبت به رفتارش تجدید نظر کند. اگر باز هم متنبّه نشد و با این روشهای محترمانه تغییر رفتار نداد و بر نافرمانی خویش اصرار ورزید، راه سوم، زدن را(البتّه به‌صورت کم) اجازه فرمود، آن‌هم به‌گونه‌ای که جرح و زخم به دنبال نداشته باشد. امّا پیغمبر گرامی به‌کار بردن این سزای درجه سوم را نیز نپسندیدند و برای جلو گیری از هر نوع سوء استفاده، فرمودند که: «مردم شریف و با شخصیت چنین نخواهند کرد» به‌هر حال در این جا (در آیات فوق الذّکر) به‌مردان جهت اصلاح زنان این سه اختیار داده شده است. در آخر آیه این را نیز فرمود که « فَاِنْ اَطَعْنَكُمْ فَلَا تَبْغُوْا عَلَيْهِنَّ سَبِيْلاً» که اگر آنها با این تدابیر سه گانه سخن شما را پذیرفتند شما هم بیشتر در پی بهانه جویی نباشید و در اتّهام زدن قرار نگیرید. بلکه تا حدّی چشم پوشی و گذشت داشته باشید و خوب بدانید که اگر الله‌تعالیٰ شما را بر زنان قدری برتری داده است، پس برتری خدا بر شما هم مسلّط است. اگر شما تعدّی کنید متحمّل سزای او خواهید شد.

اگرنزاع بین زن و شوهری به‌درازا کشید، لازم است که توسّط داوری از خانواده رفع شود و صلح برقرار گردد.

در خانواده‌ای که میان زن و شوهر نزاع و اختلاف هست، ممکن است که توسّط شوهر یا زن شدّت گیرد، پس لازم است که فوراً متوقّف شده بین آن دو صلح و صفا بر قرار گردد، اگر به‌درازابکشد طبیعی است که شعلهٔ آن فامیل۳ دو طرف را در بر می‌گیرد و نزاع گسترده می‌شود.

لذا قران کریم در آیهٔ دوم برای انسداد این فساد عظیم، حکّام وقت، اولیای

طرفین و حامیان آنان و گروه مسلمانان را مخاطب قرار داده چنین روشی مقدّس را ارائه داد؛ که به‌وجه آن اشتعال نزاع طرفین خاموش شده و راه اتّهام مسدود گردد و راه حل برای صلح و آشتی آنان هموار گردد. و تنازع خانه اگر در خود خانه خاتمه نیابد حدّاقل در خانواده و قبیله خاتمه یابد و به‌اصطلاح امروز این پرونده به دادگاه و کوچه و بازار، نکشد.

و آن این‌که ارباب حکومت یا اولیای طرفین یا گروه مسلمانان چنین کنند که برای اصلاح طرفین دو حکم مقرّر کنند. یکی از خانوادهٔ مرد و دیگری از خانوادهٔ زن. قرآن کریم در این دو جا به لفظ حَکَم تعبیر کرده است اوصاف ضروری آن دو نفر را هم تعیین کرد که این دو نفر شایستگی حلّ و فصل تنازع را داشته باشند. بدیهی است که این شایستگی در کسی می‌تواند باشد که ذی‌علم و متدیّن باشد.

خُلاصه این‌که یک حَکَم از خانوادهٔ مرد و یک حَکَم از خانوادهٔ زن مقرّر کرده به نزد زن و شوهر فرستاده شوند. وقتی که این دو نفر به نزد آنان رفتند چه کار باید بکنند و اختیارات شان تا چه حدّی است؟ قرآن کریم این را تعیین نکرد، البتّه در آخر یک جمله، چنین فرمود: «اِنْ يُّرِيْدَآ اِصْلَاحاً يُّوَفِّقِ اللّٰهُ بَيْنَهُمَا» یعنی اگر این دو حکم در فکر اصلاح حال و مصالحت فی ما بین باشند، خداوندمتعال در این کار به ایشان امداد خواهد فرمود، و بین زن و شوهر اتّفاق مثبتی پدید خواهد آورد. از این جمله دو امر مفهوم شد. اوّل: این‌که اگر دو حَکَم مُصلح و نیک نیّت باشند و از ته دل بخواهند که بین آن دو صلح و آرامش بر قرار شود، پس از طرف خدا برای آنان کمک غیبی خواهد آمد تا که ایشان در مقصد خویش پیروز گردند و به‌وسیلهٔ آنان در دل آن دو زن و مرد اتّفاق و محبّت پدید می‌آورد. از نتیجهٔ آن این نکته هم مفهوم می‌گردد که هر جا صلح فیما بین صورت نمی‌گیرد، در اخلاص یکی از دو حَکَم کوتاهی شده است.

امر دیگر از این جمله این نکته مفهوم می‌شود که هدف از فرستادن این دو

حَکَم، صلح زن و شوهر است کاری بیشتر از این در مقصد آن دو حکم داخل نیست. این امر دیگری است که طرفین با رضایت خویش آن دو حَکَم را وکیل مختار خویش یا ثالث مقرّر کنند و بپذیرند و اظهار کنند که شما دو نفر با هم هر گونه قضاوت کردید، خواهیم پذیرفت. در این صورت این دو حکم در بارۀ اجرای حکمیّت مختار کامل می‌شوند، اگر هر دو بر طلاق متّفق باشند، طلاق انجام می‌شود که البتّه هر دو با یکدیگر صورتی مانند خلع و غیره، طی کنند و به اختیاری که از طرفین و جانب مرد به آنان داده شده زن را طلاق دهد هر دو طرف باید تسلیم شوند. از سلف، تحقیق حسن بصری و امام ابوحنیفه‌رحمه‌الله همین است. (روح‌المعانی و غیره)

در محضر حضرت‌علی‌کرم‌الله‌وجهه نیز چنین واقعه‌ای اتّفاق افتاد در واقعۀ مذکور هم گواهی این موجود است که آن دو حَکَم از خود هیچ‌گونه اختیاری بجز صلح ندارند. تا وقتی که طرفین به آنان اختیار کامل نداده باشند، این واقعه در سنن بیهقی به‌روایت عبیده سلمانی چنین مذکور است.

زن و مردی در خدمت حضرت علی‌رضی‌الله‌عنه حاضر شدند و با هر یک از زن و شوهر افراد زیادی همراه بود، حضرت علی‌کرم‌الله‌وجهه دستور داد که یک حَکَم از فامیل مرد و یک حکم از فامیل زن مقرّر کنند. وقتی که این دو حکم مقرّر گردیدند به آن دو خطاب کرده، فرمود: آیا می‌دانید مسئولیّت شما چیست؟ و شما چه باید کرده‌باشید! بشنوید اگر شما دو نفر برای پیوستن آن دو همسر و آشتی نمودن بین آنان با هم متّفق باشید پس چنین بکنید و اگر فهمیدید که میان آنان مصالحت امکان پذیر نیست و صلح پایدار نمی‌ماند. و شما با هم متّفق شدید که میان شان جدایی واقع بشود چنین کنید. زن گفت من این را قبول دارم این دو حکم هر گونه قضاوت موافق به قانون الهی انجام دهند چه موافق رضای من باشد و چه مخالف، نتیجۀقضاوت‌شان را خواهم پذیرفت.

امّا مرد گفت که من جدایی و طلاق را در هیچ صورت گوارا نمی‌دانم، البتّه حکم اختیار دارد و اگر صلاح بدانند خسارات مالی از من دریافت کنند تا او به مصالحه راضی شود. حضرت علی رضی الله عنه فرمود، شما نیز باید چنان اختیاراتی که زن به حکمین داد بدهید.

از این واقعه بعضی ائمّهٔ مجتهدین این مسئله را استنباط کردند که حَکَمین باید دارای اختیارات کامل باشند هم چنان‌که حضرت علی‌کرم‌الله‌وجهه طرفین را گفته بود که آنان را مختار قرار دهند. امام ابوحنیفه رحمه الله و حسن بصری رحمه الله چنین گفته‌اند که اگر مختار بودن حکمین امر شرعی و ضروری می‌بود نیاز به این فرمان حضرت علی رضی الله عنه و تحصیل رضایت از طرفین نمی‌بود و کوشش برضایت طرفین خود دلیل این است که در اصل حکمین مختار نمی‌باشند. آری اگر هر دو همسر آنان را مختار بگردانند آنگاه صاحب اختیار خواهند شد.

از این تعلیم قرآن کریم راجع به‌قضاوت پرونده‌ها و تنازعات فیما بین مردم، یک‌باب بی‌نهایت مفیدی اضافه‌شد که از رسیدن به‌دادگاه و حکومت قضاوت بسیار پرونده و تنازعات می‌تواند بوسیله هیئت پنج نفره فامیل انجام گیرد.

در تنازعات دیگر هم به‌وسیله حکم مصالحت بر قرار می‌شود.

حضرات فقهای کرام فرموده‌اند که برای اصلاح یکدیگر تجویز فرستادن دو حکم تنها در تنازعات دو همسر محدود نمی‌گردد؛ بلکه می‌توان در تنازعات دیگر هم از آن کار گرفت و باید گرفت. بویژه وقتی که متنازعین با هم خویشاوند باشند زیرا که بوسیله قضاوت دادگاهها، تنازعات موقّتاً خاتمه می‌یابند ولی آن قضاوت در دلها تخم عداوت و کدورت می‌کارد؛ که بعداً به‌صورت های بس بی‌نهایت ناگوار ظاهر می‌گردند. حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه برای قضات خود چنین فرمانی،

بخش‌نامه کرد که: «ردّوا القضاء بين ذوى الأرحام حتى يصطلحوا فان فصل القضاء يورث الضغائن.» (معین الحکام ص ٢١٤) یعنی: پرونده‌های خویشاوندان را در بین خود آنها برگردانید تا که به‌کمک فامیل خود صورت صلح و آشتی پدید آید زیرا که قضاوتِ قاضی، سبب ایجاد کینه و عداوت در دلها می‌شود.

از فقهای احناف قاضی قدس علاءالدین طرابلسی در کتاب «معین‌الحکام» خویش و ابن شحنه در «لسان‌الحکام» این فرمایش فاروقی را برای قضاوت هیئت پنج نفره اصل قرار داده‌اند که به‌وسیله آن با رضایت طرفین صورتی برای صلح آنان پدید آید و نیز چنین هم نوشته‌اند که اگر چه این فرمان فاروقی متعلّق به تنازعات خویشاوندان است. امّا علّتی که برای آن در این فرمان مذکور است که قضاوت دادگاهها در قلوب، کدورت می‌آورد این حکمت بین خویشاوندان و اجانب عام است؛ زیرا که از کدورت و عداوت باید همه مسلمانان را نجات داد. بنابر این برای قضات و حکّام مناسب است که قبل از استماع پرونده سعی کنند که به نحوی با رضایت فیما بین صلح بر گزار شود.

الغرض در این دو آیه برای زندگی خانوادگی و فامیلی یک چنین نظام جامع و مکمّلی ذکر گردید که اگر بر آن کاملاً عمل شود بیشتر تنازعات و جنگهای جهان خاتمه می‌یابند مردان و زنان همه مطمئن شده، زندگی خانوادگی‌را، زندگی‌جنّت احساس‌می‌کنند و ازتنازعات خانوادگی‌که منجر به تنازعات گروهی و کشوری می‌شود، صلح و آرامش بر قرار می‌شود.

در آخر بر آن نظام محکم و عجیب و غریب قرآنی، یک نظر اجمالی بیندازیدکه آن‌رابرای خاتمه‌دادن تنازعات خانگی به‌جهان عنایت فرموده‌است.

۱ـ تنازعات در خود خانه به تدابیر تدریجی حاصل و حل شوند.

۲ـ اگر این صورت ممکن نشد حکام یا افراد خانواده به وسیلهٔ دو حکم آشتی بر گزار کنند، تا که اگر در خانه نزاع برطرف نشود در فامیل محدود شده

خاتمه یابد.

۳ـ اگر این هم ممکن نشد و بالاخره پرونده به دادگـاه رفت، دادگـاه بـاید نسبت به احوال و ارتباطاتشان تحقیق کرده، قضاوت عادلانه را انجام دهد.

در آخر آیه «اِنَّ اللّٰهَ کَانَ عَلِیْماً خَبِیْراً» فرموده هر دو حَکَم را هشدار داد که اگر شما بی انصافی و کج روی بکنید سر و کار شما با یک علیم و خبیر خواهد افتاد پس او را در نظر داشته باشید.

وَاعْبُدُوا اللهَ وَ لَاتُشْرِکُوْا بِهٖشَیْئاًوَ بِالْوَالِدَیْنِ اِحْسَاناً وَ بِذِی الْقُرْبٰی
وبپرستیدخدارا و شریک مگردانیدبااو چیزی را و باوالدین نیکوکاری کنیدوباخویشاوندان

وَالْیَتٰمٰی وَالْمَسٰکِیْنِ وَالْجَارِ ذِی الْقُرْبٰی وَالْجَارِ الْـجُنُبِ وَالصَّـاحِبِ
ویتیمـان و مسکینان و همسایه نزدیک و همسایه دور و بـه هـم نشـین

بِالْجَنْـبِ وَ ابْـنِ السَّبِیْـلِ وَ مَـا مَـلَـکَـتْ اَیْـمَـانُـکُـمْ اِنَّ اللّٰهَ
نزدیک و مسافر و به آنچه مالک آن باشد دستهای شما یعنی کنیز و غلام، هر آینه خـدا

لَایُحِبُّ مَنْ کَانَ مُخْتَالاً فَخُوْرَا ﴿۳۶﴾ الَّذِیْنَ یَبْخَلُوْنَ وَ یَـأْمُرُوْنَ
دوست نمی دارد کسی راکه باشد متکبّر و خودستا. کسانی که بخل می ورزند و امر می دهند

النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَیَکْتُمُوْنَ مَآ اٰتٰهُمُ اللّٰهُ مِنْ فَضْلِهٖ وَ اَعْتَدْنَا لِـلْکٰفِرِیْنَ
مردم رابه بخل وپنهان می دارند آنچه داده ایشان راخدااز فضل خودوآماده کرده ایم برای کافران

عَذَاباً مُّهِیْناً ﴿۳۷﴾ وَالَّذِیْنَ یُنْفِقُوْنَ اَمْوَالَهُمْ رِئَاۤءَ النَّـاسِ وَلَایُـؤْمِنُوْنَ
عذاب ذلّت آور. وکسانی که خرج می کنند اموال خودرابرای نشان دادن مردم وایمان نمی آوردند

بِاللّٰهِ وَلَا بِـالْیَوْمِ الْاٰخِـرِ وَمَنْ یَّکُنِ الشَّـیْطٰنُ لَهٗ قَرِیْناً فَسَآءَ قَرِیْناً ﴿۳۸﴾
به خـدا و نه به روز آخرت و کسی که باشد شیطان یار او بس بد یاری است او.

ربط آیات

همان‌گونه که اشاره شد در تفسیر سورهٔ نساء، حقوق العباد چون، حقوق یتیمان، زنان، عموم مردم و وراثت و هم چنین ذکر وعید و سزای کسانی که در این رابطه قصور ورزند به تفصیل بیان شد؛ بویژه ضمن تشریح حقوق یتیمان و زنان این دو گروه ضعیف و مظلوم و رسوم ظالمانه‌ای که بر آنان اعمال می‌شد، و هم چنین نحوهٔ ادای حقوقِ لازمِ آنان، ذکر گردید. و به‌دنبال آن، حقوق وراثت به تفصیل بیان شد.

که بعد از آن، حقوق والدین، خویشاوندان، همسایگان، دوستان، مسافران و دیگر مردم ذیحق به تفصیل آمده است. و چون این حقوق را علی سبیل الکمال آن کس می‌تواند ادا کند که بر خدا و رسول و قیامت به درستی معتقد باشد و نیز از بخل و کبر و ریا اجتناب نماید و بنابر این در این آیات قدری مضامین توحید و ترغیب و ترهیب بیان فرمود و مذمّت شرک، انکارخیانت، عصیان رسول و بخل و غیره اخلاق ذمیمه را هم ذکر فرمود.

خلاصهٔ تفسیر

و شما بندگی خدا را اختیار کنید (در این توحید هم آمد) **و با او هیچ چیزی را** (خواه انسان باشد یا غیر انسان در عبادت یا در صفات خاص یا در اعتقاد) **شریک نگردانید و با والدین** (خویش) **نیکی کنید و با خویشاوندان** (دیگر) **هم و با یتیمان هم و با فقیر و غریبان هم و با همسایگان نزدیک هم و با همسایگان دور هم و با هم نشینان هم** (برابر است که آن مجلس دائمی باشد مانند رفاقت سفر طویل و شرکت در کار مباح یا عارضی باشد مانند سفر قصیر یا شرکت در جلسهٔ اتفاقی) **و با رهگذر هم** (خواه آن مهمان خصوصی شما باشد یا خیر) **و با آنان** (غلام و کنیزان) **هم که** (شرعاً) **در قبضهٔ مالکانه شما باشند.** (الغرض با همهٔ اینان حسن سلوک کنید که شرع تفصیل آنرا در جای

دیگر نشان داده است و کسانی که این حقوق را ادا نمی‌کنند بیشتر آنها چند سبب دارند. یا اینکه در مزاج شان تکبّر هست که کسی را در نظر نمی‌آورند و بطرف هیچ یکی التفات نمی‌کنند، و یا اینکه در طبع شان بخل آنچنان غالب است که با داد و ستد به کلّی بیگانه‌اند یا این‌که به رسول خداﷺ اعتقاد ندارند. که احکام ایشان و وعده‌های ثواب ادای حقوق و وعیدهای عذاب اتلاف حقوق را صحیح نمی‌پندارند و این کفر است و یا که عادت او نمایش نام و آوازه است. بنابر این، این گروه مال شان را در راه حق به مصرف نمی‌رسانند و تنها در فکر کسب شهرت‌اند اینان کسانی‌اند که به خدا و قیامت عقیده ندارند. و در ظلم و کفر و جهل به‌سر می‌برند. به هر حال کسانی که انفراداً یا اجتماعاً مرتکب انجام این امور می‌شوند از حال آنها هم آ گاه‌باشید و بشنوید) **هر آینه اللّٰه تعالیٰ چنین اشخاصی را دوست ندارد آنان که** (در دل) **خود را بزرگ می‌پندارند** (به‌زبان) **خودستایی می‌کنند و آنان که بخیلی می‌کنند و دیگران را به بخیلی امر می‌کنند** (چه به‌زبان و یا این‌که دیگران آنان را دیده از آنان درس می‌گیرند) **و آنان چیزی را که از فضل خویش به آنان عنایت فرموده پنهان نگاه می‌دارند** (مراد از این، مال و ثروت است که بدون مصلحت حفظ، فقط به سبب بخیلی آنرا پنهان می‌کنند . تا که اهل حقوق از آنان توقّع نداشته باشند. یا مراد علم دین است که یهودیان اخبار رسالت را پنهان می‌کردند پس بخل هم عام خواهد شد پس در این جا به بخیلان و منکران رسالت هر دو اشاره‌ای است) **و ما برای چنین نا سپاس گزاران** (که‌از نعمت مال و یا نعمت بعثت نا شکری کنند) **سزای اهانت آمیز آماده کرده‌ایم و کسانی که اموال خویش را برای نشان دادن مردم خرج می‌کنند و بر خدا و روز آخر** (یعنی روز قیامت) **اعتقاد ندارند** (حال آنان هم همین است‌که خداوند آنان‌را هم دوست‌نمی‌دارد) و (حق این‌است‌که) **هر کس که شیطان رفیق او باشد** (هم‌چنانکه رفیق افراد مذکورشد) **و رفیق خیلی بدی‌است** (که‌چنین مشورت می دهد که سرانجام‌مضّرباشد).

معارف و مسایل

پیش از تفصیل حقوق، مضمون توحید و اطاعت و عبادت خدای تعالی چنین ذکر گردید: «وَاعْبُدُوا اللّٰهَ وَ لَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئاً» یعنی بندگی خدا را به‌جا بیاورید و با او چیزی را در عبادت شریک نکنید. در ذکر کردن مبحث توحید و عبادت، پیش از بیان حقوق، حکمتهای زیادی وجود دارد که از آن‌جمله، یکی این است که کسی که خوف خدا نداشته باشد و اهتمام به حقوق خدا نمی‌کند از او برای اهتمام حقوق دیگران، چه توقّع می‌رود؟ او برای فرار از زیر بار این مسئولیّت، به ضوابط حاکم بر خانواده، محیط زندگی و قانون دولتی، هیچ اعتنایی نمی‌کند؛ زیرا که خوف الهی در دل او ریشه ندوانیده است؛ و آثار تقوا بر قلب و جان او پدیدار نگشته است. پس خوف خدا و تقوا تنها به‌وسیلهٔ توحید میسّر می‌شود. لذا مناسب است که قبل از حقوق خویشاوندان، از اهمّیّت توحید و ارزش عبادت یاد آوری شود.

ذکرحقوق والدین بعد از توحید

الله تعالیٰ بعد از توحید، حقوق والدین را ذکر فرمود. پس آنگاه حقوق خویشاوندان و غیره را بیان داشت؛ طوری که متّصل به‌عبادات و حقوق خویش، حقوق والدین را قرار داد. چرا که در اصل و حقیقت، همه احسانات و انعامات از جانب حق تعالی می‌باشد. امّا اگر به‌اعتبار اسباب ظاهر نگاه شود، پس بعد از الله تعالی بیشتر احسانات بر انسان از جانب والدین می‌باشد؛ زیرا که در اسباب عمومی، آنها سبب وجود او قرار گرفتند و از تولّد گرفته تا زمان جوانی در همه این مراحل مشکل، در اسباب ظاهری، والدین، ضامن وجود و بقا و ارتقا هستند. از اینجاست که قرآن کریم در مواقع دیگر هم حقوق مادر و پدر را متّصل به‌اطاعت و عبادت الله تعالی بیان فرموده است. در آیهٔ ۱۴ سورهٔ لقمان نیز

می‌فرماید:

«اَنِ اشْکُرْ لِیْ وَ لِوَالِدَیْكَ» یعنی: سپاس مرا به‌جا بیاور و سپاس مادر و پدر را به‌جا بیاور. در آیهٔ ۸۳ سورهٔ بقره فرموده: «وَ اِذْ اَخَذْنَا مِیْثَاقَ بَنِیْٓ اِسْرَاءِیْلَ لَا تَعْبُدُوْنَ اِلَّا اللّٰهَ وَ بِالْوَالِدَیْنِ اِحْسَاناً» در این دو آیه، در بارهٔ والدین چنین نفرمود که حقّ ایشان را ادا کنید یا خدمت ایشان را به‌جا بیاورید؛ بلکه لفظ «احسان» آورده شد که در مفهوم عمومی آن این هم هست که حسب ضرورت در نفقه و هزینهٔ ایشان مال خود را هم خرج کنید. و این هم مورد نظر است که هر قدر احتیاج پیش بیاید طبق آن خدمات بدنی هم به‌جا بیاورید و هنگام صحبت با آواز بلند و خشونت آمیز که در آن اسائهٔ ادب باشد، صحبت نکنید و چنان سخن نگویید که سبب کدورت خاطر شان گردد. و حتّی با احباب و متعلّقین آنان چنان رفتار نکنید که موجب رنجیدگی خاطر آنان قرار گیرد، بلکه برای آرامش و راحتی آنان هر روشی که مناسب است در پیش بگیرید. حتّی اگر والدین در ادای حقوق اولاد کوتاهی کنند باز هم اولاد حق ندارند با آنان بدرفتاری نمایند.

حضرت معاذ بن جبل رضی‌الله‌عنه می‌فرماید که رسول کریم ﷺ به‌من ده وصیت فرمود:

۱ـ با خدا کسی را شریک نگردان اگر چه کشته، یا در آتش سوخته شوی. ۲ـ نافرمانی والدین و دل آزاری آنان را نکن اگر چه به تو دستور بدهند که اهل و مال را رها کنی. (مسند احمد) در فرمایشهای رسول‌خدا ﷺ همان‌طوری که نسبت به اطاعت والدین و حسن سلوک ایشان تأکیدات وارد شده است، هم‌چنین برای آن فضایل لا یتناهی و ثواب و درجات بی شمار هم مذکور است.

در حدیث بخاری و مسلم آمده است که آن‌حضرت ﷺ فرمود: هر کسی که بخواهد در رزق و عمر او برکت آید، باید صلهٔ رحم به‌جای آورد؛ یعنی: حقوق خویشاوندان را ادا نماید.

در روایت ترمذی است که رضایت خدا در رضایت پدر و نارضایتی او در نارضایتی پدر است .

بیهقی در شعب الایمان نقل کرده است که رسول کریمﷺ فرمود که: هر فرزندی که مطیع و فرمانبردار والدین باشد هر گاه او با نظر عزّت و محبّت به والدین نگاه کند در هر نگاه ثواب یک حج مقبول به او می‌رسد.

و نیز در روایت بیهقی است که رسول خداﷺ فرمود که: همه گناهان را الله تعالیٰ عفو می‌فرمایند، امّا کسی که نافرمانی والدین و دل آزاری آنان را بکند او قبل از آخرت در همین جهان به انواع و اقسام آفات مبتلا گردانیده می‌شود.

تأ کیدحسن سلوک با خویشاوندان

در آیه،بعد از والدین نسبت به‌تمام ذوی القربیٰ یعنی: خویشاوندان تأکید حسن سلوک آمده است در آیهٔ جامع و مشهور ۹۰ سوره نحل که بیشتر آن‌حضرتﷺ آنرا در خطبات خود می‌خواند این مطلب را چنین بیان فرموده است:

«ان اللّٰه یأمر بالعدل و الإحسان و ایتاء ذی القربیٰ» یعنی اللّٰه تعالیٰ حکم می‌دهد به انصاف و حسن سلوک باهم و به‌ادای حقوق خویشاوندان که در آن خدمت مالی و جانی به خویشاوندان، حسب استطاعت هم داخل است. و هم چنین ملاقات و خبر گیری احوال ایشان مورد نظر است.

حضرت سلمان بن عامرؓ می‌فرماید که، رسول کریمﷺ فرمود: به تصدّق بر عموم فقرا و مساکین تنها ثواب صدقه می‌رسد و اگر به‌ذی رحم و خویشاوندان خویش داده شود در آن دو ثواب است: یکی صدقه، دوم صله رحمی؛ یعنی، ادای حقوق خویشاوندان. (مسند احمد و ترمذی، نسائی).

در آیهٔ مذکور اوّل حقوق والدین را تأکید فرمود، سپس حقوق خویشاوندان

را بیان فرمود.

حق یتیم و مسکین

در درجهٔ سوم فرمود: «وَ الْيَتٰمٰى وَ الْمَسٰكِينِ» اگر چه بیان مفصّل حقوق یتیمان و مساکین در ابتدای سوره آمده است؛ امّا آنرا در ضمن حقوق خویشاوندان یاد آوری فرموده، به این نکته اشاره کرد که امداد فرزندان بی وارث و مردمان بی سر پرست را هم چنان لازم و مهم بدانید که با خویشاوندان می‌کنید.

حقّ همسایه

در درجهٔ چهارم فرمود: «وَالْجَارِ ذِي الْقُرْبٰى» و در درجهٔ پنجم «وَ الْجَارِ الْجُنُبِ» جار به‌معنی همسایه است. در این آیه دو قسم همسایه ذکر فرمود. یکی جار ذی القربیٰ دیگری جار جنب در تفسیر و تشریح این دو قسم از صحابهٔ کرام اقوال مختلف منقول است.

عموم مفسّرین فرموده‌اند که مراد از جار «ذِي الْقُرْبٰى» آن همسایه‌ای است که به‌خانهٔ شما متّصل است. و «وَ الْجَارِ الْجُنُبِ» آن همسایه است که در فاصله‌ای از خانهٔ شما سکونت دارد.

حضرت عبدالله بن عبّاس (رض) فرموده که مراد از «جار ذی القربی» آن است که همسایه هم باشد و خویشاوند هم به‌این صورت در آن دو حق جمع شده است. و مراد از «جَارِ الْجُنُبِ» آن است که همسایه باشد امّا خویشاوند نباشد.

و بعضی از مفسّرین فرموده‌اند که «جار ذی القربی» آن همسایه است که در اخوّت اسلامی داخل شده مسلمان باشد و مراد از «جار جنب» غیر مسلمان است.

الفاظ قرآن محتمل همهٔ این معانی است و به اعتبار حقیقت فرق مراتب امری است معقول و مشروع و همسایه به‌اعتبار خویشاوند بودن و غیر آن و

به‌اعتبار مسلمان و غیر مسلمان بودن هم، و همه بر این متّفق‌اند که همسایه چه قریب باشد و چه بعید، خویشاوند باشد یا خیر، مسلمان باشد یا غیر مسلمان، به‌هر حال حقّی دارد که به‌قدر استطاعت امداد و اعانت و خبر گیری او لازم است.

البتّه کسی که علاوه بر همسایگی حقّ دیگری هم دارد او در اصل بر همسایگان دیگر حقّ تقدّم دارد. در حدیث آمده‌است که خود رسول‌خداﷺ آنرا توضیح داده فرمود که بعضی همسایه آن است که فقط دارای یک حق می‌باشد. و بعضی دو حق دارند و بعضی دارای سه حق‌اند: آنکه یک حق دارد همسایه غیر مسلمان است که رشته خویشاوندی هم ندارد. همسایهٔ صاحب دو حق، آن است که علاوه بر همسایه بودن مسلمان هم باشد. و همسایه صاحب سه حق کسی است علاوه بر همسایه و مسلمان، بودن خویشاوند هم باشد. (ابن کثیر).

رسول کریمﷺ می‌فرماید که جبرئیل امینعلیه‌السلام همیشه مرا برای رعایت و امداد همسایه تأکید می‌کرد تا این‌که من گمان بردم که شاید همسایه مانند خویشاوندان در ارث شریک گردانیده شده است. (بخاری و مسلم).

در روایتی از ترمذی و مسند احمد است که رسول کریمﷺ فرمود از میان مردم افضل و بهترین شخص کسی است که نسبت به حقوق همسایه بهتر باشد. در حدیث مسند امام احمد است که برای همسایه جایز نیست که شکم سیر کند وقتی که همسایه او گرسنه باشد.

حقّ همنشین

در درجهٔ ششم فرمود: «وَ الصَّاحِبِ بِالْجَنْبِ» که معنی لفظی آن «رفیق هم پهلو» است که در آن رفیق سفر هم داخل است که در قطار، هواپیما، اتوبوس، ماشین، همراه تو بنشیند و آن شخص هم مورد نظر است که در مجلس عمومی با تو برابر نشیند. همان‌طور که شرع مبین اسلام حقوق همسایگان دائمی دور و

نزدیک را واجب فرموده است. همچنین حقّ صحبت آن شخص را هم لازم کرده است که مقداری کم در مجلس یا سفر با تو همراه باشد که در آن مسلم و غیر مسلم و خویشاوند و غیر خویشاوند همه برابراند. نسبت به آنان هم به حسن سلوک هدایت فرمود: که کمترین خدمت تو آنست که از گفتار و کردار تو هیچ آزاری به آنان نرسد. یعنی سخنان نا خوشایند به آنان نگویی و مورد اذیت و آزار قرار ندهی، و آداب همنشینی را کاملاً رعایت کنی.

اگر مردم مطابق با این هدایت قرآن، عامل باشند، تمام تنازعات و بر خوردهای ناجایز در میان مردم، از بین خواهد رفت؛ به‌طوری که مثلاً هر مسافری همراهش را احترام می‌گذارد و در اثنای سفر چه در اتوبوس و چه در قطار را حتّی همسفر را بر خود ترجیح می‌دهد.

بعضی از حضرات مفسّرین فرموده‌اند در «صاحِبِ بِالْجَنْبِ» آن شخص هم داخل است که در کار یا هنر، شریک صنعت شما باشد در کارگری در استخدام اداره، در سفر و در حضر. (روح‌المعانی)

حقّ مسافر

در درجهٔ هفتم فرمود: «وَ ابْنِ السَّبِيلِ» یعنی مسافر! مراد آن شخص است که در اثنای سفر پیش تو بیاید یا مهمان تو باشد؛ بویژه کسی که غریب و نا آشنا باشد. مطابق دستورات قرآنی، باید که حقوق لازم او را به‌جا آورده و مطابق توانایی و استطاعت خویش با حسن سلوک رفتار نماید.

حقّ غلام و کنیز و خدمتگزاران

در درجهٔ هشتم فرمود: «وَ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ» که مراد از آن غلام و کنیزان مملوک می‌باشند که مطابق دستور قرآن، حقوق آنان نیز لازم‌الاجرا است؛ یعنی به

مقتضای استطاعت، در خوراک، پوشاک آنان کوتاهی نکرده و بیش از طاقت شان به کار نگمارید و همواره با حسن سلوک رفتار کنید.

اگر چه مدلول صریح آیه غلام و کنیزان مملوک‌اند امّا بنابر اشتراک علّت و فرمان نبوی این احکام حاوی خادمان و مستخدمان هم هستند که آنان هم حق دارند که در پرداخت ماهیانه، مقرّری و خوراک و غیره قصور و درنگ نکنند و بالاتر از قدرت شان از آنان کار نگیرند.

کسانی‌در حقوق کوتاهی می‌کنند که‌در دل تکبّر دارند.

در آخر آیه فرمود: «اِنَّ اللّٰهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ مُخْتَالاً فَخُوْرَاً» یعنی، الله‌تعالیٰ چنان شخصی را که متکبّر و خودستا باشد، دوست نمی‌دارد. این جملهٔ آخر آیه، تکمیلی تمام فرمایش‌های گذشته است که کسانی نسبت به حقوق شان که در شماره‌های هشتگانهٔ قبل، تأکید شده‌اند، کوتاهی می‌کنند

که در دل تکبّر و فخر و غرور دارند. الله تعالیٰ همهٔ مسلمین را از این آفت نجات دهد.

در وعید نسبت به تکبّر و تفاخر جاهلی احادیث بسیاری آمده است . «عن ابن مسعود رضی‌الله‌عنه قال، قال رسول اللّٰه ﷺ : لا يدخل النار احدٌ فی قلبه مثقال حبة من خردلٍ من ایمان و لا يدخل الجنة احد فی قلبه مثقال حبة من خردل من كبر» (مشكوٰة ص ۴۳۳ بحواله مسلم)

یعنی: از حضرت عبدالله بن مسعود رضی‌الله‌عنه مروی است که آن‌حضرت ﷺ فرمود آن‌کس در جهنّم (برای همیشه) نمی‌رود که در دل او به قدر دانه اسپند ایمان باشد و در جنت چنین کسی نمی‌تواند برود که در دل به‌قدر دانهٔ اسپند کبر داشته باشد.

حدیث دیگر که در آن بیان کبر موجود است.

«عن ابن مسعود رضی‌الله‌عنه قال، قال رسول اللّٰه ﷺ : لا يدخل الجنة من كان

فی قلبه مثقال ذرة من کبر فقال رجل ان الرجل یحب ان یکون ثوبه حسناً و نعله حسناً قال: ان الله جمیل یحب الجمال، الکبر بطر الحق و غمط الناس.»

(مشکوٰة بحواله مسلم)

یعنی: از حضرت عبدالله بن مسعودرضی الله عنه مروی است که آن‌حضرتﷺ فرمود: آن‌کس در جنّت داخل نمی‌گردد که در دل او به‌قدر ذرّه‌ای تکبّر وجود داشته باشد. کسی از حاضرین سؤال کرد که مردم می‌خواهند که لباسشان خوب باشد، کفششان خوب باشد (آیا این هم در تکبّر داخل است) آن‌جنابﷺ فرمود: که تکبّر عبارت است از انکار حق و تحقیر مردم.

بعد از آن در «اَلَّذِیۡنَ یَبۡخَلُوۡنَ» بیان شده کسانی که متکبّر می‌باشند در ادای حقوق واجب هم بخل می‌ورزند؛ به مسئولیّتهای خویش توجّه نمی‌کنند و با رفتار و کردار ناخوشایند خویش، سبب ترغیب دیگران نیز می‌شوند، تا آنان این صفت بد را اختیار نمایند.

در آیه، لفظ «بخل» آمده است که در عرف عام بر کوتاهی در حقوق مالیه اطلاق می‌شود؛ امّا از شأن نزول آیه معلوم می‌گردد که در اینجا لفظ بخل برای معنی عمومی استعمال شده است که حاوی، بخل بالمال و بخل بالعلم است.

از روایت حضرت ابن عبّاس رضی الله عنه معلوم می‌گردد که این آیه در حق یهود مدینه نازل شده بود. آنها بسیار مغرور و بی نهایت بخیل بودند؛ یعنی در انفاق مال بخیلی می‌کردند و علمی را که از کتب الهامی در اختیار داشتند از دیگران پنهان می‌نمودند. در این کتابها نسبت به بعثت آن‌حضرتﷺ بشارت بود و علامات آن‌جنابﷺ هم مذکور بودند. امّا یهود با وجود یقین بر همه این اطّلاعات نه خود بدان عمل می‌کردند و نه دیگران را از اخبار اوصاف پیغمبراسلام آگاه می‌نمودند تا آنان عمل کنند. لذا در آیات بعدی فرمود که این چنین اشخاص که در مال و ثروت خدادادی بخیلی می‌کنند در رابطه با علم و ایمان هم بخل می‌ورزند. در

حقیقت این افراد به نعمت خداوندی نا سپاس‌اند. و برای ایشان عذاب ذلّت بار آماده شده است. دربارهٔ فضیلت انفاق و مذمّت بخل نبی کریمﷺ فرموده است:

«عن ابی هریرة‌رضی الله عنه قال، قال رسول اللّهﷺ ما من یوم یصبح العباد فیه الا ملکان ینزلان فیقول احدهما اللهم اعط منفقاً خلفاً و یقول الآخر اللـهم اعط ممسکاً تلفاً.» (بخاری و مسلم)

یعنی، از حضرت ابو هریرةرضی الله عنه مروی است که آن‌حضرتﷺ فرمود: هـر صبح دو فرشته نازل می‌شود که از آنان یکی می‌گوید: ای خدا انفاق کننده را در راه خود پاداش خوب عطا بفرما، و دیگری می‌گوید: ای الله بخیل را با تباهی (مال و ثروت) قرین بفرما.

«عن اسماء«رض» قالت، قال رسول اللّهﷺ انفقی لا تحصی، فـیحصی الله علیک و لا توعی فیوعی اللّه علیک وارضحی ما استطعت.» (بخاری و مسلم)

یعنی: ای اسماء در راه خیر انفاق کن و در راه خدا، شمارش نکن تا خدا در حق تو بشمارد و برای رهایی از انفاق بر اموال گره مزن که خدا بر تو گره خواهد زد. و از انفاق کم‌کم دریغ نکن.

«عن ابی هریرة‌رضی الله عنه قال، قال رسول اللّهﷺ السخیّ قـریب مـن الله قریب من الجنّة، قریب من الناس، بعید من النار، و البخیل بعید من الله، بعید من الجنة، بعید من الناس، قریب من النار، و الجاهل السخیّ احبّ الی الله من عابد بخیل .» (ترمذی)

یعنی، از حضرت ابو هریرةرضی الله عنه مروی است که نبی کـریمﷺ فـرمود کـه: سخی به خدا نزدیک است و به‌جنّت هم نزدیک است. و در نظر مردم پسـندیده است و از آتش جهنّم دور است و بخیل از خدا دور است و از جنّت هم دور و از مردم هم دور و به آتش جهنم نزدیک است و مردم جاهل که سخی بـاشد (و بـه فرایـض اهـتمام قـایل شـده و از مـحرّمات اجـتناب ورزد) از آن بـخیل بـهتر است کـه

عبادت‌گزار باشد.

«و عن ابی سعید قال، قال رسول اللهﷺ خصلتان لا تجتمعان فی مؤمن، البخل و سوء الخلق .» (ترمذی)

یعنی: از حضرت ابو سعید رضی الله عنه مروی است که نبیّ کریمﷺ فرمود: دو عادت با هم در یک مؤمن جمع نمی‌شوند: بخل، و، بداخلاقی.

و از «وَالَّذِيْنَ يُنْفِقُوْنَ» به صفت دیگری از متکبّرین اشاره کرد که ایشان نه تنها در راه خدا، خود انفاق نمی‌کنند، بلکه دیگران را به بخل ترغیب می‌کنند. اگر انفاق کنند به تظاهر انفاق می‌کنند و چون ایشان به خدا و روز قیامت ایمان ندارند بنابر این بحث از انفاق به نیّت تحصیل رضای خدا و ثواب آخرت پیش نمی‌آید. این چنین اشخاص، دوستان شیطان به شمار می‌آیند. بنابر این سر انجام شان آن خواهد بود که سر انجام دوست شان، شیطان می‌شود. از این آیه معلوم شد که هم چنانکه کوتاهی و بخیلی در حقوق واجب نقص بزرگی است، هم چنین انفاق برای نشان دادن مردم و مصارف‌بی‌مقصدهم، عیب‌ونقص‌بزرگتری به‌شمارمی‌آید. کسانی‌که نه برای رضای خدا، بلکه برای نشان دادن مردم نیکی می‌کنند، آن عمل شان به نزد خدا پذیرفته نخواهد شد. و در حدیث بدان عمل، «شرک» گفته شده است.

«عن ابی هریرة رضی الله عنه قال، قال رسول الله قال اللّٰه تعالی انا اغنی الشرکاء عن الشرک، من عمل عملاً اشرک فیه معی غیری ترکته و شرکه .»

از حضرت ابو هریرة رضی الله عنه مروی است که آن‌حضرتﷺ فرمود که، خدای تعالی می‌فرماید: من کاملاً از شرک بی‌نیازم و هر کس که کار نیک انجام دهد و در آن دیگری را با من شریک گرداند، پس من آن عمل را برای شریک می‌گذارم و آن عمل کننده را رها می‌کنم. (توجّه و عنایتی به وی نخواهم داشت).

«عن شداد بن اوس قال سمعت رسول اللهﷺ من صلی یرائی فقد

اشرک، و من صام یرائی فقد اشرک، و من تصدّق یرائی فقد اشرک.» (احمد بحواله مشکوٰة)

یعنی «از شداد بن اوس رضی الله عنه مروی است که من از رسول خدا ﷺ شنیدم که فرمود: هر کسی به تظاهر نماز خواند شرک کرد؛ هر کسی روزه به تظاهر گرفت، شرک کرد؛ و هر کسی به تظاهر صدقه داد شرک کرد.»

«عن محمود بن لبید ان النبی ﷺ قال، اخوف ما اخاف علیکم، الشرك الاصغر؛ قالو یا رسول الله و ما الشرك الأصغر؟ قال الریاء.»

(احمد بحواله مشکوٰة)

یعنی «از محمود بن لبید رضی الله عنه مروی است که نبیّ کریم ﷺ فرمود که: من برای شما بیشتر، از شرک اصغر، احساس خطر می‌کنم . صحابه عرض کردند که شرک اصغر چیست؟ آن‌جناب ﷺ فرمود: ریا!

در روایت بیهقی این مطلب هم اضافه شده است که روز قیامت وقتی که ثواب اعمال صالح تقسیم می‌شود، خداوند متعال به ریا کاران می‌فرماید: به نزد کسانی بروید که بخاطر نشان دادن آنان اعمال نیک انجام می‌دادید. و ببینید که آیا ثواب و پاداش اعمال شما به نزد آنان است.

وَ مَاذَا عَلَيْهِمْ لَوْ اٰمَنُوْا بِاللهِ وَ الْيَوْمِ الْاٰخِرِ وَ اَنْفَقُوْا مِمَّا
وچه‌ضرری داشتند آنان اگر ایمان می‌آوردند به خدا و روز قیامت و خرج می‌کردند از آنچه

رَزَقَهُمُ اللهُ ؕ وَ كَانَ اللهُ بِهِمْ عَلِيْماً ﴿۳۹﴾ اِنَّ اللهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ ۚ
داده‌به‌ایشان خدا وخدا از آنان کاملاً خبردار است. هر آینه خدا ظلم نمی‌کند به‌قدر ذرّه‌ای

وَ اِنْ تَكُ حَسَنَةً يُّضٰعِفْهَا وَ يُؤْتِ مِنْ لَّدُنْهُ اَجْراً عَظِيْماً ﴿۴۰﴾ فَكَيْفَ
واگرنیکی باشدآنرا دوبرابر می‌کندومی‌دهداز طرف‌خود ثوابی‌بزرگ. پس چه‌حال می‌شود

اِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ اُمَّةٍ بِشَهِيْـدٍ وَّ جِئْنَا بِكَ عَلٰى هٰـؤُلَآءِ شَهِيْداً﴿ ۴۱﴾
وقتـی کـه بیـاوریـم از هـر امت گـواهـی و بیـاوریـم تـرا بـر ایـنـان گـواه.
يَوْمَئِذٍ يَّوَدُّ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا وَ عَصَوُا الرَّسُوْلَ لَوْ تُسَوّٰى بِهِمُ الْاَرْضُ ط
آنروز آروز كنند كسانی‌كه كافر بودند و نافرمانی رسول راكرده‌بودند كه‌برابر باشندبه‌زمین
وَ لَا يَكْتُمُـوْنَ اللّٰهَ حَدِيْـثـاً ﴿۴۲﴾
و نمی‌توانند كه پنهان كنند از خداسخنی.

ربط آیات

در آیات ما قبل، ذکر مذمّت انکار خدا، انکار آخرت، و بخل، به میان رفت. در این آیات نیز ترغیب ایمان به خدا و آخرت و انفاق فی سبیل الله ذکـر شـده است. و در آخر آیه نیز مواقف حشر بیان شده، تهدید و سر انجام بد کسانی است که ایمان نمی‌آورند و عمل نیک انجام نمی‌دهند.

خلاصهٔ تفسیر

و بر آنان چه مصیبت نازل می‌شود اگر به خدا و روز آخر (یعنی قیامت) **ایمان بیاورند و از آنچه خدای تعالی به آنان داده قدری** (بااخلاص) **خرج کنند** (یعنی هیچ ضرر نیست، بلکه کاملاً نفع است) **و الله تعالی** (نیک و بد) **آنان را خوب می‌داند** (پس بر ایمان و انفاق ثواب، و بر کفر و غیره عذاب می‌دهد) **هر آینه الله تعالی بقدر ذرّه‌ای ظلم نمی‌کند** (که‌ثواب کسی را کم کند یا بدون جهت به کسی‌عذاب بدهد که ظاهراً ظلم است) **و** (بلکه او آنچنان رحیم است که) **اگر یک نیکی باشد آنرا چند برابر کرده** (ثواب) **می‌دهد** (چنانکه در آیه دیگر وعده مذکور است) **و** (علاوه از این ثواب موعود) **از طرف خود** (بلا معاوضه عمل به‌طور جایزه) **اجر عظیم** (دیگر جدا گانه)**می‌دهد. پس در آن وقت، حال چه می‌شود، که وقتی از هر امّت یک گواه حاضر می‌کنیم و شما را بر ایشان** (که‌با

شما رابطه داشته‌اند) **برای گواهی حاضر می‌کنیم** (یعنی کسانی که احکام الهی را در این جهان تسلیم نکرده‌اند بوقت بررسی پرونده‌شان بشکل دادستانی از انبیاءعلیهم‌السلام کیفر خواست طلبیده می‌شود، آنچه در زمان انبیاءعلیهم‌السلام اتفاق افتاد همه را تقدیم می‌دارند، بعد از این صدور کیفر خواست بر مخالفین جرم ثابت گردیده به سزای خود می‌رسند. در بالا گفته بود که در آن وقت چه حال می‌شود. الآن آن حال را خود بیان می‌کند که) **آن روز** (حالت چنین می‌شود که) **کسانی که** (در جهان) **کفر کرده‌اند و فرمایش‌های رسول را نپذیرفته‌اند، تمنّا می‌کنند، که کاش** (در این وقت) **ما با زمین یکسان می‌شدیم** (تا که از این رسوایی و آفت محفوظ می‌ماندیم) **و** (علاوه بر گواهی خود آنان به جرم خود اعتراف می‌کنند زیرا) **نمی‌توانند هیچ سخن را**(که‌از آنان در جهان صادر شده) **پنهان کنند** (پس در هر دو صورت جرم بر آنان ثابت می‌گردد).

معارف و مسایل

در آیهٔ قبل فرمود: «وَ مَا ذَا عَلَيْهِمْ لَوْ اٰمَنُوْا بِاللّٰهِ » یعنی: آنان به چه ضرری مواجه می‌شوند و چه مصیبتی بر آنان واقع می‌شود، اگر به خدا و آخرت ایمان بیاورند و از مال خدادادی انفاق کنند با وجودی که انجام همهٔ این امور آسان است، پس چرا راه عصیان و نافرمانی را پیش می‌گیرند و زیان آخرت را به‌جان می‌خرند؟

پس از آن فرمود: «اِنَّ اللّٰهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ» یعنی: الله تعالی در پاداش خیر و ثواب اعمال حسنه هیچ کسی، به‌قدر ذّره‌ای هم کمی نمی‌آورد؛ بلکه از دریای رحمت خود بر آن می‌افزاید و در آخرت چند برابر ثواب اضافه کرده، از طرف خود ثواب عظیم اعطا می‌فرماید. و حد اقلّ معیار ثواب به نزد خداوند متعال این است که در عوض یک نیکی ده ثواب نوشته می‌شود، و علاوه بر این، به بهانه‌های گوناگون اضافه در اضافه می‌باشد. از بعضی روایات حدیث معلوم

می‌شود که بعضی اعمال چنین‌اند که ثواب آنها تا دویست هزار اضافه می‌شود . و ذات خداوند ذاتی کریم است، او از رحمت بی پایان خویش آن قدر اضافه می‌دهد که در حساب و شمار هم نمی‌آیند «وَاللّٰهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَآءُ» که می‌تواند آن اجر عظیم را که از بارگاه‌ربّ‌العزت می‌رسد تصورکند؟ «وَ يُؤْتِ مِنْ لَدُنْهُ اَجْراًعَظِيْماً» در آیه که لفظ«ذَرَّةٍ» آمده‌است یکی‌ترجمه معروف آن است‌که قبلاً گذشت و بعضی گفته‌اند که «ذَرَّةٍ» به مورچه سرخ رنگ که از همه کوچکتر است گفته می‌شود. اهل عرب در کم وزن و حقیر بودن آنرا بطور مثال ذکر می‌کنند .

از «فَكَيْفَ اِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ اُمَّةٍ» به‌طرف استحضار آخرت متوجّه کرد و منظور توبیخ کفّار قریش است.

حال آنان چگونه خواهد بود وقتی در میدان حشر، نبی هر امّت برای گواهی اعمال نیک و بد آنان به‌صورت گواه تقدیم می‌شود و شما بر امّت خویش گواه شده، حاضر می‌شوید و به‌طور ویژه راجع به کفّار و مشرکین در عدالت الهی گواهی می‌دهید که آنان با وجودِ مشاهدهٔ معجزاتِ واضح هم، تکذیب کردند و بر رسالت شما و وحدانیت من ایمان نیاوردند.

در «بخاری شریف» مروی است که حضوراقدسﷺ با عبدالله بن‌مسعود فرمود: بر من قرآن بخوان! حضرت عبدالله عرض کرد، شما می‌خواهید از من قرآن را بشنوید، در حالی‌که قرآن بر شما نازل شده است؟ آنجنابﷺ فرمود: بخوان؛ من شروع کردم به تلاوت سوره نساء، تا اینکه رسیدم به آیه «فَكَيْفَ اِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ اُمَّةٍ بِشَهِيْدٍ» آنجنابﷺ فرمود که الآن بس کن. وقتی که من او را نگریستم، دیدم که از چشمان مبارک اشک سرازیر است. علاّمه قسطلانی می‌نویسد: از این آیه منظره آخرت به استحضار آن‌حضرتﷺ در آمد و نسبت به افراد بی عمل یا کوتاه عملان تصوّر و فکر کرد، از این جهت اشک مبارک سرازیر شد.

فایده

بعضی از حضرات فرموده‌اند که اشارهٔ «هٰٓؤُلَآءِ» به‌طرف کفّار و منافقین است که در زمانهٔ رسالت مآب موجود بودند. و بعضی می‌گویند که تا قیامت به تمام امّت اشاره شده است؛ زیرا که از بعضی روایات معلوم می‌شود که اعمال امّت بر آن‌جناب ﷺ عرضه می‌گردد.

به هر حال از این آیه معلوم شد که انبیای علیهم‌السلام امم گذشته بر امّتهای خویش به‌طور گواه حاضر می‌شوند؛ و آن‌جناب ﷺ هم نسبت به اعمال امّت خویش گواهی خواهند داد. از این اسلوب قرآن‌کریم، معلوم می‌گردد که بعد از آن‌جناب ﷺ نبیّ دیگری نخواهد آمد که برای امّت خویش گواهی بدهد و اگر نه در قرآن ذکری از او، و از شهادت او می‌آمد پس به‌این اعتبار این آیه هم دلیل بر ختم نبوّت است.

در «يُوْمَئِذٍ يَوَدُّالَّذِيْنَ كَفَرُوْا» پریشانی کفّار در میدان آخرت مذکور است که ایشان روز قیامت تمنّا می‌کنند که کاش ما با زمین یکسان می‌شدیم؛ کاش زمین می‌شکافت و ما در آن فرو رفته خاک می‌شدیم و از سؤال و جواب و حساب و عذاب این وقت رهایی می‌یافتیم.

در میدان حشر وقتی که کفّار می‌بینند که تمام حیوانات بعد از گرفت وگیر انتقام از مظالم یکدیگر، خاک می‌شوند آنان حسرت می‌خورند و تمنّا می‌کنند که کاش ما هم خاک می‌شدیم چنان‌که آیهٔ ۴۰ در سوره «نبأ» فرمود:«وَ يَقُوْلُ الْكَافِرُ يٰلَيْتَنِيْ كُنْتُ تُرٰباً»

در آخر فرمود: «وَ لَايَكْتُمُوْنَ اللّٰهَ حَدِيْثاً» یعنی: این کفّار نسبت به عقاید و اعمال خویش نمی‌توانند چیزی را پوشیده نگاه دارند؛ دست و پای خود ایشان اقرار می‌کنند؛ انبیا گواهی می‌دهند و همه چیز در نامهٔ اعمال موجود خواهد بود. از حضرت عبدالله بن عبّاس (رض) سؤال شد که در یک جایی از قرآن است که کفّار

هیچ چیزی پوشیده نگاه نمی‌دارند و در آیه ۲۳ سورهٔ انعام آمده که آنان قسم خورده می‌گویند «وَاللّٰهِ رَبِّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِيْنَ» که ما شرک نکرده‌ایم بظاهر در این دو آیه تعارض است آن‌جناب ﷺ جواب داد که به‌این‌صورت می‌شود که وقتی که در ابتدا کفّار می‌بینند که بجز از مسلمانان کسی وارد جنّت نمی‌شود آنان تصمیم می‌گیرند که ما باید شرک و اعمال بد خود را انکار کنیم شاید به این شکل نجات بیابیم؛ امّا بعد از این انکار، اعضای خود ایشان علیه ایشان گواهی می‌دهند و در هدف خود از پنهان کردن کاملاً ناموفّق می‌شوند آنگاه هم بر گناهان خویش اقرار می‌کنند. بنابر این فرمود: «وَ لَايَكْتُمُوْنَ اللّٰهَ حَدِيْثاً» که نمی‌توانند هیچ چیزی پنهان کنند.

يٰاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا لَا تَقْرَبُواالصَّلٰوةَ وَ اَنْتُمْ سُكٰرٰى حَتّٰى تَعْلَمُوْا مَا

ای ایمانداران نزدیک نباشید به نماز وقتی که شما مست باشید تا این‌که بدانید آنچه

تَقُوْلُوْنَ وَلَاجُنُباًاِلَّاعَابِرِىْ سَبِيْلٍ حَتّٰى تَغْتَسِلُوْا ؕ وَ اِنْ كُنْتُمْ مَرْضٰى اَوْ

می‌گویید و نه در حال جنابت مگر راهگذر تا اینکه غسل کنید و اگر شما مریض شدید یا

عَلٰى سَفَرٍ اَوْ جَآءَ اَحَدٌ مِّنْكُمْ مِّنَ الْغَآئِطِ اَوْلٰمَسْتُمُ النِّسَآءَ فَلَمْ تَجِدُوْا

در سفر یا آمد یکی از شما از توالت یا رفته‌اید به نزد زنان پس نیافتید

مَآءً فَتَيَمَّمُوْا صَعِيْداً طَيِّباً فَامْسَحُوْا بِوُجُوْهِكُمْ وَ اَيْدِيْكُمْ ؕ اِنَّ اللّٰهَ

آب پس اراده کنید زمین پاک را پس بمالید به‌صورت تان و دستهایتان هر آینه خدا

كَانَ عَفُوّاً غَفُوْراً ﴿۴۳﴾

هست عفوکننده و بخشنده.

شأن نزول

واقعه‌ای از حضرت علی کرم‌الله‌وجهه در ترمذی چنین منقول است که: قبل از حرمت شراب یک مرتبه حضرت عبدالرّحمٰن بن عوف عدّه‌ای از اصحاب را

دعوت کرده بود که در آن جلسه میَ نوشی هم بود وقتی همهٔ ایشان خوردند و نوشیدند وقت نماز مغرب فرا رسید و (یکی از اصحاب) را امام جماعت قرار دادند در نماز تلاوت «قُلْ يَاَيُّهَا الْكٰفِرُوْنَ» به‌سبب مستی اشتباه شدید رخ داد که متعاقب آن، این آیه نازل شد و هشدار داده شدند که درحال‌مستی‌نمازنخوانید.

خلاصهٔ تفسیر

ای ایمان‌داران شما برای نماز هم در چنین حالتی نروید (یعنی: در چنین حالتی نماز نخوانید) **که شما مست باشید تا این‌که بفهمید که چه می‌گویید** (تا آن وقت نماز نخوانید. مطلب اینکه ادای نماز در اوقات خویش فرض است و این حالت به ادای نماز منافات دارد؛ پس در اوقات نماز از مسکرات خودداری کنید تا در حال نماز دچار اشتباه نشوید) **و در حال جنابت هم** (یعنی: وقتی که غسل فرض باشد) **به‌استثناء حالت مسافری شما** (که‌حکم آن به زودی می‌آید، برای نماز نروید) **تا این‌که غسل کنید** (و غسل جنابت از شرایط صحّت نماز است) **و اگر شما** (عذری داشته باشید مثلاً) **مریض باشید** (و استعمال آب مضّر باشد چنان‌که در آینده می‌آید) **یا در حال سفر باشید** (که‌در بالا مستثنٰی شد که حکم آن هم در آینده می‌آید و یعنی آب پیدا نمی‌شود هم چنانکه آینده می‌آید پس به‌وجه این دو عذر به تیمّم اجازه می‌رسد و جواز تیمّم تنها مخصوص به‌این دو عذر مفروض نیست، بلکه برابر است که شما همین دو عذر مخصوص را داشته باشید) **یا** (این‌که عذر خاص نباشد یعنی نه مریض باشید و نه مسافر، بلکه همینطور وضو یا غسل کسی؛ بشکند به این‌صورت که مثلاً) **یکی از شما از استنجاء** (ادرار یا مدفوع فارغ شده) **بیاید** (که‌از آن وضو می‌شکند) **یا شما با زنان جماع کرده‌اید** (که‌از آن غسل شکسته است و) **باز** (در همهٔ این صورتها برابر است که عذر سفر و مرض باشد یا اینکه نه مرض است و نه سفر، همینطور به وضو و غسل نیاز شود) **شما**(برای استعمال) **آب** (فرصت) **به‌دست نیاورید** (خواه به این سبب که در حال مرض سفر باشد یا این‌که در آنجا آب موجودنیست

چه حالت سفرباشدیا خیر) **پس** (در همهٔاین صورتها) **شما بر زمین پاک تیمّم کنید** (یعنی: بر آن زمین تا دو مرتبه دست زده) **بر صورت و دستهایتان** (دست) **بمالید هر آینه الله تعالی بسیار عفو کننده و خیلی مهربان است** (و آنکه چنین عادت داشته باشد حکم آسان می‌دهد از اینجاست که الله تعالی چنین حکمهای آسان صادر کرده است تا کسی‌دچار مشقت‌ومحنت‌نشود.)

معارف و مسایل

احکام تدریجی حرمت شراب

یکی از امتیازات ویژهٔ شریعت اسلام، در این است که احکام آنرا سهل و آسان قرار داده است تا مردم بتوانند به‌راحتی از عهدهٔ انجام آن بر آیند. شراب نوشیدن یکی از عادات معروف اعراب در زمان جاهلیّت به‌شمار می‌رفت به‌طوری که همهٔ مردم از خاص و عام در این مبتلا بودند به‌استثنای چند نفر که طبایع آنان با شراب بیگانه بود که هرگز به‌سوی شراب نرفتند: مانند آن‌حضرتﷺ که قبل از نبوّت هم نه تنها از این آلودگی عمومی و آلودگی‌های دیگر پاک بودند، بلکه مطابق گواه تاریخ، از دیگر رسوم جاهلی و معاصی رایج به شدّت می‌گریختند و ابراز انزجار نیز می‌کردند. اراده و حکمت ربّ العالمین، بر این قرار گرفت که این آفت خانمانسوز از میان مردم به‌تدریج بر چیده شود زیرا عموم مردم به این آلودگی سخت معتاد و مبتلا بودند و طبیعی است که اگر کسی به چیزی معتاد باشد ترک ناگهانی آن دشوار است بدین منظور خداوند رئوف و رحیم، به شیوه‌ای حکمت آمیز، نخست افکار مردم را به نادرست بودن این کار، آشنا و آماده ساخت و فرمودکه: در حال مستی به‌سوی نماز نروید. که حاصل آن این بود که به هنگام نماز، اراده نماز فرض است؛ لذا در اوقات نماز نباید شراب استعمال شود که از آن مسلمانان چنین احساس کردند که شراب چنین چیز بدی است که

مانع از نماز انسان میشود. بسیاری حضرات از آن‌وقت تصمیم گرفتند که شراب نوشی را ترک کنند و دیگران هم در فکر و اندیشه بدی و آلودگی آن شدند و آخرالامر حکم قطعی نسبت به حرمت و نجاست آن در آیهٔ ۹۰ سورهٔ مائده آمد و شراب نوشی در هر حالت حرام قرار گرفت.

مسئله

همان‌طوری‌که در حال مستی، نماز حرام است، بعضی از مفسّرین فرموده‌اند که وقتی که خواب چنان غلبه کند که مردم نتواند زبان خود را کنترل بکند پس در چنین حال خواندن نماز هم درست نیست. چنانکه در یک حدیث آمده است: «اذا نعس احدکم فی‌الصلوٰة فلیرقد حتی یذهب عنه‌النوم فانه لایدری لعله یستغفر فیسبّ نفسه.» (قرطبی) یعنی: اگر یکی از شما در حال نماز چرت زد او باید قدری بخوابد تا که اثر خواب از او برود وگر نه، او در حال خواب نمی‌فهمد و شاید به‌جای دعا و استغفار به بدگویی خویش‌بپردازد.

حکم‌تیمّم انعامی از ویژگی‌های این‌امّت‌است.

الله تعالی چقدر احسان بزرگی دارند که چنین چیزی را جانشین وضو و طهارت قرار دادند؛ که از خود آب سهل الوصول‌تر است و روشن است که زمین و خاک هر جا در دسترس است. در حدیث است که این سهولت فقط به امّت محمّدی اعطا گردیده است . مسایل ضروری تیمّم، در کتب فقه و رساله‌های اردو زبان (و نیز فارسی زبان) به‌کثرت چاپ شده‌اند؛ مطالعه گردند.

اَلَمْ تَرَ اِلَی الَّذِیْنَ اُوْتُوْا نَصِیْبًا مِّنَ الْکِتٰبِ یَشْتَرُوْنَ الضَّلٰلَةَ وَ یُرِیْدُوْنَ
آیاندیدی بسوی کسانی‌که داده‌شده‌اند قسمتی ازکتاب، می‌خرندگمراهی را و می‌خواهند

اَنْ تَضِلُّوا السَّبِيْلَ ﴿۴۴﴾ وَ اللّٰهُ اَعْلَمُ بِاَعْدَآئِكُمْ ؕ وَ كَفٰى بِاللّٰهِ وَلِيًّا ۫ وَّ
که شمامنحرف باشید از راه. وخدا خوب می‌داند دشمنان شما را وکافی‌است خدا حافظ و

كَفٰى بِاللّٰهِ نَصِيْرًا ﴿۴۵﴾ مِنَ الَّذِيْنَ هَادُوْا يُحَرِّفُوْنَ الْكَلِمَ عَنْ مَّوَاضِعِهٖ
کافی است خـدا مددگار. از یهود قومی است که تغییر می‌دهند کلمه ها را از جاهای آن

وَ يَقُوْلُوْنَ سَمِعْنَا وَ عَصَيْنَا وَ اسْمَعْ غَيْرَ مُسْمَعٍ وَّ رَاعِنَا
ومی‌گویند ماشنیدیم و نپذیرفتیم ومی‌گویندبشنو که شنونده نباشی و می‌گویند راعنا

لَيًّا بِاَلْسِنَتِهِمْ وَ طَعْنًا فِي الدِّيْنِ ؕ وَ لَوْ اَنَّهُمْ قَالُوْا سَمِعْنَا وَ
درحالیکه‌می‌پیچند زبانهای خود را ودرحال طعنه‌در اسلام واگرایشان‌می‌گفتندشنیدیم‌و

اَطَعْنَا وَ اسْمَعْ وَ انْظُرْنَا لَكَانَ خَيْرًا لَّهُمْ وَ اَقْوَمَ ۙ وَ لٰكِنْ
اطاعت کردیم و بشنـو و نظر کن هـر آینه بهتـر می‌شـد برای ایشان و درست تر، و لکن

لَّعَنَهُمُ اللّٰهُ بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُوْنَ اِلَّا قَلِيْلًا ﴿۴۶﴾
لعنت‌کرد به ایشان‌خدا به‌سبب کفر شان پس‌ایمان نمی‌آورند مگر اندکی.

خلاصهٔ تفسیر

(ای مخاطب) **آیا تو آنان را ندیدی** (یعنی: قابل دیدن هستند، ببین، پس تعجّب کن) **که به‌ایشان قسمت بزرگی از کتاب** (الله، یعنی علم تورات) **رسیده است** (یعنی: با وجود داشتن علم تورات) **اختیار می‌کنند گمراهی** (یعنی کفر) **را، و** (خود که گمراه شده بودند،) **چنین می‌خواهند که شما** (هم) **از راه** (راست دور شده) **بیراه باشید**(یعنی: به انـواع و اقسام تدابیر دست می‌زنند، چنان‌که در جزء سوم و ابتدای جزء چهارم قدری هم ذ کرشد) **و** (ا گرشما از ایشان اطّلاع نداشتید، که حرج نیست) **الله‌تعالی** (کـه‌ایـن) **دشـمنان شـما را خوب می‌شناسد** (بنابر این به شما نشان داد، پس شما از آنان بپرهیزید) **و** (حال مخالفت آنان را شنیدید بیشتر در اندیشه فرو نروید، زیرا که) **الله تعالی به عنوان دوست کافی است** (برای شما که مصالح شما را در نظر می‌گیرد) **و الله تعالی**(برای شما) **حامی کافی**

است (که‌از این مضرّتها شما را حفظ می‌کند) **ایشان** (که‌ذ کرشدند) **از یـهودیان‌انـد** (و گمراهی اختیار کردن آنان که در بالا گذشت این‌است که) **کلام** (الهـی یـعنی تـورات) **را از موضع** (و محل) **آن** (لفظاً یا معناً) **به‌طرف دیگر تغییر می‌دهند و** (یک گمراهی آنان که امکان داشت مردمان ساده لوح به‌اشتباه در آن مبتلا شوند، این است که آنان هنگام گفتگو با رسول الله ﷺ) **این کلمات را می‌گفتند** (که‌ذ کرآن در آینده خواهد آمد، و هر یکی از این کلمات،دو، معنی داشت، یکی خوب و یکی بد، که آنان بد را در نظر گرفته، در ظاهر به مردم می‌گفتند که ما معنی خوب را در نظر گرفته این کلمات را به کارمی‌بریم. بعید نبود که بعضی مسلمان در فریب آمده، با چنین کلمات پیغمبرﷺ را خطاب کنند. چنان‌که در آیهٔ ۱۰٤ سورهٔ بقره، مؤمنان از گفتن لفظ «**راعنا**» ممنوع شدند. پس با این اعتبار این کلمات از یـهود یک گونه‌گمراه کردن برای دیگران هم بود ا گرچه لفظاً باشد، پس در این لفظ «**يُـرِيْدُوْنَ اَنْ تَضِلُّوا**» که در بالا آمده است بیان هم شد. همچنانکه در «**مِنَ الَّذِيْنَ هَادُوْا**» بیان بـود برای «**اَلَّذِيْنَ اُوْتُوْا نَصِيْباً**» و در «**يُحَرِّفُوْنَ**» بیان بود بـرای «**يَشْتَرُوْنَ**» از جـمله آن کلمات‌یکی اینست: «**سَمِعْنَا وَ عَصَيْنَا**» که ترجمه آن چنین است که ما شنیدیم و تسلیم نکردیم و مطلب درست آن این‌که ما گفتار تو را شنیدیم و سخن هیچ مـخالف شـما را کـه بخواهد ما را منحرف بکند قبول نکردیم و هدف نادرست آن که ظاهر است که سخن شما را شنیدیم امّا بر آن عمل نخواهیم کرد) **و** (کلمه‌دیگر این است) «**اِسْمَعْ غَيْرَ مُسْمَعٍ**» (که ترجمه لفظی آن این است که شما سخن ما را گوش کنید. خدا کند که سخن دیگر بگوش شما رسانده نشود. و مطلب درست آن، این‌که هیچ سخن مخالف و رنج آوری بـه گـوش‌شـما نرسد، بلکه شانس شما چنین باشد که هر سخن که شما می‌گویید هم در پاسخ به آن سخن موافق به گوش‌شما برسانند و مطلب نادرست آن این‌که هیچ سخن موافق و مسرّت بخش به گوش‌نرسد، بلکه هر سخن که شما می‌گویید پاسخ آن بر خلاف به گوش‌شما برسد) **و** (کلمه‌سوم این است)«**رَاعِنَا**»(که‌هر دو مطلب درست، و، نادرست آن در سورهٔ بقره گذشت که‌معنی درست آن بود که مراعات ما را بفرما و مطلب نادرست در لغت یهود دشنام بـود،

خلاصه این کلمات را) **به این‌طور** (می‌گویند) **که زبان خود را**(از لهجه توقیر به لهجه تحقیر) **تغییر داده و** (از ته دل) **به نیّت طعنه زنی در دین**(و تحقیر، وجهش اینکه طعن و استهزاء با نبی عین طعنه و استهزای با دین است) **و اگر ایشان** (بجای الفاظ ذی معنین) **این کلمات را می‌گفتند** (بجای «**سَمِعْنَا وَ عَصَيْنَا**») «**سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا**» (که‌معنی آن است، ما شنیدیم و اطاعت کردیم) **و** (بجای «**اِسْمَعْ غَيْرَ مُسْمَعٍ**»، تنها) «**اِسْمَعْ**» (که معنی آن تنها این است، که شما بشنوید) **و** (بجای **رَاعِنَا**) «**أُنْظُرْنَا**» (که‌معنی آنست که بر مصالح ما نظر بفرما و این کلمات از معنی شرارت پا کاند،پس اگراین کلمات را می‌گفتند) **این امر برای آنان بهتر** (و مفید هم) **بود و** (در حقیقت هم) **سخن بجایی بود، امّا** (آنان چنین سخن با موقع و مفید نگفتند، بلکه همان کلمات بیهوده را گفتند. بنابر این به آنان این مشقّت رسید که) **خدا آنانرا به‌سبب کفرشان** (که‌در آن این کلمات هم آمدند و بقیه تمام اقوال و افعال کفریه‌شان داخل‌اند پس به‌سبب همهٔ کفریات، خداوند آنان را) **از رحمت** (خاصّهٔ) **خویش دور انداخت، الآن آنان ایمان نخواهند آورد، مگر اندکی مردم** (به سبب این‌که آنان از چنین حرمات دور ماندند، آنان از دوری رحمت خاصه مستثنٰی هستند. و آنان ایمان آوردند. مانند عبدالله بن سلام و غیره.)

معارف و مسایل

ربط آیات

در آیات گذشته، ابتدا بیان مواقع تقوا بود که در آن بیشتر، ذکر معاملات یکدیگر بود، و در وسط برخی از احکام عبادت نماز و غیره بیان شد که در وجود انسان خوف خدا و فکر آخرت پدید می‌آورند و درستی معاملات را آسان می‌کنند در آیات مذکور معامله با مخالفین را ذکر کرد، که در آن علاج بد رفتاریهای یهود و رعایت آداب در الفاظ و عناوین به مسلمانان تلقین و آموخته شد.

يَاَيُّهَا الَّذِينَ اُوْتُوا الْكِتٰبَ اٰمِنُوْا بِمَا نَزَّلْنَا مُصَدِّقاً لِّمَا مَعَكُمْ مِّنْ
ای اهل کتاب ایمان بیاورید به آنچه که مانازل کردیم تصدیق می‌کند کتابی را که باشماست پیش
قَبْلِ اَنْ نَّطْمِسَ وُجُوْهاً فَنَرُدَّهَا عَلٰی اَدْبَارِهَا اَوْ
ازاینکه محو (و مسخ) گردانیم بسیاری صورت، پس بر گردانیم آنها را بر طرف پشت یا
نَلْعَنَهُمْ كَمَا لَعَنَّا اَصْحٰبَ السَّبْتِ ؕ وَ كَانَ اَمْرُ اللّٰهِ مَفْعُوْلاً ﴿۴۷﴾
لعنت کنیم بر آنان همانطورکه لعنت کردیم براهل روزشنبه و هست حکم خدا انجام شدنی.

خلاصۀ تفسیر

ای کسانی که کتاب (تورات) **به شما داده شده است به این کتاب** (قرآن) **که ما نازل کرده‌ایم، ایمان بیاورید** (و شما نباید از ایمان آوردن به آن وحشت داشته باشید زیرا که ما آنرا) **در چنین حال** (نازل فرموده‌ایم) **که تصدیق می‌کند کتابی را که به نزد شماست** (یعنی آن مصدق اصل کتاب شماست، امّا قسمت تحریف از آن جداست. پس شما هم بر قرآن) **قبل از** (وقوع) **این** (امر غیر یقینی ایمان بیاورید) **که ما صورتهای** (پر نقش و نگار شما را یعنی چشم و بینی و غیره) **را کاملاً محو** (مسخ) **بگردانیم و آنها** (صورتها) **را بر عکس مانند** (پشت گردن) **محو بگردانیم یا بر آن** (بی ایمانان) **چنان لعنت** (بخصوص) **بکنیم که بر اهل روز شنبه کرده بودیم** (که‌یهود گذشته‌اند و تذکره ایشان در سوره بقرة آمده است یعنی بمانند آنان اینها را بصورت بوزینه در بیاوریم) **و حکم خداوند متعال** (که‌صادر می‌شود) **انجام خواهد گرفت** (پس اگرالله تعالی بر عدم ایمان شما حکم مسخ صادر بکند این لازماً انجام می‌گیرد، لذا باید شما بترسید و ایمان بیاورید.

معارف و مسایل

فایدۀ شماره یک

قوله تعالی «فَنَرُدَّهَا عَلٰی اَدْبَارِهَا» (برگردانیم آنها را به‌طرف پشت) در بر

گردانیدن، دو احتمال هست: اوّل، این‌که نقش و نگار جلو را محو کرده، صورت را به‌طرف پشت برگردانیم. دوم این‌که: صورت را مانند پشت گردن یکسان کنیم. (مظهری و روح‌المعانی)

فایدهٔ شماره ۲

در این‌جا این سؤال پدید می‌آید که آیا کسی در این طمس و مسخ واقع شد؟ بعضی گفته‌اند که این عذاب قبل از قیامت بر یهود خواهد شد. و بعضی نیز می‌گویند که این عذاب به این علّت واقع نشد که برخی از آنها ایمان آوردند.

حضرت حکیم الامّة تهانوی رحمه‌الله می‌فرماید که: به نظر من، این مسخ انجام نخواهد شد. زیرا در قرآن چنین لفظی نیامده، که اگر شما ایمان نیاورید حتماً عذاب طمس و مسخ بر شما واقع خواهد شد. بلکه در درجهٔ احتمال است. یعنی: اگر به جرم آنان نگاه شود آنان مستحقّ چنین سزایی هستند و اگر ربّ‌العالمین عذاب ندهد، این رحمت اوست.

فهرست عناوین